بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲/۱۰/۱۳۸۳

۴۵۹۶

دانشگاه تربیت مدرس
دانشکده علوم انسانی

رساله دوره دکترای باستان‌شناسی

باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانّا

کاظم ملازاده

استاد راهنما :

دکتر علیرضا هژبری نوبری

اساتید مشاور: دکتر حمید خطیب شهیدی

دکتر کمال‌الدین نیکنامی

۱۳۸۳/۱۰/۲۲

پاییز ۱۳۸۳

دانشگاه تربیت مدرّس

آیین‌نامه چاپ پایان‌نامه(رساله)های دانشجویان دانشگاه تربیت مدرّس

نظر به اینکه چاپ و انتشار پایان‌نامه(رساله)های تحصیلی دانشجویان دانشگاه تربیت مدرّس، مبین بخشی از فعالیتهای علمی-پژوهشی دانشگاه است بنابر این به منظور آگاهی و رعایت حقوق دانشگاه، دانش‌آموختگان این دانشگاه نسبت به رعایت موارد ذیل متعهد می‌شوند:

مادّه ۱ : در صورت اقدام به چاپ پایان‌نامه(رساله)ی خود مراتب را قبلا به طور کتبی به«دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اطلاع دهد.

مادّه ۲ : در صفحه سوم کتاب(پس از برگ شناسنامه)، عبارت ذیل را چاپ کند:

«کتاب حاضر، حاصل رساله دکتری نگارنده در رشته باستان‌شناسی است که در سال ۱۳۸۳ در دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرّس به راهنمائی جناب آقای دکتر علیرضا هژبری نوبری و مشاوره جناب آقای دکتر حمید خطیب شهیدی و دکتر کمال‌الدین نیکنامی از آن دفاع شده است.»

مادّه ۳ : به منظور جبران بخشی از هزینه‌های انتشارات دانشگاه، تعداد یک درصد از شمارگان کتاب(در هر نوبت چاپ) را به «دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اهدا کند. دانشگاه می‌تواند مازاد نیاز خود را به نفع مرکز نشر در معرض فروش قرار دهد.

مادّه ۴ : در صورت عدم رعایت ماده ۳، ۵۰٪ بهای شمارگان چاپ شده را به عنوان خسارت به دانشگاه تربیت مدرّس، تادیه کند.

مادّه ۵ : دانشجو تعهد و قبول می‌کند در صورت خودداری از پرداخت بهای خسارت، دانشگاه خسارت مذکور را از طریق مراجع قضایی مطالبه کند؛ به علاوه به دانشگاه حق دهد به منظور استیفای حقوق خود، از طریق دادگاه، معادل وجه مذکور در ماده ۴ را از محل توقیف کتابهای عرضه شده نگارنده برای فروش، تأمین نماید.

مادّه ۶ : اینجانب دانشجوی رشته مقطع تعهد فوق و ضمانت اجرایی آن را قبول کرده، به آن ملتزم می‌شوم.

۴۴ /۹۰/ ۱۳۸۳

نام و نام خانوادگی

تاریخ و امضا:

دانشگاه تربیت مدرس

دانشکده علوم انسانی

تاییدیه اعضاء هیئت داوران حاضر در جلسه دفاع از رساله دکتری

اعضاء هیئت داوران نسخه نهایی رساله آقای **کاظم ملازاده**

تحت عنوان : **باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانّا**

را از نظر فرم و محتوی بررسی نموده و پذیرش آنرا برای تکمیل درجه دکتری پیشنهاد می‌کنند

اعضاء هیئت داوران	نام و نام خانوادگی	رتبه علمی	امضاء
۱- استاد راهنما	علیرضا هژبری نوبری	[illegible]	
۲- استاد مشاور	حمید خطیب شهیدی	استادیار	
۳- استاد مشاور	[illegible]	استادیار	
۴- استاد ناظر	محمود طاووسی	استاد	
۵- استاد ناظر	[illegible]	دانشیار	
۶- استاد ناظر	فرهنگ خادمی	استادیار	
۷- استاد ناظر			
۸- نماینده شورای تحصیلات تکمیلی	فرهنگ خادمی	استادیار	

٦٨٩٦٥

تقدیم به مادرم، همسرم و فرزندم سپهر

سپاس خدای بزرگ را که مرا نعمت دانشجوئی بخشید و تشکر و تقدیر تمامی استادان گرامی را که زمینه ساز این توفیق و نعمت بودند

در اینجا لازم می‌دانم مراتب قدردانی خود را از تمام کسانی که به نوعی مرا در نگارش این رساله یاری رساندند اعلام کنم:

- استاد راهنمای محترم جناب آقای دکتر علیرضا هژبری نوبری که در مراحل مختلف رساله از هیچ کمک و راهنمائی دریغ نداشتند
- اساتید مشاور محترم جناب آقای دکتر حمید خطیب شهیدی و دکتر کمال‌الدین نیکنامی که مشاوره‌هایشان راهگشای من در این رساله بود
- اساتید محترم جناب آقای دکتر طاووسی، دکتر صراف، دکتر طلائی و دکتر خادمی ندوشن که زحمت قرائت، ارزیابی و داوری این رساله را بر عهده داشتند
- جناب آقای بهروز عمرانی دوست و مدیر کل وقت سازمان میراث استان آذربایجان غربی که در مطالعات میدانی همکاری‌های لازم را مبذول داشتند
- جناب آقای بهمن کارگر سرپرست هیات حفاری قلایچی که در طی سه فصل حفاری که در خدمت ایشان بودم، اطلاعات، داده‌ها و مدارک بدست آمده از حفاری را بزرگوارانه در اختیار اینجانب گذاشتند
- فرمانداری شاهین‌دژ و بویژه دوست گرامی جناب آقای مرتضی فرامرزی که در مطالعات میدانی از هیچ کمک و همکاری دریغ نداشتند
- دوست ارجمند جناب آقای مهرداد ملکزاده که منابع کتابخانه خود را بزرگوارانه در اختیار اینجانب قرار دادند
- و تمامی کسانی که نامشان در اینجا نیامده و مرا در انجام این رساله یاری رسانده‌اند

چکیده

مانّا بزرگترین و مهمترین دولتی است که قبل از تشکیل پادشاهی ماد بوجود آمده و به مدت چند سده (حداقل از اوایل هزاره اوّل تا قرن ۷ق.م) بر گستره وسیعی از شمالغرب ایران حاکمیت داشته است. علی‌رغم این واقعیت مهم تاریخی و نیز داده‌های باستان‌شناسی موجود، تا کنون تحقیقات علمی قابل توجهی در ارتباط با مانّا انجام نشده و نتیجه اینکه جنبه‌های مختلف وجودی آن ناشناخته باقی مانده است. تحقیق حاضر با چنین زمینه‌ای طراحی و اجرا شده است.

دولت مانّا در طول حیات سیاسی خود بارها مورد هجوم دولت‌های مقتدر آشور و اورارتو قرار گرفته اما علی‌رغم شکست‌های مقطعی، هرگز انقیاد کامل آنها را نپذیرفته و استقلال سیاسی و فرهنگی خود را از دست نداده است، بلکه از فرصت‌های تاریخی پیش آمده استفاده کرده و بر قدرت و قلمرو خود افزوده است. دولت مانّا در سالهای پایانی قرن ۷ق.م با گسترش قلمرو ماد، بعنوان ایالتی نیمه مستقل به تابعیت این پادشاهی در می‌آید و به مرور زمان در جامعه بزرگ ماد و هخامنشی حل می‌شود.

قلمرو مانا در مقطعی از تاریخ خود(۷۱۴ق.م) از کوه سهند و دریاچه ارومیه در شمال، رشته کوه مرزی ایران و عراق در غرب، ارتفاعات شرقی دره قزل‌اوزن در شرق و کوههای چهل چشمه کردستان و منطقه بیجار در جنوب کشیده می‌شد. این قلمرو در سالهای بعد در جهات مختلف گسترش یافت. پایتخت این دولت شهر ایزیرتو، واقع در منطقه بوکان یا سقز بوده است.

مانّائی‌ها از گروه نژادی و زبانی هوری بوده و به نظر می‌رسد در اواسط هزاره دوم ق.م وارد منطقه شده‌اند. آنها هنرمندان و صنعتگران چیره دستی بوده و در معماری و تزیینات وابسته به آن، فلزگری، سفالگری و کنده‌کاری پیشرفت بسیاری داشته‌اند و از نظر هنری با شمال بین‌النهرین و سوریه در ارتباط بودند.

کلمات کلیدی: شمالغرب ایران، باستان‌شناسی، جغرافیای تاریخی، تاریخ، مانّا، ایزیرتو، قلایچی، زیویه، حسنلو، زندان سلیمان

علیرضا نوزرا

فهرست مطالب

عنوان صفحه

فصل اول: مقدمه و کلیات طرح تحقیق

۱-۱- تعریف مساله و بیان اصلی تحقیق ۱

۱-۲- سوالات تحقیق ۴

۱-۳- سوابق و ضرورت انجام تحقیق ۵

۱-۴- فرضیه‌ها ۵

۱-۵- اهداف ۶

۱-۶- روش تحقیق ۶

فصل دوم: مطالعه وضعیت زیست محیطی منطقه

۲-۱- تعیین محدوده مورد مطالعه ۷

۲-۲- زمین‌شناسی ۸

۲-۳- ناهمواری‌ها ۱۰

۲-۳- ۱- کوه سهند ۱۱

۲-۳-۲- ارتفاعات بزغوش داغ ۱۱

۲-۳-۳- کوههای تخت سلیمان ۱۲

۲-۳-۴- رشته‌کوههای جنوب غربی و جنوب شرقی مهاباد ۱۳

۲-۳-۵- رشته‌کوههای سرحدی ایران و عراق ۱۳

۲-۳-۶- رشته کوههای جنوبی ۱۳
۲-۳-۷- رشته کوه شرقی ۱۳
۲-۴- آب و هوا ۱۴
۲-۵- منابع آب ۱۴
۲-۵-۱- دریاچه ارومیه ۱۵
۲-۵-۲- زرینه‌رود ۱۶
۲-۵-۳- سیمینه‌رود ۱۷
۲-۵-۴- مهاباد رود ۱۷
۲-۵-۵- گدار چای ۱۸
۲-۵-۶- زاب کوچک ۱۸
۲-۵-۷- رودخانه‌های حوضه جنوب شرقی دریاچه ارومیه ۱۹
۲-۵-۸- قزل‌اوزن و رودخانه‌های حوضه آبریز دریای خزر ۱۹
۲-۶- راههای ارتباطی ۲۰
۲-۷- پوشش گیاهی و جانوری ۲۱
۲-۸- شیوه معیشت و اقتصاد منطقه از گذشته تاکنون ۲۴
۲-۸-۱- کشاورزی ۲۴
۲-۸-۲- دامداری ۲۶
۲-۸-۳- فعالیت‌های اقتصادی دیگر ۲۸
۲-۹- جغرافیای انسانی و الگوهای استقراری ۲۸

فصل سوم: نگاهی به پیشینه فرهنگی منطقه

۳-۱- دوره پارینه سنگی و میان سنگی ۲۹
۳-۲- دوره نوسنگی ۳۱
۳-۳- دوره مس و سنگ(کالکلوتیک) ۳۲
۳-۴- دوره برنز ۳۴

۳-۵- عصر آهن I-II ۳۸
طرح‌ها و تصاویر ۴۴

فصل چهارم: تاریخ سیاسی

۴-۱- منابع و ماخذ تاریخ مانّا ۵۳
۴-۱-۱- متون آشوری ۵۴
۴-۱-۲- متون اورارتوئی ۵۸
۴-۲- تاریخ سیاسی مانّا ۵۸
۴-۲-۱- مانّا در دوره شالمنصر سوم تا آدد نیراری سوم(۷۸۳-۸۵۸ق.م) ۵۹
۴-۲-۲- مانّا در دوره گسترش قلمرو و نفوذ اورارتو(۷۵۰-۸۳۰ق.م) ۶۵
۴-۲-۳-مانّا در دوره تیگلات پیله‌سر سوم و سارگون دوم(۷۰۵-۷۴۴ق.م) ۷۰
۴-۲-۴-مانّا در دوره سناخریب و آسارحدون(۶۶۹-۷۰۴ق.م) ۸۴
۴-۲-۴-۱-مانّا و حضور سکائی‌ها در منطقه ۸۸
۴- ۲-۵-مانّا در دوره آشوربانیپال(۶۳۰-۶۶۸ق.م) ۹۱
۴-۲-۶- پایان حیات سیاسی و مستقل مانّا ۹۴
۴-۲-۷- جمع‌بندی ۹۷
۴-۳- منافع و اهداف آشور در منطقه ۹۸
۴-۴- منافع و اهداف اورارتو در منطقه ۱۰۵
۴-۵- مانّائی‌ها(ورود به منطقه) ۱۰۸
۴-۵-۱- بازسازی نژادی و زبانی منطقه ۱۱۰
۴-۵-۲- اقوام هوری(تاریخ، زبان، مذهب) ۱۱۲
۴-۵-۳- خط و زبان مانّائی‌ها ۱۱۵
۴-۵-۴- مذهب مانّائی‌ها ۱۲۱
۴-۵-۵- ساختار حکومتی مانّا ۱۲۳

۴-۵-۶- شیوه معیشت مانّائی‌ها ۱۲۴

ارجاعات فصل چهارم ۱۲۵

فصل پنجم: جغرافیای تاریخی

۵-۱- کلیات ۱۳۴

۵-۲- همسایگان مانّا و مرزهای مشترک آنها با این دولت ۱۳۴

۵-۲-۱- اورارتو ۱۳۴

۵-۲-۲- گیلزانو ۱۳۸

۵-۲-۳- خوبوشکیه ۱۴۱

۵-۲-۴- موساسیر ۱۴۵

۵-۲-۵- زآموا ۱۴۶

۵-۲-۶- آلابریا و کارلا ۱۴۸

۵-۲-۷- پارسوا ۱۵۱

۵-۲-۸- گیزیل‌بوندا ۱۵۶

۵-۲-۹- قلمرو ماد ۱۶۰

۵-۳- گزارش لشکرکشی هشتم سارگون و نقش آن در تعیین قلمرو مانّا ۱۶۱

۵-۴- ایالت‌ها و تقسیمات داخلی مانّا ۱۷۱

۵-۴-۱- ایالت مرکزی مانّا و شهرهای ایزیرتو، زیبیه و آرمئیت ۱۷۲

۵-۴-۲- سوریکاش ۱۷۳

۵-۴-۳- مسی ۱۷۳

۵-۴-۴- کوموردیا ۱۷۴

۵-۴- ۵- اوئیشدیش ۱۷۵

۵-۴-۶- زیکیرتو ۱۷۵

۵-۴-۷- آندیه ۱۷۶

۵-۴-۸- سوبی ۱۷۸

۵-۵- داده‌های باستان‌شناسی(سفال) و کمک آن به تعیین قلمرو مانّا ۱۷۸

فصل ششم: باستان‌شناسی مانّا

۶-۱- کلیات ۱۸۶

۶-۲- محوطه‌های باستانی مانّا ۱۸۷

۶-۲-۱- محوطه های منطقه بوکان ۱۸۷

۶-۲-۱-۱- محوطه باستانی قلایچی ۱۸۷

۶-۲-۱-۲- قلعه بردینه ۲۱۴

۶-۲-۱-۳- قلعه تبت ۲۱۵

۶-۲-۱-۴- محوطه باستانی سنگر و قلعه آربنوس ۲۱۶

۶-۲-۳- محوطه‌های منطقه سقز و دیواندره ۲۲۳

۶-۲-۳-۱- زیویه ۲۲۳

۶-۲-۳-۲- تپه بیگ اوباسی / بورقه‌بسی ۲۴۰

۶-۲-۳-۳- تپه قاپلانتو ۲۴۰

۶-۲-۳-۴- تپه پولابیگ ۲۴۱

۶-۲-۳-۵- تپه قبرستان آرداش ۲۴۱

۶-۲-۳-۶- محوطه باستانی کول‌تاریکه ۲۴۱

۶-۲-۴- محوطه‌های منطقه شاهین‌دژ و دره زرینه‌رود ۲۵۰

۶-۲-۴-۱- قلعه روستای جان آقا ۲۵۰

۶-۲-۴-۲- قلات کهنه زیدکندی ۲۵۴

۶-۲-۴-۳- تپه خواجلو ۲۵۴

۶-۲-۴-۴- محوطه باستانی بی‌بی کندی ۲۵۴

۶-۲-۴-۵- برده نقشینه ۲۵۵

۶-۲-۴-۶- گچی قلعه‌سی ۲۶۱

۶-۲-۴-۷- محوطه باستانی قره چال ۲۶۵

۶-۲-۴-۸- تپه عباس بلاغی ۲۶۷
۶-۲-۴-۹- قلعه جوشاطو ۲۷۰
۶-۲-۴-۱۰- تپه خره کوره ژار ۲۷۷
۶-۲-۵- محوطه‌های منطقه میاندواب ۲۷۹
۶-۲-۵-۱- داش تپه ۲۷۹
۶-۲-۵-۲- تپه نصیرکندی ۲۸۰
۶-۲-۵-۳- تپه قارياغدی ۲۸۰
۶-۲-۵-۴- کوک تپه ۲۸۰
۶-۲-۵-۵- تپه یا قلعه صارمی ۲۸۱
۶-۲-۶- محوطه‌های منطقه تکاب ۲۸۹
۶-۲-۶-۱- زندان سلیمان ۲۸۹
۶-۲-۶-۲- قلعه ساری قورقان ۳۰۸
۶-۲-۷- محوطه‌های منطقه مهاباد ۳۱۰
۶-۲-۷-۱- برده کنته ۳۱۰
۶-۲-۷-۲- گور دخمه و تپه فخریکا ۳۱۰
۶-۲-۷-۳- تپه دارتوان ۳۱۸
۶-۲-۷-۴- قلای قلعه جوق ۳۱۸
۶-۲-۷-۵- تپه کیک‌آباد ۳۱۸
۶-۲-۸- محوطه‌های دره زاب(منطقه پیرانشهر و سردشت) ۳۲۶
۶-۲-۹- دشت سلدوز و محوطه باستانی حسنلو ۳۳۱
۶-۲-۹-۱- حسنلوی III ۳۳۱
۶-۲-۹-۲- حسنلوی IVB و ارتباط آن با مانّا ۳۴۵
۶-۲-۱۰- معرفی دو محوطه در مرزهای شمالی و جنوبی مانّا ۳۵۰
۶-۲-۱۰-۱- قلعه ضحاک هشترود ۳۵۰

۶-۲-۱۰-۲- قلعه قمچی‌خای بیجار ۳۵۲
۶-۳- گونه‌شناسی سفال مانّا ۳۵۳
فصل هفتم: نتیجه‌گیری ۳۵۶
فهرست منابع و ماخذ ۳۶۳
چکیده انگلیسی ۳۷۴

فهرست جداول

عنوان صفحه

جدول ۲-۱- آمار دام‌های شهرستان‌های جنوبی استان آذربایجان غربی در سال ۱۳۷۱ .... ۲۷

جدول ۴-۱- متون و کتیبه‌های آشوری، اورارتوئی و بابلی که در آنها به مانّا اشاره شده است ۵۷

جدول ۴-۲- پادشاهان مانّا و پادشاهان همزمان آنها در آشور... ۹۸

جدول ۶-۱- آنالیز سفالینه‌های زیویه، بدست آمده در بررسی سطحی ۲۳۹

جدول ۶-۲- جدول گاهنگاری طبقات فوقانی حسنلو با تغییرات اعمال شده توسط خطیب شهیدی... ۳۴۰

فهرست تصاویر

عنوان صفحه

تصویر ۳- ۱- تپه طاحن‌آباد، نمای عمومی و نمونه سفال(دوره مس و سنگ) ۴۴

تصویر ۳- ۲- تپه محمودآباد سفلی، نمای عمومی و نمونه سفال ۴۵

تصویر ۳- ۳- طرح نمونه سفالینه‌های بدست آمده در بررسی سوئینی(نوسنگی-برنز).............................. ۴۶

تصویر ۳- ۴- طرح سفالینه‌های بدست آمده در بررسی سوئینی(دوره برنز) ۴۷

تصویر ۳- ۵- نمونه سفال و تزیینات فرهنگ سفال یانیق(طلائی.۱۳۷۴) ۴۷

تصویر ۳- ۶- اشکال و نقوش سفالینه‌های لایه‌های مختلف گودین III ۴۸

تصویر ۳- ۷- اشکال و تزیینات سفال حسنلوی VI (اواخر دوره برنز) ۴۹

تصویر ۳- ۸- اشکال سفالینه‌های حسنلوی V(عصر آهن I) ۴۹

تصویر ۳- ۹- اشکال سفالینه‌های حسنلوی IV(عصر آهن II) ۴۹

تصویر ۳-۱۰- اشکال سفالینه‌های دینخواه IV(اواخر دوره برنز) ۵۰

تصویر ۳- ۱۱- اشکال و تزیینات سفال دینخواه IV(نوع خابور-اواخر دوره برنز) ۵۱

تصویر ۳- ۱۲- اشکال سفالینه‌های دینخواه III(عصر آهن I) ۵۱

تصویر ۴-۱- نقوش جام طلای حسنلو ۱۲۲

تصویر ۶- ۱- قلایچی، سفال نخودی ظریف با لعاب غلیظ کرم رنگ ۱۹۹

تصویر ۶-۲- قلایچی، سفال نخودی ظریف ۲۰۰
تصویر ۶-۳- قلایچی، سفال نخودی ظریف متمایل به قرمز ۲۰۱
تصویر ۶-۴- قلایچی، سفال نخودی ظریف متمایل به قرمز ۲۰۱
تصویر ۶-۵- قلایچی، سفال خاکستری ظریف ۲۰۲
تصویر ۶-۶- قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز ۲۰۲
تصویر ۶-۷- قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز ۲۰۳
تصویر ۶-۸- قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز ۲۰۴
تصویر ۶-۹- قلایچی، سفال معمولی خاکستری رنگ ۲۰۴
تصویر ۶-۱۰- قلایچی، سفال معمولی آشپزخانه‌ای یا سیاه شده ۲۰۵
تصویر ۶-۱۱- قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز ۲۰۵
تصویر ۶-۱۲- قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز ۲۰۶
تصویر ۶-۱۳ - قلایچی، سفال خشن آشپزخانه‌ای یا سیاه شده ۲۰۶
تصویر ۶-۱۴- قلایچی، سفال ظریف با لعاب گلی غلیظ و کرم رنگ ۲۰۷
تصویر ۶-۱۵- قلایچی، سفال ظریف نخودی رنگ ۲۰۷
تصویر ۶-۱۶- قلایچی، سفال ظریف نخودی متمایل به قرمز ۲۰۸
تصویر ۶-۱۷- اشکال سفالینه‌های ظریف ۲۰۸
تصویر ۶-۱۸- قلایچی، سفالینه‌های منقوش ظریف و معمولی ۲۰۹
تصویر ۶-۱۹- قلایچی، سفال ظریف با نقش کنده و سفال معمولی با لعاب شیشه‌ای ۲۰۹
تصویر ۶-۲۰- قلایچی، سفال ظریف خاکستری ۲۱۰
تصویر ۶-۲۱- قلایچی، سفال معمولی نخودی با لعاب گلی غلیظ کرم رنگ ۲۱۰
تصویر ۶-۲۲- قلایچی، سفال نخودی معمولی متمایل به قرمز ۲۱۱
تصویر ۶-۲۳- قلایچی، سفال معمولی خاکستری ۲۱۱
تصویر ۶-۲۴- قلایچی، سفال معمولی سیاه شده یا آشپزخانه‌ای ۲۱۲
تصویر ۶-۲۵- قلایچی، سفال خشن با لعاب کرم رنگ ۲۱۲

تصویر ۶-۲۶- قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز ۲۱۳
تصویر ۶-۲۷- قلایچی، سفال خشن آشپزخانه‌ای ۲۱۳
تصویر ۶-۲۸- قلعه بردینه، سفالینه‌های جمع‌آوری شده در جریان بررسی ۲۱۶
تصویر ۶-۲۹- قلعه بردینه، نمای عمومی ۲۱۷
تصویر ۶-۳۰- قلعه بردینه، راه پله ورودی ۲۱۷
تصویر ۶-۳۱- قلعه بردینه، تصویر یکی از قبور باز شده در تپه مجاور ۲۱۷
تصویر ۶-۳۲- قلعه بردینه، تصویر یکی از آب انبارهای موجود در سطح محوطه ۲۱۷
تصویر ۶-۳۳- محوطه باستانی سنگر، نمای عمومی کوه سنگر ۲۱۸
تصویر ۶-۳۴- تپه یا قلعه آربنوس، بقایای دیوارهای خشکه‌چین ۲۱۸
تصویر ۶-۳۵- قلعه بردینه، طرح سفال ۲۱۹
تصویر ۶-۳۶- قلعه بردینه، طرح سفال ۲۲۰
تصویر ۶-۳۷- قلعه بردینه، طرح سفال ۲۲۱
تصویر ۶-۳۸- قلعه تبت، طرح سفال ۲۲۱
تصویر ۶-۳۹- قلعه تبت، نمای عمومی ۲۲۲
تصویر ۶-۴۰- قلعه تبت، نمونه سفال ۲۲۲
تصویر ۶-۴۱- تپه زیویه، نمای عمومی ۲۳۲
تصویر ۶-۴۲- تپه زیویه، نمونه سفال ۲۳۲
تصویر ۶-۴۳- تپه زیویه، اشکال سفالینه‌های معمولی ۲۳۳
تصویر ۶-۴۴- زیویه، اشکال سفالینه‌های خشن(بالا) و مرغوب(پایین) ۲۳۳
تصویر ۶-۴۵- زیویه، طرح سفالینه‌های جمع‌آوری شده در بررسی ۲۳۴
تصویر ۶-۴۶- زیویه، سفال با تزیین کنده ۲۳۵
تصویر ۶-۴۷- زیویه، سفال آجری رنگ تا آجری مایل به اخرایی ۲۳۶
تصویر ۶-۴۸- زیویه، سفال با لعاب گلی اخرایی و مقطع کرم یا آجری رنگ ۲۳۶
تصویر ۶-۴۹- زیویه، ظروف آشپزخانه‌ای ۲۳۶

تصویر ۶-۵۰- زیویه، ظروف بزرگ خمره‌ای و کرم رنگ ۲۳۷
تصویر ۶-۵۱- زیویه، اشکال ظروف بزرگ و کوزه‌ای به رنگ کرم و آجری رنگ ۲۳۷
تصویر ۶-۵۲- زیویه، اشکال کاسه‌ای بزرگ و کرم رنگ ۲۳۷
تصویر ۶-۵۳- زیویه، سفال خاکستری ۲۳۸
تصویر ۶-۵۴- زیویه، سفال با لعاب شیشه‌ای ۲۳۸
تصویر ۶-۵۵- زیویه، سفال نوع مثلثی مرغوب ۲۳۸
تصویر ۶-۵۶- تپه بیگ اوباسی/بورقه‌بسی، طرح سفال ۲۴۲
تصویر ۶-۵۷- تپه بیگ اوباسی، نمای عمومی ۲۴۳
تصویر ۶-۵۸- تپه بیگ اوباسی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۴۳
تصویر ۶-۵۹- تپه و روستای قاپلانتو، نمای عمومی ۲۴۴
تصویر ۶-۶۰- تپه قاپلانتو، بقایای دیوار خشتی مکشوفه از زیر تپه ۲۴۴
تصویر ۶-۶۰- تپه قاپلانتو، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۴۵
تصویر ۶-۶۲- تپه قاپلانتو، طرح سفال ۲۴۶
تصویر ۶-۶۱- تپه پولا بیگ، نمای عمومی ۲۴۷
تصویر ۶-۶۳- تپه پولا بیگ، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۴۷
تصویر ۶-۶۴- تپه پولا بیگ، طرح سفال ۲۴۸
تصویر ۶-۶۵- قبرستان آرداش، تصویر یکی از قبور باز شده توسط حفاران غیر مجاز ۲۴۸
تصویر ۶-۶۶- قبرستان آرداش، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۴۹
تصویر ۶-۶۷- قلعه جان آقا، نقشه دیواره دفاعی ۲۵۱
تصویر ۶-۶۸- قلعه روستای جان آقا، نمای عمومی کوهی که قلعه بر روی آن قرار دارد ۲۵۲
تصویر ۶-۶۹- قلعه جان آقا، نمای دیواره دفاعی و یکی از برجهای آن ۲۵۲
تصویر ۶-۷۰- قلعه جان آقا، فضای میان دو جداره دیوار دفاعی و چشم‌انداز دره رودخانه آجرلو ۲۵۳
تصویر ۶-۷۱- قلعه جان آقا، تورفتگی داخلی جانب جنوبی دیواره ۲۵۳
تصویر ۶-۷۲- برده نقشینه، بقایای پایه ستون ۲۵۶

تصویر ۶-۷۳- قلات کهنه زید کندی، نمای عمومی ۲۵۷

تصویر ۶-۷۴- تپه خواجلو، نمای عمومی تپه در میانه تصویر ۲۵۷

تصویر ۶-۷۵- نمونه سفالهای جمع‌آوری شده از قلعه کهنه زیدکندی و تپه خواجلو ۲۵۸

تصویر ۶-۷۶- بی‌بی‌کندی، دیواره صخره‌ای تپه که فضاهای معماری در درون آن ساخته شده‌اند... ۲۵۹

تصویر ۶-۷۷- محوطه بی‌بی کندی، یکی از فضاهای ایجاد شده در دیواره صخره‌ای تپه ۲۵۹

تصویر ۶-۷۸- محوطه بی‌بی‌کندی، نمونه و طرح سفال ۲۶۰

تصویر ۶-۷۹- گچی قلعه‌سی، نمای عمومی صخره عظیمی که قلعه بر بالای آن قرار می‌گرفته ۲۶۲

تصویر ۶-۸۰- گچی قلعه‌سی، نمونه سفال ۲۶۲

تصویر ۶-۸۱- گچی قلعه‌سی، طرح سفال ۲۶۳

تصویر ۶-۸۲- گچی قلعه‌سی، طرح سفال ۲۶۴

تصویر ۶-۸۳- محوطه باستانی قره چال، طرح سفال ۲۶۵

تصویر ۶-۸۴- محوطه باستانی قره چال، نمای عمومی محوطه در میانه تصویر ۲۶۶

تصویر ۶-۸۵- محوطه باستانی قره چال، نمونه سفالهای جمع‌آوری شده ۲۶۶

تصویر ۶-۸۶- تپه عباس بلاغی، نمای عمومی ۲۶۷

تصویر ۶-۸۷- تپه عباس بلاغی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۶۷

تصویر ۶-۸۸- تپه عباس بلاغی، طرح سفال ۲۶۸

تصویر ۶-۸۹- تپه عباس بلاغی، طرح سفال ۲۶۹

تصویر ۶-۹۰- قلعه جوشاطو، نمای عمومی کوهی که قلعه بر بالای آن قرار کرفته است ۲۷۱

تصویر ۶-۹۱- قلعه جوشاطو، نمای دیواره دفاعی ۲۷۲

تصویر ۶-۹۲- قلعه جوشاطو، بخشی از دیواره دفاعی،نمایش ابعاد سنگها و شیوه معماری ۲۷۲

تصویر ۶-۹۳- قلعه جوشاطو، دیواره و برج عظیم دفاعی نیم بیضوی ۲۷۳

تصویر ۶-۹۴- قلعه جوشاطو، محل اتصال برج به دیواره ۲۷۳

تصویر ۶-۹۵- قلعه جوشاطو، سطح دیواره و برج دفاعی ۲۷۴

تصویر ۶-۹۶- قلعه جوشاطو، ادامه دیوار دفاعی در جانب دیگر کوه با معماری ساده‌تر ۲۷۴

تصویر ۶-۹۷- قلعه جوشاطو، مسدود ساختن شکافهای کوه با کمک دیواره‌های سنگی ۲۷۵
تصویر ۶-۹۸- قلعه جوشاطو، نمونه سفالهای جمع‌آوری شده ۲۷۵
تصویر ۶-۹۹- قلعه جوشاطو، طرح سفال ۲۷۶
تصویر ۶-۱۰۰- تپه خره کوره زار، نمای عمومی در پشت دبستان روستا ۲۷۷
تصویر ۶-۱۰۱- تپه خره کوره زار، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۷۸
تصویر ۶-۱۰۲- تپه یا قلعه صارمی، نمای عمومی ۲۸۱
تصویر ۶-۱۰۳- محوطه باستانی داش تپه، نمای عمومی ۲۸۲
تصویر ۶-۱۰۴- داش تپ نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۸۲
تصویر ۶-۱۰۵- تپه نصیرکندی، نمای عمومی در انتهای تصویر ۲۸۳
تصویر ۶-۱۰۶- تپه نصیرکندی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۸۳
تصویر ۶-۱۰۷- تپه نصیرکندی، طرح سفال ۲۸۴
تصویر ۶-۱۰۸- کوک تپه، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۸۵
تصویر ۶-۱۰۹- تپه قاریاغدی، نمای عمومی ۲۸۶
تصویر ۶-۱۱۰- تپه قاریاغدی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۸۶
تصویر ۶-۱۱۱- تپه یا قلعه صارمی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۲۸۷
تصویر ۶-۱۱۲- قلعه صارمی، نمای دشت میاندواب از بالای تپه ۲۸۸
تصویر ۶-۱۱۳- زندان سلیمان تصاویر هوائی ۲۹۱
تصویر ۶-۱۱۴- زندان سلیمان، نقشه آثار معماری(بالا) و طرح بازسازی شده ۲۹۲
تصویر ۶-۱۱۵- زندان سلیمان، تاسیسات پلکان ۲۹۳
تصویر ۶-۱۱۶- زندان سلیمان، نمای عمومی از روی صفه تخت سلیمان ۳۰۰
تصویر ۶-۱۱۷- زندان سلیمان، نمای یکی از برج‌ها یا برجستگی دیواره ۳۰۰
تصویر ۶-۱۱۸- زندان سلیمان، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۰۱
تصویر ۶-۱۱۹- زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف و ظریف ۳۰۲
تصویر ۶-۱۲۰- زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف ۳۰۲

تصویر ۶-۱۲۱-زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه خشن ۳۰۳
تصویر ۶-۱۲۲- زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف و ظریف ۳۰۳
تصویر ۶-۱۲۳- زندان سلیمان، سفال ظریف با تزیینات کنده ۳۰۴
تصویر ۶-۱۲۴- زندان سلیمان، سفال ظریف با تزیینات کنده ۳۰۵
تصویر ۶-۱۲۵- زندان سلیمان، سفال نیمه خشن ۳۰۶
تصویر ۶-۱۲۶- زندان سلیمان، سفال نیمه خشن ۳۰۷
تصویر ۶-۱۲۷- قلعه ساری قورقان، طرح سفال ۳۰۸
تصویر ۶-۱۲۸- قلعه ساری قورقان، نمای عمومی ۳۰۹
تصویر ۶-۱۲۹- قلعه ساری قورقان، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۰۹
تصویر ۶-۱۳۰- برده کنته، نمای عمومی ۳۱۲
تصویر ۶-۱۳۱- برده کنته، راه پله سنگی بریده شده در دامنه صخره‌ای تپه ۳۱۲
تصویر ۶-۱۳۲- برده کنته، نمای بریده شده تپه ۳۱۳
تصویر ۶-۱۳۳- برده کنته، یکی از کانال‌ها یا مخازن بریده شده در سطح تپه ۳۱۳
تصویر ۶-۱۳۴- برده کنته، نمای یکی از قبور کنده شده در سطح صخره‌ای ۳۱۴
تصویر ۶-۱۳۵- برده کنته، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۱۴
تصویر ۶-۱۳۶- گور دخمه فخریکا، نمای عمومی ۳۱۵
تصویر ۶-۱۳۷- گور دخمه فخریکا، چشم‌انداز دشت روبرو ۳۱۵
تصویر ۶-۱۳۸- تپه فخریکا، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۱۶
تصویر ۶-۱۳۹- تپه فخریکا، طرح سفال ۳۱۷
تصویر ۶-۱۴۰- تپه دارتوان، نمای عمومی ۳۱۹
تصویر ۶-۱۴۱- تپه دارتوان، سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۱۹
تصویر ۶-۱۴۲- تپه دارتوان، طرح سفال ۳۲۰
تصویر ۶-۱۴۳- قلای قلعه جوق، نمای عمومی تپه ۳۲۱
تصویر ۶-۱۴۴- قلای قلعه جوق، راه پله کنده شده در صخره ۳۲۱

تصویر ۶-۱۴۵- قلای قلعه جوق، یکی از مخازن کنده شده در سطح صخره‌ای تپه ۳۲۲
تصویر ۶-۱۴۶- قلای قلعه جوق، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۲۲
تصویر ۶-۱۴۷- قلای قلعه جوق، طرح سفال ۳۲۳
تصویر ۶-۱۴۸- تپه کیک آباد، نمای عمومی ۳۲۴
تصویر ۶-۱۴۹- تپه کیک آباد، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۲۴
تصویر ۶-۱۵۰- تپه کیک آباد، طرح سفال ۳۲۵
تصویر ۶-۱۵۱- قلات شین‌آباد، نمای عمومی تپه ۳۲۷
تصویر ۶-۱۵۲- قلات شین‌آباد، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۲۷
تصویر ۶-۱۵۳- تپه چیانه، نمای عمومی ۳۲۸
تصویر ۶-۱۵۴- تپه چیانه، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۲۸
تصویر ۶-۱۵۵- تپه گرد شوان، نمای عمومی در داخل روستا ۳۲۹
تصویر ۶-۱۵۶- تپه گرد شوان، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده ۳۲۹
تصویر ۶-۱۵۷- تپه قلات شین‌آباد، طرح سفال ۳۳۰
تصویر ۶-۱۵۸- تپه چیانه، طرح سفال ۳۳۰
تصویر ۶-۱۵۹- تپه گرد شوان، طرح سفال ۳۳۰
تصویر ۶-۱۶۰ – اشکال و نقوش سفالینه‌های نوع مثلثی کلاسیک وارداتی به حسنلو ۳۴۱
تصویر ۶-۱۶۱- انواع سفالینه‌های نوع مثلثی منطقه بوکان و قلعه خزرلو ۳۴۲
تصویر ۶-۱۶۲- انواع سفالینه‌های نوع مثلثی مکشوفه از زیویه ۳۴۳
تصویر ۶-۱۶۳- سفال نوع مثلثی کلاسیک که در حسنلو به تقلید از انواع وارداتی ساخته شده است ۳۴۳
تصویر ۶-۱۶۴- سفال منقوش دو رنگ مثلثی کلاسیک و غیر کلاسیک ۳۴۳
تصویر ۶-۱۶۵- اشکال سفالینه‌های معمولی حسنلوی III ۳۴۴
تصویر ۶-۱۶۶- اشکال سفالینه‌های معمولی و مرغوب حسنلوی III ۳۴۴
تصویر ۶-۱۶۷- کوزه مکشوفه از حسنلوی IV، گردن و شانه ظرف دارای تزیین کنده مثلثی است... ۳۵۰

فهرست نقشه‌ها

عنوان صفحه

نقشه ۲-۱- گستره محدوده مورد مطالعه ۸
نقشه ۲-۲- وضعیت خاکها و اراضی منطقه ۹
نقشه ۲-۳- نقشه ناهمواری‌های منطقه مورد مطالعه ۱۲
نقشه ۲-۴- شبکه رودخانه‌های جاری در منطقه ۱۵
نقشه ۲-۵- نقاط پر رنگ در این نقشه اراضی بسیار حاصلخیز را نشان می‌دهد ۲۵
نقشه۳-۱- توزیع و پراکندگی محوطه‌های شناسائی شده در منطقه(از دوره نوسنگی تا اشکانی) ۵۲
نقشه ۵-۱- نقشه جغرافیای سیاسی منطقه در هزاره اول ق.م(ام. دیاکونف) ۱۴۹
نقشه ۵-۲- منطقه زاگرس در دوره آشور جدید(لوئیس لوین) ۱۵۲
نقشه ۵-۳- بین‌النهرین و ایران در قرن ۸ق.م(جولین رد) ۱۵۴
نقشه ۵-۴- بازسازی قلمرو مانّا در حدود سال ۷۱۴ق.م بر روی نقشه کنونی منطقه(ملازاده) ۱۵۸
نقشه ۵-۵- قلمرو مانّا، ایالت‌ها و همسایگان آن(ملازاده) ۱۵۹
نقشه ۵-۶- خط سیرهای مختلف پیشنهادی برای لشکرکشی هشتم سارگون(زیمانسکی)................ ۱۶۲
نقشه ۵-۷- خط سیر پیشنهادی لوین برای لشکرکشی هشتم سارگون ۱۶۳
نقشه ۵-۸- مسیر ارائه شده برای لشکرکشی هشتم سارگون با توجه به نتایج بدست آمده از رساله... ۱۶۷
نقشه ۵-۹- نقشه منطقه در دوره آشور جدید(پارپولا) ۱۸۱
نقشه ۶-۱- زیویه، نقشه بقایای معماری مکشوفه ۲۲۵
نقشه ۶-۲- قلعه ضحاک هشترود ۳۵۱
نقشه ۶-۲- قلعه قم‌چقای ۳۵۲

فهرست نمودارها

عنوان	صفحه
نمودار ۶-۱- تقسیم‌بندی سفال قلایچی بر اساس کیفیت، رنگ و نقش و نیز انواع سفال ظریف	۱۹۱
نمودار ۶-۲- تقسیم‌بندی سفالینه‌های زیویه بر اساس کیفیت ساخت	۲۳۹

فهرست ماخذ جداول، تصاویر و نقشه‌ها

- تاریخ ایران کمبریج، ج۱	نقشه ۲-۲
- سحاب، نقشه برجسته‌نمای آذربایجان	نقشه ۲-۳
Reade.1995 -	نقشه ۲-۴
Swiny.1973 -	تصاویر ۳-۳ و ۳-۴ و نقشه ۳-۱
- طلائی.۱۳۷۴	تصاویر ۳-۵ و ۳-۶
Young.1965 -	فصل سوم تصاویر ۹ -۷، ۴۴-۴۳، ۱۶۶-۱۶۵، جدول ۶-۱
Hamlin.1974 -	تصاویر ش۱۱-۱۰
Muscarella.1974 -	تصویر ۳-۱۲
- دیاکونف.۱۳۷۱	نقشه ۵-۱
Levine.1974 -	نقشه ۵-۲
Zimansky.1990 -	نقشه ۵-۶
Levine.1977/1 -	نقشه ۵-۷
Parpola and Poeter.2001 -	نقشه ۵-۹
Bohmer.1986 -	فصل ششم تصاویر ش۴۶، ۱۲۴-۱۲۳
- خطیب شهیدی.۱۳۸۳	جدول ۶-۲
- حسن‌زاده، یوسف	تصاویر ۶-۲۹ تا ۶-۳۲

- معتمدی. ۱۳۷۴؛ ۱۳۷۶	نقشه ۶-۱، تصاویر ش ۴۷-۵۴
- Schmidt,E.F	تصویر ۶-۱۱۳بالا
- ناومان.۱۳۷۴	تصاویر ۶-۱۱۳پایین و ۶-۱۱۴و۱۱۵
- کارگر، بهمن	نقشه ۶-۶۷

فهرست علائم اختصاری

AASOR: The Annual of the American Schools of Oriental Research
AFO: Archiv für Orientforschung
AJSL: American Journal of Semitic Languages and Literatures
AMI: Archäologische Mitteilungen aus Iran
BASOR: Bulletin of the American School of Oriental Research
JAOS: Journal of the American Oriental Society
JNES: Journal of Near Eastern Studies
MMJ: The Metropolitan Museum Journal
ZA: Zeitschrift für Assyriologie

فصل اول

مقدمه و کلیات طرح تحقیق

۱- مقدمه

ایران کشوری پهناور با شرایط زیست محیطی متنوع و غنای فرهنگی بسیار است. سابقه حضور گروههای انسانی در این سرزمین با توجه به مدارک موجود حداقل به صدها هزار سال قبل برمی‌گردد. علی‌رغم سابقه صد ساله فعالیت‌های باستان‌شناسی در ایران، در جای جای این سرزمین فرهنگ‌ها و محوطه‌های بسیاری وجود دارند که ناشناخته باقی مانده است. شمالغرب ایران از جمله مناطقی است که در دوره‌های مختلف تاریخی به جهت شرایط مساعد زیست محیطی مورد توجه گروههای مختلف انسانی قرار گرفته و استقرارهایی در آن شکل گرفته است. سابقه این حضور با توجه به بررسی‌های صورت گرفته حداقل به دوره پارینه سنگی قدیم و حدود نیم میلیون سال قبل برمی‌گردد. این حضور و استقرار در دوره‌های مختلف پیش از تاریخ و تاریخی همچنان ادامه یافته تا اینکه در حدود اواسط هزاره اول قبل از میلاد با توجه به داده‌های باستان‌شناسی، اولین دولت‌ها در منطقه شکل می‌گیرند. این دولت‌ها در سده‌های بعد تکامل یافته و به دولت‌های واقعی که از طریق متون آشوری با آنها آشنا می‌شویم، تبدیل می‌شوند. یکی از مهمترین و بزرگترین این دولت‌ها مانّا است.

۱-۱-تعریف مسأله و بیان اصلی تحقیق

نام دولت و اقوام مانّائی برای اولین بار در گزارش لشکرکشی شالمنصر سوم و سال ۸۴۳ق.م ذکر شده است(Luckenbill.1926,p.235). این تاریخ صرفا مربوط به اولین برخورد ثبت شده آشوری‌ها با اقوام مانّائی می‌باشد، چرا که شواهد و مدارک باستان‌شناسی حکایت از سابقه طولانی آنها در منطقه

شمالغرب ایران دارد. از این تاریخ به بعد اقوام و دولت مانّائی در میان متون آشوری و تا حدی اورارتوئی، حضور کاملا محسوسی داشته و اطلاعات بالنسبه زیادی از این طریق حاصل می‌شود. بر اساس متون آشوری در حدود سال ۸۲۹ق.م «اوآلکی» نامی پادشاهی مانّا را بر عهده داشته و پایتخت وی شهر «ایزیرتو» بوده است(Ibid.p.208). این شهر تا پایان حیات سیاسی مانّا(سالهای پایانی قرن۷ق.م) همچنان پایتخت باقی می‌ماند.

از اواسط قرن نهم تا اواخر این قرن، لشگریان آشور تجاوزات مکرر و گسترده‌ای به شمالغرب ایران و قلمرو مانّا داشته و در دهه‌های پایانی این قرن، تجاوزات اورارتو نیز به آن اضافه می‌شود. در طی دو دهه پایانی قرن نهم ق.م اورارتو کرانه غربی و دشت‌های جنوبی دریاچه ارومیه را به تصرف خود در می‌آورد و در دهه‌های بعد بطور مکرر قلمرو مانّا را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد. در جریان این تجاوزات چندین بار مانّا بطور کامل شکست خورده و این امکان برای لشگریان اورارتو فراهم می‌شود تا مناطق و ایالت‌های واقع در جنوب مانّا را مورد تهاجم قرار دهند(دیاکونوف.۱۳۷۱،صص ۶۵-۱۶۲). با این حال پیروزی‌های اورارتو در خاک اصلی مانّا دوام چندانی نداشته بگونه‌ای که اورارتوئی‌ها در سالهای بعد نیز مجبور می‌شوند، علیه مانّا لشگرکشی‌های دیگری ترتیب دهند. برتری نظامی و لشکرکشی‌های آنها حداقل تا اواسط قرن هشتم ق.م ادامه می‌یابد. در این تاریخ با افزایش قدرت آشور و شکست‌های سنگینی که از طرف این دولت به اورارتو وارد می‌شود، از دامنه تجاوزات اورارتو به منطقه کاسته می‌شود و از طرف دیگر آشور برای مقابله با اورارتو مانّا را مورد حمایت خود قرار می‌دهد.

با توجه به وضعیت مناسب پیش آمده، مانّا توانست بخش‌های از دست رفته قلمرو خود را باز پس گرفته و حتی به گسترش آن(در ابتدا به ضرر اورارتو و بعدها حتی به ضرر آشور و نیز ایالتهای دیگر منطقه) اقدام نماید. مانّا ظاهرا در فاصله سالهای پایانی قرن ۸ق.م تا اواسط قرن بعد، در موقعیت بسیار مناسبی قرار داشته است. در اواسط قرن۷ق.م آشور بانیپال، پادشاه مقتدر آشور به تلافی اقداماتی که مانّا در دوره شاهان پیش از وی علیه آشور انجام داده بود، بر علیه مانّا لشکرکشی گسترده‌ای ترتیب داد؛ هر چند موفق به شکست قطعی مانّا و تصرف پایتخت و دژهای مهم مرکزی آن نشد (Luckenbill.1927,pp.298, 326-28). بنا به نوشته متون آشوری، ظاهرا بلافاصله بعد از لشکرکشی

آشور، مانّائی‌ها بر علیه پادشاه خود شورش کرده و او را بهمراه خانواده‌اش بقتل می‌رسانند. یکی از پسران پادشاه مانّا به ادعای متن آشوری، با جلب حمایت آشوربانیپال به قدرت می‌رسد و در قبال حمایت آشور خود را خراجگذار و متحد آشور قرار می‌دهد. این اتحاد و هم‌پیمانی ظاهرا تا پایان حیات آشور ادامه داشته است. بر اساس متون بابلی در جنگ بابل با آشور در سال ۶۱۶ ق.م، مانّائی‌ها بعنوان متحد در کنار آشوری‌ها قرار داشتند(Ibid.p.417).

بنظر می‌رسد بعد از سقوط آشور، پادشاهی ماد مانّا را به قلمرو خود الحاق کرده باشد. در سال ۵۹۳ق.م یک منبع عبری برای آخرین بار از مانّا(در کنار پادشاهی‌های اورارتو و اسکیت) بعنوان ایالت تابع ماد یاد می‌کند(دیاکونوف.۱۳۷۱،ص۲۵۰).

علی‌رغم اطلاعی که از وجود دولت مانّا در سده‌های نخستین هزاره اول ق.م داریم و این حقیقت که مانّا چند صد سال از تاریخ و تمدن منطقه را به خود اختصاص داده، متاسفانه جایگاه آن در تاریخ و باستان‌شناسی ایران شناخته شده نیست و ابهامات اساسی در ماهیت وجودی، تاریخ سیاسی، استقلال سیاسی و فرهنگی، جغرافیای تاریخی و قلمرو، محوطه‌های باستانی و مواد فرهنگی شاخص آن وجود دارد.

تعدادی از محققان اعتقادی به موجودیت مستقل سیاسی و فرهنگی مانّا ندارند و آن را دولتی نیمه مستقل و تابع آشور و زمانی اورارتو، قلمداد کرده‌اند. در خصوص قلمرو و جغرافیای تاریخی این دولت نیز هیچ اتفاق نظری وجود ندارد. لوئیس لوین که در خصوص جغرافیای تاریخی منطقه زاگرس در دوره آشور جدید مطالعه کرده(Levine.1973,p.1-29;1974,p.99-124)، قلمرو مانّا را محدوده کوچکی در جنوب آذربایجان غربی و شمال کردستان دانسته است در حالیکه م دیاکونف، زبان‌شناس و مورخ معروف به قلمرو بسیار وسیعتری اعتقاد دارد(دیاکونوف.۱۳۷۱،ص۲۰۹). استوارت سوئینی، باستان‌شناس انگلیسی نیز بر اساس بررسی‌های باستان‌شناسی منطقه‌ای از بناب در شمال تا جنوب بیجار، و از دره قزل‌اوزن در شرق تا نقاط سرحدی ایران و عراق در غرب را تعیین کرده است(Swiny.1975,p.77-97). جولین رد نیز جایابی متفاوتی ارائه داده است(Reade.1995,p.37). علی‌رغم تغییراتی که قلمرو مانّا در طول حیات سیاسی آن داشته است، توجیه چنین اختلافی در تعیین قلمرو دشوار بنظر می‌رسد.

در خصوص محوطه‌های مربوط به مانّا و مواد شاخص فرهنگی آنها نیز کار در خور توجهی صورت نگرفته است. علی‌رغم وجود محوطه‌های مهم و کاوش شده، متاسفانه هیچ رابطه علمی مابین آنها و دولت مانّا برقرار نشده است. رابرت دایسون و بسیاری دیگر حسنلوی IV را مانّائی دانسته این در حالی است که بر اساس متون تاریخی حیات سیاسی مانّا تقریبا بعد از نابودی حسنلوی IV(حدود ۸۲۰ق.م) شروع می‌شود. از طرف دیگر می‌دانیم که فرهنگ مطالعه شده در حسنلوی IV تداوم طبیعی فرهنگی است که در حسنلوی V (۱۲۰۰-۱۴۵۰ق.م) بوجود آمده است(Young.1965,p.57). این انتساب و سابقه طولانی این فرهنگ در منطقه بصورت علمی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

در ارتباط با محوطه باستانی زیویه و آثار منسوب به آن و تعلق آنها به مانّائی‌ها نیز نتیجه قطعی حاصل نشده است. تعدادی از محققان عناصر آشوری، اورارتوئی، سکائی و مادی را در میان این آثار شناسائی کرده‌اند. در خصوص محوطه قلایچی و انتساب آن بعنوان پایتخت مانّا(ایزیرتو) نیز نتیجه‌ای علمی بدست نیامده است. در خصوص محوطه زندان سلیمان و انتساب آن به مانّا یا ماد نیز کاری علمی و قابل قبول صورت نگرفته است. طبقهIII و IIحسنلو را بر اساس آخرین مقالات، استقراری از دوره اورارتوئی ، هخامنشی و دوره اشکانی دانسته‌اند این در حالی است که بخشی از سفالینه‌های بدست آمده از طبقهIII قرابت بسیار نزدیکی با سفالینه‌های بدست آمده از قلایچی، زندان و زیویه(محوطه‌های منسوب به مانّا) دارد.

۱-۲-سوالات تحقیق

با توجه به ابهامات موجود، سوالات اساسی در این ارتباط مطرح می‌شود:

۱-آیا مانّا دارای موجودیت مستقل سیاسی و فرهنگی بوده است؟

۲-این دولت چه قلمروای را شامل می‌شده است؟

۳-کدام یک از محوطه‌های باستانی منطقه معرف استقراری از دوره مانّائی‌هاست؟

۴-چه نوع سفال یا سفالینه‌هایی مواد شاخص فرهنگی استقرارهای مانّائی را شکل می‌دهد؟

۱-۳-سوابق و ضرورت انجام تحقیق

چیزی در حدود صد سال از قرائت کتیبه‌های آشوری می‌گذرد. از طریق این کتیبه‌ها ما با دولتی به نام مانّا در شمالغرب ایران آشنا شده‌ایم. در طی این مدت بسیار، تقریبا هیچ تحقیق مستقلی در رابطه با مانّائی‌ها انجام نگرفته است؛ مگر تحقیقاتی که در آنها بطور غیر مستقیم، در رابطه با این دولت مطالبی آمده است. از جمله مهمترین این کارها کتاب«تاریخ ماد» تالیف م. دیاکونوف است که در آن مطالب نسبتا ارزشمندی در ارتباط با تاریخ و جغرافیای تاریخی مانّا آمده است. از طرف دیگر در طی پنجاه سال گذشته داده‌های باستان‌شناسی نسبتا وسیعی از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی و کشفیات اتفاقی بدست آمده که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها در ارتباط با مانّائی‌ها قرار می‌گیرند، با این حال هیچ کار علمی که بتواند ارتباط منطقی میان آثار مکشوفه و دولت مانّا برقرار سازد، صورت نگرفته است. این در حالی است دورهٔ چند صد ساله مورد بحث در تاریخ و تمدن شمالغرب ایران جایگاه ویژه‌ای داشته و محوطه‌ها و آثار بدست آمده از ارزش هنری، فرهنگی، تاریخی و فنی فوق‌العاده‌ای برخوردارند. با توجه به فقدان تحقیقات علمی، ابهامات اساسی زیادی مطرح است. از این رو ضرورت تحقیق در رابطه با مانّائی‌ها کاملا احساس می‌شود.

۱-۴-فرضیه‌ها

۱-اقوام و دولت مانّا به مدت چند سده از حیات مستقل سیاسی و فرهنگی، با درجه بالایی از پیشرفت‌های فرهنگی، تکنولوژیکی و اقتصادی برخوردار بودند.

۲-قلمرو اصلی مانّا را حوضه جنوبی و جنوب شرقی دریاچه ارومیه و نیز دره‌های زاب کوچک در غرب و قزل‌اوزن در شرق، شکل می‌داده است.

۳-بقایای استقراری مکشوفه از حسنلوی IV و بخشی از حسنلوی III ، زیویه، قلایچی، زندان سلیمان، جان‌آقا، قیز قلعه‌سی بناب، سلامت‌آباد بیجار، ربط سردشت ...معرف استقرار و فرهنگ مانّائی است.

۴-سفال نخودی مرغوب جلادار، بویژه نوع معروف به«مثلثی کلاسیک» که از محوطه‌های مزبور بدست آمده‌اند، سفال و مواد شاخص فرهنگی مانّا را شکل می‌دهد.

۱-۵-اهداف

هدف اصلی تحقیق تثبیت موجودیت مستقل تاریخی، سیاسی و فرهنگی مانّا بعنوان یـک دوره از تاریخ و تمدن شمالغرب ایران با تکیه بر داده‌های باستان‌شناسی و متـون تـاریخی اسـت. شـناخت تـاریخ سیاسی، قلمرو و جغرافیای تاریخی، محوطه‌های باستانی و مواد شاخص فرهنگی(سفال) مانّا، از عمده‌ترین اهداف تحقیق است. در صورت دستیابی هر چند محدود به این اهداف، زمینه برای استفاده گسترده نتایج آن در تحقیقات آتی باستان‌شناسی و تاریخی فراهم خواهد شد.

۱-۶-روش تحقیق

تحقیق حاضر مراحل زیر را شامل می‌شود:

۱-مطالعات کتابخانه‌ای که شامل تحقیق و تفحص در کتیبه‌های آشوری، اورارتوئی، بابلی و نیز نتایج بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی و مطالعات پیشین می‌شود.

۲-مطالعات میدانی که شامل بررسی باستان‌شناسی در گستره استان‌های آذربایجان غربی و شرقی و کردستان و نیز شرکت در حفاری باستان‌شناسی قلایچی می‌شود.

۳-طبقه‌بندی اطلاعات حاصله و تجزیه و تحلیل آنها به کمک روش‌های علمی و آماری

۴-جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فصل دوم

مطالعه وضعیت زیست محیطی

۲- مطالعه وضعیت زیست‌محیطی منطقه

۲-۱- تعین محدوده مورد مطالعه

محدوده مورد مطالعه بعنوان یک واحد جغرافیایی، شامل حوضه آبریز جنوبی و جنوب شرقی دریاچه ارومیه به اضافه دره زاب کوچک و دره رودخانه قزل‌اوزن و منطقه میانه می‌شود. به بیان دیگر منطقه مورد مطالعه از شمال به دریاچه ارومیه و انتهای شمالی دشت اشنویه و از جهت شمالغربی به کوه سهند و ارتفاعات بزغوش‌داغ محدود می‌شود. رشته کوه مرتفع غربی که امروزه مرز ایران و عراق را شکل می‌دهد، مرز غربی منطقه، و دره قزل‌اوزن، از جنوب بیجار تا منطقه میانه، مرز شرقی آن را تشکیل می‌دهد. مرز جنوبی منطقه را خطی کشیده شده از ناحیه بانه و مریوان تا جنوب بیجار شکل می‌دهد. این خط منطبق است با خط تقسیم کننده حوضه آبریز شمالی(دریاچه ارومیه) با حوضه‌های جنوبی.

این منطقه و به طور کلی شمالغرب ایران از گذشته‌های دور تا کنون منشا و مبدا تحولات بزرگ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بوده که عوامل مختلفی در آن موثر است؛ از جمله وضعیت مناسب زیست محیطی که زمینه را برای استقرار گروههای مختلف انسانی ،از پیش از تاریخ تا کنون فراهم ساخته است. مجاورت و ارتباط نزدیک و گسترده این منطقه با مناطق مهمی چون آسیای صغیر، شمال بین‌النهرین و قفقاز از یک طرف و فلات مرکزی و غرب ایران از طرف دیگر، از دیگر عوامل این تحولات و اهمیت منطقه است.

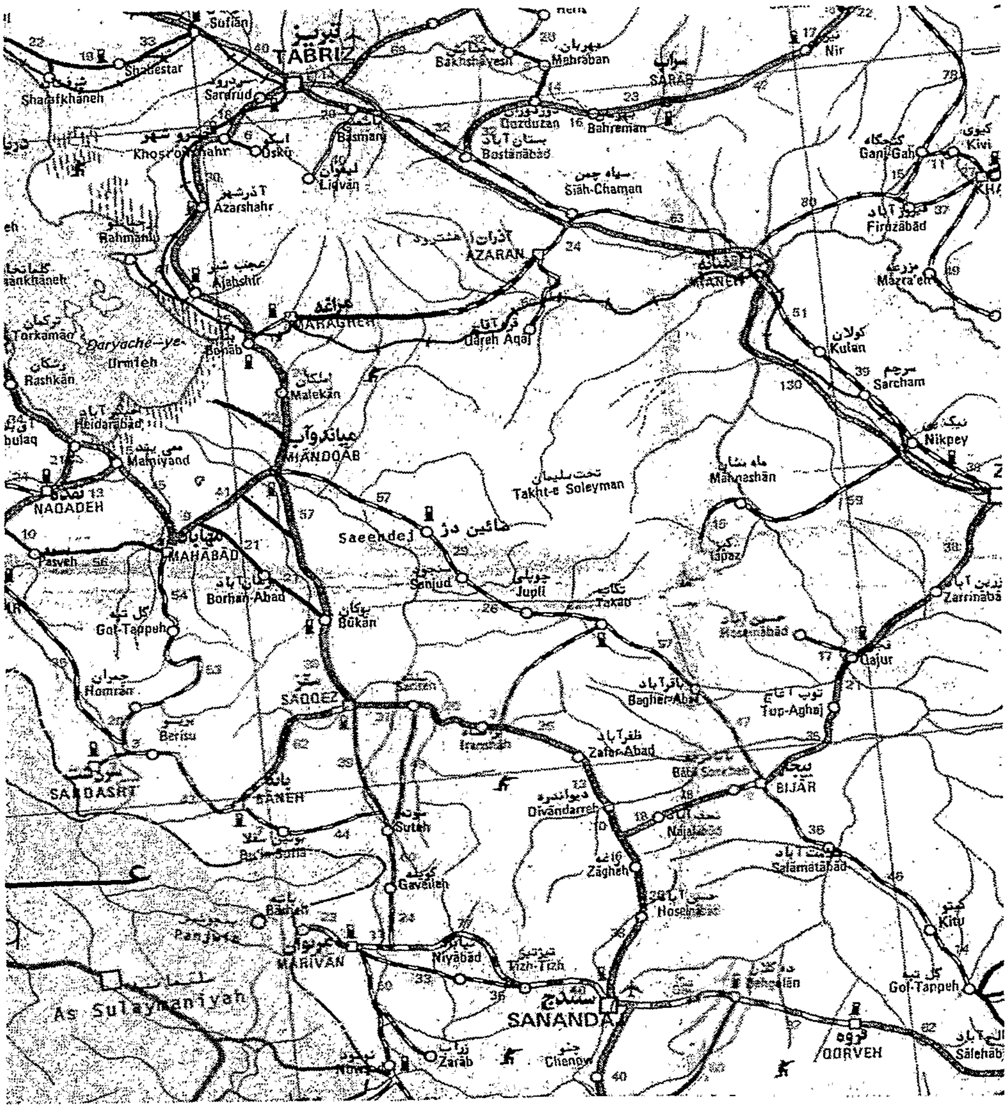

نقشه ۲-۱- گستره محدوده مورد مطالعه

۲-۲- زمین‌شناسی

شکل نهائی ناهمواریهای این منطقه عمدتاً حاصل تحولات عصر چهارم زمین‌شناسی و در نقاطی عصرهای قبل از آن است که در دوران‌های بعد، یخبندان‌ها و فرسایش طبیعی، تغییرات اندکی در آن بوجود آورده است. این منطقه چون دیگر مناطق ایران در اوایل دوران سوم زمین‌شناسی پوشیده از آب بوده و در دوران سنوزوئیک که دو دوره سوم و چهارم زمین‌شناسی را در بر می‌گیرد، در نتیجه دگرگونیهای عظیم آتشفشانی، رشته کوههایی چون آرارات، قفقاز، زاگرس و البرز سر بر آوردند.

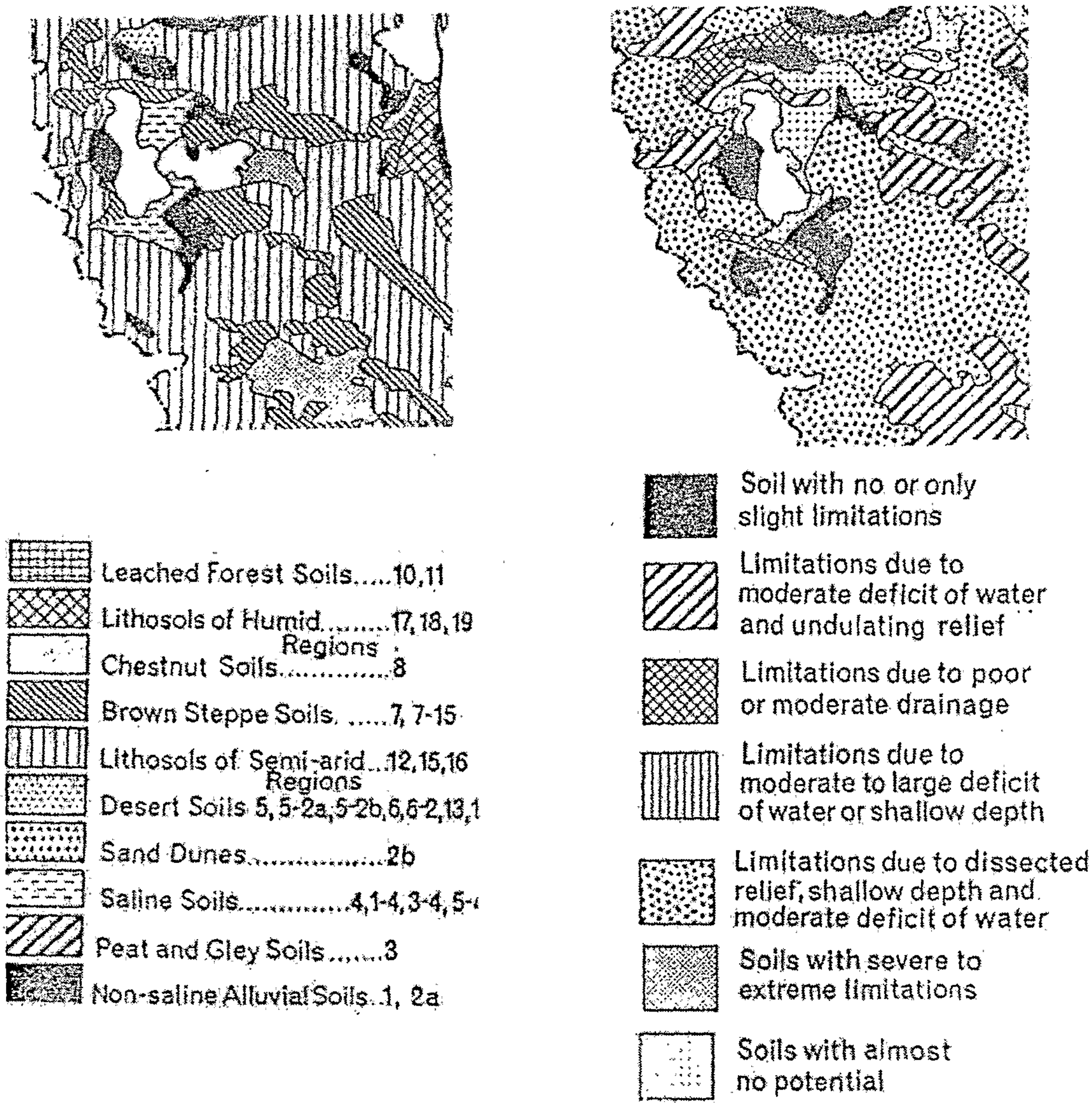

نقشه ۲-۲- وضعیت خاکها و اراضی منطقه

آزمایش‌های صورت گرفته بر روی سنگ‌های این بخش از ایران نشان می‌دهد که نسبت به دیگر نقاط از قدمت بیشتری برخورداراست بطوریکه در منطقه تکاب و ارومیه، کهنسالترین سنگهای ایران از نوع میکاشیست و گینس شناسائی شده‌اند. با توجه به آزمایش‌های پرتوسنجی که بر روی این سنگها صورت گرفته، عمری معادل ۱۵۰۰تا ۲۰۰۰میلیون سال برای آنها تعیین شده است(بدیعی.۱۳۶۲،ص ۴۴). منطقه

شمالغرب ایران همچنین به جهت قرار گرفتن در محل تلاقی و خط اصلی تکتونیک فلات ایران کـه یکـی در امتداد رشته جبال البرز(غربی- شرقی) و دیگری در امتداد رشته جبال زاگرس(شمالغرب- جنوب‌شرق) واقع شده، از لحاظ زمین‌شناسی تحرک زیادی دارد. زلزله‌ها و ریزش‌های متوالی و دامنه‌دار کوهها در این منطقه نشانه این تحرک است. ویژگی مهم دیگر این منطقه، وجود دریاچه ارومیه است کـه «نتیجـه یـک گودی تکتونیک از ژئو سیندنیال می‌باشد که از دوران سوم زمین‌شناسی بر جای مانده اسـت و گنجـایش ۱۲ میلیارد متر مکعب آب را داراست» (همان، ص۱۳۹). با توجه به مطالعات صورت گرفته دریاچـه ارومیـه در گذشته‌های دور وسعتی بیش از این داشته است.

در این منطقه ته نشست‌های دوران چهارم و گل و لای رودها و سیلاب‌هـا و رسـوبات دریاچـه‌هـا و برکه‌های درونی، هم در دشت‌ها و هم در دره‌های مابین کوهها، زمین‌های عریض و وسیعی تشکیل داده‌اند کـه جـنس آنهـا از قلـوه سـنگ و یـا گـل رس و یـا شـن و ماسـه و یـا خـاک‌هـای شسـته دیگـری است(پتروف.۱۳۳۶،ص۶۱)(نقشه ش۲). رسوب‌گذاری و فعل و انفعالات زمـین‌شناسـی و جریـان مناسـب آب، سبب پیدایش زمین‌های حاصلخیز و مراتع سرسبز در این منطقه شده کـه ایـن عامـل پیشـرفت اقتصـاد کشاورزی و دامداری منطقه است. بخش قابل توجهی از زمین‌های واقع در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه و بخش مرکزی منطقه مورد مطالعه از حاصلخیزترین اراضی کشور بشمار می‌رود(Read.1995 ,p.32)(نقشه ش۵).

بطور کلی منطقه مورد بحث از خاک و اراضی حاصلخیزی برخوردار است که این بهمراه منابع آب و بارش کافی، رشد و رونق کشاورزی و دامداری را سبب شده است.

۲-۳- ناهمواریها

منطقه مورد نظر در میان ارتفاعات مهمی قرار گرفته است(نقشـه ش۳). در شـمال آن کـوه رفیـع سهند و رشته کوه مرتفع بزغوش داغ قرار گرفته و بعنوان مرز طبیعی عمل می‌کند. رشـته کـوه مرتفـع و مرزی ایران و عراق حد غربی این منطقه را مشخص می‌سازد. رشـته کوههـای مرتفـع‌ای نیـز در جنـوب منطقه و جنوب شهرستان‌های سقز و بانه و نیز رشته کوههای زنجـان و قـافلان‌کـوه در قسـمت شـرقی و

شمال شرقی قرار گرفته است. این ارتفاعات ارتباط منطقه مورد بحث را با مناطق پیرامون محدود کـرده و آن را به کانال‌های خاصی هدایت می‌کند. علاوه بر ارتفاعات حاشیه‌ای، در داخل خود منطقه نیز ارتفاعات قابل توجهی وجود دارد که در دو منطقه شرقی و غربی متمرکز شده‌اند. کوههای تخت سلیمان که مـابین حوضه رودخانه قزل‌اوزن و زرینه‌رود کشیده شده، ارتفاعات شرقی را تشکیل داده و کوههـای حـد فاصـل حوضه رودخانه مهاباد رود و دره زاب کوچک نیز ارتفاعات غربی منطقه را شکل داده است. علاوه بر اینها و باستثناء دشت‌های کناره جنوبی دریاچه ارومیه که فاقد ارتفاعات قابـل تـوجهی اسـت، در نقـاط مختلـف منطقه رشته کوههای نسبتا کم ارتفاعی پراکنده شده‌اند. این رشته کوهها به جهت وجود کانالهای مناسب نمی‌توانند مانع از ارتباط مستمر و آسان بخش‌های مختلف منطقه با یکدیگر شوند.

۲-۳-۱-کوه سهند

کوه سهند در مشرق دریاچه ارومیه و شمال شهرستان مراغه قرار گرفته و بصورت مخروط منفرد و بزرگی به ارتفاع ۳۷۱۰ متر و قطر قاعده ۲۵ کیلومتر است. وسعت خود مخروط به ۴۵۰۰کیلـومتر مربـع بالغ می‌شود. این مخروط حاصل آتشفشانی است که چند مرحله فعالیـت داشـته اسـت(فرهنـگ جغرافیـایی شهرستان تبریز.۱۳۸۰،صص ۵۵-۵۴). سهند ظاهرا همان کوهی است که در متون آشوری با نام اوآئـوش از آن یاد شده است.

۲-۳-۲- ارتفاعات بزغوش داغ

ارتفاعات بزغوش داغ همانند دیواری به طول حدود ۱۳۰ و عرض تقریبی ۴۵ کیلومتر در جهت غربی-شرقی کشیده شده و ارتباط دو قسمت شمالی و جنوبی را تا حدود زیادی قطع کرده است. مرتفع‌ترین نقطه این رشته کوه ۳۳۱۰ متر ارتفاع دارد(خاماچی.۱۳۷۰،ص ۲۳۶). رشته کوه بزغوش داغ در غرب توسط دهلیز ارتباطی مهم بُستان‌آباد، در محور ارتباطی تبریز – میانه از کوه سهند جدا می‌شود و ادامه آن در سمت شرق به ارتفاعات جنوبی شهرستان اردبیل متصل می‌شود. دامنه‌های شمالی این رشته کوه شیب زیادی دارد اما دامنه‌های جنوبی آن از شیب کمتری برخوردار است (فرهنگ جغرافیایی شهرستان تبریز.۱۳۸۰، ص ۳۸). از رشته کوه بزغوش‌داغ رودهای زیادی، در جهات مختلف جاری است و در دامنه‌های

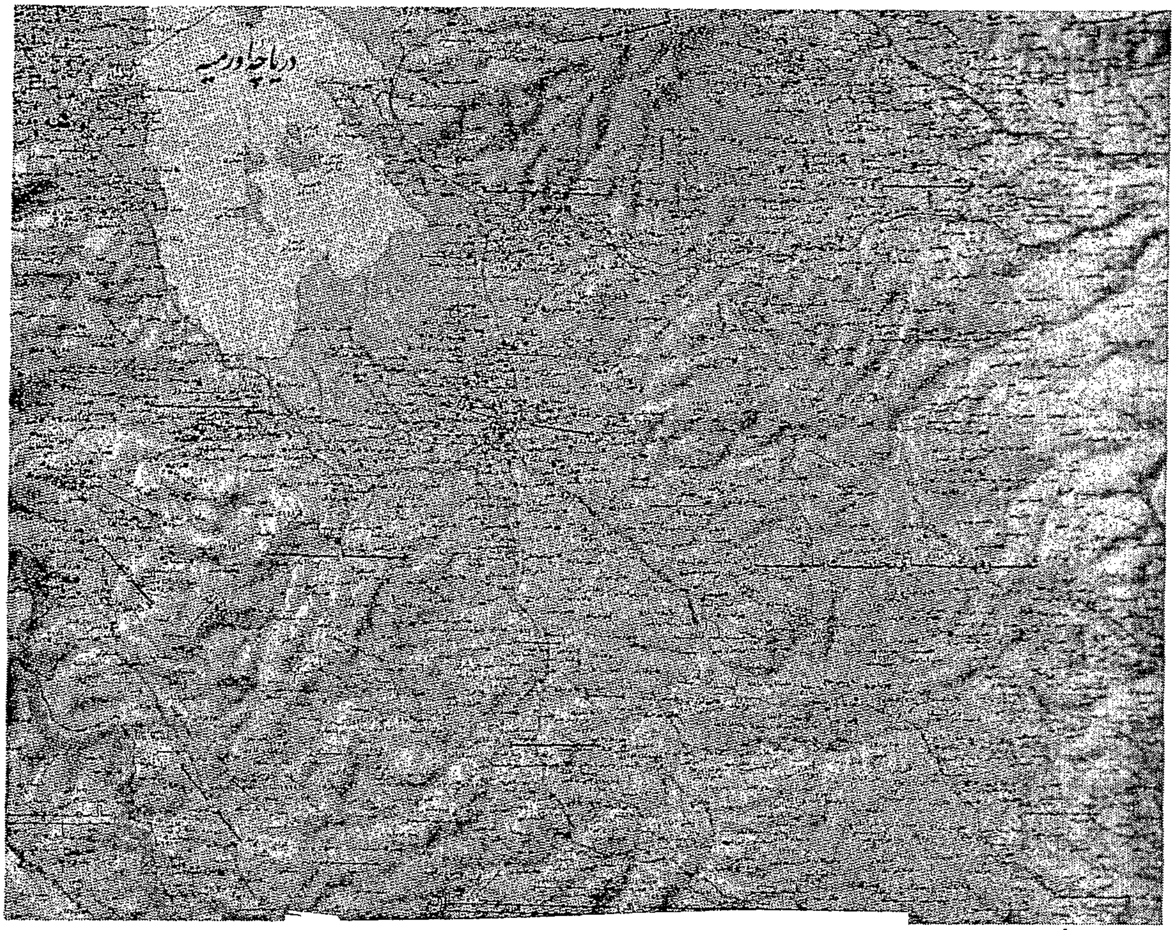

نقشه ۲-۳- نقشه ناهمواری‌های منطقه مورد مطالعه

آن مراتع غنی و سرسبزی وجود دارد.

۲-۳-۳- کوههای تخت سلیمان

رشته کوههای تخت سلیمان در قسمت شرقی منطقه مورد مطالعه و حد فاصل شهرستان‌های تکاب درجنوب، ماه‌نشان در شرق، هشترود در شمال و شاهین‌دژ در غرب قرار گرفته و محدوده گسترده‌ای را می‌پوشاند. بلندترین قلّه این ارتفاعات، کوه بلقیس به ارتفاع ۳۳۳۲متر می‌باشد. به جهت ارتفاع زیاد منطقه مراکز جمعیتی مهمی در آن شکل نگرفته است. در این قسمت مراتع ییلاقی مهمی وجود دارد و رودخانه نسبتا پر آب آیدوغموش در آن جریان داشته و در جهت شمال‌شرقی و در منطقه میانه به رودخانه قزل‌اوزن می‌ریزد. محوطه مهم و باستانی تخت سلیمان و زندان سلیمان در بخش جنوبی این قسمت قرار گرفته است.

۲-۳-۴- رشته کوههای جنوب غربی و جنوب شرقی مهاباد

در قسمت جنوب غربی شهرستان مهاباد و حدفاصل این شهرستان با دره زاب کوچک، رشته کوههای (از رشته کوه اصلی زاگرس) کشیده شده که مرتفع‌ترین قلّه آن کوه اندی‌شیخان(به ارتفاع ۲۷۸۱متر) است. از این کوهها رودهایی جاری شده و مهاباد رود در شرق و زاب کوچک در غرب را تغذیه می‌کنند. در قسمت جنوب شرقی مهاباد نیز رشته کوههایی وجود دارند که بخشی از آبهای رودخانه سیمینه‌رود و مهاباد رود از آن سرچشمه می‌گیرد. این ارتفاعات ارتباط منطقه مهاباد با مناطق جنوبی و غربی را محدود کرده و آنرا به کانال‌های ارتباطی خاصی هدایت می‌کند.

۲-۳-۵- رشته کوههای سرحدی ایران و عراق

منطقه مورد بحث از شمال بین‌النهرین توسط رشته‌ای از کوههای زاگرس که در این نقطه همچون دیوار بلندی کشیده شده است، جدا می‌شود. ارتفاع بلندترین نقطه این رشته کوه در جنوب پیرانشهر به ۳۶۰۰متر بالغ می‌شود. این رشته کوه تنها در نقاط محدودی اجازه ارتباط منطقه را با شمال بین‌النهرین فراهم می‌سازد. سه گذرگاه مهم ارتباطی در نزدیکی اشنویه، پیرانشهر، سردشت و بانه قرار گرفته‌اند که در مبحث راههای ارتباطی بدان‌ها خواهیم پرداخت. این رشته کوه در طول تاریخ بعنوان یک مرز طبیعی و سیاسی عمل کرده است.

۲-۳-۶- رشته کوههای جنوبی

در قسمت جنوبی شهرستان‌های سقز و بانه ارتفاعات مهمی چون کوههای چهل چشمه شهرستان سقز واقع شده که رودخانه‌های مهم منطقه از آنها سرچشمه می‌گیرند. خط‌الرأس این کوهها مرز طبیعی شهرستان سقز، دیواندره و مریوان را تشکیل می‌دهد. همچنین این کوهها مرز جنوبی منطقه مورد مطالعه را نیز در این قسمت مشخص می‌سازد. خط‌الرأس ارتفاعات جنوبی بیجار نیز مرز طبیعی شهرستان‌های بیجار و قروه و نیز مرز طبیعی و جنوبی منطقه مورد مطالعه را شکل می‌دهد.

۲-۳-۷- رشته کوه شرقی

در شرق منطقه و کناره شرقی دره قزل‌اوزن رشته کوهی در جهت شمال‌غربی- جنوب شرقی (ارتفاعات زنجان جنوبی)کشیده شده است که می‌تواند مرز طبیعی و شرقی منطقه مورد بحث محسوب شود.

۲-۴- آب و هوا

آب و هوای هر منطقه تابع عوامل ذیل است(بدیعی.۱۳۶۰،ص ۷۱):

۱- عرض جغرافیایی(دوری و نزدیکی به خط استوا و قطبین)

۲- ارتفاع از سطح دریا

۳- وجود آبهای سطح‌الارضی(دریا و دریاچه)

۴- مراکز فشار(جریان هوا و وزش باد)

۵- پوشش گیاهی

منطقه مورد نظر متاثر از جریانات مدیترانه‌ای دارای دو اقلیم مدیترانه‌ای با باران بهاره و کوهستانی سرد است. چنین بنظر می‌رسد که شرایط اقلیمی در طی ۱۰۰۰۰سال گذشته تغییر چندانی نکرده باشد با این حال با توجه به دلایل مختلف از جمله نابودی پوشش گیاهی و جنگلی، استفاده بی‌رویه و نادرست از منابع آب و خاک و فرسایش‌های صورت گرفته، می‌توان گفت که آب و هوای منطقه نسبت به هزاره اول ق.م خشکتر شده است.

متوسط میزان بارندگی سالانه در منطقه از ۲۵۰ میلی‌متر در مهاباد تا ۷۰۰-۸۰۰ میلی‌متر در شهرستان بانه متغیّر است. حداکثر این بارش در پائیز و زمستان و بصورت برف و باران است. دمای هوا در نقاط مختلف منطقه همچون میزان بارندگی متغیّر است و نقاط مرتفعی چون تکاب و سقز از برودت بیشتری برخوردار می‌باشند. گرمای تابستان در این منطقه بندرت به ۳۸ درجه سانتیگراد می‌رسد در حالیکه سرمای زمستان گاه به منهای ۲۸درجه کاهش می‌یابد. تعداد ماههای خشک سال از ۳ تا ۵ ماه و تعداد روزهای یخبندان از۱۵۰ تا ۱۸۰ روز متغیّر است(فرهنگ جغرافیایی شهرستان ارومیه.۱۳۷۹،ص۲۲- ۲۱).

۲-۵- منابع آب

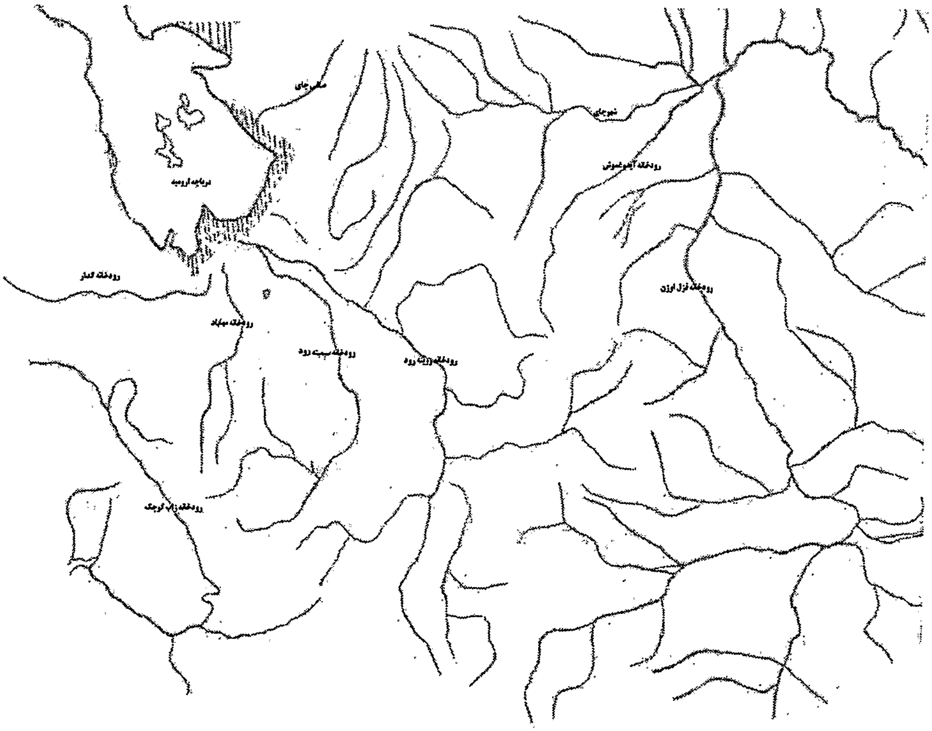

نقشه ۲-۴- شبکه رودخانه‌های جاری در منطقه

منطقه مورد مطالعه از مقدار بارش و منابع آب جاری و زیرزمینی نسبتا خوبی برخوردار است. وجود رودخانه‌های پر آب و دائمی، چشمه‌های بسیار، سفره‌های زیرزمینی غنی، این منطقه را برای استقرارهای گروههای انسانی مناسب ساخته است. رشته کوههای جنوبی منطقه بهمراه بارش‌های زیادی که در این قسمت صورت می‌گیرد، منبع و منشا رودخانه‌های مهم حوضه آبریز جنوبی دریاچه ارومیه بشمار می‌آید. دریاچه ارومیه نیز علی‌رغم شوری بسیار آن، بطور غیر مستقیم بر وضعیت زیست محیطی و جغرافیای اقتصادی منطقه تاثیرگذار است.

۲-۵-۱- دریاچه ارومیه

این دریاچه با مساحتی نزدیک به ۵۰۰۰ کیلومتر مربع حدود ۱۴۰ کیلومتر طول و ۴۵ کیلومتر عرض دارد

و بزرگترین دریاچه دائمی ایران محسوب می‌شود و نقش موثری در شکل‌دهی سیمای طبیعی شمالغرب ایران دارد. میانگین ژرفای این دریاچه ۶ متر و حداکثر آن ۱۵متر است. وسعت این دریاچه در ادوار یخبندان‌های اخیر زمین‌شناسی بیشتر از وسعت کنونی آن بوده است. در فصول پر باران بر سطح این دریاچه حدود ۱متر افزوده می‌شود. وسعت آبریز دریاچه ارومیه در حدود ۵۰ هزار کیلومتر مربع است و حدود ۳۰ رودخانه بزرگ و کوچک به آن می‌ریزند. وسیعترین و پرآبترین حوضه آن حوضه جنوبی(بخش اصلی منطقه مورد مطالعه) است. در این دریاچه بیش از ۱۰۰ جزیره بزرگ و کوچک و صخره بر آمده از آب وجود دارد که غالب آنها غیر مسکونی یا مختص حیات وحش است. بزرگترین آنها جزیره اسلامی(شاهی) ، با ۸ روستا است. با توجه به شوری زیاد آب، در این دریاچه بغیر از جانور ریز و سخت پوستی بنام آرتیما، هیچ آبزی دیگری یافت نمی‌شود.

دریاچه ارومیه در طول تاریخ و در متون مختلف به نامهای متعددی خوانده شده است. در دوره مورد مطالعه و در متون آشوری ظاهرا از این دریاچه تحت نام «دریای پایین نائیری» یاد شده است.

۲-۵-۲- رودخانه زرینه‌رود

این رودخانه که در گذشته جغاتو و یا جغتو نیز نامیده می‌شده، به طول حدود ۳۰۰ کیلومتر و حوضه آبریز ۱۱۰۰۰ کیلومتر مربع، در اصل از کوه‌های چهل‌چشمه و ارتفاعات مجاور آن(واقع در بخش سرشیو شهرستان سقز) سرچشمه گرفته و پس از طی چند صد کیلومتر، با ایجاد دلتای وسیعی به دریاچه ارومیه می‌ریزد. زرینه‌رود دارای دو شاخه اصلی به نام‌های چم جغاتو و خورخوره است. جهت کلی جریان دو رودخانه به سمت شمال است و با دریافت شاخه‌های متعددی در سد زرینه‌رود(سد شهید کاظمی) بهم می‌پیوندند و رودخانه زرینه‌رود را تشکیل می‌دهند. رودخانه زرینه‌رود در ۷کیلومتری شمال شرق سقز و محلی بنام قشلاق، یکی از شاخه‌های مهم خود را بنام رود سقز، دریافت می‌کند. رود ساروق نیز در دریاچه شهید کاظمی به این رودخانه وارد می‌شود. در محدوده شهرستان شاهین‌دژ نیز چند رودخانه از جمله رود آجرلو و آخچی به این رودخانه می‌ریزند. تعداد شاخه‌های بزرگ و کوچک این رودخانه بیش از ۶۵ مورد است(فرهنگ جغرافیای شهرستان سنندج.۱۳۸۰،ص ۷۹).

بر اساس اندازه‌گیری‌های صورت گرفته(در محل پل میاندواب) در ۱۴ سال آماری، دبی متوسط این رودخانه ۶۳/۸۶ متر مکعب در ثانیه و حداکثر دبی آن در ثانیه۱۵۵۲ متر مکعب و دبی سالانه آن ۲۰۶۳ میلیون متر مکعب برآورد شده است(فرهنگ جغرافیایی شهرستان ارومیه.۱۳۷۹، ص ۹۹).

با توجه به پر آبی رودخانه زرینه‌رود و حاصلخیزی بسیار دره آن، زمینه بسیار مساعدی برای استقرارهای انسانی در این دره بوجود آمده است. وجود تعداد بسیار محوطه‌های تاریخی از دوره پیش از تاریخ تا دوره‌های جدیدتر که اغلب آنها در حاشیه این رودخانه قرار گرفته‌اند، ناشی از همین شرایط مساعد زیستی است. از مراکز مهم جمعیتی کنونی حاشیه این رودخانه می‌توان به شهرهای سقز، شاهین‌دژ و میاندواب اشاره کرد.

۲-۵-۳- رودخانه سیمینه رود

این رودخانه بطول حدود ۱۷۳ کیلومتر از کوههای بانه و سقز سرچشمه گرفته و بعد از پیوستن شعبات زیادی به آن، از کنار شهرستان بوکان عبور کرده و با دریافت شاخه‌های چند، به موازات زرینه‌رود حرکت کرده و از طریق جلگه غربی شهرستان میاندواب، با ایجاد دلتای باطلاقی وارد دریاچه ارومیه می‌شود(هویدا.۱۳۵۲،ص ۵۹-۱۵۷). میزان آبدهی این رودخانه بمراتب از رودخانه زرینه‌رود کمتر بوده و به جهت گودی بستر آن، انشعاب نهر و استفاده از آن برای مصارف کشاورزی مشکلتر است. در فصول خشکسالی مقدار آب این رودخانه به حداقل رسیده و یا خشک می‌شود.

با توجه به اندازه‌گیری‌های صورت گرفته در محل پل میاندواب و در ۱۲ سال آماری؛ دبی متوسط رودخانه ۱۷/۹۵ مترمکعب و حداکثر دبی آن ۴۷۶متر مکعب در ثانیه و میزان آبدهی سالانه آن ۵۴۴/۲ میلیون متر مکعب می‌باشد(همانجا). مراکز مهم جمعیتی کنار این رودخانه شهرهای بوکان و میاندواب می‌باشند.

۲-۵-۴- مهاباد رود

این رودخانه بطول حدود ۹۰ کیلومتر از ارتفاعات جنوبی و جنوب غربی مهاباد سرچشمه گرفته و از بهم پیوستن دو شاخه اصلی «بیطاس» و «ده بکر» به وجود می‌آید و پس از طی کردن شمالغربی مهاباد در غرب دلتای سیمینه رود و شرق رودخانه گدار، وارد دریاچه ارومیه می‌شود.

رودخانه ده‌بکر شاخه اصلی مهاباد رود است و در یک کیلومتری شهر مهاباد به شاخه بیطاس می‌پیوندد. مهاباد رود منبع اصلی آبیاری دشت مهاباد و اراضی اطراف خود است. بر اساس اندازه‌گیری‌های صورت گرفته در طی ۹ سال آماری؛ دبی متوسط مهاباد رود ۴/۷۲مترمکعب و حداکثر دبی آن ۳۴۰متر مکعب در ثانیه و میزان آبدهی سالانه آن ۱۵۰/۵ میلیون متر مکعب برآورد شده است (همانجا).

حوضه آبریز مهاباد رود در قسمت مغرب توسط خطالرأس کوههای زاگرس، از حوضه رودخانه زاب کوچک و توسط دیناور داغ از حوضه آبریز رودخانه گدار و بوسیله ارتفاعات سرمتان داغ از حوضه آبریز سیمینه‌رود جدا می‌شود. مرکز اصلی تمرکز جمعیتی حوضه این رودخانه، شهر مهاباد می‌باشد.

۲-۵-۵- گدار چای

این رودخانه بطول حدود ۹۰ کیلومتر از ارتفاعات مرزی ایران و عراق، در شهرستان اشنویه سرچشمه گرفته و از سه شاخه اصلی گدار چای، چم‌غلطان و اشنویه تشکیل یافته و در مسیر خود بعد از گذشتن از شهرستان‌های اشنویه، نقده و محمدیار به سواحل باطلاقی دریاچه ارومیه می‌ریزد(هویدا،۱۳۵۲، ص ۱۶۳-۱۶۲).

بر اساس اندازه‌گیری‌های صورت گرفته در محل پل نقده و در ۱۴سال آماری دبی متوسط گدارچای۱۲/۷۲ مترمکعب و حداکثر دبی آن ۲۳۷متر مکعب در ثانیه و میزان آبدهی سالانه آن۴۰۲/۱میلیون متر مکعب برآورد شده است(همانجا). رودخانه گدار چای دشت‌های حاصلخیز اشنویه و سلدوز را آبیاری می‌کند که از مراکز مهم جمعیتی در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است.

۲-۵-۶- رودخانه زاب کوچک

این رودخانه بصورت شاخه‌های متعددی از ارتفاعات شمالی، غربی و شرقی شهرستان پیرانشهر سرچشمه گرفته و پس از طی دره یا دهلیز ارتباطی پیرانشهر- سردشت، در جنوب شهرستان سردشت بداخل خاک عراق وارد می‌شود. براساس اندازه‌گیری‌های صورت گرفته در محل ایستگاه زاب واقع در منطقه سردشت(مربوط به ۴ سال آماری) دبی متوسط این رودخانه ۴۴/۵متر مکعب و حداکثر دبی آن۵۹۸/۲ متر مکعب در ثانیه و میزان آبدهی سالانه آن۱۴۱۳/۲ میلیون مترمکعب برآورد شده

است(همانجا). از مراکز مهم جمعیتی دره زاب شهرهای پیرانشهر و سردشت می‌باشند. بخشی از این دره دارای پوشش جنگلی است.

۲-۵-۷- رودخانه‌های حوضه جنوب‌شرقی دریاچه ارومیه

از دامنه‌های جنوبی کوه سهند تعدادی رودخانه سرچشمه گرفته و پس از آبیاری دشت‌های مراغه، عجب‌شیر، بناب و ملکان به دریاچه ارومیه می‌ریزند. از جمله این رودها می‌توان به صوفی چای و شاخه آن مهرآباد، مردوق چای، قلعه‌چای عجب‌شیر، و چکان چای اشاره کرد.

آبدهی سالانه صوفی چای که از دامنه‌های جنوبی و جنوب‌غربی کوه سهند سرچشمه می‌گیرد، در ایستگاه تازه کند ۱۱۰/۵ میلیون مترمکعب و در ایستگاه مراغه ۹۶ میلیون متر مکعب است. مردوق‌چای(موردی چای)، قلعه‌چای عجب‌شیر و چکان‌چای بترتیب ۹۹، ۹۱ و ۳۶ میلیون متر مکعب آبدهی سالانه دارند(خاماچی. ۱۳۷۰،ص۴۸-۴۷).

۲-۵-۸- رودخانه قزل‌اوزن و رودخانه‌هایی که به دریای خزر می‌ریزند

بخش شرقی منطقه مورد مطالعه(شهرستان‌های هشترود، میانه، ماه‌نشان و بیجار) در قلمرو حوضه آبریز دریای خزر قرار گرفته و رودخانه‌های مهمی چون قزل‌اوزن، آیدوغموش، شهرچای و قرانقوچای (این رودها در منطقه میانه رودخانه واحدی تشکیل می‌دهند) در آن جاری هستند.

رودخانه قزل‌اوزن از بهم پیوستن رودهای متعددی بوجود می‌آید و حوضه آبریز گسترده‌ای دارد و در طول مسیر نیز شاخه‌های زیادی به آن می‌پیوندد. سرشاخه‌های قزل‌اوزن در کردستان به هانه گلان و گمه‌رش معروفند و در جنوب روستای کیزمل بالا، از توابع دهستان سارال بهم متصل شده و رودخانه قزل‌اوزن را شکل می‌دهند. رودخانه پس از دریافت شعبه‌هایی در آبادی گله‌سور بطرف شرق تغییر مسیر داده و از ۶ کیلومتری جنوب شهرستان دیواندره می‌گذرد و وارد شهرستان بیجار می‌شود. در این بخش رودهای یول‌کشتی، شوراب و برخی دیگر به قزل‌اوزن می‌پیوندد. قزل‌اوزن سپس وارد استان زنجان می‌شود. در اینجا با رودخانه تلوار تلاقی کرده و پس از طی مسیری قوسی شکل بطرف شمال جریان می‌یابد و در شهرستان ماه‌نشان رودخانه‌های گورائی، خوئین و انگوران و سپس قلعه‌چای و تلخه‌رود را دریافت می‌کند. قزل‌اوزن بعد از دریافت زنجانرود وارد منطقه میانه شده و در اینجا رودخانه‌های

آیدوغموش، قرانقوچای و شهرچای به آن می‌پیوندد و سپس به سوی شرق و استان گیلان رهسپار می‌شود. طول رودخانه قزل‌اوزن تا این محل به حدود ۶۶۰ کیلومتر بالغ می‌شود(فرهنگ جغرافیایی شهرستان سنندج. ۱۳۸۰،صص ۳-۸۲).

رودخانه قزل‌اوزن در محدوده استان کردستان و ایستگاه بیانلو، ۱۶/۶ میلیون متر مکعب آبدهی سالانه دارد و حوضه آبریز آن در این بخش به ۵۲۱۰کیلومتر مربع می‌رسد. رودخانه‌های دیگر این حوضه؛ آیدوغموش با میزان آبدهی ۱۴/ تا ۳۵ متر مکعب در ثانیه و شهرچای با۸۰-۷۰ میلیون متر مکعب آبدهی سالانه می‌باشند(خاماچی.۱۳۷۰، ص ۱۴۶و ۱۶۶).

۲-۶- راههای ارتباطی

علی‌رغم وجود رشته کوههای مرتفعی در اطراف منطقه، در طول تاریخ ارتباط این منطقه با مناطق پیرامون از طریق یک سری کانال‌ها یا دهلیزهای ارتباطی برقرار بوده است. این کانال‌های ارتباطی را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱- کانال‌های ارتباطی شمالی

۲- کانال‌های ارتباطی جنوبی و جنوب شرقی

۳- کانال‌های ارتباطی غربی

ارتفاعات شمالی دشت اشنویه، دریاچه ارومیه، کوه سهند و رشته کوه بزغوش داغ از غرب به شرق مرز شمال منطقه را تشکیل داده و تقریبا دسترسی شمال و جنوب را به سه کانال ارتباطی محدود کرده است که عبارتند از مسیر ارتباطی کناره غربی دریاچه، مسیر کناره شرقی دریاچه و محور ارتباطی تبریز- میانه. این هر سه مسیر در هزاره اول ق.م فعال بوده و اورارتوئی‌ها از آنها برای نفوذ به منطقه استفاده می‌کردند. دو مسیر کناره غربی و شرقی، در جنوب دریاچه ارومیه به یکدیگر و همچنین به کانال ارتباطی جنوبی که غرب ایران را به شمالغرب متصل می‌کند، می‌پیوندند.

در قسمت جنوبی و جنوب شرقی نیز دو کانال ارتباطی مهم وجود دارد که از روزگاران پیش از تاریخ تا کنون مورد توجه و استفاده بوده است. یکی از این مسیرها، دهلیز ارتباطی مهمی است که در ضلع

جنوبی و جنوب‌غربی رشته کوه البرز کشیده شده(مسیر تهران – تبریز، از طریق قزوین-زنجان-میانه) و مناطق مرکزی ایران را به شمالغرب و ماوراً آن مرتبط می‌کند. این مسیر یکی از راههای بازرگانی مهم شرق- غرب است که در هزاره اول ق.م علاوه بر عملکرد تجاری، ظاهرا کانالی برای نفوذ اقوام مادی به منطقه بوده است. کانال دیگر جنوبی، ارتباط غرب ایران با شمالغرب را بر قرار کرده و از همدان تا تبریز(از طریق همدان،بیجار، تکاب، شاهین‌دژ، میاندواب، مراغه و تبریز) کشیده شده است. این مسیر امروزه به دلایل مختلف نقش مهم قبلی خود را از دست داده است.

در قسمت غربی، رشته کوه مرتفع سرحدی در چهار نقطه امکان ارتباط منطقه با شمال بین‌النهرین را فراهم می‌سازد که به ترتیب از شمال به جنوب عبارتند از: گذرگاه کله‌شین، پیرانشهر، سردشت، بانه و مریوان(Reade.1995,p.178؛Levine.1979,p.103). گذرگاه کله‌شین مسیر بسیار دشواری است. مسیر پیرانشهر در حال حاضر اصلی‌ترین مسیر ارتباطی است اما مدارک و شواهد نشان می‌دهد که مسیرهای جنوبی‌تر نیز در گذشته از راههای مهم ارتباطی بوده‌اند. در هزاره اول ق.م همه این گذرگاهها (گذرگاه کله‌شین به مقدار کمتر)مورد استفاده بودند. از چهار گذرگاه جنوبی آشوری‌ها برای لشکرکشی به شمالغرب ایران استفاده می‌کردند. گذرگاه کله‌شین علی‌رغم دشواری بسیار، با توجه به متون آشوری و کشف کتیبه‌های اورارتوئی از این محل، به نظر می‌رسد توسط اورارتوئی‌ها برای دسترسی به حوضه جنوبی دریاچه ارومیه(علاوه بر مسیر کناره غربی و شرقی دریاچه) مورد استفاده قرار می‌گرفته است(Zimansky.1985,p.15). از این گذرگاه همچنین برای دسترسی به شمال رواندوز استفاده می‌شده است.

در جنوب منطقه مورد مطالعه نیز شاهراه ارتباطی مهم غرب- شرق یا جاده خراسان، قرار دارد که در دوره مورد مطالعه از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.

۲-۷- پوشش گیاهی و جانوری

با توجه به مطالعات صورت گرفته و شواهد و مدارک موجود منطقه مورد بحث در گذشته از پوشش گیاهی بهتری برخوردار بوده و بخش قابل توجهی از منطقه پوشش جنگلی داشته است که با گذشت زمان تحت تاثیر عوامل مختلف انسانی، دامی و طبیعی از بین رفته و تنها بخش‌های اندکی از آن

در مناطق پیرانشهر، سردشت، بانه و سقز بر جای مانده است. این جنگل‌ها اکنون بصورت درختچه و بوته‌های پراکنده درآمده‌اند در حالی که در گذشته متشکل از درختان قطور و بلند بلوط بودند. این جنگل‌ها امروزه در خطی از پیرانشهر تا مریوان کشیده شده‌اند. مساحت بخش جنگلی سقز و بانه به ۵۷۰۰۰ هکتار بالغ می‌شود. بیشتر درختان این جنگل‌ها از نوع بلوط بوده و درصد کمی از آنها به درختان میوه‌ای و غیر میوه‌ای از جمله درختان بادام کوهی، گردو، پسته وحشی،گلابی، زالزالک، انگور و نارون و افرا و انواع دیگر اختصاص یافته است.

بخش قابل توجهی از منطقه را پوشش مرتعی فرا گرفته که در نقاط مختلف آن پراکنده شده و به جهت غنای آن زمینه برای رشد و رونق دامداری فراهم شده است. اکثر این مراتع در قسمت‌های کوهستانی قرار گرفته و بخش‌های کمتری نیز در دشت‌ها واقع شده‌اند. پوشش گیاهی منطقه به غیر از مناطق مجاور دریاچه ارومیه که شور و نمکزار است، عمدتا از نوع پوشش گیاهی درمنه و گون و در مناطق کمتری، جامعه تنگراس و به مقدار کمتر جامعه اُرس است.

در کنار پوشش جنگلی و مرتعی گیاهان مختلفی در این منطقه می‌رویند که از آن میان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: خار شتر، شیرین بیان، آجی بیان، اسپند، گل گندم، سماق، بومادران، فس توکا، گیاهان پیازه‌دار، گیاهان داروئی، آناغالیس، انواع شقایق، زنبق، و غیره

در خصوص پوشش گیاهی دشت سلدوز در هزاره اول ق.م توسط هیات امریکائی پروژه حسنلو مطالعاتی انجام شده که به ذکر چکیده آن می‌پردازیم(Harris.1989,pp.12-22): «اطلاعات مربوط به پوشش شمالغرب ایران توسط سیاحان و سفرای کشورهای خارجی از قرن ۱۷میلادی به بعد جمع‌آوری شده و به صورت مجموعه‌هایی به کشورهای فرانسه، سوئیس، روسیه و نمونه‌هایی نیز به باغ گیاهشناسی انگلستان ارسال شده است. در سال ۱۹۰۰ میلادی اسمیت و توریل کتاب«پوشش گیاهی خاور نزدیک» را منتشر کردند که بخشی از آن مربوط به آذربایجان بود. اسمیت چند سال در کنسول‌گری انگلستان در تبریز اقامت داشت و مجموعه گردآوری شده وی بسیار قابل توجه است. اطلاعات مربوط به دشت سلدوز نیز توسط هیات حفاری حسنلو در طی سالهای۷۷-۱۹۵۶م جمع‌آوری شده که به صورت عکس و نمونه است.

از گیاهانی که در این منطقه وجود داشته و امروزه نیز از آنها و یا انواع کاملا نزدیکی به آنها یافت می‌شود، می‌توان به انواع گل‌های وحشی، علف‌ها و جگن‌ها اشاره کرد که در حواشی رودخانه‌ها و دریاچه‌های کوچک آب شیرین رشد می‌کنند. از جگن‌ها برای درست کردن حصیر و سبدهای حصیری و نیز برای پوشش منازل استفاده می‌شود. دانه‌های این گیاهان در ویرانه‌های حسنلو یافت شده است..... درختان موجود در این منطقه از نوع پسته، بلوط، سرو کوهی و افرا بودند. بلوط احتمالا با فاصله‌ای از حسنلو در جنوب غربی و نواحی مرتفع کوهستانی رشد می‌کرده است. درخت پسته نیز در دامنه‌های تپه‌ها و دشت‌های اطراف دریاچه، بصورت پراکنده وجود داشته است. اما بیشترین درختها در کنار منابع آب، همانند چشمه‌ها و نهرها می‌روئیدند. در دشت کنونی سلدوز تنها بقایای پراکنده‌ای از چنین پوشش درختی دیده می‌شود و آنچه که امروزه وجود دارد، اکثرا مربوط به درختانی است که توسط خود اهالی کاشته شده‌اند و شامل درخت زردآلو، هلو و درخت تبریزی که بیشتر عمومیت دارد، می‌شود. درخت تبریزی به جهت سهولت رشد، مقاومت و نیز رشد قدی و مستقیم، چوب مناسبی برای استفاده در ساختمان فراهم می‌سازد. بنظر می‌رسد در هزاره اول ق.م این درخت به وفور در منطقه یافت می‌شده چرا که داده‌های بدست آمده از حفاری حسنلو نشان می‌دهد که از چوب این درخت برای مصارف گوناگون استفاده شده است. در حسنلو همچنین از چوب درخت نارون در کارهای ساختمانی و نیز ساخت اشیاء مختلف، استفاده کرده‌اند. در حسنلوی IVB بقایای درختان دیگری چون؛ افرا، صمغ، سرو، درخت کویج، زالزالک، درخت زبان گنجشک، سرو کوهی، سیب، سپیدار، درخت آزاد و بادام شناسائی شده است. از چوب این درخت‌ها در حسنلو برای ساخت اثاث منزل، ظروف، اشیاء کنده‌کاری شده، دسته گرز و نیزه، مهره و غیره استفاده کرده بودند».

در منطقه مورد مطالعه به جهت شرایط مناسب زیستی گونه‌های متنوعی از جانوران در کناره دریاچه و رودخانه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها و بخش‌های کوهستانی زندگی می‌کنند و هر ساله نیز تعداد بسیار زیادی از پرندگان مهاجر در مسیر مهاجرت خود مدتی را در این منطقه سپری می‌کنند. با این حال باید خاطر نشان ساخت که گونه‌های جانوری منطقه در هزاره اول ق.م بسیار بیشتر از امروز بوده که در طول چند هزار سال گذشته به جهت شکار بی‌رویه، تخریب محیط وحش و عوامل دیگر از میان رفته‌اند.

از جمله جانورانی که امروزه در منطقه دیده می‌شوند می‌توان به انـواع پسـتانداران وحشـی(کـل، قوچ، میش و بز کوهی، آهوی ایرانی، پلنگ، خرس قهوه‌ای، گرگ، روبـاه، شـغال، خرگـوش، سـمور، گربـه وحشی، ...)، پرندگان(انواع پرندگان شکاری، پرندگان مختلفی که در کنارآب زندگی می‌کننـد، گنجشـک سانان، کبک،تیهو ...) و خزندگانی چون مار و سـمندر، و مـاهی‌هـا و آبزیـانی کـه در رودخانـه‌هـا زنـدگی می‌کنند، اشاره کرد.

۲-۸- شیوه معیشت و اقتصاد منطقه از گذشته تا کنون

با توجه به شرایط مناسب زیستی و زمینه‌های اقتصادی موجود؛ اراضی حاصلخیز و مراتع وسیع و غنی، از روزگار پیش از تاریخ تاکنون شیوه معیشت ساکنان منطقه مبتنی بر دامـداری و کشـاورزی بـوده است.

۲-۸-۱-کشاورزی

همانگونه که در صفحات قبل اشاره شده حوضه جنوبی دریاچه ارومیه از حاصـلخیزتـرین منـاطق ایران محسوب می‌شود(نقشه شماره ۵) و علی‌رغم اینکـه از پتانسـیل‌هـای موجـود اسـتفاده کـافی بعمـل نمی‌آید، با این حال تولیدات کشاورزی منطقه بیش از نیاز بوده و مازاد آن به مناطق دیگر و نیـز خـارج از کشور صادر می‌شود. عمده محصولات تولیدی منطقه عبارتند از: گندم، جو، حبوبات، پیاز، سـیب زمینـی، گوجه‌فرنگی و سایر سبزیجات، میوه‌های درختی و باغی(سـیب، گلابـی، انگـور، ...)، محصـولات جـالیزی، محصولات علوفه‌ای، دانه‌های روغنی، توتون و تنباکو، چغنـدر قنـد و مـوارد دیگـر. از محصـولاتی کـه در گذشته در منطقه کشت می‌شده است می‌توان به پنبه اشاره کرد.

بخش عمده اراضی منطقه به کشت گندم و جو اختصاص یافته و بیشتر این زمین‌ها نیز از نوع دیم بوده و اراضی آبی درصد نسبتا کمی را بخود اختصاص می‌دهند. با توجه به این واقعیت مقدار غـلات تولیـدی در هر سال، اتکای زیادی به میزان بارندگی دارد.

تنوع محصولات کاشته شده در هزاره اول‌ق.م ظاهرا تفاوت فاحشی با دوره حاضر نداشته است. در جریـان کاوش‌های علمی حسنلو مقدار زیادی مدارک مربوط به گیاهان و غلات اصلی کاشته شده، از جمله گندم

و جو، بدست آمد(Harris.1989,pp.12-22). کشت این گیاهان در دشت سلدوز به ۶۵۰۰ق.م که کشاورزان در این دشت مستقر شدند، برمی‌گردد. در هزاره اول ق.م گندم و جو محصولات و تغذیه اصلی را تشکیل می‌داده است. در ساختمان سوخته III حسنلو، بقایای شعیر ابلیش(نوعی گندم سرخ) مخلوط با گندم نان، بدست آمد. شعیر ابلیس یکی از قدیمی‌ترین انواع گیاهان اهلی شده است که اولین بار در خاور نزدیک و در هزاره هشتم ق.م ظاهر می‌شود و بیشترین نوع گندم کاشته شده را به خود اختصاص می‌دهد.

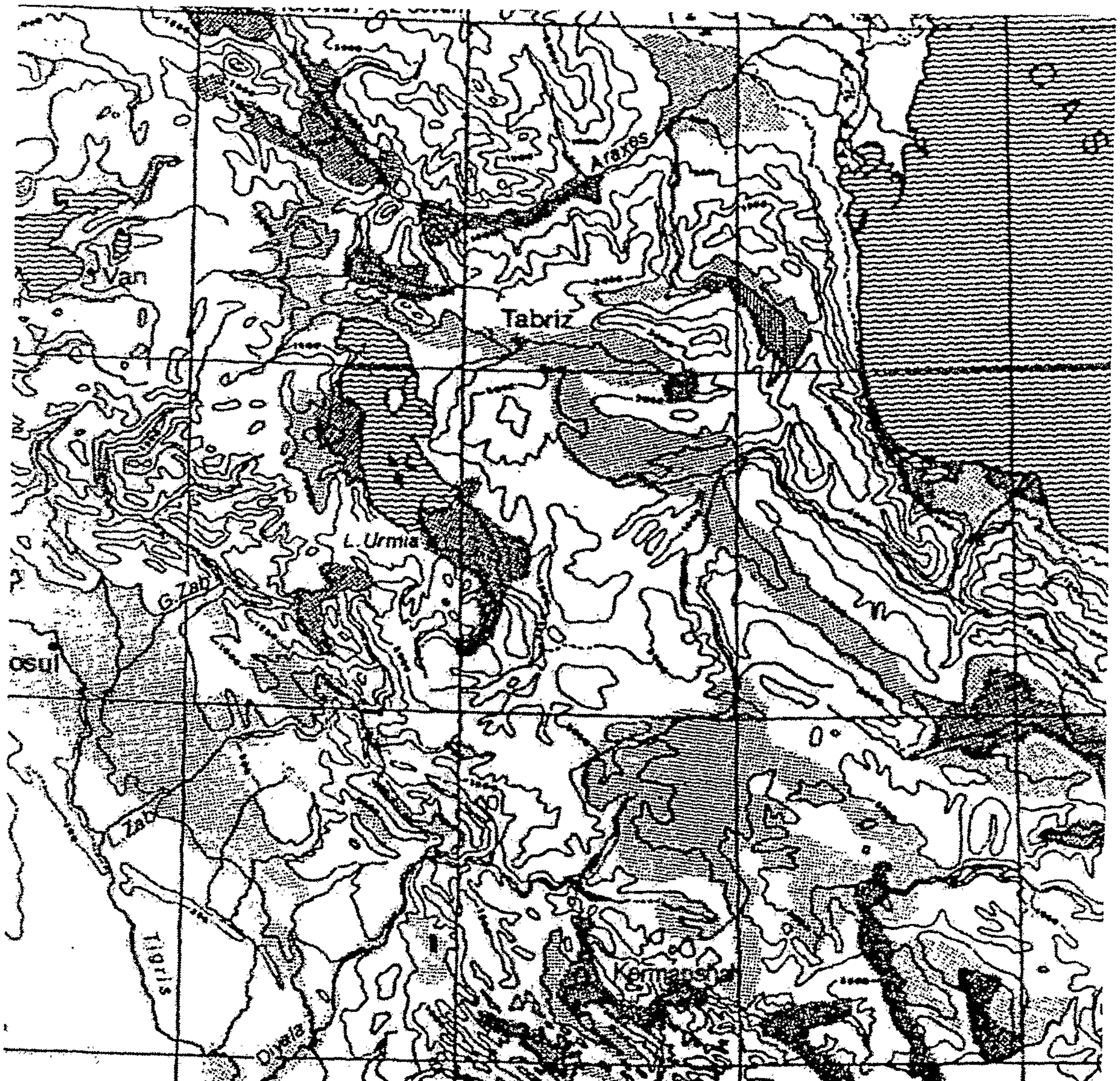

نقشه ۲-۵- نقاط پر رنگ در این نقشه اراضی بسیار حاصلخیز را نشان می‌دهد

بر اساس یافته‌های مربوط به حدود ۶۰۰۰ ق.م ساکنان دشت سلدوز پیشرفت زیـادی در تولیـد گنـدم بـا نشاسته بالا و رنگ روشنتر و نان تولیدی بهتر، بدست آورده بودند.

جو در حسنلو معمولا به همراه و مخلوط با گندم نان و گاه شعیر ابلیس اهلی شده، بدست آمده است. این ترکیب احتمال می‌رود بعنوان غذای زمستانی دام مورد استفاده بوده است. چاودار(گندم سیاه) نیز در حسنلو یافت شده که احتمالا به مصرف دام می‌رسیده اسـت. سـومین دانـه مهـم کشـف شـده در حسنلو ارزن می‌باشد که امروزه برای تغذیه پرندگان مورد استفاده است. در حسنلو دانه‌هـای ذغـال شـده ارزن در ساختمان‌های سوخته II و IV و در نزدیک ورودی دژ، جائیکه به نظـر مـی‌رسـد محـل نگهـداری اسب‌ها بوده، بدست آمده است.

حبوبات بخش مهم دیگر محصولات تولیدی دشت سلدوز در هزاره اول ق.م بوده است. بقایای عدس، لوبیا، نخود و ماشک تلخ(احتمالا برای مصرف دامی) در ویرانه‌های حسنلو یافت شده است. نخـود دانـه گیـاهی ارزشمندی است که در اراضی نسبتا خشک رشد می‌کند و امروزه نیز در بخش‌های مختلف منطقه کاشته می‌شود.

انگور و انجیر از دیگر فراورده‌های کشاورزی است که بقایای آنها در حسنلو بدست آمده است. در ساختمان سوخته III یک کوزه مملو از بقایای انجیر و انگور کشف شد. در ساختمان سـوخته II نیـز بقایـای کشـمش بدست آمده است. انگور در حال حاضر از محصولات تولیدی منطقه است و در مناطق جنوبی و مرتفـع‌تـر منطقه نیز می‌توان درختان انجیر را دید که به صورت وحشی رشد کرده‌اند. مدارک مربوط به درخـت بِـه نیز از ساختمان‌های سوخته II و III بدست آمده است. از دیگر درختان میوه‌ای و بومی منطقه می‌توان به درختان سیب، گلابی و بادام وحشی اشاره کرد.

۲-۸-۲- دامداری

:دامداری یکی از ارکان مهم اقتصادی منطقه از گذشته‌های دور تا کنون بوده است. پرورش گوسفند، بز، گاو، گاومیش، اسب، الاغ، قاطر و شتر در این منطقه چه توسط ساکنان روستا و چه توسط عشایر کوچنده معمول است و متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی نیز نشان می‌دهد که در هزاره اول ق.م نیز تنوع مشابهی از دام‌ها پرورش می‌یافتند.

آمار دام‌های موجود استان کردستان هم نشان می‌دهد که بخش جنوبی منطقه مورد مطالعه نیز از مراکز عمده دامداری در ایران است: بر اساس این آمار تعداد دام‌های استان در سال زراعی ۷۸-۱۳۷۷ برابر ۳۳۳/۰۰۰ رأس گاو و گوساله، ۱/۳۷۴/۰۰۰ رأس گوسفند و بره و ۴۲۶/۰۰۰ رأس بز و بزغاله بوده است(فرهنگ جغرافیایی شهرستان سنندج،۱۳۸۰،ص۲۴۱). آمارهای موجود رونق دامداری را در منطقه نشان می‌دهد(فرهنگ جغرافیایی شهرستان ارومیه،۱۳۷۹،ص ۳۳۹).

جدول ۲-۱- آمار دامهای شهرستان‌های جنوبی استان آذربایجان غربی در سال ۱۳۷۱

نام شهرستان	گوسفند و بره	بز و بزغاله	گاو و گوساله	گاومیش	شتر	اسب و مادیان	الاغ	قاطر
نقده	۲۱۲۰۰۰	۸۰۰۰	۵۳۶۹۵	۹۷۵۰	۱۴۰	۳۳۰	۲۵۰۰	۱۶
اشنویه	۱۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۵۰۰	۳۵۰	-	۱۵۰۰	۲۰۰۰	۵۰۰
پیرانشهر	۱۴۷۰۰۰	۲۱۰۰۰	۲۸۱۳۵	۲۰۵۰	-	۶۵۰	۲۱۵۰	۴۵۰
مهاباد	۳۶۱۲۰۰	۱۲۷۰۰	۴۲۲۹۰	۷۵۳۰	۳۴۰	۲۷۲۰	۴۴۵۰	۲۱۸۰
میاندواب	۲۵۰۰۰۰	۱۵۰۰۰	۱۱۸۶۰۰	۲۱۰۰۰	۸۰۰	۱۸۵۰	۱۲۸۰	-
شاهین‌دژ	۴۰۰۰۰۰	۶۵۰۰۰	۴۹۳۰۰	۲۵۰۰	۳۲	۱۰۲۰	۱۶۰۰	۵۶۰
تکاب	۲۰۴۰۰۰	۲۷۰۰۰	۳۷۴۷۰	-	-	۱۲۰	۴۹۰۰	۷۵
بوکان	۱۶۰۰۰۰	۲۲۰۰۰	۴۹۶۰۰	۵۵۰	۱	۳۵	۱۴۵۰	۲۱۰
سردشت	۸۶۵۰۰	۱۲۵۰۰۰	۳۸۲۵۰	۵۰۰	-	۲۸۰۰	۱۲۰۰	۲۵۰۰
جمع	۱۹۳۰۷۰۰	۳۰۵۷۰۰	۳۵۱۰۷۰	۳۲۵۳۰	۱۳۱۳	۱۰۶۹۵	۲۱۵۳۰	۶۴۹۱

بخش قابل توجهی از دامهای منطقه از آن عشایری است که بهمراه دامهای خود به مناطق ییلاقی و قشلاقی کوچ می‌کنند و بخش دیگر نیز مربوط به کشاورزان و دامدارانی است که سکونت دایم داشته لیکن دام‌های خود را بهمراه چوپانان در مناطق ییلاقی و قشلاقی نگهداری می‌کنند. بخش کمتری از دامها نیز مربوط به روستائیانی است که در کنار کارهای کشاورزی تعدادی محدودی دام نگهداری می‌کنند. امروزه در کنار دامداری به شیوه سنتی، دامداری‌های صنعتی نیز تاسیس شده و بخش کمی از آمار ارائه شده مربوط به این دامداری‌هاست.

همانگونه که از آمار موجود برمی‌آید امروزه پرورش اسب در منطقه چندان معمول نیست(یکی از دلایل اصلی آن جایگزینی اسب با ساخته‌های ماشینی، تقریبا در تمامی زمینه‌هاست) در حالی که به گواهی متون آشوری ماناًئی‌ها برجسته‌ترین پرورش دهندگان اسب در منطقه بوده و بخشی از نیازهای آشور و اورارتو توسط ماناًئی‌ها تامین می‌شده و همیشه بخش ثابت باج و خراج پرداختی به آشور را اسب تشکیل می‌داده است.

یکی از دلایل مهم رونق دامداری در منطقه، وجود مراتع وسیع و غنی است که در بخش‌های مختلف منطقه(دامنه‌های کوه سهند، بزغوش داغ، منطقه نقده، مهاباد، شاهین‌دژ، میاندوآب و بخش‌هایی از شمال کردستان) واقع شده‌اند. مراتع شمالی منطقه(سهند، بزغوش داغ و ...) جهت ییلاق دام‌ها و مراتع جنوبی(کناره زرینه‌رود، دشت‌های معتدل جنوب و جنوب شرقی دریاچه ارومیه و ...) جهت قشلاق آنها مورد استفاده است.

تولیدات دامی منطقه که شامل دام زنده، گوشت، پوست و فراورده‌های شیری است، علاوه بر تامین نیازهای منطقه به نقاط دیگر صادر می‌شود.

۲-۸-۳- فعالیت‌های اقتصادی دیگر

در کنار دامداری و کشاورزی، پرورش ماکیان، زنبورداری و صنایع دستی نیز رونق زیادی دارد بویژه فرش‌بافی که قدمت و اصالت زیادی در منطقه داشته و فرش‌های تولیدی آن از مرغوبیت و شهرت زیادی برخوردار است. از مراکز مهم فرش‌بافی در منطقه می‌توان به بیجار، تکاب و شاهین‌دژ اشاره کرد که بافته‌های خوب آن به فرش افشار معروف است.

در هزاره اول ق.م و در قلمرو ماناًئی‌ها، سفالگری، فلزگری، معماری و تزیینات وابسته به آن از پیشرفت بسیار زیادی برخوردار بوده و مدارک مکشوفه از منطقه این حقیقت را تایید می‌نماید.

۲-۹-جغرافیای انسانی و الگوهای استقراری

اصولا گروههای انسانی در مناطقی استقرار می‌یابند که حائز حداقل شرایط استقرار و زندگی باشند که از جمله آنها می‌توان به شرایط اقلیمی مناسب، منابع حیاتی و غذائی و امنیت اشاره کرد. منطقه

مورد مطالعه دارای تمامی شرایط فوق است و از همین روست که از زمانی که انسان پا به فلات ایران گذاشت تا کنون، این منطقه مورد توجه گروههای مختلف انسانی قرار گرفته است. در این منطقه کوه، جنگل، دشت و رودخانه، در کنار یکدیگر قرار دارند، لذا تحول زندگی انسان از مرحله غارنشینی ، میوه‌چینی ، شکار و گردآوری غذا به استقرار و کشاورزی به سهولت می‌توانست انجام گیرد. از طرف دیگر تنوع گسترده حیات جانوری و گیاهی در منطقه به بقای بهتر گروههای انسانی کمک می‌کند. دکتر برنارد کمپ‌بیفل در جنوب دریاچه ارومیه پژوهش کرده و بر اساس نتایج حاصله به این نتیجه رسیده که؛ این منطقه از ایران از نقطه نظر فراوانی مواد اولیه غذایی، برای پذیرش اجتماعات فاقد تکنیک تولید مواد غذایی آمادگی کامل را داشته است و گروههای انسانی می‌توانستند به آسانی احتیاجات غذایی و نیازهای زیستی خود را تامین کنند(ملک شهمیرزادی.۱۳۶۶،ص ۴۳).

با توجه به آنچه که گذشت، از دوره پارینه سنگی قدیم به بعد ما در منطقه شاهد حضور انسان هستیم و به نظر نمی‌رسد گسستی در این حضور به وجود آمده باشد. قدیمی‌ترین مدرک مربوط به حضور انسان در مثلثی واقع در بین تبریز، مراغه و میانه بدست آمده است(Sadek-kooros.1976,pp.1-10). مدرک یافت شده دست‌افزاری سنگی است معروف به «تبر دستی» که توسط خانم دکتر هند صادق کوروس به دوره پارینه سنگی (حدود ۵۰۰-۱۰۰ هزار سال قبل) تاریخ‌گذاری شده است.

از دوره پارینه سنگی میانه و جدید آثاری در منطقه مراغه و تخت سلیمان و غار تمتمه در نزدیکی ارومیه بدست آمده است. از دوره نوسنگی محوطه‌های زیادتری شناسائی شده که از جمله مهمترین آنها که مورد کاوش قرار گرفته، تپه حاجی فیروز است (هزاره هفتم و ششم‌ق.م). بعد از حاجی فیروز و فرهنگ پیش از تاریخی آن، می‌توان به تپه‌ها و فرهنگ‌های دالما، پیسدلی، یانیق و دین‌خواه تپه اشاره کرد که به ترتیب از هزاره پنجم تا اواسط هزاره دوم ق.م را پوشش می‌دهند. تپه حسنلو در دشت سلدوز نیز معرف استقراری، حداقل از هزاره هفتم ق.م تا سده سوم ق.م می‌باشد.

در عصر آهن و هزاره اول ق.م منطقه مرکز مهم تحولات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده است. شکل‌گیری و حیات دولت مانّا از مهمترین این تحولات است که در این تحقیق به آن می‌پردازیم.

در دوره ماد و هخامنشی و پارت و ساسانی علی‌رغم از دست دادن استقلال سیاسی، منطقه مورد توجه بوده و وجود محوطه‌های مهمی چون قلعه ضحاک و تخت سلیمان، از دوره پارت وساسانی مؤید این توجه است.

در دوزه اسلامی و تا اواخر دورهٔ ایلخانی منطقه و بویژه شهر مراغه از اهمیت زیادی برخوردار بوده اما بعد از آن تحت شعاع مراکز مهمی چون تبریز، ارومیه و اردبیل قرار گرفته و اهمیت سابق خود را از دست می‌دهد. از مراکز مهم جمعیتی منطقه در حال حاضر می‌توان به شهرهای میانه، مراغه، بناب، میاندواب، نقده، بوکان، مهاباد، سقز، بیجار و شهرهای کوچکتر دیگر اشاره کرد. البته قابل ذکر است که این وضعیت حاصل دگرگونی‌های سده اخیر است و تعدادی از این شهرها در گذشته نه چندان دور چنین جایگاهی نداشته‌اند.

تنوع قومی زیادی در منطقه وجود دارد که عمده‌ترین آنها آذری‌ها و کردها می‌باشند. آذری‌ها در قسمت‌های شمالی و شمال‌شرقی، و کردها در قسمت‌های شمال‌غربی و جنوبی استقرار یافته‌اند.

در ارتباط با الگوهای استقراری منطقه باید گفت، تقریبا تمامی مراکز جمعیتی منطقه در ارتباط با رودخانه‌ها و شاخه‌های اصلی آنها شکل گرفته‌اند؛ اشنویه، نقده و محمدیار در ارتباط با رودخانه گدار، مهاباد در ارتباط با رودخانه مهاباد رود، میاندواب در ارتباط با رودخانه‌های زرینه‌رود و سیمینه‌رود، پیرانشهر، سردشت و بانه در ارتباط با رودخانه زاب کوچک، سقز و شاهین‌دژ در ارتباط با رودخانه زرینه‌رود، بوکان در ارتباط با رودخانه سیمینه‌رود، مراغه و بناب در ارتباط با رودخانه صوفی‌چای و میانه در ارتباط با رودخانه قزل‌اوزن و شاخه‌های آن. بسیاری از محوطه‌های باستانی نیز در کنار همین رودخانه‌ها قرار گرفته‌اند.

فصل سوم

نگاهی به پیشینه فرهنگی

۳- نگاهی به پیشینه فرهنگی منطقه

با توجه به شرایط مساعد زیستی و فراوانی منابع حیاتی که در فصل گذشته به آن اشـاره شـد، طبیعی است که از قدیمی‌ترین زمان‌ها حضور گروههای انسانی را در منطقه شاهد باشیم. با این حال به جهت فقدان مطالعات علمی و جامع، از دوره‌های پیش از تاریخ منطقه اطلاعات اندکی در دست داریـم. این کمبود اطلاعات در دوره‌های بعد نیز کاملا محسوس است.

۳-۱-دوره پارینه سنگی

همچنانکه در صفحات قبل اشاره شد، هند صادق کوروس در منطقه‌ای واقـع در مثلـث تبریـز، مراغه و میانه اقدام به یک بررسی سطحی نمود و در طی این بررسی چنـد دسـت‌افـزار سـنگی از نـوع مشهور به «تبر سنگی» بدست آورد که مربوط به دوره آشولین و پارینه سنگی قـدیم(۱۰۰-۵۰۰ هـزار سال قبل) بودند(Sadek-kooros.1976,pp.1-10). از دوره پارینه سـنگی میانـه نیـز آثـاری در منطقـه مراغه، تخت سلیمان و مریوان(محمدی‌فر و عباس متـرجم.۱۳۸۱) بدسـت آمـده اسـت. از دوره پارینـه سنگی میانی و جدید همچنین آثاری در غار تمتمه در نزدیکی ارومیه بدست آمده است.

۳-۲-دوره نوسنگی

از فرهنگ‌های اوایل دوره نوسنگی(نوسنگی بدون سفال) متاسفانه بـه جهـت فقـدان مطالعـات علمی در منطقه، اطلاعی در دست نداریم و محوطه‌های شناخته شده از ایـن دوره همگـی در محـدوده

نوسنگی با سفال قرار می‌گیرند. از این دوره تعدادی محوطه شناسائی شده که مهمترین آنها تپه حاجی‌فیروز در دشت سلدوز می‌باشد که در طی سالهای ۱۹۵۸و۱۹۶۱و۱۹۶۸ توسط هیات امریکایی حفاری شده و نتایج آن در قالب پایاننامه، مقاله و کتاب منتشر شده است(رحمتیان.۱۳۴۸؛ ملک شهمیرزادی. ۱۳۷۸؛ Vogth.1983). آثار بدست آمده از این تپه عمدتاً معرف دوره استقرار کامل در روستا و نوسنگی با سفال(اواخر هزاره هفتم و هزاره ششم ق.م) می‌باشد. محوطه باستانی حاجی‌فیروز به عنوان اولین دهکده کشاورزی و دامداری در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه شناخته شده است.

از لایه‌های نوسنگی حاجی فیروز آثار معماری، تدفین، سفال و اشیاء دیگر بدست آمده است. خانه‌های بدست آمده از گل و خشت‌هایی به ابعاد نامنظم ساخته شده بودند. این خانه‌ها کوچک بوده و توسط تیرهای چوبی، نی و گل مسقف می‌شده‌اند. خانه‌ها بشکل اتاق بزرگی بودند که فضای داخلی آن توسط دیوارک‌های جدا کننده به بخش‌هایی، با کارکردهای مختلف تقسیم‌بندی می‌شد. در این محوطه همچنین بقایای چهار گور دسته جمعی کشف شد که بهمراه اجساد هدایائی از جمله کاسه‌های کوچک سفالی، سر دوک‌های گلی و تیغه‌های سنگی قرار داده بودند.

سفال حاجی‌فیروز به رنگ قرمز متمایل به نخودی کمرنگ، دست ساز و با ماده چسباننده کاه خرد شده می‌باشد و می‌توان آنها را به دو گروه ساده و منقوش تقسیم‌بندی نمود. تزیینات انواع منقوش را عناصر ساده هندسی همانند زیگزاگ‌ها، مثلث‌ها و لوزی‌ها تشکیل می‌دهند. با توجه به باقی ماندن علایم حصیر بر روی تعدادی از سفالینه‌ها به نظر می‌رسد سفالگران برای تولید سفال از قالب‌های حصیری استفاده می‌کردند(ملک شهمیرزادی.۱۳۷۸،صص۹۱-۲۸۴). سفال حاجی فیروز در پایه طبقه‌بندی سفال‌های دشت اشنو- سلدوز قرار می‌گیرد. این نوع سفال با انواع دوره حسونا- سامرا در بین‌النهرین ارتباط پیدا می‌کند.

بر طبق نتایج بررسی سوئینی(Swiny.1973,p.78)، سفال ساده مشابه نوع حاجی فیروز در منطقه سقز و بیجار بدست آمد اما از نوع منقوش آن نمونه‌ای یافت نشد.

۳-۳-دوره مس و سنگ(کالکلوتیک)

از این دوره در منطقه، فرهنگ دالما(هزاره پنجم ق.م) و فرهنگ پیسدلی(اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم ق.م) را داریم که در کل منطقه گسترش یافته و سفال‌های آن در محوطه‌های متعددی شناسائی شده است. این دو فرهنگ نام خود را از تپه‌هایی به همین نام گرفته‌اند.

دالما تپه‌در دشت سلدوز واقع شده و معرف استقراری از هزاره پنجم ق.م می‌باشد (Hamlin.1975,p.111-28; Dyson.1993,p.611). این فرهنگ در ادامه فرهنگ حاجی فیروز و احتمالا منشعب از آن، قرار می‌گیرد. در این دوره تکامل سفال منقوش سبک محلی را در جنوب دریاچه ارومیه شاهد هستیم. این سبک سفال با سفال طبقه نهم حسنلو، سفال عبید در بین‌النهرین و سیلکII و III در فلات مرکزی همزمان است. سفال منقوش دالما به رنگ کرم یا نارنجی و یا نخودی است و نقوش آن با رنگ قرمز ایجاد شده است. سوئینی در مقاله خود اشاره می‌کند که سفال نوع دالما تقریبا در تمام منطقه مورد بررسی، بویژه در دره زرینه‌رود حضور دارد(Swiny.1973,pp.79-80). البته لازم بذکر است که نامبرده فرهنگ دالما را در دوره نوسنگی طبقه‌بندی کرده است. از محوطه‌های مهم این فرهنگ در منطقه می‌توان به تپه طاحن‌آباد شاهین‌دژ اشاره کرد که در کنار رودخانه زرینه‌رود قرار گرفته است.تمامی سفالینه‌های مطالعه شده از این تپه از نوع ساده می‌باشند.(تصویر ش۱).

تپه پیسدلی نیز در دشت سلدوز قرار گرفته و معرف استقرار دوره مس و سنگ و همزمان با طبقه هشتم حسنلو است(Dyson and Young.1960,pp.19-28). ماسکارلا برای این استقرار تاریخ اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم ق.م را تعیین کرده است(Muscarella.1995,pp.84-85). در منابع قدیمی تاریخ جدیدتری برای این فرهنگ ذکر شده است. فرهنگ سفال پیسدلی با عبید و اوروک قدیم در بین‌النهرین ارتباط نزدیکی دارد و احتمال می‌رود توسط اقوام مهاجری وارد منطقه شده و یا حاصل ارتباطات گسترده تجاری و فرهنگی باشد.

در پیسدلی سفال منقوش درصد بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد و رنگ آن قهوه‌ای بسیار تیره است. سفال ساده نیز به رنگ قرمز، قرمز مایل به قهوه‌ای و براق می‌باشد. هر دو نوع سفال چرخ‌ساز بوده و ماده چسباننده آنرا کاه تشکیل می‌دهد. طرح‌های تزیینی انواع منقوش عبارتند از: خطوط افقی از نیم حلقه‌های آویزان، طرح‌های سه گوش، جانوران کوچک مسبک، خطوط افقی موازی، حاشیه عمودی از خطوط راست، خطوط مواج ، طرح‌های هاشور خورده و نقطه‌های پراکنده در میان خطوط راست.

در جریان بررسی سوئینی انواع دیگری از سفال دوره مس وسنگ در منطقه شناسائی شده است:« یک نوع سفال مرغوب با ماده چسباننده کاه و لعاب گلی کرم رنگ براق و متمایز در منطقه بیجار و دره زرینه‌رود بدست آمد که از نظر جنس و ساخت می‌توان آنها را به دو گروه معمولی و مرغوب تقسیم‌بندی کرد. رنگ سفال‌ها از کرم تا صورتی متغییر بوده و در کوره‌هایی با اکسیژن زیاد بخوبی پخته شده‌اند. سطح آنها صاف شده و در مواردی لعاب گلی آنها در اثر سوختن کاه رویه سفال مخدوش شده است. تمام قطعات یافت شده بدقت صیقل یافته و سطحی براق یافته‌اند. اگر ماده چسباننده کاه آنها نبود قطعات بدنه مکشوفه ممکن بود با سفال معمولی آهنIII در زیویه اشتباه شوند. در اینجا توجه کمی به اشکال سفالینه شده؛ دیگچه‌های بلند با لبه‌های کمی متمایل به بیرون از فرم‌های مسلط می‌باشند. در تپه‌ای در نزدیکی بیجار این نوع سفال با سفال خشنی، با ماده چسباننده کاه زیاد، لعاب گلی قرمز صیقل یافته و پخت ضعیف همراه بودند. انواع نزدیک به این نوع سفال در گودینIV شناسائی شده که بصورت سفال خشن با لعاب قرمز و نخودی و نوع مرغوب آن با لعاب گلی سفید ظاهر می‌شود. در جریان بررسی منطقه هیچگونه سفال منقوش وابسته به نوع عبید که در مراحل قدیمی گودینIV و بخش‌هایی از منطقه ارومیه و بویژه در پیسدلی‌تپه و حسنلوVIII معمول است، بدست نیامد. در محوطه‌ای در دره زرینه‌رود و جنوب شرقی زیویه، سفال معمولی با ماده چسباننده کاه بدست آمد که احتمالا مربوط به این دوره است. تعدادی از قطعات مکشوفه دارای لعاب کرم بودند و بهیچوجه صیقل یافته نبودند. این نوع از نظر وضعیت سطح و شکل تا حدودی به انواع وابسته به سفال اوروک بدست آمده از گودینV می‌ماند»(Swiny.1973,pp81-2). در راستای مطالعات مربوط به پایاننامه فرهنگ سفال این دوره در شهرستان شاهین‌دژ، تپه‌های طاحن‌آباد، خولینه، گل چرمو ؛ در دره زاب ، تپه‌های لاوین، گردشوان، تپه باغی،تپه زیوه؛ شهرستان سقز، تپه‌های بیگ اوباسی، گل تپه، و شهرستان مهاباد تپه‌های محمود کان و دریاس، شناسائی شد.

۳-۴- دوره برنز

دوره برنز در منطقه تاریخی از اوایل هزاره سوم تا اواسط هزاره دوم ق.م را شامل می‌شود. ما در طی این دوره در منطقه با چند فرهنگ شناخته شده مجزا روبرو هستیم که عبارتند از: فرهنگ یانیق،

گودینIII و سفال خابور نوع دین‌خواه و حسنلویVI . ماسکارلا در خصوص مراحـل نخسـتین ایـن دوره می‌نویسد:« عصر برنز قدیم با گودینIV ، یانیق تپه و گوی تپه مشخص می‌شود. در اوایـل هـزاره سـوم ق.م یک فرهنگ وارداتی که ریشه در منطقه قفقاز دارد، تا منطقه همدان و ملایر نفـوذ مـی‌کنـد. ایـن فرهنگ به یانیق یا فرهنگ برنز قدیم قفقاز معروف است. احتمال داده می‌شـود ایـن فرهنـگ از طریـق مهاجرت‌های قومی گسترش یافته باشد. اولین خانه‌های یانیق تپه همانند انواع منطقه قفقاز، پلانی گرد داشتند. سفال این دوره خاکستری سیاه صیقل یافته و براق می‌باشد که اغلب با نقوش کنده و پر شـده با ماده سفید رنگ، تزیین شده‌اند. این سفالینه‌ها دست‌ساز بوده و کـاملا از انـواع منقـوش و چـرخ‌سـاز نواحی پیرامون و نیز دوره‌های قبل و بعد از خود متمایز است. از نظر گاهنگاری این نوع سفال همزمـان است با سلسله‌های قدیمI و II در بین‌النهرین».(Muscarella.1995,p.986).

دکتر حسن طلائی نیز در خصوص فرهنگ یانیق و گستره آن می‌نویسد:« مرحلـه اول ایـن فرهنـگ بـا سفالهای دست‌ساز خاکستری روشن و تیره داغدار که با نقش‌های کنده هندسی(مثلث‌ها، دایره‌های تـو در تو، خطوط مستقیم و مربع‌ها)(تصویر ش۶) تزیین شده است، مشـخص مـی‌شـود کـه از نظـر نـوع و ساخت از سفال‌های ظریف و نازک خاکستری فرهنگ حصار تشخیص داده می‌شوند . . . آثار سفالی این فرهنگ در قسمت‌های وسیعی از دامنه شرقی کوه الوند و جلگه همدان با بررسی‌هـای باسـتان‌شناسـی پیدا شده است. در جبهه شرقی نفوذ این فرهنگ تا قسمت‌های غربی فلات مرکزی (دشت قزوین) دیده می‌شود. . . . بر اساس داده‌های باستان‌شناختی، طبقهIV گودین تپه دارای سـفالهای مشـخص فرهنـگ یانیق است. همچنین تعداد محدودی از سفال‌های مشخص این فرهنگ از سطح تپـه گیـان پیـدا شـده است. . . در شمالغربی ایران، بویژه حوضه دریاچه ارومیه که جایگاه اصلی این فرهنگ است، به غیـر از خود یانیق‌تپه، آثار این فرهنگ در هفتوانVII ، حسنلویVII ، گوی تپهK و تپه‌های دیگری کـه مـورد بررسی باستان‌شناسی قرار گرفته‌اند، بدست آمده است. . . . بر اساس مدارک موجود پایان فرهنگ یانیق حدود سال ۲۰۰۰ق.م بوده است»(طلائی.۱۳۷۴،صص۶-۹).

در جریان بررسی منطقه در تعدادی محوطه واقع در دره زرینه‌رود، از جمله تپه مرکزی شاهین‌دژ، تپه‌محمودآبادسفلی(تصویر ش۲) و اوزرک‌تپه، سفالهای مربوط به این فرهنگ شناسائی شد. یکـی از ایـن

قطعات با نقوش کنده شبیه به خط میخی تزیین شده و از صیقل و جلای فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. سطح خارجی قطعات سیاه و سطح داخلی آنها نخودی رنگ بودند.

سوئینی نیز در بررسی خود آثار سفالی این فرهنگ را در منطقه شناسائی کرده است(Swiny.1973,p.82-3):«۱۵ محوطه سفالهای مربوط به اوایل عصر برنز(ماوراء قفقاز قدیمII-III/ یانیقI-II) را ارائه داد. ۱۳ تا از این محوطه‌ها دارای سفال نوع یانیق خاکستری یا سیاه براق بودند. دو محوطه دیگر قبرستان بودند و در آنها سفال نخودی رنگ بدست آمد(تصاویر ش۵-۳). در تعدادی از تپه‌ها سفالینه نوع نخجوان و قطعاتی با تزیینات کنده بدست آمد. در یک تپه نوع معمول ماوراء قفقاز قدیم، قطعاتی با سطح خارجی سیاه و سطح داخلی نخودی مزین به خطوط تزیینی صورتی-قرمز، بدست آمد. . . تمام این سفالینه‌ها براق شده بودند. دو گروه از قبرهای کنده شده از نظر پلان و ساختمان شبیه همدیگر بودند. در ساخت آنها از سه تخته سنگ بزرگ برای دو طرف و سطح بالا، و سنگ‌های کوچکتری برای بستن دو انتها استفاده کرده بودند. بر اساس شواهد موجود قبرها انفرادی بوده و ابعادی در حدود ۱×۲ متر داشتند». از جمله این قبوری می‌توان به انواع محمودآباد سفلی(تصویر ش۲)اشاره کرد که در اثر تخریب تپه هویدا شده‌اند.

در منطقه مورد مطالعه در کنار سفال نوع یانیق، سفالهای منقوشی دیده می‌شود که با فرهنگ سفال گودینIII که بعدا در منطقه گسترش می‌یابد، تفاوت دارد. سوئینی این دسته از سفالها را تحت عنوان سفال منقوش اوایل دوره برنز طبقه‌بندی کرده است(Ibid.pp.85-7).«سفالهای منقوش صیقل نیافته، مربوط به فرهنگ سفال متفاوتی از ۱۳ محوطه بدست آمد. مطابقت این سفالها با مجموعه‌های شناخته شده به جهت تعداد اندک قطعات و فاصله زیاد آنها از یکدیگر مشکل است. این نوع در شمالغرب به صورت نامنظم هم در مجموعه‌های منسوب به دوره مس و سنگ و هم در انواع منسوب به دوره عصر آهن حضور دارند. تنوعی از سفال تک رنگ و دو رنگ از این نوع در منطقه بوکان – مهاباد دیده می‌شود. این سفالها با ماده افزوده ماسه، خوب پخته شده‌اند و دارای تنوع اشکالی از کاسه‌ها تا خمره‌های ذخیره آذوقه هستند. کاسه‌ها لبه‌های مختلفی از نازک شده، اریب شده، مثلثی، برگشته، و پهن دارند. در اینجا رنگ سیاه نقوش مستقیما بر روی خمیره نخودی یا صورتی کشیده شده است. طرح‌های تزیینی شامل دوایر و لوزی‌های متداخل، لوزی‌های هاشور خورده که انتهای آنها بهم چسبیده

و در داخل باندهایی قرار دارند، و نقطه‌های پراکنـده در داخـل بانـدهای افقـی یـا عمـودی، مـی‌شـود. متاسفانه هیچ نمونه از این گروه از لایه‌نگاری علمی بدسـت نیامـده‌انـد. در شـمال مهابـاد و در جریـان احداث کانال، تعداد زیادی سفال دو رنگ از این نوع بهمراه ظرف کاملی از نوع مشابه ماوراء قفقاز II-III بدست آمد. علی‌رغم ظرافت سفالینه‌های دو رنگ، همراهی آنها با ظرف کامل مذکور، تاریخ قدیمی‌تـری برای آنها پیشنهاد می‌کند. . . از ناحیه اطراف بیجار و دره رودخانه زرینه‌رود و سـیمینه‌رود یـک گونـه منقوش ناشناخته دیگر با ماده افزوده ماسه و سطح صیقل نیافته بدست آمد کـه رنـگ خمیـره آنهـا از نخودی تا صورتی-نخودی متغیّر بود. طرح‌های تزیینی آنها شامل لوزی‌ها و مثلث‌های هاشور خورده یـا پر شده و گاهی توسط خطی از هم جدا شده، می‌شود که با رنگ سیاه یا قرمز مستقیما بر روی خمیـره سفال کشیده شده‌اند».

در حدود ۲۰۰۰ق.م یا اندکی بعد از آن فرهنگ یانیق به پایان می‌رسد. از این تاریخ تا آغاز عصر آهن در حدود سال ۱۴۵۰ق.م، ما با فرهنگ سفال مرغوب و منقوش یا فرهنگ اواخر دوره برنز در منطقه مواجـه هستیم این فرهنگ در منطقه به دو گروه گودینIII(تصویر ش۷) و نوع خابور دین‌خواهIV و حسـنلویVI تقسیم می‌شود.

دین‌خواه IV :این محوطه باستانی در ۴ کیلومتری شرق اشنویه واقع شده و در طی سالهای ۴۷-۱۳۴۵ تحت پروژه حسنلو مورد کاوش قرار گرفت. آثار بدست آمده از این محوطه عمدتا معرف اواخر دوره برنز و عصر آهنI-II می‌باشد(Muscarella.1968;Hamlin.1974). طبقه چهارم محوطه مربوط به نیمه اول هزاره دوم و اواخر دوره برنز است. سفالینه‌های بدست آمده از این طبقه قابل مقایسه بـا حسـنلویVI و هفتوانVI می‌باشد. این سفالها مشخص می‌شوند با انواع سفال چرخ‌ساز مرغوب با ماده افزوده ماسه، بـه رنگ نخودی یا کرم که نقوش با رنگ‌های قرمز، قرمز-قهوه‌ای، قهوه‌ای تیره و سیاه بـر روی آن کشـیده شده است(تصویرش۱۲-۱۱). البته انواعی از سفال دست‌ساز و ساده نیز در این مجموعـه دیـده مـی‌شـود. عمده سفالهای مرغوب این محوطه از نوع مشهور بـه «خـابور» مـی‌باشـد کـه در محوطـه‌هـای شـمال بین‌النهرین معمول می‌باشند و تاریخی از ۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ق.م دارند. ساختار این نوع سفال‌ها در دین‌خواه از ابتدای ظهورشان تا انتهای آن بدون تغییر باقی می‌ماند و طبقه‌بندی خاصـی ارائـه نمـی‌کنـد؛ البتـه ظروف کوچکتر از ظرافت و مرغوبیت بیشتری برخوردارند. تزیینات این ظروف با ترکیـب‌هـای مختلفـی

همیشه بر روی شانه کوزه‌ها و یا لبه کاسه‌ها، ظاهر می‌شود. این تزیینات شامل: نوارها، مثلث‌های کوچک که توسط نوارهایی از هم جدا می‌شوند، و یا گروهی از نوارها ،پرندگان، طرح‌های هندسی، هاشورهای متقاطع، دوایر نقطه‌دار، زیگزاگ‌ها و غیره می‌شود(Ibid).

نوع دیگری از ظروف سفالی دین‌خواه با نقوش کنده و افزوده تزیین شده‌اند. نقوش کنده موجی شکل‌اند. در میان سفالهای طبقه چهارم دین‌خواه سفالهای خاکستری نیز دیده می‌شوند که بنظر می‌رسد وارداتی باشند(طلائی.۱۳۷۴،ص۲۵).

حسنلویVI : مجموعه سفال بدست آمده از این طبقه مخلوطی از سفال ساده و منقوش است که از آن میان انواع منقوش بیشترین تعداد را به خود اختصاص می‌دهد. انواع ساده همگی نخودی رنگ می‌باشند که رنگ آنها از نارنجی مایل به میخکی تا زرد متغیّر است. یک گونه مشخص با نقش کنده نیز در این طبقه عمومیت دارد(Young.1965,p.55). از جمله نقوش تزیینی این سفال‌ها می‌توان به باندهای رنگی افقی و نوارهای رنگی روی لبه اشاره کرد(تصویر ش۸).

در جریان بررسی منطقه مورد مطالعه، فرهنگ سفال منقوش اواخر دوره برنز در تپه‌های متعددی شناسائی شد که از جمله مهمترین آنها محمود آباد سفلی بود(تصویر ش۲). سوئینی نیز در بررسی خود به این نتیجه رسیده و این دسته را تحت عنوان سفال نوع گودینIII طبقه‌بندی کرده است(Swiny.1975,pp.87-8).«قطعات جمع‌آوری شده از تپه‌های ناحیه بوکان و تپه سلامت‌آباد بیجار وابسته به سنت سفال این دوره است. سفالینه‌های چرخ‌ساز با ماده افزوده ماسه، معمولا با لعاب گلی کرم رنگ بوده و همیشه از پخت خوبی برخوردارند. بیشتر قطعات بدست آمده مربوط به دیگچه‌هایی هستند که اغلب لبه‌های نازک شده ساده دارند. تزیینات بکار گرفته شده در این ظروف شامل هاشورها یا هاشورهای متقاطع، مثلث‌ها، لوزی‌های کشیده شده با خطوط ضخیم که گاه در داخل باندی قرار گرفته‌اند، می‌شوند. رنگ نقوش مات بوده و از سیاه و خاکستری متمایل به سیاه تا ارغوانی تیره متغیّر است. در میان نقوش گاه نقش مسبک پرندگان نیز دیده می‌شود(تصویرش۵). این نوع سفالینه‌ها جزء سنت سفالگری حسنلویVI و دین‌خواهIV قرار می‌گیرند».

۳-۵- عصر آهن I-II

این دوره همراه با تحولات نسبتا گسترده و مهمی در بخش‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی منطقه است که بخشی از آنها از طریق کاوش‌های علمی حسنلو و دین‌خواه تپه، مورد مطالعه قرار گرفته است. پیدایش تقریبا ناگهانی سفال خاکستری، مهاجرت‌های قومی، پیشرفت قابل توجه در زمینه معماری، تشکیل دولت و تحولات سیاسی و نظامی، افزایش ثروت و تولیدات کشاورزی و دامی و موارد دیگر از جمله این تحولات است که در اینجا فرصت پرداختن به آنها وجود ندارد.

عصر آهن I: این عصر در شمالغرب ایران با توجه به مطالعات و آزمایش‌های صورت گرفته در حدود ۱۴۵۰ق.م آغاز و در ۱۲۰۰ق.م به پایان می‌رسد(Dyson and muscarella.1989,pp.1-28). مشخصه اصلی سفال این دوره، ظهور سفال خاکستری و تقریبا ناپدید شدن سفال منقوش اواخر دوره برنز است. این جایگزینی با ظهور اشکال جدیدی نیز همراه است. گستره جغرافیایی این فرهنگ شمالغرب ایران و جبهه جنوبی رشته کوه البرز و بخش‌هایی از غرب ایران را شامل می‌شود. ما در این دوره و در گستره مذکور با یک همگونی فرهنگی روبرو هستیم(طلائی.۱۳۷۴،ص۱۲۵). در خصوص منشاء این نوع سفال بحث‌های فراوانی در طی ۶۰ سال گذشته صورت گرفته و لیکن به نتیجه قابل قبولی منتهی نشده و تنها شاید بتوان آن را به ورود قوم جدیدی به منطقه مربوط دانست. حسنلویV و دین‌خواهIII مهمترین محوطه‌های این دوره هستند که مورد کاوش قرار گرفته و به نتایج قابل توجهی منتهی شده است.

حسنلویV: این محوطه باستانی در دشت سلدوز واقع شده و طبقات مختلف استقراری آن معرف آثاری از هزاره هفتم ق.م تا دوره اشکانی و نیز آثاری سطحی از دوره اسلامی است. طبقه III,IV,V این محوطه، با عصر آهن III,II,I همزمان است. از طبقه پنجم استقراری(۱۲۰۰-۱۴۵۰ق.م) به جهت وسعت کم حفاری، تنها بقایای دو واحد مسکونی ساده و بخشی از یک بنای عمومی بزرگ بدست آمده است(Dyson.1989,p.109). این معماری در طبقه بالاتر تداوم و تکامل می‌یابد.

سفالینه‌های بدست آمده از این طبقه(تصویر ش۷) به رنگ خاکستری و نخودی ساده هستند. سفال خاکستری ۴۰درصد سفالها را به خود اختصاص می‌دهد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان سفال‌های این طبقه را به سه گروه؛ مرغوب، معمولی و خشن تقسیم کرد که هر گروه خود زیر گونه‌هایی دارند. در کنار سفال‌های ساده، یک نوع سفال منقوش نخودی به مقدار خیلی محدود یافت می‌شود. این در حالی

است که در طبقه ششم عمده سفالینه‌ها از نوع منقوش بودند. تزیین ظـروف خاکسـتری بـا طـرح‌هـای داغدار، متشکل از خطوط متقاطع که بصورت یـک نـوار روی شـانه ظـرف کشـیده شـده بـود، صـورت می‌گرفت (Young.1965,p.55). اشکال مشخصه این دوره را جام‌هـای پایـه‌دار، ظـروف تـه دگمـه‌ای و ظروف قوری شکل تشکیل می‌دهند.

دین‌خواهIII : این طبقه در دین‌خواه معرف عصر آهنI بوده و مستقیما بـر روی بقایـای دوره برنـز قـرار می‌گیرد اما تداوم فرهنگی بین این دو طبقه دیده نمـی‌شـود. در اینجـا نیـز بـا ظهـور ناگهـانی سـفال خاکستری مواجه هستیم. در این طبقه تعداد ۲۶ قبر کاوش شـده کـه درون هـر کـدام چنـدین ظـرف سفالی و اشیاء دیگر قرار داده شده بود. ۷۱درصد سفال‌ها را انواع خاکستری تشکیل می‌داد که از جمله اشکال مشخصه آن می‌توان به جام‌های پایه‌دار، ظروف قوری شکل و کاسـه‌هـای بشـقابی شـکل اشـاره کرد(تصاویر ش۱۳)(Muscarella.1974,pp.35-90).

سفال این دوره در جریان بررسی‌های باستان‌شناسی از تپه‌های متعددی بدست آمده است امـا وضعیت سفالینه‌های عصر آهنI و II بگونه‌ای است که تمایز قطعات آنها از یکدیگر در فقدان لایه‌نگاری علمی کاری دشوار بنظر می‌رسد؛ به جهت وجود اشکال و رنگ مشابه در هر دوره و اینکه عصـر آهـنII تداوم طبیعی دوره قبلی است و بسیاری از اشکال در دوره جدید تکرار می‌شوند.

عصر آهنII: این عصر، تاریخی از ۸۰۰- ۱۲۰۰ق.م را شامل مـی‌شـود و همچـون دوره قبـل مهمتـرین محوطه‌های مطالعه شده آن حسنلو و دین‌خواه‌تپه می‌باشد.

حسنلویIV : این طبقه یکی از بزرگترین و مهمترین استقرارهایی است که در ایران مورد کـاوش قـرار گرفتـه اسـت و بـه نتـایج بسـیار ارزنـده‌ای رسـیده اسـت. ایـن طبقـه خـود بـه سـه لایـه کـوچکتر (IVA,IVB,IVC) تقسیم می‌شود. هر کدام از این لایه‌ها توسط آتش‌سوزی و حملـه احتمـالی دشـمن ویران شده است و از همین رو دو دوره بازسازی در این طبقه دیده می‌شود.

در این طبقه تداوم سفال خاکستری، از جمله ظـروف لولـه‌دار، شـیوه مشـابه معمـاری و تـدفین همگی حکایت از تداوم و پیشرفت همان فرهنگ دوره قبل و به احتمال زیاد توسـط بازمانـدگان همـان قوم دارد (Muscarella.1995,p.989). در دوره اخیر ۵ ساختمان بزرگ که هر کدام دارای تالار ستوندار بزرگی بودند، در اطراف دو حیاط شکل می‌گیرند. آثار معماری مکشوفه، اشـیا بسـیار ارزشـمند بدسـت

آمده و شواهد و مدارک دیگر، همگی حکایت از وجود حاکم مقتدر و ثروتمندی که ارتباطات ویژه‌ای با شمال بین‌النهرین داشته و احتمالا بخشی از ثروت خود را از طریق تجارت و کنترل راههای تجاری کسب می‌کرده، در این مکان می‌نماید. حسنلویIVB که لایه استقراری اصلی این دوره است در حدود۸۲۰ تا۸۱۰ق.م در اثر هجوم ، آتش‌سوزی و ویرانی وحشتناکی از میان می‌رود بگونه‌ای که دشمن حتی فرصت غارت ثروت‌های بسیار آنرا نیز پیدا نمی‌کند. ویرانی این محوطه همزمان است با تصرف منطقه بدست اورارتو و از همین رو احتمال داده می‌شود محوطه حسنلو در جریان پیشروی لشکریان اورارتو، ویران شده است.

حسنلو جزء معدود محوطه‌هایی است که آثار سفالی آن در داخل محوطه مسکونی بدست آمده است؛ بیشتر محوطه‌های عصر آهنI,II را قبرستان‌ها تشکیل می‌دهد. سنت سفالگری این طبقه از نوع خاکستری و تداوم و تکامل سنتی است که در طبقه قبلی شکل گرفته بود. متاسفانه هیات امریکایی پروژه حسنلو نتایج مطالعات سفال حسنلو را منتشر نکرده‌اند، از این رو ما در تحقیقات خود تنها متکی به مطالعه‌ای هستیم که کایلر یانگ در این ارتباط انجام داده است. نامبرده سفال این طبقه را بر اساس ساخت، رنگ و خمیره به گونه‌های ذیل تقسیم‌بندی کرده است(Young.1965,pp.54-5):

۱)سفال خشن در انواع؛نخودی کمرنگ، سیاه شده یا دود زده و به مقدار اندک قرمز لعابدار

۲)سفال معمولی در انواع؛ نخودی کمرنگ، سیاه شده یا دود زده و به مقدار اندک قرمز لعابدار

۳)سفال مرغوب در انواع مرغوب عالی و مرغوب متوسط

۴)سفال با لعاب شیشه‌ای

دو گونه نخستین به استثناء انواع قرمز لعابدار، به رنگ خرمایی روشن تا نخودی مایل به قرمز ظاهر می‌شوند و سطح آنها صاف است. سفال مرغوب متوسط همیشه به رنگ خاکستری ظاهر می‌شود و در یک فضای کم اکسیژن پخته شده است. قطعات معدودی از این رنگ که به رنگ قهوه‌ای تا نخودی درآمده‌اند، احتمالا نتیجه پخت ناقص در کوره می‌باشند. سطح سفالها اغلب صیقل یافته است. تعدادی نمونه با صیقل خطی نیز یافت شده که صیقل آنها طرح خاصی را نشان نمی‌دهد.

سفال مرغوب و ظریف بسیار کمتر دیده می‌شود. ۹درصد کل قطعات این گروه را ظروف خاکستری تیره یا سیاه تشکیل می‌دهد. سطح ظروف مرغوب همیشه در سطح بالایی صیقل یافته تا حدی که دیگر

علایم صیقل بر روی آنها دیده نمی‌شود. قطعات سفال با لعاب شیشه‌ای دارای خمیره خشن هستند و با لعابی به رنگ خاکستری، زرد-سبز و یا آبی-سفید و به طرز ناشیانه‌ای پوشیده شده‌اند. سطح این لعاب‌ها ترک‌های زیادی دارد. در میان این دسته از سفالها تعدادی ظروف لعابدار وارداتی آشور نیز حضور دارد.

در کل حدود ۴۰درصد سفالهای این طبقه را انواع خاکستری، از جمله یکی از دو گونه مرغوب، تشکیل می‌دهد. باقی ۶۰درصد از نوع نخودی و از جمله انواع خشن و معمولی می‌باشند.

با توجه به فقدان شکاف زمانی و تمایز فرهنگی مابین طبقاتIV و V حسنلو، می‌توان گفت تداوم فرهنگی مابین این دو طبقه وجود داشته و سنت سفالگری طبقهIV تداوم و تکامل طبیعی انواع طبقه قبلی بوده است؛ البته با تغییراتی که لازمه هر تداوم و تکاملی است. رابرت دایسون حفار این محوطه و کایلر یانگ که سفال‌های این دوره را مطالعه کرده است به چنین تداومی اعتقاد دارند.

دین‌خواهII: این طبقه همزمان با عصر آهنII و حسنلویIV است. از این طبقه تعداد ۶۸ قبر کاوش شده که در داخل آنها اشیاء مختلف و ظروف سفالی که گاه تعداد آنها به ۳۳ مورد بالغ می‌شد، کشف شده است(Muscarella.1968 and 1974). سفال این طبقه مشخص می‌شود با اشکالی چون ظروف قوری شکل که لوله آنها به لبه متصل شده و کاسه‌هایی به رنگ‌های خاکستری، قرمز و نخودی. درصد ظروف قرمز رنگ از دو نوع دیگر به مراتب کمتر است. علی‌رغم این تفاوت در کل سفالینه‌های دین‌خواه و حسنلو مشابهت‌های فراوانی با یکدیگر دارند که دلیل آنهم نزدیکی جغرافیایی و استقرار قوم خاصی در هر دو محوطه می‌تواند باشد.

از جمله دیگر ظروف مکشوفه می‌توان به ظروف قوری شکل با دسته افقی و سبدی شکل و آبریزی استوانه‌ای و آزاد، ظروف قوری شکل با پیکره کوچک حیوانی به عنوان دسته، یا با نقش برجسته‌ای بر روی بدنه و ظرف ساده و قرمز رنگ گلابی شکل اشاره کرد. بر اساس مطالعات صورت گرفته هیچ شکافی مابین طبقهII و III دین‌خواه تپه وجود نداشته و مدارک حاکی از تداوم فرهنگی مابین این دو دوره است. نتایج بدست آمده همچنین توالی سفالهای خاکستری حسنلویV و IV را که مستقیماً بر روی استقرار اواخر عصر برنز و سنت سفال منقوش قرار داشتند، تایید کرد.

در یک جمع‌بندی از سفال این دوره می‌توان گفت که همگونی فرهنگ سفال در ایندوره نسبت به دوره قبل بسیار کمتر شده و سبک‌های محلی در این دوره نمود بیشتری می‌یابند و از این رو مشخصه‌های واحدی که بتواند تمام محوطه‌های این دوره را در یک واحد فرهنگی بزرگ گرد آورد، وجود ندارد. (Young.1965,pp.74-6). در جریان مطالعات پایاننامه فرهنگ سفال عصر آهن**I,II** در تپه‌های؛ داش تپه، نصیرکندی، قاریاغدی،کوک تپه(تصاویر ش۱۲۳- ۱۱۷)، دارتوان (همگی در قسمت‌های جنوبی دشت میاندواب)، اوزرک تپه، تپه درژ، چال تپه(همگی در دره زرینه رود) و بیگ اوباسی در منطقه سقز شناسائی شد.

تصویر ۳– ۱– تپه طاحن آباد، نمای عمومی و نمونه سفال(دوره مس و سنگ)

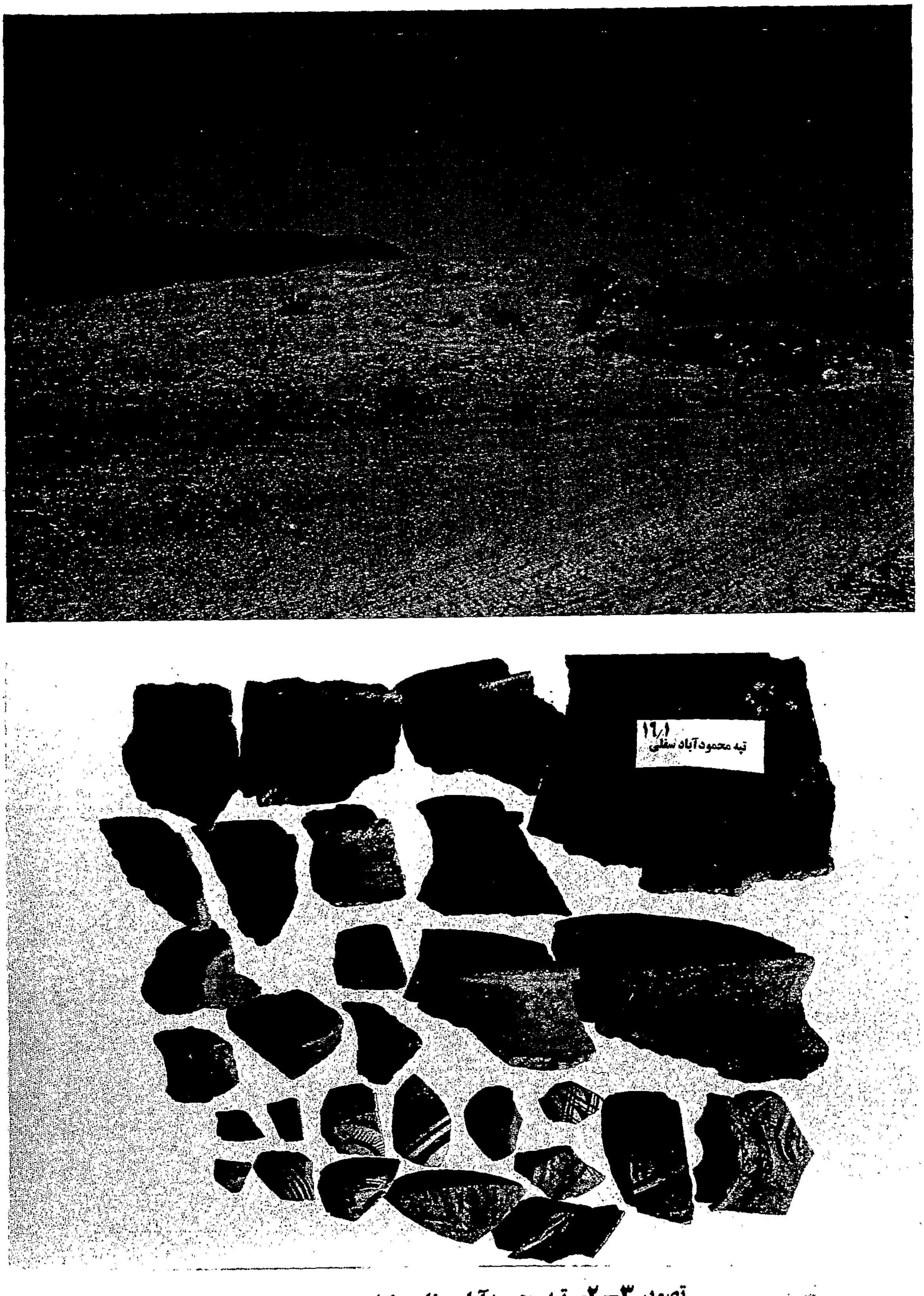

تصویر ۳-۲- تپه محمودآباد سفلی، نمای عمومی و نمونه سفال

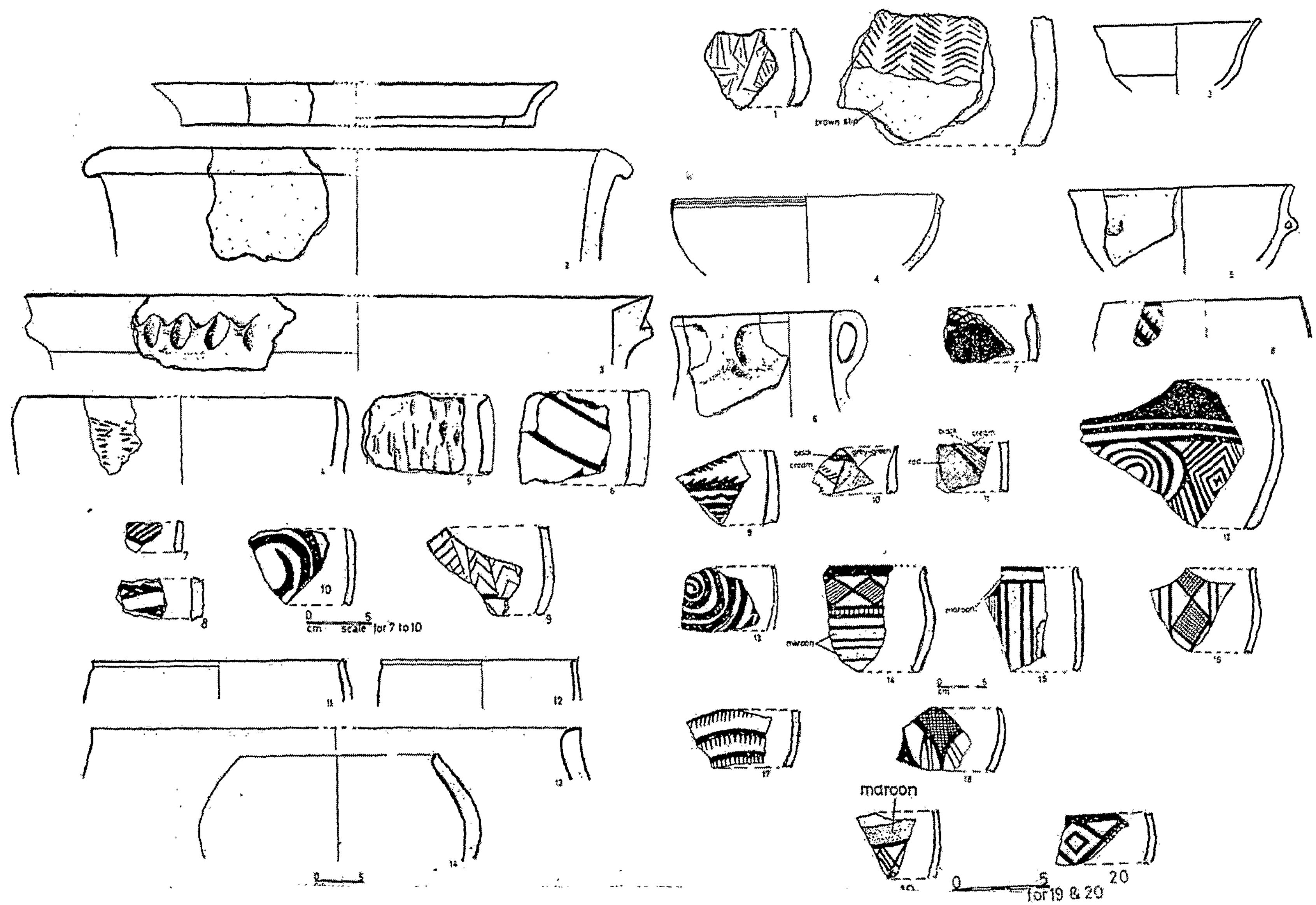

تصویر ۳- ۳- طرح نمونه سفالینه‌های بدست آمده در بررسی سوئینی(نوسنگی-برنز)

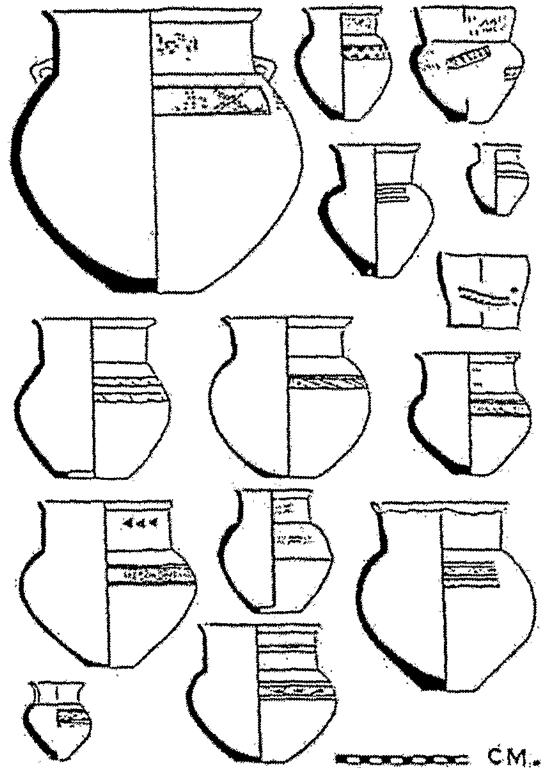

تصویر ۳– ۵– نمونه سفال و تزیینات فرهنگ سفال یانیق

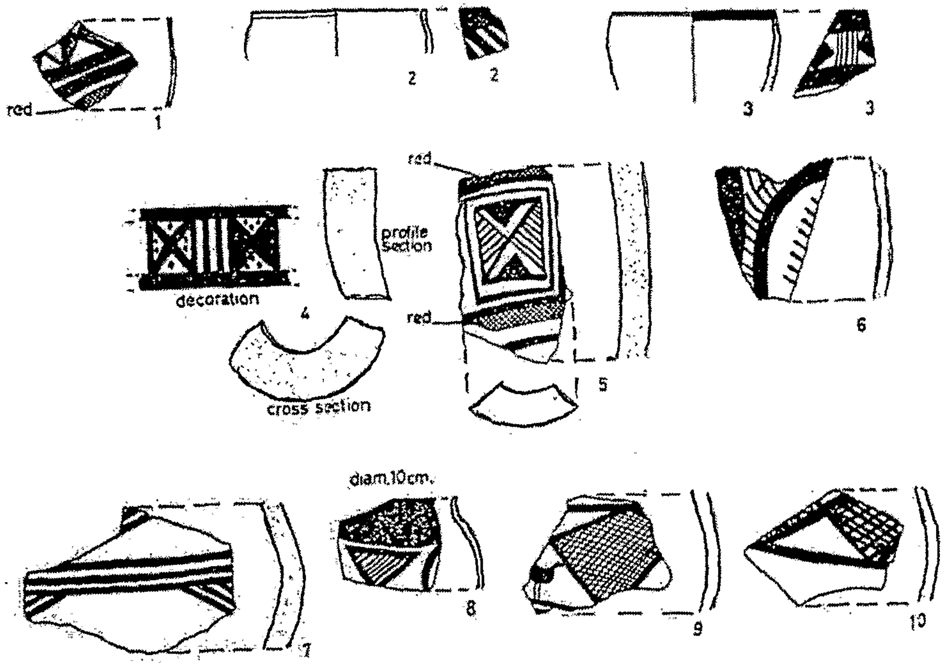

تصویر ۳– ۴– طرح سفالینه‌های بدست آمده در بررسی سوئینی(دوره برنز)

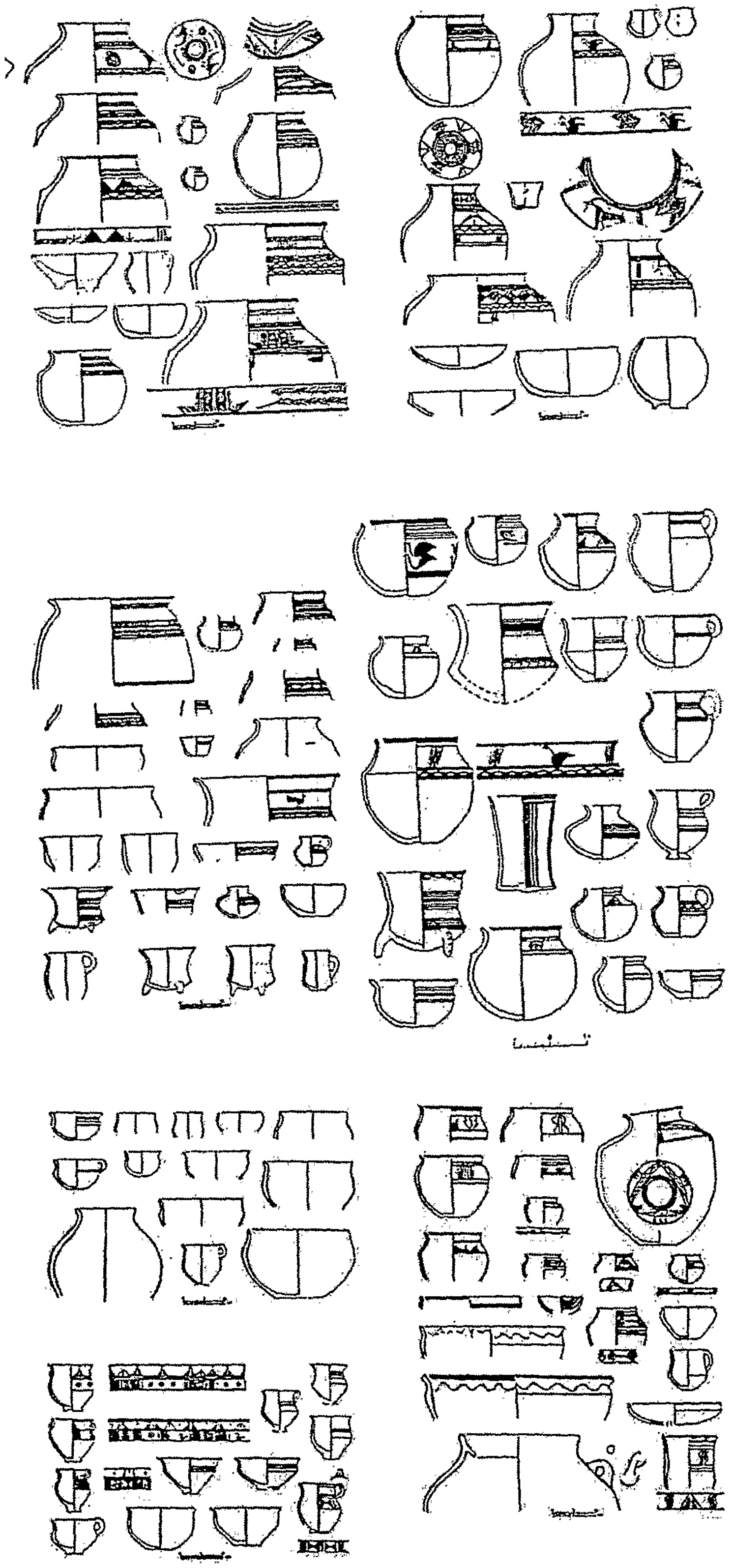

تصویر ۳- ۶- اشکال و نقوش سفالینه‌های لایه‌های مختلف گودین III

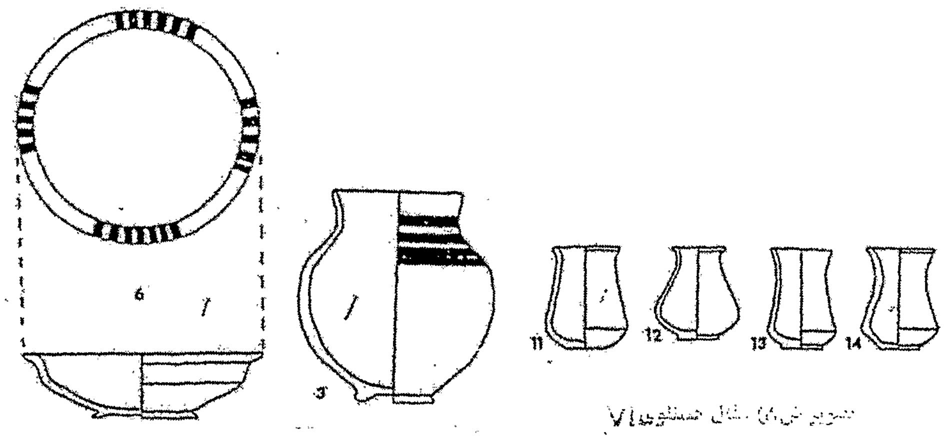

تصویر ۳– ۷– اشکال و تزیینات سفال حسنلوی VI (اواخر دوره برنز)

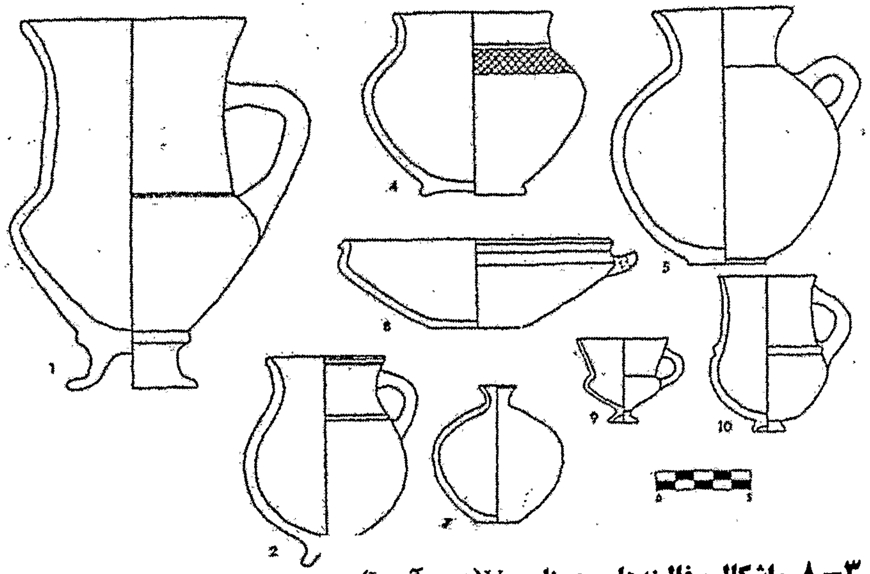

تصویر ۳– ۸– اشکال سفالینه‌های حسنلوی V (عصر آهن I)

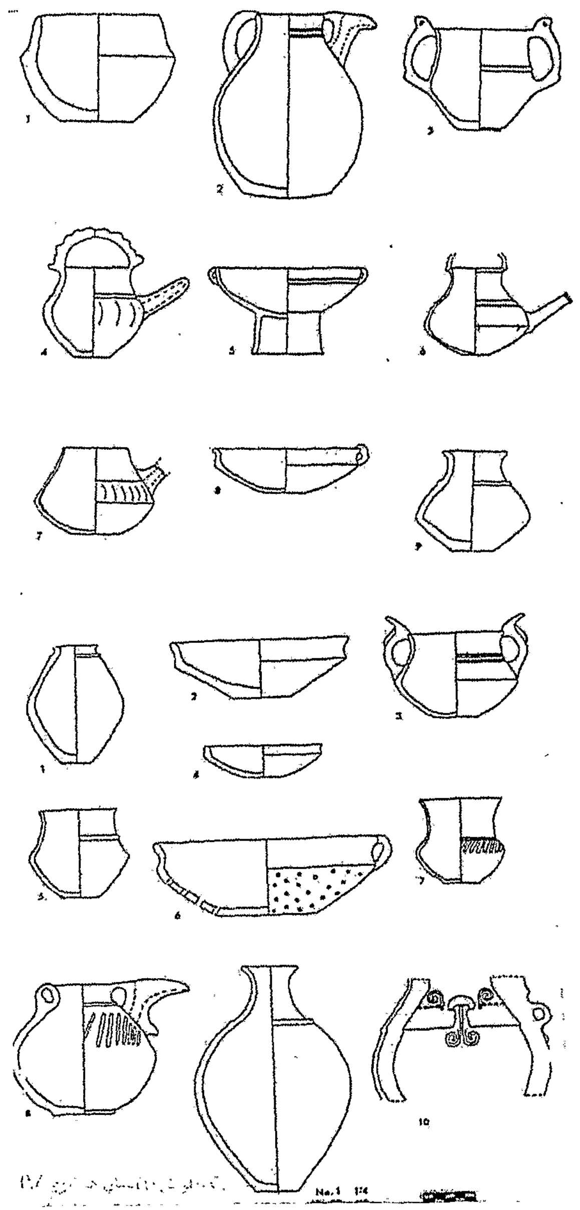

تصویر ۳– ۹– اشکال سفالینه‌های حسنلوی IV (عصر آهن II)

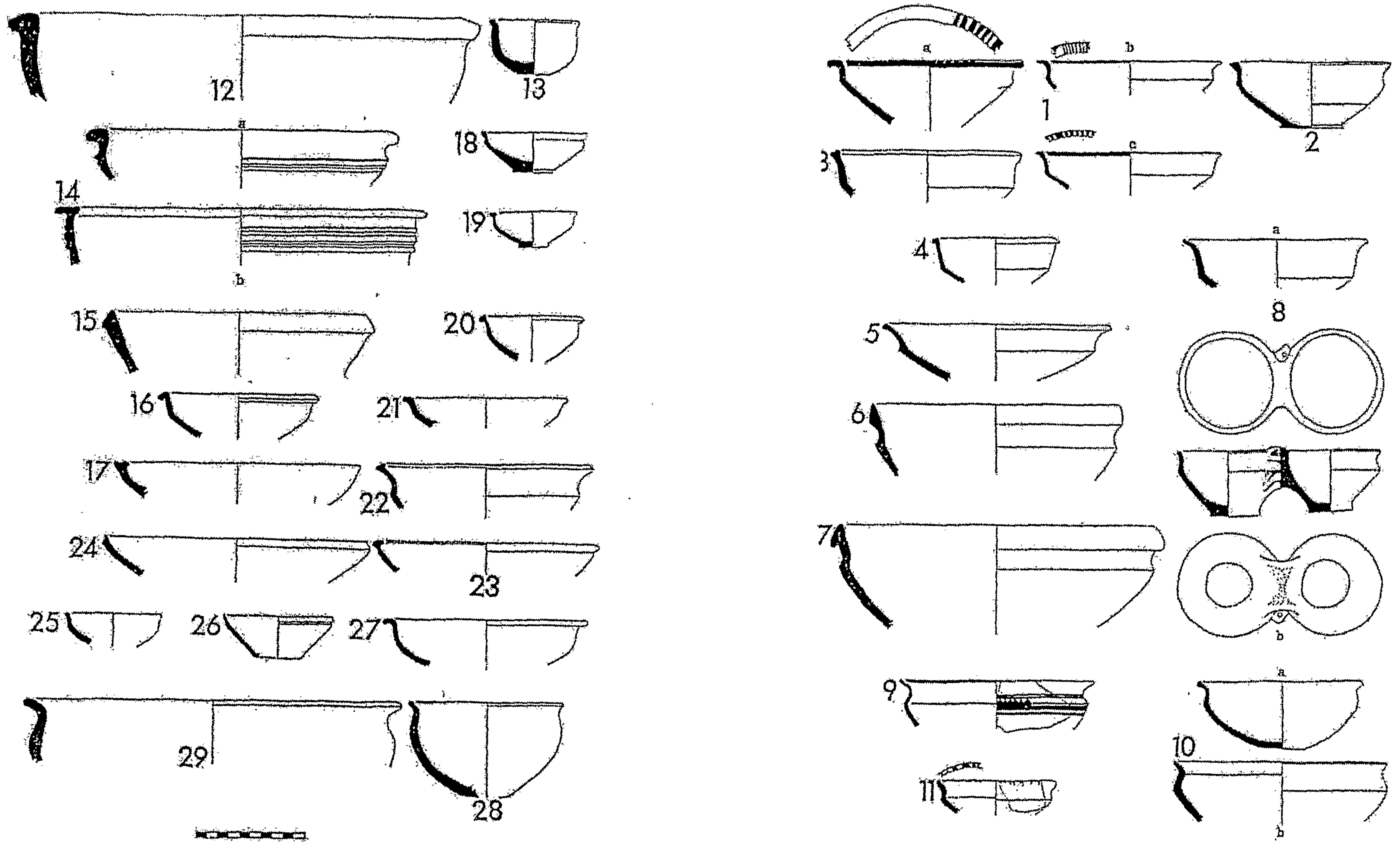

تصویر ۳–۱۰– اشکال سفالینه‌های دینخواه IV(اواخر دوره برنز)

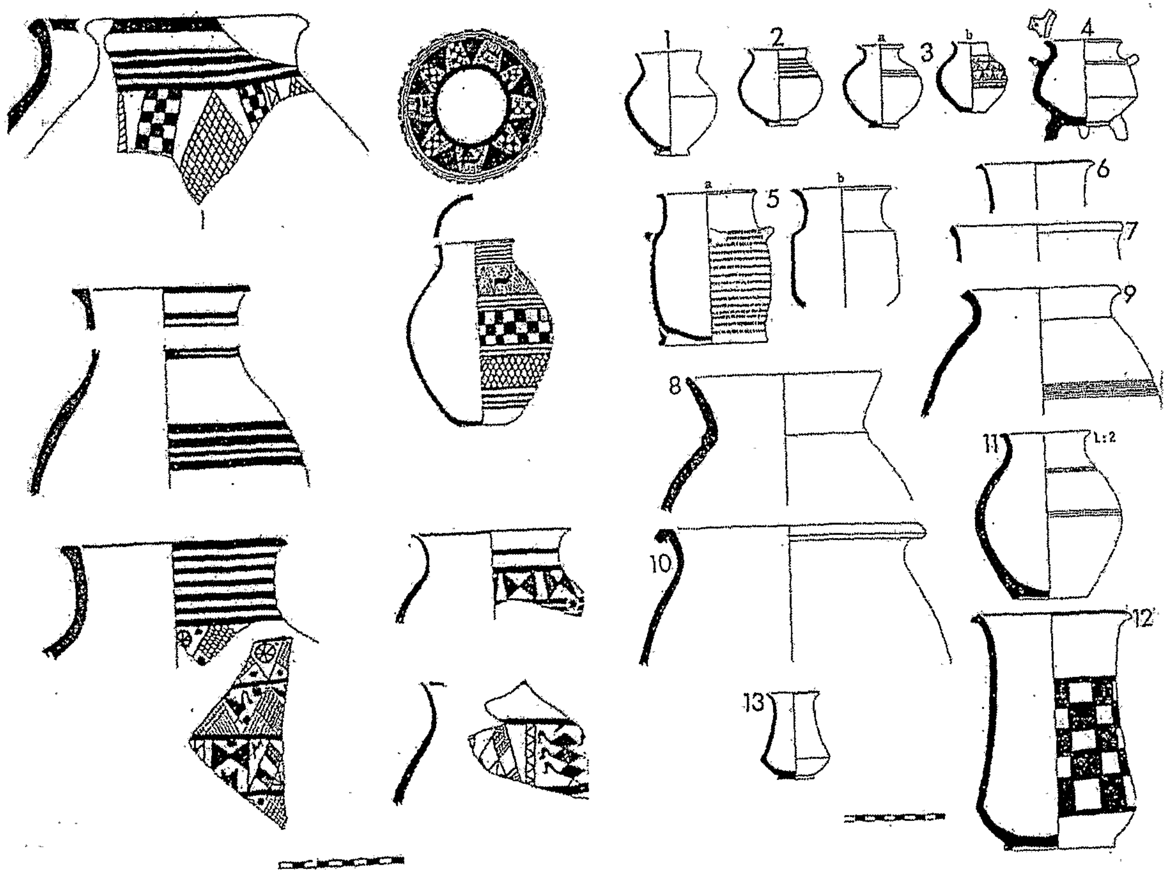

تصویر ۳- ۱۱- اشکال و تزیینات سفال دینخواه IV(نوع خابور-اواخر دوره برنز)

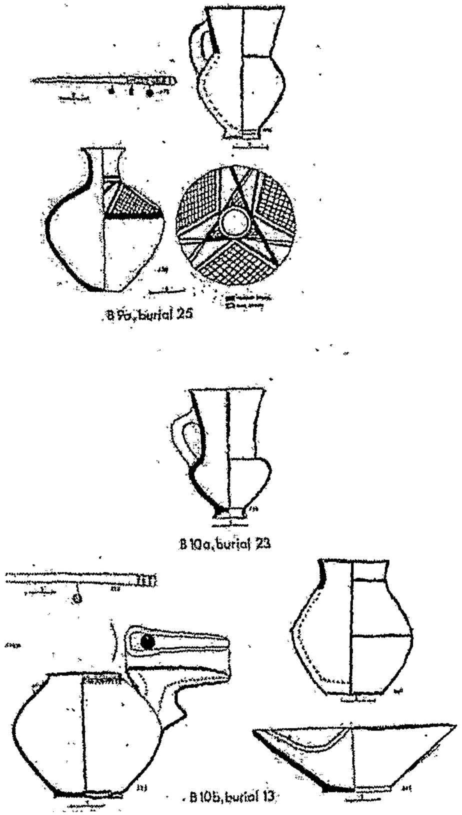

تصویر ۳- ۱۲- اشکال سفالینه‌های دینخواه III(عصر آهن I)

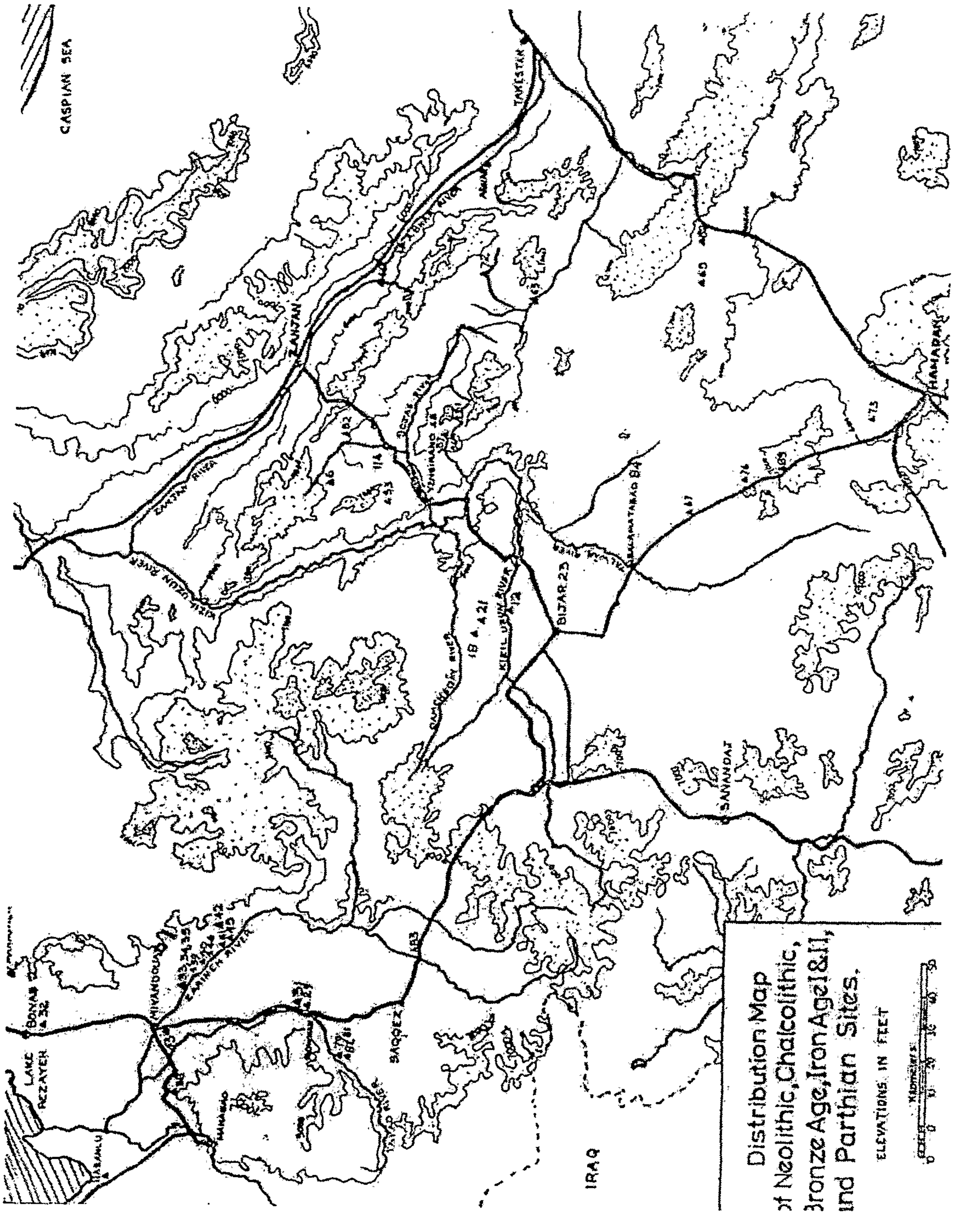

نقشه۳-۱- توزیع و پراکندگی محوطه‌های شناسائی شده در منطقه(از دوره نوسنگی تا اشکانی)

فصل چهارم

تاریخ سیاسی

۴- تاریخ سیاسی

۴-۱- منابع و ماخذ

یکی از روش‌های سهل و نسبتاً مطمئن مطالعه گذشته ملل و اقوام ساکن در مناطق مختلف جغرافیایی، مراجعه به آندسته از متون تاریخی است که این اقوام از خود بر جای گذاشته و در ضمن آن اطلاعات ارزشمندی در ارتباط با جنبه های مختلف زندگی خود ارائه داده‌اند. وجود این منابع کار محقق را در بررسی و مطالعه تاریخی سهولت بخشیده و زمینه را برای مطالعه و بررسیهای باستان‌شناسی و نتیجه‌گیری سریع و مطمئن فراهم می‌سازد. بعنوان مثال محوطه مهمی چون حسنلو به جهت فقدان مدارک مکتوب، علیرغم مواد فرهنگی مکشوفه بسیار، با ابهامات فراوانی روبرو است و با گذشت چند دهه از کاوشهای صورت گرفته هنوز تعلق و هویت واقعی این محوطه به درستی آشکار نشده است.

از اقوام ساکن در شمالغرب ایران(در طی هزاره اول ق.م) متاسفانه هیچ کتیبه قابل توجهی که بتواند اطلاعات تاریخی روشنگری ارائه دهد، بدست نیامده است و این در حالی است که منطقه در این دوره شاهد شکل‌گیری دولتهای محلی، پادشاهی‌ها، تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مهمی بوده و دولتهای مقتدر آشور و اورارتو مستقیماً در منطقه حضور داشتند. ابهامات موجود بویژه در خصوص پادشاهی ماد نمود بیشتری پیدا می‌کند، چرا که علیرغم اهمیت بسیار، گستردگی قلمرو، نقش آن در اضمحلال امپراتوری آشور و پادشاهی‌های مانّا، اورارتو، اسکیت و نیز شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی، متاسفانه اطلاعات بسیار محدودی از آن در دست داریم که یکی از دلایل مهم آن فقدان کتیبه‌ها و

متون تاریخی از این دولت است. این مسئله مطالعات باستانشناسی را نیز متاثر ساخته بگونه‌ای که فعالیتهای صورت گرفته در طی ۸۰-۷۰ سال گذشته نتوانسته تا حدود قابل قبولی جنبه‌های مختلف حیات اقوام ساکن در منطقه را روشن سازد.

در فقدان مدارک مکتوب از خود منطقه، متون تاریخی به جای مانده از دولتها و اقوام مجاور و همزمان، و اطلاعات ارائه شده در آنها، از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد؛ هر چند که این متون با توجه به درگیری مستقیم پدیدآورندگان آنها در مسایل و تحولات منطقه، اغلب مشکلات خاص خود را دارند که بدون توجه به آنها نمی‌توان فهم درستی از روند وقایع تاریخی جوامع غرب و شمالغرب ایران بدست آورد.

با توجه به مقدمه مذکور ما در مطالعه تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی منطقه منابع چندی را در اختیار داریم که به ترتیب اهمیت و گستردگی عبارتند از:

۱) متون آشوری
۲) متون اورارتوئی
۳) متون بابلی
۴) متون متفرقه

اهمیت و حجم متون دسته اول در مطالعه تاریخ مانّا به مراتب از موارد دیگر بیشتر است.

۴-۱-۱-متون آشوری

متون آشوری در ارتباط با مانّا بیشترین اطلاعات را ارائه می‌کند و از این نظر در جایگاه ممتازی قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه پادشاهان آشوری در سده‌های نخستین هزاره اول ق.م بصورت مستقیم درگیر مسایل شمالغرب و غرب ایران بوده و لشکرکشی‌های متعددی به این منطقه داشته‌اند، اطلاعاتی را در قالب‌های مختلف از منطقه فراهم کرده‌اند که امروزه رهگشای ما در شناخت تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی، اجتماعی و اقتصادی منطقه است. البته در استفاده از این منابع باید کمال دقت را بکار برد؛ چرا که اغلب آلوده به اغراض و اغراق سیاسی و حاوی تناقض‌گوئی‌ها، ابهامات و گاه اشتباهات آشکار می‌باشند که این مسئله مانع از اعتماد کامل به آنها می‌شود. با این حال با در نظر گرفتن این مشکلات و مطالعه دقیقتر و تجزیه و تحلیل همه جانبه می‌توان اطلاعات بسیار ارزشمندی، بویژه در

نبود مدارک معتبر دیگر، از آنها استخراج کرد. منابع آشوری در این ارتباط به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱) بایگانی‌های دولتی

۲) سالنامه‌ها و گزارشهای لشکرکشی

۳) متن تبلیغاتی و نقش برجسته‌ها

بایگانی دولتی شامل فرامین پادشاهی، اطلاعیه‌های اداری، مکاتبات سیاسی، گزارشهای جاسوسی، سوالات مطرح شده از هاتف معبد و جواب‌های داده شده و موارد مشابه می‌شود که از ارزش تاریخی بسیاری برخوردارند. تعداد زیادی از این متون به نیمه دوم قرن ۸ و تمام قرن ۷ق.م مربوط می‌شوند. این دسته از مدارک کمتر آلوده به اغراض و اغراق سیاسی هستند و وقایع را با صداقت بیشتری بیان می‌دارند، اما متاسفانه اطلاعاتی که این دسته از منابع در ارتباط با مانّا ارائه می‌کنند بسیار محدود هستند.

گزارشهای لشکرکشی بیشترین اطلاعات را در خصوص مانّا فراهم می‌کنند.«متون مکتوب برای جغرافیای تاریخی ایران در دوره آشور جدید، تقریبا تمامی از نوع گزارشهای لشکرکشی هستند که در آنها حرکت لشکر از نقطه‌ای به نقطه دیگر ذکر شده است ... شیوه تهیه این گزارشها بدین گونه بود که در جریان لشکرکشی‌های پادشاهان آشور، یک گزارشگر به صورت روزانه وقایع لشکرکشی را ثبت می‌نمود. این گزارشها ظاهراً در پایان لشکرکشی در قالب گزارش یا نامه‌ای به «آشور»، خدای ملی آشوریها ارائه می‌شد. در طول دوره‌ای که آشوریها به صورت جدی درگیر مسایل سرزمین ایران بودند، یک نسخه کاملاً ویرایش شده از گزارش هر لشکرکشی معمولا در پایان آن تهیه می‌شد. در مواردی همچون لشکرکشی هشتم سارگون، گزارش تهیه شده از ساختار ادبی برجسته‌ای برخوردار بوده است. نسخه‌های ساده‌تر این گزارشها برای ثبت در سالنامه‌های پادشاه تهیه می‌شدند. این سالنامه‌ها وقایع و جنگهای سالیانه پادشاه را گاه با تقسیم‌بندی جغرافیایی ثبت می‌کردند. ... در تعدادی از گزارشها جزییات توپوگرافی زیادی ارائه شده که این امکان را فراهم می‌سازد تا مسیرهای لشکرکشی را بر روی نقشه کنونی منطقه بازسازی کنیم» (Reade.1995,pp.32-3).

در گزارشهای لشکرکشی معمولا وقایع را آنچنان که پادشاه آشور می‌خواست می‌نوشتند. پیروزی‌های خود را مهمتر از آنچه که بود و پیروزی‌های رقیب را کم اهمیت‌تر جلوه می‌دادند و یا حتی با آنها اشاره نمی‌کردند؛ مگر بصورت غیر مستقیم. آنها وقایع نامطلوب را کمتر منعکس می‌کردند و در مواردی در ثبت و ضبط وقایع و روند امور، اسامی و اطلاعات، مرتکب سهل‌انگاری می‌شدند. بر همین اساس در استفاده از آنها نهایت دقت را باید بکار برد.

از متون دوره آشور قدیم و میانه اطلاعاتی در ارتباط با منطقه فراهم نمی‌شود و تنها در دوره آشور جدید و گسترش عملیات نظامی پادشاهان این دوره است که گزارشهای لشکرکشی وارد کتیبه‌ها و سالنامه‌های پادشاهان آشور می‌شود. این گزارشها در زمان آدد نیراری اول(۱۲۷۵-۱۳۰۷ق.م) ظاهر شده اما از زمان آشورناصرپال‌سوم(۸۵۹-۸۸۳ق.م) و شالمنصر سوم(۸۲۴-۸۵۸ق.م) است که شکل کاملی به خود می‌گیرند و از منطقه مورد بحث اطلاعاتی ارائه می‌کنند. این گزارشها از آن به بعد با تفصیل بیشتری تا اواسط قرن ۷ ادامه پیدا می‌کند و گزارش لشکرکشی هشتم سارگون نمونه برجسته آنهاست. در این گزارش اطلاعات مهم تاریخی، جغرافیایی و زبانشناسی ارائه شده و از همین رو از زمان کشف و قرائت آن در سال ۱۹۱۲ میلادی تا کنون، تلاشهای فراوانی برای بازسازی مسیر این لشکرکشی بر روی نقشه کنونی منطقه و انطباق شهرهای مذکور در گزارش با محوطه‌های باستانی کنونی بعمل آمده اما متاسفانه تاکنون توافقی در این زمینه بدست نیامده است(۱). از طریق محتوای این گزارشها همچنین می‌توان از نوع تولیدات کشاورزی و دامی، ارتباطات تجاری و معادن معدنی و طبیعی، حضور گروههای نژادی و زبانی در منطقه اطلاع بدست آورد (Muscarlla.1995,pp.983-4). سالنامه‌ها و گزارشهای لشکرکشی پادشاهان آشور بعد از آشوربانیپال و حدود سال ۶۳۱ به پایان می‌رسد و از شاهان بعدی تنها متون و اطلاعات ناچیزی برجای مانده است(Zawadzki.1988,p.23)که آنها نیز ارتباطی با مانّا پیدا نمی‌کنند. با توجه به این مشکل، از ۵۰ سال پایانی دولت مانّا هیچگونه اطلاعاتی در دست نداریم.

۴-۱-۲- متون اورارتوئی

پادشاهی اورارتو در اواسط قرن ۹ق.م از بهم پیوستن دولتهای کوچک پیرامون دریاچه وان شکل گرفت

جدول ۴-۱- متون و کتیبه‌های آشوری، اورارتوئی و بابلی که در آنها به مانّا اشاره شده است

ردیف	سال ق.م	نام پادشاه	نوع مدرک و اطلاعات
۱	۸۴۳	شالمنصر سوم(آشور)	سالنامه: اشاره به دولت مانّا
۲	۸۳۵-۳۴	شالمنصر سوم	سالنامه: اشاره به ایالت مسی
۳	۸۲۹	شالمنصر سوم	سالنامه: اشاره به نام پایتخت و پادشاه مانّا
۴	۸۲۸	شالمنصر سوم	سالنامه: اشاره به دریافت خراج
۵	۸۱۹/۲۰	شمشی ادد پنجم(آشور)	سالنامه: اشاره به دریافت خراج از مانّا و جنگ با مسی
۶	۸۳۰-۱۰	ایشپوئینی (اورارتو)	کتیبه شاهی:اشاره به فتح بخشهایی از مانّا و دریافت خراج
۷	۸۱۰-۷۸۵	منوا(اورارتو)	استل پیروزی: اشاره به شکست مانّا و تصرف شهر مشتاء
۸	۸۰۷	ادد نیراری سوم(آشور)	کتیبه سلطنتی
۹	۸۰۶	ادد نیراری سوم	فهرست
۱۰	۸۰۰	ادد نیراری سوم	فهرست
۱۱	۷۹۹	ادد نیراری سوم	فهرست
۱۲	۷۸۵-۶۵	آرگیشتی اول(اورارتو)	سالنامه و کتیبه پیروزی: اشارات مختلف به شکست مانّا
۱۳	۷۶۵-۳۵	ساردوری دوم(اورارتو)	سالنامه: دو نوبت اشاره به مانّا
۱۴	۷۳۷	تیگلات پیله سر سوم(آشور)	استل پیروزی: با اشاره به ایرانزو پادشاه مانّا
۱۵	۷۱۹	سارگون دوم(آشور)	سالنامه:کمک به ایرانزو در سرکوب شورش ایالتها
۱۶	۷۱۶	سارگون دوم	سالنامه: شورش در مانّا و اشاره به نام آزا پادشاه مانّا
۱۷	۷۱۵	سارگون دوم	سالنامه: شورش در مانّا و اشاره به نام اولوسونو پادشاه مانّا
۱۸	۷۱۴	سارگون دوم	سالنامه و نامه ای به خدای آشور:گزارش لشکرکشی هشتم
۱۹	۷۱۳	سارگون دوم	سالنامه
۲۰	۷۲۱-۷۰۵	سارگون دوم	کتیبه‌های پادشاهی و اشارات مختلف به مانّا
۲۱	۷۰۴-۶۸۱	سناخریب(آشور)	کتیبه‌های شاهی: اشاره به تبعیدی‌های مانّا در آشور
۲۲	۶۸۰-۶۶۹	آسارحدون(آشور)	کتیبه‌های شاهی و بایگانی دولتی:مقابله با تهاجم مانّا و متحدان سکائی آنها و با اشاره به بلخابو و آخسری مانّائی
۲۳	۶۸۵-۶۴۵	روسای دوم(اورارتو)	
۲۴	۶۶۱/۶۶۰	آشوربانیپال(آشور)	سالنامه: تهاجم به مانّا و اشاره به نام آخسری، اوآلی و اریسی‌نی
۲۵	۶۱۶	نبوپولاسر(بابل)	اشاره به شکست مانّائی‌هائیکه به کمک آشور آمده بودند
۲۶	۵۹۳	کتاب ارمیای نبی	کتاب مقدس :اشاره ضمنی به دولت مانّا تحت تابعیت ماد

سابقه تشکیل حکومتهای محلی در شمالغرب بر اساس داده‌های باستان‌شناسی حداقل به اواسط هزاره دوم ق.م برمی‌گردد. بقایای معماری بدست آمده از حسنلوی V(۱۲۰۰-۱۴۵۰ق.م)حکایت از شکل‌گیری طبقه حاکمه‌ای است که بخشی از قدرت و ثروت جامعه را در اختیار گرفته است. این طبقه با توجه به مدارک و شواهد مکشوفه، در دوره بعد(حسنلوی IV) شکل متکاملتری بخود گرفته و مطالعات صورت گرفته نشان می‌دهد حکومتی که در این دوره در حسنلو استقرار داشته از ثروت و روابط تجاری و سیاسی گسترده‌ای با مناطق دور و نزدیک برخوردار بوده است. نتایج بدست آمده(هر چند هنوز بخش‌های قابل توجهی از آنها منتشر نشده) در قالب مقالات و کتاب‌هایی به چاپ رسیده است(۳). در ارتباط با نوع رابطه دولت مستقر در حسنلو با اقوام مانّائی در فصل ششم بطور کامل بحث کردیم و در اینجا تنها قصد داشتیم به سابقه تشکیل دولت در منطقه اشاره کنیم. آثار بدست آمده از قبرستان مارلیک نیز به یکی دیگر از دولتهایی که در منطقه وجود داشت، تعلق دارد.

در ادامه با تقسیم‌بندی دوره‌های مختلف حیات دولت مانّا، به مطالعه تاریخ سیاسی این دولت خواهیم پرداخت.

۴-۲-۱- دولت مانّا در دوره شالمنصر سوم تا آدد نیراری سوم(۷۸۳-۸۵۸ق.م)

بر اساس متون آشوری در اواسط قرن نهم ق.م دولتهای متعددی در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه و منطقه زاگرس وجود داشتند که هر کدام از آنها بر منطقه محدودی حکومت می‌کردند. یکی از مهمترین و بزرگترین این دولتها مانّا بود که بنظر می‌رسد در سالهای بعد با افزایش قدرت و قلمرو به پادشاهی بزرگی تبدیل شده است. شالمنصر در جریان لشکرکشی سال اول سلطنت خود(۸۵۸ق.م) با دو دولت در شمالغرب ایران برخورد داشته است:« ... از آریدی(۴) خارج و به خوبوشکیه نزدیک شدم. خوبوشکیه را بهمراه ۱۰۰ شهر پیرامون، در آتش سوزاندم. کاکیا(۵)، پادشاه خوبوشکیه از قدرت و جنگ افزارهای من ترسید و به کوهها پناه برد. من از کوهها بالا رفتم و جنگ خونینی در کوهستان راه

و به سرعت قلمرو خود را در جهات مختلف، بویژه شمالغرب ایران گسترش داد و حداقل بمدت صد سال در منطقه حضور داشته و اطلاعاتی را در قالب استل‌های پیروزی، سالنامه‌ها و کتیبه‌های متفرقه در ارتباط با مانّا فراهم کرده‌اند که در مقایسه با انواع آشوری بسیار محدود و مختصر هستند با این حال از همین منابع محدود می‌توان به لشکرکشی‌های صورت گرفته علیه مانّا، شکستهای این دولت، خراج‌های پرداختی و تصرف بخش‌هایی از آن بدست اورارتو اطلاع حاصل کرد.

علاوه بر متون آشوری و اورارتوئی، در میان متون بابلی و کتب نویسندگان کلاسیک یونان نیز مواردی وجود دارد که بطور غیر مستقیم به نکات مهمی در ارتباط با تاریخ مانّا اشاره دارند.

در کتیبه‌های دوره هخامنشی و بویژه کتیبه مهم بیستون متاسفانه هیچ اشاره‌ای به مانّا نشده، چنین بنظر می‌رسد مانّائی‌ها بمرور زمان در جامعه بزرگ ماد ادغام شده و در این دوره بعنوان ایالت مستقلی محسوب نمی‌شده‌اند. با این حال با توجه به سابقه طولانی و سطح بالای فرهنگی، در مقایسه با دیگر دولتهای شمالغرب و غرب ایران، بعید بنظر می رسد با چنین سرعتی در جامعه ماد حل شده باشند.

۴-۲- تاریخ سیاسی مانّا

نام مانّا(۲) برای اولین بار در سال ۸۴۳ق.م و در میان سرزمینهای که در مسیر لشکرکشی شالمنصر سوم قرار داشته، آمده است(Luckenbill.1926,p.209). مانّا بزرگترین و معروفترین دولتی است که قبل از پادشاهی ماد در شمالغرب ایران تشکیل شده است. تاریخ ۸۴۳ قطعاً مربوط به سالی است که اولین برخورد آشوری‌ها با مانّائی ها ثبت شده و گر نه دولت مانّا قبل از این تاریخ نیز در منطقه حضور داشته است که متاسفانه مدارک مکتوبی از آن در دست نداریم. برای مطالعه سابقه این دولت و دولتهای دیگر منطقه باید به داده‌های باستانشناسی متوسل شد.

انداختم. هر چه از اموال آنها باقی مانده بود با خود به پایین آوردم. از خوبوشکیه خارج شدم، به طرف دریای نائیری(در اینجا دریاچه ارومیه) پیش رفتم. جنگ افزارهای خود را در دریا شستم و به خدایان قربانی اهدا کردم. در مراجعت از دریا، خراج آزو از گیلزانو را دریافت کردم» (Luckenbill.1926,p. 213). براساس مطالعات جدید خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر و گیلزانو در کرانه جنوب غربی دریاچه ارومیه و دشتهای اشنویه و سلدوز قرار داشته است(نگاه کنید به صص۴۵-۱۳۸). خوبوشکیه از جمله دولت‌هایی است که حداقل تا سالهای پایانی قرن ۸ حیات داشته اما گیلزانو با تصرف منطقه توسط اورارتو در حدود سال ۸۲۰ ق.م از صحنه سیاسی منطقه حذف می‌شود.

شالمنصر سوم در سال سوم سلطنت خود(۸۵۶ق.م) بعد از لشکرکشی به جانب آسیای صغیر در بازگشت به جانب شمالغرب ایران متمایل شده و از گردنه قطور در منطقه خوی وارد شمالغرب ایران شده و از طریق دشتهای سلماس و ارومیه راهی گیلزانو می‌شود:« ... به سرزمین گیلزانو نزدیک شدم آساااو(۶)، پادشاه گیلزانو، بهمراه برادران و پسرانش به پیشواز من آمدند[به عنوان خراج و هدیه] اسبهای بارکش، گاو، گوسفند، شراب، ۷شتر که دو کوهان داشتند، از او دریافت کردم. در آنجا نقش باشکوهی از خود را بر پا داشتم. مدح خدای آشور، سرور بزرگ، سرور من و اقدامات قدرتمندانه خود را در سرزمین نائیری بر آن نوشتم و آن را در میانه شهر او و در معبد آن بر پا داشتم. از گیلزانو خارج شدم به شیلیا(۷)، قلعه کاکیا، پادشاه خوبوشکیه نزدیک شدم. به آن یورش برده و تسخیرش کردم. تعداد زیادی از سربازانش را از بین بردم. ۳۰۰۰ تن از ایشان اسیر شدند. گاو، گوسفند، اسب، قاطر، اسبهای نر جوان(؟)، به تعداد بیشمار به غنیمت گرفتم و با خود به آشور آوردم»(Ibid.p.220).

شالمنصر در سال چهام سلطنت خود(۸۵۵ق.م) بر علیه دولت محلی زآموای داخلی لشکرکشی می‌کند. دیاکونوف این ایالت را در جنوب دریاچه ارومیه جایابی کرده است(دیاکونف.۱۳۷۱، ص۸۶) اما مطالعات جدیدتر، بویژه مطالعاتی که توسط لوئیس لوین صورت گرفته (Levine.1973/2.pp.16-22) نشان می‌دهد که زآموا و اسامی مرتبط به آن تمامی در منطقه سلیمانیه عراق قرار داشتند و اشاره صورت

گرفته به دریای زآموا در حقیقت دریاچه زریوار در شهرستان مریوان بوده است. ایالت زآموا که با مانّا مرز مشترک داشته، در سالهای بعد بطور کامل به تصرف آشور درآمده و به یکی از استانهای این امپراتوری تبدیل می‌شود: «من در همان سال بر علیه سرزمین مازآموا(۸) لشکرکشی کردم. به گذرگاه بوناگیش(۹) وارد شدم. به شهرهای متعلق به نیک‌دیما(۱۰) و نیک دیه‌را(۱۱) نزدیک شدم. آنها از قدرت من ترسیدند ... خودشان را با قایق‌های ساخته شده از نی(؟) به دریا انداختند. من آنها را با قایق‌های ساخته شده از پوست بز تعقیب کردم. جنگ بزرگی در دریا در گرفت، آنها را شکست دادم ...» (Luckenbill.1926,p.222) .

در سال ۸۴۳ق.م، شالمنصر سوم دامنه عملیات خود را به حوضه جنوبی دریاچه ارومیه و غرب ایران گسترش می‌دهد و در جریان همین لشکرکشی اولین بار به نام مانّا اشاره می شود(در خصوص اهداف این لشکرکشیها در صفحات ۱۰۵-۹۹بحث شده است): «[در سال شانزدهم] سلطنت خود، اربیل را ترک کردم، از کوه کولار(۱۲) گذشتم. در سرزمین زآموا (که) در داخل قرار دارد، شهر .... را فتح کردم. از زآموا که در داخل(قرار دارد) تا سرزمین مونا(مانّا) پیشروی کردم. از مانّا به سرزمین آلابریا(۱۳) لشکرکشی کردم ... از آلابریا[من خارج شدم] به پارزوا(پارسوا) ..... » (Ibid.p.235). شالمنصر بعد از پارسوا مناطق غربی ایران را مورد تهاجم قرار می‌دهد و سپس از طریق نامری(واقع در دره دیاله) راهی آشور می‌شود. در این لشکرکشی برای رسیدن به مانّا آشوری‌ها مسیر سلیمانیه به منطقه بانه و یا مریوان را طی کرده‌اند.

شالمنصر سوم در سال ۲۴ سلطنت خود(۳۵-۸۳۴ق.م) این بار از طریق دره دیاله و ایالت نامری وارد غرب ایران شده و از آنجا در جهت شمالی راهی ایالتهای پارسوا، مسی(۱۴) و ایالت‌های مادی می‌شود (Ibid.p.206). مسی بر اساس کتیبه‌های دوره‌های بعد یکی از ایالت‌های مهم مانّا است اما در اینجا به مانّائی بودن آن اشاره نشده و شاید در این دوره قلمرو مانّا شامل این ایالت نمی‌شده است. گزارش سی‌امین سال سلطنت شالمنصر(۸۲۹ق.م) اطلاعات ارزشمندی در ارتباط با مانّا فراهم می‌کند: « در

سال سی‌ام سلطنت خود زمانیکه در کالخو(۱۵) بودم، دایان-آشور، سردار و فرمانده لشکریان خود را اعزام کردم. او از رودخانه زاب گذشت و به میانه شهرهای خوبوشکیه‌ایها نزدیک شد، خراج دتانای(۱۶) خوبوشکیه‌ای را دریافت داشت. از میانه شهرهای خوبوشکیه خارج شدم (در کتیبه‌های شاهان آشور تبدیل فعل سوم شخص به اول شخص و بر عکس آن امری معمول است) به میانه شهرهای ماگدوبی(۱۷)، مالخی‌ها(۱۸)، نزدیک شدم. خراج دریافت داشتم. از میانه شهرهای مالخی‌ها خارج شدم به میانه شهرهای اوآلکی(۱۹) ماتّائی نزدیک شدم. اوآلکی از قدرت من ترسید و پایتخت خود زیرتا(۲۰) را ترک کرد و برای نجات جان خود(به کوهها) فرار کرد. من او را دنبال کردم، گاوها، گوسفندان و اموال او را که مقدار آن غیر قابل شمارش بود، به غنیمت گرفتم. شهرهای او را ویران و غارت کردم و در آتش سوزاندم. از ماتّاش(۲۱)خارج شدم، به شهرهای شولوسونو(۲۲) از هارونا(۲۳) نزدیک شدم. من پایتخت او ماساشورو(۲۴) را بهمراه شهرهای پیرامون آن فتح کردم. من شولوسونو و پسرانش را بخشیدم، من او را به سرزمین خود بازگرداندم(به حکومت). خراج و مالیات(به شکل) اسب‌های بارکش(۲۵) بر عهده او گذاشتم. بطرف شوردیرا(۲۶) راندم. خراج آرتاساری(۲۷) شوردیرائی را دریافت کردم. به پارسوا سرازیر شدم. از پادشاه پارسوا خراج دریافت کردم. تعدادی از شهرهای پارسوا که مطیع آشور نبودند، فتح کردم و اموال و دارائی‌های آنها را به عنوان غنیمت به آشور انتقال دادم» (Ibid.pp.209-10).

همچنانکه از متن گزارش برمی‌آید، ماتّا در میان واحدهای سیاسی ذکر شده موقعیت برجسته‌تری داشته است. واحدهای مزبور در کتیبه‌های سالهای بعد ظاهر نمی‌شوند. دیاکونوف احتمال داده این ایالت‌ها با گسترش قلمرو ماتّا به این دولت الحاق شده‌اند(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۱۵۷) اما این احتمال نیز وجود دارد از همان ابتدا نیز تابعی از ماتّا بوده و در گزارشها بصورت مستقل تصویر شده‌اند. در کتیبه‌های آشوری به مواردی از این دست برخورد می‌شود. بعنوان مثال اشاره به خراجهایی که شاهکان مختلف پارسوا بصورت مستقل پرداخت می‌کنند یا برخوردهای متفاوت آنها در مواجهه با لشکریان آشور. این موارد نشان می‌دهد که حاکمان ایالتی حداقل در این دوره و در مواقع خطر و حمله دشمن، مستقل

عمل می‌کرده‌اند. در گزارش مزبور برای اولین بار است که به پایتخت و نام پادشاه مانّا اشاره می‌شود. زیرتا یا زیرتو و ایزیرتو که در متون دوره‌های بعد مکرر به آن اشاره شده است، ظاهرا تا پایان حکومت مانّا همچنان بعنوان پایتخت مانّا باقی می‌ماند. سابق بر این محل این شهر را در منطقه سقز و نزدیک محوطه باستانی زیویه تعیین کرده بودند اما کاوش محوطه قلایچی در نزدیکی بوکان و کشف استل بوکان، این احتمال را تقویت بخشیده که محوطه مزبور همان ایزیرتو است(در این ارتباط نگاه کنید به صص ۱۹-۱۱۵).

دایان-آشور در سال بعد نیز لشکرکشی مشابهی را فرماندهی کرد(Luckenbill.1926.p.210). در این لشکرکشی آشوری‌ها ابتدا از خوبوشکیه خراج دریافت کرده و بعد از فتح نقاطی از موساسیر(۲۹)، به جانب مرزهای اورارتو پیشروی کرده و از آنجا راهی گیلزانو می‌شوند و خراج اپو-ی(۳۰) گیزانوئی را دریافت می‌دارند و سپس راهی مناطق جنوبی شده و از مانّائی‌ها، بوریسی‌ها(۳۱)، هارانی‌ها(۳۲)، ششگانئی‌ها(۳۳) و آندیه‌ایها(۳۴) خراجی مشتمل بر اسب، گوسفند و گاو دریافت می‌کنند(۳۵). سپاهیان آشوری از طریق قلمرو مانّا راهی ایالت‌های پارسوا و نامری(۳۶) می‌شوند. در یکی از کتیبه‌های مربوط به این لشکرکشی، به خراج دریافتی از گیلزانو اینگونه اشاره شده است: « خراج سوآ(۳۷) از گیلزانو، نقره، طلا، سرب، ظروف مسی، عصای دستی برای پادشاه، اسب، شتر دو کوهانه» (Ibid.p.211). در کتیبه‌های سالهای بعد دیگر نامی از این ایالت برده نمی‌شود از این رو تصور می‌شود با تصرف منطقه توسط اورارتو این دولت بطور کامل از میان رفته باشد. اورارتو ظاهراً در طی سالهای ۲۲-۸۲۷ق.م کرانه غربی و جنوب‌غربی دریاچه ارومیه را به تصرف خود در می‌آورد. کتیبه‌های مکشوفه از قلاتگاه و کله‌شین، موید این نظریه است. شاید به جهت همین اقدامات بود که شمشی آدد پنجم(۸۱۰-۸۲۴ق.م) در سال اول، دوم و سوم سلطنت خود علیه سرزمین نائیری و شمالغرب ایران لشکرکشی می‌کند(Ibid.p.255). وی در شرح سومین لشکرکشی خود آورده: «در سومین لشکرکشی خود از رودخانه زابان (زاب) گذشتم. از روی کوههای کولار رد شدم و به سرزمین نائیری (خوبوشکیه) رفتم.

خراج دادی(۳۸) از خوبوشکیه؛ از شارسینا(۳۹)، پسر مکدیارا(شاید همان نیک دیارا باشد)، از سرزمین‌های سونبای(۴۰)، ماننای، پارسوا، تائورلای(۴۱)، شامل اسب‌های بارکش دریافت داشتم. مسی ... قدرت ترسناک سرورم آشور بر آنها فرود آمد. از درخشش وحشتناک لشکر قدرتمند من آنها ترسیدند و شهرهای خود را ترک کرده به کوهها پناه بردند. در سه قله کوه که همانند ابر در آسمان قرار داشتند، جائیکه هیچ پرنده‌ای هرگز بر آن پر نزده بود، آنها در دژهای خود جای گرفته بودند. من آنها را درهم کوبیدم. من قله آن کوهها را محاصره کردم. در یک روز همانند عقاب بر آنها فرود آمدم. تعداد زیادی از آنها را نابود کردم. اموال، دارائی‌ها، گاو، الاغ، اسب‌های بارکش، شترهای دو کوهانه(باختری)، به تعداد غیر قابل شمارش آنها را از کوهها با خود به پایین آوردم. ۵۰۰ شهر پیرامون را ویران و غارت کردم و در آتش سوزاندم ... » (Ibid.pp.255-56). لشکریان آشور بعد از مسی راهی ایالتهای گیزیل‌بوندا و ماد می‌شوند.

از دوره آدد نیراری سوم(۷۸۲-۸۰۵ق.م) گزارشها و کتیبه‌های کمی در ارتباط با ماننا شناسائی شده است. این پادشاه در یکی از کتیبه‌های خود بطور کلی به فتوحات خود اینگونه اشاره می‌کند :«... او رفت تحت حمایت سرورش آشور و آورد پادشاهان چهار ناحیه(جهان) را به فرمانبردای خود؛ او فتح کرد از کوه سیلونا(۴۲) در شرق(بر آمدن خورشید)، سرزمین‌های سابان؟(۴۳)، الی‌پی(۴۴)، خارخار(۴۵)، آرازیاش(۴۶)، مسو(مسی)، مادای(۴۷)، گیزیل‌بوندا(۴۸) بطور کامل، مونا(ماننا)، پارسوا، آلابریا، آبدادانا (۴۹)، نائیری(اورارتو) تا دورترین نقطه آن، تا دریای بزرگ برآمدن خورشید(دریای خزر؟) .... تا دریای بزرگ فرو شدن خورشید(دریای مدیترانه)، من آوردم تحت حاکمیت خویش. من خراج و مالیات بر آنها وضع کردم» (Ibid.pp.262-63). سالنامه‌های آدد نیراری و نایب‌السلطنه‌اش سمیرامید، باقی نمانده است، اما فهرستی وجود دارد که نشان می‌دهد در سالهای ۸۰۱، ۷۹۴، ۷۹۳، ۷۹۰، ۷۸۹، ۷۸۷ق.م لشکرکشی‌هایی به خاک ماد و دو لشکرکشی در سالهای ۸۰۷ و ۸۰۶ بر علیه ماننا(به احتمال زیاد بر علیه نیروهای اورارتوئی که در این تاریخ وارد قلمرو ماننا شده بودند) صورت گرفته است

(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۱۶۱). در یکی دیگر از این فهرست‌ها باز به دو لشکرکشی علیه مانّا در سالهای ۸۰۰ و ۷۹۹ق.م اشاره شده است(Radner.2003,p.42). این لشکرکشیها نیز بنظر می‌رسد در اصل بر علیه نیروهای اورارتوئی مستقر در منطقه بوده است. این شیوه بیان در کتیبه‌های سارگون دوم نیز متداول بوده و در حالیکه لشکرکشی بر علیه اورارتو و برای کمک به مانّا بوده، در کتیبه‌های خلاصه تنها به لشکرکشیهای صورت گرفته به خاک مانّا اشاره شده که در ظاهر چنین می‌نماید تهاجم بر علیه دولت مانّا بوده است. علیرغم لشکرکشی‌های مذکور، در این دوره امپراتوری آشور وارد یک دوره ضعف و بحران می‌شود که تا اواسط قرن ۸ و روی کار آمدن تیگلات پیله‌سرسوم(در سال ۷۴۴ق.م) ادامه داشته است. دقیقاً به جهت همین ضعف بود که اورارتو موفق شد دامنه عملیات خود را تا غرب ایران و مناطق پارسوا و نامری بکشاند و منافع حیاتی آشور را مورد تهدید قرار دهد.

۴-۲-۲- مانّا در دوره گسترش قلمرو و نفوذ اورارتو(۷۵۰-۸۳۰ق.م)

اورارتو در دوره پادشاهی ایشپوئینی و منوا و دو دهه پایانی قرن ۹ ق.م، بخش‌های وسیعی از شمالغرب ایران از جمله کرانه غربی و جنوبی دریاچه ارومیه را به تصرف خود درآورد و آنها را به قلمرو اصلی خود الحاق و اقدام به ساخت تاسیسات نظامی و عمرانی در این بخش‌ها نمود و سپس دامنه عملیات خود را به مناطق جنوبی‌تر و غرب ایران گسترش داد. ظاهرا در جریان همین عملیات و حدود سال ۸۲۰ق.م است که محوطه حسنلو مورد تهاجم قرار گرفته و نابود می‌شود. کتیبه‌های مکشوفه از قلاتگاه(۵۰) و کله‌شین و داش‌تپه مربوط به همین دوره است. کتیبه قلاتگاه ظاهرا حاکی از ساخت تاسیسات عمرانی بدست پادشاهان مذکور است. در همین محل بقایای کتیبه دیگری بدست آمده که مربوط به منوا و سالهای ۸۰۵ تا ۷۸۷ق.م است(Muscarella.1971,pp.47-8). این کتیبه‌ها نشان می‌دهد که در دهه‌های پایانی قرن ۹ق.م دشتهای اشنویه و سلدوز بطور کامل در دست اورارتوئی‌ها بوده و آنها این امکان را یافته‌اند که بدون احساس خطر به کارهای عمرانی بپردازند. از کتیبه‌های

ایشپوئینی و منوا بر می‌آید که لشکرکشی‌های آنها تا منطقه پارسوا کشیده شده بود (Zimansky.1985,p.58). منوا در استل خود که بقایای آن در روستای داش‌تپه میاندواب بدست آمده، به فتح شهر مشتاء و ساخت قلعه‌ای در آنجا و نیز فتح مانّا و بر پائی استلی در آن کشور و نیز فتح سرزمین پارشوا(پارسوا) اشاره کرده است. مشابه چنین متنی بر روی استل قره گوندوز، از دوره پادشاهی مشترک ایشپوئینی و منوا، نوشته شده است. در یکی دیگر از کتیبه‌های ایشپوئینی به دریافت خراج از پارشوا اشاره شده است(Ibid). بر اساس یکی دیگر از کتیبه‌های منوا که از ازناور تپه، در نزدیکی پانتوس بدست آمده، می‌دانیم که لشکرکشی‌های این پادشاه تا بوشتو، واقع در جنوب مانّا، کشیده شده بود (Salvini.1995,p.50).

ورود و استقرار اورارتوئیها در منطقه با داده‌های باستان‌شناسی نیز تایید می‌شود. علاوه بر کشف چندین کتیبه و استل و استحکامات نظامی اورارتوئی، ویرانی محوطه حسنلو و متروک شدن محوطه‌های مهمی در دشتهای اشنویه، سلدوز و میاندواب، می‌تواند ناشی از همین واقعه باشد. بر اساس بررسی‌هایی که در راستای تحقیق حاضر در دشت میاندواب صورت گرفت، مشخص گردید که محوطه‌های عصر آهنII این دشت به یکباره در اواخر قرن ۹ق.م متروک شده‌اند. یکی از این محوطه‌ها در روستای داش‌تپه و محل کشف سنگ‌نوشته اورارتوئی قرار دارد. با توجه به اشاره سنگ‌نوشته به مانّائی بودن محل برپائی استل، می‌توان گفت که ساکنان محل با ترک سکونتگاههای خود به مناطق جنوبی‌تر و قلمرو اصلی مانّا کوچ کرده‌اند.

حملات اورارتو به قلمرو مانّا در دوره آرگیشتی اول(۷۸۵-۷۶۵ق.م) نیز تداوم پیدا کرد به گونه‌ای که گاه به شکست کامل مانّا و انقیاد کوتاه مدت آن منجر و این امکان برای آرگیشتی فراهم شد تا لشکرکشی‌های خود را به ایالت‌های پارسوا و نامری که در جنوب مانّا قرار داشتند، بکشاند. گزارش این حملات در سالنامه این پادشاه مشهور به«خورخور»(۵۱) و نیز سایر کتیبه‌های او آمده است؛ از جمله صخره نوشته‌ای که در سالهای اخیر در منطقه عجب‌شیر شناسائی شده است(بشاش. ۱۳۸۲،صص۹۰-۸۵).

آرگیشتی در این کتیبه به شکست مانّا و سرزمین یا پادشاهی آرسیتا؟(۵۲) که ظاهرا در جنوب مانّا قرار داشته، اشاره می‌کند.

دیاکونف مستشرق روسی در ارتباط با وقایع مانّا در دوره آرگیشتی اول می‌نویسد:«ماننا در آغاز حکومت آرگیشتی اول هنوز تابع اورارتو بود. طبق آنچه اصطلاحا سالنامه خورخور نامیده می‌شود، وی در نقطه‌ای واقع در جنوب ماننا، یعنی در همین سرزمین(ناحیه آرسیتا و شهرهای بوشتو(۵۳) و باروتا)(۵۴)، سه بار(در سالهای ۷۷۵، ۷۷۴، و ۷۷۲) پیکار کرد و با لشکریان آشور تلاقی نمود و حتی وارد دره رود دیاله و نامار که منابع اورارتو آن را «بابیلو»(یعنی بابل) می‌خوانند، شد. از جنگ علیه اورارتو و نامار در «فهرست مردان سال» آشور در ذیل وقایع سال۷۷۴ق.م یاد شده است. بنابر این در آن دوره ماننا هنوز در دست اورارتوییان بود زیرا ایشان در پارسوا و نامار جنگ می‌کردند و ناگزیر می‌بایست در اراضی ماننا پایگاه داشته باشند. ضمناً این نکته را هم باید تذکر دهیم که در سالنامه‌های آرگیشتی تا آن تاریخ از انقیاد ماننا سخن در میان نیست. مع‌هذا اندکی بعد ماننا از اورارتو جدا شد. ظاهراً وحدت دولت و کشور ماننا که به تمام نواحی مجاور دریاچه ارومیه- به استثنای کرانه غربی و شمالی آن- بسط یافته بود، در مبارزه با اورارتو استحکام و قوام یافت. دولت ماننا در برابر شاهان اورارتو مقاومت شدیدی ابراز داشت(۵۵). به رغم لشکرکشی‌های خانمان بر باد ده آرگیشتی اول در سالهای ۷۷۳، ۷۷۲، ۷۷۱، ۷۶۹ و ۷۶۸(؟)ق.م و دو لشکرکشی جانشین وی ساردوری دوم(در آغاز دهه پنجم قرن ۸ق.م) اورارتوییان دیگر نتوانستند ماننا را قطعاً مطیع و منقاد خویش سازند. با این حال گاهی موفقیتهای جزئی نصیب ایشان می‌شد. مثلا در سال ۷۷۱ق.م نواحی چندی را در مشرق دریاچه ارومیه(۵۶) و در سال ۷۶۸(؟)«شهر شاهی»(۵۷) شیمری خادیری(۵۸)، که شاید همان شوردیره منابع آشوری باشد، را مسخّر کرد» (دیاکونف.۱۳۷۱،صص۶۴-۱۶۳).

چارلز بُرنی نیز ضمن اشاره به حملات آرگیشتی اول علیه مانّا و مناطق جنوبی آن، دلیل اصلی عدم موفقیت کامل اورارتو را در انقیاد مانّا حمایت آشور از این دولت می‌داند: « سرزمین مانّا بطور سالیانه (از

سال ۶ تا ۱۲ سلطنت پادشاه) در سالنامه‌ها آرگیشتی ظاهر می‌شود. هدف اصلی این لشکرکشی‌ها قسمت جنوبی مانّا بود. البته باور این مسئله دشوار است که این تعداد لشکرکشی برای پادشاهی که می‌توانست دولت‌های دیگر منطقه را با یک حمله مغلوب کند، چه ضرورتی داشت. پشت سر مانّا آشور قرار داشت. در این دوره هر چند آشور ضعیف شده بود اما تلاش می‌کرد مانع از تسلط اورارتو به منطقه شود. تمرکز جمعیتی مانّائی‌ها احتمال دارد بعد از گسترش قلمرو اورارتو، به سمت جنوب تغییر یافته باشد» (Burney.1971,p.144). با توجه به شواهد موجود به نظر می‌رسد اورارتو در مناطق جنوبی‌تر و برای کنترل نفوذ آشور در منطقه بدنبال متحدی برای خود بوده است و ظاهراً در این دوره پارسوا چنین نقشی را بازی می‌کرده است (زیرنویس Lanfrahchi. 2003, pp.101-2).

سنگنوشته عجب‌شیر مربوط به یکی از لشکرکشی‌های صورت گرفته در کناره شرقی دریاچه ارومیه است. این سنگ‌نوشته بر دامنه کوهی در یک کیلومتری شرق روستای جوان قلعه(۵۹) و ۸ کیلومتری شرق عجب‌شیر واقع است. بخشهای از این کتیبه با گذشت زمان از میان رفته است. بخش باقیمانده به متصرفات آرگیشتی اول در سرزمین مانّا و سرزمینی که تنها دو حرف اول آن باقیمانده اشاره می‌کند. رسول بشاش با مقایسه این دو حرف با کتیبه‌های دیگر این پادشاه، این نام را «آرسیتا» بازسازی کرده است (بشاش.۱۳۸۲، صص۹۰-۸۵). با در نظر گرفتن این کتیبه و مقایسه آن با کتیبه داش‌تپه می‌توان احتمال داد که پادشاهان اورارتو در کتیبه‌های پیروزی خود گاه تنها به نقطه آغاز و پایان لشکرکشی خود اشاره می‌کرده‌اند.

جانشین آرگیشتی، ساردوری دوم نیز بر اساس سالنامه بجای مانده، در سال ۷۵۰ق.م به نامری واقع در دره دیاله حمله می‌کند(دیاکونف.۱۳۷۱، ص۱۶۴) و این نشان می‌دهد که در این تاریخ مانّا در انقیاد اورارتو بوده است. این انقیاد دوامی نداشته چرا که ساردوری مجبور می‌شود در همان سال در خاک مانّا با این دولت بجنگد. در این جنگ پادشاه اورارتو دژ داربو(۶۰) را تصرف کرده و به خاک خود ضمیمه می‌کند. از نوشته مزبور چنین می‌توان نتیجه گرفت که بخشهای دیگر قلمرو مانّا خارج از کنترل اورارتو قرار

داشته است. این وضعیت می‌توانست در دوره شاهان قبلی اورارتو نیز صادق باشد و مانّا همیشه بخشهای از قلمرو خود را برای مقاومت در اختیار داشته است. برتری‌طلبی و سیادت اورارتو در خاک مانّا با قدرت‌یابی مجدد آشور در دوره تیگلات پیله‌سر(۷۲۷- ۷۴۴ق.م) و شکست سنگینی که این پادشاه در سال ۷۴۳ بر اورارتو تحمیل کرد، به پایان می‌رسد.

همچنانکه از اطلاعات اندک باقیمانده بر می‌آید، سالهای پایانی قرن ۹ و نیمه اول قرن ۸ق.م برای مانّا همراه با حملات مکرر اورارتو و ظاهرا شکست‌های سنگین بوده است، اما همچنانکه شواهد و قرائن نشان می‌دهد این شکست‌ها انقیاد و تابعیت مانّا را بدنبال نداشته است و شاهان اورارتو نیز هرگز چنین ادعایی در کتیبه‌های خود نکرده‌اند(Burney.1971, p.133). داده‌های باستان‌شناسی نیز این نظریه را تایید می‌کند. اگر اورارتو می‌توانست در طی دهه پایانی قرن ۹ تا اواسط قرن ۸ق.م بر مانّا تسلط داشته باشد، این تسلط به احتمال فراوان در مواد فرهنگی مانّا تجلی روشنی پیدا می‌کرد در حالیکه چنین چیزی را شاهد نیستیم. مطمئناً توانائی‌های ناشناخته مانّا و نیز حمایت‌های آشور(که در راستای منافع این دولت قرار داشت)، مانع تسلط کامل و بی دردسر اورارتو که در این دوره در اوج قدرت و شکوفائی خود قرار داشت، می‌شد. برای آشوریها که منافع بسیار حیاتی در غرب ایران داشتند(در این ارتباط نگاه کنید به صص۱۰۵-۹۹) جلوگیری از نفوذ و تسلط اورارتو به غرب ایران و بویژه جاده بزرگ خراسان، یک ضرورت استراتژیک بود و مانّا در این هدف کمک بزرگی بشمار می‌آمد. اتحاد و همراهی مانّا و آشور، با توجه به فقدان مدارک آشوری از این دوره، مشخص نیست اما این همراهی و اتحاد در متون دوره تیگلات پیله‌سر و سارگون دوم خود را نشان می‌دهد.

متاسفانه به جهت فقدان متون آشوری، نام و تعداد پادشاهانی که در نیمه اول قرن ۸ بر مانّا حکومت می‌کردند و نیز جنبه‌های مختلف تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی این دولت بر ما مشخص نیست.

۴-۲-۳- مانّا در دوره تیگلات پیله‌سر سوم و سارگون دوم(۷۰۵-۷۴۴ق.م)

با توجه به روابط دوستانه‌ای مانّا و آشور در دوره تیگلات پیله‌سر(۲۷-۷۴۴ق.م) و نبود لشکرکشی به خاک مانّا و آرامش نسبی در قلمرو این پادشاهی، در کتیبه‌های تیگلات پیله‌سر هیچ اشاره روشنی به مانّا نشده و تنها از طریق یکی از کتیبه‌های این پادشاه است که در می‌یابیم، در حدود سال۷۳۷ق.م شخصی بنام«ایرانزو» بر مانّا حکومت می‌کرده است(Tadmor. 1994, pp.99-100). شواهد نشان می‌دهد که نامبرده قلمرو مانّا را در جهات مختلف گسترش داده و توانسته بخش‌هایی از قلمرو متصرفی توسط اورارتو را باز پس گیرد. تیگلات پیله‌سر سوم در حدود سال ۷۳۷ق.م به غرب ایران لشکرکشی کرده و ایالتهای مختلفی را مورد تهاجم قرار می‌دهد، اما علیه مانّا و ایالتهای تابعه آن هیچ اقدامی نمی‌کند. گزارش این لشکرکشی در سالنامه این پادشاه و نیز در استل مکشوفه از غرب ایران (Levine.1972, pp.6-11) ثبت شده است. در این گزارش اعلام شده که ایرانزو پادشاه مانّا با شنیدن خبر لشکرکشی آشور، در شهری که نام آن مخدوش شده(۶۱)، به پیشواز پادشاه آشور آمده و هدایایی مشتمل بر اسب، در نژادهای مختلف، بهمراه ساز و برگشان و نیز گاوهای بزرگ و گوسفندان پروار تقدیم کرده است(Tadmor. 1994, pp.99-100). در کتیبه خلاصه اقدامات این پادشاه که از کالخو بدست آمده و در آن به ایالتها و مناطق مختلف غرب ایران که خراجگذار آشور بوده و یا حاکمان آشوری بر آنها حکومت می‌کردند، اشاره شده، هیچ ذکری از مانّا برده نمی‌شود(Ibid.p.125) و این معلوم می‌کند که در این دوره مانّا از استقلال کامل برخوردار بوده و خراج نیز به آشور پرداخت نمی‌کرده است.

در فهرست وقایع سال تیگلات پیله‌سر نیز هیچ اشاره‌ای به حمله و جنگ در قلمرو مانّا نمی‌شود و از این می‌توان نتیجه گرفت که در این دوره اورارتو نیز تحرک قابل توجهی علیه مانّا نداشته چرا که با عکس‌العمل آشور مواجه می‌شد و در این فهرست به آن اشاره می‌شده است.

در این دوره بنظر می‌رسد قلمرو مانّا در کل با قلمرو برشمرده برای این دولت در حدود سال ۷۱۴ق.م مطابقت داشته است(نگاه کنید به صص۸۰-۱۳۴).

از دوره سارگون در ارتباط با مانّا اطلاعات بسیار بیشتری در دست است که عمدتا از طریق گزارشهای لشکرکشی و در مواردی اسناد دولتی حاصل می‌شود. با توجه به مدارک و شواهد موجود در این دوره مانّا متحد آشور بوده و سارگون در مقابل تهدیدات اورارتو و شورشهای داخلی از دولت مانّا حمایت می‌کرده و به تصریح گزارش لشکرکشی هشتم سارگون، منزلت پادشاه وقت مانّا بالاتر از آنی بوده که ایرانزو پیش سارگون داشته است(Luckenbill. 1927, p.77). در این دوره تحرکات روسا پادشاه وقت اورارتو بر علیه مانّا منشاء وقایع مهمی می‌شود که در ادامه بحث به آنها خواهیم پرداخت. در سال ۷۱۹ق.م ایرانزو همچنان بر مانّا حکومت می‌کرد. در این سال دو تا از قلعه‌های مستحکم مانّا به نام‌های شوان داخول(۶۲) و دوردوکا(۶۳)، به تحریک متاتی زیکیرتوئی(۶۴)، و او هم متاثر از روسای اورارتوئی، از اطاعت ایرانزو سرپیچی می‌کنند. با توجه به هم‌پیمانی مانّا با آشور، سارگون به منطقه لشکرکشی کرده و شورش را سرکوب می‌کند.«[در سال سوم سلطنت‌ام]، شهرهای مستحکم شوان‌داخول و دوردوکا، نقشه کشیدند که بر علیه ایرانزو مانّائی، پادشاه و سرورشان که در اطاعت من بود، بجنگند و آنها به متاتی زیکیرتوئی اعتماد کردند. متاتی زیکیرتوئی جنگجویانی در اختیار آنها گذاشت و (بدین گونه) کمک برای آنها فراهم شد. من لشکریان آشور را گرد آوردم و عازم فتح این شهرها شدم. با قدرت قلعه‌کوب‌ها(؟) دیوارهای آنها را درهم کوبیدم و آنها را با زمین یکسان کردم. ساکنان و دارائی‌های آنها را با خود بردم. آن شهرها را ویران و غارت کردم و در آتش سوزاندم. ساکنان شهرهای سوکا(۶۵)، بالا(۶۶) و آبی تیکنا(۶۷)، نقشه زشتی کشیدند تا با روسای اورارتوئی پیمان ببندند. آنها با هم سازش کردند. من به خاطر این گناهی که مرتکب شدند، آنها را جلای وطن کرده و در هاتی(۶۸)، واقع در آمورو(۶۹) ساکن کردم»(Ibid.p.3). از شواهد چنین برمی‌آید که قلعه‌های شوان‌داخول و دوردوکا در شمالشرق مانّا و مجاور زیکیرتو قرار داشته‌اند. در این دوره و سالهای بعد علیرغم اینکه گفته می‌شود زیکیرتو ایالت تابع مانّا بوده، ولی شواهد نشان می‌دهد که این ایالت با استحضار به حمایت اورارتو از تابعیت مانّا خارج شده و تا سال ۷۱۴ق.م، مانّا و آشور نتوانستند سرکشی آن را بطور کامل سرکوب کنند.

تحریکات و اقدامات اورارتو و سرکشی‌های ایالتهای مانّائی مجاور اورارتو، با مرگ ایرانزو در سال ۷۱۶ یا ۷۱۷ق.م، وسعت بیشتری یافت و منجر به شورش علیه پادشاه جدید مانّا و قتل او شد. متعاقب این واقعه سارگون به منطقه لشکر کشیده و ظاهرا بطور موقت شورشیان را سرکوب می‌کند:«در سال ششم سلطنتم، اورسای ارمنی(روسا) .... [متاتی]زیکیرتوئی، حاکم ایالت مانّائی،...... با سارگون و آزا(۷۰)، پسر سرورشان، .... دشمنی کردند...... در کوه اوآئوش(۷۱)، یک کوه مرتفع، شروع کردند به ویران کردن سرزمین مانّائی‌ها و جسد آزا، سرورشان را بیرون انداختند. برای آشور سرورم، که می‌بایست انتقام کشور مانّا گرفته شود و دو باره به اطاعت آشور بازگردد، من دستان خود را برای دعا بلند کردم و در کوه اوآئوش، کوهی که آنها جسد آزا را در آنجا انداخته بودند، بگداتّی(۷۲)(حاکم اوئیشدیش) را پوست کندم و او را به مانّائی‌ها نشان دادم. اولوسونو(۷۳) برادر را به جای او(آزا)، به تخت نشاندم، تمام سرزمین مانّا را مطیع او ساختم. [اولوسونوی مانّائی] .... به روسای ارمنی متمایل شد. او آشور-لی‌او(۷۴)، از ایالت کارلا(۷۵) و ایتی(۷۶) از ایالت آلابریا را تحریک کرد تا بر علیه من قیام کنند و مطیع ارمنی‌ها شوند. از روی خشم، همانند انبوهی از ملخها، بر این ایالت‌ها هجوم آوردم و ایزیرتو پایتخت مانّائی‌ها را همچون تور گرفتم. بسیاری از آنها را کشتم. ایزیرتو را در آتش سوزاندم و قلعه‌های زیبیه(۷۷) و آرمائید(۷۸) را به تصرف خود درآوردم. من تخلف اولوسونو را بخشیدم و او را به تخت شاهی نشاندم .... ایتی فرمانروای آلابریا را به همراه خانواده‌اش تعبید کردم و آشور-لی‌او، حاکم کارلا...... (را کشتم). شیپاشاری(۷۹) خداوند ده از شهر شورگادیا(۸۰) را بدست خود گرفتم، آن شهرها را به ایالت [پارسوا] الحاق کردم ....» (Ibid.pp.4-5). سارگون بعد از سرکوب ایالت‌های شورشی و مطیع ساختن اولوسونو، بسمت جنوب و غرب ایران حرکت کرده و به ایالتهای مختلفی از جمله ماد حمله کرده و خراج دریافت می‌دارد و تغییر و تحولاتی در ساختار جغرافیای سیاسی و اجتماعی منطقه(از طریق ایجاد استان جدید آشوری و تغییرات جمعیتی) بوجود می‌آورد. نکته‌ای که می‌توان در اینجا به آن اشاره کرد، تاثیری است که پادشاهی مانّا بر روی آلابریا و کارلا داشته و اینکه سارگون هدف آنها را پیوستن به اورارتو دانسته است.

از آنجا که اورارتو هیچ مرز مشترک و حتی نزدیکی به این دو ایالت ندارد، بعید است آنها چنین قصدی داشته‌اند. واقع امر می‌تواند همراهی آنها با قیام ضد آشوری منطقه که به تحریک اورارتو و توسط ایالت‌های مانّائی صورت گرفته بود، باشد.

علاوه بر سالنامه سارگون که شرح این لشکرکشی در آن ثبت شده، کتیبه مفصل دیگری نیز وجود دارد که در اصل بر دیوار کاخ سارگون در خرس‌آباد نصب بوده است. متن این کتیبه تفاوتهایی با کتیبه قبلی دارد و بنظر می‌رسد به واقعیتها نزدیکتر باشد. اما مشکلی که این کتیبه دارد ادغام وقایع لشکرکشی‌های متعدد در قالب یک لشکرکشی است که البته تشخیص آن چندان مشکل نیست:« زمانیکه سرنوشت (نابهنگام)، ایرانزوی مانّائی، یک خدمتکار مطیع که یوغ مرا می‌کشید، در ربود، من آزا پسرش را بجای او بر تخت نشاندم. اورسای اورارتوئی حاکمان اوئیشدیش(۸۱)، زیکیرتو، و مسیآندو(۸۲)، حاکمان بزرگ مانّائی را برای شورش و دشمنی تحریک کرد و آنها جسد سرورشان آزا را بر روی کوه اوآئوش، یک کوه بلند، انداختند. اولوسونوی مانّائی که آنها وی را به تخت پدر نشانده بودند، به اورسا متمایل شده و ۲۲ تا از قلعه‌هایش را بعنوان رشوه به او داد. از روی خشم قلبی، گروه‌هایی از نظامیان آشور را اعزام کردم...... اولوسونوی مانّائی که نزدیک شدن مرا دید، شهر خود را ترک کرد و از ترس در جایی مستحکم و مخفی در بالای کوه مرتفع، پنهان شد. ایزیرتو پایتخت او را، ایزیبیا(۸۴) و آرمئید(۸۵)، دو قلعه مستحکم او را فتح کردم و در آتش سوزاندم. .... ۲۲ قلعه متعلق به اولوسونو را (از اورارتو) باز پس گرفتم و آنها را به قلمرو آشور افزودم(در صورت صحت این گفته این قلعه‌ها می‌بایست در مرزهای مشترک مانّا، اورارتو و آشور بوده باشند). ۸ قلعه از ایالت توایادو(۸۶)، متعلق به تلوسینا(۸۷)، حاکم آندیه، به تصرف خود درآوردم. ۴۲۰۰تن را بهمراه اموالشان به اسارت بردم. ....بگداتی اوئیشدیشی را پوست کندم. دیااوکو(۸۸)(حاکم مانّائی) را به همراه خانواده‌اش به حامات(۸۹) تبعید کردم. اولوسونوی مانّائی در بالای کوه بلند از اقدامات من خبردار شد و همانند یک پرنده پرواز کرد و به پای من افتاد. من تخلف‌های او را بخشیدم، از جرائم او چشم پوشیدم، بر او رحمت آوردم و او را به تخت پادشاهیش

نشاندم و خسارتهای که کشورش متحمل شده بود، جبران شد(ظاهراً بازپس‌گیری بخش‌های تجزیه شده مد نظر است).من تصویر شاهانه خود را ساخته، مدح سرورم آشور را بر آن حک کرده و در ایزیرتو، پایتخت او برای همیشه بر پا داشتم.....»(Ibid.pp.27-29).

تفاوت مهم این کتیبه با سالنامه سارگون در نحوه بقدرت رسیدن اولوسونو است. بر اساس کتیبه اخیر شورشیان بعد از قتل آزا، اولوسونو را به قدرت نشانده بودند و یا بعبارت دیگر شورش توسط برادر آزا و تحت حمایت اورارتو صورت گرفته بود. اما در سالنامه گفته شده که سارگون بعد از سرکوب ایالتهای شورشی، اولوسونو را به جای برادر بتخت نشانده که او بلافاصله به جانب اورارتو متمایل شده و بر علیه آشور اقدام می‌کند و سارگون بعد از فتح مراکز اصلی مانّا، متعاقب عذرخواهی اولوسونو او را دگر بار به قدرت می‌رساند. بیان اول در خصوص وقایع مانّا منطقی‌تر بنظر می‌رسد. در این دوره رقابت شدیدی بین آشور و اورارتو بر سر کسب هم‌پیمانی مانّا وجود داشته است. بعد از مرگ ایرانزو، آزا یکی از پسران او که دنبال رو سیاست‌های پدرش بود، بقدرت می‌رسد اما اولوسونو، پسر دیگر ایرانزو برای کسب قدرت، حمایت اورارتو را جلب کرده و با کمک این دولت و ایالت‌های متمایل به اورارتو، آزا را کشته و به پادشاهی دست پیدا می‌کند. آشور که هرگز تحمل از دست دادن متحدی چون مانّا و قرار گرفتن آن را در کنار رقیب خود را نداشته، بلافاصله به مانّا لشکرکشی کرده و پایتخت و مراکز مهم مانّا را تصرف می‌کند. در وضعیت پیش آمده اولوسونو صلاح کار خود را در جانبداری از آشور دانسته و احتمالا با سپردن تعهد و تضمین‌هایی، سارگون او را به قدرت باز می‌گرداند. این تحلیل با وقایع مشابه خود در تاریخ همخوانی بیشتری دارد.

در جریان لشکرکشیهای سارگون به منطقه و سرکوب ایالتهای شورشی، طبق رسم کهن، اسیران و اموال منقول به آشور می‌رسید و زمین و حصار در اختیار مانّا قرار می‌گرفت. احتمال دارد تبعیدشدگان مانّائی ساکن آشورکه سناخریب در کتیبه‌های خود به آنها اشاره کرده(Ibid.p.161) مربوط به همین وقایع بوده باشد.

از سارگون دوم در غرب ایران دو کتیبه بدست آمده که یکی به صورت استلی است که در روستای نجف‌آباد اسدآباد بدست آمده و دیگری صخره نوشته‌ای است که در منطقه اورامان شناسائی شده است. سارگون در استل نجف‌آباد که ظاهرا در حدود سال ۷۱۶ق.م بر پا شده، در ارتباط با مانّا، به وقایع سال سوم و پنجم سلطنت خود اشاره می‌کند(Levine.1972, pp.25-45). این پادشاه در کتیبه صخره‌ای اورامان یا تنگیور که در نزدیکی روستای تنگیور از توابع شهرستان کامیاران قرار دارد، به اقدامات کلی خود بویژه سرکوب شورش ایالت کارلا می‌پردازد(زارعی.۱۳۸۲، صص ۶۵-۲۴).

علیرغم ادعاهای سارگون در سرکوب شورش ایالتهای مانّا، این شورش به تحریک اورارتو در سال ۷۱۵ق.م، به یکی دیگر از ایالتهای مانّا که نام آن مشخص نشده، گسترش پیدا می‌کند:«در سال هفتم سلطنتم، روسای ارمنی نقشه خصمانه‌ای علیه اولوسونو کشید و ۲۲ قلعه او را بعنوان غنیمت تصرف کرد؛ حرف‌های دروغی علیه اولوسونو او به دیااوکو، حاکم مانّائی، گفت و پسر او را بعنوان گروگان پذیرفت. برای سرورم آشور، من دستان خود را(برای دعا) بلند کردم و آن ۲۲ قلعه را محاصره کردم، فتح کردم و آنها را به آشور الحاق کردم. دیااوکو را به همراه خانواده‌اش تبعید کردم؛ من آرامش را به سرزمین مضطرب شده مانّا بازگرداندم»(Luckenbill.1927,p.6).

لشکرکشیهای سالهای ۷۱۹ تا ۷۱۵ ق.م ظاهرا هیچ تاثیر قاطعی بر پایان اقدامات اورارتو و سرکشیهای زیکیرتو و آندیه نداشته، بلکه برعکس آنچه که آشوریها ادعا کرده‌اند، و بر اساس گزارش لشکرکشی هشتم سارگون، اورارتو حتی توانسته بود اوئیشدیش را به قلمرو خود الحاق کند و زیکیرتو و آندیه نیز از تابعیت مانّا خارج شده بودند و از اینجا معلوم می‌شود که ادعای سارگون در سرکوب شورش اوئیشدیش و ایالتهای دیگر حقیقت نداشته است. همکاری ایالت دیگر مانّا که دیااوکو نامی بر آن حکومت می‌کرده(احتمال دارد در بخشهای جنوبی‌تر قرار داشته باشد)، با شورشیان و پیمانی که وی با پادشاه اورارتو می‌بندد و همچنین گسترش دامنه نفوذ اورارتو و متحدان محلی او به مناطق غرب ایران(ایالتهای کارلا و آلابریا) که آشور در آنجا منافع حیاتی داشت، این دولت را وادار کرد تا به اقدامی اساسی علیه

اورارتو دست یازد. از این رو نقشه و مقدمات لشکرکشی بزرگ سال ۷۱۴ق.م مهیا گردید. شرح این لشکرکشی که طولانی‌ترین و مهمترین گزارش آشوری است، در قالب نامه‌ای به خدای «آشور» تهیه شده و به خط میخی بر روی تابلتی به ابعاد ۲۴/۵×۳۷/۵ سانتیمتر نگاشته شده است. این تابلت از شهر باستانی آشور بدست آمده و امروزه در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. متن این گزارش برای اولین بار توسط دانژن (Dangin.1912) منتشر شده و با توجه به اطلاعات بسیار ارزشمندی که داراست، از زمان قرائت آن تا کنون مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل محققان بسیاری قرار گرفته و تلاش بسیاری شده تا خط سیر لشکرکشی بر روی نقشه کنونی منطقه بازسازی شود. با این حال تاکنون توافقی بر روی مسیرهای بازسازی شده بدست نیامده است. در این ارتباط در فصل جغرافیای تاریخی بحث خواهیم کرد.

در گزارش سارگون به خدای آشور هدف اصلی لشکرکشی سرکوب ایالتهای زیکیرتو و آندیه خوانده شده است اما از محتوای گزارش و نتایجی که این لشکرکشی در برداشته، می‌توان دریافت که علاوه بر سرکوب این دو ایالت، سارگون هدف بزرگتری را دنبال می‌کرده و آن کوتاه کردن دست اورارتو از کشور مانّا (بعنوان منطقه‌ای حایل و متحد آشور که می‌توانست مانع از نفوذ اورارتو به مناطق جنوبی‌تر شود) بود و در این هدف سارگون به موفقیت کامل دست پیدا کرد. یکی از هدفهای تاکید شده این گزارش بازگرداندن بخشهای تجزیه شده مانّا به قلمرو این دولت بود و از آنجا که بخشی از این مناطق را اورارتو تصرف کرده بود، بنابر این یکی از اهداف لشکرکشی جنگ با اورارتو بوده است؛ همانگونه که در گزارش نیز به این هدف، یعنی شکست روسا در یک جنگ رو در رو، اشاره شده است(Luckenbill.1927,p.77).

سارگون در لشکرکشی‌های سالهای گذشته خود، حداقل در غرب ایران شرایط سیاسی و امنیتی را برای نفوذ به مناطق شمالی بهبود بخشیده بود و نه تنها دیگر واهمه‌ای از پشت سر خود نداشت، بلکه در این جنگ می‌توانست از نیروهای نظامی و تدارکات فراهم شده از این منطقه نیز استفاده کند. لوئیس لوین

که در ارتباط با جغرافیای تاریخی منطقه زاگرس در دوره آشور جدید مطالعه کرده است، تحلیل متفاوتی از اهداف این لشکرکشی ارائه می‌کند که عمدتا مبتنی است بر بازسازی خاص و نه چندان درستی که وی از خط سیر این لشکرکشی در نظر دارد:«هدف این لشکرکشی در گزارش سارگون، آندیه و زیکیرتو خوانده شده است. در سالنامه او هدف سرزمین مانّائی‌ها و مادها گفته شده و در«فهرست مردان سال» که در آن به وقایع مهم اشاره می‌شود، هدف اورارتو و موساسیر بیان شده. این اسامی بنوعی بزرگ شده‌اند و هدف اصلی را نشان نمی‌دهند. در حقیقت این لشکرکشی بر علیه ناحیه زاگرس طراحی شده بود و نه اورارتو، و تنها تغییر در موقعیت استراتژیک بود که منجر به تغییر هدف اصلی شد........ هدف اصلی(سارگون)، اورارتو که در آن زمان قدرت بزرگی بشمار می‌رفت، نبوده است بلکه هدف اصلی زاگرس مرکزی و سرکوبی ایالتهای شمال و شمالشرقی مانّا، آندیه و زیکیرتو بود که با این کار می‌توانست قدرت اورارتو را در منطقه کنترل کند. اما آنگاه که موقعیت اقتضا کرد، سارگون با تغییر هدف اصلی به عملیات بزرگتری دست زد. این لشکرکشی نتایج بزرگی در پی داشت؛ البته نه به این خاطر که اورارتو در هم شکسته شد چرا که اورارتو بعد از آن شکست همچنان بعنوان قدرت بزرگی باقی ماند و بخش بزرگی از کارهای عمرانی در بسطام و کارمیربلور، مربوط به همین دوره است....، بعد از سال ۷۱۴ق.م دیگر اورارتو نتوانست در منطقه زاگرس با آشور به رقابت بپردازد و این جنگ پایانی بود بر درگیریهای آشور و اورارتو در شمالغرب ایران و پیروزی قاطع آشور در منطقه و این دلیل اهمیت لشکرکشی هشتم است» (Levine.1977.pp.148-50).

بر خلاف نظر لوین دلایلی چند حاکی از این است که هدف اصلی آشور کوتاه کردن دست اورارتو و سرکوب ایالتهای شورشی و نیروهای اورارتوئی دخیل در منطقه و باز پس‌گیری بخش‌های تجزیه شده مانّا بوده است؛ دلیل نخست اینکه تاکید اصلی گزارش بر این هدف است و بازگرداندن آرامش و بخشهای تجزیه شده به قلمرو مانّا. سارگون در ابتدای ورود خود به منطقه با اولوسونو، پادشاه مانّا ملاقات کرده و احتمالا هماهنگی‌های لازم را با او انجام داده است. دوم اینکه سارگون با توجه به

کتیبه‌ها و گزارشهای پیشین خود، در غرب ایران ترتیبات امنیتی مناسبی بوجود آورده بود و مشکل خاصی در این منطقه نداشته است. دلیل سوم اینکه بر اساس گزارش، سارگون در غرب ایران به اقدام نظامی خاصی مبادرت نکرده و برای جمع‌آوری خراج حتی وارد ایالتهای مختلف نشده بلکه آنها خراج خود را در پارسوا به سارگون داده‌اند. و دلیل چهارم ملاقات مجدد سارگون با اولوسونو و همراهی احتمالی پادشاه مانّا و لشکریان او در این لشکرکشی می‌باشد. و شاید بعنوان دلیل پایانی حضور روسا و لشکریان اورارتو در منطقه را بتوان حاکی از آگاهی آنها از حمله سارگون به قلمرو اورارتو دانست. بنابر این تحلیل لوین و نیز خط سیر ارائه شده توسط وی که در آن غرب ایران مورد توجه ویژه قرار گرفته، چندان نمی‌تواند با وقایع این لشکرکشی مطابقت داشته باشد. لوین در نوشته‌های موخرتر خود، نظر ما را تایید کرده است: «هدف سارگون در شرق را می‌توان حذف نفوذ اورارتو و متحدان او در زاگرس و بویژه قلمرو مانّا دانست و برای این سارگون ۵ لشکرکشی ترتیب داد که مهمترین آنها در سال هشتم سلطنت او رخ داد. لشکرکشی سال ششم که استل پیروزی آن در روستای نجف‌آباد بدست آمده، بیشتر معطوف به نواحی جنوبی مانّا است و ظاهراً اشتیاقی برای لشکرکشی بزرگ علیه اورارتو، تا قبل از اینکه بخش جنوبی تحت کنترل در آید، نشان داده نشده است. سال هفتم صرف اتمام عملیاتی شد که سال قبل از آن آغاز شده بود. در این سال مانّا بخشی از قلمرو خود را باز پس گرفت و نواحی جنوبی مانّا(غرب ایران) دو باره فتح شد و تحت کنترل قرار گرفت و با این زمینه مناسب، سارگون بالاخره متوجه منبع اصلی مشکل یعنی اورارتو، آندیه و زیکیرتو شد. موقعیت و برتری آشور در شرق بعد از این پیروزی تا دوره آسارحدون دیگر با خطر جدی مواجه نشد» (Levine.1972,p.9).

در ادامه ترجمه بخشهای از گزارش سارگون را که در ارتباط مستقیم با تاریخ و جغرافیای تاریخی مانّا قرار دارد، ذکر می‌کنیم. لازم به تذکر است که مباحث جغرافیای تاریخی و بازسازی خط سیر لشکرکشی سارگون را در فصل جغرافیای تاریخی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

سارگون در ابتدای ماه دوئوزو(۹۱) از پایتخت خود کلخو خارج شده و از رودخانه‌های زاب بزرگ و کوچک در زمان پر آبی آنها می‌گذرد و از رشته کوه کولار عبور کرده و وارد ایالت زآموا و از آنجا از طریق گذرگاههای کوهستانی وارد قلمرو مانّا می‌شود: «در مقابل سوریکاش(۹۲)، ناحیه‌ای از کشور مانّائی‌ها که با سرزمین‌های کارلا و آلابریا هم مرز بود، پایین آمدم. اولوسونوی مانّائی (با اطلاع) از اینکه من در این سالها هیچ نقشه‌ای برای انتقام‌گیری از او نداشتم، از نزدیک شدن من خبردار شد. او خود بهمراه اعیان، بزرگان، مشاوران، افراد خاندانش، سران و کارگزارانی که بر کشورش حکومت می‌کردند، با قلبی خوشحال و سیمای خندان، بدون درنگ از کشورش، از ایزیرتو، پایتخت خود به سینی هینو(۹۳)، یک قلعه مرزی کشورش، به پیشواز من آمد. خراج خود را مشتمل بر اسب‌های بارکش(یا اسب‌های ارابه)، بهمراه هدایت کننده‌های آنها(سوارکاران؟)، گاو، گوسفند، به پیش من آورد و پای مرا بوسید» (Luckenbill.1927, pp.75-6). سارگون بعد از ملاقات با اولوسونو که در جریان آن احتمالا هماهنگی‌های لازم بعمل آمده، به آلابریا رفته و بعد از دریافت خراج راهی پارسوا می‌شود. در پارسوا دولت‌ها و ایالت‌های مختلف خراج خود را به سارگون تقدیم می‌کنند. بعد از دریافت خراج که شامل اسب، قاطر، شتر، گاو و گوسفند می‌شد، سارگون راهی ایالت مانّائی مسی می‌شود: «از پارسوا خارج شدم، به مسی یک ناحیه از کشور مانّا نزدیک شدم. اولوسونو به همراه مردمان سرزمینش با قلبهای مشتاق جهت خدمت، در سیرداکو(۹۴)، قلعه‌اش، منتظر لشکر من بودند، گویا که آنها کارگزار من و حاکمان آشور هستند. او تدارکاتی مشتمل بر غلات و شراب برای تغذیه لشکریان من فراهم کرده بود. او بزرگترین پسرش را به من سپرد، همراه با پیشنهاد دوستی و برای اطمینان از (جانشین قرار دادن پسرش) به حکومت رسیدن او، استل کتیبه‌دارش را به این منظور آماده ساخت(۹۵). من از او بعنوان خراج تعداد زیادی اسب برگزیده(۹۶)، گاو و گوسفند دریافت کردم. برای اینکه من انتقام او را از دشمنانش بگیرم، او خود را پیش من به زمین انداخت. برای بستن پای مردمان کاکمی(۹۷)، آن دشمنان نابکار، و مانع شدن از ورود آنها به کشورش، برای عقب راندن اورسا، با شکست او در یک جنگ

رو در رو و بازگرداندن بخشهای تجزیه شده به جایگاه قبلی خود، برای ایستادن پیروزمندانه بر روی(گردن) دشمنش، برای نائل شدن به خواسته قلبی بسیاری، او خود(اولوسونو) به همراه اعیان و حاکمان سرزمینش، این خواهشها را از من کردند......... من بر آنها ترحم کردم و درخواست آنها را پذیرفتم...... به آنها قول دادم اورارتو را شکست دهم و قلمروشان را به آنها بازگردانم، آرامش را به ساکنان مضطرب شده مانّا بازگردانم، و (بدین گونه) قلبشان آرام گرفت. در برابر اولوسونو، پادشاه و سرور آنها میز مهمانی باشکوهی گستردم و تخت او را بالاتر از جایی که پدرش داشت، قرار دادم. سپس(مردمان سرزمینش را) با آشوری‌ها در پشت یک میز باشکوه نشاندم.....»(Ibid.pp.76-7).

زمانیکه سارگون هنوز در سیرداکو و ایالت مسی بود، دو تن از حاکم‌شهرهای سرزمین گیزیل‌بوندا، به نامهای زیزی(۹۸) از شهر آپاتار(۹۹) و زالایا(۱۰۰) از شهر کیت‌پاتی(۱۰۱)، به حضور سارگون آمده و هدایا و خراج پرداخت کردند. گیزیل‌بوندا به بیان سارگون، ناحیه‌ای در دور دست، در میان کوهها و در حاشیه مرزهای ماد و مانّا بود که هیچ کدام از شاهان قبل از او به آنجا نرفته و از ساکنان آن خراج دریافت نکرده بودند(Ibid. P.77). علیرغم این شمشی‌ادد پنجم حدود یک قرن قبل از سارگون به گیزیل‌بوندا رفته و تیگلات پیله‌سر سوم نیز شهر کیت‌پاتی از بیت‌آبدادانی را فتح و به پارسوا الحاق کرده بود(۱۰۲).

سارگون از قلعه مانّائی سیرداکو خارج شده و به طرف زیکیرتو لشکرکشی می‌کند: «از سیرداکو، قلعه‌ای در سرزمین مانّا خارج شدم، مسیر ۶۰ ساعته(۱۰۳) مابین سرزمینهای مانّائی، بیت کاپسی(۱۰۴) و سرزمین مادیهای قدرتمند را من متهورانه بعنوان مسیر خود انتخاب کردم. به دژ پانزیش(۱۰۵)، قلعه مستحکمی که در برابر ایالتهای زیکیرتو و آندیه، برای حفاظت قرار داشت،....... که هیچ فراری نتواند فرار کند و هیچ دشمنی نتواند داخل شود، آن ساخته شده بود در بالا و روبروی این دو ناحیه. من استحکامات این قلعه را تقویت کردم و در آن غذا، روغن، شراب و ادوات جنگی انبار کردم. از پانزیش خارج شدم، از رودخانه ایشتارئوا(۱۰۶) گذشتم و به آئوکانه(۱۰۷)، ناحیه‌ای از زیکیرتو نزدیک شدم.

متاتی زیکیرتوئی، که یوغ(آشور را) بکناری افکنده بود و اولوسونو، پادشاه و سرور خود را رها کرده و از وظایف خود غفلت کرده بود و به اورسای ارمنی پیوسته بود، کسیکه مثل خودش غیر قابل قضاوت بود، اتحادی که نتوانست او را نجات دهد. او صعود ترسناکی به کوه اواشدیرکا(۱۰۸)، کوهی بلند با شیب تند، کرد و از دور آمدن لشکر مرا دید..... او تمام ساکنان سرزمین خود را جمع کرد و آنها را با دشواری به داخل کوههای دور دست برد و آنها دیگر هرگز دیده نشدند. در چشم او(متاتی) دیگر پاردا(۱۰۹)، پایتختش، ارزش نداشت..... اسبها و جنگجویان او فرصت یافتند تا برای کمک به متحدش اورسا، اعزام شوند. جنگجویان شجاع او را که برای نگهداری گذرگاههای کوه اواشدیرکا مستقر شده بودند، از میان بردم و فتح کردم دوازده شهر مستحکم و دیواردار .... ، بهمراه ۸۴ شهر پیرامون آنها...... از آئوکانه خارج شدم، (به) اوئیشدیش، ناحیه‌ای از سرزمین مانّا، که اورسا تصرفش کرده بود، نزدیک شدم. در برابر من اورسای ارمنی که توجهی به نام آشور و مردوک نشان نمی‌داد، کسیکه از نفرین خدایان نمی‌ترسید......... بعد از آن همه گناهان قبلی خود، او گناه تاسف‌برانگیزی مرتکب شد که آن ویران کردن این سرزمین(مانّا) و پایمال کردن مردمان آن بود. در کوه اوآئوش(۱۱۰)، یک کوه بزرگ که قلّه‌اش در میان ابرها و آسمان جای داشت ....».

در این بخش از گزارش سارگون به موضع گرفتن لشکریان اورارتو و متحدان محلی او و آمادگی آنها برای جنگ اشاره می‌کند. به ادعای سارگون، او بدون آنکه به لشکریان خود استراحت بدهد و بدون آرایش جنگی، به دشمن حمله می‌کند و آنها را شکست می‌دهد. آشوریها اسب‌های ارابه روسا را با تیر و نیزه از پای در می‌آورند و او مجبور می‌شود برای نجات جان خود بر مادیانی سوار شده و پیشاپیش لشکریان خود فرار کند. سارگون مسافتی را از کوه اوآئوش تا کوه زیمور(۱۱۱)، از کوهستان جاسپر(۱۱۲)، فراریان را دنبال می‌کند. «ساکنان زیکیرتو و آندیه را از میان بردم. من پای دشمن نابکار را از سرزمین مانّائی‌ها کندم و قلب اولوسونو، پادشاه آنها را شاد کردم. بر این مردمان مضطرب شده اجازه دادم نور امیدی افکنده شود. من سارگون ... لشکرکشی خود را در آندیا و زیکیرتو، که برابر من

قرار داشتند، متوقف کردم و روی خود را بطرف اورارتو برگرداندم. اوئیشدیش، ناحیه‌ای از کشور مانّائی‌ها را که اورسا تصرف کرده و از آن خود ساخته بود، به همراه شهرهای بسیار آن، که همانند ستارگان بیشمار بودند، به تصرف خود درآوردم ...... از اوئیشدیش خارج شدم و به شهر اوشکایا(۱۱۳)، قلعه بزرگی واقع در مرز بیرونی اورارتو، که گذرگاه منتهی به ایالت زرندا(۱۱۴) را همانند دربی می‌بست و فرستادگان مرا باز داشته بود و بر بالای کوه مالااو(۱۱۵)، از کوهستان سیپرس(۱۱۶) قرار گرفته بود، همانند یک ستون مرزی و برآمده و درخشان، بر بالای دشتی از سرزمین سوبی(۱۱۷). مردمانی که در این ناحیه زندگی می‌کردند(ظاهراً ایالت زرندا مد نظر است) در کل قلمرو اورارتو در زمینه دانش اسب‌های سواری بیهمتا بودند. برای سالها آنها کره اسب‌های وحشی را که بومی سرزمین وسیع آنها بود، می‌گرفتند و برای ارتش پادشاهی پرورش می‌دادند. اما آنها به اندازه سوبی، ناحیه‌ای که مردمان اورارتو آن را کشور مانّا می‌خواندند، بدست نمی‌آوردند و نه گله‌های آنها در آنجا دیده می‌شد» (Ibid.1927, pp.81-5).

سارگون بعد از تسخیر اوشکایا به سرزمین بارو(۱۱۸) که سانگی بوتو(۱۱۹) نیز خوانده می‌شد و الخو(۱۲۰)از شهرهای مهم آن بود، لشکرکشی می‌کند و از آنجا به ایالتهای آرمائیلی(۱۲۱)، آیادی(۱۲۲)، اوایسی(۱۲۳) حمله می‌کند. همه این مناطق در قلمرو اصلی اورارتو و بر اساس بازسازی زیمانسکی(Zimansky. 1990,pp.1-21) در کناره شمالی، غربی و جنوب غربی دریاچه ارومیه قرار داشتند. سارگون توصیف نسبتا خوبی از این مناطق ارائه داده(Luckenbill.1927,pp.86-92)که با توجه به عدم ارتباط آن با موضع مورد بحث به آن نمی‌پردازیم. سارگون بعد از خارج شدن از مرز جنوبی اورارتو در منطقه اشنویه و دریافت خراج از خوبوشکیه، حمله غافلگیرانه‌ای علیه ایالت کوچک موساسیر که معبد اصلی خدای خالدی(خدای بزرگ اورارتو) درآنجا قرار داشته می‌کند و سپس به آشور بازمی‌گردد. گزارش لشکرکشی هشتم سارگون در سالنامه وی، بصورت خلاصه‌تر و نیز دیگر کتیبه‌های وی بصورت اشاره‌وار آمده است. در یکی از این کتیبه ها سارگون اطلاعات بیشتری از ملاقات خود با

اولوسونو ارائه میکند: «..... مسافت ۱۴ ساعته از شهر ایزیرتو، پایتخت خود، او به پیشواز من شتافت. در منطقه لاروتیه(۱۲۴) از ناحیه آلابریا او به پیش من آمد و خراج سنگین خود؛ .... اسب، گاو، گوسفند را من دریافت کردم..... یک خنجر آهنی(و) لباسهای پشمی و کتانی رنگین به او پوشاندم. حلقه‌های مرصع که(؟) نگین‌های آن بود.........بر [انگشت او] انداختم، با چهره شاد او به سرزمین خود بازگشت» (Ibid.pp.108-9). اهدای هدایا از طرف پادشاه آشور برای اولین بار است که در ارتباط با یکی از دولتهای منطقه زاگرس گزارش می‌شود و این دلیلی است بر اهمیت بسیار هم‌پیمانی مانّا با آشور. ترتیب دادن مهمانی باشکوه به افتخار پادشاه مانّا و بالاتر قرار دادن تخت او نسبت به جایگاهی که قبلا داشته از دلایل دیگر این اهمیت است.

مسئله مهمی که احتمالا سارگون به عمد آن را نادیده گرفته است، شرکت پادشاه و لشکریان مانّا در جنگ علیه اورارتو است. با توجه به هدف لشکرکشی که بازگرداندن بخشهای تجزیه شده مانّا و کوتاه کردن دست اورارتو از این سرزمین بود و با توجه به قرار داشتن میدان جنگ در مرزهای شمالی مانّا و دور از قلمرو آشور، بسیار بعید بنظر میرسد که در این جنگ مانّائی‌ها شرکت نداشته باشند. از این رو احتمال میتوان داد سارگون به قصد تصاحب تمام افتخارات این پیروزی بزرگ، نقش مانّائی‌ها را بطور کامل نادیده گرفته است. باز گرداندن ایالتهای جدا شده به قلمرو مانّا، لزوم تحویل، حفظ، نگهداری و سازماندهی مجدد آنها و جلوگیری از تحرکات آتی، شرکت نیروهای نظامی مانّا را ضرورت می‌بخشید؛ بویژه وقتیکه بدانیم سارگون در لشکرکشی خود خط سیری را دنبال می‌کرد که در نهایت به آشور منتهی می‌شد و بنابر این نیروهای خود را در هیچ نقطه برای نگهداری مناطق فتح شده باقی نمی‌گذاشت. با توجه به آنچه که گفته شد این نیروهای مانّائی همراه لشکریان آشور بودند که در مناطق فتح شده مستقر می‌شدند. دومین ملاقات سارگون با اولوسونو نیز به احتمال زیاد برای همراه شدن پادشاه مانّا با سارگون بوده است(۱۲۵).

شواهد غیر مستقیم دیگر نیز حاکی از شرکت مانّائی ها در این جنگ است. « در شرق باستان از عهد هیتیان ترتیب تقسیم غنایم میان دو متحد چنین بود: یعنی یک طرف اسیران و اموال منقول را تصرف می‌کرد و متحد دیگر شهر، حصار و زمین را. در زمان آشوریان نیز-ظاهراً- به هنگام جنگ با اورارتو چنین موافقتی میان آشور و ماننا حاصل شده بود»(دیاکونف.۱۳۷۱، ص۲۸۹). در گزارش سارگون در مواردی به تصاحب اموال و اسیران و واگذاری زمین به مانّا اشاره شده است. بعنوان نتیجه گیری میتوان گفت که در لشکرکشی سارگون مانّائی ها بصورت فعال شرکت داشته و همزمان با فتح و پیشروی لشکریان، اموال با ارزش و اسیران بهمراه لشکریان آشور منتقل شده و قلمرو فتح شده در اختیار مانّائی ها قرار میگرفت.

بعد از سال ۷۱۴ق.م مانّا در منطقه موقعیت ممتازی کسب کرده و به افزایش قدرت و قلمرو خود می‌پردازد. متاسفانه مدارک آشوری در سالهای پایانی حکومت سارگون اطلاعات اندکی در ارتباط با مانّا فراهم میکنند. از دوره سارگون همچنین تعدادی نامه در ارتباط با مانّا بدست آمده است. یکی از این نامه ها مربوط به دزدیدن اسبهای اهدائی به آشور توسط مانّائی هاست و یکی دیگر به فرار اسیران آشوری به قلمرو مانّا اشاره میکند(Parpola.2001,p.36). از محتوای این نامه ها چنین برمیآید که مانّا تابعیت چندانی از آشور نداشته است. علیرغم اشاره کتیبه های تبلیغاتی آشور به دریافت خراج از مانّا، مدارک بدست آمده از بایگانی های این دولت که به فرستادگان کشورهای دیگر و آوردن هدایا اشاره دارند، چنین ادعایی را ثابت نمیکنند. مانّا بیشتر تامین کننده اسب برای آشور بوده تا خراجگذار این دولت.

۴-۲-۴- مانّا در دوره سناخریب و آسارحدون(۶۶۹-۷۰۴ق.م)

در کتیبه‌های سناخریب(۶۸۱-۷۰۴ق.م) تنها یکبار به مانّا اشاره شده و آنهم به آندسته از مانّائی‌هایی که بصورت تبعیدی در آشور زندگی می‌کرده‌اند و پادشاه کار حمل و نقل خشتها و آجرهای

مورد نیاز برای کارهای عمرانی را به عهده آنها(و تبعیدی‌های دیگر مناطق) گذاشته بود. دلایل و زمان تبعید این مانّائی‌ها مشخص نیست، تنها بطور کلی جرم آنها اطاعت نکردن از پادشاه خوانده شده است (Luckenbill.1927,p.161). مانّائی‌های مزبور احتمال دارد در جریان لشکرکشیهای سارگون به ایالتهای شورشی مانّا به آشور منتقل شده باشند و یا اینکه در درگیری‌های صورت گرفته در دوره سناخریب به اسارت گرفته شده‌اند. با توجه به فقر منابع متاسفانه هیچ اطلاعات دیگری از مانّا در دوره سناخریب در دست نداریم که یکی از دلایل مهم آن از بین رفتن خطر اورارتو در منطقه و خارج شدن مانّا از کنترل آشور است(Postgate.1987-90,p.341).

در کتیبه‌های زمان آشوربانیپال اشاره‌ای وجود دارد که بر اساس آن مانّا در دوره پدران و پادشاهان پیشین او، بخشهایی از قلمرو آشور را تصاحب کرده بود. «پادشاهان پیشین» در بیان آشوربانیپال تنها با سناخریب و آسارحدون قابل انطباق است. از درگیری مانّا و آشور در دوره آسارحدون و از طریق کتیبه‌های این پادشاه اطلاع داریم و با توجه به کتیبه آشوربانیپال می‌توان به این نتیجه رسید که این درگیری در زمان سناخریب نیز وجود داشته است.

«مانّا در پایان قرن ۸ق.م از مبارزه آشور با اورارتو استفاده نموده قدرت خویش را افزون کرد و سراسر ناحیه دریاچه ارومیه را به زیر اطاعت خود در آورد(شاید به استثناً کرانه غربی و بخشی از ساحل شمالی دریاچه ارومیه که در دست اورارتو ماند). محتملاماننا از طرف شمال هم با پادشاهی اسکیت هم مرز شد. نام شاهی که در آن زمان بر ماننا حکومت می‌کرده معلوم نیست. شاید وی همان مرد مانائی باشد که به نام آشوری«بل خابو» موسوم بوده و در یکی از نامه‌های سلطنتی آشور از وی یاد شده است، بهر حال وی فرمانفرمای مقتدری بود»(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۲۳۸).

در دوره پادشاهی آسارحدون(۶۶۹-۶۸۰ق.م) قدرت مانّا به اندازه‌ای گسترش پیدا می‌کند که بر علیه قلمرو آشور دست به اقدام نظامی می‌زند و تعدادی از قلعه‌های آن را متصرف می‌شود. شواهد حاکی از آن است که حداقل در دوره‌ای اقوام سکائی و ماد بعنوان متحد در کنار مانّا قرار داشتند. آسارحدون در

کتیبه‌های خود به صورت گذرا و مبهم به این وقایع اشاره می‌کند: «[من آنم] که پراکنده کردم مانّائی‌ها را، صحرانشین‌های رام نشدنی را، به ضرب شمشیر درهم کوبیدم نیروهای ایشپاکای(۱۲۶) سکائی را، .... اتحاد (با آنها) او را نجات نداد»(Luckenbill.1927,p.213). با توجه به قطعه کتیبه‌های دیگر به نظر می‌رسد جنگ در قسمتهای شمالشرقی قلمرو آشور و در منطقه خوبوشکیه در جریان بوده است:« و تئوشپا-ی سیمری(۱۲۷)، یک بیابانگرد(۱۲۸) که منزلش در دور دست قرار دارد، من با شمشیر از میان بردم در سرزمین خوبوشکیه، بهمراه تمام نیروهایش»(Ibid.p.212).

از محتوای کتیبه‌های آسارحدون چنین برمی‌آید که جنگ با تهاجم مانّائی‌ها و متحدانش(سکائی‌ها) که احتمالا از طریق نواحی قفقاز وارد شمالغرب ایران شده بودند، آغاز شده و آشوری‌ها تنها به دفاع برخاسته و آنها را پراکندند. مدارک بعدی نشان می‌دهد که آشوریها در این کار موفق نشده و تعدادی از قلعه‌های خود را از دست دادند. از شواهد و قرائن موجود بر می‌آید که مانّا در این دوره در اوج اقتدار خود قرار داشته(در این دوره هرچند آشور اقتدار دوره سارگون را نداشت اما از قدرت نظامی کافی برخوردار بود و شکستش در برابر تحرکات مانّا و متحدانش به قدرت رقیبش مربوط می‌شد) و اتحاد و دوستی‌اش با آشور با مرگ سارگون به پایان رسیده بود. در این دوره مانّا قلمرو خود را در جهات مختلف و به ضرر اورارتو، آشور و ایالتهای خوبوشکیه و پارسوا گسترش می‌دهد. خوبوشکیه(واقع در منطقه پیرانشهر) که حداقل تا سال ۷۱۴ق.م مستقل بوده بنظر می‌رسد در این دوره به قلمرو مانّا الحاق شده باشد؛ چرا که در متون آسارحدون چند بار از سرزمین (و نه دولت) خوبوشکیه نام برده شده که مانّائی‌ها و متحدانشان در آنجا حضور داشتند. همچنین بر اساس متون دوره‌های قبل«بوشتو» قلعه و منطقه‌ای مربوط به پارسوا بوده اما بر اساس گزارش لشکرکشی آشوربانیپال در دهه سوم قرن ۷ این قلعه و منطقه در قلمرو مانّا قرار داشته است.

در خصوص وقایع منطقه در دوره آسارحدون اطلاعات ارزشمندی از طریق بایگانی دولتی و پرسش و پاسخ‌های هاتف معبد شاماش، بدست می‌آید:« سوالاتی که در این ارتباط از هاتف به عمل آمده فاقد

تاریخ است ولی نشان می‌دهد ابتکار عمل در دست ماننائیان بوده زیرا شاه آشور از خدای خویش می‌پرسد که آیا ماننائیان موفق خواهند شد دژهای آشوری شاروایکبی(۱۲۹) و دور-الیّل(۱۳۰) را تصرف کنند یا نه(و چند دژ و محل دیگر را که نامشان محفوظ نمانده). در واقع ماننائیان موفق به تسخیر چند دژ از آنجمله شاروایکبی گشتند و آشوریان فقط بعد از گذشت سالها(در دوره آشوربانیپال) قلاع مزبور را پس گرفتند. در اکثر سوالات نام ماننائیان بدون متحدان ایشان ذکر شده است. ولی بعد معلوم می‌شود که کیمریان(سکائی‌ها) به ایشان پیوستند. نخستین باری که نامی از ایشان به میان آمده در نامه «بلوشزیب»(۱۳۱)، غیبگوی بابلی است که در خدمت آشوریان بوده و نامه‌ای خطاب به آسارحدون نوشته. از نامه مزبور برمی‌آید که مذاکراتی با کیمریان در جریان بوده و ایشان وعده داده‌اند در مناسبات میان آشور و ماننا دخالت نکنند، ولی نویسنده نامه معتقد است که نباید به گفته آنها اعتماد کرد و در باره عبور از گردنه‌ای که به خاک ماننا منتهی می‌شود و اینکه چگونه باید در میان ماننائیان و کیمریان —یعنی متحدان ایشان- به اکتشاف پرداخت، توصیه‌هایی برای شاه آشور می‌کند. نام «بلخابو-ی مانائی»نیز در نامه برده شده. این نام احتمالا مربوط به پادشاه وقت ماننا بوده(هر چند که این نام اکدی است). به ظن غالب سوال مربوط به عاقبت لشکرکشی علیه ماننائیان و قطعه‌ای از سوالی که از کیمریان-به مناسبت نام «آخ پیسم» پادشاه وقت ماننا(۱۳۲)-... به شکل مبهمی یاد شده ..... سوالی که به تاریخ ماه سیمان(محتملا از سال ۶۷۴ق.م) از هاتف به عمل آمده مشعر است که آیا در ظرف ماه «لشکر اسکیتها(کیمری‌ها) که در قلمرو کشور ماننا زندگی می‌کنند(یا مستقر هستند)(و) به کشور ماننا آمده‌اند، از گردنه خوبوشکیه به دهکده‌های حّران(خاران) و آنیس(آنی سوس) آمده غارت خواهند کرد یا نه و آیا غنیمت فراوان به دست خواهند آورد و از مرزهای آشور اسیران بسیار خواهند گرفت؟». بنابر این خطر حمله اسکیتهای سرزمین ماننا از طریق گردنه‌های خوبوشکیه علیه نقاط مرزی آشور وجود داشت. اما اینکه ماننائیان نیز در این اقدام اسکیت‌ها شرکت داشتند و اسکیتها متحد ماننائیان بودند.... این خود سوالی است که از هاتف به عمل آمده- که آیا پیکی آشوری به خوبوشکیه بفرستند یا نه و

ضمنا بیم دارند کهماننائیان(و ظاهرا اسکیتها و یک قوم دیگر) به پیک حمله کنند» (دیاکونف.۱۳۷۱، صص۴۵-۲۴۴).

مانّائی‌ها نه تنها در قسمت‌های شمالغربی علیه آشور فعال بودند بلکه به نظر می‌رسد در غرب ایران نیز در کنار مادی‌ها بر علیه آشور اقداماتی را صورت می‌دادند. در یکی از سوالات مطرح شده از هاتف چنین می‌خوانیم:« آیا خشثریتی با لشکریان وی – آیا لشکریان کیمیریان و یا لشکریان مادی‌ها و یا لشکریان ماننائیان و یا دشمنی از دشمنان آیا در صددند و نقشه می‌کشند ؛ که یا به وسیله محاصره و یا به زور و یا بوسیله عملیات جنگی و نبرد و یا (شک)ـستن و یا نقب زدن و یا (به وسیله آلات محاصره) و یا خاکریز و یا آلت شکستن حصار .... با یکی از این وسایل شهر کیشاسو(۱۳۳) را مسخّر خواهند ساخت و وارد شهر کیشاسو خواهند شد و آیا به دست ایشان شهر کیشاسو فرمانبردار خواهد شد و آیا جزء متصرفات ایشان خواهند گشت ؟»(همآنجا ، ص۵۴۳). این سوال مربوط به قیام‌هایی است که علیه متصرفات آشور در غرب ایران به رهبری مادی‌ها شکل گرفته بود و همچنانکه از محتوای آن پیداست ماننائی‌ها و سکائی‌ها نیز در این قیام شرکت داشتند. قیام مزبور علی‌رغم ادعای پادشاه آشور به سرکوبی آن، در کانون اولیه خود موفق بوده و منجر به تشکیل پادشاهی مستقل ماد شده است.

۴-۲-۴-۱- مانّا و حضور سکائی‌ها در منطقه

با توجه به کتیبه‌های آسارحدون، به نظر می‌رسد در دهه‌های نخستین قرن ۷ ق.م اقوام سکائی و به بیانی دیگر کیمری‌ها وارد منطقه شمالغرب ایران شده و در مراحل اولیه با مانّا و ماد بر علیه آشور متحد شده و احتمالاً در قیام مادی‌ها بر علیه آشور نیز شرکت داشته‌اند اما بعدها با کشته شدن ایشپاکای رهبر اصلی خود، تغییر موضع داده و به عاملی در راستای سیاست‌های آشور تبدیل شدند. در خصوص حضور این اقوام در شمالغرب و غرب ایران و غلبه احتمالی آنها بر مانّا و بویژه تسلط ۲۸ ساله آنها بر پادشاهی ماد بحث‌های مختلفی صورت گرفته است که مبنای اولیه آنها به نوشته‌های هرودوت برمی‌گردد. شواهد و مدارک نشان می‌دهد که در جریان این بحث‌ها در ارتباط با قدرت و قلمرو

سکائی‌ها و تسلط آنها بر اقوام ماد و مانّا اشتباهات و اغراق‌های زیادی صورت گرفته است. از جمله این اشتباهات که در ارتباط با داده‌های باستان‌شناسی قرار می‌گیرد، انتساب اولیه بخش قابل توجهی از اشیاء گنجینه زیویه به اقوام سکائی و دوره حضور آنها در منطقه است، انتسابی که دیگر چندان اعتباری ندارد. حضور اسکیت‌ها در منطقه برای اولین بار در کتیبه‌های آسارحدون ثبت شده است. در آن زمان ایشپاکای نامی رهبری این قوم را بر عهده داشته است. در صفحات گذشته در این ارتباط نوشتیم و اشاره کردیم که آشور موفق شد بعد از قتل ایشپاکای همراهی اسکیت‌ها را بدست آورد. مدارک آشوری به صورت مستقیم و غیر مستقیم حاکی از اینست که سکائی‌ها در این دوره برای خود قلمرو ثابتی بدست آورده و به تشکیل پادشاهی اقدام کرده بودند.«جالب است که آشوریان رئیس اسکیت‌ها را پادشاه می‌شمردند و آن هم پادشاه کشور معینی و البته منظور ایشان از کشور ایشکوزا، میهن اولیه اسکیت‌ها در آنسوی کوههای قفقاز، نبوده است و چون از هاتف سوال شده است که آیا شاهزاده خانم آشوری را به زنی پارتاتوآ (پادشاه اسکیت‌ها) بدهند یا نه، ازدواج سیاسی به میان آمده و شکی نیست که صحبت بر سر عقد اتحاد با کشور معین و مشخصی که در حدود عرصه فعالیت‌های سیاسی آشور قرار داشته، بوده است؛ نه در جایی دور از مرزهای آن»(دیاکونف۱۳۷۱ ،ص۲۲۹). در منابع عبری نیز چندین بار به پادشاهی اشکوز در کنار پادشاهی‌های مانّا و اورارتو اشاره شده است(همآنجا ،ص۲۹۳). با توجه به مطالب مذکور وجود پادشاهی اسکیت تایید می‌شود اما این پادشاهی در کدام منطقه بوده است. تعدادی از محققین با توجه به کتیبه آسارحدون که ورود اسکیت‌ها را به قلمرو مانّا ثبت کرده است، استقرار آنها را در خاک مانّا و مطیع ساختن مانّائی‌ها را احتمال داده‌اند، اما شواهد و مدارک مختلف این نظریه را مردود می‌شمارد. کتیبه‌های آشوری مسلم می‌دارد که در دوره آسارحدون، مانّا از استقلال و قدرت کافی برخوردار بوده و بر اساس این مدارک نه تنها نمی‌توان تسلط سکائی‌ها را ثابت کرد بلکه شاید بتوان این نظریه را تایید کرد که سکائی‌ها در ابتدا عاملی بودند در جهت منافع مانّا و در مراحل بعد در جهت منافع آشور و هرگز تاثیرگذاری قاطعی بر دولت‌های مانّا و ماد نداشته‌اند. حضور سکائی‌ها در منطقه دقیقاً همزمان است با گسترش قلمرو مانّا به ضرر آشور و تصاحب بخش‌ها و قلاعی از این

امپراتوری و تنها در دوره آشوربانیپال است که آشور موفق می‌شود با شکست مانّا بخش‌های از دست داده را باز پس بگیرد؛ حتی در این تاریخ نیز که پادشاه قدرتمندی چون آشوربانیپال در راس لشکریان آشور قرار داشته، ارتش آشور در لشکرکشی‌خود به منطقه موفق نمی‌شود پایتخت و دو قلعه مهم مانّا، زیبیه و آرمئیت را تصرف کند.« تجزیه و تحلیل مطالب منابع این فرض را که اسکیت‌ها در حدود ۶۷۰ ق.م ماننا را تابع خویش ساخته باشند، تایید نمی‌کند زیرا که مانّا در آن زمان و بعد از آن کماکان پادشاهی مستقل و مهم بوده و حتی مرزهای خویش را توسعه داده است. دلیلی در دست نیست که اشیاء مذکور (گنجینه زیویه) را اسکیت‌ها از اورارتوئیان، آشوریان و مانّنائی‌ها غارت کرده و در آنجا باقی گذاشته باشند(و بر عکس آن مصداق نداشته باشد). سیاست تهاجمی که در آن دوره مانّا داشته، با وجود هجوم اسکیت‌ها بسیار دشوار است، مگر اینکه اسکیت‌ها را تنها متحد مانّا بدانیم و توجیه اقامت موقتی آنها نیز در ماننا می‌تواند همین باشد»(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۲۵۸). دیاکونف نتیجه می‌گیرد که اسکیت‌ها تنها می‌توانستند در مرزهای شمالی مانّا (دره ارس و مناطق شمالی‌تر) بوده باشند و مدارک نیز نشان می‌دهد آنها در هیچ نقطه‌ای با آشور مرز مشترک نداشته‌اند و حضور آنها در خاک مانّا تنها برای حمله به آشور بوده است. تاکید آسارحدون بر قرار داشتن منزل تئوشپای سیمری در دور دست‌ها مدرک مهمی است بر ورود موقتی آنها به خاک مانّا. در یکی از نامه‌های آشوری نام همسایگان شمالی و شرقی آشور ذکر شده که در آن میان نامی از اسکیت‌ها نیست. مهمتر اینکه در کتیبه آسارحدون اشاره شده که محل زندگی سکائی‌ها در دور دست‌ها قرار داشته است. پادشاهی مزبور می‌بایست در حد فاصل ناحیه گنجه کنونی (واقع در جمهوری آذربایجان) تا شمال دریاچه ارومیه کشیده شده باشد(همآنجا). با توجه به متون آشوری حداقل بخشی از جنگ میان آشور و مانّائی‌ها و متحدان سکائی مانّا، در ناحیه خوبوشکیه رخ داده است .دولت با سابقه خوبوشکیه براساس مطالعات جدید در منطقه پیرانشهر و سرشاخه‌های زاب کوچک جایابی شده است، بنابر این سکائی‌ها می‌توانسته‌اند از کرانه غربی و یا شرقی دریاچه ارومیه وارد منطقه شوند. بعنوان یک احتمال شاید بتوان تومولوس‌های کشف شده در منطقه اشنویه را به کشته‌شدگان این جنگ نسبت داد. ماسکارلا برای این تومولوس‌ها تاریخ قرن ۷ق.م را

تعیین کرده که با وقایع تاریخی و متون آشوری همخوانی دارد(Muscarella.1971,pp.169-70). بهر حال مانّا در این دوره از قدرت زیادی برخوردار بوده و به نظر می‌رسد در قیام مادها برعلیه آشور نیز شرکت داشته است. نام پادشاهی که در این دوره بر مانّا حکومت می‌کرده، آخشری یا آخسری بوده و ظاهراً وی قلمرو مانّا را به ضرر اورارتو، آشور و ایالت‌های جنوبی گسترش داده بود.

۴-۲-۵- مانّا در دوره آشوربانیپال(۶۳۰-۶۶۸ق.م)

اقدامات مانّا بر علیه آشور با به قدرت رسیدن آشوربانیپال و تجدید قوای آشور، با عکس‌العمل شدید این امپراتوری مواجه شد. در کتیبه‌های آشوربانیپال به روشنی بیان شده که پادشاهی مانّا بخش‌هایی از این امپراتوری را در زمان پدران آشوربانیپال تصرف کرده است (Lanfranchi 2003,p.114).

آشوربانیپال در پنجمین و یا چهارمین سال حکومت خود و یکسال قبل از لشکرکشی بزرگ خود علیه عیلام، برای تنبیه مانّا و بازپس‌گیری بخش‌های متصرف شده آشور، لشکرکشی می‌کند .گزارش این لشکرکشی در سالنامه این پادشاه، مشهور به «رسام» و نیز کتیبه دیگری موسوم به«سیلندر B»ثبت شده است. این دو گزارش تفاوتهایی اندکی با یکدیگر دارند که به آنها اشاره خواهیم کرد. در کتیبه« سیلندرB»می‌خوانیم:«[در پنجمین لشکرکشی خود(۶۶۴/۶۳ ق.م)] بر علیه آخسری(۱۳۴) پادشاه مانائی ......[که اطاعت نکرده بود؟] ......آخسری [شنید خبر] پیشروی لشکر مرا و اعزام کرد ..... در طول شب آنها پیشروی کردند تا به لشکریان من شبیخون زنند. جنگجویان من با آنها جنگ کردند و آنها را شکست دادند. ۶ ساعت مسافت(۱۳۵) را آنها با جسدهای خود دشت وسیع را پوشاندند. به فرمان آشور .... وارد کشور مانّا شدم و پیروزمندانه در آن پیشروی کردم. در جریان پیشروی خود آاوسیاش(۱۳۶)،قلعه پاشا–سو(۱۳۷)، بوسوتو(۱۳۸)، اشدیاش(۱۳۹)، اورکیاموم(۱۴۰)، اپیش(۱۴۱)، سیخوا(۱۴۲)، نازینیری(۱۴۳)، هشت شهر مستحکم، بهمراه شهرهای کوچک بیشمار، درست تا شهر ایزیرتو، من ویران کردم، غارت کردم و در آتش سوزاندم. ساکنان، اسب‌ها، الاغ‌ها، گاوها و گوسفندان را

از شهرها بیرون آورده و به غنیمت بردم. آخسری از پیشروی لشکریان من خبردار شده‌ایزیرتو پایتخت خود را ترک کرد و به آترانا(۱۴۴)،یکی از قلعه‌های نظامی‌اش فرار کرد و در آنجا پناه گرفت. ایزیرتو، اورمئیت(آرمائید) و اوزیبیا(زیبیه)،شهرهای مستحکم او را محاصره کردم. ساکنان آن شهرها را در تنگنا نگهداشته(محاصره کردم) و زندگی‌شان را به دشواری و بدبختی انداختم. آن ناحیه را من فتح کردم، ویران کردم، غارت کردم و در آتش سوزاندم، (در یک مسافت) ۱۵ روزه منطقه را بی‌حاصل کردم، و بدبختی را بر آن جاری ساختم. در جریان لشکرکشی خود، شهرهای مجاور پادیری(۱۴۵) را که مانائی‌ها در زمان پادشاهان قبل از من، پدرانم، تصرف کرده و برای خود برداشته بودند، فتح کردم، آنها را در آتش سوزاندم و اموال آنها را به غنیمت گرفتم. آن شهرها را به داخل مرزهای آشور آوردم. ایالت آرسیانیش(۱۴۶)را که در مقابل شهر آیکانانی(۱۴۷) واقع در کوههای خارسی(۱۴۸)، در ابتدای ایالت کومورادای(۱۴۹) که در داخل کشور مانّا قرار دارد، ویران و بی‌حاصل کردم، در آتش سوزاندم. رایدی شادی(۱۵۰) سرکرده آنها را کشتم و اموالش را به غنیمت گرفتم، ایالت اریشته‌یانا(۱۵۱) را فتح کردم. شهرهای مجاور آن را بی‌حاصل کردم و در آتش سوزاندم و اموال آنها را به غنیمت گرفتم. در جریان پیشروی لشکر خود ایالت او (آخسری) را غارت و ویران کردم و از وسعت سرزمینش کاستم. با غارت بسیار و هدایای گرانبها، به سلامت بازگشتم و به مرز آشور گام نهادم. شهرهای .... –روا(۱۵۲) ،شاروایکبی(۱۵۳)، گوسونه(۱۵۴) ، ...روته(۱۵۵)، شهرهای[مرزی] آشور که مانّائی‌ها در زمان پادشاهان، پدرانم متصرف شده بودند، به تصرف خود در آوردم و مانّائی‌ها را از آنها بیرون راندم. اسب‌ها و تجهیزات جنگی آنها را به آشور انتقال دادم. آن شهرها را بازسازی کردم و به قلمرو آشور افزودم، آخسری که از اقتدار من نترسید، .... [آشور و ایشتار] او را به زیر دست زیردستانش انداختند. مردمان سرزمینش(۱۵۶) شروع به قیام علیه او کردند. آنها بدن او را در خیابان شهرش انداختند. باقی گذاشتند جسد او را (در آنجا)، برادران، خانواده و خاندان او به ضرب شمشیر کشته شدند. بعد از آن اوآلی(۱۵۷) پسر او(آخسری) خود را به جای او به تخت نشاند. قدرت خدای آشور، سین ... را او (آوالی) دید و یوغ مرا پذیرفت. برای نجات زندگی خود، دستان خود را به خواهش دراز کرد و تقاضای حمایت مرا کرد.

اریسی‌نی(۱۵۸)، یکی از پسرانش را به نینوا فرستاد، و پای مرا بوسید. یکی از دختران خود را به حرم من فرستاد. خراج قبلی را که در زمان پادشاهان، پدرانم، از دادن آن قصور کرده بودند، پیش من آوردند. ۳۰ اسب را من بر خراج قبلی افزودم و پرداخت آن را بر عهده آنها گذاشتم» .(Luckenbill.1927,p.326-28)

همانگونه که گفته شده دو کتیبه این پادشاه تفاوتهای جزئی با یکدیگر دارند. اول اینکه در کتیبه «سیلندرB» لشکرکشی مزبور پنجمین لشکرکشی محسوب شده در حالیکه در سالنامه رسام، چهارمین لشکرکشی خوانده شده است. محل پناه گرفتن آخسری در کتیبه نخست«آترانا» و در کتیبه دوم« ایشتاتی» (۱۵۹) ذکر شده است. ۱۵ سطر پایانی کتیبه‌ها یکسان هستند. همچنین این احتمال را میتوان داد که عملیات بر ضد مانّا در دو سال متوالی انجام گرفته است و تناقض‌های کتیبه‌ها نیز از همین رو است.

از محتوای کتیبه‌های می‌توان به قدرت مانّائی‌ها در این دوره پی برد. اول اینکه آنها دارای آن توان یا جرئت بودند که به لشکریان آشور شبیخون زنند. دوم آنکه آشوری‌ها در لشکرکشی خود به موفقیت کامل دست نیافتند(علیرغم اغراق‌های زیادی که در این گزارشها وجود دارد)؛ این در حال است که آشوربانیپال از پادشاهان مقتدر امپراتوری آشور بوده و لشکرکشی‌های موفقی به مناطق مختلف از جمله عیلام داشته است.

در متون آشور در کنار اطلاعات ارزشمند ارائه شده، متاسفانه یک سری ابهامات بوجود آمده که بدون پاسخ رها شده‌اند. از آن جمله‌اند: دلایل شورش مانّائی‌ها، نحوه بقدرت رسیدن اوآلی و کمکی که آشور برای به قدرت رسیدن او کرده است. شکست آخسری از آشور و فرار او از پایتخت، به سادگی می‌تواند دلیل این شورش باشد. از طرف دیگر این احتمال را نیز می‌توان داد که در پی عدم موفقیت نظامی آشور در شکست کامل مانّا و دستگیری آخسری، با دسیسه و کمک یکی از فرزندان پادشاه مانّا و ایالت‌های نزدیک به آشور، شورشی را بر علیه او ترتیب داده‌اند. تقاضای حمایت اوآلی از آشور می‌تواند در این راستا تحلیل شود. متاسفانه در متون آشوری هیچ اشاره‌ای به نحوه کمک‌رسانی و حمایت

آشوربانیپال برای بازپس‌گیری قدرت توسط اوآلی نشده است. دیاکونف احتمال داده این کمک از طریق مادیا، شاه اسکیت‌ها که داماد آشوربانیپال بوده، صورت گرفته است(دیاکونف،۱۳۷۱،ص۲۶۰).

متون آشوری از سالهای پایانی حکومت آشوربانیپال، متاسفانه هیچ گونه اطلاعاتی در ارتباط با مانّا ارائه نمی‌کنند. در دوره شاهان بعدی نیز وضعیت آشور به اندازه‌ای بحرانی می‌شود که حتی ما از وقایع خود آشور نیز تا حدود زیادی بی‌اطلاع هستیم، از این رو در خصوص ۵۰ سال پایانی حیات مستقل مانّا هیچگونه اطلاعی در دست نداریم و تنها می‌توان به فرضیه پردازی پرداخت. با توجه به کتیبه آشوربانیپال که بر اساس آن مانّا متعهد به پرداخت خراج شده(در حدود سال۶۶۳ ق.م) و با توجه به اشاره کلی که در متون بابلی به شرکت مانّائی‌ها در جنگ کابلین(۶۱۶ق.م)و برای کمک به آشوری‌ها شده، بیشتر محققان این دوره تقریباً ۵۰ ساله را دوره هم‌پیمانی مانّا با آشور دانسته‌اند اما واقعیت می‌تواند غیر از این باشد. وضعیت آشور بعد از مرگ آشوربانیپال دگرگون شد و به نظر نمی‌رسد دیگر توانسته باشد مانّا را همپیمان و خراجگذار خود نگه داشته باشد. همراهی تعداد نامشخصی از مانّائی‌ها با آشوری‌ها در جنگ سال ۶۱۶ق.م نیز چیزی را نمی‌تواند ثابت کند. اصولاً به نظر می‌رسد امپراتوری آشور بعد از مرگ آشوربانیپال قدرت تاثیرگذاری خود را در منطقه شمالغرب و غرب ایران بطور کامل از دست داده باشد.

۴-۲-۶- پایان حیات سیاسی و مستقل مانّا

در ماه پنجم سال ۶۱۶ ق.م بابلی‌ها لشکریان آشور را در فرات میانی شکست دادند. در این جنگ نیروهایی از مانّا به کمک آشور آمده بودند و بابلی‌ها آنها را به همراه افسران آشوری به اسارت در آورده و یا مغلوب می‌کنند. در جنگ بعدی که در ماه هفتم همان سال رخ می‌دهد این نیروهای مصری هستند که به کمک آشور آمده‌اند و از مانّائی‌ها ذکری به میان نمی‌آید.

بیان کتیبه بابلی در اینجا به گونه‌ای است که از تعداد و کیفیت کمک مانّائیها اطلاعی حاصل نمی‌شود (Zawadzki.1988.p.118) :« در ماه ابو(۱۶۰) گزارش دادند که لشکریان آشور در شهر کابلین(۱۶۱)

هستند. نبوپولاسر در ماه ابو به مقابله آنها شتافت، ۱۲ روز، او به لشکریان آشور حمله کرد ... لشکریان آشور شکست بزرگی متحمل شدند. آنها (بابلیها) بسیاری از آنها(آشوری‌ها) را به اسارت گرفتند. مانّائیها که به کمک آنها آمده بودند و اعیان آشور را آنها(بابلی‌ها) دستگیر کردند. در همان روز کابلین تصرف شد» (Luckenbill.1927, p.417). همانگونه که از متن کتیبه برمی‌آید بابلی‌ها مانّائیها را همراه اعیان یا سران آشوری دستگیر کردند. بدین ترتیب این احتمال وجود دارد که تنها تعداد محدودی از مانّائیها (آنهم شاید تنها فرستادگان و نمایندگانی از مانّا، با توجه به همراه شدن آنها با اعیان آشور) در این جنگ شرکت داشته و اسیر شدند. از طرف دیگر قلمرو خود مانّا در این تاریخ در معرض تهدید و گسترش ماد قرار داشت و معقول به نظر نمی‌رسد مانّائی‌ها نیروهای خود را در این موقعیت به آشور اعزام کرده باشد؛ بویژه با توجه به این حقیقت که مادها نیز در کنار بابلی‌ها قرار داشتند. اما این امکان نیز وجود دارد که با توجه به هم‌پیمانی احتمالی، مانّا مجبور به اعزام نیرو شده باشد(Reade 2003,p.150-56). البته این فرض با توجه به ضعف مفرط آشور در این دوره، چندان منطقی نیست. بهر حال در جنگی که چند ماه بعد رخ داده مانّائی‌ها را در کنار آشور نمی‌بینیم. مانائی‌های مورد اشاره همچنین احتمال دارد در این زمان بعنوان تبعیدی، نیروی نظامی مزدور و یا اسیر بوده باشند.

با توجه به کلیه شواهد موجود و تحلیل‌های منطقی، نمی‌توانیم جامعه مانّا را از نظر شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً مجزا از دیگر جوامع ساکن منطقه و بویژه مادی‌ها بدانیم. همانگونه که در قیام‌های زمان آسارحدون مانّا همراهی حداقل ضمنی با ماد داشته، در این دوره نیز نمی‌توانسته تفاوت زیادی با آن تاریخ داشته باشد. دشمنی مانّا با آشور در نیم نخست قرن ۷ق.م(در کنار عدم اطلاع ما از مناسبات آنها در نیمه دوم) می‌تواند نتیجه‌گیری مذکور را تایید کند. از طرف دیگر هیچگونه حمله‌ای از طرف ماد به قلمرو مانّا ثبت نشده و داده‌های باستان‌شناسی بدست آمده از زندان، قلایچی، حسنلو و زیویه نیز تهاجمات گسترده‌ای را در پایان حیات این محوطه‌ها نشان نمی‌دهد.

در سالهای اخیر متنی از شهر آشور بدست آمده که مربوط به بعد از سقوط امپراتوری و دوره حاکمیت مادها می‌باشد. این متن به زبان ناشناخته و غیر مادی نوشته شده که احتمال داده می‌شود مانّائی باشد.

این مدرک ممکن است نشان دهد که نیروهای نظامی ماد که به آشور حمله کردند، در اصل ترکیبی از مادها و مانّاها بودند(Parpola.2003,p.340). در خصوص عدم اتحاد مانّا با آشور دلیل دیگری شاید بتوان ارائه داد و آن اینکه آیا مادی‌ها با وجود متحد آشور در منطقه می‌توانستند نیروهای خود را به داخل قلمرو امپراتوری آشور اعزام کنند؟ مگر اینکه تصور کنیم در این تاریخ مانّا انقیاد مادها را پذیرفته بوده که در این صورت نیز حضور نیروهای مانّائی در کنار آشور پذیرفتنی نخواهد بود. از طرف دیگر اگر در این تاریخ مانا متحد آشور بوده، با وجود دشمن مقتدری چون ماد در کنار قلمرو خود، چگونه میتوانسته نیروهای نظامی خود را به نقطه‌ای دور در آشور اعزام کند در حالیکه این ترس وجود داشت مادها به قلمرو مانّا حمله کنند؛ مگر اینکه ادعا شود تعداد نیروی فرستاده شده اندک بوده است.

در ارتباط با زمان و چگونگی تسلط پادشاهی ماد بر مانّا متاسفانه هیچگونه اطلاعاتی در دست نداریم اما می‌توان مطمئن بود که بعد از سقوط آشور در سال ۶۱۲ ق.م و قدرت یابی بسیار ماد، مانّا مدت زیادی نمی‌توانست به حیات مستقل خود ادامه دهد؛ مگر اینکه بپذیریم در جنگ علیه آشور یک نوع هم پیمانی مابین این دو دولت وجود داشته و این روابط مانع از تسلط زود هنگام ماد بر مانّا شده است. دیاکونف با توجه به نوشته‌ای از کتاب ارمیای نبی، به تاریخ ۵۹۳ ق.م، نتیجه گرفته که در این تاریخ مانّا به همراه اورارتو و پادشاهی اسکیت به صورت خود مختار در قالب پادشاهی ماد به حیات خود ادامه می‌دادند. نوشته مورد اشاره که برعلیه بابل به نگارش در آمده و در آن به دولت‌های مذکور اشاره شده بدین قرار است:« علمها را بر زمین برافرازید میان اقوام کرناها را به صدا در آورید و علیه او(بابل) امت‌ها را آماده کنید. پادشاهیهای اورارتو، مانّا و اسکیت(اشکناز) را بر او بشورانید. سران علیه او منصوب نمائید... قوم‌ها را علیه او آماده کنید، شاهان ماد و رئیسان ایالات آن را، تمام حکام و جانشینان آن را و سراسر سرزمین آن را»(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۲۹۳). همچنانکه دیده می‌شود این متن تنها به ماندگاری پادشاهی مانّا اشاره دارد و نه چیز دیگر.

وضعیت مانّا و مانّائی‌ها در دوره تسلط ماد و هخامنشی نیز بطور کامل نامشخص است. محوطه‌های مانّائی زیویه و حسنلو در دوره جدید مورد استفاده قرار گرفته و سنت‌های هنری مانّا در زمینه

سفالگری، فلزگری و ساخت آجرهای لعابدار تداوم یافته است. با توجه به کتیبه ساختمان داریوش اول در شوش، تزئینات طلاکاری و آجرکاری کاخهای این پادشاه بر عهده مادی‌ها و بابلی‌ها بوده است. با توجه به شواهد و مدارک موجود هنرمندان مانّائی در کار با طلا و آجرهای لعابدار سرآمد هنرمندان زمان خود بودند و در ایران تنها در محوطه‌هایی مانّائی است که با آجرهای لعابدار برخورد می‌کنیم و همانگونه که از داده‌های باستان‌شناسی نیز مشخص شده بابلی‌ها نیز در ساخت آجرهای لعابدار مهارت بسیار داشتند. بنابر این مادی‌های اشاره شده در کتیبه داریوش اول می‌توانند مانّائی‌ها باشند که در این دوره بخشی از قلمرو ماد را تشکیل داده و توسط کتیبه‌نویس هخامنشی، مادی قلمداد شده‌اند. همچنین می‌توان گفت که بخشی از تاثیرات فرهنگی و هنری آشور که وارد هنر هخامنشی شده، بواسطه هنرمندان مانّائی بوده است. اصولاً با توجه به غنای فرهنگی و تاریخی جامعه مانّا و این حقیقت که آنها تا حدود زیادی از اتحاد فرهنگی، زبانی و نژادی برخوردار بوده‌اند، اضمحلال و حل شدن سریع‌شان در جامعه ماد که از نظر سطح فرهنگی و اجتماعی در رتبه پایین‌تری قرار داشتند، چندان پذیرفتنی نیست.

در نوشته‌های گزنفون در ارتباط با مسایل ایران، ارمنستان و آسیای صغیر، چندین بار از ایندیا(۱۶۲) نام برده شده که به نظر می‌رسد هیچ ارتباطی با هند نداشته است. از این رو پارپولا احتمال داده است منظور گزنفون از این ایالت یا دولت، آندیه بوده است که در دوره هخامنشی بعنوان دولت مستقل یا نیمه مستقل به حیات خود ادامه می‌داده است(Parpola.2003 ,p.342).

۴-۲-۷- جمعبندی

بعنوان جمعبندی می‌توان گفت اقوام مانّائی بر اساس داده‌های باستان‌شناسی به نظر می‌رسد در اواسط هزاره دوم ق.م وارد منطقه شده و اولین بار در اواسط قرن نهم ق.م در میان داده‌های تاریخی ظاهر می‌شوند. مانّا نسبت به دیگر اقوام و دولت‌های ساکن در منطقه از سطح فرهنگی و تمدنی پیشرفته‌تری برخوردار بوده است. در متون آشوری همیشه از حاکم مانّا با عنوان پادشاه یاد شده در

حالیکه از حاکم ایالت‌های دیگر گاه با عنوان حاکم شهر و غیره یاد می‌شود(Fales.2003 ,p.140). مانّا بر اساس مدارک و متون آشور هیچگاه در انقیاد و تابعیت آشور نبوده و در برهه‌هایی تنها مجبور به پرداخت خراج شده است. آشوری‌ها در بیشتر موارد به مانّا به چشم یک متحد محلی با ارزش نگاه می‌کردند تا یک دولت خراجگذار(دیاکونف.۱۳۷۱، ص۱۹۵). در مدارک اداری قرن ۸ و ۷ ق.م که از کلخو و نینوا بدست آمده، اشارات زیادی به فرستادگان مانّا نشده است. بر همین اساس می‌توان گفت مانّای ذکر شده در منابع آشوری بیشتر تامین کننده اسب برای آشور بود تا خراجگذار (Postgate. 1987-90, p.341). این دولت علیرغم شکستهای متعدد ، هیچگاه به انقیاد و تصرف کامل اورارتو در نیامد و اورارتوئی‌ها نیز هیچگاه چنین ادعائی نکرده‌اند. مانّا در سالهای پایانی قرن ۷ و شاید سالهای آغازین قرن ۶ق.م به قلمرو ماد الحاق گردید و بتدریج در جامعه ماد و سپس هخامنشی ادغام شد.

جدول ۴-۲- پادشاهان مانّا و پادشاهان همزمان آنها در آشور

ردیف	پادشاه مانا	پادشاه آشور	سال
۱	اوآلکی / اوداکی(Udaki)	شالمنصر سوم	۸۲۹ق.م
۲	ایرانزو (Iranzu/i)	تیگلات پیله سر سوم	۷۳۷ق.م
۳	ایرانزو (Iranzu/i)	سارگون دوم	۷۱۹ق.م
۴	آزا (Aza) پسر ایرانزو	سارگون دوم	۷۱۶ق.م
۵	اولوسونو(Ullusunu) برادر آزا	سارگون دوم	۷۱۵ق.م
۶	اولوسونو(Ullusunu)	سارگون دوم	۷۱۴-۱۳
۷	بل خابو؟(Bel-Habu)	آسارحدون(۶۹-۶۸۰ق.م)	
۸	آخسری(Ahseri)	آسارحدون(۶۹-۶۸۰ق.م)	
۹	آخسری	آشوربانیپال	۶۶۲ق.م
۱۰	اوآلی(Ualli) پسر آخسری	آشوربانیپال	۶۶۲-۳
۱۱	اریسی نی(Erisinni) پسر اوآلی ؟		

۴-۳- منافع و اهداف آشور در منطقه

سابقه تشکیل دولت آشوری، حداقل به اوایل هزاره دوم ق.م بر می‌گردد از این رو حیات سیاسی این دولت در بین‌النهرین به سه دوره قدیم، میانی و جدید(امپراتوری) تقسیم‌بندی می‌شود. در بحث حاضر تنها دوره جدید آن یا امپراتوری آشور، مد نظر است. از شاهان مطرح این امپراتوری می‌توان به آشورناصرپال دوم، شالمنصرسوم، تیگلات‌پیله‌سر سوم، سارگون‌دوم و آشوربانیپال اشاره کرد که منشاء موفقیت‌های زیادی برای آشور بوده‌اند.

« امپراتوری آشور جدید بزرگترین قدرتی بود که جهان تا به آن زمان به خود دیده بود. قدرت این دولت در برهه‌ای از تاریخ، از رود نیل در مصر تا فلات ایران در شرق و از کوههای آناطولی در شمال تا خلیج فارس در جنوب کشیده می‌شد. در این قلمرو وسیع ملت‌های گوناگونی زندگی می‌کرده‌اند. این قلمرو از سرزمینی کوچک و فقیر در قسمت شمالی دره دجله اداره می شد» (Zawadzki 1988,p.16-17). اداره یک قلمرو وسیع، آماده‌سازی و نگهداری ارتشی قدرتمند و مجهز و پر تعداد، اجرای پروژه‌های بزرگ عمرانی و پر هزینه و فقر نسبی قلمرو اصلی آشور، نیازمند تدابیری جدی بود که آشوری‌ها شیوه اعمال زور را برای تهیه منابع برگزیدند.« همانند دیگر کشورهای بین‌النهرین، این دولت نیز نمی‌توانست رشد کند مگر اینکه دسترسی آزاد به منابع طبیعی داشته باشد. آشور در جهات مختلف، با اقوام آرامی همجوار بود که با آشور دشمنی می‌ورزید و از این رو تامین منابع از طریق تجارت براحتی مقدور نبود و همانگونه که جانکووسکا(۱۶۳) بیان داشته، موقعیت‌های برابری نیز برای تبادل مابین نواحی متفاوت اقتصادی در هزاره اول ق.م وجود نداشته است. از همین رو آشور مجبور بود منابع را از طریق اعمال زور و جنگ‌های بی‌پایان بدست آورد. لشکریان در آشور جای بازرگانان را گرفته بودند و به اصلی‌ترین تامین‌کننده منابع طبیعی و کالاهای ساخته شده، از طریق دریافت خراج و غارت، تبدیل شده بودند. این مسئله در ساختار دولت آشور نیز نمود پیدا کرده بود، آنجا که بعد از پادشاه فرمانده ارتش قرار می‌گرفت و حاکمان ایالتی نیز از فرماندهان نظامی بودند و می‌توانستند مستقلاً به اقدامات نظامی دست بزنند»(Ibid.p.17). با توجه به آنچه که گفته شد، اقتصاد امپراتوری آشور تا حدود زیادی متکی بر

فعالیت‌های ارتش خود بود. در یک جمعبندی کلی از اهداف لشکرکشی‌های بی‌پایان آشور می‌توان موارد ذیل را بیان کرد که توسط محققان مختلف به آنها تاکید شده است :

۱) کنترل راههای تجاری

۲) تامین منابع معدنی و طبیعی

۳) تامین تولیدات کشاورزی ،دامی و بویژه اسب

۴) برقراری یک سیستم دریافت خراج و مالیات

۵) تامین نیروی کار، با به اسارت گرفتن ساکنان نواحی تسخیر شده

۶) رقابت سیاسی و نظامی با دول رقیب

۷) و بالاخره سرکوب قیام‌ها و سرکشی‌های صورت گرفته

موارد بر شمرده حاکم بر سیاست‌های کلی آشور بود اما ببینیم آشوری‌ها در شمالغرب و غرب ایران به دنبال چه منافع و اهدافی بودند. در دهه‌های نخستین حیات امپراتوری آشور، توجه اندکی به مناطق شرقی می‌شده است و آشوری‌ها بیشتر منابع خود را از مناطق شمالی و غربی تامین می‌کردند. آناطولی و دشت‌های داخلی آن منبع ارزشمندی برای تهیه فلز آهن، اسب و موارد دیگر بود، اما برآمدن سریع پادشاهی اورارتو در اواسط قرن ۹ ق.م، دسترسی آشور را به این منابع تا حدود زیادی قطع کرد و همین مسئله ظاهراً سبب شده توجه آنها معطوف مناطق شرقی شود.

لشکرکشیهای آشور در مناطق شرقی بر اساس مدارک موجود ظاهراً با الحاق دره‌های متعدد حوضه شهر سلیمانیه کنونی عراق به آشور آغاز شد. این الحاق در نیمه اول قرن ۹ ق.م و توسط آشورناصر پال(۸۵۹-۸۸۳ ق.م)صورت گرفت. در این منطقه ایالتی بنام زاموا یا مازاموا(۱۶۴)(که گاه لولومی نیز خوانده شده است) قرار داشت. دلیل این الحاق ظاهراً به جهت تلاشی بوده که حاکم محلی زاموا برای بستن گذرگاه منتهی به مناطق شرقی، توسط یک دیواره به کار برده بود. اما آشورناصرپال اهداف مهمتری را از این الحاق دنبال می‌کرد. در سه لشکرکشی موفقیت‌آمیز او تمام واحدهای سیاسی پیرامون را یکی کرده و در آخر یک مرکز اداری به هدف کنترل و حکومت بر کل ناحیه تاسیس

کرد(Lanfranchi.2003,p.81). چنین سیاستی قبلاً در بخشهای غربی امپراتوری صورت گرفته بود (Levine.1972,p.6)

پادشاهی اورارتور که دستیابی آسان آشور را به منابع آناطولی قطع کرده بود، به سرعت قلمرو و فعالیت‌های نظامی خود را به شمالغرب ایران گسترش داد و این خطر جدی برای آشور بود چرا که شمالغرب ایران از مراکز مهم پرورش اسب بود و اسب در حیات امپراتوری و بویژه ارتش آن نقش اساسی را بازی می‌کرد، سواره نظام و ارابه‌های جنگی ستون فقرات این ارتش بودند.

«اگرچه پرورش اسب در آشور امکان داشت، اما نواحی اندکی برای این منظور وجود داشتند و شرایط ایده‌آل نبود از این رو مدارک زیادی برای صادرات اسب از ایران به عراق، هم در دوره آشور جدید و هم در دوره متاخرتر، وجود دارد. بعنوان مثال دشت اشنویه در سده ۴ هجری تجارت گسترده اسب و گاو با شهرهای شمال عراق و بویژه موصل داشت» (Reade.2003,p.150). از روی یک گزارش آشوری مربوط به قرن ۷ ق.م اطلاع پیدا می‌کنیم که سه نژاد اسب در آشور معمول بودند که عبارتند از نژاد مصری ، کوشی یا نوبیائی و اسب‌های مسوئی(منسوب به مسی ایالت جنوبی مانّا) ایران. همانگونه که می‌دانیم در طی قرن ۹ و بخش زیادی از قرن ۸ ق.م مصر خارج از دسترس آشوری‌ها قرار داشت و در حقیقت آشوریها در تامین نیاز خود به اسب کاملا متکی به ایالتهای غربی ایران بودند(Radner.2003,p.42-3).

امپراتوری آشور که با گسترش قلمرو و نفوذ اورارتو در شمالغرب ایران با مشکل بزرگی روبرو شده بود، با به قدرت رسیدن تیگلات پیله‌سر و تجدید قوا، سیاست‌های جدیدی را برای مقابله با اورارتو و نیز تضمین جریان مداوم منابع حیاتی به آشور، در پیش گرفت و این سیاست‌ها در دوره سارگون دوم نیز ادامه یافت و در نهایت منجر به شکست سنگین اورارتو و کوتاه شدن دست او از منطقه شد. آشور در این دوره از یک طرف شکست‌های سنگینی به اورارتو وارد کرده و از طرف دیگر با هم‌پیمانی دولت مانّا و حمایت و تقویت آن، مانع گسترش قلمرو و نفوذ اورارتو به مناطق غربی ایران که آشور در آنجا دارای منافع حیاتی بود، شد. همچنین آشور در این دوره در غرب ایران سیاست سابق خود مبنی بر لشکرکشیهای مکرر و دریافت خراج را تغییر داده و مستقیماً با تاسیس استان و اداره مستقیم آن اقدام

نمود. استان‌های پارسوآ و بیت‌هامبان در دومین لشکرکشی تیگلات پیله‌سر سوم تاسیس شدند و استان‌های مادی کیشه‌سیم و خارخار، در لشکرکشی ششم سارگون(Lanfranchi.2003,p.81).

در خصوص اهداف تجاری آشور و اورارتو در منطقه ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه علیرغم تاکید زیاد بر اهداف تجاری، در جریان کاوش‌ها و مطالعات باستان‌شناسی، مدارک مستقیمی از این تجارت در میان داده‌های باستان‌شناسی دیده نمی‌شود. محوطه مهمی چون حسنلو تولیداتی را با منشا غربی نشان می‌دهد اما در دیگر محوطه‌ها چنین چیزی کمتر دیده می‌شود. برای این کمبود شاید بتوان ماندگاری اندک کالاهای وارداتی ،ویژگی محوطه‌ها(قبرستان بودن آنها) و این احتمال را که قدرت‌های غربی در مقابل تولیدات و منابع دریافتی خدماتی را ارائه می‌دادند(بعنوان مثال حمایت‌های نظامی)و ... را دلیل آورد. فقدان مدارک مکتوب آشوری از تجارت نیز سر درگم کننده است و برای آن نیز شاید بتوان گفت این گونه مدارک بر روی مواد فاسد شدنی و به خط آرامی نوشته می‌شدند(Levine.1926.183-4).

لانفرانچی به منافع و اهداف آشور در منطقه از منظر متفاوتی نگاه کرده و نقش اقتصاد را در آن ضعیف دیده است. نامبرده بیشتر به نقشی که دولتهای محلی در میدان رقابت دو قدرت اصلی می‌توانستند داشته باشند، تاکید می‌کند(Lanfranchi.2003,p.96-104): لشکرکشی‌های آشور مطمئناً برای جلوگیری از هجوم اقوام ساکن در منطقه به قلمرو آشور نبود چرا که این اقوام می‌دانستند توان مقابله با ارتش آشور را ندارند. نیازهای اقتصادی آشور اغلب بعنوان دلیل اصلی حملات آشور و تصرف‌های صورت گرفته تلقی شده است. با این حال به نظر می‌رسد این فرضیه واقعیت چندانی نداشته باشد چرا که منطقه زاگرس منابع ویژه‌ای که ارزش هزینه سنگین فتح، نگهداری و اداره را داشته باشد ندارد و دلیل آن اینکه در هیچ یک از کتیبه‌های شاهان آشور فتوحات منطقه زاگرس به عنوان دستیابی به یک امتیاز اقتصادی تلقی نشده است در حالیکه در مناطق دیگر به چنین مواردی اشاره شده است. دوم اینکه منطقه زاگرس فاقد هرگونه تولید ویژه‌ای است که ارزش تصرف و نگهداری منطقه را داشته باشد. مواد خام اشاره شده در کتیبه‌ها همانند سنگ لاجورد می‌توانستند از طریق تجارت نیز تهیه شوند و این

شیوه‌ای بود که قبل از تصرف منطقه نیز عمل می‌شد. آشور به احشام زیادی نیاز نداشت چرا که در سطح گسترده‌ای در همه نقاط امپراتوری پرورش می‌یافتند. نیاز به اسب اغلب به عنوان دلیل عمده حضور آشوری‌ها در منطقه زاگرس دانسته شده است چرا که اسب به اندازه کافی(به جهت اختصاص یافتن بیشتر زمین‌ها به کشاورزی) در آشور پرورش نمی‌یافته است. با این حال آشوری‌ها براحتی می‌توانستند در تمام نواحی دامنه‌های کوهستانی، همانند ایالت زاموا(سلیمانیه کنونی)به پرورش اسب اقدام کنند. همچنین اسب زاگرس به صورت مستقیم و از طریق تجارت نیز می‌توانست تامین شود. یکی از دلایل مهم ارائه شده، کنترل راههای تجاری بویژه جاده مهم خراسان است که به نوعی برای ترانزیت کالاها مورد استفاده بوده است. مطمئناً تجارت بعد از تصرف منطقه فزونی یافته با این حال این مسئله نمی‌تواند هدف اصلی تصرف منطقه بوده باشد. به نظر می‌رسد فعالیت و عملیات گسترده‌ای همانند تصرف یک منطقه کوهستانی، بویژه با توجه به ناهمواریها و دشواری‌های منطقه زاگرس، می‌بایست متوجه نیازهای مهم سیاسی بوده باشد، چرا که نقشی که واحدهای سیاسی زاگرس بازی می‌کردند بالقوه مهم بود. این مسئله را می‌توان درست قبل از رویارویی‌های مهم مابین قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. تیگلات پیله‌سر سوم ایالت پارسوآ و بیت‌هامبان را درست یک سال قبل از جنگ خود با ساردوری به قلمرو خود افزود. سارگون دوم هم یک سال قبل از حمله نخست خود به قلمرو اورارتوئی‌ها و ۲ سال قبل از جنگ بزرگ خود بر علیه روسا (۷۱۴ق.م)،کیشه‌سیم و خارخار را به استان‌های آشوری تبدیل کرد. سناخریب در آغاز رقابت شدید خود با عیلام، الی‌پی را به قلمرو آشور افزود. این اقدامات تا حدود زیادی منتج به برتری نظامی و ممانعت از اتحاد این ایالت‌ها با دشمن آشور می‌شد. اتحاد آشور با مانّا در زمان تیگلات پیله‌سر سوم و سارگون دوم، عملاً مانع نفوذ اورارتو به مناطق جنوبی‌تر گردید؛ بدون اینکه لازم باشد آشور مستقیماً و به صورت مکرر در منطقه دخالت کند. از طرف دیگر با اعمال این سیاست‌ها دولت آشور دیگر نیاز چندانی به اعزام نیروی بسیار و تدارکات فراوان به مناطق دور نداشت چرا که نیروهای جنگی دولت هم‌پیمان در منطقه، آماده خدمت‌رسانی بودند و یا اینکه دولت مزبور حداقل می‌توانست تدارکات لازم را فراهم سازد؛ همانگونه که سارگون در ابتدای لشکرکشی هشتم خود به

جمع‌آوری خراج و هدایا از دولت‌های غرب ایران پرداخت و از تدارکات تهیه شده توسط مانّا سود جست.

الحاق پارسوآ به آشور توسط تیگلات پیله‌سر سوم می‌تواند نمونه خوبی از این سیاست موفق باشد. پارسوآ در نیمه اول قرن ۸ ق.م با حمایت اورارتو به گسترش قلمرو خود اقدام کرده بود و ظاهراً در حمله به نامری و مرزهای آشور، متحد اورارتو بوده است. الحاق پارسوآ به آشور نه تنها نقطه اتکا اورارتو را در منطقه از بین برد بلکه نیروهای محلی را که اورارتو می‌توانست در جنگ‌ها از آنها استفاده کند کاهش داد. هدف سارگون نیز از الحاق ایالت‌های کیشه‌سیم و خارخار، تشکیل یک حوزه امن در جنوب مانّا، که خود در معرض تهدید اورارتو قرار داشت، بوده است. همچنین سارگون با این اقدامات از پشت جبهه خود در عملیات مهم سال ۷۱۴ ق.م مطمئن می‌شد و از کمک‌های این ایالت‌ها در لشکرکشی خود استفاده می‌کرد. استان‌های تاسیسی آشور حداقل تا دوره آسارحدون بعنوان بخشی از آشور باقی ماندند اما از این تاریخ به بعد از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست(Radner .2003, p.58). این استان‌ها در سالهای بعد با گسترش قدرت و قلمرو ماد به این دولت ملحق می‌شوند.

حساسیت ویژه مانّا برای آشور در نیمه دوم قرن ۸ق.م عمدتاً به جهت حضور اوراتو در منطقه است اما با کاهش و از بین رفتن این خطر دیگر مانّا کمتر در کتیبه‌های پادشاهان آشور ظاهر می‌شود. بعنوان مثال مقایسه کنید متون سارگون قبل از سال ۷۱۴ ق.م را با متون بعد از آن. به نظر می‌رسد اتحاد استراتژیک آشور و مانّا با سرکوبی کامل اورارتو به پایان رسیده باشد و از همین روست که در دوره سناخریب و آسارحدون روابط این دو کشور خصمانه می‌شود.

در یک جمعبندی کلی می‌توان گفت شمالغرب و غرب ایران از جهات مختلف برای آشور اهمیت داشته است. بنابر این در مطالعه باید همه آن جهات را با توجه به ظرف زمانی خود در نظر گرفت و مورد بررسی قرار داد. این احتمال وجود دارد منطقه‌ای که در یک برهه تاریخی از نظر اقتصادی مهم بوده در برهه دیگر از نظر سیاسی اهمیت بیشتری پیدا کند. بعنوان مثال مانّا از نظر تامین اسب برای آشور اهمیت داشته اما حضور اورارتو در منطقه و تلاش آن برای نفوذ در مناطق جنوبی‌تر، اهداف و منافع

آشور را در مانّا متحول ساخت. در موقعیت جدید اهمیت اصلی مانّا جلوگیری از نفوذ اورارتو به مناطق جنوبی‌تر بود.

۴-۴- منافع و اهداف اورارتو در منطقه

پادشاهی اورارتو در اواسط قرن نهم ق.م از بهم پیوستن دولت‌های کوچک ناحیه دریاچه وان شکل گرفت و بسرعت قلمرو خود را در جهات مختلف گسترش داد و نواحی حد فاصل سه دریاچه وان در ترکیه، سوان در ارمنستان و دریاچه ارومیه در شمالغرب ایران را فرا گرفت. گسترش این دولت را می‌توان از روی کتیبه‌های پادشاهی، سبک خاص معماری و سفال آن پیگیری کرد. اولین کتیبه‌های اوراتوئی مربوط به ساردور و حدود سال ۸۴۵ ق.م است و آخرین آن در خرابه‌های دژ بزرگ کارمیربلور، توپراک‌قلعه و بسطام، از اواخر قرن ۷ق.م بدست آمده است(Zimansky.1995 p.103). از مدارک موجود بر می‌آید که اورارتو فاقد یک وحدت نژادی و فرهنگی بوده و اضمحلال سریع آن نیز می‌تواند ناشی از همین امر باشد. پایتخت اورارتو شهر توشپا واقع در کناره دریاچه وان بوده و توسط ساردوری اول بنیانگذاری شده بود. پادشاهی اورارتو در شکل‌گیری و ساختار خود تا حدود زیادی از امپراتوری آشور الگو گرفته بود از این رو سیاست‌ها و اهداف آنها نیز مشابه انواعی بود که آشوری‌ها دنبال می‌کردند .

در دوره سلطنت ایشپوئینی و منوآ(۷۸۵-۸۳۰ق.م) قلمرو اورارتو در شمالغرب ایران گسترش یافت و دامنه آنها حتی به نقاط غربی ایران نیز رسید. در جریان این لشکرکشی‌ها کرانه غربی و جنوبی دریاچه ارومیه تصرف و به قلمرو اصلی اورارتو افزوده شد. در دوره آرگیشتی اول(۷۶۵-۷۸۵ق.م)دامنه لشکرکشی اورارتو در مانّا و بخشهای جنوبی‌تر آن گسترش بیشتری یافت و تا نامار/ نامری در دره دیاله کشیده شد. در اینجا لشکریان اورارتو با آشوری ها وارد جنگ شدند. علیرغم پیروزی‌های مکرر اورارتو در منطقه، خاک اصلی مانّا هیچگاه به قلمرو اوراتو الحاق نشد و هیچگونه استقرار مهم اورارتوئی در آن شکل نگرفت. بعد از شکست سنگین ساردوری دوم در جنگ با تیگلات پیله‌سر سوم و با توجه به بازسازی قدرت آشور در دوره این پادشاه و تقویت آن در زمان سارگون، اورارتو دیگر نتوانست بر

فتوحات خود در مناطق جنوبی‌تر ادامه دهد. شکست سنگین‌تر اورارتو از سارگون دوم در سال ۷۱۴ ق.م و همچنین تهاجمات اقوام بیابانگرد به قلمرو اورارتو، برای همیشه به توسعه‌طلبی این دولت در قلمرو مانّا خاتمه داد و مانّا توانست بخش‌های از دست رفته خود را باز پس‌گیرد. در سالهای پایانی قرن ۷ ق.م با گسترش قلمرو پادشاهی ماد، قلمرو اورارتو به این پادشاهی الحاق گردید و به حیات آن خاتمه داد شد.« در حدود اواسط یا نیمه دوم قرن ۷ق.م، پادشاهی اورارتو توسط گروهی از مهاجمان که اغلب پیکان‌های برنزی حفره‌دار استفاده می‌کردند(در مقابل اورارتوئی‌ها که پیکان‌های آهنی زبانه‌دار بکار می‌بردند)، مضمحل گردید. مهاجمان می‌توانستند سیمری‌ها، سکائی‌ها و یا مادی‌ها باشند. محوطه‌های چون کارمیربلور، آراماویو(۱۶۵)، آلتین‌تپه، بسطام و آیانیس(۱۶۶) در شعله‌های آتش سوختند و مکان‌های چون هوروم(۱۶۷) متروک شدند(Kroll.2003,p.281).

همانگونه که گفته شد اهداف و منافع اورارتو در منطقه مشابه اهداف آشور بود؛ دستیابی به منابع حیاتی، کنترل جاده‌های مهم تجاری، رقابت شدید با آشور، تامین اسب، بهره‌برداری از مناطق حاصلخیز و نیروی کار سرزمین‌های فتح شده، از این جمله‌اند. شمالغرب ایران از مناطق مهم کشاورزی، دامداری و پرورش اسب بود و در سر راه کانال‌های مهم ارتباطی قرار داشت. از این رو برای دولت اورارتو دارای اهمیت بود. زیمانسکی در این ارتباط می‌نویسد :« تجارت، کنترل جاده‌های مهم تجاری و دستیابی به منابع حیاتی، مهمترین مواردی هستند که در این زمینه گفته می‌شود. با توجه به نظر ریچارد بارنت، تجارت دلیل نهائی دستیابی اورارتو به برتری بود. به نوشته لوئیس لوین، فعالیتهای نظامی اورارتو و آشور در زاگرس احتمال دارد در ارتباط با کوشش آنها جهت به انحصار در آوردن تجارت با شرق باشد که منابع لازم را برای تولیدات پایتخت فراهم می‌آورد. این تجارت به اندازه‌ای مهم بود که فقدان آن باعث ضعف قدرت نظامی امپراتوری می‌شد. محققان دیگر جنگ این دو دولت را بر سر کنترل منابع خاصی چون اسب و آهن می‌دانند. دلیل دیگر می‌تواند دستیابی به نیروی کار باشد که از آنها بعنوان برده در مزارع و کارهای ساختمانی و دیگر امور استفاده می‌شده است(Zimansky .1987,P.2). بر اساس کتیبه‌های اورارتوئی به نظر می‌رسد به اسارت گرفتن اقوام نواحی فتح شده از اهداف اصلی

لشکرکشی‌ها بوده است. این اسیران برای کار در مزارع، پروژه‌های بزرگ عمرانی، نیروی جنگی و برای استقرار در مناطق مختلف فتح شده و اشتغال به کشاورزی و بهره‌برداری دولتی از زمین‌ها، بکارگرفته می‌شدند. بعنوان مثال در سالنامه آرگیشتی به احداث قلعه اربونی(۱۶۸) و استقرار ۶۶۰۰ سرباز از سرزمینهای هاتّی(۱۶۹) و سوپانی(۱۷۰) در آنجا، اشاره شده است(Ibid.P.57-8). تعدادی از محققان نقش تجارت را مورد تردید قرار داده و اعتقادی به واسطه‌گری تجاری اورارتو ندارند. وان لون(Vonloon.1977,P.229-31) در مقاله خود که به بررسی نقش اورارتو در تجارت هزاره اول ق.م پرداخته، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که علیرغم بحث‌های زیادی که در خصوص بازرگانی اورارتو و تاثیر آن بر کشورهای غربی شده، مدارکی برای چنین صادراتی وجود ندارد و کالاهای یافت شده در غرب (و همچنین در مناطق شرقی) احتمال دارد از راه‌های دیگری، همچون مهاجرت صنعتگران، وارد آن مناطق شده باشند.

تا اینجا به اهداف کلی اورارتو پرداختیم حال ببینیم آنها در مانّا چه اهدافی را دنبال می کردند. اهداف و منافع اورارتو در شمالغرب ایران را می‌توان به دو حوزه زمانی و مکانی مختلف تقسیم‌بندی کرد. از نظر زمانی دوره نخستین حضور این پادشاهی در شمالغرب ایران صرف فتح بخش‌های زیادی از شمالغرب و الحاق آن به قلمرو اورارتو شد. در این دوره کرانه غربی و جنوبی دریاچه ارومیه تصرف شد(شاید بتوان این مرحله را با مرحله مشابهی در آشور مقایسه کرد که در طی آن ایالت زاموا و مناطق پیرامون آن به امپراتوری الحاق شدند). بهره‌برداری کشاورزی، استفاده از نیروی کار، تامین اسب(همانگونه که در گزارش لشکرکشی هشتم سارگون در ارتباط با ایالت زرندا آمده است) از اهداف مورد نظر در این دوره است. اما پادشاهان اورارتو دامنه لشکرکشی خود را در خاک مانّا و فراتر از آن گسترش دادند، بدون آنکه تلاش جدی در حفظ و نگهداری آنها داشته باشند. همچنین در سالهای بعد(نیمه دوم قرن ۸ ق.م) نیز تلاش‌های زیادی برای جلب دوستی و هم‌پیمانی مانّا و ایالت‌های آن (زیکیرتو، آندیه، اوئیشدیش) بعمل آمد. مطمئنا اهداف مورد نظر در این مرحله متفاوت بوده و بیشتر در جهت رقابت با آشور قابل توضیح و تفسیر است. همانگونه که آشور تلاش داشت دولتی حائل و متحد در برابر اورارتو تشکیل دهد، اورارتو

نیز همین هدف را دنبال می‌کرد. هم‌پیمانی مانّا با آشور در دوره تیگلات پیله‌سر و سارگون عاملی بود که سبب شد اورارتو تمام تلاش خود را برای تضعیف مانّا و خارج ساختن آن از حیطه نفوذ و تاثیر آشور به کار ببرد. اورارتوئی‌ها نمی‌توانستند شاهد حضور دولت مقتدر مانّا که متحد آشور محسوب می‌شد، در کنار مرزهای جنوبی خود باشند. این متحد هر گاه که ضرروت ایجاب می‌کرد، می‌توانست در خدمت اهداف آشور قرار گرفته و خطر جدی برای پادشاهی اورارتو بوجود آورد. بنابر این در یک جمعبندی کلی می‌توان گفت که دولت‌های اورارتو و آشور در مانّا بدنبال دولتی متحد و حایل بودند تا از آن در میدان رقابت بین خودشان استفاده کننده؛ هر چند در این میان منافع اقتصادی حاصله را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

۴-۵- مانّائی‌ها(ورود به منطقه)

همانگونه که در صفحات گذشته بیان گردید، مانّائی‌ها برای اولین بار در سال ۸۴۳ ق.م در صحنه تاریخ منطقه و در میان متون آشوری ظاهر می‌شوند و بدیهی است که ورود آنها به منطقه مربوط به دوره قدیمی‌تری باشد. متاسفانه متون آشوری در خصوص سابقه حضور این اقوام در منطقه، هیچ کمکی نمی‌توانند بکنند، بنابر این برای مطالعه سابقه مانّائی‌ها باید به داده‌های باستان‌شناسی متوسل شد. داده‌های باستان‌شناسی بدست آمده از منطقه وجود یک فرهنگ همگون را در طی دو دوره عصر آهن IوII (۸۰۰-۱۴۵۰ ق.م) نشان می‌دهد. فرهنگ مزبور که شاخصه آن سفال سیاه و خاکستری است، در حدود ۱۴۵۰ ق.م به صورت تقریباً ناگهانی جایگزین فرهنگ سفال منقوش اواخر عصر برنز می‌شود(Muscarlla.1968,p.196). جایگزینی این فرهنگ در محوطه‌های حسنلو و دینخواه تپه بطور کامل مورد مطالعه قرار گرفته است. بیشتر محققان تحول صورت گرفته را در ارتباط با ورود اقوام جدید به منطقه می‌دانند. در خصوص منشاء این فرهنگ و انتساب آن به گروه قومی-نژادی خاصی، علی‌رغم مطالعات و بحث‌های بسیار صورت گرفته، هیچ نتیجه قابل قبولی بدست نیامده است(Young 1985,p.361-78). دامنه این فرهنگ سفال به بین‌النهرین و آناطولی کشیده نشده است. برقراری ارتباط

بین سفال خاکستری با گروه قومی خاصی هر چند در مراحل اولیه پیدایش این نوع سفال می‌تواند معقول و پذیرفتنی باشد اما به نظر نمی‌رسد گسترش و تداوم آن در شمالغرب، غرب و فلات مرکزی، در ارتباط با گسترش گروه قومی خاصی بوده باشد. به بیان دیگر پیدایش سفال خاکستری ممکن است به گروه فرهنگی و نژادی خاصی که وارد منطقه شده‌اند، ارتباط پیدا کند اما گسترش آن ممکن است نشانه یک نفوذ یا موج فرهنگی باشد.

بهر حال فرهنگ جدید در حوزه جنوبی دریاچه ارومیه از حدود ۱۴۵۰ق.م تا ورود اوراتوئی‌ها به منطقه و شروع عصر آهنIII(۸۰۰ ق.م) تداوم داشته است. از طرف دیگر می‌دانیم که اقوام مانّائی در دوره این فرهنگ در منطقه حضور داشتند و از آنجا که داده‌های باستان‌شناسی(چه داده‌های بدست آمده از حفاری دشت اشنویه و سلدوز و چه داده‌های بدست آمده از بررسی‌های مناطق جنوبی‌تر) هیچ گونه مدرکی مبنی بر تغییرات فرهنگی گسترده و جایگزینی‌های جمعیتی ارائه نمی‌کند، می‌توان سابقه حضور اقوام مانّائی را در منطقه به اواسط هزاره دوم ق.م مربوط دانست. اما شاید این سوال یا مسئله مطرح شود که در محوطه‌های اصلی و شناخته شده مانّائی، سفال نخودی حاکم است و نه سفال خاکستری؟ در جواب باید گفت که گسترش سفال نخودی در غرب و شمال غرب ایران و در اوائل عصرآهنIII ، نتیجه یک موج یا تاثیر فرهنگی است که مناطق وسیعی را، با قومیت‌ها و نژادهای مختلف تحت تاثیر قرار داده است. بر طبق متون آشوری حداقل از اوائل قرن ۹ ق.م به بعد در ترکیب زبانی و نژادی منطقه شمالغرب و غرب ایران تغییر محسوسی صورت نگرفته و جابجائی‌های قومی قابل توجهی رخ نداده است. البته بخشهای شمالی منطقه و آمدن اورارتوئی‌ها در اینجا مد نظر نیست. با توجه با مقدمه مذکور مانّائی‌ها می‌توانستند در اواسط هزاره دوم ق.م وارد منطقه شده و در طی زمان موفق به تشکیل دولت و شکل‌دهی فرهنگی غنی شده باشند. این دولت و فرهنگ با کش و قوسهای تا حدود سالهای پایانی قرن ۷ ق.م حیات مستقل داشته و بعد از آن نیز تحت لوای پادشاهی ماد و هخامنشی به حیات خود ادامه داده و تاثیراتی بر هنر و فرهنگ دوره جدید نهاده و به تدریج در جوامع جدیدتر ادغام شده است.

۴-۵-۱- بازسازی نژادی و زبانی منطقه

مطالعات صورت گرفته بر روی مدارک زبانشناسی حاکی از آن است که اقوام هوری زبان بخش اصلی ساکنان قلمرو مانّا را تشکیل می‌داده است. این نتیجه‌گیری تا حدود زیادی توسط داده‌های باستان‌شناسی نیز تایید می‌شود. با این حال توافق قطعی در این ارتباط وجود ندارد و حضور عناصر زبانی و نژادی دیگر نیز در این جامعه ثبت شده است(Postgate.1987-90,p.340).

در زمینه بازسازی نژادی و زبانی منطقه تلاش‌های خوبی توسط دیاکونف، بومر و زادوک صورت گرفته(۱۷۱) که نتیجه تمامی آنها تسلط هوری زبان‌ها را در قلمرو مانّا نشان می‌دهد. در ادامه به ذکر چکیده‌ای از نتایج بدست آمده توسط ران زادوک(که جدیدتر از دو منبع دیگر است) می‌پردازیم :

بازسازی نژادی و زبانی منطقه بر مدارک اندک و غیر مستقیمی تکیه دارد که شامل اسامی اشخاص و جاهایی است که در متون آشوری و اوراتوئی آمده است. اسامی جایها در طبقه‌بندی نژادی-زبانی ارزش چندانی ندارد، چرا که مقدار قابل توجهی از آنها باقیمانده اشکال قدیمی‌تر هستند و احتمال دارد مربوط به آندسته از گروههای زبانی باشند که سابق بر این در آن مناطق زندگی می‌کردند(۱۷۲). لیکن در بحث حاضر و در منطقه مورد نظر تعداد قابل توجهی از اسامی جایها پویا (دینامیک) بوده و با اسامی اشخاص و اقوام ساکن در منطقه مطابقت می‌کنند، بر همین اساس می‌توان گفت که بسیاری از آنها همزمان و تولیدی هستند و نه یادگاری از دورانهای قدیمی‌تر.

در این منطقه و در دوره مورد بحث، اسامی مربوط به خدایان که می‌توانند بسیار مهم باشند، نادر هستند(مگر مواردی چون بگه‌بارتو و اسپاستو(۱۷۳)). در فاصله زمانی ۱۰۰۰ تا ۶۰۰ ق.م حدود ۲۱۸ اسم شخص در منطقه شمالغرب و غرب ایران شناسایی شده که ۵۸ تا مربوط به فاصله زمانی ۱۰۰۰ تا ۷۴۵ ق.م، ۱۳۴ عدد آنها مربوط به ۷۴۴ تا ۷۰۵ق.م و ۲۶ عدد آنها مربوط به ۷۰۴ تا ۶۰۰ ق.م هستند. مدارک موجود از تمام دوره‌ها، از توزیع جغرافیایی تبعیت نمی‌کند. مناطقی چون مانّا و الی‌پی بهتر ثبت شده‌اند. مدارک موجود تنها برای مشخص ساختن ویژگیهای زبانشناسی و نژادی منطقه مورد بحث کافی است اما برای مشخص ساختن ترکیب نژادی و زبانی آن کافی نمی‌باشد. مشکل دیگر این است که

ما در شمالغرب و کردستان تنها با اسامی طبقه بالای جامعه سر و کار داریم و کمتر اسامی دیگر طبقات ثبت شده است. مسئله دیگری که وجود دارد، منشاء ناشناخته تعداد قابل توجهی از اسامی است که آنها را نمی‌توان به گروههای شناخته شده نسبت داد. ران زادوک بر روی اسامی مورد اشاره تجزیه و تحلیل نموده و به نتایج زیر رسیده است (Zadok.2002, P.112-13).

۱ - عناصر ایرانی در ماد بزرگ اکثریت دارند(حداکثر ۴۵/۳۷ و حداقل ۳۲/۳۶ درصد). در این منطقه بعد از عناصر ایرانی، عناصر کاسی قرار می‌گیرند(حداکثر ۷/۲۲ و حداقل ۵/۳۱درصد) و عناصر هوری در رتبه بعدی (با حداکثر ۶/۷۴ و حداقل ۰/۹۶ درصد)

۲ – در منطقه کردستان(به استثناً زاموا) عناصر هوری با درجات مختلفی از احتمال، بزرگترین گروه را بخود اختصاص می‌دهند(حداکثر ۲۲/۲۱ و حداقل۷/۴ درصد)

۳ – عناصر کاسی در بیشتر نقاط رتبه دوم را به خود اختصاص می‌دهند

راینر بومر نیز اسامی مربوط به مانّا را در فاصله سالهای ۶۰۰-۸۴۳ق.م مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با این نتیجه کلی رسیده است که اقوام مانّائی از جمله گروه‌های هوری‌زبان، با ترکیب کمی از کاسیها بودند. این نتیجه‌گیری در کل مورد پذیرش دیگر محققان قرار گرفته است. با این حال باید تاکید کرد که هوریها عنصر مسلط بودند و نه تنها گروه موجود. همانند دیگر گروههای قومی ساکن فلات ایران، مانّائی‌ها نیز در معرض نفوذ عناصر هند و اروپائی قرار داشتند. میلیکشویلی با اشاره به نامهای چون دایااوکو(۱۷۴) و بگداتی(۱۷۵)، تلاش می‌کند عناصر هند و اروپائی را در قلمرو مانّا نشان دهد (Melikishvili.1949,p.60) اما این نام‌ها در مقابل نام حاکمان مانّا، اوداکی(۱۷۶) و آزا(۱۷۷) که نمونه‌های قابل مقایسه‌ای در زبان ایرانی قدیم دارند، کم ارزش‌اند.

عناصر زبانی هوری همچنین در خوبوشکیه و اورارتو و نواحی پیرامون آن نیز متداول بوده است. ارتباط بین درصد اسامی اشخاص با اسامی جایها نیز در مناطق مختلف قابل توجه است. اسامی جایها با منشاء هوری، در مانّا و شمالغرب ماد برتری دارد و در هر دوی این نقاط اسامی ایرانی در رتبه دوم قرار گرفته است. اسامی جایها در زاموا محدود است به کاسی و هوری.

با توجه به مطالب ارائه شده می‌توان گفت که عناصر هوری زبان در مانّا اکثریت جمعیت را بخود اختصاص می‌دادند و در یک بیان کلی‌تر عناصر هوری زبان از حوضه جنوبی دریاچه ارومیه در شرق تا شمال سوریه در غرب (و از جمله نواحی پیرامون دریاچه وان) پراکنده بودند. این نتیجه‌گیری توسط داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی بدست آمده از شمال بین‌النهرین و سوریه نیز تایید شده است. با توجه به توافق نسبی در خصوص هوری یا هوری‌زبان بودن مانائی‌ها، ضروری است در خصوص این گروه نژادی – زبانی اطلاعات بیشتری ارائه کنیم.

۴-۵-۲- اقوام هوری(تاریخ، زبان، مذهب)

عبارت هوری بیشتر در برگیرنده یک واحد زبانی است. بنابر این اقوام هوری‌زبان می‌توانستند در زمان‌ها و مناطق مختلف و تحت حاکمیت دولت‌ها و فرهنگهای مختلفی بوده باشند. زبان هوری از دسته زبان‌های غیر هند و اروپائی و غیر سامی است و به گروه زبانهای شمال شرقی قفقاز منسوب است و زبان اورارتوئی هزاره اول و گرجی کنونی از خانواده این زبان محسوب می‌شوند. وینتر در ارتباط با پیشینه اقوام هوری می نویسد:« ممکن است نشانه‌های هوری‌ها را در ناحیه شرق نزدیک تا اواخر هزاره چهارم و اوائل هزاره سوم ق.م پیگیری کرد. اینان از ناحیه قفقاز به این منطقه آمده بودند» (Winter.1989, p.100). وینتر فرهنگ سفال معروف نوع کورا – ارس را که در ایران به فرهنگ سفال یانیق مشهور است(سفال سیاه کاملا صیقل یافته با تزیینات ویژه)، به این گروه نسبت داده است. این نوع سفال بطور ناگهانی در حدود ۳۰۰۰ ق.م در ایران و آناطولی ظاهر می‌شود و بهمراه آن تغییرات چشم‌گیری در معماری و تکنولوژی فلزگری صورت می‌گیرد که اینها می‌تواند نتیجه جابجائی‌های وسیع جمعیتی بوده باشد. محققان ورود سفال کورا-ارس را به آناطولی و ایران در اوایل هزاره سوم و به لوانت(واقع در شمال سوریه) در اواخر هزاره سوم ق.م، نشانه‌ای از مهاجرت هوری‌ها به این مناطق فرض می‌کنند.

مدارک مربوط به زبان هوری برای اولین بار از متون دوره اکد بدست آمده است. در این دوره ظاهراً سارگون اکدی (۲۲۷۹-۲۳۳۴ق.م)به مناطق شمالشرقی بین‌النهرین و قسمت علیای رود دجله، جائیکه اقوام هوری‌زبان در آنجا سکنا داشتند، لشکرکشی می‌کند و بدین ترتیب اطلاعات زبانی آنها وارد مدارک اکدی می‌شود(Wilhelm.1994,p.5-7). شواهد نشان می‌دهد که در این تاریخ پادشاهی‌های کوچک هوری‌زبان در مناطق شمالی و شمال شرقی اکد وجود داشته‌اند(Ibid.p.8). در حدود اواخر هزاره سوم ق.م مدارکی مربوط به پادشاهی هوری اورکیش(۱۷۸)که در ناحیه خابور و شمال بین‌النهرین وجود داشته، در دست داریم. بر اساس منابع دوره‌های بعد، اورکیش شهر خدای کوماربی (یک خدای مرکزی در اساطیر هوری) بوده است. از این شهر کتیبه‌ای مربوط به پادشاهی هوری بدست آمده که برای اولین بار به زبان هوری نوشته شده است. در این کتیبه به خدای نرگان(۱۷۹) خدای لوباگدا(۱۸۰)(احتمالاً خدای هوا یا طوفان) و ناگار(۱۸۱)(خدای خورشید) اشاره شده است.

بر اساس منابع اور سوم، نواحی کوهستانی شرق و شمال دره دجله و فرات در این زمان توسط اقوام هوری زبان اشغال شده بودند(Ibid.p.10). سقوط سلسله سوم اور این فرصت را به دولتهای محلی شمال بین‌النهرین داد تا قویتر شوند؛ هر چند از این دوره اطلاعاتی در خصوص پادشاهی‌های هوری در دست نداریم. با به قدرت رسیدن شمشی‌آداد در آشور و حمورابی(۱۷۵۰-۱۷۹۲ق.م) در بابل، مدارک در این ارتباط فزونی می‌گیرد. بایگانی کاخ پادشاه ماری در فرات میانه به یک سری از دولت‌شهرهای هوری اشاره می‌کند که از شمال سوریه تا شمال بین‌النهرین و به طرف شرق تا کوههای زاگرس کشیده شده بودند. البته این بدان معنا نیست که تمام جمعیت این منطقه هوری بوده‌اند. در نیمه اول قرن ۱۷ و سال ۱۵۶۰ق.م تقریباً نیمی از اسامی ثبت شده از این منطقه هوری‌اند.

در اوائل قرن ۱۵ق.م هوری‌ها با کمک عناصر هند و اروپائی، پادشاهی میتانی را تشکیل می‌دهند. البته پادشاهان این سلسله تقریباً همگی نام غیر هوری داشتند که در آن میان تعدادی هند و اروپائی هستند. با این حال عموم مردم آن کشور به هوری تکلم می‌کردند و اسامی هند و اروپائی درصد بسیار ناچیزی از اسامی ثبت شده را تشکیل می‌دهد. مهارت در پرورش اسب و استفاده از ارابه دو چرخه قدرت نظامی

میتانی‌ها را افزایش داده و این یکی از عوامل اصلی قدرت و گسترش پادشاهی میتانی بود. قلمرو پادشاهی میتانی در دوره اقتدار، از دریای مدیترانه تا کوههای زاگرس کشیده شده بود و شامل تمام اقوام هوری زبان می‌شد. محل دقیق پایتخت و مراکز مهم پادشاهی میتانی شناسائی نشده اما احتمال داده می‌شود پایتخت آنها در سرشاخه رود خابور در محل تل‌فخریه امروزی بوده باشد. در قرن ۱۴ق.م میتانی از طرف امپراتوری قدرتمند هیتی متحمل ضربات شدیدی شد و بخش زیادی از قلمرو خود را از دست داد و در حدود سال ۱۳۲۰ق.م از هم پاشیده و بخش باقیمانده قلمرو آن به پادشاهی‌های کوچک مستقل و نیمه مستقل تقسیم شد که تا اواخر هزاره دوم ق.م به حیات خود ادامه دادند. بقایای اقوام هوری بر طبق متون آشوری حداقل تا قرن ۷ق.م در شمال و شمالشرقی آشور، جنوب و جنوب شرقی دریاچه وان(که به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین وطن هوری‌ها در منطقه باشد) و نیز شمالغرب ایران وجود داشته‌اند.

پادشاهی اورارتو هر چند از نظر زبانی با هوری‌ها قرابت دارد اما از نظر فرهنگی بشدت تحت تاثیر آشور قرار داشته و مذهب آنها نیز ارتباط کمی با مذهب و رسوم هوری‌ها نشان می‌دهد. بدین ترتیب شاید بتوان دولت مانّا را آخرین دولت هوری دانست که حداقل تا اواخر قرن ۷ ق.م به حیات خود ادامه می‌داده است.

خدای اصلی هوری‌ها تشوب(۱۸۲) است که رب‌النوع رعد و همسر او هپا(۱۸۳)رب‌النوع خورشید می‌باشد. خدای دیگر هوری‌ها، کوماربی(۱۸۴) است که رقیب خدای تشوب در اساطیر هوری است. شاواوشکا(۱۸۵) مهمترین الهه هوری‌ها است و خصوصیاتی همانند ایشتار در بین‌النهرین دارد. اولیکومی(۱۸۶) نیز در اساطیر هوری، هیولای سنگی است که توسط کوماربی برای جنگ با تشوب آفریده شده است. یکی از مراکز پرستش باستانی هوری‌ها در شهر کومه یا کومی‌یا(۱۸۷) بوده که احتمال داده می‌شود در مناطق کوهستانی کردستان عراق و جای در پیرامون زاخو(واقع در نزدیکی مرز عراق و ترکیه) بوده باشد. در اساطیر هوری تشوب به صورت پادشاه کومی‌یا، تصویر شده است. در این اساطیر تشوب پادشاه خدایان و نماد باران و طوفان معرفی شده که جایگزین پدر خود کوماربی شده

است؛ همانگونه که کوماربی نیز جایگزین پدر خود شده بود. رقابت بر سر مقام پادشاه خدایان، میان این دو خدا موضوع اصلی اساطیر مهم هوری است(۱۸۸). به نظر می‌رسد موضوع مذکور به طرز جالب توجهی در نقوش جام طلای حسنلو نمود پیدا کرده است(تصویر ش۱۳) که در مبحث مانّائی مذهب به آن خواهیم پرداخت.

۴-۵-۴- خط و زبان مانّائی‌ها

در بخش مربوط به بازسازی نژادی و زبانی منطقه مورد مطالعه این نتیجه حاصل شده که اکثریت ساکنان مانّا را هوری‌زبان‌ها تشکیل می‌دادند. همچنین گفتیم که عناصر کاسی زبان و هند و اروپائی نیز در میان آنها وجود داشته است. در اینجا تنها به دو مدرک در خصوص زبان مانّائی‌ها اشاره می‌کنیم و سپس به مهمترین مدرک مکتوب بدست آمده از قلمرو مانّا می‌پردازیم .

در مدارک اداری آشور به وجود یک مترجم مانّائی به نام گی-کی-ای(۱۸۹) اشاره شده است (Zadok.2002,p.19) که احتمالاً برای ترجمه نامه‌های ارسالی از مانّا و نیز ترجمه سخنان فرستادگان مانّا بکار گرفته می‌شد. مدرک دیگر نوشته‌ای است (در مقاله به خط آن اشاره نشده اما یا آرامی است و یا میخی) که از شهر آشور و مربوط به دوره تسلط مادی‌ها بدست آمده است. متن مزبور به زبانی ناشناخته که احتمال داده شده مانّائی باشد، نوشته شده است(Parpola.2003,p.340). مدارک مزبور نشان می‌دهد که مانائی‌ها به زبان ویژه خود که غیر آرامی بود، تکلم می‌کردند.

یکی از مهمترین مدارک موجود در ارتباط با خط و کتابت مانّا، استل بدست آمده از محوطه باستانی قلایچی در نزدیکی شهرستان بوکان است که در جریان کاوش سال ۱۳۶۴ به صورت شکسته و ناقص بدست آمده است. استل مزبور ۱/۵ متر عرض و حدود ۸۰سانتی متر ارتفاع دارد و با توجه به محتوای نوشته آن و مشخصات فیزیکی، به نظر می‌رسد بخشی از آن(احتمالا نیمه فوقانی استل) شکسته و از بین رفته است. کتیبه مزبور به خط و زبان آرامی نگاشته شده و ۱۳ سطر باقی مانده آن چیزی نیست

جزء نفرین‌نامه‌ای که معمولاً در بخش پایانی کتیبه‌های شاهی و سنگنوشته‌های یادبود، دیده می‌شود. در ادامه ضمن ارائه ترجمه کتیبه به تحلیل محتوای آن می پردازیم.

« کسی که این سنگ یادبود را بردارد[...]

در جنگ یا در صلح همه آفت[...]

که وجود دارد در سراسر این زمین . که خدایان ویران کنند خانه

آن شاه را زیرا که ناسزا گفت به خدایان و او ناسزا گفت

به خالدی در زعتر . باشد که هفت گاو ماده

شیر دهند یک گوساله را و او سیر نشود و هفت

زن به پزند در یک تنور و آنها نشوند پر (سیر نشوند) ، باشد

که محو شود از کشورش دود آتش و صدای دوآسیاب : و باشد

که زمینش نمک سوده شود و باشد که بمیرد سرورش ، به آشفته

خاطری ؛ و در حق این شاه که[...] بر روی این استل ،که

تختش ، او را واژگون کنند خدایان هدا(د) و خالدی ؛ و که

هفت سال متوالی ه (– داد) بر نیاورد بانگش را در کشورش : و

او نابود کند کسی را که ناسزا بگوید نسبت به این سنگ یاد بود »(لومر.۱۳۷۷، ص۱۰۹)

متاسفانه این کتیبه نه تنها کمک چندانی به روشن شدن تاریخ و فرهنگ مانّائی‌ها نمی‌کند بلکه هر چه بیشتر بر ابهامات موجود می‌افزاید. این کتیبه به خط و زبان آرامی نگاشته شده در حالیکه مدارک نشان می‌دهد مانّایی‌ها به زبان هوری تکلم می‌کرده‌اند. بخش‌های تاریخی و روشنگر کتیبه نیز از بین رفته است.

در این کتیبه به خدایان هداد و خالدی اشاره شده، خدایانی که به دو حوزه فرهنگی متفاوت تعلق دارند و هیچگونه شواهدی مبنی بر پرستش آنها در مانّا وجود ندارد. این احتمال مطرح شده که شاید استل بوکان انقیادنامه‌ای باشد میان اورارتو و مانّا، و این در صورتی است که بر اساس محتوای کتیبه و تحلیلی

که فالس(Fales.2003,p.139)ارائه کرده، در این کتیبه«هداد» در موقعیت برتری نسبت به خالدی (خدای بزرگ اورارتوئی‌ها) قرار گرفته است و محتوا، خط و زبان آن نیز با انواع اورارتوئی متفاوت است. نکته مهم دیگر در این کتیبه عبارت «خدای خالدی در زعتر» است که معمولاً می‌بایست به مکان اصلی خدای خالدی اشاره کرده باشد. خالدی خدای اصلی اورارتوئی‌هاست و معبد اصلی او در موساسیر قرار داشته است. قرائت این بخش از کتیبه به صورت «ZY BSZTR » محرز است. چنین ساخت و وضوحی در این کتیبه قابل مقایسه است با عبارت آشوری Adad ša Hlaba . با این حال در تفسیر و ترجمه این عبارت شک و تردید وجود دارد. رسول بشاش که اولین بار این کتیبه را قرائت کرده، زعتر را با زیرتو یا ایزیزتو، پایتخت مانّا مطابقت داده و این نظریه تقریباً مورد موافقت دیگر محققان و زبانشناسان قرار گرفته، با این حال قطعیتی پیدا نکرده است.

فالس احتمالی را مطرح کرده که بر اساس آن BS/Z^{c}TR امکان دارد نام شخص باشد؛ مثابه bi-si-hatir، حاکم شهر کیشی‌سو(۲۰۵) که در سالنامه‌های تیگلات پیله‌سر سوم به آن اشاره شده است. نامبرده می‌نویسد که قرائت ZTR خالی از خطا نیست و برابر دانستن آن با زیرتو مبتنی بر زمینه‌های صوت شناسی مقایسه‌ای(comparative phonological) نیست(False .2003,p.136-7). آندره لومر نیز در این زمینه تردید روا داشته است :« در چاپ نخست(مقاله بشاش) واژه ZTR با نام زیرتو یا ایزیرتو، پایتخت مانّاها مطابقت داده شده و معرفی گشته است. مصوت I که قبل از ایزیرتو آمده اغلب قبل از صامت Z بعنوان یک واکه پیش هشت (Prostheti Que) می‌آید. معمولا بطور کلاسیک قبل از یک همخوان سفیری و همخوان خوشه‌ای rt به جای tr بصورت قلب گاهی در نوشتن نام‌های آشوری نو در کتیبه‌ها دیده می‌شود. پدیده اخیر بسیار نادر لیکن شناخته شده است. .... تشخیص این پدیده هر چند از لحاظ زبانشناسی امکانپذیر است اما در عین حال مشکل بنظر می‌آید. ... این تردید می‌تواند مطرح شود که مبادا این نام(ztr) دلیل معتبری برای منطبق بودن تپه قلایچی با زیرتو نباشد»(لومر، ۱۳۷۷،صص۱۳-۱۱۲). البته مدارک و داده‌های باستان‌شناسی احتمال ایزیرتو بودن محوطه قلایچی را تایید می‌کند.

کتیبه قلایچی همچنین مورد مطالعه افال قرار گرفته و وی نتیجه‌گیری‌های ذیل را ارائه داده است : (Ephil.1999,p.116-21)

۱- کتیبه مذکور بیرون از ناحیه سامی زبان‌ها نوشته شده است

۲ - خدای هداد بیرون از قلمرو مورد پرستش خود(در میان سامی‌ها) ظاهر شده است

۳- خدایان خالدی و هداد که به دو حوزه پرستش متفاوت تعلق دارند (یکی به هلال حاصلخیزی و دیگری به منطقه قفقاز)به عنوان حافظان پدیدآورندگان کتیبه ظاهر می‌شوند

از آنجائیکه هیچ سند مکتوبی از خط و زبان مانّائی‌ها کشف نشده، افال به این نتیجه رسیده که مانّائی‌ها همانند اقوام مجاور خود(مادها و غیره) زبان خود را نمی‌نگاشتند. با توجه به این حقیقت که استل بوکان یک کتیبه شاهی است، این فرض به وجود می‌آید که زبان و کتابت آرامی مورد استفاده بخشی از طبقه بالای جامعه مانّا قرار داشته است. البته این بدان معنا نیست که مانّائی‌ها زبان خود را ترک کرده و زبان آرامی بکار گرفته‌اند، بلکه اشاره به این دارد که یک گروه کوچک در جامعه مانّا، همانند کاتبان و شاید کارگزاران و تعدادی از رهبران، وجود داشته‌اند که زبان و خط آرامی را به عنوان یک امتیاز فرهنگی بکار می‌برده‌اند. ادبیات بکار گرفته شده در کتیبه حاکی از وجود کاتبان حرفه‌ای خط و زبان آرامی است. این گونه از کاتبان در دربار آشور و مناطق دیگر به کار اشتغال داشته‌اند. افال کتیبه بوکان را از نوع یادمان‌های شاهی می‌داند و نه از نوع پیمان‌نامه‌های سیاسی که در آنها نام خدایان بیگانه در میان لیست خدایان شاهد ذکر می‌شود. در اینجا خدایان نام برده شده بدون شک خدایان مورد پرستش پادشاهانی بودند که این کتیبه را بر پا داشته‌اند(Ibid.p.116-21).

افال احتمال داده عبارت خدای خالدی در زعتر اشاره به معبد محلی این خدا در منطقه داشته باشد و نه معبد اصلی او در موساسیر (البته افال نیز در ترجمه و مطابقت این کلمه بجهت تفاوت اساسی که میان«tr» در عبارت زعتر و «rt» در عبارت زیرتو وجود دارد، تردید روا می‌دارد).

تعلق این کتیبه به پادشاه مانّا و ذکر نام هداد در این کتیبه ضرورتاً به معنای پرستش این خدا توسط مانائی‌ها نمی‌باشد؛ چرا که این کتیبه به نوعی ترجمه آرامی از عبارات مانّائی محسوب می‌شود و در این

موارد برابرسازی خدایان محلی با خدای اصلی آرامی زبانان معمول بوده است. به بیان دیگر خدای طوفان یا تشوپ، پادشاه خدایان در مجمع خدایان هوری است و هداد نیز خدای طوفان در میان آرامی زبان‌هاست. از این رو در نگارش به آرامی این برابرسازی ممکن است انجام گرفته باشد. خدای خالدی نیز احتمال دارد علاوه بر اورارتو، در شمالغرب ایران نیز مورد پرستش واقع می‌شده است و وجود معبد اصلی او در مجاورت قلمرو مانّا (در موساسیر) و خارج از قلمرو اصلی اورارتو، می‌تواند این نظریه را تایید کند. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که در نخستین کتیبه‌های اورارتوئی به خالدی به عنوان خدای بزرگ اشاره نمی‌شود و احتمال داده شده بعدها و به دلایل سیاسی پادشاهان اورارتو به این خدا چنان جایگاهی را بخشیده‌اند. حضور خدای هداد به طریقه دیگر نیز در این کتیبه قابل توجیه است. هداد خدای عمده ساکنان سوریه و رب‌النوع طوفان است. همانگونه که از داده‌های باستانشناسی بدست آمده از حسنلو و زیویه برمی‌آید، ارتباط نزدیکی میان شمال سوریه و شمالغرب ایران در هزاره اول ق.م وجود داشته است. خدای طوفان در مجمع خدایان هوری جایگاه ممتازی داشته بنابر این با توجه به آن ارتباط و این زمینه مناسب، پذیرش خدای هداد توسط مانائی‌ها کاملاً امکان پذیر بوده است.

در ارتباط با تاریخگذاری این استل تمامی محققانی که در این رابطه مطالعه کرده‌اند، با توجه به سبک نوشتاری کتیبه آن را به اواخر قرن ۸ و به احتمال کمتر آغاز قرن ۷ق.م مربوط دانسته‌اند(لومر ۱۳۳۷، صص۱۶-۱۱۵؛ Eph'Al.1999,pp.116-21 ؛ Fales.2003,p.133). نمونه‌های قابل مقایسه این کتیبه از تل‌فخریه و سفیره در شمال سوریه به دست آمده است.

استل قلایچی همچنان که اشاره شد احتمال می‌رود استل یادمان و یا پیماننامه نظامی یا انقیادنامه بوده باشد. مورد اولی احتمال بیشتری دارد اما در صورت صحت مورد دیگر، طرفین این پیمان چه دولت‌هایی می‌توانستند باشند؟ به احتمال زیاد یکی از طرفین مانّا بوده اما در خصوص طرف مقابل هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد. شکل و محتوای کتیبه و همچنین قرار داشتن خدای هداد در مقام بالاتری از خالدی، اورارتوئی بودن طرف مقابل را رد می‌کند. از طرف دیگر نه محتوا و نه عناصر ادبی بکار رفته

هیچ اشاره‌ای به دخالت آشور در این استل نمی‌کند(Fales.2003,p.143)؛ هر چند به نوعی سایه حمایتی آشور در پشت سر ترکیب این کتیبه دیده می‌شود.

فالس احتمال دارد کتیبه مذکور پیمانی نظامی باشد میان دو متحد که بر علیه آشور تنظیم شده است (Ibid.p.146-47). در صورت صحت این فرضیه باید به دنبال یک واقعه تاریخی مرتبط گشت. در نیمه دوم قرن ۸ق.م که کتیبه به اواخر آن تاریخگذاری شده، مانّا روابط نزدیکی با آشور داشته(البته از ۱۰ سال پایانی این قرن اطلاع چندانی در دست نداریم) و به غیر از یک واقعه گذرا (شورش اولوسونو در سال ۷۱۶ ق.م) مشکلی در این ارتباط بوجود نیامده است. اما در دهه‌های نخستین قرن ۷ق.م روابط مانّا و آشور خصمانه شده و مانّا بر علیه آشور و با کمک سکائیها دست به اقدامات نظامی زده است. اگر استل پیماننامه نظامی بر علیه آشور باشد، می‌تواند مربوط به این دوره(۶۶۹-۶۸۰ق.م) باشد. با این حال همانگونه که گفته شد یادمان بودن استل احتمال بیشتری دارد. حال چه واقعه مهمی را می‌توان در ارتباط با نگارش کتیبه دانست. به احتمال بسیار در اواخر قرن ۸ ق.م واقعه مهمتری از پیروزی آشوری‌ها و مانائی‌ها بر اورارتو و بازگرداندن بخش مهم و از دست رفته مانّا به این کشور وجود نداشته است. آیا امکان دارد اولوسونو به پاس این پیروزی بر پایی استل مزبور را به کاتبان حرفه‌ای آرامی سفارش داده باشد؟ در صورت صحت این فرضیه چرا بخش تاریخی کتیبه از میان رفته است؟ آیا مطالب نامطلوبی داشته ؟ پاسخ به این سوال با توجه به مدارک موجود امکانپذیر نیست. مانّا در اواخر قرن ۸ و اوائل قرن ۷ق.م قلمرو خود را گسترش داده و مطمئنا پیروزی‌های داشته، این استل می‌تواند یادمان یکی از آن پیروزی‌ها و شاید پیروزی مانا بر آشور در دوره آسارحدون، باشد. یک امکان دیگر را نیز باید در نظر داشت و آن اینکه احتمال دارد استل مزبور در جریان فتوحات پادشاه مانا از جای دیگری به تپه قلایچی منتقل شده باشد. شاید بتوان با مطالعه نوع سنگ بکار رفته و مقایسه آن با سنگ‌های موجود در منطقه جواب این فرضیه را بدست آورد.

۴-۵-۴- مذهب مانّائی‌ها

متاسفانه مدارک مستند و گویائی در این ارتباط در دست نیست. کتیبه بدست آمده از قلایچی نیز دارای ابهاماتی است که کمک چندانی به این مسئله نمی‌کند. در کتیبه‌های آشوری هیچ اشاره روشنی به خدایان خاص و موردِ پرستش مانّا نشده است؛ هرچند سارگون در کتیبه خود به صورت ضمنی به خدایان سرزمین مانّا اشاره می‌کند اما از آنها نامی نمی‌برد. از طرف دیگر وجود معابد محلی خدای خالدی بیرون از قلمرو اصلی اورارتو در دوره روسا، در موساسیر مشخص شده است. همچنین معبدی نیز از این خدا در آبو(۱۹۰) و ریار(۱۹۱)، در سرزمین مادری سلسله شاهی اورارتو و در ناحیه آرمائیلی وجود داشته است. بر همین اساس اشارات صورت گرفته به خالدی در استل بوکان می‌تواند به سهیم بودن مانّائی‌های ساکن تپه قلایچی در یک مجموعه مذهبی زاگرسی- اورارتوئی دلالت کند (Fales.2003,p.141). خدای هداد استل بوکان نیز می‌تواند برابرسازی شده خدای طوفان مانّائی‌ها باشد و یا اینکه وام گرفته شده از شمال بین‌النهرین و سوریه. از طرف دیگر با توجه به نتیجه‌گیری صورت گرفته و مورد قبول اکثریت محققان در هوری بودن مانّائی‌ها، می‌توان حداقل ادعا کرد که خدایان اصلی هوری(تشوب، کوماربی و شاواوشکا) در مجمع خدایان مانّائی جای داشتند. مهمترین دلیل بر این مدعا نقوش جام طلای حسنلو است که با توجه به مطالعات صورت گرفته و نوشته اکثر محققین مطابقت زیادی با اساطیر و مذهب اقوام هوری زبان دارد(۱۹۲). این جام به همراه اسکلت سه فرد بدست آمده و تمامی شواهد حاکی از ارزش ویژه آن است. جام مزبور حدود ۱۸ سانتی متر قطر و ۲۰ سانتی متر بلندی دارد و بر روی بدنه و کف آن نقوش مختلفی به صورت برجسته ایجاد شده است. نقوش بدنه جام به نظر می‌رسد در کل بیانی اساطیری داشته باشد. در قسمت اصلی صحنه، تصویر سه خدا که به نظر می‌رسد خدایان طوفان، خورشید و ماه باشند(تصویر ش۱۳)،سوار بر ارابه نقش شده‌اند که با خدایان طوفان، خورشید و ماه در مجمع خدایان هوری قابل انطباق‌اند. در برابر این خدایان هیولائی سنگی وجود دارد که از میانه دریا سر بر آورده است. پرادا و محققان دیگر صحنه مزبور را با

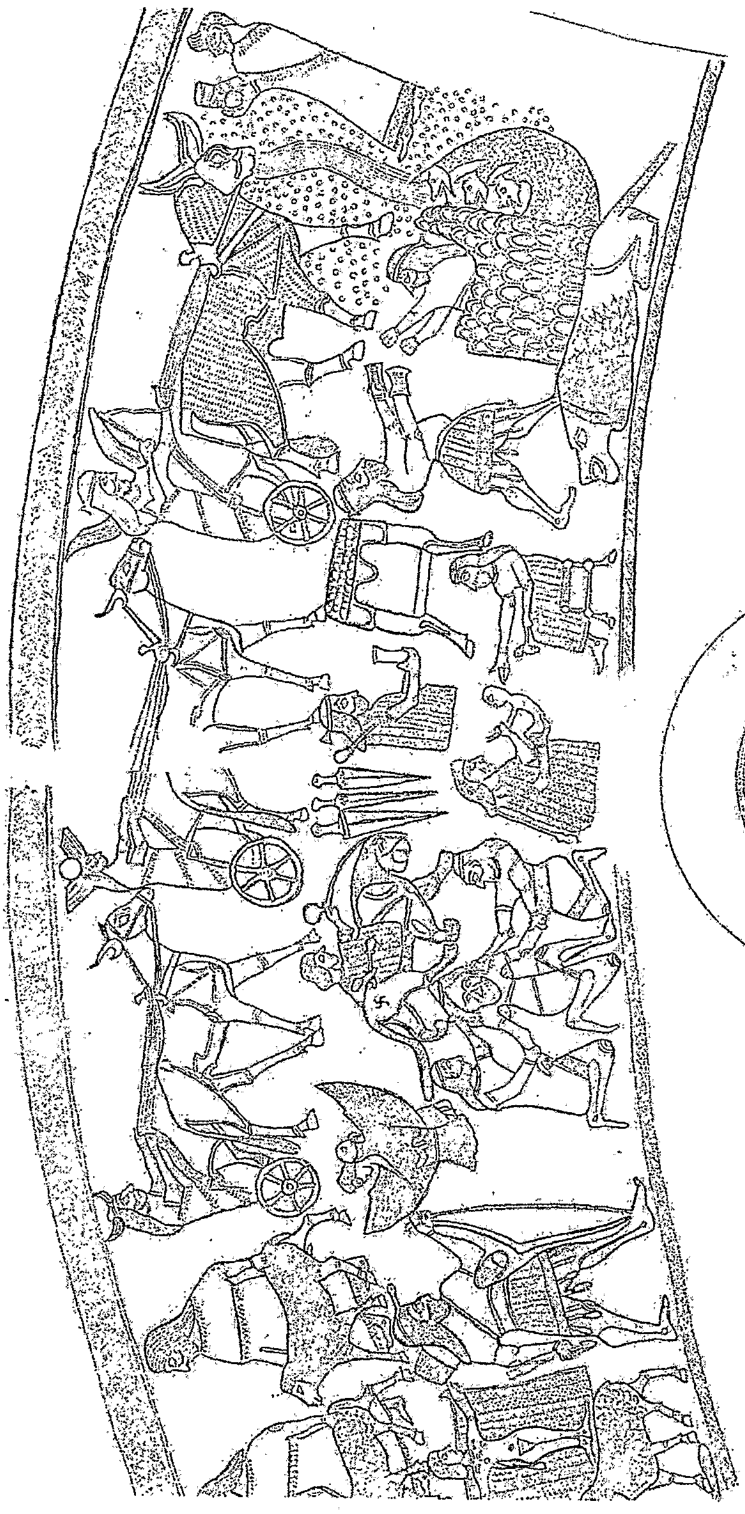

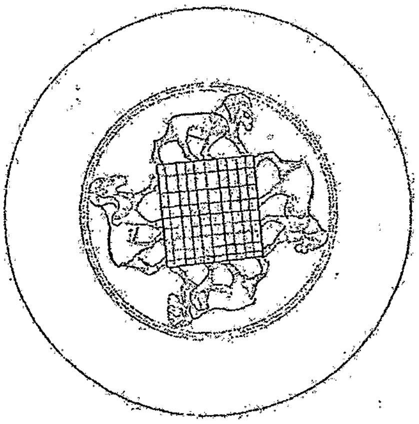

تصویر ۴-۱- نقوش جام طلای حسنلو

اسطوره هوری نبرد خدای طوفان(تشوب) با اولیکومی، هیولای سنگی آفریده شده توسط خدای کوماربی یکی می‌دانند.

در اساطیر هوری اسطوره دیگری نیز وجود دارد که کمتر شناخته شده اما مطابقت بهتری با صحنه جام حسنلو دارد. براساس این اسطوره خدای کوماربی هیولای دومی به نام هدامو(۱۹۳) آفرید تا با خدای تشوب جنگ کند. نام این موجود با علامتی نوشته شده که برای نگارش مار بکار می‌رفته است. هیولای جام حسنلو نیز سر مار گونه‌ای دارد. در این اسطوره الهه شاواوشکا که نقشی چون ایشتار در بین‌النهرین دارد، موفق به اغوا کردن این هیولا می‌شود و در نتیجه هیولا قدرت خود را از دست می‌دهد (Winter.1989,pp.87-106). نقش این الهه بر روی جام دیده می‌شود.

۴-۵-۵- ساختار حکومتی مانّا

بر اساس مدارک موجود مانّا دارای سیستم حکومتی پادشاهی بود که در آن فرزند پسر جانشین پدر می‌شد. پادشاه در این سیستم به تنهایی کشور را اداره نمی‌کرد بلکه از مشورت اعیان و حاکمان محلی نیز استفاده می‌کرد. قلمرو مانّا به ایالتهای مختلفی تقسیم می‌شد که تعدادی از آنها حالتی نیمه مستقل داشتند و دارای حاکمانی بودند که حداقل در امور داخلی خود اختیار تام داشتند. ایالتهای زیکیرتو و آندیه چنین وضعیتی داشته و به نظر می‌رسد وابستگی چندانی به حکومت مرکزی نداشتند. در کنار حاکمان محلی، بزرگان، اعیان و مشاورانی بودند که احتمالا برآمده از قبایل اصلی تشکیل دهنده دولت بودند.

هر یک از مناطق و نواحی مانّا ظاهرا دارای مراکز حکومتی بودند که در متون آشوری تحت عنوان« شهرهای شاهی»(۱۹۴) از آنها یاد شده است(Yataka.1944,pp.55-87). از جمله این شهرها و مراکز می‌توان به «شیمری خادیری» اشاره کرد که در متون سارگون به آن اشاره شده است. در پیرامون شهرهای شاهی، شهرهای دیواردار و مستحکمی وجود داشتند(۱۹۵) و در پیرامون آنها نیز یک سری شهرها و روستاهای کوچک یا استقرارگاهها که محل زندگی روستائیان بوده و اینان در مواقع خطر روستاهای خود را ترک کرده و در قلعه‌ها و شهرهای مستحکم پناه می‌گرفتند.

دولت مانّا با احتمال زیاد ارتشی مجهز به سواره نظام و ارابه‌های جنگی داشته؛ هر چند نمی‌توانسته به پای ارتش‌های مجهز و منظم آشور و اورارتو برسد. استفاده از اسب و ارابه در مانّا رونق زیادی داشته و تزیینات و ساز و برگ بدست آمده از حسنلو نشان می‌دهد که اسب‌های مانّا از نظر شکوه قابل مقایسه با اسب‌های سلطنتی آشور بودند(۱۹۶).

۴-۵-۶- شیوه معیشت مانّائی‌ها

حوضه جنوبی دریاچه ارومیه همانگونه که در فصل مطالعه زیست محیطی به آن اشاره شده، به جهت زمین‌های حاصلخیز و مراتع غنی، از مناطق مهم کشاورزی و دامداری بشمار می‌آید. از این رو کاملا طبیعی است که کشاورزی و دامداری حرفه اصلی مانائی‌ها بوده باشد. همچنین با توجه به مدارک و شواهد موجود مانائی‌ها در پرورش اسب مهارت بسیاری داشته و بخشی از اسب مورد نیاز آشور را تامین می‌کرده‌اند. متون آشوری بطور ضمنی مانائی‌ها را در کل یکجانشین معرفی می‌کند، با این حال به وجود درصد قابل توجهی دامدار کوچ‌نشین که بهمراه دامهای خود ییلاق و قشلاق می‌کردند، می‌توان باور داشت. بقای حیات سیاسی و اقتصادی بسیاری از دولت‌ها و جوامع کوچک شمالغرب و غرب ایران، علی‌رغم حملات و غارت‌های بسیار، تا حدود زیادی به ساختار متحرک آنها بستگی داشت. آنان اغلب به هنگام هجوم دشمن خبردار شده و بهمراه دام‌های خود به ارتفاعات کوچ می‌کردند و دشمن نیز در اغلب موارد بدنبال آنها به ارتفاعات لشکرکشی نمی‌کرد و بر همین اساس لشکرکشی‌های متعدد آشور و اورارتو نمی‌توانست ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جوامع مذکور را نابود کند. اصولا لشکرکشی‌های آشور و اورارتو در فصول خشک سال صورت می‌گرفت و در این زمان نیز اغلب ساکنان دامدار منطقه در ارتفاعات و مناطق ییلاقی بسر می‌بردند(در این ارتباط نگاه کنید به Greco.2003,pp.65-78).

در کنار کارهای کشاورزی و دامداری، مانائی‌ها هنرمندان و صنعتگران چیره دستی بودند و در فلزگری، سفالگری، ساخت آجرهای لعابدار، کنده‌کاری روی عاج و ... به درجه بالائی از پیشرفت دست یافته بودند. اشیاء مکشوفه از قلایچی، زیویه و حسنلو معرف هنر اقوام مانّائی است.

ارجاعات فصل چهارم

۱) Dangin.1912; Wright.1943; Oppenheim.1960; Levine.1977/1; Mayar.1983; Muscarlla 1986; Zimansky. 1990

۲) نام این دولت در متون آشوری بصورت Ma(n)-na-a-a و در مواردی Mu-un-na و Man-na-ash و در کتیبه های اورارتوئی بصورت Ma-(a)na-(...) آمده است.

۳) خلاصه مفیدی از این نتایج در مجله Expedition,vol.31(2-3),1989 منتشر شده است

4) Aridi

5) Kakia

6) Asau

7) Shilaia

8) Mazamua

9) Bunagish

10) Nikdima

11) Nikdiera

12) Kullar

13) Allabria

14) Messi

15) Calah = نیمرود

16) Datana

17) Magdubi

18) Malhisite

19) Ualki در تعدادی از منابع بصورت اوداکی(Udaki) نیز ثبت شده است

20) Zirta

22) Manash

22) Shulusunu

23) Harruna ?

24) Masashuru

25) broken to the yoke

26) Shurdira

27) Artasari

28) در این ارتباط نگاه کنید به صفحات ش

29) Musasir جایابی شده در شمال رواندوز عراق

30) Upu

31) Burisites

32) Harranites

33) Shashganites

Andites (34

۳۵) در این قسمت از لشکرکشی اشاره به حمله علیه شهرهای تابال(Tabal) شده که بنظر می‌رسد گزارشگر در ترتیب نوشتن وقایع دچار اشتباه شده چرا که تابال در بخشهای شمالی آشور قرار داشته است

Namri (36

Sua (37

Dadi (38

Sharsina (39

Sunbai(40

Taurlai (41

Siluna (42

Saban (43

Ellipi (44

Har har (45

Araziash (46

Madai(47

Gizilbunda (48

Abdadana (49

۵۰) واقع در ۱۰ کیلومتری شرق شهرستان اشنویه

Xorxor (51

Arsita (52 در سنگنوشته تنها دو حرف اول این اسم باقی مانده است

Bushtu (53

Baruata (54

۵۵) در سال دهم و یا یازدهم حکوت آرگیشتی ظاهرا مانا حتی کوشید علیه اورارتو تهاجم آغاز کند

۵۶) در سالنامه خورخور از نواحی اوگیشتی= اوئیشدیش و دره آشکانی = اوشکایا و کوه اواوسئی = اوآئوش یعنی سهند و کوه آلانه یاد شده است

۵۷) در اصطلاح آشوری به مراکز اداری اطلاق می‌شد

Shimerixadiri(58 که احتمالا همان شوردیره(Shurdira) منابع آشوری است

۵۹) در این منطقه قلعه مهمی وجود دارد که احتمال دارد بنای اولیه آن مربوط به دوره مورد بحث باشد

Darbu (60 ، احتمالا در کرانه شرقی دریاچه ارومیه واقع بوده است

۶۱) این محل که سه حرف اولیه آن(Suk....) باقی مانده احتمالا خارج از قلمرو مانا قرار داشته و بعدها به دور-توکولتی-اشارا (Dur-Tukulti-apil-Esharra) تغییر نام داده است

Shuandahul (62

Durdukka (63 این نام در کتیبه دیگر بصورت زورزوکا(Zurzukka) ثبت شده است

Metatti of Zikirtu (64

Sukka (65

Bala (66

67) Abitikna

68) Hatti

69) Amurru

70) Aza

71) Uaush

72) Bagdatti

73) Ullusunu

74) Assur-Liu

75) Karalla

76) Itti

77) Zibia

78) Armaid

79) Shepasharri

80) Shurgadia

81) Uishdish

82) Misiandu

83) Ursa

84) Izibia

85) Armid

86) Tuaiadu

87) Telusina

88) Daiaukku

89) Hamath

90) Ianzu

91) Duuzu

92) Surikash

93) Sinihinu

94) Sirdakku این نام بصورت زیردیاکا(Zirdiakka) نیز ثبت شده است

۹۵) بنظر می‌رسد اولوسونو در این ارتباط به سارگون تعهد کتبی داده است. رسم نگهداری ولیعهد یا پسر بزرگ شاه، در دربار متحدان قدرتمند کشور، در دوره باستان و حتی دوره‌های متاخرتر معمول بوده است. در این شیوه ولیعهد علاوه بر اینکه نقش یک گروگان با ارزش را داشت و میزبان می‌توانست در مواقع ضروری از این حربه استفاده کند، در دربار کشور میزبان متناسب با سیاست‌ها و رسوم آن کشور آموزش می‌دید تا بعد از بقدرت رسیدن، تابع و پیرو سیاست‌های آن کشور باشد

96) Draft horses

97) Kakmi

98) Zizi

Appatar (99

Zalaia (100

Kitpatai (101

Luckenbill. 1926, p.256 and 271 (102

۱۰۳) هر بِرو(Beru)، واحد مسافت آشوری برابر ۲ساعت راهپیمائی و بیش از ۱۰ کیلومتر مسافت در نظر گرفته شده است. سارگون در اینجا به ۳۰ بِرو اشاره کرده که مسافتی در حدود بیش از ۳۰۰ کیلومتر را شامل می‌شود

Bit-Kabsi (104

Panzish (105

Ishtaraura (106

Aukane (107

Uashdirikka (108

Parda (109

Uaush (110

Zimur (111

Jasper (112

Ushkaia (113

Zaranda (114

Mallau (115

Cypress (116

Subi (117

Baru (118

Sangibutu (119

Ulhu (120

Armariali (121

Aiadi (122

Uaiais (123

Laruete (124

۱۲۵) شاید این مورد را بتوان با اتحاد بابل و ماد بر علیه آشور مقایسه کرد. در کتیبه‌های بابلی نیز جایگاه شایسته ماد مشخص نشده و نقش آن در پیروزی بزرگ بر آشور کمرنگ جلوه داده شده است

Ishpakai, the Scythian (126

Teushpa, the Cimmerian (127

Umman manda (128

Shrruikbi (129

Dur-ellil (130

Belushezib (131

۱۳۲) در لهجه آشوری آخشری(Ahsheri) بوده و چنانکه در اینجا ضمن سوال مرقوم به بابلی آمده آخسری قرائت می‌شد. آخسری در سال ۶۵۹/۵۸ ق.م درگذشت. ممکن است وی جانشین بل‌خابو بوده باشد؛ اگر وی واقعا پادشاه بوده باشد

Kishasu(133

Ahseri /Ahsheri (134 آخسری/آخشری

۱۳۵) تیگلات پیله‌سر سوم در یکی از کتیبه های خود ادعا می‌کند که ۷ برو مسافت را به صورت شبانه روزی بدون آنکه به سربازان خود استراحت و یا آب و غذا بدهد، طی کرده است. از آنجا که هر بیرو را با ۲ ساعت راهپیمائی و بیش از ۱۰ کیلومتر مسافت برابر گرفته‌اند، از این بیان میتوان به دریافت که لشکریان آشور می‌توانستند در طی شبانه روز مسافتی بیش از ۷۰ کیلومتر را بپیمایند.

Ăusiash (136

pasha…su (137

busutu (138

Ashdiash (139

Urkiamum (140

Uppish (141

sihŭa (142

Naziniri (143

Atrăna (144

Paddiri (145

Arsianish (146

Aikanani (147

Harsi (148

Kumurdai (149

Raidishadĭ (150

Erishteiana (151

….rua (152

Sharr-ikbi (153

Gusnĕ (154

…rute (155

۱۵۶) آشوریان مردم عادی را چنین می‌خواندند(دیاکونف.۱۳۷۱،ص ۲۶۰)

Ualli (157

Erisinni (158

Ishtatti (159

Abu (160

Kablini (161

India (162

N.B.Jankowska (163

۱۶۴) Mazamua که گاه Lullumi نیز خوانده می شده
۱۶۵) Armaviv
۱۶۶) Ayanis
۱۶۷) Horom
۱۶۸) Erebuni
۱۶۹) Hatti
۱۷۰) Supani
۱۷۱) Bohmer.1964; Zadok.2002; دیاکونف. ۱۳۷۱
۱۷۲) بعنوان مثال در منطقه آذربایجان تعداد زیادی نام جایها با منشاء فرسی دارد و در مناطق کردنشین و فارس‌نشین نیز اسامی ترکی زیاد دیده می‌شوند. مطالعه این اسامی کمکی به بازسازی نژادی وضعیت کنونی منطقه نمی‌کند.
۱۷۳) Bagabartu , Aspastu
۱۷۴) Daiaukku
۱۷۵) Bagdatti
۱۷۶) Udaki/Ualki
۱۷۷) Azâ
۱۷۸) Urkish
۱۷۹) Nergal
۱۸۰) Lubagada
۱۸۱) Nagar
۱۸۲) Tešub
۱۸۳) Hapa
۱۸۴) Kumarbi
۱۸۵) Šawuška
۱۸۶) Ullikummi
۱۸۷) Kumme/Kummiya
۱۸۸) winter.1989,p.94 ; Wilhem.1994, p.49-52
۱۸۹) Gi-ki-i
۱۹۰) Arbu
۱۹۱) Riar
۱۹۲) پرادا. ۱۳۵۷؛ دیبا.۱۳۵۷؛ Winter. 1989; Mellik.1966
۱۹۳) Hedammu
۱۹۴) āl šarrūti در اصطلاح آشوری
۱۹۵) āl dannūti در اصطلاح آشوری
۱۹۶) De schauensee. 1989,pp. 37-52

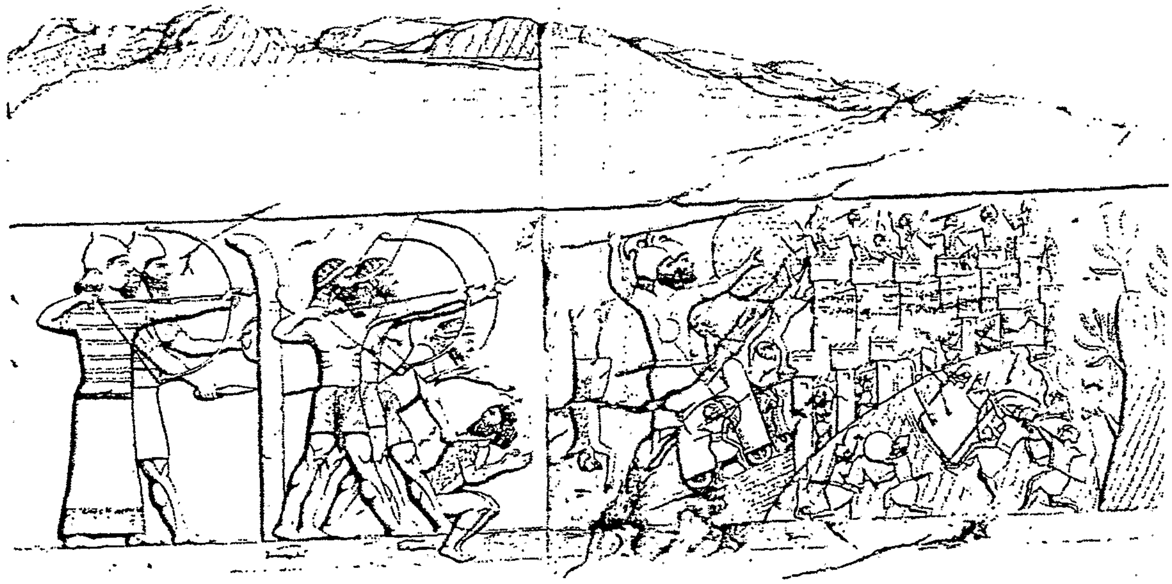

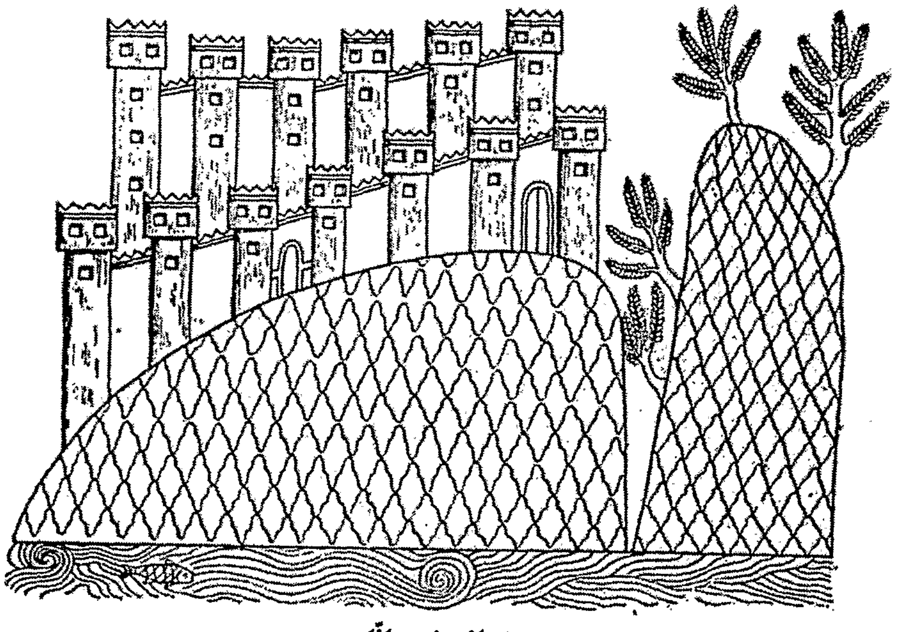

دژ پانزیش مانّا

تصرف دژ پانزیش در نقش برجسته کاخ سارگون در خُرس‌آباد(بالا) و طرح بازسازی شده نقش قلعه. در گزارش هشتم سارگون هیچ اشاره‌ای به فتح این قلعه نشده؛ چرا که قلعه در آن زمان در دست دولت مانّا قرار داشته است. اما طراح نقش به دلایل تبلیغی چنین نقشی را طراحی کرده است، از این رو اعتماد زیادی متون و نقوش تبلیغاتی آشور وجود ندارد

فصل پنجم

جغرافیای تاریخی

۵- جغرافیای تاریخی

۵-۱- کلیات

جغرافیای تاریخی رشته علمی است که می‌تواند زمینه کاری مناسبی برای مطالعات و عملیات باستان‌شناسی فراهم آورد. بدون این زمینه مناسب و در فقدان مدارک مکتوب و روشنگر(مکشوفه از محوطه‌های باستانی) تعیین هویت و تعلّق بسیاری از محوطه‌های باستانی و فرهنگ‌ها با ابهامات فراوانی همراه خواهد شد. علیرغم اهمیت این موضوع، متاسفانه جغرافیای تاریخی ایران در دوره مورد بحث و بویژه قلمرو مانّا که موضوع بحث این پایاننامه است، هدف مطالعات علمی و قابل توجهی قرار نگرفته و اندک مطالعات انجام شده نیز به نتایج قطعی و قابل قبولی دست نیافته است. این در حالی است که حجم نسبتا خوبی از اسناد و مدارک آشوری و اورارتوئی که در آنها به نام ده‌ها پدیده جغرافیائی، پادشاهی‌ها، ایالتها، نواحی، شهرها، قلعه‌ها و غیره اشاره شده در دست داریم. متاسفانه تاکنون حتی یکی از این نام‌ها با پدیده‌های جغرافیائی و محوطه‌های باستانی موجود در منطقه با قطعیت مطابقت داده نشده (شاید بتوان پدیده‌های بسیار مشخصی چون دریاچه ارومیه را مجزا کرد) است. یکی از دلایل مهم این عدم موفقیت، تعداد کم محوطه‌های حفاری شده و فقدان مدارک مکتوب بدست آمده از منطقه است که در آنها به نام کهن محوطه‌ها اشاره شده باشد. به نظر می‌رسد این مسئله با نوعی بداقبالی نیز همراه شده؛ چرا که در شمالغرب و غرب ایران سه کتیبه مهم آشوری و یک کتیبه مانّائی بدست آمده ولی آنها نیز کمک چندانی به روشن شدن جغرافیای تاریخی منطقه نمی‌کنند. دو استل پیروزی تیگلات پیله‌سر و سارگون دوم که از غرب ایران بدست آمده‌اند(Levine.1972) در نقطه‌ای که به محل نسب استل اشاره دارد، شکستگی پیدا

کرده است. کتیبه تنگی‌ور نیز علیرغم آنکه بطور ضمنی محل تقریبی ایالت کارلا را مشخص می‌کند اما به محل ایجاد آن اشاره نمی‌کند و یا در صورت اشاره، آن قسمت دچار خوردگی شده است(Frame.1999). بخش و متن تاریخی استل قلایچی نیز که مطمئناً از اهمیت بسیاری برخوردار بوده از میان رفته و اشاره صورت گرفته به زعتر(Ztar) و مطابقت آن با زیرتو(پایتخت مانّا)، فاقد آن قطعیتی است که بر اساس آن بتوان محل قطعی پایتخت مانّا را مشخص ساخت(۱).

با توجه به این زمینه نامناسب مطالعاتی، ارائه بحثی علمی، مستند و جامع در ارتباط با جغرافیای تاریخی مانّا بسیار دشوار می‌نماید با این حال تلاش بسیار شده تا با تکیه بر مدارک و قرائن موجود، بازسازی قابل قبولی از جغرافیای تاریخی مانّا و قلمرو آن داشته باشیم و به نظر می‌رسد در این کار موفقیت خوبی حاصل شده است. مقایسه بازسازی صورت گرفته با کارهایی که قبلا در این ارتباط انجام شده، می‌تواند گواه این ادعا باشد.

از زمان انتشار متون آشور جدید تاکنون، تلاشهای فراوانی برای بازسازی خطسیر لشکرکشی‌ها بر روی نقشه کنونی منطقه صورت گرفته و حداقل در قلمرو اصلی آشور به موفقیت‌های خوبی دست یافته است و تعداد قابل توجهی از اسامی مذکور در گزارشهای آشوری با پدیده‌های جغرافیائی و محوطه‌های باستانی مطابقت داده شده‌اند(Parpola and Poeter.2001). از محققانی که فعالیت آنها شامل مناطق غربی و شمالغرب ایران شده و مقالاتی در این ارتباط منتشر کرده‌اند، می‌توان به دانژن، فورر، هرتسفلد، بومر، دیاکونف، لوین، ماسکارلا، سالوینی، جولین رد، زیمانسکی، پارپولا، لیورانی، لانفرانچی و تعدادی دیگر اشاره کرد که در فهرست منابع و ماخذ بطور کامل به آنها اشاره شده است.

یکی از موضوعات اساسی و مهم در مبحث جغرافیای تاریخی مانّا که به آن پرداخته‌ایم، تعیین قلمرو این دولت است که بر اساس آن بتوان به تعیین هویت و تعلق فرهنگ‌ها و محوطه‌های باستانی منطقه اقدام نمود. در جریان این کار همچنین تلاش شده ایالت‌ها و نواحی مختلف مانّا نیز جایابی شده و در صورت امکان پیشنهادهایی در جهت انطباق تعدادی از پدیده‌های جغرافیائی و محوطه‌های باستانی با موارد مذکور در گزارشها صورت گیرد. همچنین تلاش شده بازسازی جدید و دقیقتری از خط سیر لشکرکشی هشتم سارگون(با توجه به کمک اساسی این گزارش به تعیین قلمرو مانّا و ایالتهای آن) ارائه شود. در

تعیین قلمرو مانّا با توجه به فقدان مدارک مستند و قابل اعتماد، تلاش شده تا از طریق تعیین مرزهای کشورها و ایالتهای مجاور، به حدود و قلمرو مانّا دست پیدا کنیم. اساس این بازسازی مبتنی بر داده‌های تاریخی است اما از داده‌های باستان‌شناسی نیز در جای خود استفاده شده است.

۵-۲- همسایگان مانّا و مرزهای مشترک آنها با این دولت

پادشاهی مانّا با توجه به متون و مدارک قابل اعتماد؛ در شمال با اورارتو، در شمالغرب با خوبوشکیه، در غرب با زآموا، در جنوب‌غرب با ایالتهای کارلا و آلابریا، در جنوب با پارسوا و در جنوب‌شرق با ماد و گیزیل‌بوندا مرز مشترک داشته است. در خصوص همسایگان شرقی و شمالشرقی مانّا اطلاعی در دست نداریم. در ادامه بحث به تعیین قلمرو و مرزهای مشترک این دولتها با مانّا می‌پردازیم(نقشه ش۱۱).

۵-۲-۱- اورارتو

خوشبختانه داده‌های باستان‌شناسی بدست آمده از قلمرو اورارتو و کارهای خوبی که توسط هیات‌های باستان‌شناسی آلمانی، ایتالیائی و ایرانی صورت گرفته، تشخیص مرزهای جنوبی اورارتو را در شمالغرب ایران ممکن ساخته است. کشف کتیبه‌های متعدد اورارتوئی، معماری و سفال شاخص، در کنار متون آشوری، به مرزهای تعیین شده نوعی قطعیت بخشیده است. «قلمرو اورارتو و مراحل گسترش آن را می‌توان بر اساس نوع سفال، معماری، هنر و نیز کتیبه‌های پیروزی که پادشاهان اورارتو در سرزمینهای فتح شده بر جای گذاشته‌اند، بخوبی ردیابی کرد. پروژه‌های بزرگ عمرانی، آبیاری، جاده‌ها و استحکامات نظامی از نشانه‌های حضور(و استقرار) این دولت می‌باشد»(Zimansky.1995,p.103-4).

با توجه به داده‌های باستان‌شناسی و متون تاریخی، بنظر می‌رسد قلمرو اورارتو در منطقه را باید در دو برهه زمانی مورد مطالعه قرار داد. دوره نخست مربوط به قبل از سال ۷۱۴ق.م و دوره دوم مربوط به بعد از این تاریخ است. اورارتو در دوره نخست که از حدود سال ۸۲۰ق.م آغاز می‌شود، با گسترش قلمرو خود کرانه غربی و دشتهای کرانه جنوبی دریاچه ارومیه را تصرف کرده و آنها را به قلمرو خود الحاق می‌کند(البته در ارتباط با دشت میاندواب تردید وجود دارد). کتیبه‌های ایشپوئینی و منوا در منطقه

اشنویه و داش‌تپه میاندواب و نیز استحکامات نظامی ساخته شده در دشت اشنویه-سلدوز این نظریه را تایید می‌کند. با توجه به بیان صریح منوا در کتیبه داش‌تپه، حداقل بخشی از این متصرفات در خاک مانّا قرار داشته است. این دو پادشاه و پادشاهان بعد از آنها، بویژه آرگیشتی اول و ساردوری دوم دامنه لشکرکشیهای خود را به عمق قلمرو مانّا و حتی فراتر از آن، به غرب ایران می‌کشانند، اما دیگر الحاقی به قلمرو اصلی صورت نگرفته و استقراری نیز در مناطق فتح شده شکل نمی‌گیرد. بر همین اساس در این دوره حواشی جنوبی دشتهای اشنویه-سلدوز و دشت میاندواب مرز دو کشور را شکل می‌داده است.

فقدان استقرارهای اورارتوئی در دشت میاندواب، علیرغم حاصلخیزی و اهمیت این دشت و وجود کتیبه داش‌تپه و اشاره ضمنی آن به ساخت بنای قلعه، چنین می‌نماید که اورارتو این دشت را به قلمرو اصلی خود الحاق نکرده و یا نتوانسته بکند و این دشت بعنوان منطقه حایل بین دو پادشاهی باقی مانده است. داده‌های باستانشناسی نیز نشان می‌دهد در این دوره مانّا نیز حضور محسوسی در این دشت نداشته است. زیمانسکی در ارتباط با دشت میاندواب می‌نویسد:« این دشت در صورت آبیاری حاصلخیز است و بهنگام بهار مراتع فراوانی برای چرای دام‌ها دارد. هیچ مانع طبیعی این دشت را از دشت‌های دیگر کناره دریاچه ارومیه جدا نمی‌کند و تنها یک سطح نمکی آن را از دشت سلدوز مجزا می‌کند. در این دشت جاده‌های خوب دسترسی به جانب تبریز(در شمال) و سقز(در جنوب) وجود دارد. علیرغم موقعیت خوب کشاورزی و دسترسی آن به نواحی دیگر، بصورت تعجب‌آوری مدارک اندکی از توجه اورارتو به این ناحیه وجود دارد. تنها یک کتیبه اورارتوئی در داش‌تپه بدست آمده که در آن بیشتر از فتح منطقه صحبت شده تا فعالیت‌های عمرانی. ارسلان قلعه(واقع در این دشت) بنظر می‌رسد مربوط به قبل از حضور اورارتوئی‌ها باشد و با رسیدن آنها ویران شده است. سفال بدست آمده از یک تپه در کناره جنوبی مهاباد، به دوره اورارتوئی‌ها مربوط است اما بطور مشخصی اورارتوئی نیست»(Zimansky.1985,p.20).

بنظر می‌رسد یکی از دلایل مهمی که سبب شده اورارتو این دشت را به قلمرو اصلی خود الحاق نکند، فقدان عوامل دفاع طبیعی در این دشت است. در اینجا تقریبا هیچ ارتفاع قابل توجهی برای ساخت استحکامات نظامی وجود ندارد و این امر نگهداری و دفاع از دشت را دشوار می‌ساخته است و مانّائی‌ها می‌توانستند از جهات مختلف این دشت را مورد حمله قرار دهند. با توجه به کلیه شواهد موجود در طول

قرن ۸ ق.م، دشت میاندواب منطقه‌ای حایل و مرزی میان اورارتو و مانّا بوده که بعد از شکست اورارتو در سال ۷۱۴ق.م دوباره بطور کامل در اختیار مانّائی‌ها قرار گرفته است.

با توجه به داده‌های باستان‌شناسی و تاریخی، اورارتوئی‌ها در کرانه شرقی دریاچه ارومیه حضور نداشته و قلمرو آنها در این منطقه از کرانه شمالشرقی دریاچه به طرف شرق کشیده می‌شد و شامل جلگه یا دشت تبریز و دره رودخانه آجی چای می‌شد. بنابر این در این قسمت، کوه سهند و ارتفاعات بزغوش داغ که در جهت غربی-شرقی کشیده شده، مرز طبیعی دو دولت را شکل می‌داده است. گزارش سارگون دوم نیز به روشنی به مرز مانّا و اورارتو در منطقه اسکوی امروزی(اگر مطابقت اسکو با اوشکایا صحیح باشد) اشاره می‌کند. در این جایابی کرانه شرقی دریاچه ارومیه از منطقه آذرشهر به طرف جنوب و نیز دامنه‌های جنوبی کوه سهند و ارتفاعات بزغوش داغ در قلمرو مانّا قرار می‌گرفت. البته لازم بذکر است که اورارتو در سال ۷۱۴ق.م و بهنگام حمله سارگون کرانه شرقی دریاچه و ایالت مانّائی اوئیشدیش را مدت کوتاهی بود که در تصرف خود داشته است، با این حال تا کنون در این بخش هیچ مدرک و داده‌ای از استقرار اورارتوئی شناسائی و ثبت نشده است(Ibid.pp.21-2).

گزارش سارگون و اشاره او به ناحیه سوبی(۲) همچنین این حقیقت را روشن می‌کند که قلمرو مانّا قبل از فتوحات پادشاهان اورارتو، شامل کرانه شمالشرقی دریاچه و حداقل بخشی از جلگه تبریز می‌شده است. سارگون در گزارش خود اشاره می‌کند که قلعه اوشکایا (اسکو) بر دشتی از ناحیه سوبی یا سوبای که اورارتوئی‌ها آن را کشور مانّائی می‌خواندند، اشراف داشته است(Luckenbill.1927,p.84). همانگونه که در نقشه کنونی منطقه دیده می‌شود، اسکو در حاشیه شمالشرقی کوه سهند قرار گرفته است. بر اساس گزارش مذکور، دشت مورد اشاره تنها بخشی از ناحیه سوبی بوده بنابر این شاید بتوان کل منطقه تبریز یا بخش شرقی آن را با ناحیه سوبی مطابقت داد. سوبی بهمراه ایالت اورارتوئی زرندا در زمینه پرورش اسب(بویژه سوبی) شهرت بسیاری داشته است و شاید یکی از دلایل اصلی الحاق آن به قلمرو اورارتو همین نکته باشد.

مرزهای برشمرده همانگونه که اشاره شده مربوط به قبل از لشکرکشی سال۷۱۴ق.م است و شواهد و قرائن نشان می‌دهد که بعد از شکست سنگین اورارتو در این سال، مانّا قلمرو خود را به ضرر اورارتو در کرانه

شرقی، جنوبی و غربی دریاچه ارومیه گسترش داده است. برهمین اساس مرزهای اورارتو بعد از سال ۷۱۴ق.م در غرب، در حاشیه شمالی دشت‌های اشنویه و سلدوز و به احتمال کمتر در حاشیه شمالی دشت ارومیه قرار داشته است. در کرانه شرقی دریاچه، مرزهای مانّا احتمال دارد به جانب شمال و جلگه تبریز کشیده شده باشد.

تعدادی از محققان از جمله رابرت دایسون و ماسکارلا حضور اورارتو در منطقه و بویژه کناره جنوب غربی دریاچه ارومیه را تا اواخر قرن ۷ق.م و تصرف منطقه توسط مادها کشانده‌اند؛ نظری که هم با متون تاریخی و هم داده‌های باستان‌شناسی ناسازگاری دارد. از قرن ۷ق.م هیچ مدرک مشخص اورارتوئی در منطقه بدست نیامده و متون آشوری نیز این حضور را نشان نمی‌دهد و داده‌های سفالی بدست آمده گسترش قلمرو مانّا را در این بخش نشان می‌دهد. سفالینه‌های بدست آمده از حسنلویIII و عقرب تپه مشابهت‌هایی با انواع بدست آمده از زیویه و دیگر محوطه‌های مانّائی دارد، این در حالی است که اورارتوئی‌ها گونه سفال شاخص خود را داشتند. همچنین این اعتقاد وجود دارد که بخشی از مواد فرهنگی منسوب به اورارتو که در دشتهای جنوبی و غربی دریاچه یافت شده‌اند احتمالا توسط اقوام بومی و به تاثیر از اورارتو مورد استفاده قرار گرفته باشد. این نظریه و نیز مدارک باستان‌شناسی مربوط به پایان حضور اورارتوئی‌ها در منطقه(در سال ۷۱۴ق.م)، توسط میدوداسکیا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است(Medvedskaya.1989,pp.434-50). آثار معماری و سفال مکشوفه از عقرب‌تپه نیز دارای مشخصاتی نسبتا متفاوت از انواع اورارتوئی می‌باشند از این رو در اورارتوئی بودن آنها محل تردید وجود دارد(Ibid and Muscarella.1973,p.69).

دکتر خطیب شهیدی نیز در سالهای اخیر مطالعاتی بر روی آثار معماری حسنلو داشته‌اند که منتج به نتیجه مشابهی شده است: «در حقیقت تمامی شواهد نیز دال بر این است که با لشکرکشی سال ۷۱۴ سارگون دوم به این منطقه و شکست بسیار سنگین اورارتو... سلطه تقریبا یکصد ساله اورارتو بر مناطق شرقی، جنوبی و غربی دریاچه ارومیه پایان گرفته و فقط شمال دریاچه ارومیه در اختیار آنها باقی مانده است. تا کنون در مناطقی که ذکرشان گذشت هیچ کتیبه‌ای از پادشاهان بعد از سال ۷۱۴ق.م اورارتو بدست نیامده و این نمی‌تواند تصادفی باشد»(خطیب شهیدی.۱۳۸۳).

به اعتقاد خطیب شهیدی قلعه اورارتوئی حسنلو بعد از ترک منطقه توسط اورارتوئی‌ها در سال ۷۱۴ق.م و قبل از ویرانی آن در حدود اواخر قرن ۷ق.م مورد استفاده اقوام بومی قرار گرفته است. نامبرده این دوره حدود صد ساله را دوره گسترش ماد(۳) خوانده اما به نظر من این دوره کاملا مصادف است با گسترش قلمرو مانّا به سمت شمال و متون آشوری و داده‌های باستان‌شناسی نیز این نظریه را تایید می‌کند. بازنگری لایه‌نگاری طبقه سوم حسنلو که توسط خطیب شهیدی صورت گرفته و بر اساس آن لایه IIIB به استقرار اورارتوئی(متروک شده در سال ۷۱۴ق.م) و لایه IIIA به استقرار حد فاصل سال ۷۱۴ تا ۶۰۰ق.م اختصاص یافته(جدول ش۵)، با مدارک و شواهد تاریخی و نیز باستان‌شناسی مطابقت بیشتری دارد. همانگونه که در فصل تاریخ سیاسی به تفصیل صحبت کردیم، قرن ۷ ق.م و بویژه نیمه نخست آن دوره اوج قدرت و گسترش قلمرو مانّا است. در این دوره نه تنها کرانه جنوبی، شرقی و احتمالا غربی دریاچه ارومیه در اختیار مانّا قرار گرفت بلکه بنظر می‌رسد کل قلمرو خوبوشکیه و بخشی از پارسوا و احتمالا آلابریا و حتی بخش‌هایی از قلمرو آشور تصرف و به قلمرو مانّا الحاق شده است؛ واقعیتی که در کتیبه‌های آسارحدون و آشوربانیپال بطور ضمنی به آن اعتراف شده است(نگاه کنید به صص۹۴-۸۵). از وضعیت مانّا در نیمه دوم قرن ۷ ق.م تقریبا هیچ اطلاعی در دست نداریم اما بنظر می‌رسد تا سالهای پایانی قرن ۷ مستقل بوده و ظاهرا در این سالها مجبور می‌شود تابعیت ماد را بپذیرد. بنابر این اگر حضور ماد در قلمرو مانّا و کرانه جنوبی دریاچه ارومیه صحت داشته باشد، این حضور تنها می‌تواند به نیمه اول قرن ۶ق.م تعلق داشته باشد.

۵-۲-۲- گیلزانو

بر اساس مدارک موجود کشور مانّا در اواخر قرن ۹ق.م از شمالغرب با دولت یا ایالت گیلزانو (قبل از الحاق آن به قلمرو اورارتو) هم مرز بوده است. نام این ایالت اولین بار در کتیبه‌های توکولتی نینورتای دوم(۸۹۰-۸۸۴ق.م) ظاهر می‌شود(Luckenbill.1926,p.132). البته جولین رد ظهور اولیه این اسم را در استل«اوبلیسک سفید»(۴) می‌داند. نامبرده این سنگ‌نوشته را مربوط به اواسط قرن ۱۱ق.م، وان سودن(۵) به اواسط قرن ۱۰ و سولبرگ(۶) به اوایل قرن ۹ق.م متعلق می‌داند(Reade.1979,p.175). بهر

حال از اوایل قرن ۹ تا حدود سال ۸۲۰ق.م نام گیلزانو بارها و اغلب به همراه خوبوشکیه و در ارتباط با پرداخت خراج و هدایا، در متون آشوری تکرار می‌شود. مطالعات جدید صورت گرفته بر روی گزارشهای آشوری نشان می‌دهد که بر خلاف تصور پیشین مبنی بر قرار داشتن ایالت گیلزانو در کرانه غربی دریاچه ارومیه و شرق خوبوشکیه، این ایالت در قسمت جنوب غربی دریاچه و شمال و شمال‌شرقی خوبوشکیه قرار داشته است. در آندسته از لشکرکشی‌های آشور که جهت آنها شمالی- جنوبی است، همیشه گیلزانو قبل از خوبوشکیه آمده و بر عکس(Luckenbill.1926,pp.202,210,220,229,233,236-7,247-8).

ایالت گیلزانو در طول حیات خود ارتباط دوستانه‌ای با آشور داشته و ظاهرا هرگز مورد تهاجم این دولت قرار نگرفته است. گیلزانو از تامین‌کنندگان اسب برای آشور بوده و با توجه به محتوای متون آشوری ثروت و تنوع محصول زیادی داشته است و با توجه به ارتباط مستمر با آشور، این ارتباط باید به نوعی در مواد فرهنگی بدست آمده از محوطه‌های گیلزانو تجلی پیدا کند؛ که در خصوص حسنلو چنین است.

نام گیلزانو در حدود سال ۸۲۰ق.م بطور ناگهانی و برای همیشه از متون آشور و صحنه تاریخ سیاسی منطقه حذف می‌شود. این تاریخ همزمان است با تصرف منطقه توسط پادشاهی اورارتو. در متون آشوری ایالت گیلزانو بصورت یک واحد سیاسی مستقل تصویر شده و به ارتباط آن با مانّا که در جهت جنوبی و جنوب شرقی آن قرار داشته، هیچ اشاره‌ای نشده است.

از همان ابتدای مطالعات جغرافیای تاریخی منطقه، با توجه به جایابی خوبوشکیه در منطقه حکاری ترکیه و ارتباط نزدیکی که گیلزانو از یک طرف با خوبوشکیه و از طرف دیگر با دریا داشته، کرانه غربی دریاچه ارومیه را برای این ایالت پیشنهاد کردند که مورد موافقت بسیاری از محققان قرار گرفت. اما در دوره اخیر و با توجه به جایابی خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر(که در صفحات بعدی به آن می‌پردازیم) این احتمال قوت گرفته که گیلزانو در کناره جنوب‌غربی دریاچه ارومیه و دشت‌های اشنویه و سلدوز قرار داشته است. این احتمال بیشتر توسط جولین رد پردازش شده(Reade.1979,pp.175-81) و توسط تعدادی از محققان مورد پذیرش قرار گرفته و در نقشه‌ای که از منطقه در دوره آشور جدید تهیه شده(نقشه ش۱۵)، اعمال شده است (Parpola.2001). البته محققانی چون سالوینی هنوز کناره غربی دریاچه را قبول دارند(Salvine.1995, p.43). با جایابی جدید تا حدود زیادی هویت تاریخی محوطه حسنلو بعنوان مرکز

ایالت گیلزانو و یا به احتمال کمتر یکی از مراکز مهم آن، مشخص می‌شود. مواد فرهنگی بدست آمده از حسنلوIV با تصویری که متون آشوری از گیلزانو ارائه می‌کنند، کاملاً مطابقت دارد. جایابی تقریبا قطعی خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر دلیل دیگری است بر این انتساب و قرار داشتن گیلزانو در منطقه اشنویه-سلدوز.

یکی از مهمترین مدارکی که برای جایابی جدید گیلزانو و خوبوشکیه می‌توان ارائه کرد، گزارش لشکرکشی سال ۸۵۶ق.م شالمنصر سوم است که با تفسیر جدید اولین بار در اینجا ارائه می‌شود(۶). این لشکرکشی در اصل بر علیه مناطق شمالی آشور و قلمرو اصلی اورارتو بوده که لشکریان آشور در بازگشت وارد شمالغرب ایران شده و بعد از طی مسافتی از کناره غربی دریاچه ارومیه و منطقه پیرانشهر، راهی آشور شدند(Luckenbill.1926, pp.218-21). در این لشکرکشی شالمنصر بعد از حمله به آرزاشکون(۷)، شهر شاهی اورارتو، که ظاهرا در حاشیه شمالشرقی دریاچه وان و یا مناطق جنوبی‌تر قرار داشته، از طریق گذرگاه کوهستانی اریتیه(۸)، که بر اساس اطلس تاریخی منطقه در دوره آشور جدید(Parpola.2001) با گردنه قطور مطابقت دارد(و نیز با منطقه کوهستانی ایرتیه(۹) در گزارش هشتم سارگون)، راهی منطقه آراملە(۱۰) که باید همان آرمائیلی گزارش هشتم سارگون و دشت سلماس کنونی در بازسازی زیمانسکی باشد، می‌شود. شالمنصر در اینجا شهرهای آراملە را ویران کرده و راهی منطقه زنزیرونا(۱۱) می‌شود. این منطقه قابل انطباق با دشت ارومیه و ایالت آیادی(۱۲) گزارش سارگون است. شالمنصر از زنزیرونا خارج شده و به سوی دریای سرزمین نائیری(در اینجا دریاچه ارومیه) پیش می‌رود. او جنگ افزارهای خدای آشور را در دریا شسته و قربانی تقدیم خدایان می‌کند و تصویری از خود را بهمراه شرح اقداماتش در آنجا بر پا می‌دارد. سپس از کناره دریا خارج شده و به سرزمین گیلزانو نزدیک می‌شود. آساوو(۱۳)، پادشاه گیلزانو، بهمراه برادران و پسرانش به پیش او میآیند و خراج و هدایائی مشتمل بر اسب، گاو، گوسفند، شراب و شتر دو کوهانه تقدیم پادشاه آشور می‌کنند. شالمنصر تصویر خود را ساخته و شرح اقداماتش را بر آن نوشته و در معبد آساوو که در میانه شهر او قرار داشته، بر پا می‌کند. پادشاه آشور سپس از گیلزانو خارج شده و به خوبوشکیه حمله می‌کند و از طریق گذرگاههای سرزمین انزیت(۱۴) و گذرگاه سرزمین کی‌روری(۱۵) به آشور باز می‌گردد. خوبوشکیه و سرزمین کی‌روری به ترتیب در منطقه پیرانشهر و در

ناحیه‌ای مابین رواندوز و اربیل جایابی شدند و اما بر اساس متون مختلف آشوری و جایابی صورت گرفته، سرزمین انزیت در آسیای صغیر قرار داشته است. برای این ناهماهنگی که در متون آشوری سابقه دارد(۱۶) تفسیرهای متفاوتی می‌توان ارائه داد. من احتمال می‌دهم این نام در اصل می‌بایست عبارت آنی‌سو(۱۷) باشد که بر اساس متون دوره‌های بعد به گذرگاههای ناحیه پیرانشهر و سردشت اطلاق می‌شده(۱۸)است. بر این اساس عبارت انزیت ممکن است نتیجه یک اشتباه در نگارش و یا قرائت باشد. لیورانی(۱۹) عباراتی که این نام در آن بکار برده شده را یک اشاره کلی به خط سیر کلی لشکرکشی می‌داند اما سالوینی با توجه به طولانی بودن مسیر این لشکرکشی و عدم امکان طی آن در یک فصل، احتمال می‌دهد این لشکرکشی در دو سال پیاپی صورت گرفته و گزارش آنها در قالب یک لشکرکشی ارائه شده است. وی نتیجه‌گیری می‌کند که عبارت «عبور از گذرگاههای سرزمین انزیت» به پایان قسمت اول لشکرکشی و عبارت«عبور از گذرگاههای سرزمین کی‌روری» به پایان قسمت دوم یا غربی لشکرکشی اشاره دارد(Salvine.1995,p.48). بهر حال بازسازی مسیر این لشکرکشی ضمن جایابی دقیقتر گیلزانو و خوبوشکیه(در دشت‌های اشنویه و سلدوز و منطقه پیرانشهر)، وضعیت و نام ایالتهای کناره غربی و شمالغربی دریاچه ارومیه را نیز روشن می‌کند.

۵-۲-۳- خوبوشکیه

خوبوشکیه نام دولت کوچکی است(۲۰) که در شمالغرب قلمرو مانّا قرار داشته است. در متون آشوری در مواردی از این دولت تحت عنوان «کشور نائیری» نیز یاد شده است. بر اساس مدارک موجود نام خوبوشکیه اولین بار در کتیبه‌های توکولتی‌نینورتای‌دوم(۸۸۴-۸۹۰ق.م) ظاهر می‌شود (Zadok.2002,p.44). در زمان آشورناصرپال دوم(۸۵۹-۸۸۳ق.م) و در جریان لشکرکشی سال اول سلطنت این پادشاه، اطلاعات بیشتری از این دولت فراهم می‌شود. در این لشکرکشی و زمانی که پادشاه آشور در سرزمین کی‌روری(ناحیه‌ای میان رواندوز و اربیل) بوده، سران گیلزانو و خوبوشکیه خراجی شامل اسب، نقره، طلا، سرب، مس و ظروف مسی به پیش پادشاه آشور می‌آوردند (Luckenbill. 1926,p.142). برای بار دیگر نام این ایالت باز هم بهمراه گیلزانو در لشکرکشی سال چهارم آشور ناصرپال دوم ظاهر می‌شود. این بار این

ایالت‌ها خراج خود را در زآموا(منطقه سلیمانیه کنونی) تقدیم پادشاه آشور می‌کنند(Ibid.p.154). نام این ایالت در موقعیت مشابه، در کتیبه‌های دیگر پادشاهان آشور تا دوره آسارحدون و اوایل قرن ۷ق.م ظاهر می‌شود. در دوره این پادشاه(۶۶۹-۶۸۰ق.م) نام سرزمین و نه دولت خوبوشکیه(۲۱) در ضمن جنگ آشور و مانّائی‌ها و بعنوان بخشی از صحنه نبرد ذکر می‌شود. در یکی از نامه‌های آسارحدون از هاتف معبد سوال شده که آیا سکائی‌ها و متحدان مانّائی آنها از گذرگاههای سرزمین خوبوشکیه گذشته و به قلمرو آشور حمله خواهند کرد یا نه؟(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۲۴۵). در کتیبه‌های آسارحدون و آشوربانیپال هیچ اشاره‌ای به دولت خوبوشکیه نمی‌شود و شواهد نشان می‌دهد که در این دوره خوبوشکیه به قلمرو مانّا الحاق شده و مانّا این امکان را یافته تا از آن طریق به قلمرو آشور حمله کند و بخش‌هایی از این قلمرو را به خاک خود بیفزاید.

از دهه‌های نخستین شروع مطالعات جغرافیای تاریخی آشور، ایالت خوبوشکیه با توجه به قرابت مکانی آن با موساسیر(ناحیه شمال رواندوز) ، اورارتو و نیز آشور، در منطقه جنوب شرقی ترکیه، ناحیه حکاری یا یوکسکوا(۲۲) جایابی شده بود. همچنین با توجه به قرابت نزدیک این ایالت با گیلزانو، ایالت اخیر را نیز در دشت ارومیه جایابی کرده و ارتباط نزدیک آنها را از طریق گذرگاه مرزی دانسته‌اند. اما در سالهای بعد تعدادی از محققان مکان بسیار جنوبیتری را در منطقه پیرانشهر برای این ایالت پیشنهاد کردند. با این حال پیشنهاد قبلی تا سالهای اخیر همچنان مورد قبول بسیاری بوده است. لوئیس لوین در این ارتباط می‌نویسد:« حوضه رودخانه بوهتان‌سو به نظر پیشنهاد قابل قبولی است. شاید ناحیه سرشاخه‌های زاب علیا پیشنهاد بهتری باشد(همان منطقه حکاری). جایابی در اطراف دریاچه ارومیه یا دشت پیرانشهر مشکلات زیادی پدید می‌آورد؛ نه تنها به جهت فاصله آن با زاب علیا که در گزارش لشکرکشی شالمنصر به آن اشاره شده، بلکه به این جهت که تنها مسیر دریاچه ارومیه از این منطقه می‌گذرد و این در حالی است که در لشکرکشیهای صورت گرفته به این منطقه(دریاچه ارومیه)، به خوبوشکیه اشاره نشده است» (Levine. 1977,pp.143-4).

قرار داشتن خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر و قسمت علیای زاب کوچک از خیلی وقت پیش توسط محققانی چون روسل(۲۳)، کریمر-ویلسون(۲۴)، و هولین مطرح شده و در سالهای اخیر توسط جولین رد

(۲۵) و لانفرانچی(۲۶) مورد پذیرش و تایید قرار گرفته است. جولین رد با توجه به اینکه آشوری‌ها در مسیر خود به حوضه جنوبی دریاچه ارومیه خوبوشکیه را دیده و از آن یاد کرده‌اند، معتقد هست که خوبوشکیه جایی در مربع واقع در بین اشنویه، رواندوز، قلعه‌دیزه(۲۷) و مهاباد قرار داشته است و در این رابطه می‌نویسد:«دو راه اصلی منتهی به حوضه جنوبی دریاچه ارومیه به دره زاب کوچک در ایران راه پیدا می‌کند. راه اول که احتمالا مورد استفاده بیشتری بوده، تقریبا کناره راست رودخانه زاب کوچک را گرفته و به داخل ناحیه رانیه و قلعه‌دیزه وارد شده و از آنجا راهی ایران و دره زاب کوچک می‌شود. راه دیگر از طریق دره رودخانه رواندوز که از شاخه‌های اصلی زاب بزرگ است، به منطقه پیرانشهر می‌رسد. با توجه به مسیر این راههای ارتباطی، جایابی خوبوشکیه در مربع بین اشنویه-رواندوز-قلعه دیزه و مهاباد بسختی می‌تواند اشتباه بوده باشد. آنچه به نظر بسیار غیر محتمل می‌آید قرار داشتن خوبوشکیه در جای دوری در شمال است. دولت موساسیر کوههای شمال رواندوز را اشغال کرده بود و گاها در مسیر لشکرکشی‌های آشور به آن اشاره شده است اما این ایالت در سر راههای ارتباطی اصلی قرار نداشته است. موساسیر حداقل در قرن ۸ق.م در ارتباط نزدیک با اورارتو قرار داشت و حتی در قرن ۹ق.م ظاهرا اورارتو همسایه شمالی آن را شکل می‌داد. قرار دادن خوبوشکیه در سرشاخه‌های زاب بزرگ لازمه اینست که گیلزانو را نیز در کرانه غربی دریاچه ارومیه قرار دهیم و این با مسائل و مشکلات بیشتری همراه خواهد شد. بنابر این جایابی شمالی برای خوبوشکیه تا زمانیکه مدارک جدیدی پیدا نشود، باید به کناری گذاشته شود» (Reade.1979,p.178).

همانگونه که اشاره شد لانفرانچی نیز این نظریه را پذیرفته و مدارک جدیدی از نامه‌های دوره سارگون، در حمایت آن ارائه داده است. این نامه از طرف یکی از کارگزاران سارگون بنام شولمو-بلی(۲۸) که نماینده پادشاه در مکانی بنام جِلد(۲۹)، واقع در ناحیه‌ای موسوم به ایسه‌ته(۳۰)، بوده به سارگون نوشته شده است و در آن ضمن گزارش آوردن خراج توسط پادشاه خوبوشکیه، به منازل طی شده و منازلی که وی می‌بایست در مسیر خود طی کند، اشاره شده است. بر اساس این نامه پادشاه خوبوشکیه از شهرهای آنی‌سو، هارانیا(۳۱)، و ایسه‌ته، راهی اربیل بوده است. لانفرانچی ایسه‌ته را در چند کیلومتری شهرستان شقلاوه امروزی، و هارانیا را در محل کنونی شهر رانیه و آنی‌سو را در دشت قلعه دیزه(۳۲) جایابی می‌کند.

با توجه به اشاره کتیبه‌های آسارحدون(۳۳) که در آنها به گذرگاههای سرزمین خوبوشکیه که مانّائی‌ها و سکائی‌ها قصد داشتند از طریق آنها به داخل قلمرو آشور حمله کنند، لانفرانچی گذرگاههای منطقه پیرانشهر و سردشت را با گذرگاههای مذکور مطابقت داده و بر اساس آن خوبوشکیه را نیز در قسمت‌های علیای دره زاب کوچک، حوالی پیرانشهر تا سردشت، جایابی کرده است. وی احتمال داده هر دو منطقه پیرانشهر و سردشت شامل این ایالت شوند اما این را نیز متذکر شده که فاصله آن دو از یکدیگر زیاد بوده و موانع طبیعی قابل توجهی در حد فاصل آنها وجود دارد (Lanfranchi. 1995,pp.127-37).

دلایل متعددی این جایابی را تایید می‌کنند. اول از همه مرز مشترک آن با پادشاهی مانّا است که در متون مختلف مستقیم و غیر مستقیم به آن اشاره شده است. قلمرو مانّا به نظر نمی‌رسد در هیچ دوره‌ای تا منطقه حکاری ترکیه کشیده شده باشد. بنابر این قلمرو خوبوشکیه باید در منطقه جنوبی‌تری قرار داشته باشد. بر اساس کتیبه آشورناصرپال دوم(Luckenbill.1926,p.154) خوبوشکیه و گیلزانو خراج خود را در ایالت زآموا(منطقه سلیمانیه کنونی) به پادشاه آشور تقدیم کرده‌اند. بنابر این دو ایالت مذکور می‌بایست در مجاورت زآموا بوده باشند. جایابی خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر این مجاورت را نشان می‌دهد. دلیل مهمتر دیگر اینکه، تقریبا در تمام کتیبه‌ها و لشکرکشی‌های آشور که شامل دو ایالت خوبوشکیه و گیلزانو می‌شود، خوبوشکیه در جهت جنوبی گیلزانو تصویر شده است(۳۴). در مبحث جایابی گیلزانو به یک مورد اشاره کردیم و در اینجا نیز به نمونه دیگری اشاره می‌کنیم. شالمنصر سوم در یکی از کتیبه‌های خود به فتوحات خود در یک خط سیر شمالی-جنوبی، اینگونه اشاره می‌کند:« ... از آرزاشکون به گیلزانو، از گیلزانو به خوبوشکیه، از سرزمین نامری به دریای کالدو(۳۵)(خلیج فارس)....»(Ibid.p.237). همانگونه که مشخص است خوبوشکیه در جهت جنوبی گیلزانو قرار داشته است. ایالت اخیر را چه در کناره غربی و چه در کرانه جنوب غربی دریاچه ارومیه جایابی کنیم، در هر صورتی منطقه حکاری ترکیه در شمال آن قرار می‌گیرد بنابر این نمی‌تواند جایابی درستی بوده باشد.

ایالت خوبوشکیه بر اساس مدارک آشوری و در اواخر قرن ۸ق.م با موساسیر و ایالت و قلعه اورارتوئی اواسی یا اوایسی(۳۶) مرز مشترک داشته است. مکان‌یابی موساسیر در منطقه شمالی رواندوز تقریبا قطعیت یافته و بر اساس مطالعات جدید(۳۷) ایالت اواسی اورارتو که همچنین مرز جنوبی این دولت را نیز

شکل می‌داده، در منطقه اشنویه قرار داشته است. بر اساس گزارش لشکرکشی هشتم سارگون (Luckenbill.1927,p.92) پادشاه خوبوشکیه از پایتخت خود برای رسیدن به سارگون که از اواسی خارج شده بود، ۸ساعت مسافت و یا تنها بیش از ۴۰ کیلومتر را پیموده بود، بنابر این قلعه اواسی واقع در مرز جنوبی اورارتو، به خوبوشکیه و حتی پایتخت آن بسیار نزدیک بوده است. در صورت صحت این جایابی تنها پیشنهاد مناسب برای خوبوشکیه منطقه پیرانشهر خواهد بود؛ چرا که هم با مانّا و هم با موساسیر و ایالت اواسی اورارتو مرز مشترک دارد. ماسکارلا قلعه اواسی را با قلعه اسماعیل آقا در منطقه ارومیه مطابقت داده است اما این قلعه از یک طرف با توجه به داده‌های باستان‌شناسی در مرز جنوبی اورارتو قرار ندارد و از طرف دیگر با منطقه حکاری قرابت جغرافیائی کافی را ندارد. ماسکارلا برای حل مشکل اخیر منطقه دره‌های موانا - زیوه را در غرب دشت ارومیه برای خوبوشکیه پیشنهاد داده است (Muscarella.1986,p.473).

یکی از دلایلی که مبنای جایابی خوبوشکیه در منطقه حکاری شده، اشاره‌ای است که در کتیبه شالمنصر سوم به رودخانه زاب بزرگ در مسیر دسترسی به خوبوشکیه، شده است. همانگونه که روسل اشاره کرده و جولین رد و تعدادی دیگر آن را مورد تایید و حمایت قرار داده‌اند(۳۸)، رودخانه مورد اشاره در گزارش لشکرکشی به احتمال بسیار رودخانه رواندوز بوده که از شاخه‌های مهم زاب بزرگ بشمار می‌آید.

بعنوان نتیجه‌گیری می‌توان منطقه پیرانشهر را با قلمرو خوبوشکیه مطابقت داد و بدین گونه مرزهای شمالغربی مانّا در ارتفاعات غربی شهرستان مهاباد قرار می‌گیرد. وضعیت منطقه سردشت در این میان چندان مشخص نیست. با توجه به فاصله قابل توجه آن با پیرانشهر و قرابت نزدیکتر آن با منطقه بانه که بخشی از قلمرو مانّا را شامل می‌شود، و نیز کشف یک محوطه گسترده با آجرهای قابل مقایسه با انواع قلایچی(۳۹)، احتمال می‌توان داد منطقه سردشت بخشی از قلمرو مانّا را شکل می‌داده و مرزهای مانّا در این بخش با ارتفاعات مرزی ایران و عراق مطابقت داشته است.

همانگونه که در بخش‌های قبلی اشاره شد متون دوره آسارحدون و آشوربانیپال این احتمال را بوجود می‌آورد که مانّا در قرن ۷ق.م قلمرو خوبوشکیه را متصرف شده و آن را به خاک خود الحاق کرده است. در متون این دو پادشاه به دولت خوبوشکیه اشاره‌ای نمی‌شود.

۵-۲-۴- موساسیر

دولت کوچک موساسیر از جمله مناطقی است که در ابتدا با واسطه خوبوشکیه و گیلزانو با مانّا در ارتباط بوده اما بعدها(بعد از سال ۷۱۴ق.م) با گسترش قلمرو مانّا به کناره جنوب غربی دریاچه ارومیه و نیز منطقه پیرانشهر، مستقیماً با این دولت مرز مشترک پیدا کرده است. قطعیت نسبی جایابی موساسیر از دلایل دیگری است که پرداختن به آن را در اینجا ضروری می‌سازد.

موساسیر قبل از گسترش قلمرو اورارتو، در منطقه حضوری مستقل داشته و نمایندگان آن در جشن ساختمان پایتخت جدید آشور در زمان آشوربانیپال دعوت شده بودند(Salvine.1995,p.45). در دوره گسترش قدرت و قلمرو اورارتو، این ایالت به جهت قرار داشتن معبد اصلی خالدی در آن، مورد توجه ویژه این دولت قرار گرفت. محل تقریبی موساسیر هیچگاه محل تردید نبوده چرا که استل دو زبانه کله‌شین و توپزاوا(۴۰) که در نزدیکی قلمرو موساسیر بر پا شده‌اند، به محل تقریبی آن اشاره دارند. پیشنهاد لهمان هوپت در سال ۱۸۹۵م و گمانه‌زنیهای بومر(۴۱) در دوره جدیدتر و نیز باقی ماندن نام این ایالت به صورت موجه‌سیر(۴۲) در نام یک روستا، به جایابی این ایالت در ناحیه شمال و شمالشرقی رواندوز کنونی تقریبا قطعیت بخشیده است(زیر نویس ش۱۱ ,Zimansky.1999). بر اساس جایابی صورت گرفته، موساسیر از شرق با گیلزانوی قرن۹ و ایالت اورارتوئی اوایسی قرن۸ و مانّای قرن۷ق.م مرز مشترک داشته است. این ایالت از شمال با اورارتو، از جنوب با آشور و از جنوب شرق با خوبوشکیه قرن ۹و ۸ و نیز مانّای قرن۷ق.م هم مرز بوده است. مرز شرقی موساسیر در ارتفاعات مرزی ایران و عراق قرار داشته و ارتباط آن با شرق از طریق گذرگاههای مرزی کله‌شین و منطقه پیرانشهر صورت می‌گرفته است.

ایالت موساسیر در قرن ۸ق.م روابط نزدیکی با اورارتو داشته از این رو سارگون دوم در پایان لشکرکشی هشتم خود حمله غافلگیرکننده‌ای با این ایالت کرده و معبد خدای خالدی را غارت می‌کند. احتمال می‌رود آشور بعد از این تاریخ موساسیر را به خاک خود الحاق کرده باشد چرا که دیگر در متون آشوری نامی از ایالت موساسیر برده نمی‌شود مگر در یکی از کتیبه‌های مخدوش آسارحدون که در آن بصورت ضمنی به شهر موساسیر که ظاهرا در قلمرو آشور قرار داشته، اشاره شده است(Luckenbill.1927,p.289).

۵-۲-۵- زآموا

زآموا در بیشتر طول حیات سیاسی مانّا یکی از استان‌های شرقی آشور را تشکیل می‌داد، اما تا اوایل قرن ۹ق.م متشکل از چند واحد سیاسی مستقل بود. با توجه به مجاورت این ایالت به قلمرو اصلی آشور، زودتر از دیگر ایالتهای منطقه زاگرس در متون آشوری ظاهر شده و جغرافیای تاریخی آن نسبت به دیگر مناطق زاگرس بهتر شناخته شده است.

نام این دولت برای اولین بار در کتیبه‌های اوایل سلطنت ادد نیراری دوم(۹۱۱-۸۹۱ق.م) ظاهر می‌شود اما در زمان آشورناصرپال دوم(۸۵۹-۸۸۳ق.م) است که اطلاعات قابل توجهی از این ایالت فراهم می‌شود. در دوره این پادشاه واحدهای سیاسی مستقر در زآموا در جریان چندین لشکرکشی فتح شده و به صورت استانی به آشور الحاق می‌شود. این وضعیت تا پایان حیات آشور ثابت باقی می‌ماند. از ایالت زاموا در متون آشوری با نامهای «مازآموا»(۴۳) و لولومی(۴۴) نیز یاد شده که در کل به یک منطقه جغرافیایی اشاره دارند. قرار داشتن زاموا و یا حداقل بخشی از آن در نواحی کوهستانی شرق آشور و سلیمانیه کنونی عراق از خیلی وقت پیش مشخص شده بود اما با توجه به اسامی مختلفی که این ایالت با آنها خوانده شده و نیز اشاره صورت گرفته در کتیبه شالمنصر سوم به دریای زاموا(۴۵)، این ذهنیت را پدید آورده بود که بخشی از این ایالت در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه قرار داشته است(نقشه ش۷). دیاکونف با این ذهنیت می‌نویسد:« کرانه جنوبی دریاچه ارومیه و حوزه رود جغتو(زرینه‌رود) و رودهایی که به موازات آن جارینددر قرن ۹ق.م زاموای داخلی نامیده می‌شده و از واحدهای سیاسی حارانا،ماننا و مسی تشکیل می‌شده است» (دیاکونف.۱۳۷۱،ص۷-۸۶). وی همچنین در ارتباط با جایابی زاموا می‌نویسد:« ایالت زاموا یا «لولو» از لحاظ جغرافیای به آشور سخت مربوط بوده، سراسر اراضیی که از دریاچه ارومیه تا بخش علیای رود دیاله ممتد بوده(ناحیه شهرهای کنونی میاندواب، بانه، سلیمانیه، ذهاب و سنندج) به معنی بسیط بدین نام موسوم بوده و بطور محدود زاموا نامیده می‌شده»(همانجا). علیرغم این بیان، مطالعات سالهای بعد نشان داد که کل قلمرو ایالت زاموا در منطقه سلیمانیه امروزی قرار داشته و از جانب شرقی با پادشاهی مانّا مرز مشترک داشته است. با توجه به مطالعاتی که لوئیس لوین داشته(Levine.1972,pp.20-2) ایالت زاموا از شمال به رودخانه زاب کوچک و از جنوب به رودخانه دیاله و ایالت نامری محدود می‌شد و مرزهای شرقی

آن را کوههای اورامان داغ و خط مرزی کنونی ایران و عراق شکل می‌داده است. زاموا در غرب به واسطه رشته کوه بازین(۴۶) و قره داغ، با قلمرو اصلی آشور مرتبط می‌شد. مرکز فرهنگی این ایالت را دشت شهر زور کنونی تشکیل می‌داده است(نقشه ش۸، ۹، ۱۱). دریای مذکور در گزارش شالمنصر با توجه به نظریه لوین که با شواهد و مدارک موجود مطابقت دارد، با دریاچه زریوار در شهرستان مریوان قابل انطباق است.

ایالت زاموا در مسیر راههای ارتباطی مهمی قرار داشته و از همین رو برای آشور دارای اهمیت ویژه بوده است. از جمله این راه‌ها که لشکریان آشور برای رسیدن به شمالغرب و غرب ایران بارها مورد استفاده قرار داده‌اند، کانالهای ارتباطی است که از طریق گذرگاههای کوهستانی منطقه بانه، مریوان، پاوه و سرپل‌ذهاب به ایران راه پیدا می‌کنند.

۵-۲-۶- آلابریا و کارلا

دو ایالت کوچک آلابریا و کارلا به تصریح گزارش لشکرکشی هشتم سارگون (Luckenbill.1927,p.75) با ناحیه سوریکاش مانّائی مرز مشترک داشته‌اند. این دو ایالت همچنین با پارسوا در جنوب و زاموا در غرب هم مرز بودند. با توجه به این واقعیت‌ها، می‌توان محل تقریبی این دو ایالت را با اطمینان نسبتا بالا تعیین نمود؛ بویژه با توجه به سنگ‌نوشته تنگی‌ور که به محل تقریبی ایالت کارلا اشاره دارد. در این جایابی با توجه به مجاورت کارلا با ایالت زاموا و قلمرو آشور، باید آنرا در غرب و آلابریا را در جانب شرقی کارلا قرار داد. همچنین شواهد حاکی از این است که این ایالت‌ها قلمرو محدودی را شامل می‌شدند.

نام ایالت آلابریا اولین بار در گزارش لشکرکشی شانزدهمین سال سلطنت شالمنصر سوم(۸۴۳ق.م) ظاهر می‌شود. در جریان این لشکرکشی شالمنصر سوم از مانّا به آلابریا و از آنجا به پارسوا رفته است. در این تاریخ پایتخت آلابریا آدیرا(۴۷) و پادشاه آن یانزی(۴۸) بوده است(Luckenbill.1926,p.235). ران زادوک نام این شهر را به صورت Pad/t-d/ti-ra قرائت کرده و متذکر شده که این اسم به صورت شوردیر(۴۹) نیز خوانده شده است. این شهر در سال ۸۱۷ق.م بعنوان شرقی‌ترین نقطه امپراتوری توصیف شده و در زمان

آشوربانیپال به مانّائی‌ها تعلق داشته است. کتیبه‌های این دوره مربوط به حداکثر گسترش مانّا به طرف زاموا، در طول نیمه اول قرن ۷ق.م می‌باشد(Zadok.2002,pp.23-24). در زمان سارگون دو ایالت

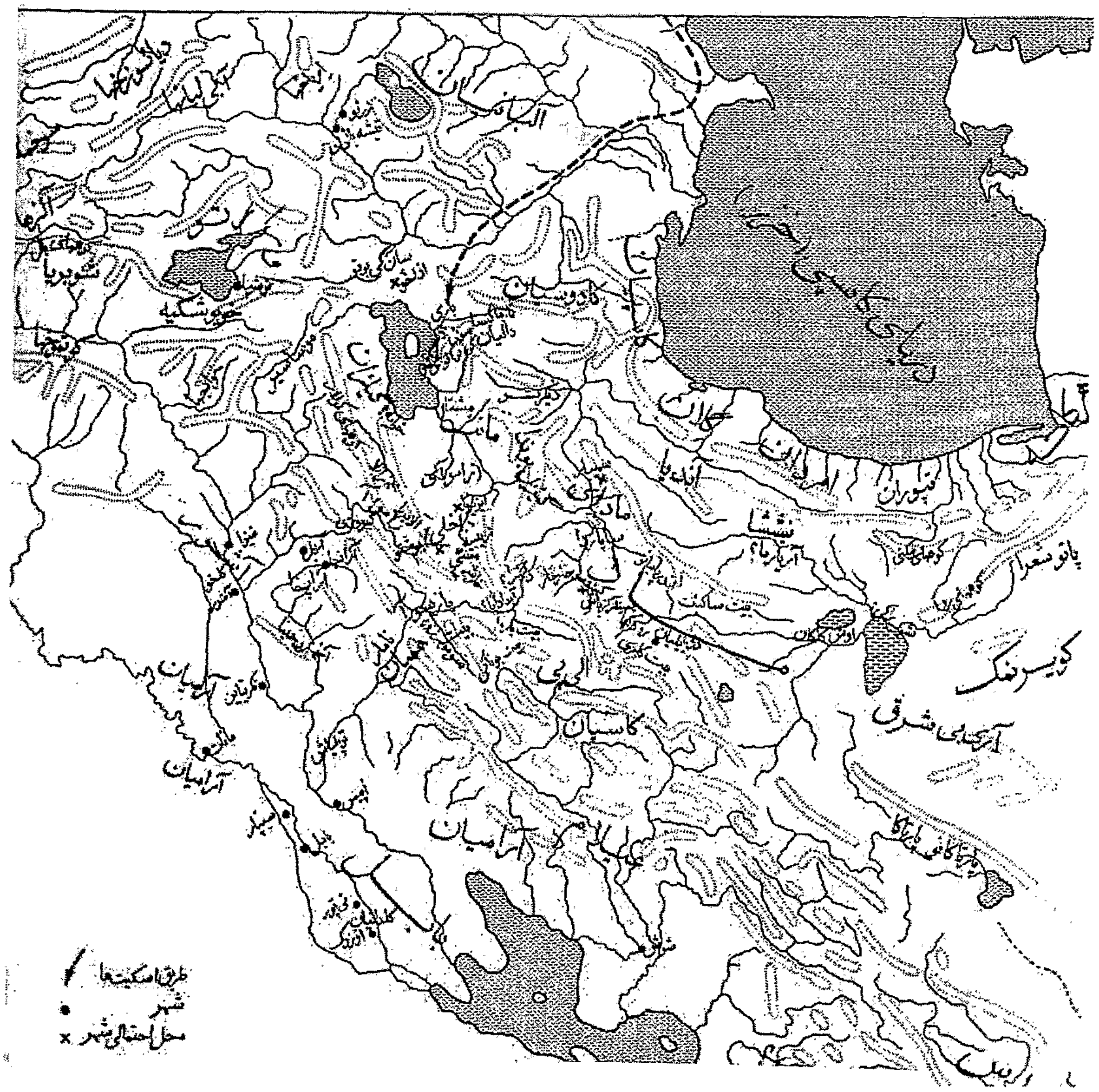

نقشه ۵-۱- نقشه جغرافیای سیاسی منطقه در هزاره اول ق.م(ام. دیاکونف)

آلابریا و کارلا به تحریک اولوسونوی مانّائی بر علیه آشور قیام می‌کنند و این نشانگر نفوذی است که مانّا بر روی این دو ایالت داشته است. سارگون در سال ۷۱۴ق.م و در جریان لشکرکشی هشتم خود از ایالت سوریکاش مانّائی خارج شده و به لاتاشه(۵۰)، قلعه‌ای در کنار رودخانه و مربوط به سرزمین لاروته(۵۱)، ناحیه‌ای از آلابریا نزدیک می‌شود و از آنجا راهی پارسوا می‌شود(Luckenbill.1927.p.76). در کتیبه

شاهان بعدی آشور دیگر نامی از آلابریا برده نمی‌شود و شواهد حکایت از آن دارد که ایالت مزبور به قلمرو مانّا الحاق شده است.

لوئیس لوین نقطه‌ای را در منطقه سنندج و احتمالا در جهتی جنوبی‌تر، برای این ایالت پیشنهاد می‌کند (Levine.1977/1.p.138). جولین رد سرشاخه‌های رودخانه قزل‌اوزن را در شرق سنندج(نقشه ش۹) تعیین نموده است(Reabe.1978,p.140). با توجه به قرار داشتن آلابریا در مسیر ارتباطی مانّا به پارسوا، الحاق احتمالی آن به مانّا و نیز مجاورت آن با کارلا که در مناطق مرزی ایران و عراق قرار داشته و کتیبه تنگی‌ور(واقع در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی سنندج) به محل تقریبی آن اشاره می‌کند، من نقطه‌ای را در منطقه سنندج و شاید در جهت غربی‌تر و بطرف مریوان، برای این ایالت پیشنهاد می‌کنم. رودخانه مورد اشاره در گزارش سارگون می‌تواند با یکی از شاخه‌های شمالی و یا غربی رود سیروان که به جانب عراق جاری است و به رود دیاله می‌ریزد، مطابقت داشته باشد(نقشه ش۱۱).

نام ایالت کارلا برای اولین بار در زمان سارگون و سال ۷۱۶ق.م ظاهر می‌شود و چند سال بعد از آن نیز ظاهرا با الحاق آن به استان آشوری زاموا از صحنه سیاسی منطقه حذف می‌شود. در سال ۷۱۶ق.م کارلا به همراه آلابریا بر علیه آشور قیام می‌کند. سارگون این شورش را سرکوب کرده و حاکم آن را به قتل می‌رساند و سپس حاکمی را از طرف خودش بر کارلا می‌گمارد. اما ساکنان کارلا بر علیه حاکم جدید شورش کرده و او را بیرون رانده و برادر حاکم قبلی خود را به حکومت بر می‌گزینند. سارگون در سال ۷۱۳ق.م به منطقه لشکرکشی کرده و بعد از سرکوب قیام، ایالت کارلا را به استان زاموا الحاق می‌کند (Luckenbill.1927,pp.5,108 and Levine.1972,p.39).

گزارش لشکرکشی سارگون به کارلا بهمراه اقدامات کلی پادشاه در طول سلطنت خود، بر صخره‌ای در دامنه کوه زینانه و نزدیک روستای تنگی‌ور(از توابع شهرستان کامیاران و در ۵۰ کیلومتری شمالغربی آن) و ۵۰کیلومتری جنوبغربی سنندج و مجاور یک راه ارتباطی، نوشته شده است (زارعی.۱۳۸۲؛ Frame.1999). این سنگ‌نوشته بر طاقنمائی با قوس هلالی، به ابعاد ۱/۵×۱/۷۰متر حجاری شده و ارتفاع آن از بستر رودخانه به حدود ۵۰ متر می‌رسد. در کادر ایجاد شده علاوه بر کتیبه، نقش برجسته پادشاه آشور نیز حجاری شده است. کتیبه مزبور ۴۵ سطر دارد که تنها سطرهای ۳۷ تا ۴۴ آن به لشکرکشی

علیه کارلا اشاره دارد. با توجه به اینکه در این کتیبه لشکرکشی علیه کارلا از موضوعات دیگر برجسته‌تر نشان داده شده، احتمال می‌رود کتیبه بعد از سرکوب قیام کارلا، در قلمرو این ایالت و یا حداقل در کنار مرزهای آن و مجاور یک راه ارتباطی ایجاد شده است. با اتکا به این کتیبه و نیز مجاورت مکانی کارلا با زاموا و نیز ایالت سوریکاش مانّائی و آلابریا، می‌توان ناحیه‌ای را از منطقه مریوان تا منطقه پاوه برای این ایالت پیشنهاد داد(نقشه ش۱۱). با توجه به الحاق این ایالت به زاموا(منطقه سلیمانیه کنونی)، حاکمان زاموا برای اعمال حاکمیت بر این ایالت می‌توانستند از گذرگاههای منطقه مریوان و یا پاوه استفاده کنند.

۵-۲-۷- پارسوا

نام ایالت نسبتا بزرگ و مهم پارسوا بر اساس مدارک موجود، اولین بار در گزارش لشکرکشی سال ۱۶ سلطنت شالمنصر(۸۴۳ق.م) ظاهر می‌شود(Luckenbill.1926,p.235). در این لشکرکشی پادشاه آشور از جانب شمال و از طریق زآموا به سرزمین مانّا و از آنجا به آلابریا و سپس پارسوا لشکرکشی می‌کند. در لشکرکشی سال ۲۴ این پادشاه، لشکریان آشور اینبار از جهت جنوبی و غربی و از طریق ایالت نامری(واقع در دره دیاله در خاک عراق) وارد پارسوا شده و بعد از دریافت هدایای ۲۷پادشاه سرزمین پارسوا، راهی ایالت مسی و ماد می‌شوند(Ibid.p.206). در لشکرکشی سال سی‌ام سلطنت شالمنصر (۸۲۹ق.م)، لشکریان آشوری از جهت شمال و ایالتهای خوبوشکیه و مانّا وارد پارسوا شده و در آنجا با تعدادی از پادشاهان پارسوا که اطاعت آشور را نکرده بودند، جنگ می‌کنند(Ibid.p.209-10). از این بیان و نیز اشاره کتیبه قبلی به وجود ۲۷ پادشاه در پارسوا، می‌توان دریافت که ایالت پارسوا از وسعت قابل توجهی برخوردار بوده؛ حداقل به اندازه ۲۷ دره یا دشت. این پادشاهی‌های کوچک حداقل در قرن ۹ق.م به شیوه متفاوت و مستقل با آشور برخورد می‌کردند و این نشانه استقلال نسبی آنها در این دوره تاریخی است. بر اساس کتیبه‌های مذکور و متون دیگر آشوری، پارسوا با مانّا، نامری، ماد، گیزیل‌بوندا، آلابریا و احتمالا کارلا، بیت هامبان، بیت آبدادانی مرز مشترک داشته است.

ایالت پارسوا ظاهرا در سالهای پایانی قرن ۹ و نیمه اول قرن ۸ چندین بار مورد حمله پادشاهان اورارتو قرار گرفته و نام آن در کتیبه‌های اورارتوئی بصورت«پارشوا» آمده است. کتیبه قره‌گوندوز از ایشپوئینی و

نقشه ۵–۲– منطقه زاگرس در دوره آشور جدید(لوئیس لوین)

منوا و کتیبه داش‌تپه از منوا، قدیمیترین آنهاست. لشکرکشی به این ایالت در سالنامه آرگیشتی اول نیز آمده که احتمال دارد مربوط به سال ۷۸۴ یا ۷۸۳ق.م باشد. بر اساس این سالنامه، آرگیشتی نه تنها به پارسوا حمله کرده بلکه آن را تصرف کرده و به عبارت بهتر آن را به تابعیت خود در آورده است؛ البته نه بصورت الحاق(Lanfranchi.2003,pp.101-2).

مطابقت پارشوای اورارتوئی با پارسوای آشوری و نیز انتساب آن به اقوام پارسی، در گذشته بحث‌های زیادی بهمراه داشته است. در مراحل ابتدائی با توجه به سنگ‌نوشته داش‌تپه میاندواب، بیشتر محققین بر این اعتقاد بودند که پارسوا در کناره جنوبی دریاچه ارومیه قرار داشته است. اما با پیشرفت مطالعات جغرافیای تاریخی منطقه در دوره آشور جدید و مسجّل شدن محل پارسوای آشوری در غرب ایران، این گمان برای تعدادی بوجود آمد که دو پارسوا، یکی در شمال و دیگری در جنوب وجود داشته است. تعدادی دیگر اشاره به پارسوا در کنار دریاچه ارومیه و سپس در غرب ایران و در نهایت در جنوب‌غربی ایران (پارسوماش) را مربوط به مراحل مختلف کوچ اقوام پارسی به جنوب‌غربی ایران و منطقه فارس امروزی دانسته‌اند. سالوینی در این ارتباط می‌نویسد:« نام پارسوا را می‌توان قدیمی‌ترین شاهد مربوط به حرکت پارسها به طرف محل استقرار تاریخی خود در فارس دانست؛ پروسه‌ای که از قرن ۹ تا قرن ۷ق.م ادامه پیدا کرده و ما آنرا می‌توانیم در کتیبه‌های شالمنصر سوم تا آشوربانیپال دنبال کنیم» (Salvinie.1995,p.45). علی‌رغم این، تمامی متون آشوری و شواهد موجود تنها به یک پارسوا آنهم در غرب ایران و جنوب مانّا و شرق یا شمال نامری، اشاره دارند و هیچ مدرکی مبنی بر قرار داشتن پارسوائی در شمال وجود ندارد. تنها مدرکی که چنین ذهنیتی بوجود آورده سنگ‌نوشته داش‌تپه و متون اورارتوئی است که آنهم بر اساس مطالعات جدید و درک این حقیقت که دامنه لشکرکشی‌های اورارتو تا غرب ایران کشیده شده، منتفی می‌شود. از طرف دیگر این حقیقت نیز روشن شده که ایالت پارسوا هیچ ارتباطی با اقوام پارسی و ایالت پارسوماش(فارس کنونی) نداشته است. نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است اشتباه یا تداخلی است که میان اسامی پارسوا و پارسوماش در کتاب لوکنبیل صورت گرفته و این اشتباه به نوعی در کارهای لوین منعکس شده است(۵۲).

ایالت پارسوا در زمان تیگلات پیله‌سر سوم(۷۲۷-۷۴۴ق.م) بصورت یک استان به قلمرو آشور الحاق شده و در زمان سارگون و سال۷۱۴ق.م وقتی که پادشاه آشور در ایالت مانّائی مسی بوده، حاکم شهرهای آپاتار و کیت‌پات، از سرزمین گیزیل‌بوندا، خراج و هدایائی به پیش سارگون آورده و او قلمرو آن دو شهر را به استان آشوری پارسوا الحاق می‌کند(Ibid.pp.77-8). این واقعه مجاورت دو ایالت پارسوا و گیزیل‌بوندا را به

نقشه ۵-۳- بین‌النهرین و ایران در قرن ۸ق.م(جولین رد)

روشنی نشان می‌دهد. وضعیت پارسوا در قرن۷ق.م چندان مشخص نیست، احتمال می‌رود بخشهایی از آن به تصرف مانّا در آمده باشد.

اما در خصوص جایابی ایالت پارسوا، کلیه متون آشوری جایی در غرب ایران جنوب مانّا را ارائه می‌کنند. بر اساس این متون پارسوا از شمال با مانّا، آلابریا و شاید کارلا، از غرب و جنوب غربی با نامری، بیت هامبان، و بیت آبدادانی و از شرق و جنوب شرقی با ما، گیزیل‌بوندا مرز مشترک داشته است. بر طبق متون قدیمی‌تر جائی در کناره جنوبی دریاچه ارومیه برای پارسوا تعیین شده بود که امروزه بی اعتباری آن مشخص شده است. اشاره کتیبه منوا در داش‌تپه به پارسوا به احتمال بسیار به نقطه پایانی لشکرکشی وی

در قلمرو پارسوا اشاره دارد و همراهی نام این سرزمین با شهر مشتا چیزی را ثابت نمی‌کند. در این کتیبه بیشتر مجاورت دو کشور مانّا و پارسوا مد نظر بوده (نه مجاورت شهر مشتا با کشور پارسوا)که با واقعیت مطابقت دارد. با توجه به آنچه که گفته شد، مکانی شمالی برای پارسوا و یا وجود دو پارسوا یکی در شمال و دیگری در جنوب، منتفی است. فورر(۵۳) ظاهرا جزء اولین کسانی است که مکان جنوبی‌تری را در شرق سنندج برای پارسوا تعیین کرده است(Zadok.2002,p.32). این نظریه بعدها توسط لوئیس لوین(۵۴)، جولین رد و زیمانسکی(۵۵) مورد تایید قرار گرفت(Reade.1979,p.179). دیاکونف مکان غربیتری برای این ایالت پیشنهاد می‌کند: «بخش علیای رود دیاله و شاخه‌های و شعب کوچک آن (در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، ذهاب و سنندج) پارسوا نامیده می‌شده است» (دیاکونف.۱۳۷۱، ص۸۷). وی همچنین در زیرنویس ش۶۴ صفحه ۴۸۷ می‌نویسد:«پارسوا جنوبیتر از زاب کوچک و در دره دیاله علیا قرار داشته و از یک سو با نواحی بابلی نامار و توپلیاش در دیاله وسطی و سفلی و از دیگر سو باماننا و ناحیه‌های متمایل به ماننا(مسی، شوردیرا، آلابریا و نیک ساما) و بالاخره با نواحی مختلف ماد هم مرز بوده. از مجموعه مراتب فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که باید پارسوا را در حدود سلیمانیه کنونی جستجو کرد». بر اساس مطالعات جدید و معتبر، ایالت زاموا در منطقه سلیمانیه قرار داشته است.

لوئیس لوین مطالعات دقیقتری در این ارتباط داشته و به نتایج قابل قبول‌تری دست یافته است(نقشه ش۸). وی با توجه به قرابت مکانی پارسوا با نامری می‌نویسد:« برای پارسوا یکی می‌توان انتهای شمالی دشت ماهیدشت را تعیین کرد که راههای خوبی آن را به نامری مربوط می‌کند و در آن تپه‌های تاریخی مهمی وجود دارد و دیگر ناحیه‌ای است که شهرستان سنندج در آن قرار می‌گیرد و کانال ارتباطی شمال-جنوب و راههایی که به دریاچه زریوار منتهی می‌شود، در آن قرار دارد و جمعیت نسبتا زیادی را در خود جمع کرده است. مشکل گزینه دوم ارتباط آن با نامری است که با توجه به پراکندگی واحدهای سیاسی پارسوا و متحد نبودن آن قابل توجیه است. با این حال مدارک و شواهد دیگر مکان جنوبی را تایید می‌کنند» (Levine.1973,p.112). نامبرده در نوشته‌های جدیدتر خود ناحیه ماهیدشت شمالی و حوالی روانسر را بهترین گزینه دانسته و ناحیه سنندج را برای آلابریا پیشنهاد داده است(Levine.1977,p.138). بر اساس همین جایابی، پارپولا در اطلس تاریخی شرق نزدیک در دوره آشور جدید(نقشه ش۱۵)، نیکور

پایتخت پارسوا را در روانسر امروزی جایابی کرده است(Parpola.2001؛Lanfranchi.2003,pp.101-2). در صورت صحت این جایابی مرزهای شمالی پارسوا (با توجه به وسعت این ایالت و مجاورت آن با مانّا) تا منطقه سنندج می‌توانست کشیده شده باشد. با این حال با توجه به مجاورت پارسوا با ایالت مانّائی مسی و نیز گیزیل‌بوندا (که در مناطق شرقی‌تری قرار داشتند)، من ترجیح می‌دهم این ایالت را در جهت شمال شرقی گسترش بدهم. متون آشوری نیز بطور ضمنی به وسعت زیاد این ایالت اشاره دارد. اشاره کتیبه شالمنصر به ۲۷ پادشاه سرزمین پارسوا(بویژه با توجه به این حقیقت که عدد ۲۷ یک عدد نمادین نیست و عبارت پادشاه نیز فراتر از یک حاکم‌شهر است)، مقاومت تعدادی از آنها و پرداخت خراج توسط تعدادی دیگر و همچنین استفاده از عبارت«پادشاه»، همگی حکایت از وسعت قلمرو این ایالت دارد. با توجه به این شواهد و جایابی صورت گرفته برای آلابریا، کارلا و نامری که مرزهای شمالغربی تا جنوبغربی پارسوا را شکل می‌دادند، منطقه‌ای از شهرهای کنونی پاوه، جوانرود و روانسر در غرب را تا سرشاخه‌های رودخانه قزل‌اوزن در جهت شمالشرقی را شاید بتوان برای ایالت پارسوا تعیین نمود(نقشه ش۱۱). مرزهای شمالی این ایالت که با مانّا و آلابریا مشترک بوده احتمالا در دره رود سیروان و نیز بخشهای شرقی آن، در دره رود قزل‌اوزن قرار داشته است. ارتباط این منطقه با نامری که در متون آشوری بارها به آن اشاره شده است، می‌توانست از طریق گردنه نوسود و یا گذرگاه مرزی سرپل‌ذهاب صورت بگیرد. الحاق دو شهر ایالت گیزیل‌بوندا به پارسوا در جریان لشکرکشی سال ۷۱۴ق.م حکایت از گسترش زیاد این ایالت بطرف شرق و شمالشرق دارد.

۵-۲-۸- ایالت گیزیل‌بوندا

نام این ایالت برای اولین بار در کتیبه شمشی‌ادد پنجم و گزارش دومین لشکرکشی او(۸۱۵ق.م) ظاهر می‌شود(Luckenbill.1926,p.256). در این لشکرکشی پادشاه آشوراز طریق خوبوشکیه و مانّا به ایالت مسی حمله کرده و سپس گیزیل‌بوندا را مورد تهاجم قرار می‌دهد و از آنجا راهی ایالت‌های مادی می‌شود. در کتیبه ادد نیراری سوم به طور کلی به نام این ایالت، بهمراه ایالت‌های مسی، ماد، مانّا و پارسوا اشاره شده است. در کتیبه مذکور تاکید شده که گیزیل‌بوندا بطور کامل به تصرف پادشاه آشور در آمده

است(Ibid.p.262) و این بطور ضمنی به وسعت زیاد این ایالت اشاره دارد. در کتیبه‌های تیگلات پیله‌سر سوم به گیزیل بوندا اشاره نشده اما به فتح شهر کیت‌پاتیا(۵۶) از ایالت بیت آبدادانی که توسط شخصی بنام توناکو(۵۷) تصرف شده بود، اشاره می‌شود(Tadmor.1994,p.46). توناکو احتمال می‌رود آخرین حاکم ایالت پارسوا(قبل از تبدیل آن به استان آشوری) بوده باشد(Radner.2003,p.124). شهر مذکور بر اساس گزارش لشکرکشی هشتم سارگون جزئی از ایالت گیزیل‌بوندا بوده است. با توجه به همین مسئله رادنر احتمال داده قلمرو گیزیل بوندا و بیت آبدادانی تا حدود قابل توجهی بر هم منطبق بوده و یا اینکه دو نام مذکور در حقیقت به یک ایالت اشاره دارند(Ibid.p.124). این نظریه با توجه به ذکر همزمان نام این دو ایالت در گزارش لشکرکشی هشتم سارگون، نمی‌تواند درست باشد. آنچه که منطقی‌تر بنظر می‌رسد، این است که شهر کیت‌پاتیا در محل تلاقی ایالت‌های پارسوا، بیت‌آبدادانی و گیزیل‌بوندا قرار داشته و چند بار بین این ایالتها دست بدست گشته است. مدارکی که به این شهر اشاره می‌کنند، بنوعی همجواری سه ایالت مذکور را نیز نشان می‌دهند. برای بیت‌آبدادانی جایی در شمال همدان را تعیین کرده‌اند. نام این ایالت بهمراه بیت ایشتار در لوح فلزی مکشوفه از نواحی شمالی همدان آمده است (Ibid).

نام گیزیل‌بوندا بر اساس مدارک موجود، برای آخرین بار در گزارش لشکرکشی هشتم سارگون ظاهر می‌شود (و نیز در نامه‌ای از دوره سارگون). در جزیان این لشکرکشی سارگون قلمرو دو شهر از گیزیل‌بوندا را به استان آشوری پارسوا الحاق می‌کند. بر طبق این گزارش گیزیل بوندا در جای دوری در میان کوهها قرار داشته و همانند کمربند یا حصاری در کنار مرزهای ماد و مانّا کشیده شده بود. با توجه به مجاورت این ایالت با پارسوا، تاکید سارگون بر قرار داشتن آن در دوردست‌ها، تنها می‌تواند بر وسعت زیاد گیزیل‌بوندا اشاره داشته باشد. بر طبق یکی از نامه‌های اداری سارگون که مخدوش شده، به نظر می‌رسد گیزیل بوندا با مانّا و بیت کاپسی مرز مشترک داشته است(Fuchs and Parpola.2001,p.39).

هرتسفلد کانال ارتباطی قزوین-زنجان را برای جایابی گیزیل‌بوندا پیشنهاد داده است (Reade.1979,p.180). دیاکونف آنرا در ناحیه قافلانکوه و رودخانه قزل‌اوزن(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۸۶) و لوین آن را در ناحیه مابین کردستان و جاده همدان- کرمانشاه جایابی کرده است(Levine.1977,p.141).

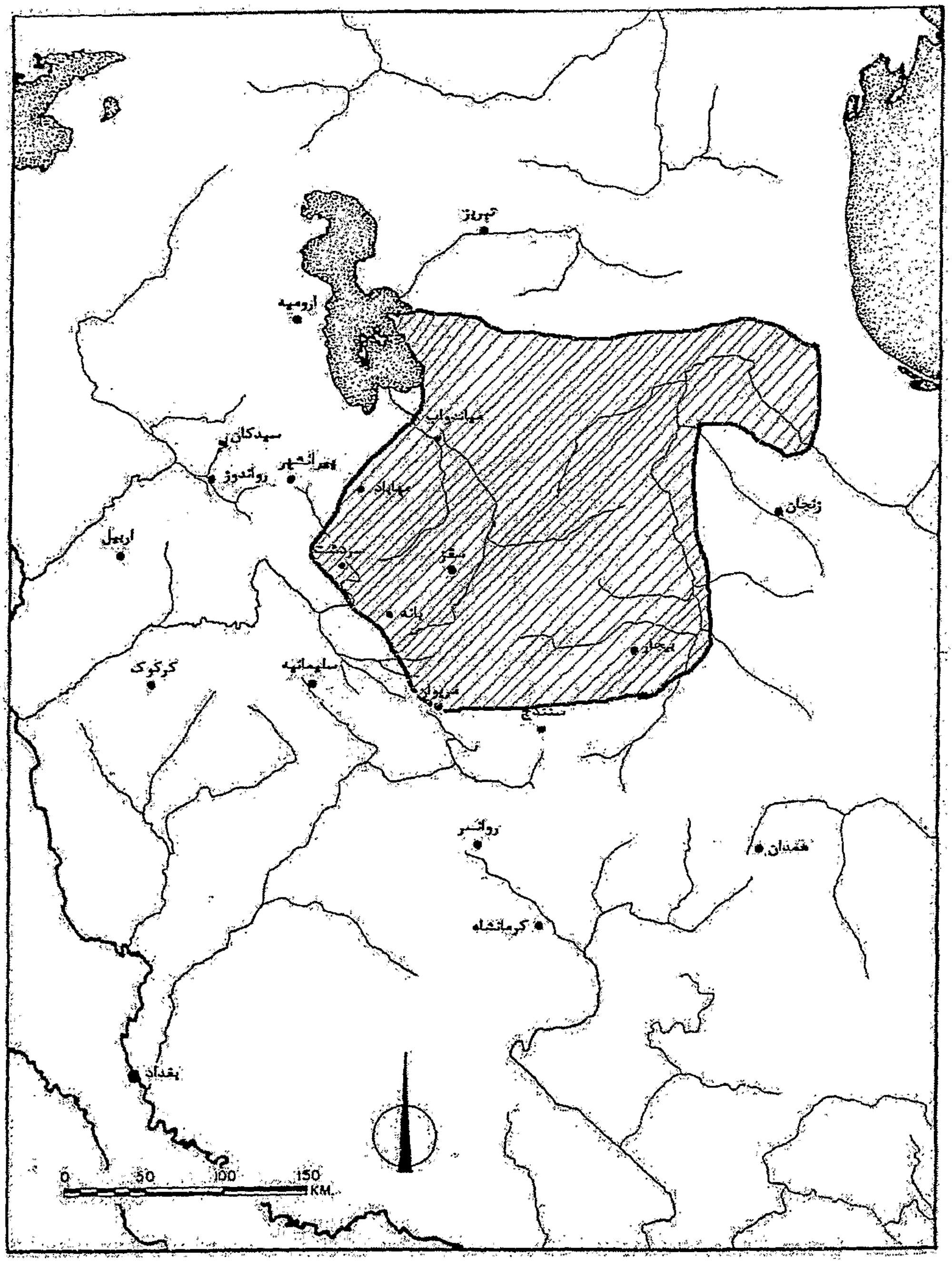

نقشه ۵-۴-بازسازی قلمرو مانا در حدود سال ۷۱۴ق.م بر روی نقشه کنونی منطقه(ملازاده)

جولین رد احتمال داده این ایالت در جای دوری در کوههای شمالی(نقشه ش۹) و کانال ارتباطی قزوین-زنجان بوده و با فرهنگ املش و مارلیک ارتباط داشته است(Reade.1979,pp.179-80). بیشتر جایابی‌های صورت گرفته با پارسوا مرز مشترک نداشته و از این نظر محل ایراد و اشکال هستند.

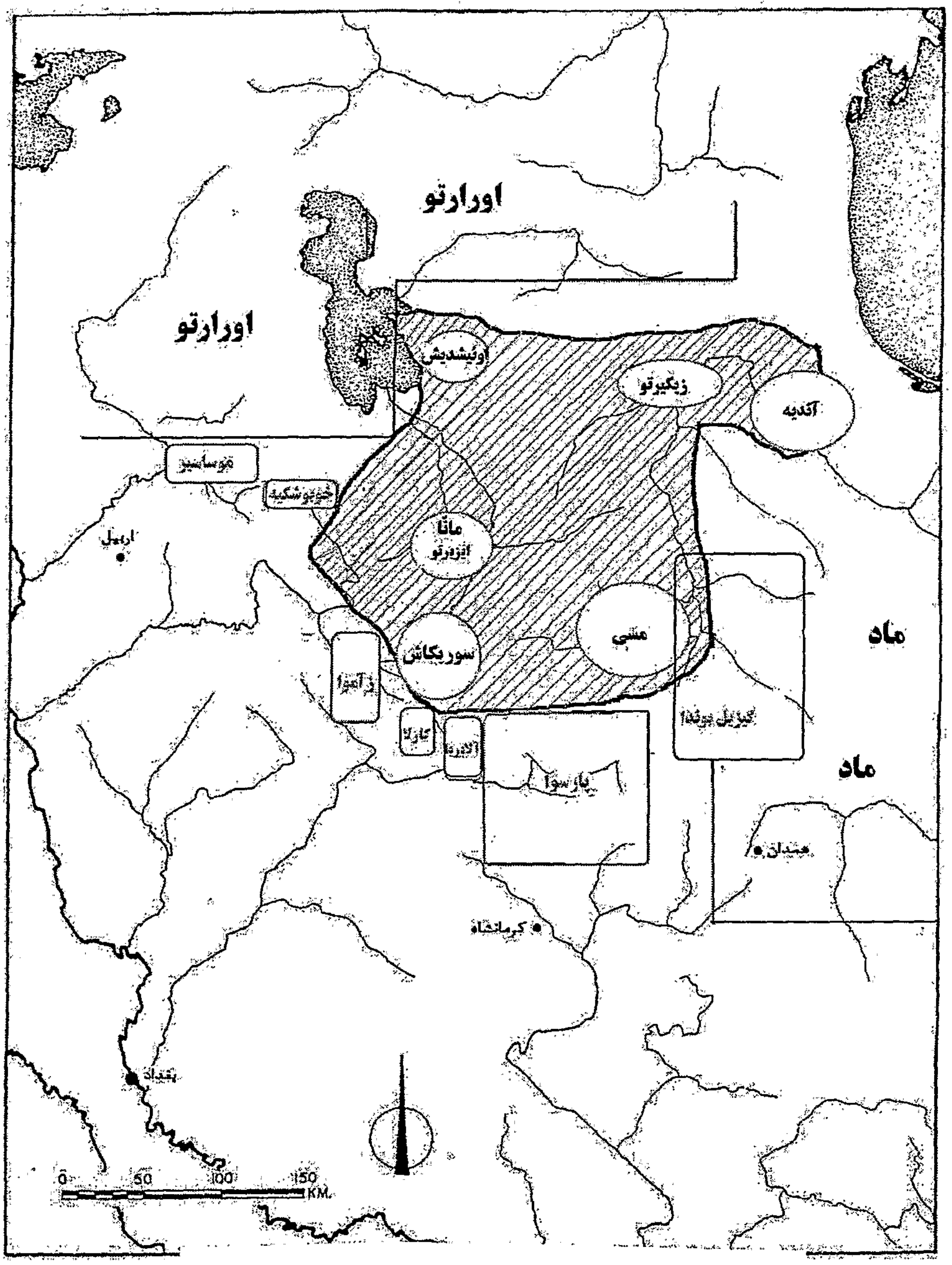

نقشه ۵-۵- قلمرو مانّا، ایالت‌ها و همسایگان آن(ملازاده)

با توجه به کلیه مطالب و شواهد ارائه شده و با توجه به مجاورت گیزیل‌بوندا با ایالت مانّائی مسی، پارسوا و بیت آبدادانی(جایابی شده در شمال همدان)، می‌توان گفت قلمرو این ایالت از قسمت‌های شرقی و جنوب شرقی منطقه بیجار شروع شده(نقشه ش۱۱) و در جهت شمالشرقی و در جانب شرق رودخانه قزل‌اوزن کشیده می‌شده است. این ناحیه از مسیر ارتباطی بیجار-همدان به سمت شرق کشیده شده و

احتمال دارد تا کانال ارتباطی قزوین-زنجان و در طول این کانال کشیده شده باشد. با توجه به گستردگی این ایالت جایابی مزبور چندان نمی‌تواند دور از حقیقت باشد. گسترش دامنه این قلمرو تا منطقه رودبار جای تردید دارد.

در مسیر مستقیم بیجار-همدان و تقریبا در میانه راه و در نقطه‌ای که بر اساس بازسازی ما محل تلاقی سه ایالت پارسوا، بیت آبدادانی و گیزیل بوندا است، روستائی بنام کیتو(Kitu) وجود دارد که شاید بتوان آنرا را با شهر کیت‌پاتیا-ی مذکور در متون آشوری که چند بار بین سه ایالت مذکور دست بدست گشته، مطابقت داد.

۵-۲-۹- قلمرو ماد

بر اساس متون آشوری دولت مانّا حداقل در گوشه جنوب شرقی با قلمرو اقوام مادی مرز مشترک داشته است. با توجه به گستردگی این قلمرو و پراکندگی واحدهای سیاسی آن، متاسفانه تعیین مرزهای مشترک آن با مانّا، با توجه به مدارک موجود بسیار دشوار بنظر می‌رسد. با این حال با تکیه به شواهد موجود بطور کلی می‌توان گفت مادها در طول جاده بزرگ خراسان از منطقه کنگاور و نهاوند بطرف شرق و نیز در طول کانال ارتباطی تهران-زنجان بطرف فلات مرکزی کشیده شده بودند. عمده ارتباط قلمرو مانّا با ماد از طریق ایالت مسی بود. اقوام مادی همچنین می‌توانستند در طول کانال ارتباطی قزوین زنجان پیشروی کرده و در مجاورت مرزهای شرقی مانّا حضور یافته باشند. سوئینی در بررسی خود گسترش سفال نوع نوشیجان و گودین را در سه محوطه در شمال جاده همدان-تاکستان شناسائی کرده است. شمالی‌ترین اینها در دره رزن قرار دارد. در اینجا بقایای ساختمانی گسترده‌ای با خشت‌های مشابه انواع گودین و نوشیجان بدست آمده است(Swiny.1973,p.89). بر اساس مقدمه مذکور یکی از مرزهای مشترک مانّا و ماد می‌توانست در حد فاصل منطقه بیجار و دشت‌های شمالی همدان بوده باشد. مرز دیگر احتمال دارد در دره قزل‌اوزن و یا کانال ارتباطی زنجان- میانه بوده باشد.

براساس گزارش لشکرکشی هشتم سارگون یکی از اهداف این لشکرکشی و خواسته مانّائی‌ها، جلوگیری از حملات اقوام کاکمی به قلمرو مانّا بوده است(Luckenbill.1927,p.77). بر اساس نظر فوخس کاکمی نام

مانّائی اورارتو بوده است اما بر اساس داده‌های دیگر به نظر می‌رسد کاکمی یک واحد کوچک سیاسی وابسته به ماد بوده و در کتیبه‌های سال ۷۱۱ق.م اینگونه به آن اشاره شده است: « Aš-pa-ba-ra of Ka-ak-kam in Media» (Zadok.2002,p.44). در صورت مادی بودن می‌توان گفت که این ایالت در قسمت شرق یا شمالشرقی مانّا و شاید در کانال ارتباطی زنجان-میانه قرار داشته است.

۵-۳- گزارش لشکرکشی هشتم سارگون و نقش آن در تعیین قلمرو مانّا

گزارش لشکرکشی هشتم سارگون همانگونه که در مبحث تاریخ سیاسی به آن اشاره شد، در قالب نامه‌ای به خدای «آشور» تهیه شده و نسخه خلاصه‌تری از آن در سالنامه این پادشاه آمده است. این نامه از زمان انتشار آن در سال ۱۹۱۲ میلادی به بعد، با توجه به اطلاعات فوق‌العاده‌ای که در بر دارد، مورد توجه محققان بسیاری قرار گرفته و تلاش زیادی برای بازسازی خط سیر مذکور در گزارش بر روی نقشه کنونی منطقه مبذول شده است. این بازسازی از همه بیشتر به تعیین قلمرو مانّا کمک می‌کند چرا که خط سیر لشکرکشی مورد بحث تقریبا از کناره مرزهای جنوب غربی، جنوبی، شرقی و شمالی مانّا کشیده می‌شده و در نقاط مختلف تاکیدات خوبی به مرزهای مانّا و همسایگان آن شده است. متاسفانه علی‌رغم تلاشهای صورت گرفته تا کنون توافقی بر روی خط سیر این لشکرکشی حاصل نشده است. خط سیرهای پیشنهادی را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد(نقشه ش۱۲):

۱- خط سیری که بر اساس آن سارگون از مرزهای غربی ایران وارد شده و با طی یک مسافت طولانی هر دو دریاچه ارومیه و وان را دور زده و به آشور باز گشته است.

۲- خط سیری که بر اساس آن سارگون تنها دریاچه ارومیه را دور زده است(نقشه ش ۱۴)

۳- خط سیری که بر اساس آن سارگون مناطق غربی ایران را در نوردیده و سپس در جهت شمالی به مناطق جنوبی و غربی دریاچه ارومیه حمله کرده و از کرانه غربی دریاچه به سمت غرب و آشور راهی شده است(نقشه ش ۱۳).

نظریه نخست که اولین بار توسط دانژِن فرانسوی پیشنهاد شد(Dangin.1912) به جهت طولانی بودن و عدم مطابقت با محتوای گزارش امروزه تقریبا طرفدارانی ندارد. خط سیر دوم امروزه از طرفداران بیشتری

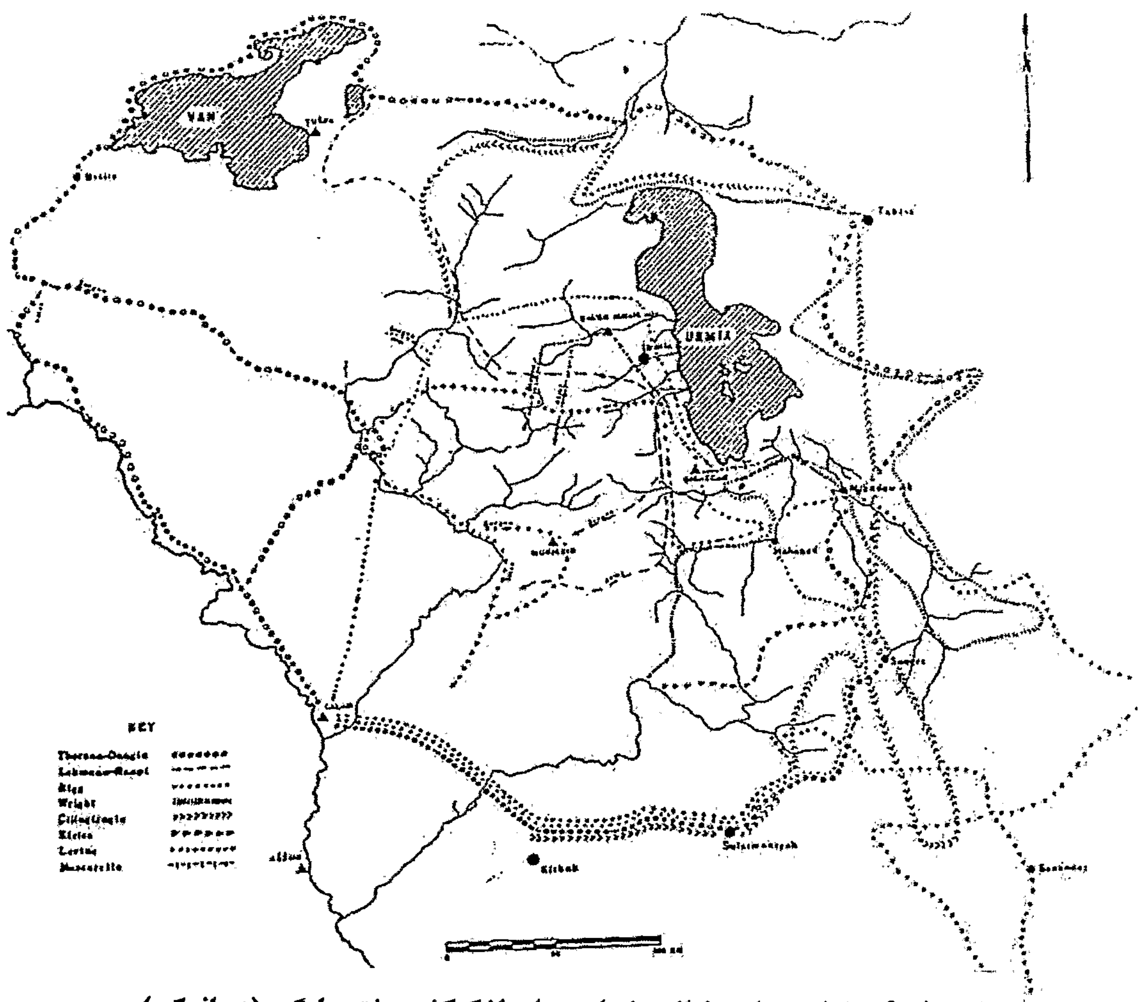

نقشه ۵–۶– خط سیرهای مختلف پیشنهادی برای لشکرکشی هشتم سارگون(زیمانسکی)

برخوردار بوده و با مدارک و شواهد سازگاری بیشتری دارد. ریگ ، وافلر و چیلینگیراوغلو(۵۸)، جولین رد(۵۹) و زیمانسکی(۶۰) از پیشنهاد دهندگان و طرفداران این خط سیر هستند. خط سیر سوم اولین بار توسط ماسکارلا در سال ۱۹۷۱ میلادی پیشنهاد شد(۶۱) و توسط لوئیس لوین(۶۲)، مایر(۶۳) و سالوینی مورد پذیرش قرار گرفت. قلمرو پیشنهادی در این خط سیر با قلمرو پیشنهادی در خط سیر دوم تفاوت اساسی دارد و همانگونه که اشاره شد خط سیر دوم با شواهد و مدارک مطابقت بیشتری داشته و در این پایان‌نامه نیز مورد قبول و توضیح و تفسیر قرار گرفته است. بر اساس بازسازی لوین(نقشه ش۱۳)، لشکریان آشور از منطقه بانه وارد ایران شده و از آنجا و از طریق ایالت آلابریا(ناحیه سنندج) به پارسوا و شمال ماهیدشت رفتند. سارگون سپس مسیری شمالغربی را طی کرده و به مسی که در ناحیه دریاچه زریوار

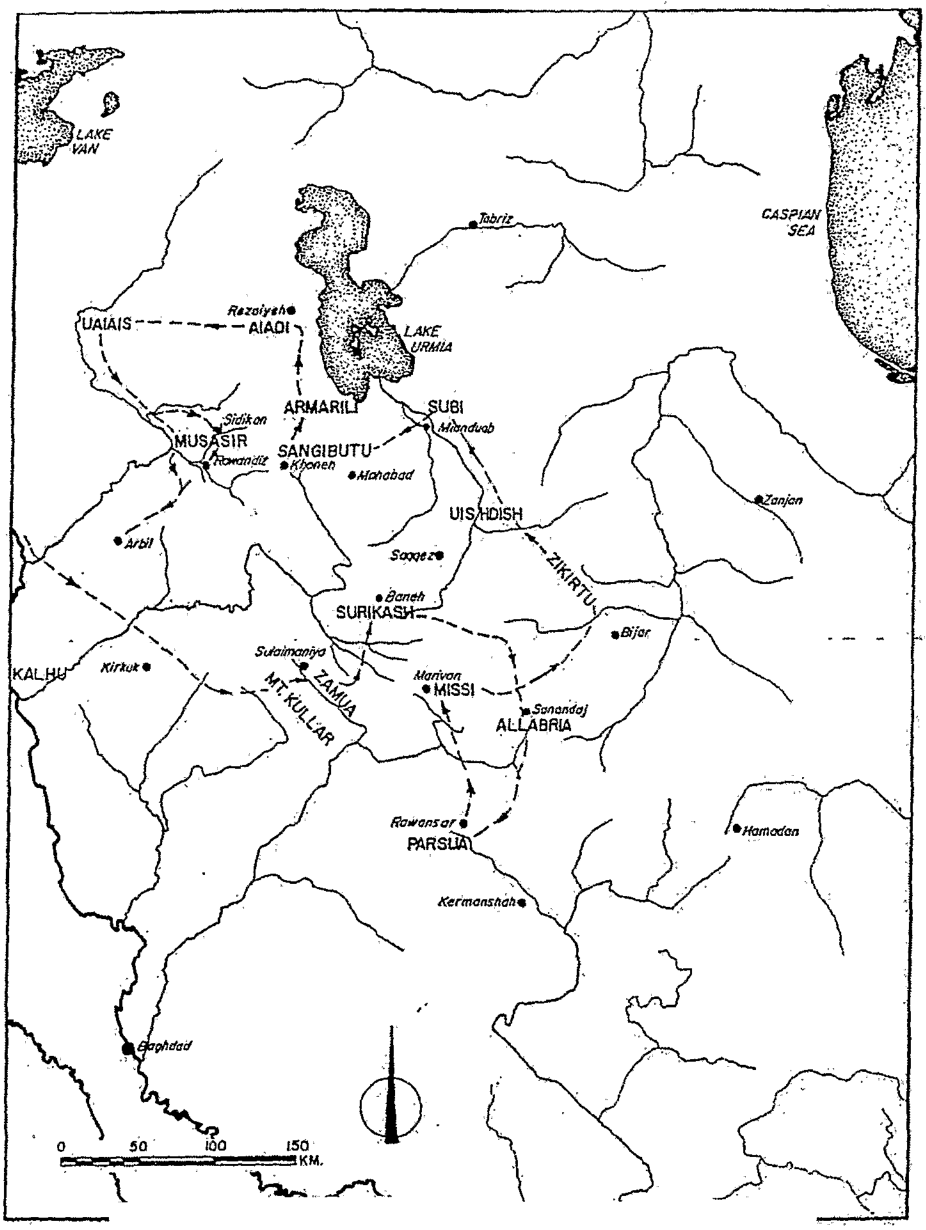

نقشه ۵–۷– خط سیر پیشنهادی لوین برای لشکرکشی هشتم سارگون

قرار داشته، می‌رسد. سارگون از اینجا به جانب قلعه پانزیش حرکت می‌کند. لوین مسیر طی شده را در جهت شرقی یا شمالشرقی دانسته است. سارگون از پانزیش به زیکیرتو و آندیه حمله می‌کند. بر اساس نظر لوین، زیکیرتو جایی در کردستان مرکزی یا شمال و شرق مانّا قرار داشته و واحد سیاسی بزرگی بوده است. لوین ناحیه مابین شمال دشت همدان و سواحل جنوبشرقی دریاچه ارومیه(مثلا منطقه بیجار و اطراف آن، تکاب و دره زرینه‌رود علیا) را پیشنهاد می‌دهد. وی برای مسیر مابین مسی به زیکیرتو و

اوئیشدیش، کانال ارتباطی بیجار، تکاب و دره زرینه‌رود را احتمال می‌دهد. لوین اوئیشدیش را نیز در سرشاخه‌های زرینه‌رود و سیمینه‌رود و ایالت سوبی را در نزدیکی میاندواب کنونی جایابی می‌کند. او همچنین ایالت‌های پنجگانه اورارتو را که در گزارش به آنها اشاره شده را در دشتهای جنوبی و غربی دریاچه ارومیه قرار می‌دهد(نقشه ش۱۳)(Levine.1977,pp.141-46). بر اساس بازسازی لوین مانّا شامل منطقه بسیار محدودی می‌شود که این با شواهد و مدارک موجود تناقض آشکار دارد.

لوین و مارسکارلا مسیر دور دریاچه ارومیه را به جهت طولانی بودن آن و اینکه در کرانه شرقی هیچ استقرار اورارتوئی وجود ندارد و بر مانّائی بودن این کرانه نیز باور ندارند، رد می‌کنند(Muscarella.1986, p.466) و این در حالی است که کتیبه تازه کشف شده آرگیشتی اول در منطقه عجب‌شیر گسترش قلمرو مانّا را در شرق دریاچه ارومیه به اثبات می‌رساند. اصولا طولانی بودن مسیر مورد نظر لوین تا حدود زیادی به جهت گسترش غیر منطقی آن در غرب ایران توسط خود لوین است(نقشه ش۱۳).

مسیر پیشنهادی جولین رد که شامل دور دریاچه ارومیه می‌شود و بخش اورارتوئی آن به شیوه علمی و قابل قبولی توسط زیمانسکی بازسازی شده(Zimanshy.1990,pp.1-21)، با گزارش سارگون و شواهد موجود، سازگاری بیشتری دارد. بر اساس نوشته زیمانسکی الگوی ساختاری گزارش بگونه‌ای است که این حس را پدید می‌آورد که نقطه ورود سپاهیان آشور به قلمرو اورارتو، بسیار دور از نقطه خروج آنها قرار داشته است. همچنین این گزارش به وضوح مابین قلمرو اصلی اورارتو و مناطقی که به تازگی به تصرف این دولت در آمده بودند، تمایز قائل می‌شود. با توجه به محتوای گزارش به نظر می‌رسد آشوری‌ها از یک جانب قلمرو آشور وارد شده و از جانب دیگر آن خارج شده‌اند. نوشته سارگون بیان می‌دارد که آشوری‌ها در اوشکایا(اسکوی کنونی) که در راس مرزهای اورارتو قرار داشته، وارد قلمرو اورارتو شده و از پای آن یعنی قلعه اواسی خارج شده‌اند. این بیان با مسیر پیشنهادی ماسکارلا و لوین تضاد آشکار دارد. تفسیر عبارت حرکت از«سر» تا «پای» قلمرو اورارتو که با عبارت‌های علیا و سفلی(و نیز شمالی-جنوبی) قابل انطباق هستند، به بهترین وجهی با مسیر دور دریاچه ارومیه سازگاری دارد. در این خط سیر سارگون مسیری از شمالشرق(یعنی منطقه تبریز) در جهت غربی و جنوبی را طی کرده که با عبارت‌های بکار برده شده در گزارش مطابقت می‌کند.

به تاکید زیمانسکی یک نکته دیگر در ساختار گزارش وجود دارد که مسیر دور دریاچه ارومیه را تایید می‌کند. لشکرکشی سارگون در پنج ایالت اورارتوئی صورت گرفته که وضعیت قرارگیری این ایالت‌ها می‌تواند کلید فهم مسیر لشکرکشی باشد. هر ایالت اورارتوئی به نظر می‌رسد یک واحد سیاسی و در عین حال یک واحد جغرافیایی بوده است؛ چرا که سارگون در حین گذر از یک ایالت به ایالت دیگر به مشخصه‌های توپوگرافی که مرز ایالت‌ها را مشخص می‌کرده، اشاره می‌کند. بعنوان مثال میان دو ایالت آیادی و اواسی سه رودخانه وجود داشته است. چنین پدیده‌هایی در حین گذر از داخل یک ایالت ذکر نمی‌شوند و این بهمراه شواهد دیگر نشان می‌دهد که ایالتهای اورارتوئی نمی‌توانستند بزرگتر از دشتی باشند که توسط کوههایی در بر گرفته شده بودند. این ایالت‌ها الگوی استقراری واحدی نداشتند، تعدادی همانند دشت خوی و دشت ارومیه، چندین محوطه بزرگ به ابعاد برابر داشتند در حالیکه نواحی دیگری چون دشت اشنویه تنها یک مرکز بزرگ برای کنترل و اداره منطقه داشتند. با در نظر گرفتن این نکات، هیچکدام از مسیرهای دور دریاچه وان و مسیر محدود کناره جنوبی و غربی دریاچه ارومیه، با مدارک و شواهد مطابقت نخواهند کرد و تنها گزینه مناسب مسیر دور دریاچه ارومیه خواهد بود. زیمانسکی زرندا را با دشت مرند، سانگی‌بوتو را با دشت خوی، آرمائیلی را با دشت سلماس، آیادی را با دشت ارومیه و اواسی را با دشت اشنویه مطابقت داده است.

قلعه اواسی بزرگترین دژ روسا در مرزهای جنوبی اورارتو بوده است و در نامه‌های آشوری از آن بعنوان نقطه تمرکز نیروهای عمل‌کننده در برابر آشور، یاد شده است. این دژ بر اساس گزارش سارگون از پشت مورد حمله قرار گرفته است. چنین بیانی تایید دو باره‌ای است بر مسیر دور دریاچه ارومیه چرا که دژ مزبور برای مقابله با تهاجمات آشور و مانّا ساخته شده بود و طبیعی است که روی آن به طرف جنوب باشد. حمله از پشت به این معنا است که لشکریان آشور از شمال به این قلعه حمله کرده‌اند.

مسیر دور دریاچه ارومیه با مدرک دیگری از قرن ۹ق.م تایید می‌شود. بر اساس گزارش لشکرکشی سال ۸۵۶ق.م شالمنصر سوم، لشکریان آشور بعد از ترک آرزاشکون(واقع در حوالی دریاچه وان) از طریق گردنه اریتیه(۶۴) که بر اساس جایابی صورت گرفته با گردنه قطور در منطقه خوی مطابقت دارد، راهی منطقه آرمه‌لی(۶۵) می‌شود. البته در گزارش شهر آرماله آمده اما با توجه به ادامه گزارش که به ویران کردن

شهرهای آرماله اشاره دارد، عبارت «منطقه» درست‌تر است. شالمنصر سپس راهی ناحیه زنزیرونا(۶۶) شده و از آنجا به طرف دریا حرکت کرده و بعد از آن به ایالت گیلزانو(در کناره جنوب غربی دریاچه ارومیه) وارد شده است(Luckenbill.1926,pp.218-21). همچنان که روشن است شالمنصر مسیری شمالی- جنوبی را طی کرده است که منطبق است با بخشی از خط سیر سارگون که به آن اشاره می‌کنیم.

سارگون در گزارش خود به ویرانی ایالت سانگی‌بوتو اشاره می‌کند که در حد فاصل دو کوه یا کوهستان مرتفع قرار داشته است. یکی از این کوهها ایرتیه(۶۷) نام داشته و گذرگاه کوهستانی اریتیه گزارش شالمنصر نیز می‌توانست در این کوهستان قرار داشته باشد. سارگون سپس از سانگی‌بوتو خارج شده و به ناحیه آرمائیلی و از آنجا به ایالت آیادی می‌رود که در کناره دریا قرار داشته و از آنجا نیز به ایالت اواسی که در مرز جنوبی اورارتو قرار داشته، رهسپار می‌شود(Luckebill.1927,pp.88-92). ایالت اواسی همانگونه که اشاره شده با دشت‌های اشنویه و سلدوز مطابقت داده شده و گیلزانو نیز در قرن ۹ در همین منطقه بوده است. بر اساس مطالب ارائه شده مسیر سارگون از دشت خوی تا دشت اشنویه کاملا مطابق با مسیری است که شالمنصر سوم در قرن ۹ طی کرده است، بر این اساس مسیر دور دریاچه را می‌توان با اطمینان زیاد پذیرفت.

با این مقدمه تقریبا مشخص می‌شود که سارگون در منطقه اسکو وارد قلمرو اصلی اورارتو شده و قلمرو مانّا در سال۷۱۴ق.م تا این نقطه کشیده می‌شده است. با این زمینه مناسب ایجاد شده در ادامه بازسازی خود را از مسیر طی شده توسط سارگون ارائه می‌کنم(نقشه ش۱۴).

لشکرکشی سارگون در اوائل تابستان سال۷۱۴ق.م آغاز شد و سپاهیان آشوری بعد از گذشتن از رودخانه‌های زاب بزرگ و کوچک و رشته کوه کولار، از طریق استان آشوری زاموا(منطقه سلیمانیه عراق) وارد قلمرو مانّا می‌شوند. از سلیمانیه این امکان وجود داشت تا از دو مسیر و گذرگاههای مختلف کوهستانی به قلمرو مانّا راه یافت. مسیر اول به منطقه بانه منتهی شده و مسیر دیگر به منطقه مریوان راه می‌یابد. بنظر می‌رسد سارگون مسیر منتهی به بانه را انتخاب کرده است چرا که پادشاه مانّا برای ملاقات با او ۱۴ ساعت راه و یا حدود ۸۰ کیلومتر را طی کرده است(۶۸)(Ibid.p.108). اگر پایتخت مانّا را در منطقه بوکان و سقز در نظر بگیریم، این مسافت تنها با منطقه بانه مطابقت خواهد کرد و برای رسیدن به

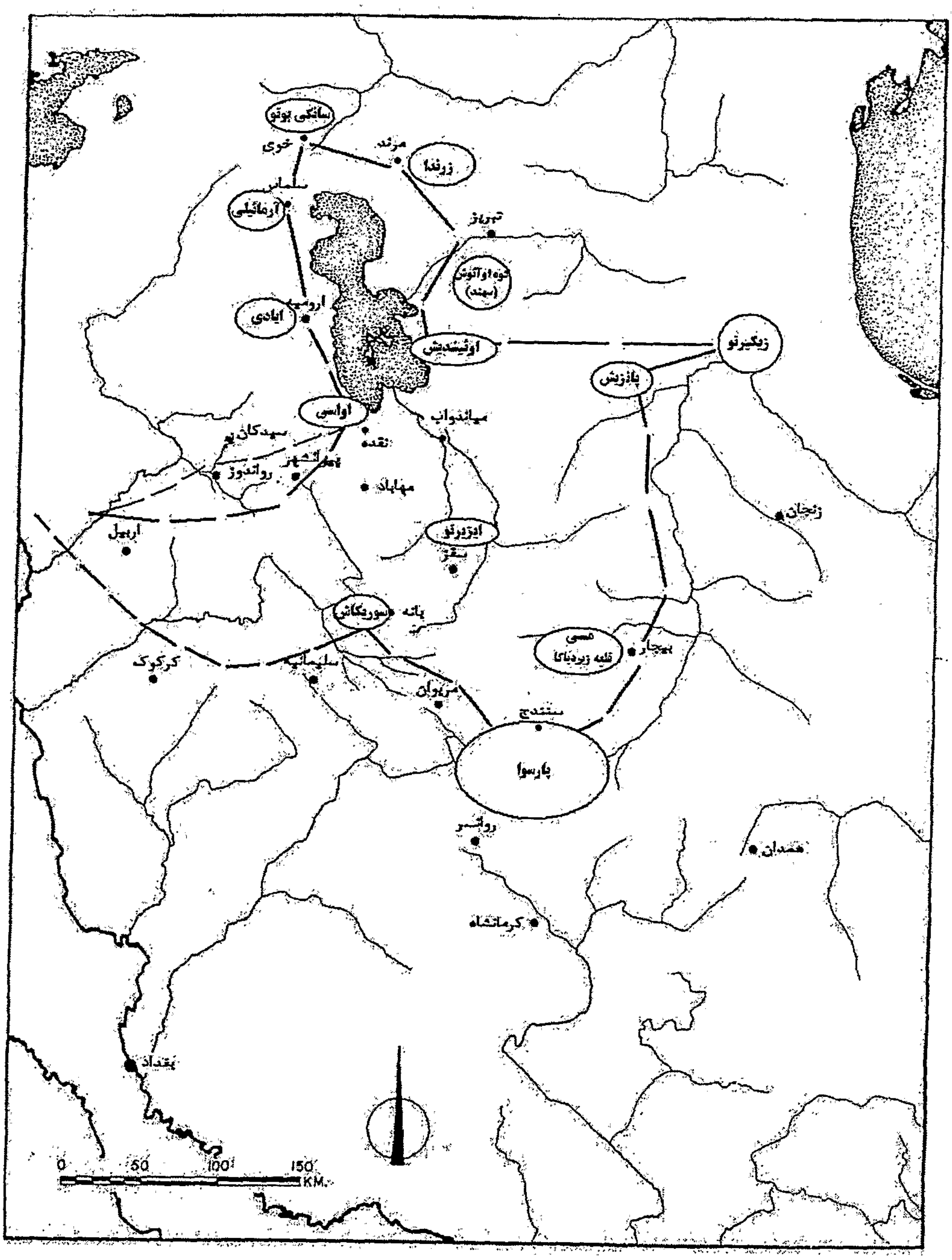

نقشه ۵–۸– مسیر ارائه شده برای لشکرکشی هشتم سارگون با توجه به نتایج بدست آمده از رساله

مریوان مسافت بیشتری باید طی می‌شده است. محل ملاقات در قلعه سینی‌هینو(۶۹) واقع در ایالت سوریکاش بوده است. ایالت مزبور به تاکید گزارش سارگون با ایالت‌های آلابریا و کارلا مرز مشترک داشته است. بنابر این گستره سوریکاش حداقل شامل منطقه بانه و مریوان می‌شده است.

سارگون از سوریکاش خارج شده و به لارویته از ایالت آلابریا راهی می‌شود. این ناحیه در منطقه سنندج و شاید در جهت غرب یا شمالغربی آن قرار داشته است. سارگون سپس راهی پارسوا می‌شود. لوین خط سیر سارگون را در این بخش از لشکرکشی، در سطح گسترده‌ای در غرب ایران کشانده است. اما به تاکید گزارش، ایالت‌های مختلف خراج خود را در پارسوا به سارگون داده‌اند و سارگون هیچ اشاره‌ای به خارج شدن از پارسوا جهت دریافت این خراج‌ها نمی‌کند. از طرف دیگر این احتمال پذیرفتنی است که سارگون در خود پارسوا نیز زیاد پیشروی نکرده و همانند مانّا، تنها در قلعه‌های مرزی آن استقرار یافته است. بنابر این بخش قابل توجهی از مسیر طراحی شده توسط لوین رد خواهد شد. بنظر من محل ورود و استقرار سارگون در پارسوا نباید فاصله چندانی با ناحیه سنندج داشته باشد.

سارگون از پارسوا خارج شده و در جهت شمالشرقی راهی ایالت مانّائی مسی می‌شود و در قلعه زیرداکو یا سیرداکو یک بار دیگر با اولوسونو ملاقات می‌کند. این قلعه احتمال دارد در مرز جنوبی مانّا و حوالی شهرستان کنونی بیجار واقع باشد. در منطقه بیجار بقایای یک قلعه مهم وجود دارد که بنای اولیه آن به مانّائی‌ها بر می‌گردد(کلایس،۱۳۵۴،صص۳۸-۲۳۵). قلعه مزبور دژ قمچی‌خای واقع در ۳۵ کیلومتری شمال بیجار و در مسیر ارتباطی همدان-تبریز می‌باشد که شاید بتوان آنرا با قلعه زیرداکو مطابقت داد. موقعیت استراتژیک و اهمیت این بنا در دوره‌های مختلف تاریخی، وسعت و آثار معماری، قرار گرفتن آن در مسیر مهم ارتباطی، شهرت دره مجاور آن در گذشته به «دره شاهان» و ... می‌تواند این مطابقت را مورد تایید قرار دهد.

سارگون از زیرداکو خارج شده و مسیری را مابین سرزمین‌های مانّا، بیت‌کاپسی و مادی‌های قدرتمند انتخاب کرده و با طی ۶۰ ساعت راهپیمائی و بیش از ۳۰۰ کیلومتر، به دژ مانّائی پانزیش که در برابر ایالت‌های زیکیرتو و آندیه ساخته شده بود، می‌رسد. با توجه به جایابی زیکیرتو در منطقه میانه، مسیر طی شده از منطقه بیجار تا منطقه میانه با مسیر ارائه شده در گزارش مطابقت خواهد یافت. مسیر طی شده ظاهرا چندان بی دردسر نبوده چرا که سارگون انتخاب خود را متهورانه می‌خواند. از منطقه بیجار برای رسیدن به منطقه میانه و به احتمال کمتر منطقه هشترود، چندین راه وجود دارد. راه مستقیم از طریق دره قزل‌اوزن است، اما مسیر بیجار و کانال ارتباطی زنجان-میانه نیز می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد.

بغیر از این دو راه، مسیر بیجار-تکاب-زندان‌سلیمان و منطقه میانه یا هشترود نیز می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. تعدادی از محققان از جمله لوین مسیر بیجار-تکاب-شاهین‌دژ- میاندواب را پیشنهاد کرده‌اند اما این مسیر از یک طرف به ایالت‌های زیکیرتو و آندیه منتهی نمی‌شود و از طرف دیگر این مسیر در منطقه مرکزی مانّا کشیده شده و در منطقه شاهین‌دژ تنها ۵۰-۴۰ کیلومتر با محوطه‌های مرکزی و پایتخت مانّا فاصله پیدا می‌کند و این با محتوای گزارش تناقض آشکار دارد.

در منطقه میانه و هشترود مهمترین قلعه شناسائی شده که بنای اولیه آن به مانّائی‌ها منسوب است، قلعه ضحاک هشترود است. این بنا از وسعت و موقعیت برجسته‌ای برخوردار است و همین مسئله سبب شده در دوره‌های مختلف مورد توجه و استفاده قرار گیرد؛ با این حال آثار معماری و دوره اصلی استقرار آن مربوط به دوره اشکانی است. مطمئنا این محل در قرن ۸ق.م با توجه به قرار گرفتن آن در مسیر ارتباطی و رودخانه و نزدیکی آن به کانال مهم ارتباطی میانه-تبریز که احتمالا یکی از کانالهای اصلی نفوذ اورارتو بود، و همچنین موقعیت آن در میانه اورارتو در شمال، اوئیشدیش در غرب، زیکیرتو و آندیه در شرق و قلمرو اصلی مانّا در جنوب، موقعیت بسیار مهمی داشته است. همچنین این محل برای انبار تدارکات لشکر آشور(با توجه به حمله‌ای که می‌بایست به جانب زیکیرتو و آندیه در شرق، اوئیشدیش در غرب و اورارتو در شمال بکند) مناسب بوده است. سارگون در توصیف این قلعه آورده که این قلعه جایی مشرف و در برابر ایالت‌های زیکیرتو و آندیه و برای حفاظت ساخته شده تا هیچ فراری نتواند فرار کند و هیچ دشمنی نتواند که وارد شود(پای دشمن بسته شود)(Luckenbill.1927,p.78)

سارگون استحکامات قلعه پانزیش را تقویت کرده و تدارکات لشکر خود را در آن انبار می‌کند(۷۰) و سپس از رودخانه ایشتاراورا(۷۱) که قابل انطباق با رودخانه قزل‌اوزن و یا شاخه‌های آن در منطقه میانه است، عبور کرده و به مناطق مختلف زیکیرتو حمله می‌کند. قبل از حمله سارگون، متاتی حاکم زیکیرتو، مردمان خود را جمع کرده و به بالای کوه اوآشدیرکا، کوهی با شیب تند، صعود می‌کند. کوه مزبور همانگونه که دیاکونف پیشنهاد داده، با ارتفاعات بزغوش داغ قابل انطباق است. سارگون اشاره صریح و روشنی به وارد شدن به قلمرو آندیه نمی‌کند و احتمال می‌توان داد این مرحله از تهاجم محدود به زیکیرتو و منطقه میانه بوده است. سارگون سپس جهت لشکرکشی خود را برگردانده و به جانب

اوئیشدیش رهسپار می‌شود. ظاهرا قبل از رسیدن به اوئیشدیش در یک گردنه کوه لشکریان اورارتو و متحدان محلی آنها موضع گرفته و آماده جنگ با سارگون بوده‌اند. در جنگ صورت گرفته رقیبان آشور شکست سنگینی خورده و فرار می‌کنند. محل این جنگ احتمال دارد در غرب منطقه میانه و جانب جنوب شرقی کوه سهند بوده و نیروهای اورارتوئی از طریق کانال ارتباطی تبریز- میانه وارد منطقه شده بودند. همراهی نیروهای زیکیرتوئی و آندیه‌ای این فرض را تقویت می‌کند. احتمال دیگری نیز می‌توان داد و آن محلی قبل از ورود به دشت مراغه و در جانب جنوب غربی کوه سهند است. به هر حال این جنگ قبل از فتح اوئیشدیش رخ داده است.

سارگون بعد از شکست اورارتو و متحدان محلی او به اوئیشدیش در منطقه مراغه حمله کرده و از آنجا راهی قلمرو اصلی اورارتو می‌شود. در ابتدای قلمرو اورارتو قلعه اوشکایا قرار داشته که توسط محققان مختلف با اسکوی امروزی مطابقت داده شده است. بر اساس گزارش سارگون قلعه اوشکایا بر دشتی از ناحیه سوبی که اورارتوئی‌ها آنجا را کشور مانّائی می‌خواندند، اشراف داشته است. بر این اساس قلمرو مانّا قبل از فتوحات اورارتو در نیمه اول قرن ۸ق.م شامل منطقه اسکو و نواحی پیرامون آن نیز می‌شده است. سنگ‌نوشته عجب‌شیر این نظریه را تایید می‌کند.

سارگون بعد از خارج شدن از اوشکایا به دشت دالایا(۷۲) و شهرهای تاروئی(۷۳) و تارماکیسا(۷۴) حمله می‌کند. اهالی این منطقه از وحشت شهرهای خود، را ترک کرده و به توصیف گزارش:«به ناحیه خشکی، جایگاه تشنگی، همچون بیابان، فرار کردند و بدین گونه خواستند تا جان خود را نجات دهند». این بیان شاید مهر تاییدی باشد بر بازسازی صورت گرفته؛ چرا که در کل شمالغرب ایران منطقه‌ای را نمی‌توان یافت که مناسب این توصیف باشد، مگر ناحیه واقع در شمالشرقی دریاچه ارومیه(جنوب شبستر و شرق خسرو شهر) که منطقه‌ای نمکزار و شنزار است و وسعت آن نیز به اندازه‌ای هست که لشکریان دشمن را از پیشروی باز دارد.

سارگون سپس با تهاجم به ایالت‌های زرندا(مرند)، سانگی‌بوتو(خوی)، آرمائیلی(سلماس)، آیادی(ارومیه)، اواسی(اشنو-سلدوز) و نیز موساسیر(شمال رواندوز عراق)، راهی آشور می‌شود.

بر اساس بازسازی صورت گرفته مرزهای جنوبی مانّا در خطی از منطقه مریوان تا منطقه بیجار کشیده می‌شد و در شرق احتمالا دره قزل‌اوزن مرز شرقی آن را شکل می‌داده است. مرز مانّا در قسمت شمالشرقی، در مناطق شرقی میانه و در قسمت شمال، در ارتفاعات بزغوش داغ و کوه سهند و منطقه اسکو قرار داشته است.

جولین رد نیز بصورت بسیار کلی به بازسازی مشابهی اشاره می‌کند. بر اساس این بازسازی، سارگون از طریق زاموا وارد گوشه جنوب غربی مانّا شده و از آنجا در جهت جنوب شرقی وارد آلابریا و سپس پارسوا و بعد از آن به ایالت مسی و گوشه جنوب شرقی قلمرو مانّا شده است. این نقطه باید مابین بیجار و همدان باشد. سارگون سپس لشکرکشی سریعی به سوی شمال، از کناره مرزهای شرقی مانّا انجام داده و به پانزیش(شاید زندان سلیمان، یا مکانی در جانب شرقیتر و در دره قزل‌اوزن) جائی میان منطقه میانه و دریاچه ارومیه، می‌رود. سارگون سپس دریاچه ارومیه را دور زده و از قلمرو اورارتو در جنوب‌غربی دریاچه ارومیه خارج می‌شود(Reade.1978,pp.137-43). مطابقت پانزیش با زندان سلیمان بدو دلیل اصلی نمی‌تواند درست باشد اول به این دلیل که محوطه نظامی نیست و دوم اینکه فاقد موقعیتی است که در گزارش به آن اشاره شده است.

۵-۴- ایالت‌ها و تقسیمات داخلی مانّا

در صفحات گذشته حدود قلمرو مانّا تا حد قابل قبولی مشخص شد و در اینجا تلاش داریم موقعیت تقریبی ایالت‌های مانّا را در قلمرو تعیین شده مشخص کنیم. در متون آشوری و اورارتوئی به ایالت‌ها، نواحی، شهرها و قلعه‌های مختلف مانّا اشاره شده است اما ما تنها می‌توانیم تعدادی کمی از آنها بر اساس مدارک موجود جایابی کنیم که از آن جمله‌اند: ایالت مرکزی مانّا، سوریکاش، مسی، کوموردای(۷۵)، زیکیرتو، آندیه، اوئیشدیش و سوبی. هر کدام از ایالت‌های مانّا به نظر می‌رسد بر اساس توزیع قومی و قبیله‌ای شکل می‌گرفتند و قبل از شکل‌گیری پادشاهی مانّا، واحدهای سیاسی مستقلی را تشکیل می‌دادند. متون آشوری قرن ۹ق.م به تعدادی از این واحدهای ظاهراً مستقل اشاره می‌کند.

۵-۴-۱- ایالت مرکزی مانّا و شهرهای ایزیرتو، زیبیه، آرمئیت

متون آشوری قرن ۹ق.م میان مانّا و ایالت‌هایی که بر اساس متون دوره بعد، بخشی از پادشاهی مانّا را تشکیل می‌دادند، تمایز قائل شده است. از این رو بنظر می‌رسد یکی از ایالت‌های اصلی مانّا و هسته اصلی آن، به نام خود این پادشاهی خوانده می‌شده است. با توجه به قرار داشتن پایتخت و شهرهای مهم مانّا در این هسته مرکزی شاید بتوان موقعیت تقریبی این ایالت را مشخص ساخت. منطقه سقز و بوکان با توجه به داده‌های باستان‌شناسی و تاریخی، مرکزیت پادشاهی مانّا را تشکیل می‌داده و احتمالا دو دره زرینه‌رود و سیمینه‌رود(از کوههای چهل چشمه کردستان تا حاشیه جنوبی دریاچه ارومیه) با ایالت مرکزی مانّا مطابقت داشته است. شهر شاهی یا پایتخت این ایالت حداقل از سال ۸۲۹ق.م به بعد، شهر ایزیرتو یا زیرتو بوده است. در مجاورت این شهر دو محوطه مرکزی بنام زیبیه و آرمئیت(۷۶) وجود داشته است. در دهه‌های پیش با کشف محوطه زیویه(با توجه به شباهت زبانشناسی و نیز اشیاء ارزشمند همزمان با مانّا) این فرضیه قوت گرفت که پایتخت مانّا نیز در همین منطقه قرار داشته است. اما با کشف محوطه قلایچی و سنگ‌نوشته آن که به مکان خدای خالدی در زعتر اشاره دارد، و مطابقت زعتر با زیرتو و همچنین آثار ارزشمند بدست آمده، این فرضیه مورد قبول قرار گرفت که محوطه قلایچی همان ایزیرتو پایتخت مانّاست(در این ارتباط نگاه کنید به صص۱۹-۱۱۵). محققانی چون آندره گدار تپه قاپلانتو در ۵ کیلومتری زیویه را نیز با آرمئیت مطابقت دادند. این تپه بر اساس آثار کشف شده یکی از محوطه‌های مهم مانّائی است اما دژ مستحکم توصیف شده توسط مدارک آشوری نمی‌تواند باشد؛ چرا که فاقد ویژگی دفاعی خاصی است و در چند متری آن تپه طبیعی مرتفعی است(با آثار فرهنگی اندک) که اشراف کاملی به قاپلانتو دارد و دشمن براحتی از بالای آن می‌توانست تپه اصلی را درهم بکوبد(مگر اینکه بگوئیم دژ مورد نظر بر بالای همین تپه طبیعی بوده است و ساکنان محوطه پایینی در مواقع خطر در آن پناه می‌گرفتند). در خود منطقه بوکان و با فاصله حدود ۲۵ کیلومتری قلایچی محوطه بسیار مهمتری بنام قلعه بردینه قرار دارد که احتمال می‌توان داد از محوطه‌های مرکزی مانّا و شاید قلعه آرمئیت بوده باشد. محوطه و تاسیسات نظامی مشهور به سنگر در فاصله چند کیلومتری قلایچی، از دیگر قلعه‌های مرکزی مانّا به شمار می‌آید.

۵-۴-۲- سوریکاش

سوریکاش ناحیه‌ای مانّائی است که نام آن در گزارش هشتمین لشکرکشی سارگون آمده و موقعیت تقریبی آن مورد تاکید قرار گرفته است. بر اساس محتوای گزارش، سوریکاش از غرب با استان آشوری زاموا و از جنوب با ایالت‌های آلابریا و کارلا هم مرز بوده و با واسطه آلابریا با پارسوا مرتبط می‌شده است. این ناحیه همچنین با پایتخت مانّا فاصله زیادی نداشته و اولوسونو برای رسیدن به قلعه مرزی آن تنها ۱۴ ساعت راه را پیموده بود. با توجه به جایابی صورت گرفته برای زاموا، آلابریا و کارلا و همچنین مانّای مرکزی، منطقه بانه تا مریوان را برای این ایالت می‌توان پیشنهاد داد که بر اساس قلمرو پیشنهادی گوشه جنوب غربی مانّا را شکل می‌دهد.

۵-۴-۳- مسی

نام این ایالت برای اولین بار در کتیبه شالمنصر سوم و آخرین بار در کتیبه‌های دوره سارگون ظاهر می‌شود. البته در کتیبه‌های آشورناصرپال نیز از شهر مسو(۷۷) نام برده شده که قبلا تصور می‌شد مربوط به مسی باشد اما امروزه آن را از ایالت زاموا دانسته‌اند(Zadok.2002,p.21). بر طبق متون آشوری مسی جنوبی‌ترین ناحیه مانّا بوده و با ایالت‌های پارسوا، گیزیل‌بوندا، ماد، بیت‌کاپسی و شاید آندیه، مرز مشترک داشته است. این ناحیه با توجه به مدارک و شواهد موجود از وسعت قابل توجهی برخوردار بوده است؛ داشتن مرز مشترک با چند ایالت، اشاره کتیبه شمشی‌ادد به ویرانی ۵۰۰ شهر مسی(مقایسه کنید با ۱۰۰ شهر خوبوشکیه) و موارد دیگر از دلایل این ادعا است. متون آشوری قرن ۹ق.م مسی را ایالت مستقلی تصویر می‌کنند.

لوئیس لوین این ناحیه را به همراه یک ایالت دیگر در حوالی دریاچه زریوار جایابی می‌کند (Levine.1977,p.141) که با شواهد و مدارک موجود ناسازگاری دارد. با توجه به جایابی‌های صورت گرفته برای پارسوا، گیزیل‌بوندا و قلمرو مادی‌ها، به احتمال زیاد می‌توان مناطق بیجار، دیواندره و شاید تکاب را برای جایابی مسی پیشنهاد داد. این نواحی گوشه جنوب شرقی قلمرو مانّا را شکل می‌دادند و

ظاهرا از مراکز مهم پرورش اسب بودند. از قلعه‌های مهم مسی زیرداکو یا سیرداکو بوده که احتمال دادیم با قلعه قمچی‌خای واقع در شمال بیجار مطابقت داشته باشد.
ران زادوک احتمال داده مشتای ذکر شده در کتیبه داش‌تپه همان مسی باشد(با توجه به تطابق «س» آشوری با «ش» اورارتوئی)(Zadok.2002,p.21). قرابت جغرافیائی مسی با پارسوا و همراهی آن دو در کتیبه‌های اورارتوئی، این فرض را تقویت می‌کند، اما مشکل اینجاست که در کتیبه داش‌تپه به شهر مشتا اشاره شده و نه سرزمین مشتا.

۵-۴-۴- کوموردو / کوموردای

نام این ناحیه مانّائی تنها در گزارش لشکرکشی آشوربانیپال آمده (Luckenbill.1927,p.327) و بنظر می‌رسد در مجاورت قلمرو آشور و نزدیک مناطقی که مانّا در دوره آسارحدون از آشور تصرف کرده بود، باشد. متاسفانه خط سیر لشکرکشی آشوربانیپال قابل بازسازی نیست تا بر اساس آن بتوان مکان ایالت مزبور را تعیین کرد. این احتمال وجود دارد که کوموردای از جمله مناطقی بوده که مانّا با گسترش قلمرو خود در جهت جنوبی(به ضرر آلابریا، کارلا و پارسوا) آن را متصرف شده بود. بر اساس گزارش آشوربانیپال در راس ناحیه کوموردای کوهی بنام خارسی(۷۸) قرار داشته است. به نوشته ران زادوک اگر کوه خارسی با ناحیه خارشو(۷۹) که در سر راه تیگلات پیله‌سر سوم به بیت‌آبدادانی قرار داشته، یکی باشد، می‌توان گفت که بخشی از مسیر زاگرس غربی به بیت‌آبدادانی در زمان آشوربانیپال در کنترل مانّا قرار داشته است(Zadok.2002,.p.22). دیاکونف نیز احتمال داده کوموردای با عبارت اور سومی خومورتی(۸۰) یکی باشد که در گزارش لشکرکشی‌های پادشاهان اور سوم، بهمراه ناحیه خارشی از آن نام برده شده است(دیاکونف.۱۳۷۱،صص۱۱۷، ۲۵۹، و زیرنویس ش۲۰۳ص۵۵۰).
بر اساس مطالب ارائه شده ناحیه کوموردای به احتمال زیاد در مرز جنوبی مانّا و مجاور استان آشوری پارسوا قرار داشته است و ظاهرا از جمله مناطقی بوده که مانّا در نیمه اول قرن ۷ به قلمرو خود افزوده بود.

۵-۴-۵- اوئیشدیش

نام این ایالت تنها در گزارشهای سارگون دوم آمده و با توجه به توصیفی که از آن شده بنظر می‌رسد منطقه‌ای نسبتا وسیع و آباد بوده باشد. بر اساس گزارش لشکرکشی هشتم سارگون، شهرهای این ناحیه همانند ستارگان آسمان بیشمار بوده و باغهای بیشماری داشته است(Luckenbill.1927,p.84). از همان اوایل انتشار گزارش با توجه به توصیفی که از کوه اوآئوش شده و مطابقت آن با کوه سهند، اوئیشدیش را نیز با منطقه مراغه برابر دانسته‌اند و تقریبا تمام محققانی که خط سیر دور دریاچه را قبول دارند، این جایابی را نیز پذیرفته‌اند. تعداد زیاد آبادی‌ها و باغات منطقه مراغه و مطابقت آن با توصیف صورت گرفته، جایابی مذکور را تایید می‌کند. البته شهرستانهای بناب، ملکان و عجب‌شیر نیز احتمالا شامل این ایالت می‌شده است. اوئیشدیش از شمال با اورارتو، از شرق با زیکیرتو و از جنوب با قلمرو اصلی مانّا مجاور بود و بهنگام لشکرکشی سارگون (در سال۷۱۴ق.م) در تصرف اورارتو قرار داشت.

لوئیس لوین این ایالت را در جنوب دشت‌های اشنویه، سلدوز و میاندواب جایابی می‌کند:« جایابی این ایالت بستگی به تعیین مرزهای جنوبی اورارتو دارد. بر اساس مدارک موجود این مرزها احتمالا در سواحل جنوبی دریاچه ارومیه قرار داشته و بر این اساس اوئیشدیش باید در مناطق جنوبی‌تر و نزدیک سرشاخه‌های زرینه‌رود و سیمینه‌رود بوده باشد. در ارتباط با اوئیشدیش کوه اوآئوش قرار داشت.... به غیر از توصیفی که از این کوه شده و ممکن است بیشتر یک توصیف ادبی باشد تا بیان واقعیت، اطلاعات دقیق دیگری برای تعیین محل آن در دسترس نیست. اغلب بیان شده که آن کوه سهند در کناره شرقی دریاچه ارومیه است، لیکن مدارکی مبنی بر این مطابقت وجود ندارد. در حقیقت مرزهای اورارتو در تمام سواحل دریاچه ارومیه کشیده شده بود و از این نظر قرار داشتن این کوه و نیز اوئیشدیش در ساحل شرقی دریاچه غیر محتمل است»(Levine.1977/1,p.141). بر خلاف نظر لوین داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی گویای آنست که کرانه شرقی دریاچه در اختیار مانّائی‌ها قرار داشته است.

۵-۴-۶-زیکیرتو

نام ایالت زیکیرتو نیز همانند اوئیشدیش تنها در متون دوره سارگون آمده و از نظر جغرافیایی با

آندیه قرابت ویژه‌ای داشته است. این ایالت همچنین با اورارتو و اوئیشدیش مرز مشترک داشته است. بر همین اساس در جایابی این ایالت باید به قرابت‌های مزبور توجه کرد. با توجه به جایابی اوئیشدیش در کرانه شرقی دریاچه ارومیه و مطابقت کوه اوآئوش با سهند و محتوای گزارش سارگون، بهترین گزینه برای این ایالت، همانگونه که قبلاً پیشنهاد شده(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۸۶)، منطقه میانه و به احتمال کمتر منطقه هشترود است. این منطقه از شرق و جنوب شرقی با آندیه، از شمال و از طریق گذرگاه ارتباطی میانه - تبریز با اورارتو و از غرب با اوئیشدیش مرتبط بوده است. در مجاورت این ایالت همچنین رشته کوه مرتفعی بنام اوآشدیرکا قرار داشته که دیاکونف آنرا با رشته کوه بزغوش‌داغ مطابقت داده است. پایتخت زیکیرتو شهری بنام پاردا بوده است.

لوین برای زیکیرتو جای بسیار جنوبی‌تری را (در منطقه بیجار و اطراف آن، تکاب و دره زرینه‌رود) پیشنهاد داده است که البته خود به غیر قابل اعتماد بودن آن اشاره می‌کند(Levine.1977,p.141). با توجه به ارتباط نزدیک زیکیرتو با اورارتو، جایابی زیکیرتو در جنوب غیرمنطقی است؛ بویژه با توجه به جایابی نسبتا دقیق مسی در منطقه بیجار. دره زرینه‌رود نیز با توجه به نزدیکی زیاد آن با پایتخت مانّا قابل پذیرش نیست.

۵-۴-۷- آندیه

از آندیه‌ای‌ها اولین بار در گزارش لشکرکشی سال ۸۲۷شالمنصر سوم یاد شده است(.Luckenbill 1926,p.210). لشکریان آشور در این سال در مسیر خود خوبوشکیه، موساسیر، قلمرو اورارتو و گیلزانو را در نوردیده و بعد از دریافت خراج از مانّائی‌ها، -بوریسی‌ها(۸۱)، هارانی‌ها(۸۲)، ششگانی‌ها(۸۳) و آندیه‌ای‌ها، از طریق پارسوا به نامری و سپس آشور راهی می‌شوند. مسیر طی شده از گیلزانو به بعد بنظر می‌رسد با جاده ارتباطی امروزی نقده، مهاباد، سقز، سنندج و دره دیاله منطبق باشد. ایالت‌های مذکور در گزارش تقریبا همگی، به استثنا آندیه، در پیرامون این مسیر قرار می‌گیرند. اگر آندیه در جای دوری در شرق منطقه میانه (جائیکه در اواخر قرن ۸ق.م ظاهر می‌شود) قرار داشته، خارج از دسترس آشوری‌ها قرار می‌گرفته و ضرورتی به پرداخت خراج نبوده است، مگر اینکه تصور کنیم آنها در این تاریخ در مکان

غربی‌تری استقرار داشتند و یا به دلیل دیگری که نمی‌دانیم خراج پرداخت کرده‌اند. در کتیبه ادد نیراری سوم و مربوط به سال ۸۰۲ق.م، پادشاه ضمن اشاره به موفقیت‌های نظامی خود به آندیه اشاره می‌کند. آندیه در این کتیبه بعد از مانّا، پارسوا، آلابریا، آبدادانی و نائیری و قبل از دریای بزرگ برآمدن خورشید(دریای خزر) قرار می‌گیرد:«...آندیو که در دور دستها قرار دارد، کوهستان ریخته(؟) تا دورترین مرزهای آن، تا دریای بزرگ برآمدن خورشید...»(Ibid.1926,p.262). بر اساس محتوای این کتیبه آندیه در جای دوری در شرق و نزدیک به دریا قرار داشته است. بعد از این تاریخ نام آندیه تنها در دوره سارگون و اغلب در ارتباط و همراه با زیکیرتو برده می‌شود. در این دوره تلوسینا(۸۴) نامی پادشاه آندیه بوده که به اعتقاد زادوک نام وی هوری است(Zadok.2002,p.21). از این دوره همچنین نامه‌ای وجود دارد که به آمدن یک شاهزاده آندیه‌ای به آشور، بهمراه سفیر مانّا اشاره می‌کند(Lanfranchi and Parpola.1990,p.126).

دیاکونف محل این ایالت را در دره قزل‌اوزن و قبل از ورود به منطقه گیلان و میان کوههای آق داغ و آق گدوک تعیین می‌کند(دیاکونف.۱۳۷۱،ص۸۴). مهرداد ملکزاده شاهک‌نشین آندیه را بخشی از سرزمین ماد بزرگ دانسته(انتسابی که دلیلی بر آن ذکر نمی‌کند) و دامنه قلمرو آن را تا منطقه رودبار گیلان کشیده و فرهنگ ارزشمند مارلیک و املش را در ارتباط با آن قرار داده است(ملکزاده.۱۳۷۳،صص۱۸-۱۳).

گزارش‌های سارگون، جائی در شرق یا جنوب شرقی زیکیرتو را برای این ایالت پیشنهاد می‌کنند که در کل با جابجایی‌های صورت گرفته مطابقت دارد. در منطقه تالش به طرف رودبار، در هزاره اول ق.م فرهنگ‌های پیشرفته‌ای وجود داشتند که بنوعی با فرهنگ‌های حوزه جنوبی دریاچه ارومیه در ارتباط بوده‌اند. در حفاری‌های سالهای اخیر و نیز کشفیات اتفاقی دهه‌های گذشته، اشیاء کتیبه‌دار اورارتوئی بدست آمده که ارتباط این منطقه را با قلمرو اورارتو مشخص می‌سازد. از جمله این اشیاء دستبندی است با کتیبه‌ای از آرگیشتی اول یا دوم که در کاوشهای منطقه تالش گیلان توسط خلعتبری یافت شده است(خلعتبری.۱۳۸۳/۱،صص۶-۵۵ و۸۹). همچنین در جریان این حفاری کاسه‌ای از نوع زورقی شکل(لاله‌ای) با بدنه زاویه‌دار بدست آمده که در مجموعه‌های سفال مانّا بسیار معمول است(خلعتبری.۱۳۸۳/۲،ص۱۷۰). البته باید متذکر شد که این نوع سفال در دوره ماد و هخامنشی نیز متداول بوده است. با توجه به ارتباط

آندیه با اورارتو، کشف اشیاء مذکور احتمال گسترش قلمرو آندیه را تا این منطقه، تقویت می‌کند. با این حال این جایابی بر مدارک اندکی متکی است و احتمال قرار گرفتن آندیه در نقاط غربی‌تر وجود دارد و یا اینکه گستره آن شامل مناطق غربی نیز می‌شده است. در یکی از کتیبه‌های سارگون به تصرف ۸ قلعه از استان توآیدو(۸۵) آندیه اشاره شده است(Luckenbill.1927,p.28). وجود استان‌های متعدد در یک ایالت براحتی می‌تواند دلیلی بر وسعت قابل توجه آن ایالت باشد.

ایالت آندیه بنظر می‌رسد بعد از مانّا نیز به حیات نیمه مستقل خود ادامه داده چرا که در نوشته‌های گزنفون اشاراتی وجود دارد که احتمال می‌رود مربوط به آندیه بوده است(Parpola.2003,p.342).

۵-۴-۸- سوبی

در گزارش هشتم سارگون و به هنگام فتح قلعه اوشکایا که با اسکوی امروزی مطابقت دارد، گفته شده که این قلعه بر دشتی از ناحیه سوبی که اورارتوئی‌ها آن را کشور مانّائی می‌خواندند، اشراف داشته است. اگر انطباق اوشکایا با اسکو درست باشد، می‌توان ناحیه سوبی را با منطقه تبریز و یا حداقل بخش شرقی آن مطابقت داد و به این نتیجه رسید که قلمرو مانّا قبل از تصرف منطقه توسط اورارتو تا منطقه تبریز کشیده می‌شده است. ناحیه سوبی در زمینه پرورش اسب شهرت زیادی داشته و شاید یکی از دلایل اصلی الحاق آن به اورارتو همین بوده باشد. لوین این ناحیه را در نزدیکی میاندواب و جنوبشرقی دریاچه ارومیه جایابی می‌کند(Levine.1977/1,p.142).

۵-۵- داده‌های باستان‌شناسی(سفال) و کمک آن به تعیین قلمرو مانّا

داده‌های باستان‌شناسی، بویژه توزیع و پراکندگی نوع خاصی از سفال که از طریق بررسیهای علمی و گسترده و کاوشهای باستان‌شناسی بدست می‌آید، می‌تواند در تعیین قلمرو فرهنگی مانّا کمک زیادی بکند اما با توجه به پیچیدگی‌های جغرافیای انسانی و سیاسی شمالغرب ایران در هزاره اول ق.م (واقعیتی که مدارک زبانشناسی موید آن است)، این عامل در تعیین قلمرو سیاسی دولت مانّا کمک زیادی نمی‌کند. تعداد کم محوطه‌های کاوش شده در منطقه از دیگر عوامل بازدارنده در این زمینه است. یکی از

اهدافی که من در این پایان‌نامه داشتم، تست نتایج بدست آمده از طریق داده‌های تاریخی در ارتباط با تعیین قلمرو مانّا، توسط داده‌های باستان‌شناسی(سفال) بود که بررسیها نشان داد با توجه به مشکلات پیش گفته نمی‌توان انتظار زیادی از این شیوه داشت. منطقه مورد بحث در سال ۱۹۷۱ میلادی توسط استوارت سوئینی با هدف مشابهی مورد بررسی قرار گرفت. نامبرده با توجه به نتایج بدست آمده محدوده‌ای را برای مانّا تعیین کرد(Swiny.1973,pp.77-96) که با توجه به مطالعات صورت گرفته در این تحقیق، اعتبار چندانی ندارد که در ادامه به دلایل آن اشاره خواهیم کرد. من نیز در راستای اهداف پایاننامه و در سالهای ۸۲-۱۳۸۱ اقدام به بررسی گسترده‌ای در منطقه نمودم که بخشی از نتایج آن در فصل ششم پایاننامه آمده است.

بررسی سوئینی در محدوده میان شهرهای همدان و بیجار در جنوب، زنجان در شرق، میاندواب و بناب در شمال و دره زرینه‌رود و سیمینه‌رود در غرب صورت گرفته است. سوئینی سفال نوع زیویه را مبنای کار خود برای تشخیص سفال مانّا قرار داده است. به نوشته نامبرده مشخصه اصلی سفالینه‌های زیویه استفاده نسبتا زیادی است که از تزیینات کنده بر روی سفالینه‌های معمولی و مرغوب می‌شود. موتیف‌های این تزیینات را بیشتر مثلث‌های هاشور خورده تشکیل می‌دهد. انواع مشابه این نوع سفال از منطقه بناب در شمال تا مناطق جنوبشرقی زنجان مشاهده می‌شود. این نوع سفال در دشتهای زنجان و تاکستان حضور ندارند. دو محوطه در جاده بیجار - همدان سفال نوع زیویه را ارائه داده‌اند. به اعتقاد سوئینی سفال نوع زیویه حدود ۲۰/۰۰۰کیلومتر مربع را می‌پوشاند و مابین قلمرو سفال مادی و اورارتوئی قرار می‌گیرد و با قلمرو مانّا قابل انطباق است. سوئینی توزیع سفال نوع زیویه را تقریبا با بازسازی قلمرو مانّا توسط لوین مطابق دانسته است. به اعتقاد او سفال نوع زیویه در غرب و جنوب غرب جاده همدان-بیجار و سقز دیده نشده است. کانال ارتباطی زنجان آشکارا یک مرز است و عملا مرزهای شرقی سفال زیویه را مشخص می‌سازد. محوطه‌های مادی واقع در قسمت جنوب‌شرقی(منطقه رزن) نیز مرز مانّا را در این قسمت نشان می‌دهد. محوطه واقع در جنوب بناب مرز شمالی آن و محوطه سلامت‌آباد بیجار مرز جنوبی مانّا را مشخص می‌کند(Ibid.pp.88-95). سوئینی تاریخ آغاز مجموعه سفال زیویه را نیمه اول قرن۷ق.م دانسته و پایان آن را نامشخص می‌داند.

بررسی و نتایج بدست آمده توسط سوئینی از جهات مختلف محل ایراد است و مدارک جدید بی‌اعتباری نتایج را تا حدود زیادی نشان داده است. اولا قلمرو بررسی شده توسط وی تنها بخشی از قلمرو منسوب به مانّا را شامل می‌شود و ظاهرا مبنای انتخاب آن نظریه لوین بوده که دیگر اعتبار چندانی ندارد. بنابر این نتیجه‌گیری نهائی در خصوص قلمرو مانّا نیز نمی‌تواند قابل قبول باشد. دوم اینکه مجموعه سفال زیویه همانگونه که خود سوئینی تاریخ‌گذاری کرده، تنها مربوط به بخشی از دوره حیات مانّا است و مهمتر اینکه بخشی از سفالهای این مجموعه مربوط به دوره بعد از اضمحلال پادشاهی مانّا و احتمالا از دوره ماد و هخامنشی است، بنابر این مجموعه سفال زیویه به تنهایی نمی‌تواند مبنای مطالعه سفال مانّا قرار گیرد. مدارک و شواهد متعدد نشان داده که قلمرو مانّا حداقل تا منطقه میانه در شرق، منطقه بانه در غرب، منطقه عجب‌شیر و فراتر از آن در شمال کشیده می‌شده و سوئینی ظاهرا تنها به مرزهای جنوبی مانّا به درستی اشاره کرده است.

بررسی من در ابتدا شامل مناطق مرکزی مانّا(دره‌های سیمینه‌رود و زرینه‌رود) بود تا با گونه‌شناسی بهتر سفال مانّا دامنه بررسی خود را به مناطق دیگر بکشانم. در این مرحله نتایج بدست آمده از مطالعه و طبقه‌بندی مجموعه سفال قلایچی کمک زیادی در شناسائی گونه خاص سفال مانّا نمود. با توجه به شناخت بدست آمده، دامنه بررسی به گستره شهرستان‌های بوکان، سقز، شاهین‌دژ، میاندواب، مهاباد، تکاب، پیرانشهر، سردشت و مریوان کشیده شد. در جریان بررسی و مطالعات صورت گرفته، ویژگیهای مختلف سفال مانّا که عمدتا در محوطه‌های مرکزی این دولت تمرکز دارند شناسائی و مورد مطالعه و گونه‌شناسی قرار گرفت. اما این نتیجه حاصل شد که (حداقل در وضعیت حاضر و با توجه به مدارک موجود و تعداد کم محوطه‌های حفاری شده) توزیع و پراکندگی گونه شناسائی شده در تعیین قلمرو مانّا کمک موثری نمی‌کند چرا که این گونه عمدتاً در مناطق مرکزی قلمرو مانّا حضور دارد. از طرف دیگر بسیاری از ویژگیهای این گونه در دوره ماد و هخامنشی تداوم یافته و بدون حفاری و لایه‌نگاری شاید نتوان میان سفال دوره مانّا با سفال دوره بعدی تمایز قائل شد، از همین رو استفاده از آن برای تعیین قلمرو چندان علمی بنظر نمی‌رسد. مشکل دیگر سفال مانّا و نقش آن در تعیین قلمرو سیاسی، وجود ایالت‌های مختلف و گاهاً نیمه مستقلی است که به احتمال زیاد تفاوتهای فرهنگی(از جمله در سنت‌های

سفالگری) با یکدیگر داشته‌اند. از همین رو انتظار نمی‌رود گونه سفال مشابهی در کل قلمرو مانّا وجود داشته باشد.

نقشه ۵-۹- نقشه منطقه در دوره آشور جدید(پارپولا)

ارجاعات فصل پنجم

۱) در این ارتباط نگاه کنید به فصل ۴، صص۱۹-۱۱۵

Subi (2

Median extention (3

Whith Obelisk (4

Von soden (5

Sollberger (6

Arsashkun (7

Eritia (8

Irtia (9

10) Aramalě در گزارش «شهر آرماله» آمده اما با توجه به ادامه گزارش که به ویرانی شهرهای آرماله اشاره شده است، «منطقه آرماله» درست‌تر است.

Zanziuna (11

Ajidi (12

Asău (13

Enzite (14

Kirruri (15

۱۶) در گزارش لشکرکشی سال ۳۱ شالمنصر سوم نیز ضمن اشاره به گذر از ایالتهای گیلزانو، مانّا و پارسوا، به تهاجم علیه شهرهای ایالت تابال اشاره می‌شود که با مسیر مزبور هیچ سازگاری ندارد.

17) Anisu آنی‌سو ظاهرا با آنیس یا آنی‌سوس نوشته دوره آسارحدون یکی است. در این ارتباط نگاه کنید به ص ۸۷ پایاننامه

۱۸) نگاه کنید به ص ۱۴۳ پایاننامه

Liverani (19

۲۰) این نام در متون آشوری در مواردی برای نامیدن پایتخت این دولت نیز استفاده شده است و همچنین در متون دوره آسارحدون بصورت خوبوشنا(Hubushna) نیز آمده است

۲۱) در این ارتباط نگاه کنید به صفحات ۸۸-۸۶ پایاننامه

Yuksekova (22

Russel.1984 (23

Kimier-Wilson.1962 (24

Reade.1994 ,1995 (25

Lanfranchi.1995 (26

۲۷) نام این محل در مقاله انگلیسی بصورت Pizhder نوشته شده است

Šulmu-bēli (28

Heald (29

Issēte (30

Harrania (31

Pizhder (32

۳۳) نگاه کنید به صفحات ۸۸-۸۶ پایاننامه

Luckenbill.1926,pp.202,210,220,226,233,236-7,247-8 (34

Kaldu (35

Uaiais (36

Zimansky.1990 (37

Russell.1984,pp.195-98 (38

۳۹) تپه بزرگ شهرک ربط در شهرستان سردشت که توسط بهمن کارگر، سرپرست هیات کاوش قلایچی مورد بازدید قرار گرفته است

Topzawa (40

Boehmer.1973 (41

Mudjesir (42

Mazamua (43

Lullumi (44

Luckenbill.1926,p.228 (45

Bazian (46

Adira (47

Ianzi (48

Šur-di/dir (49

Latashê (50

Lāruete (51

۵۲) در این کتاب تعدادی از اسامی پارسوا به صورت پارسوماش ضبط شده و برعکس. همانگونه که دانسته شده پارسوماش با فارس امروزی مطابقت داشته و در متون آشوری تماماً در ارتباط با عیلام به آن اشاره شده است. در حالیکه پارسوا در غرب ایران بوده و هیچ ارتباطی میان آن و پارسوماش و نیز پارس‌ها وجود نداشته است؛ مگر تشابه اسمی

Forrer.1920 (53

Levine.1973 (54

Zimansky.1990 (55

Kitpattia (56

Tunaku (57

Rigg.1942; Wäfler.1976; Cilingiroglu.1976-7 (58

Reade.1978 (59

Zimansky.1990 (60

Muscarella.1986 (61

Levine.1977 (62

Mayer.1980 (63

Eritia (64

Aramalě (65

Zanziuna (66

Irtia (67

۶۸) ۷ بِرو (Beru) واحد مسافت است و هر بِرو معادل ۲ ساعت راهپیمائی و بیش از ۱۰ کیلومتر مسافت محاسبه شده است

Sinihinu (69

۷۰) در یک نقش برجسته از دوره سارگون لشکریان آشور را در حال تسخیر دژ پانزیش نمایش داده‌اند و این در حالی است که بر اساس گزارش سارگون دژ مزبور در دست مانا بوده و سارگون اقدام به فتح آن نکرده است.

در این ارتباط همچنین نگاه کنید به ص ۱۳۱

Ishtaraura (71

Dalaia (72

Tarui (73

Tarmakisa (74

Kumurdai (75

Zibia/Uzbia ,Armaid/Armid/Urmete (76

Mesu (77

H-a-ar-si (78

Ha-ar-šu (79

Humurtu (80

–burisites (81

Harranites (82

Shashganites (83

Te-lu-se/si-na (84

Tuaiadu (85

فصل ششم

باستان‌شناسی مانّا

۶-باستانشناسی مانّا

۶-۱-کلیات

در محدوده زمانی و جغرافیایی دولت مانّا تاکنون محوطه‌های مهمی چون قلایچی، زیویه، زندان سلیمان،حسنلو و کول‌تاریکه مورد کاوش و مطالعه قرار گرفته و چندین بررسی نیز توسط هیات‌های ایرانی و خارجی در منطقه مورد بحث انجام گرفته است. بخشی از نتایج کاوشهای صورت گرفته، بویژه در ارتباط با حسنلو و زندان سلیمان در قالب کتاب و مقاله منتشر شده اما نتایج کاوشهای دیگر یا منتشر نشده و یا بصورت ناقص منتشر شده است. در جریان کاوشهای صورت گرفته آثار، اشیاء و مدارک ارزشمندی بدست آمده که زمینه مطالعاتی بسیار مناسبی را در ارتباط با باستانشناسی مانّا فراهم کرده است. علیرغم فعالیتهای صورت گرفته و نتایج منتشر شده، متاسفانه تاکنون یک ارتباط علمی میان آثار بدست آمده و اقوام مانّائی برقرار نشده و از این رو بحثی بعنوان باستانشناسی مانّا در میان مباحث باستانشناسی ایران راه پیدا نکرده است و این در حالی است که آثار مکشوفه و نیز داده‌های تاریخی مکمل، هم از نظر کیفیت و هم کمیّت در سطح مناسبی قرار می‌گیرند. پرداختن به تمام مواد فرهنگی مانّا در قالب یک پایاننامه نمی‌گنجد. ما در اینجا بر اساس اهداف و فرضیه‌های که برای این پایاننامه طراحی شده، عمده تلاش خود را بر روی مطالعه سفال مانّا متمرکز خواهیم کرد و امیدواریم در فرصت‌های دیگر این امکان فراهم شود تا دیگر جنبه های فرهنگ و تمدن ارزشمند مانّا را که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ و تمدن شمالغرب ایران دارد، مورد مطالعه قرار دهیم. مباحث مطرح شده در این فصل عمدتا متکی به بررسیها و مطالعاتی است

که در راستای تحقیقات پایاننامه در منطقه انجام شده؛ بویژه مطالعاتی که بر روی مجموعه سفال قلایچی صورت گرفته و برای اولین بار در اینجا ارائه می شود. در این فصل همچنین از دادههای بررسیها کاوشهای صورت گرفته و نتایج منتشر شده نیز استفاده مناسب بعمل آمده است.

۶-۲- محوطههای باستانی مانّا و مطالعه سفال آنها

۶-۲-۱-محوطههای منطقه بوکان

۶-۲-۱-۱-محوطه باستانی قلایچی

تپه قلایچی در مجاورت روستایی به همین نام و حدود ۸ کیلومتری شمالشرق شهرستان بوکان واقع شده و بر اساس کاوشهای صورت گرفته معرف یک طبقه استقراری از مانّائیها و حدود سالهای ۶۰۰-۸۰۰ق.م است. این تپه در طی سالهای۶۴-۱۳۶۳توسط حفاران غیر مجاز شدیداً تخریب شده و بخش مهمی از آثار آن به یغما رفته و یا نابود شده است. از این رو سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۶۴ برای نجات آثار باقی مانده، هیاتی را به سرپرستی اسماعیل یغمائی مامور کاوش در این محوطه نمود. در جریان این کاوش بخشی از معماری محوطه خاکبرداری شد و بخشی از یک استل به خط آرامی و نیز تعدادی آجر لعابدار کشف گردید. متاسفانه نتایج این کاوش حداقل در ایران و حتی به صورت ناقص منتشر نشد(در تماسی که با سرپرست حفاری برقرار شده، ایشان گفتهاند مقالهای را در مجله فارسی زبان امریکا منتشر کرده و کتابی را نیز در این ارتباط قرار است در استرالیا منتشر کنند !). در سالهای بعد تعداد زیاد دیگری از آجرهای لعابدار قلایچی توسط ماموران وزارت اطلاعات از قاچاقچیان کشف و ضبط شد.

بر اساس قرائت استل قلایچی(در این ارتباط نگاه کنید به ص۱۹-۱۱۵) و عبارت« خالدی در زعتر» و مطابقت زعتر با زیرتو(پایتخت مانّا)، این نظریه قوت گرفته که محوطه قلایچی همان پایتخت مانّائیها است که در متون آشوری بارها به آن اشاره شده است. آثار فرهنگی ارزشمند مکشوفه از این محوطه(علیرغم اینکه بخش مهمی از آثار قبلاً به یغما رفته است) گواه اهمیت بسیار این محوطه و تقویت کننده نظریه فوق است. از طرف دیگر دادههای تاریخی و باستانشناسی نیز قرار داشتن پایتخت مانّا را در این منطقه تایید میکنند. با این حال هم در مطابقت زعتر با زیرتو و هم در ویژگیهای ساختاری محوطه(فقدان عامل دفاع

طبیعی و تاسیسات مستحکم دفاعی) تردیدهای منطقی وجود دارد و امید است کاوشهای بعدی به تردیدهای موجود جوابگو باشد.

ادامه کاوشهای قلایچی بعد از وقفه چند ساله در سال ۱۳۷۸ به سرپرستی بهمن کارگر، عضو هیات علمی مدیریت سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی آغاز شد و تا کنون نیز ادامه یافته است. نتایج این کاوشها نیز تا کنون(به استثناً مقاله ارائه شده در همایش باستانشناسی شمالغرب ایران، ارومیه ۱۳۸۳) منتشر نشده است.

در جریان کاوشهای صورت گرفته در محوطه قلایچی یک مجموعه ساختمانی نسبتاً وسیع مشتمل بر دروازه ورودی، حیاط سنگفرش، تالار ستوندار، اتاقهایی در یک جانب تالار، صفه‌سازیها و ... کشف و خاکبرداری گردید. شالوده این بناها از لاشه سنگهای به ابعاد کوچک و متوسط و ملات گل و خود دیوارها با خشتهایی به ابعاد بزرگ و قابل مقایسه با انواع زیویه، ساخته شده بودند. تالار ستوندار مجموعه با طرح غیر هندسی در کل ۱۹×۳۵متر وسعت داشته و پوشش مسطح آن بر روی حداقل ۴ ستون قرار میگرفته است. یکی از اتاقهای جانب شمالی تالار، به ابعاد ۵×۵ متر در میانه، سکوئی به ابعاد ۲×۲ متر داشت. این سکو در شالوده با یک ردیف لاشه سنگ(از انواع شالوده دیوارها) ساخته شده و بر روی آن ظاهراً چند ردیف خشت قرار می‌گرفته است.

مهمترین و شاخصترین عنصر معماری قلایچی تزیینات آن، متشکل از آجرهای لعابدار به اشکال، ابعاد و نقوش متنوع است. این آجرها قابل مقایسه با انواع بدست آمده از آشور و محوطه باستانی نیمرود است(Curtis.2003,pl.6). تعداد و تنوع زیاد آجرها و نقوش اجرا شده بر روی آنها و همچنین ابعاد و وزن زیاد آجرها نشان میدهد که آنها در یک کارگاه و در نزدیکی محوطه قلایچی تولید شده‌اند. بر روی این آجرها نقوش متنوعی از اشکال هندسی، حیوانی، انسانی و اساطیری اجرا شده که در نوع خود منحصر بفرد است.

مطالعه سفال قلایچی

مجموعه سفال بدست آمده از محوطه باستانی قلایچی از نظر کیفیت ساخت، تنوع اشکال و لبه‌های مورد استفاده و نیز از این جهت که همگی آنها در قالب یک دوره تاریخی قرار می‌گیرند، حایز

کمال اهمیت است. با این وجود به خاطر فعالیت گسترده غـارتگران میـراث فرهنگـی ، متاسـفانه تمـامی مجموعه سفال بدست آمده به صورت قطعات کوچک بوده و در میان آنها حتی یک ظرف کامل نیز دیـده نمی‌شود. از این رو امکان بازسازی دقیق و علمی بسیاری از قطعات مقدور نیسـت. از طـرف دیگـر مقـدار سفال بدست آمده در این محوطه در مقایسه با حجم حفاری چندان قابل توجه نیست و این مـی‌توانـد در رابطه با عملکرد خاص محوطه مورد ارزیابی قرار گیرد.

در فصل حفاری سال۱۳۸۲ با نظر مساعد آقای بهمـن کـارگر، سرپرسـت محتـرم هیـات کـاوش قلایچی و با هدف مطالعه و گونه‌شناسی سفالینه‌های قلایچی که از جمله مهمترین محوطه‌هـای مانّـائی و به اعتباری پایتخت آنها می‌باشد، مجموعه سفال بدست آمده در طی سه فصل حفـاری(۸۲-۱۳۸۰) مـورد مطالعه و طبقه‌بندی قرار گرفت. این مجموعـه در کـل شـامل ۳۱۷۵ قطعـه سـفال بـود کـه تعـداد ۹۸۵ عدد(۳۱/۰۲درصد) آنها را سفالینه‌های ظریف، ۱۵۸۶ عدد(۴۹/۹۵درصد) آنها را سـفالینه‌هـای معمـولی و ۶۰۴ (۱۹/۰۲ درصـد) آنهـا را سـفالینه‌هـای خشـن تشـکیل مـی‌داد. در ایـن مجموعـه همچنـین تعـداد ۸قطعه(۰۲۵/۰ درصد) سفال منقوش و ۸ قطعه سفال با لعاب شیشه‌ای حضـور دارنـد. معیارهـای مختلفـی برای این طبقه‌بندی مد نظر قرار گرفت کـه از آن جملـه‌انـد: جـنس، مرغوبیـت، رنـگ، لعـاب و نقـش، و همچنین اجزاء ظرف(نمودار ش۱).

بر اساس معیارهای گفته شده سفالینه‌های بدست آمده از قلایچی را می‌توان به سه گروه عمـده؛ ظریف، معمولی و خشن طبقه‌بندی کرد. هر کدام از این گروهها نیـز بـه زیـر گروههـای دیگـری تقسـیم می‌شوند:

۱)سفال ظریف(نمودار ش۱)

۱-۱- سفال ظریف با لعاب غلیظ گلی به رنگ کرم روشن

۱-۲- سفال ظریف نخودی رنگ

۱-۳- سفال ظریف نخودی متمایل به قرمز

۱-۴- سفال ظریف خاکستری رنگ

۱-۵- سفال ظریف منقوش

۱-۶- سفال ظریف سیاه شده یا آشپزخانه‌ای

۲)سفال معمولی

۲-۱- سفال معمولی با لعاب غلیظ گلی به رنگ کرم روشن

۲-۲- سفال معمولی نخودی رنگ

۲-۳- سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز

۲-۴- سفال معمولی خاکستری رنگ

۲-۵- سفال معمولی آشپزخانه‌ای و سیاه شده

۲-۶- سفال معمولی منقوش

۲-۷- سفال معمولی با لعاب شیشه‌ای

۳)سفال خشن

۳-۱- سفال خشن با لعاب گلی به رنگ کرم روشن

۳-۲- سفال خشن نخودی و نخودی متمایل به قرمز

۳-۳- سفال خشن خاکستری رنگ

۳-۴- سفال خشن آشپزخانه‌ای یا سیاه شده

۱)سفال ظریف(نمودار ش۱ و طرحها و تصاویر ش۱۷-۱۳،۲۹-۲۶)

سفال ظریف بیش از ۳۱درصد مجموعه سفال مطالعه شده قلایچی را به خود اختصاص می‌دهد و این در مقایسه با دیگر محوطه‌های همزمان و از جمله زیویه، در صد نسبتا بالائی است که نشان از اهمیت محوطه و کارکرد ویژه آن دارد. این دسته از سفالینه‌ها از نظر خمیره، پخت، لعاب و فرم در سطح بسیار بالایی از کیفیت قرار می‌گیرند، به گونه‌ای که ضخامت بدنه آنها گاه به یک میلیمتر می‌رسد و از سطحی کاملا پرداخت شده و شفاف، بدون آنکه علائم صیقل بر روی آنها دیده شود، برخوردارند. شاید بتوان ادعا کرد

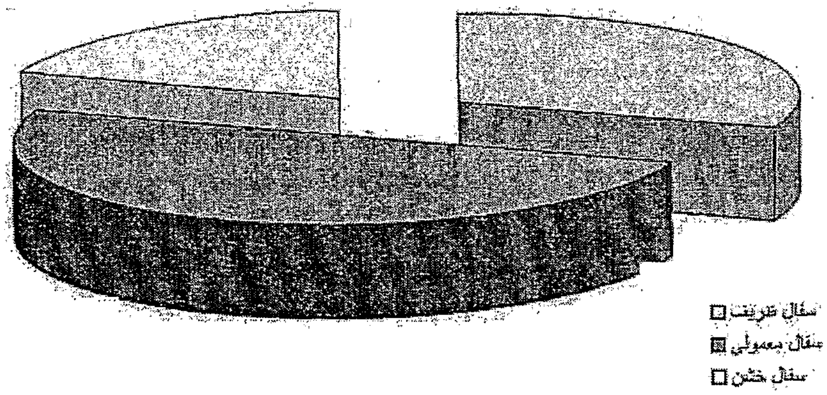

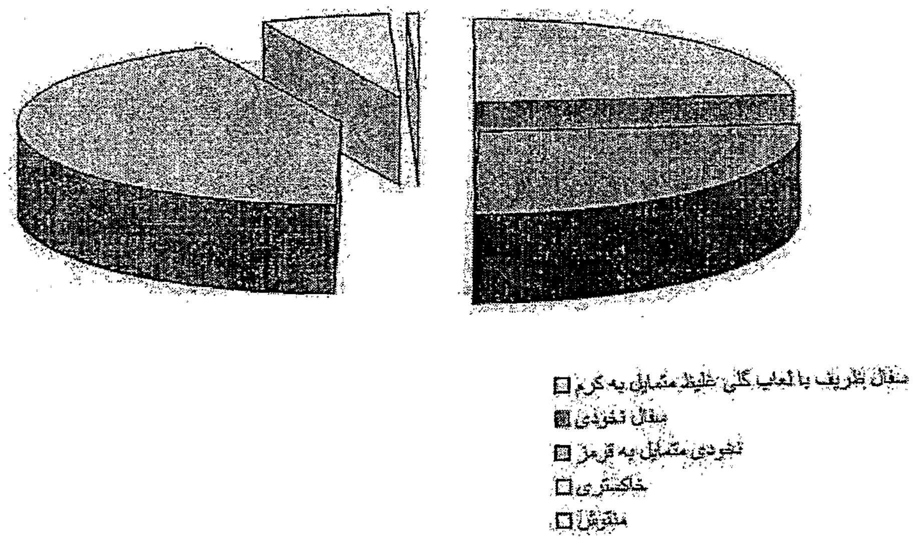

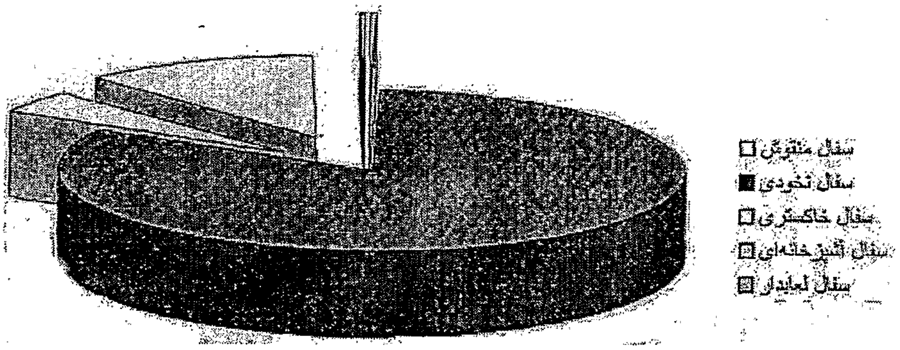

نمودار ۶–۱– تقسیم‌بندی مجموعه سفال قلایچی بر اساس کیفیت(بالا)، رنگ و نقش(پایین)، و انواع سفال ظریف(وسط)

تپه قلایچی معرف خوش ساختترین ظروف سفالی، حداقل در دوره خودش است. تمامی ظروف این گروه چرخساز بوده و ماده چسباننده آنها را ماسه‌ای بسیار ریز و نرم تشکیل می‌دهد که در مواردی مشاهده آن با چشم غیر مسلح ممکن نیست. گل و خمیره سفال نیز شسته شده و از بافت تمیز و متراکمی برخوردار است. با توجه به کوچک بودن تمامی قطعات مکشوفه، بازسازی اشکال رایج این گروه چندان ممکن نیست، با این حال با توجه به همین مقدار می‌توان احتمال داد قدح‌های لاله‌ای شکل و کاسه‌های بشقابی شکل، فرم‌های مسلط سفال ظریف را تشکیل می‌دادند.

۱-۱- سفال ظریف با لعاب غلیظ گلی به رنگ کرم روشن: ویژگی شاخص این گروه را لعابی به رنگ کرم روشن و متمایل به سفید و گاه صورتی تشکیل می‌دهد که در بیشتر موارد از ضخامت زیاد و کیفیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این لعاب در مواردی هر دو سطح ظرف را می‌پوشاند. این سطوح اغلب با استادی تمام پرداخت شده‌اند. تعدادی از ظروف این گونه در جریان پخت، رنگ کرم و صورتی زیبایی به خود گرفته‌اند. لبه‌های مورد استفاده متنوع‌اند(طرحها و تصاویر ش۲۹-۲۶) اما مهمترین و بیشترین آنها لبه‌های ساده کشیده با انتهایی گرد شده و لبه‌های فرم‌دار ،مربوط به قدح‌های لاله‌ای شکل و کوزه‌های ظریف و کوچک می‌باشند. بیشترکف‌های بدست آمده از این گونه کاملا تخت هستند اما کف‌های کروی با یک گودی کوچک دایره شکل در مرکز آن نیز دیده می‌شود که ظاهرا از شاخصه‌های سفال مانائی است(طرحها و تصاویر ش ۲۹،۱۶،۱۴-۲۶). تعدادی از ظروف این گونه لوله‌دار بوده که چند نمونه آن در تصویر ش۱۳ و۲۶ آمده است. لوله‌هایی که حالت تجسمی پیدا کرده و سر گوزن یا اسبی را می‌ماند مربوط به سنت سفالگری بزرگی است که نمونه‌های قابل مقایسه با آن در مناطق مختلفی یافت شده است؛ بویژه در زیویه، زندان سلیمان(تصاویر ش۱۳۶و۱۳۸) و حسنلو. یکی از لوله‌های ساده و کوتاه مکشوفه دارای صافی در قست انتهایی است(طرح ش ۱۳). دسته‌های بکار برده شده در این گونه سفال نیز، بویژه آنهایی که در قسمت بالا دارای یک زائده شاخی شکل هستند(طرح و تصویر ش۱۳و۲۶)، جالب توجه بوده و با انواع زیویه(تصویر ش۵۵) و حسنلوی IV-III (تصویر ش۹) قابل مقایسه‌اند.

سفال ظریف با لعاب غلیظ گلی و رنگ کرم روشن حدود ۲۱/۹۲درصد(از تعداد کل ۹۸۵ قطعه) سفال‌های ظریف قلایچی را شامل می‌شود.

۱-۲- سفال ظریف نخودی رنگ(تصویر ش۲۷): لعاب و خمیره این دسته از ظروف به رنگ نخودی روشن تا نخودی متمایل به قهوه‌ای روشن می‌باشد و حدود ۲۴/۸۷درصد از سفالینه‌های ظریف را بخـود اختصـاص می‌دهد. این گونه از نظر کیفیت و ظرافت قابل مقایسه با گونـه نخسـت مـی‌باشـد. در اینجـا نیـز اشـکال کاسه‌ای شکل با لبه‌های فرم‌دار یا ساده، شکل مسلط هستند. تنوع لبه و پایه در این گروه چشم‌گیر است. پایه‌های تخت کوچک، پایه‌های کروی با گودی کوچکی در میانه آن و پایه‌های بیضوی یا تخم‌مرغی شکل از جمله پایه‌های مورد استفاده‌اند. چند قطعه سفال با نقش کنده از این گونه بدست آمده کـه مربـوط بـه قسمت شانه ظرف می‌باشند. نقوش بکار رفته در این قطعات کاملا قابل مقایسـه بـا انـواعی اسـت کـه در زیویه، زندان و محوطه‌های دیگر منطقه سقز و دیواندره بدست آمده‌اند. نقـوش ایـن قطعـات مشـتمل بـر مثلث‌های هستند که داخل آنها هاشور خورده است(تصویر ش۱۳). همچنین تعـداد انـدکی قطعـه سـفال منقوش نیز بدست آمده است(تصویر ش۳۰).

۱-۳- سفال ظریف نخودی متمایل به قرمز(تصویر ش۲۸): این دسته بخـش عمـده و حـدود۴۲/۰۳درصـد سفالینه‌های ظریف را بخود اختصاص می‌دهد و از نظر کیفیت و سـاخت قابـل مقایسـه بـا انـواع پیشـین می‌باشد. این گروه در طیف رنگی از نخودی متمایل به صورتی تا نخودی متمایل به قرمز و قرمز-قهـوه‌ای قرار می‌گیرند و معمولا دارای لعاب گلی غلیظ می‌باشند که به استادی پرداخت شده‌اند. اشکال این گـروه نیز تا حدود زیادی قابل مقایسه با انواع پیشین می‌باشد و اشکال کاسه‌ای شکل و کوزه‌های کوچک ظریف، فرمهای رایج هستند. در این گونه از کف‌های تخت کوچک و نیز کف‌های کروی با گودی کوچکی در میانه آن(تصویر ش۲۸) استفاده شده است. کف‌های اخیر نمونه‌های قابل مقایسه‌ای در حسنلوIII ، زندان و زیویـه دارند؛ بویژه پایه‌ای از انواع«مثلثی کلاسیک» که به اعتقاد دایسون وارداتـی بـه حسـنلو مـی‌باشـد(تصـویر ش۱۳۷طرح شd) (Dyson.1999,pp.115-144).

در این گروه از نقاشی، نقوش کنده و فرو رفته برای تزیین ظروف استفاده شده است. از جملـه مهمتـرین یافته‌های این گروه قطعات ظرفی است تقریبا کـوزه‌ای شـکل(تصـویر ش۳۰) کـه دارای دو دسـته کوچـک عمودی در طرفین دهانه(قسمت تحتانی و یک طرف ظرف از میان رفته است)بـوده ویـک دسـته سـبدی شکل بر بالای سر خود دارد. دسته اخیر بصورت شش ضلعی ساخته شده است و اضلاع آن یک در میان با

رنگ قهوه‌ای نقاشی شده است. بر روی شانه این ظرف و در داخل نـواری تزیینـی، اشـکال مثلـث آویـزان کنده شده است. در قلایچی همچنین بخشی از دسته فوقانی چنین ظرفـی کـه بـا مقطـع مثلثـی، فرمـی پیچیده یافته (تصویر ش ۳۰) بدست آمده است. اشکال و تزیینات این گونه با انواع زیویه، حسـنلو و زنـدان قابل مقایسه است.

۱-۴- سفال ظریف خاکستری رنگ: این گونه تنها حدود ۵/۹۸درصد سفال ظریـف را بـه خـود اختصـاص می‌دهد و به کیفیت انواع دیگر نیست. قطعات بدست آمده عمدتاً مربوط به جامها، پیالـه‌هـا و کاسـه‌هـای کوچک می‌باشند(طرح و تصویر ش۲۱و۳۲). تنوع لبه در این گونه کم است و تزیین سطح ظـروف بیشـتر بـا شیارهای کم عمق یا خطوط کنده صورت گرفته است.

۱-۵- سفال ظریف منقوش: در حفاری قلایچی تعداد ۳ قطعه سفال ظریف منقوش مربوط به بدنه ظرف و نیز دو دسته سبدی شکل منقوش(که به آنها اشاره شده) بدست آمده است(تصـویر ش۳۰). نقوش ارائه شده از نوع تک رنگ و دو رنگ می‌باشند و رنگهای استفاده شده در آنها شامل قهوه‌ای روشن تا قهـوه‌ای تیـره متمایل به سیاه می‌شود. به علت کوچکی قطعات موضوع کلی نقوش مشـخص نیسـت امـا نقـش یکـی از قطعات(تصویر ش۳۰بالا ردیف سوم) بسیار شبیه نقش گل چند پر قسمت شانه کوزه مشـهور و لعابـدار زیویـه می‌باشد.

۱-۶- سفال ظریف سیاه شده و آشپزخانه‌ای: این گونه که ۴/۷۷درصد مجموعه سفال ظریف قلایچی را به خود اختصاص می‌دهد شامل آندسته از سفالینه‌های می‌شود که در اثر پخت نامناسب در کوره از نخـودی به خاکستری تغییر رنگ داده و آن تعدادی که برای مصارف پخـت و پـز مـورد اسـتفاده قـرار گرفتـه‌انـد. کیفیت این گروه از گروههای پیشین پایین‌تر است؛ هر چند تعدادی از آنها از ظرافت زیادی برخوردارند.

۲)سفال معمولی(نمودار ش۱و طرحهای ش۲۲-۱۸)

این گروه از سفالینه‌ها بخش عمده و حدود ۵۰درصد قطعات(از تعداد کل ۳۱۷۵ قطعـه) مطالعـه شده را به خود اختصاص داده و در کل از ساخت و کیفیت و تنوع خوبی برخوردار بوده و با چـرخ سـاخته شده‌اند. ماده چسباننده این گروه را ماسه و در مواردی شن تشکیل می‌دهد.

۲-۱- سفال معمولی با لعاب غلیظ گلی به رنگ کرم روشن(تصویر ش۳۳): این گونه که۷/۵ درصد انواع معمولی(به تعداد کل ۱۵۸۶قطعه) را به خود اختصاص می‌دهد، با لعاب گلی غلیظ پوشانده شده است. این لعاب در تعدادی از سفالها از ضخامت، کیفیت و پرداخت بسیار خوبی دارد. در این قطعات رنگ خمیره سفال نخودی متمایل به قرمز است و لعاب اغلب تنها سطح بیرونی آنها را پوشش می‌دهد. کف‌های بدست آمده همگی از نوع تخت می‌باشند.

۲-۲- سفال نخودی رنگ: ویژگی این گونه همانند گونه قبلی است با این تفاوت که لعاب در اینجا به رنگ نخودی و تقریبا همرنگ خمیره آنهاست. تزیینات بکار رفته در اینجا شامل شیار انداختن‌های ساده و برجسته بر روی شانه و بدنه ظروف می‌شود.

۲-۳- سفال نخودی متمایل به قرمز: این گونه ۵۹/۳۳درصد سفال معمولی را به خود اختصاص داده و رنگ لعاب رویه آنها از نخودی متمایل به صورتی تا نخودی متمایل به قرمز متغییر است. اشکال رایج در این گونه را (علی‌رغم کوچکی قطعات که اجازه اظهار نظر دقیق را نمی‌دهد) اشکال کاسه‌ای و کوزه‌ای تشکیل می‌دهد. سطح ظروف اغلب صیقل یافته و داغدار شده‌اند. تزیینات بکار رفته در اندک قطعات یافت شده شامل نقاشی، نقوش کنده و ارائه نوارهای کنده یا برجسته بر روی بدنه ظروف می‌شود. تنوع لبه‌ها در این گونه چشم‌گیر است. در این گونه همچنین از کف تخت و دسته‌های به اشکال متفاوت استفاده شده است(تصاویر و طرحهای ش۲۰-۱۸و۳۴).

۲-۴- سفال خاکستری رنگ: این گونه تقریبا ۵درصد از سفالینه‌های معمولی را به خود اختصاص می‌دهد و رنگ آنها از خاکستری روشن تا تیره متغییر است. در این میان تعداد انواع روشن بمراتب بیشتر است. قطعات این گروه از پخت مناسبی برخوردار بوده و سطح آنها صاف و براق شده است. تعدادی از ظروف با خطوط برجسته یا کنده تزیین شده‌اند. از این گونه همچنین چند دسته با طرح تزیینی و سطح داغدار و صیقلی بدست آمده است. کوچکی قطعات اجازه اظهار نظر در خصوص اشکال سفالها را نمی‌دهد(طرح و تصویر ش۲۱و۳۵).

۲-۵- سفال سیاه شده و آشپزخانه‌ای: شامل آندسته از سفالهایی که در جریان پخت نامناسب تغییر رنگ داده و نیز آن تعدادی که برای پخت و پز مورد استفاده بوده‌اند. سفال آشپزخانه‌ای بمراتب کیفیت نازلتری

دارد و بخشی از آنها با دست شکل گرفته‌اند.

۲-۶- سفال معمولی منقوش: تعداد ۴ قطعه کوچک از این نوع بدست آمده که با رنگهای قرمز ، قهوه‌ای و سیاه و با موتیفهای هندسی و حیوانی نقاشی شده‌اند(تصویر ش۳۰).

۲-۷- سفال معمولی با لعاب شیشه‌ای: در حفاری قلایچی در کل تنها ۷ قطعه کوچک سفال با لعاب شیشه‌ای بدست آمده است. لعاب این قطعات به رنگهای زرد، صورتی، نارنجی و آبی و سفید بوده و علی‌رغم گذشت حدود ۲۷۰۰ سال از ساخت آنها، تا حدودی زیادی کیفیت خود را حفظ کرده‌اند(تصویر ش۳۱). نمونه‌های قابل مقایسه با این قطعات از حسنلو و زیویه بدست آمده است(طرحهای ش۶۶).

۳)سفال خشن

قطعات سفال خشن تقریبا ۱۹درصد کل قطعات مطالعه شده را بخود اختصاص می‌دهد(نمودار ش۱) و عمدتا شامل ظروف ذخیره مواد غذایی و ظروف پخت و پز می‌شوند. بخش عمده این گونه با دست ساخته شده و از شن بعنوان ماده چسباننده استفاده شده است.

۳-۱- سفال خشن با لعاب کرم متمایل به سفید رنگ: ویژگی اصلی این گونه رنگ لعاب آنهاست که به تقلید از انواع ظریف و معمولی بکار برده شده اما از نظر کیفیت و ضخامت با آنها قابل مقایسه نیست.

۳-۲- سفال خشن نخودی و نخودی متمایل به قرمز: این گونه ۶۴درصد انواع خشن را(به تعداد کل ۶۰۴ قطعه) به خود اختصاص داده و اغلب از لبه‌های ساده‌ای برخوردارند. از جمله قطعات قابل توجه در این گونه می‌توان به درپوش‌های تخت سفالی و کف پایه‌دار اشاره کرد(طرحهای ش۲۴).

۳-۳- سفال خشن آشپزخانه‌ای: سفالینه‌های این گروه اشکال و لبه‌های ساده و دسته‌های نعلی شکل داشته و با دست ساخته شده‌اند(طرحها و تصویر ش۲۵و۳۹).

۳-۴- سفال خشن خاکستری: تعداد این گروه اندک بوده و احتمال دارد در جریان پخت نامناسب به این رنگ درآمده‌اند.

تاریخگذاری و مقایسه سفالینه‌های قلایچی

مجموعه سفالینه‌های مکشوفه از قلایچی با توجه به کلیه جوانب معرف یک دوره فرهنگی مربوط به عصر آهنIII است و هیچ گونه خاص و متمایزی را نمی‌توان در میان آنها تشخیص داد. بقایای معماری

مکشوفه نیز علی‌رغم وجود دوره‌های تعمیراتی مختلف، معرف یک فرهنگ و دوره استقراری است. لایه‌نگاری‌های صورت گرفته در جریان کاوش نیز نمی‌تواند کمکی به تاریخگذاری دقیقتر سفالها بکند، چرا که تپه قلایچی قبل از کاوش به گونه گسترده‌ای تخریب و لایه‌های آن جابجا شده است. بر همین اساس نمی‌توان تقدم و تأخر سفالها را با لایه‌نگاری تشخیص داد. با توجه به این مسائل شایسته است کل مجموعه را در قالب یک دوره تاریخی مورد مطالعه و تاریخگذاری قرار داد. در این راه مطمئن‌ترین شیوه، تاریخگذاری صحیح خود محوطه است که با مجموعه سفال تقریباً همزمانی کامل دارد.

با توجه به سنگ‌نوشته مکشوفه از قلایچی که در آن به نام «زعتر» (احتمالا همان زیرتو یا ایزیرتو) اشاره شده و همچنین با توجه به معماری و آثار بسیار ارزشمند بدست آمده، این احتمال قابل قبول بوجود آمده است که محوطه قلایچی همان ایزیرتو پایتخت مانّا باشد. با توجه به متون تاریخی آشور، ایزیرتو حداقل از سال ۸۲۸ق.م تا سالهای پایانی قرن ۷ق.م پایتخت مانّا بوده است. همچنین از طریق این منابع با دولت مانّا از سال ۸۴۳ق.م آشنا هستیم. با این مقدمه برای قلایچی تاریخ حداقلی از اواسط قرن ۹ تا سالهای پایانی قرن ۷ق.م را می‌توان تعیین کرد. این تاریخ طبیعتاً در خصوص مجموعه سفال بدست آمده نیز تا حدود زیادی مصداق خواهد داشت. با این حال در میان مجموعه سفال قلایچی، سفال عصر آهنII (انواع خاکستری مشابه حسنلوی IV) دیده نمی‌شود. دلیل این امر این می‌تواند باشد که استقرار در قلایچی بعد از سال ۸۰۰ق.م آغاز شده، که در این صورت انطباق آن با ایزیرتو پایتخت مانّا، با مشکل مواجه خواهد شد و یا اینکه بگوئیم لایه‌های زیرین محوطه هنوز مورد کاوش قرار نگرفته که شواهد موجود آنرا تایید نمی‌کند. البته این فرض را نیز می‌توان ارائه داد که فرهنگ سفال قلایچی در قرن ۹ نیز از نوع نخودی بوده است؛ فرضی که بررسیهای صورت گرفته در منطقه آن را تایید نمی‌کند.

شیوه دیگر تاریخگذاری سفال قلایچی مقایسه آن با مجموعه‌های تاریخگذاری شده در حسنلوIIIB، زیویه و زندان سلیمان می‌باشد. هر سه این محوطه‌ها در قالب عصر آهنIII (۵۵۰-۸۰۰ق.م) تاریخگذاری شده‌اند. البته بنظر می‌رسد استقرار در زیویه مدتی بعد از سقوط مانّا ادامه یافته است. مجموعه سفال این چهار محوطه قرابت بسیاری با یکدیگر داشته و حداقل در همزمانی تقریبی آنها نمی‌توان تردید روا داشت. این قرابت در رنگ، جنس، درصدهای گونه‌ها و زیرگونه‌های مختلف، تزیینات، سفالینه‌های منقوش و

لعابدار، اشکال و کیفیت ساخت و پرداخت سفالها، آشکارا دیده می‌شود. با نگاهی به طرح‌های سفال این چهار محوطه می‌توان این شباهت‌ها را به عینه دید. با توجه به کلیه شواهد و مدارک موجود تاریخ قرن ۸ و ۷ ق.م را برای این مجموعه پیشنهاد می‌کنم. با توجه به مقایسه‌های صورت گرفته استقرار در قلایچی احتمالا بعد از شروع استقرار در زندان یا تقریبا همزمان با آن آغاز شده و در حدود ۶۰۰ق.م و قبل از پایان استقرار در زیویه و حسنلوی III به اتمام رسیده است. پایان استقرار در قلایچی احتمالاً مصادف است با پایان حیات مستقل سیاسی مانّا در سالهای پایانی قرن ۷ق.م.

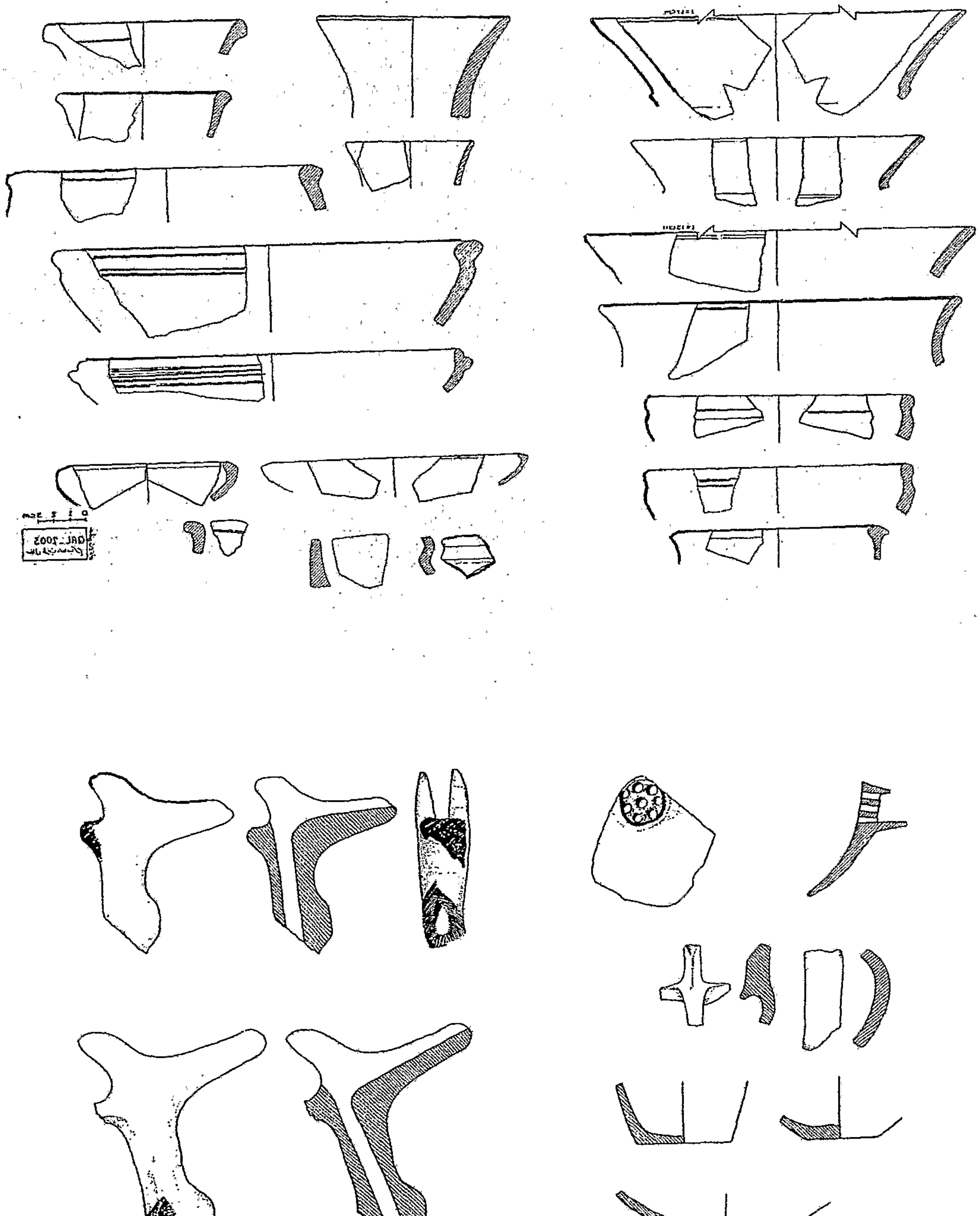

تصویر ۶– ۱– قلایچی، سفال نخودی ظریف با لعاب غلیظ کرم رنگ

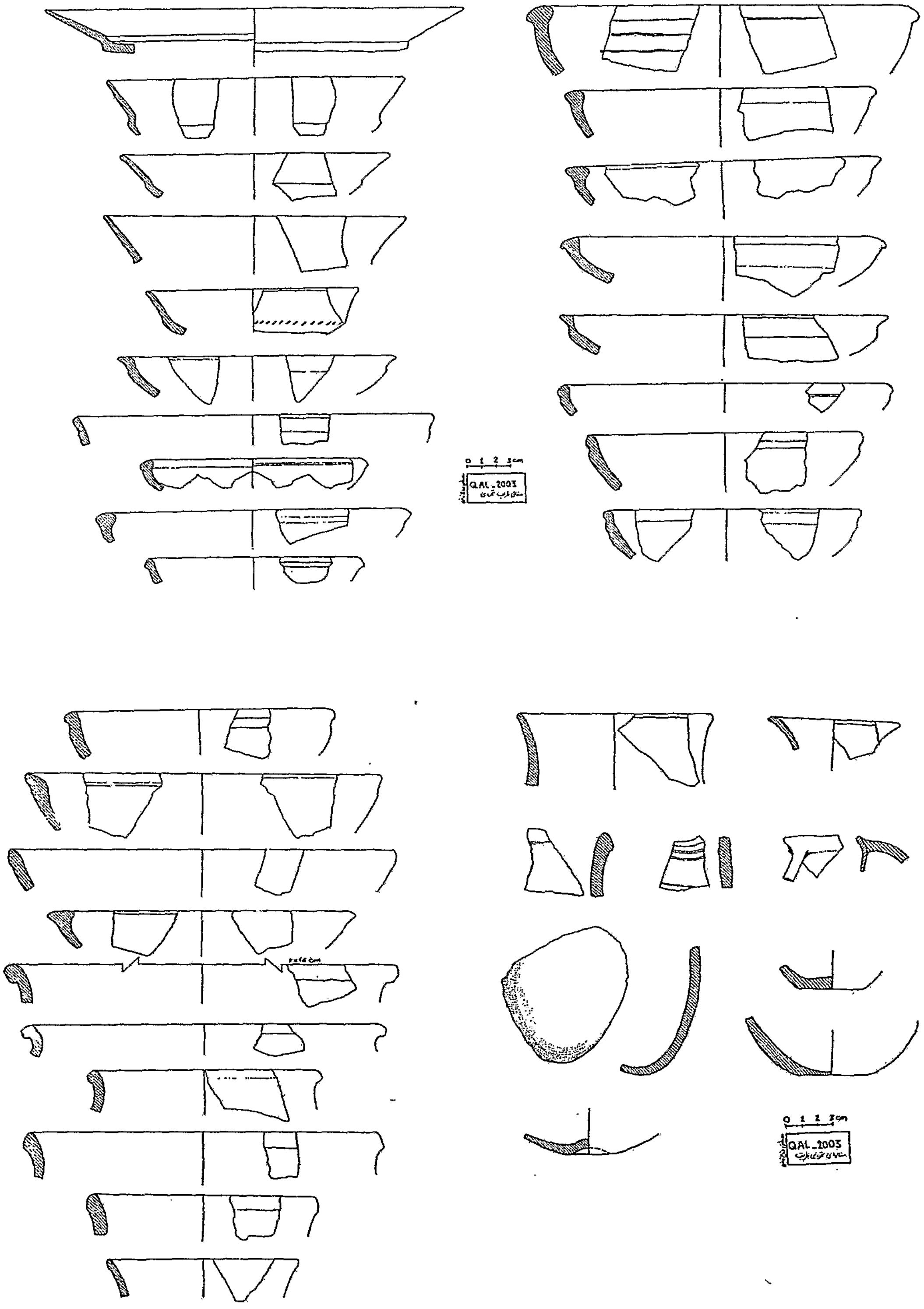

تصویر ۶-۲- قلایچی، سفال نخودی ظریف

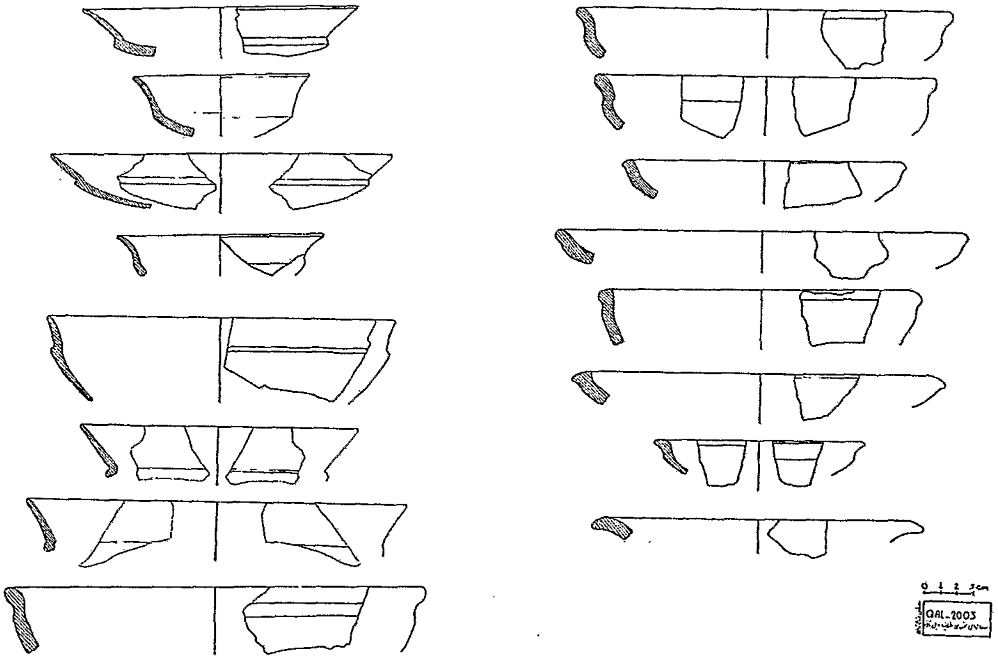

تصویر ۶-۳- قلایچی، سفال نخودی ظریف متمایل به قرمز

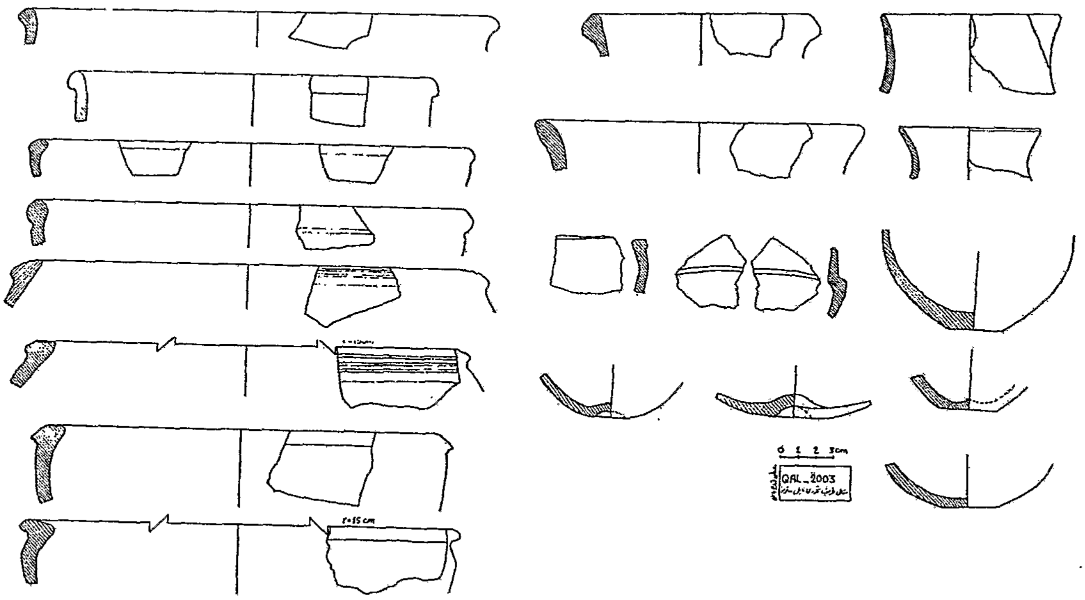

تصویر ۶-۴- قلایچی، سفال نخودی ظریف متمایل به قرمز

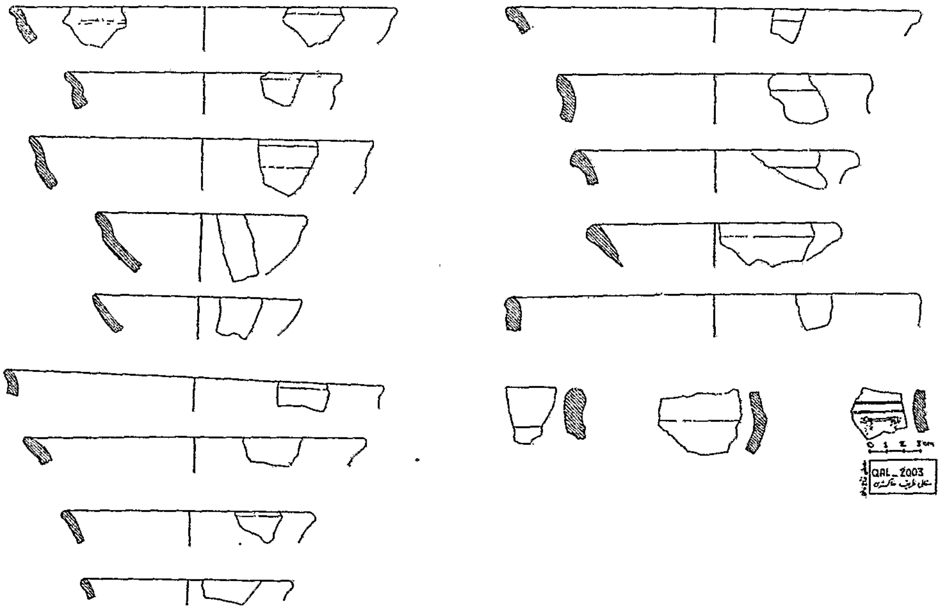

تصویر ۶–۵– قلایچی، سفال خاکستری ظریف

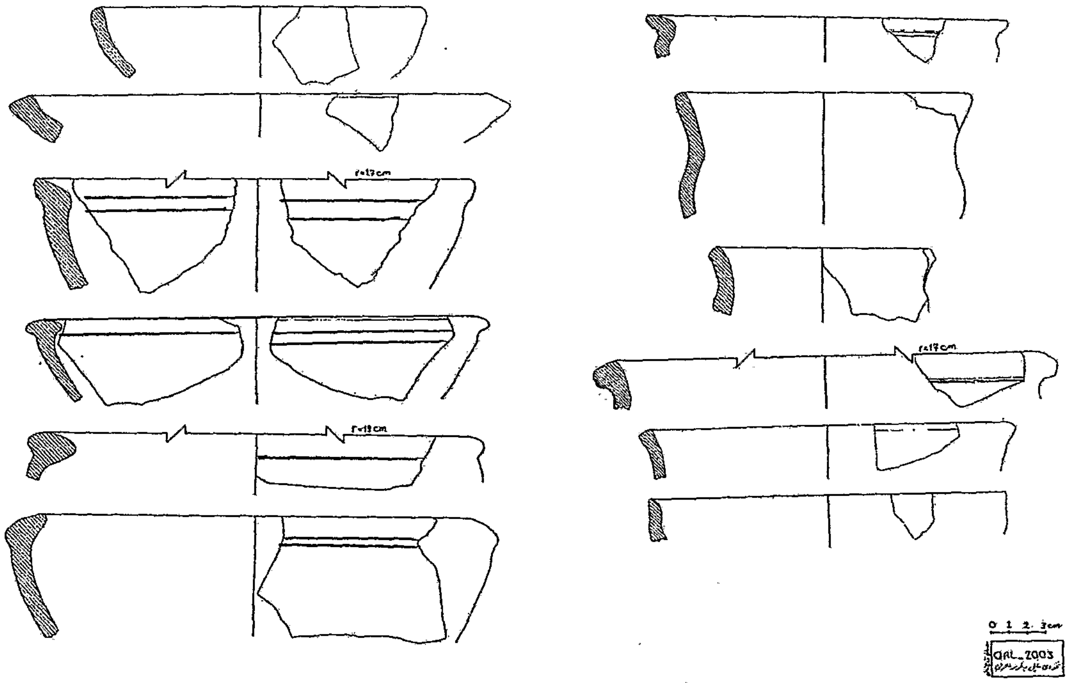

تصویر ۶–۶– قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز

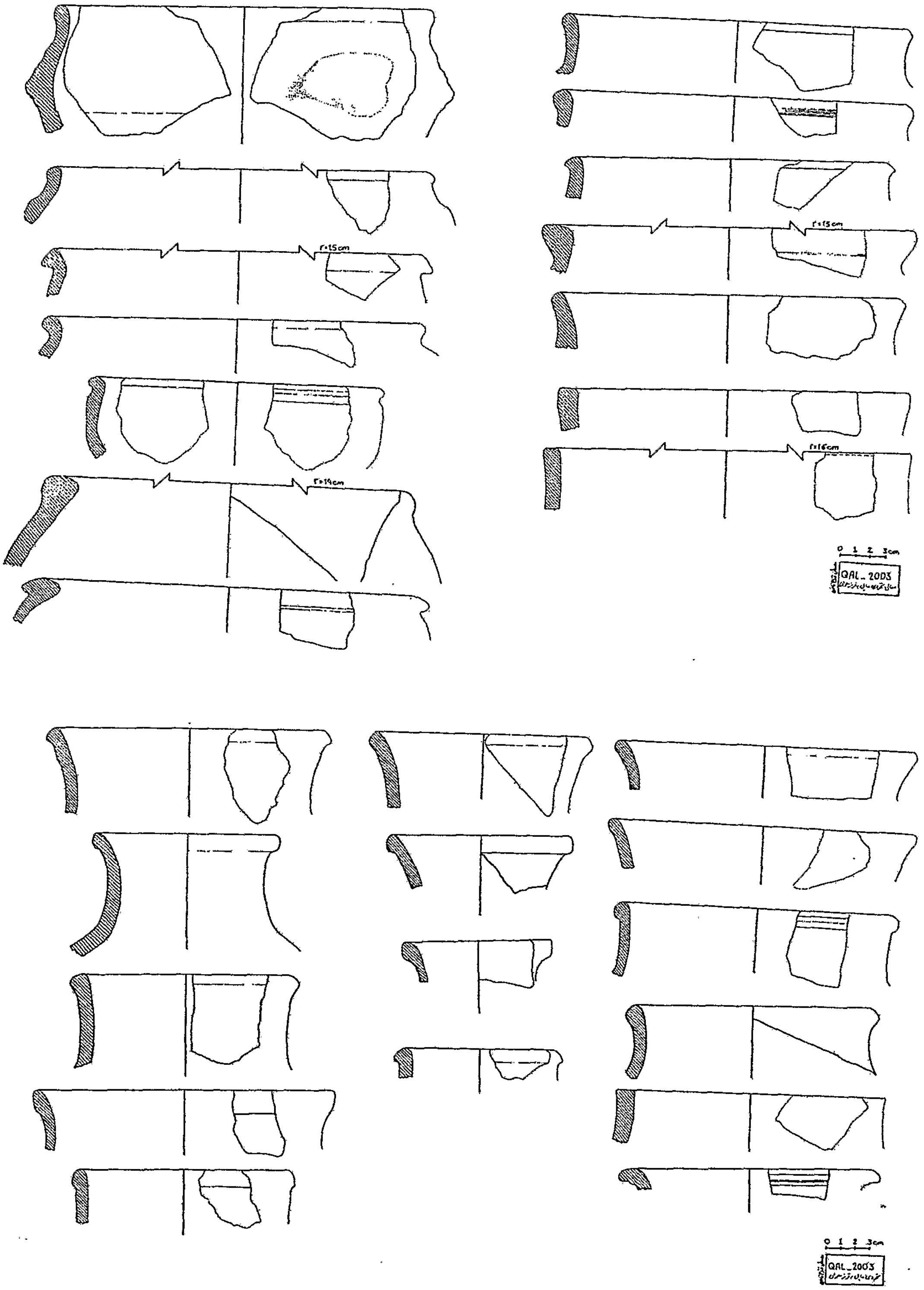

تصویر ۶-۷- قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز

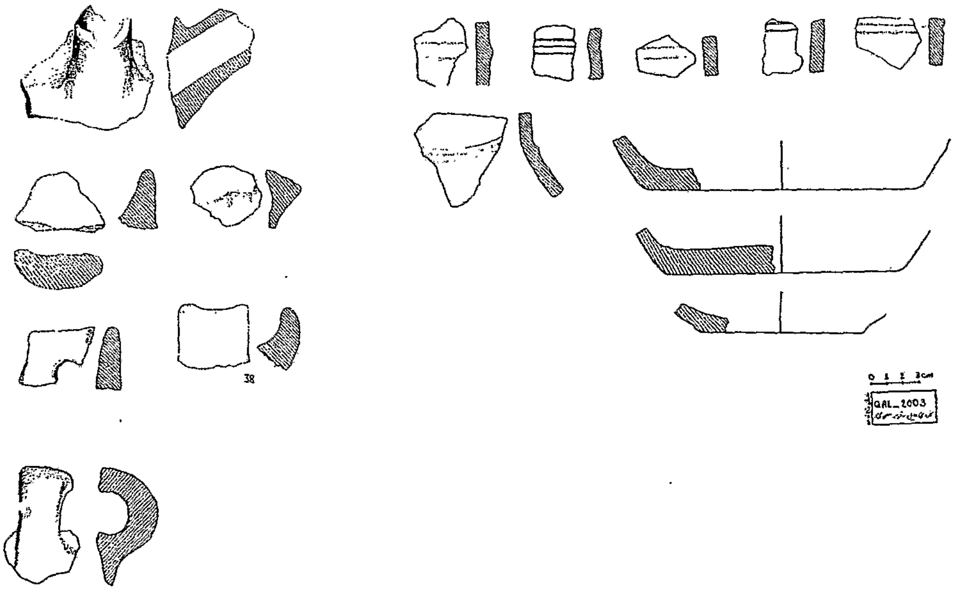

تصویر ۶-۸- قلایچی، سفال معمولی نخودی متمایل به قرمز

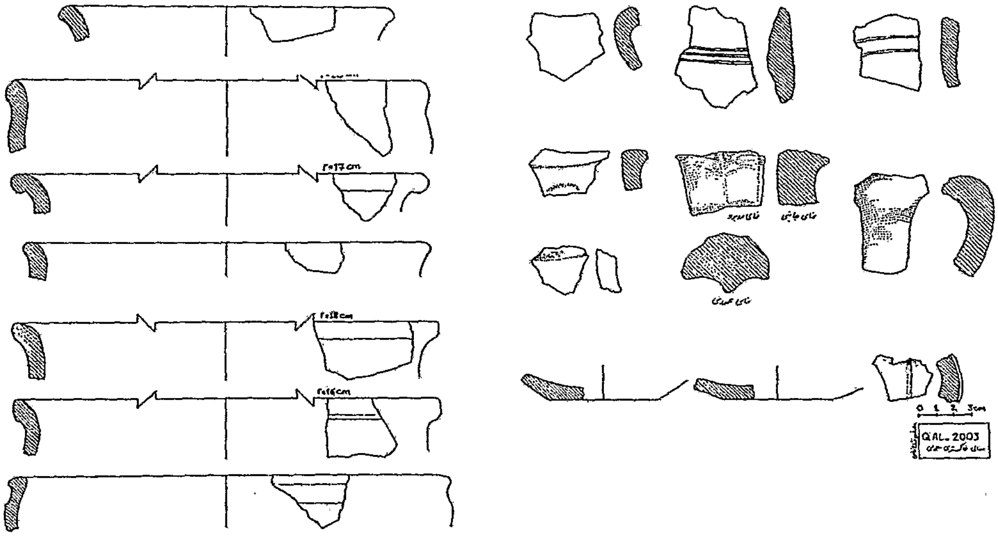

تصویر ۶-۹- قلایچی، سفال معمولی خاکستری رنگ

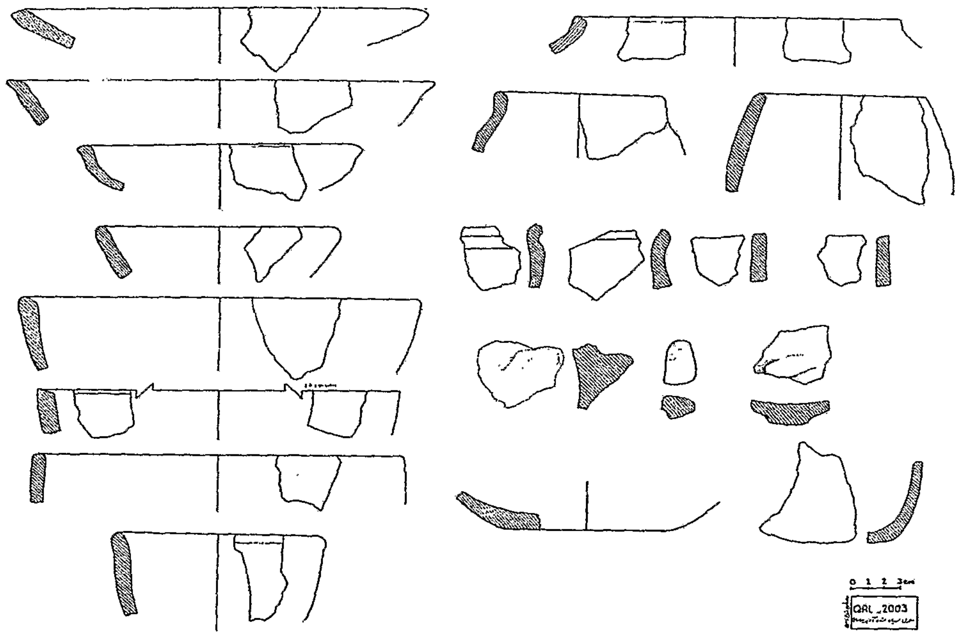

تصویر ۶–۱۰– قلایچی، سفال معمولی آشپزخانه‌ای یا سیاه شده

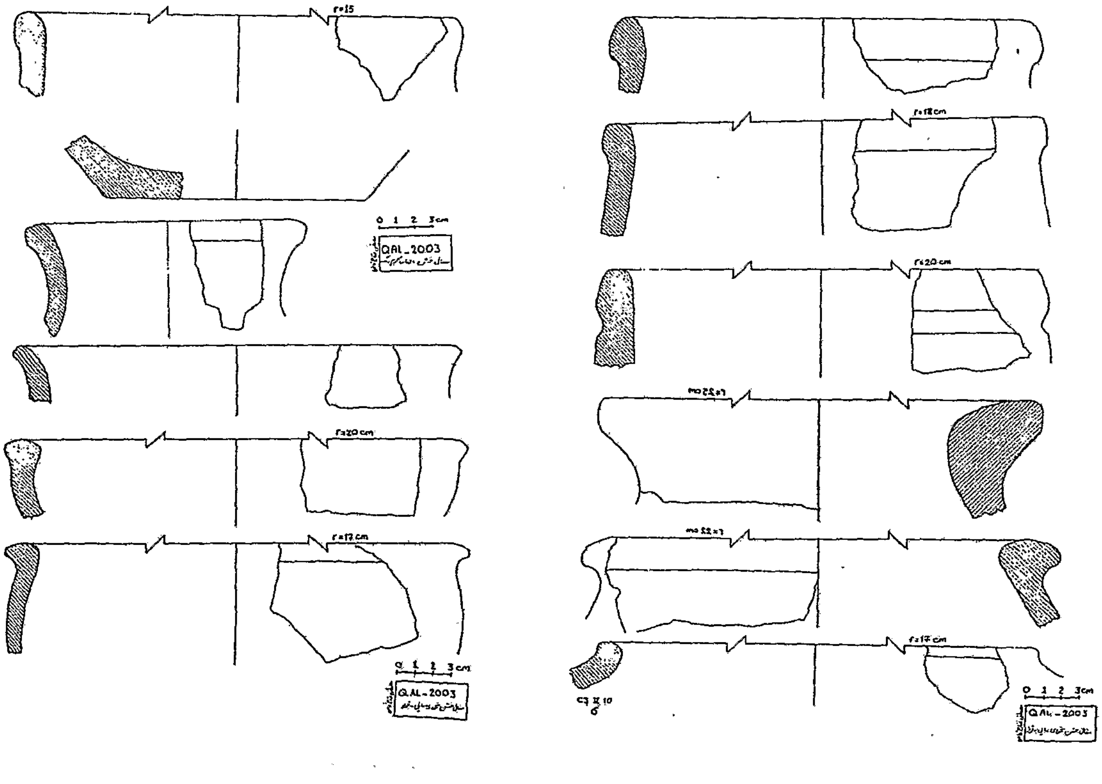

تصویر ۶–۱۱– قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز

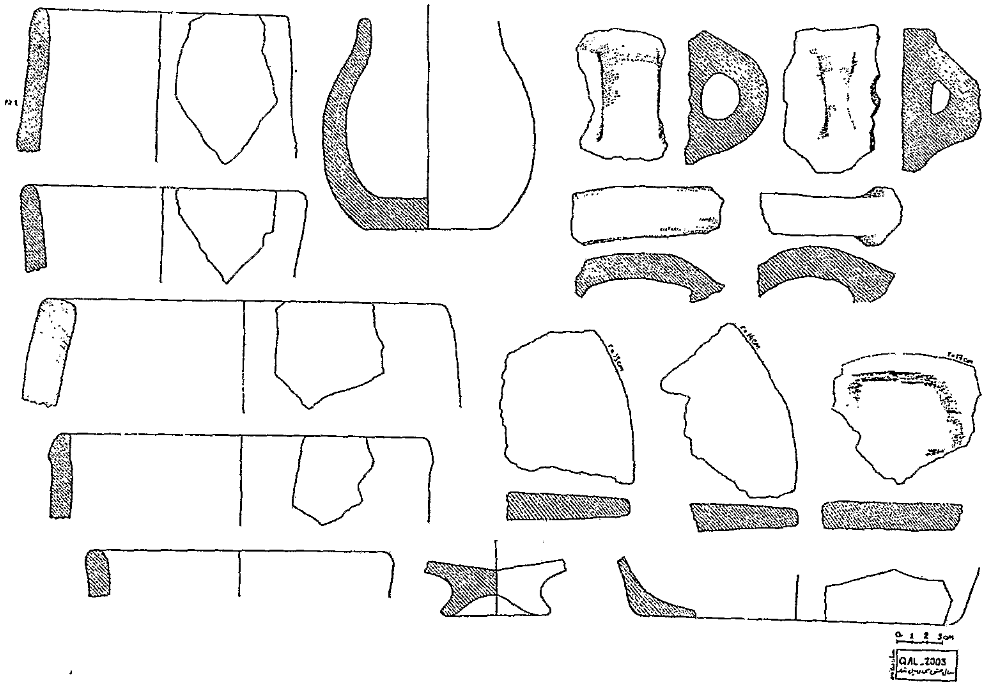

تصویر ۶–۱۲– قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز

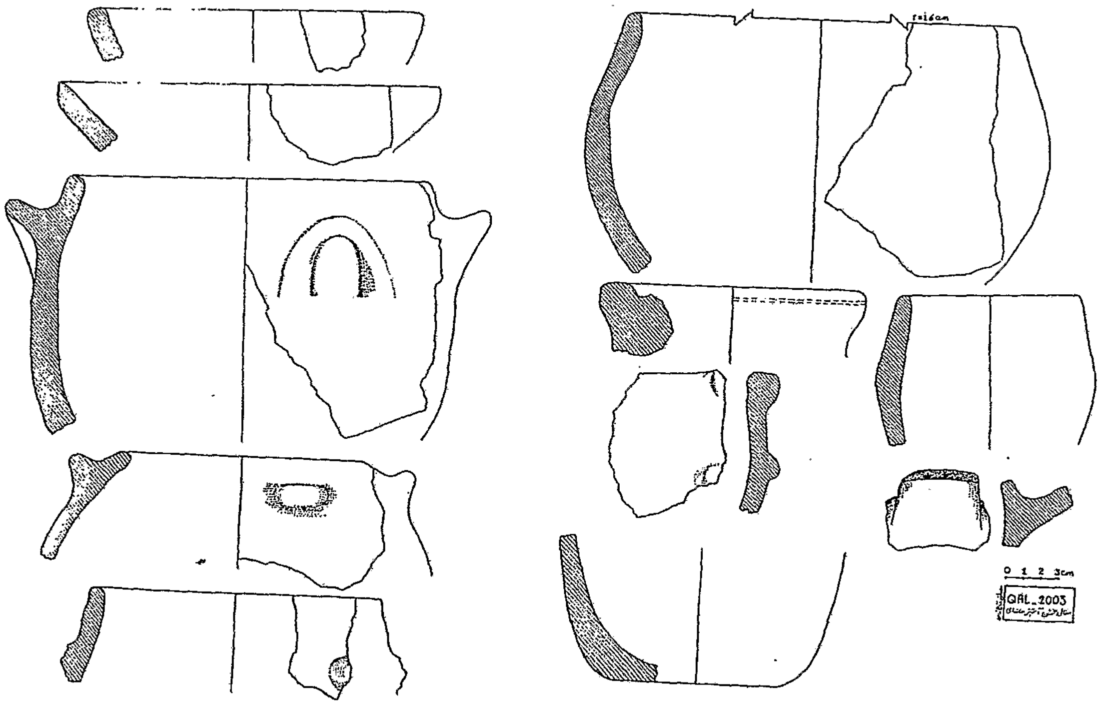

تصویر ۶–۱۳ – قلایچی، سفال خشن آشپزخانه‌ای یا سیاه شده

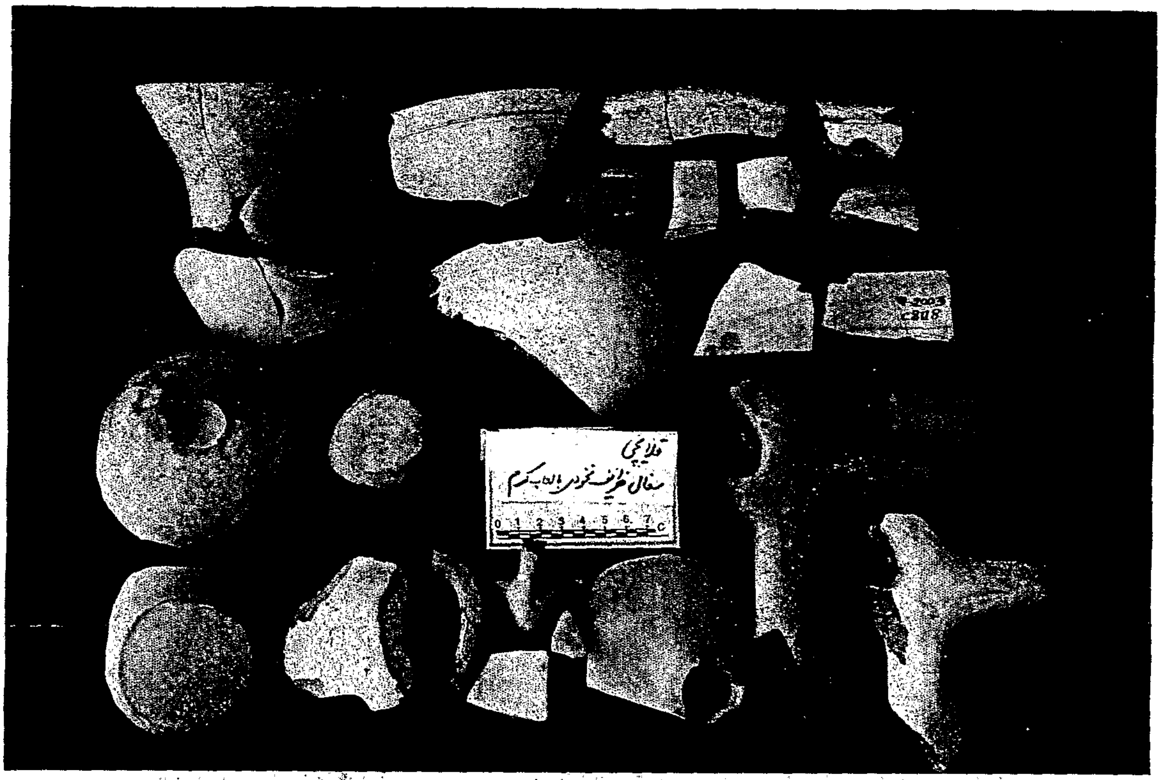

تصویر ۶-۱۴- قلایچی، سفال ظریف با لعاب گلی غلیظ و کرم رنگ

تصویر ۶-۱۵- قلایچی، سفال ظریف نخودی رنگ

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
تهیه مدارک

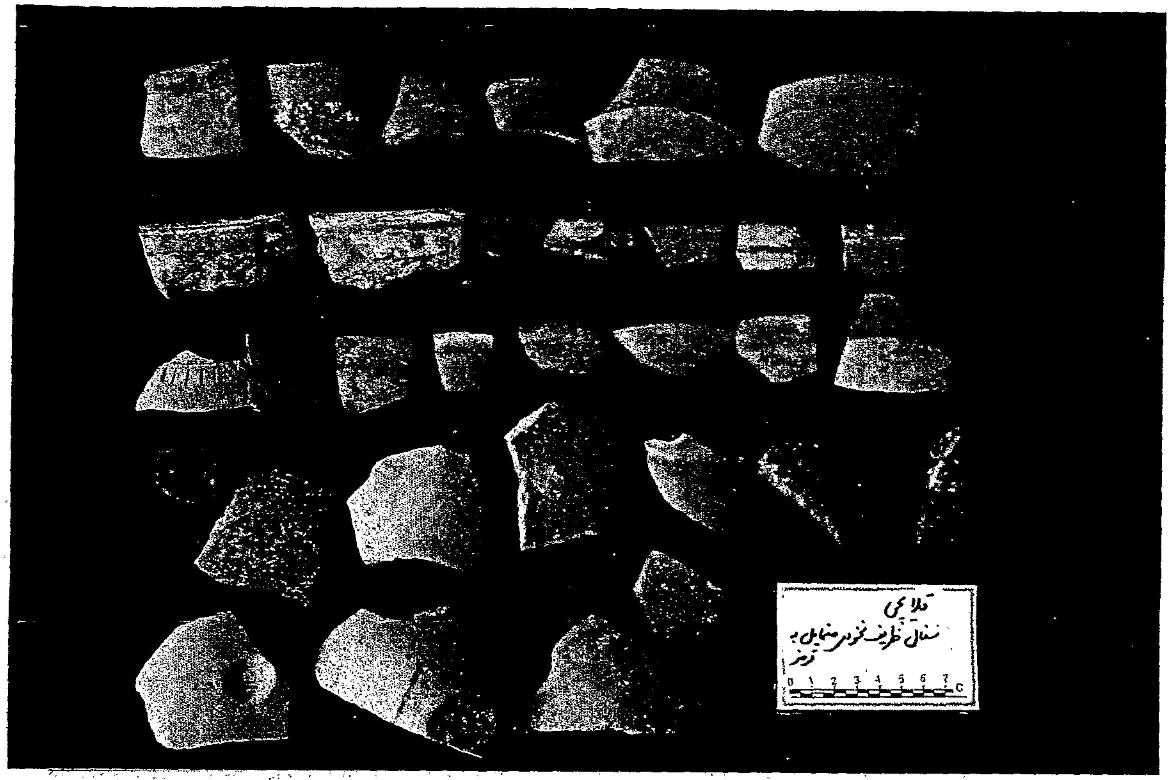

تصویر ۶-۱۶- قلایچی، سفال ظریف نخودی متمایل به قرمز

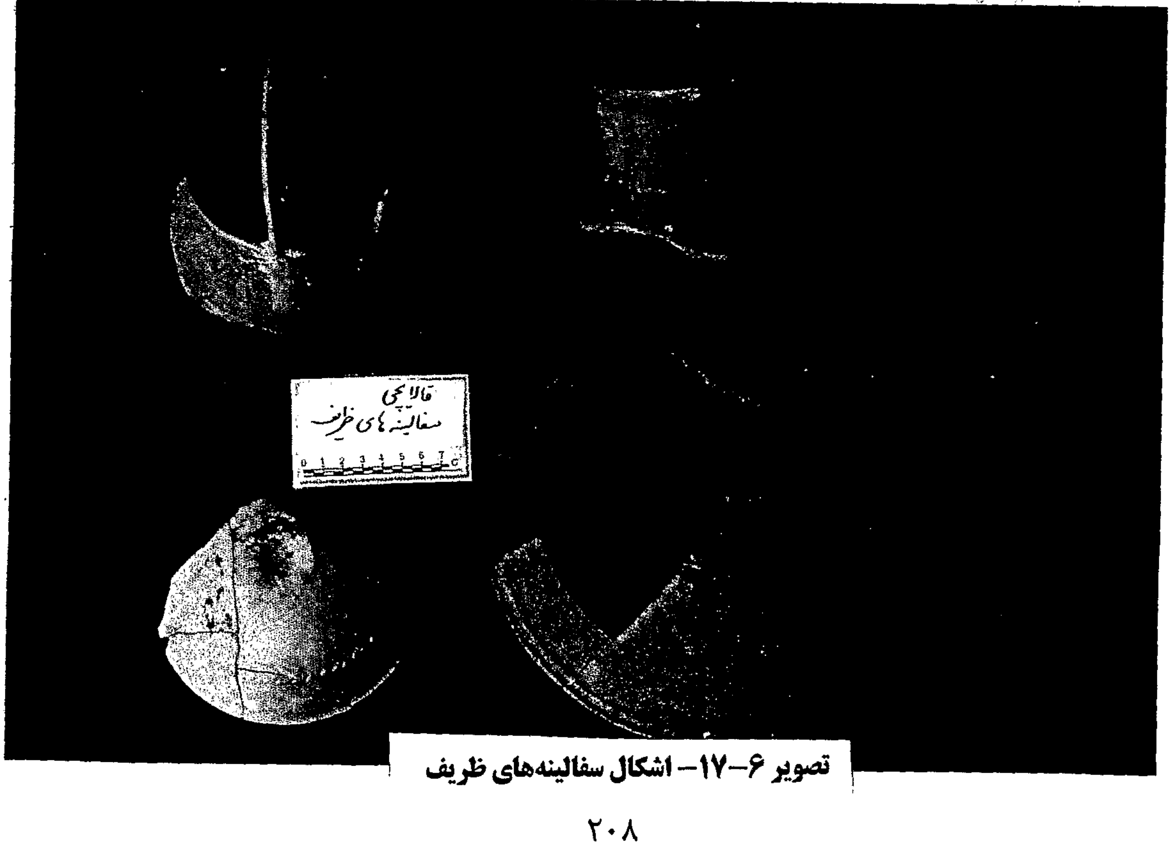

تصویر ۶-۱۷- اشکال سفالینه‌های ظریف

تصویر ۶-۱۸- قلایچی، سفالینه‌های منقوش ظریف و معمولی

تصویر ۶-۱۹- قلایچی، سفال ظریف با نقش کنده و سفال معمولی با لعاب شیشه‌ای

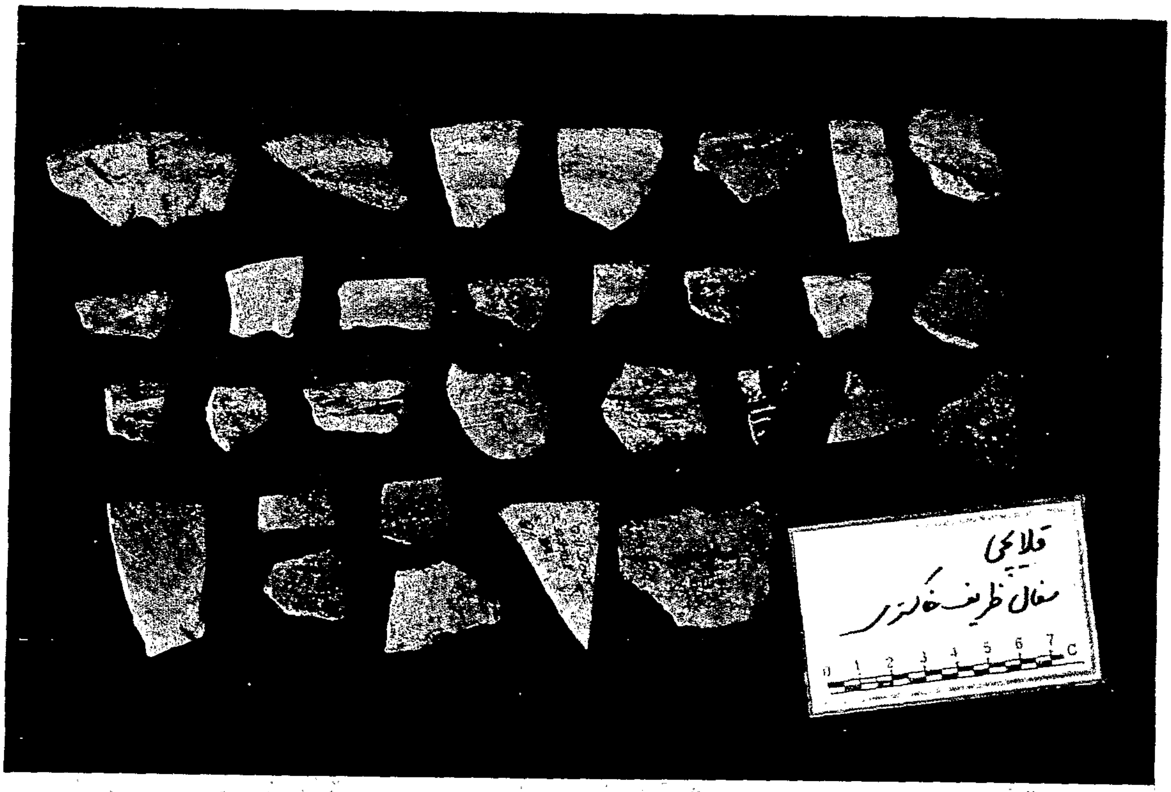

تصویر ۶-۲۰- قلایچی، سفال ظریف خاکستری

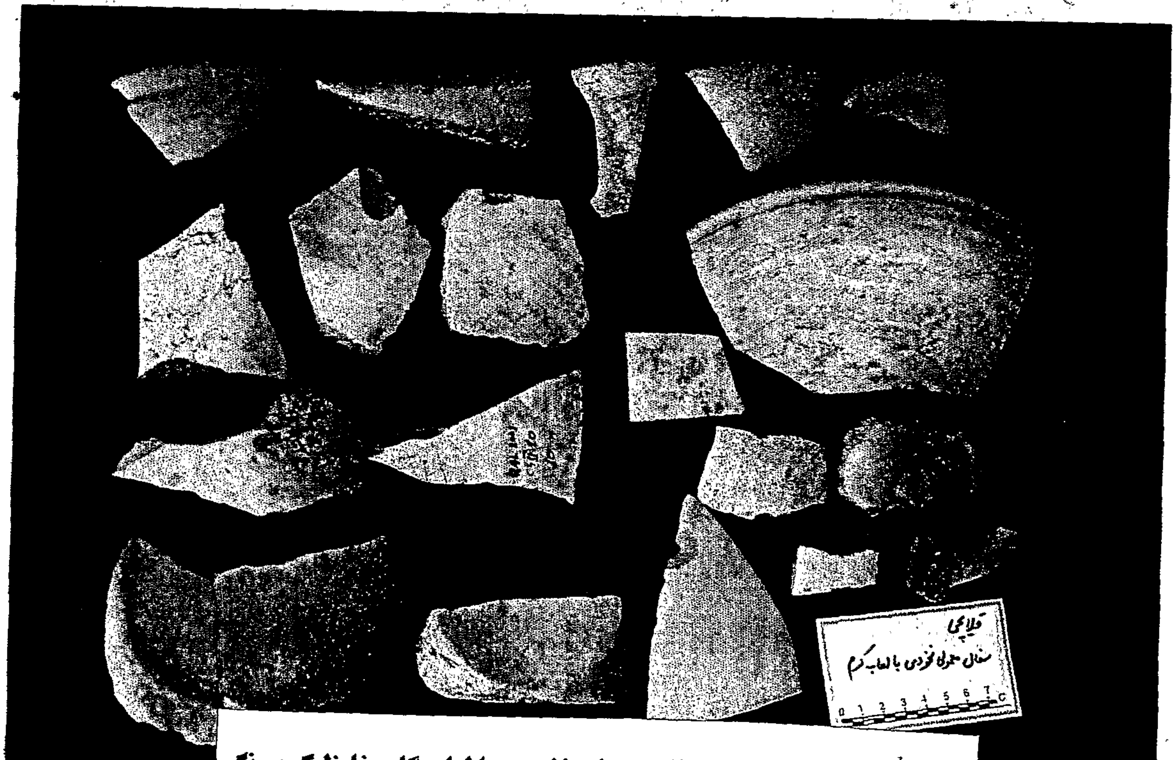

تصویر ۶-۲۱- قلایچی، سفال معمولی نخودی با لعاب گلی غلیظ کرم رنگ

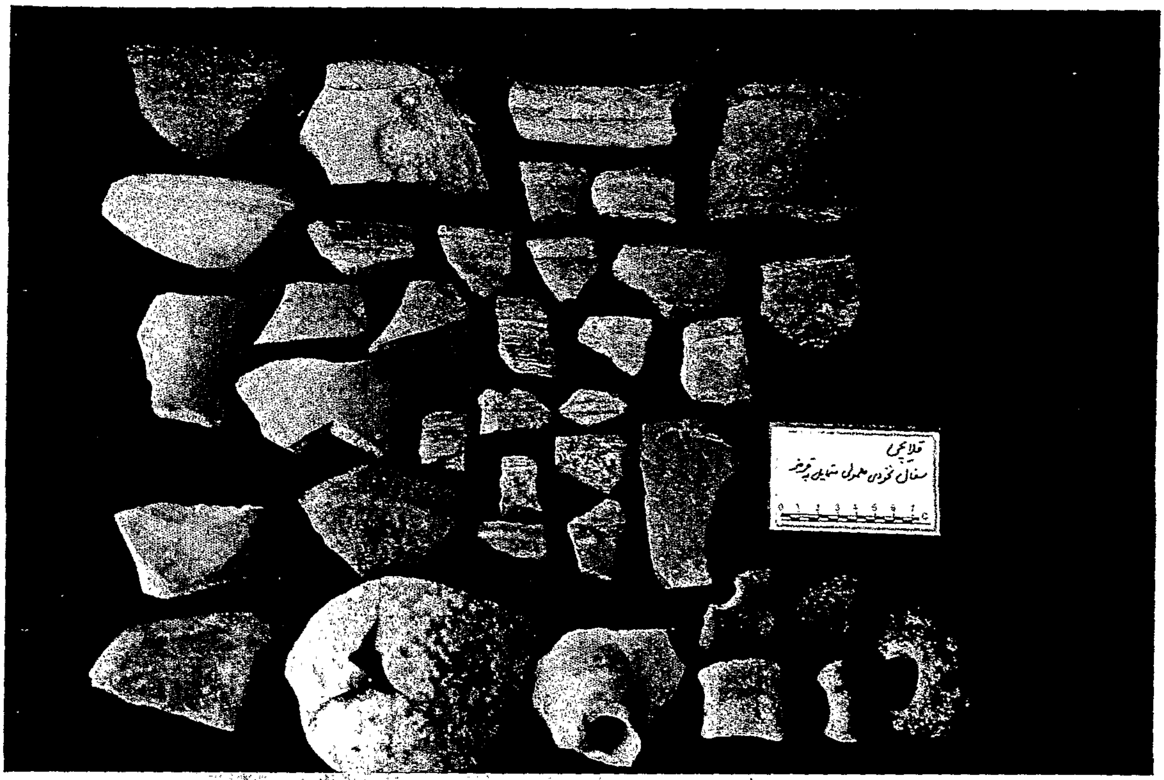

تصویر ۶-۲۲- قلایچی، سفال نخودی معمولی متمایل به قرمز

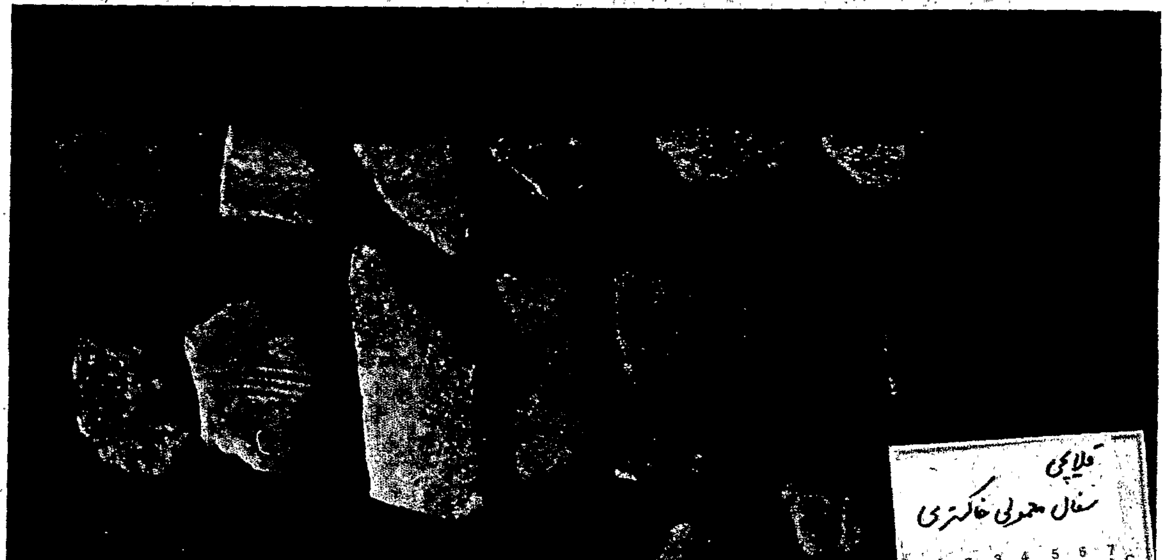

تصویر ۶-۲۳- قلایچی، سفال معمولی خاکستری

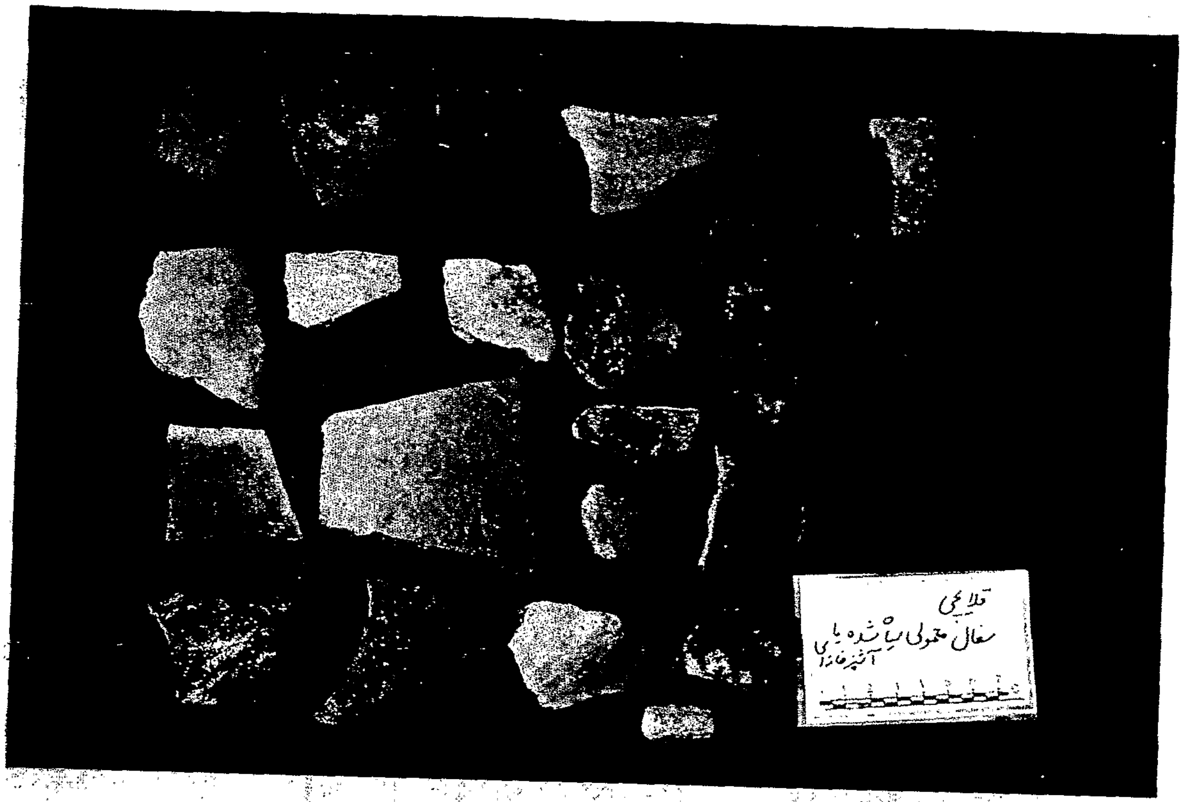

تصویر ۶-۲۴- قلایچی، سفال معمولی سیاه شده یا آشپزخانه‌ای

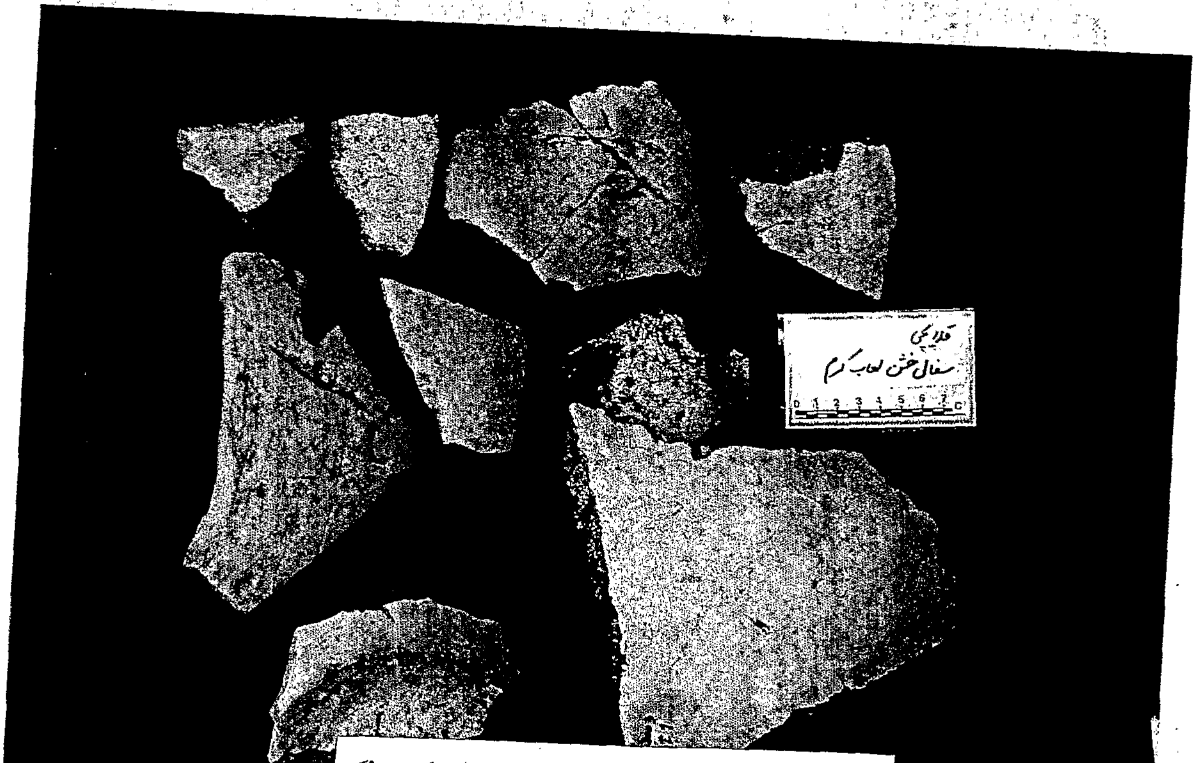

تصویر ۶-۲۵- قلایچی، سفال خشن با لعاب کرم رنگ

تصویر ۶-۲۶- قلایچی، سفال خشن نخودی متمایل به قرمز

تصویر ۶-۲۷- قلایچی، سفال خشن آشپزخانه‌ای

۶-۲-۱-۲- قلعه بردینه

بقایای این قلعه بر فراز تپه‌ای بلند و مرتفع، واقع در ۳۰۰ متری شمالشرقی روستای آخجیوان و ۳۵ کیلومتری شمالشرقی شهرستان بوکان، قرار دارد(تصویر ش۴۱). دسترسی با این روستا از طریق جاده ارتباطی بوکان – شاهین‌دژ امکان‌پذیر است. تپه مذکور به جهت ارتفاع و اشراف بسیار خوبی که به مناطق پیرامون و راههای ارتباطی دارد و سطح صاف و صخره‌ای و دیواره‌های نفوذ ناپذیر، موقعیت بسیار مناسبی برای ساخت قلعه فراهم ساخته است.

قسمت فوقانی تپه‌ای که قلعه بر روی آن ساخته شده، به صورت تاجی صخره‌ای است که دسترسی به بالای آن تنها از جانب جنوب شرقی و توسط جاده و راه پله ایجاد شده امکان‌پذیر است. از این جبهه تپه با ایجاد جاده‌ای مارپیچ که بخشی از آن با شکل‌دهی صخره کوه صورت گرفته و یک دروازه و راه پله سنگی، به داخل قلعه دست می‌یافته‌اند. راه پله مزبور(تصویر ش۴۲) که بخشی از تاسیسات ورودی قلعه را تشکیل می‌داده، با ۱۲ پله سنگی در صخره تراشیده شده است. طول این پله‌ها ۱/۳۵ متر و عرض و ارتفاع آنها به ترتیب ۳۵ و ۱۵ سانتی‌متر است. در یک حاشیه این راه پله کانالی به طول، عرض و عمق ۴۴۰، ۲۰ و ۲۵ سانتی‌متر ایجاد شده که بنظر می‌رسد برای هدایت آبهای جاری حاصل از بارندگی کاربرد داشته است. در طرفین این راه پله یا دروازه، سکوهایی در صخره تراشیده شده است.

در اطراف راه پله و پیرامون فضای داخلی قلعه هیچگونه بقایایی از برج و بارو و سازه‌های معماری بر جای نمانده است؛ البته قابل ذکر است که به جهت وجود دیواره و پرتگاه صخره‌ای، در بیشتر قسمتها اصولا نیازی به ساخت برج و بارو وجود نداشته است. در سطح داخلی قلعه بغیر از ۱۱ آب انبار کنده شده در سطح صخره‌ای کوه(تصویر ش۴۴) و چند حفره کوچک سنگی، آثار دیگری مشهود نیست. کاوشهای غیر مجاز صورت گرفته وجود لایه‌های استقراری را به اثبات می‌رساند.

در سطح تپه و دامنه‌های آن مجموعهٔ متنوعی از سفال جمع‌آوری شد(تصویر ش۴۰) که نشانگر استقراری از هزاره اول و مانّائی‌ها، دوره تاریخی و اسلامی است. یک گروه مهم از این مجموعه قابل مقایسه با انواع بدست آمده از محوطه‌های قلایچی و زیویه و مربوط به اقوام مانّائی بودند. این گروه شامل انواع سفال نخودی می‌شدند که در میان گونه‌های مرغوب آنها، قطعاتی با لعاب غلیظ گلی کرم رنگ و نیز قطعات

نخودی با پرداخت عالی دیده می‌شود. از نظر اشکال نیز همانندی‌هایی بین این محوطه‌ها وجود دارد. کاسه‌های زورقی شکل(لاله‌ای)، کوزه‌های دهان گشاد و فرم لبه‌ها از موارد مشترک می‌باشند(تصاویر ش ۴۹-۴۷). بخش دیگر سفالها مربوط به دوره تاریخی و اسلامی، بویژه دوره اشکانی است. از دوره اخیر نمونه‌ای از سفال جلینگی مربوط به کاسه‌ای زورقی شکل بدست آمد. این نوع سفال و کاسه به نظر می‌رسد ادامه سنت سفال دوره مانّا بوده باشد. آب انبارهای سطح قلعه نیز با توجه به نمونه‌های بسیار از دوره تاریخی و نیز اسلامی احتمال می‌رود مربوط به دوره اشکانی و بعد از آن باشد.

در ضلع جنوب شرقی قلعه بردینه، تپه کم ارتفاعی وجود دارد که در جریان حفریات قاچاق قبرستانی در آن نمودار شده است(تصویر ش۴۳). در ساخت این قبور از چند تخته سنگ برای دیواره و تخته سنگ بزرگتری برای پوشش آن استفاده کرده‌اند. متاسفانه تمامی اشیاء داخل قبور به یغما رفته و از این رو تاریخ‌گذاری دقیق آن دشوار می‌نماید با این حال می‌توان آنها را با نمونه‌های هزاره اول منطقه و بویژه قبور مکشوفه از قبرستان آرداش در شهرستان سقز(تصویر ش۷۸) مقایسه کرد.

۶-۲-۱-۳- قلعه تبت

بقایای این قلعه بر فراز تپه مرتفعی در نزدیکی روستای تبت و ۱۰ کیلومتری جنوب شهرستان بوکان و مجاورت جاده ارتباطی بوکان- سقز واقع شده است(تصویر ش۵۱). بر سطح وسیع این تپه علاوه بر قطعات سفال، بقایای برج و بارو و آب انبارهای کنده شده در بدنه صخره‌ای تپه دیده می‌شود. آثار فرهنگی موجود نشانگر استقراری بلند مدت از هزاره اول تا دوره صفوی است. بقایای معماری موجود مربوط به دوره تاریخی و بعد از آن است و تنها بخشی از سفال‌ها هستند که استقراری از هزاره اول ق.م را نشان می‌دهند. این دسته از سفال‌ها از انواع نخودی متمایل به قرمز معمولی بوده(تصویر و طرح ش۵۰و۵۲) و با انواع دوره تاریخی از نظر رنگ و ساخت تفاوت فاحشی را نشان نمی‌دهند.

۶-۲-۱-۴- محوطه باستانی سنگر و قلعه آربنوس

با فاصله‌ای چند کیلومتری از محوطه قلایچی و در جانب جنوب شرقی آن و بر فراز کوه کلگته(تصویر ش۴۵)، بقایای استحکامات و جاده‌ای نظامی بر جای مانده که در سالهای گذشته از طرف بهمن کارگر بررسی شده و جزء آثار مانّائی به ثبت رسیده است. به اعتقاد کارگر این قلعه از جمله قلعه‌های بوده که وظیفه حراست از محوطه قلایچی را بر عهده داشته‌اند.

در شرق قلایچی و مجاور روستای آربنوس نیز بقایای قلعه کوچک و کم اهمیت‌تری وجود دارد که از جمله محوطه‌های مانّائی محسوب شده است. در بررسی محوطه قلعه آربنوس تنها قطعات بسیار اندک سفال نخودی متمایل به قرمز که قابل تاریخ‌گذاری نبودند، بدست آمد. بقایای معماری موجود شامل دیواره‌های دفاعی نامنظمی است که از سنگ لاشه کوه و به صورت خشکه‌چین ساخته شده‌اند و از وجود قلعه‌ای مستحکم حکایت نمی‌کنند(تصویر ش۴۶) و تاریخگذاری دقیق آن نیز ممکن نیست.

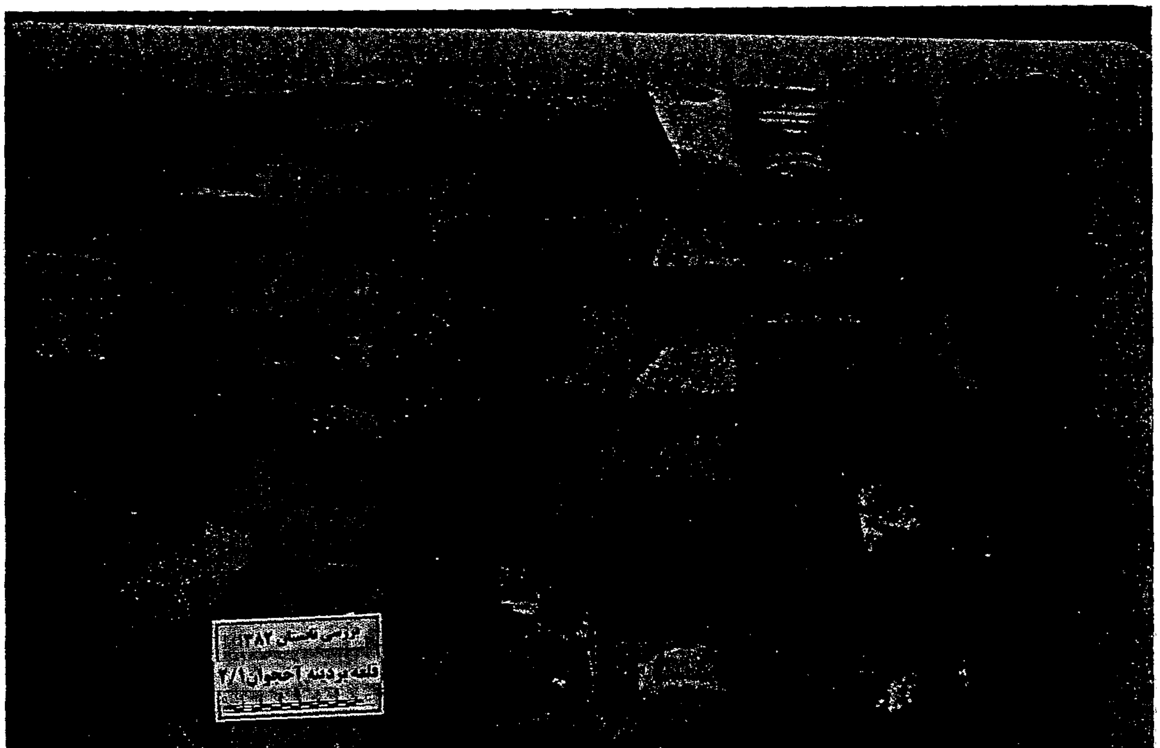

تصویر ۶-۲۸- قلعه بردینه، سفالینه‌های جمع‌آوری شده در جریان بررسی

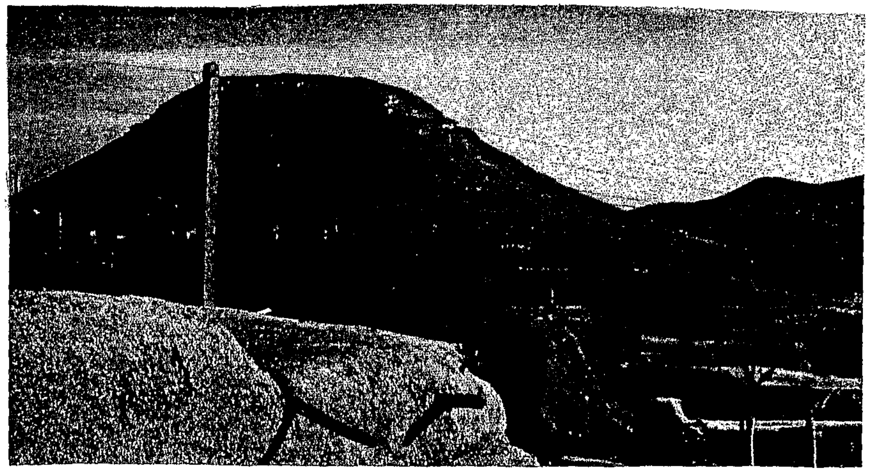

تصویر ۶-۲۹- قلعه بردینه، نمای عمومی

تصویر ۶-۳۰- قلعه بردینه، راه پله ورودی

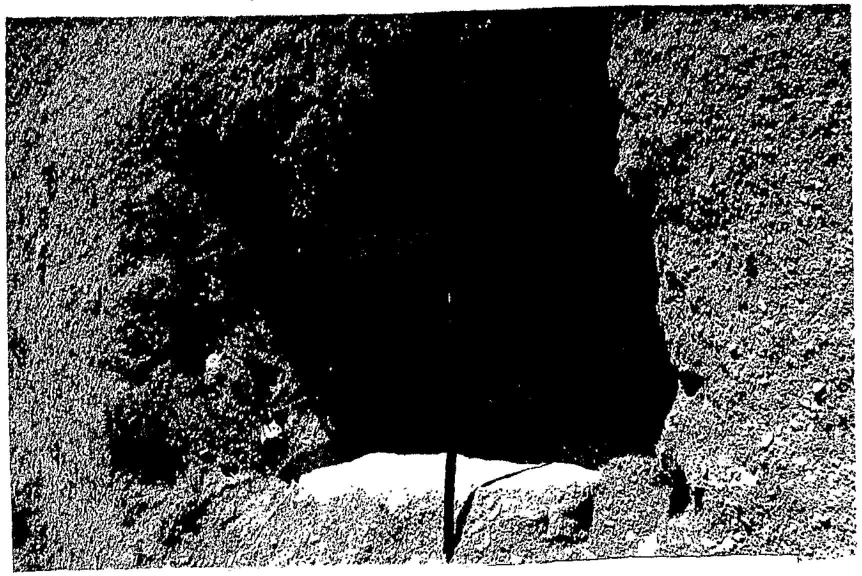

تصویر ۶-۳۱- قلعه بردینه، تصویر یکی از قبور باز شده در تپه مجاور

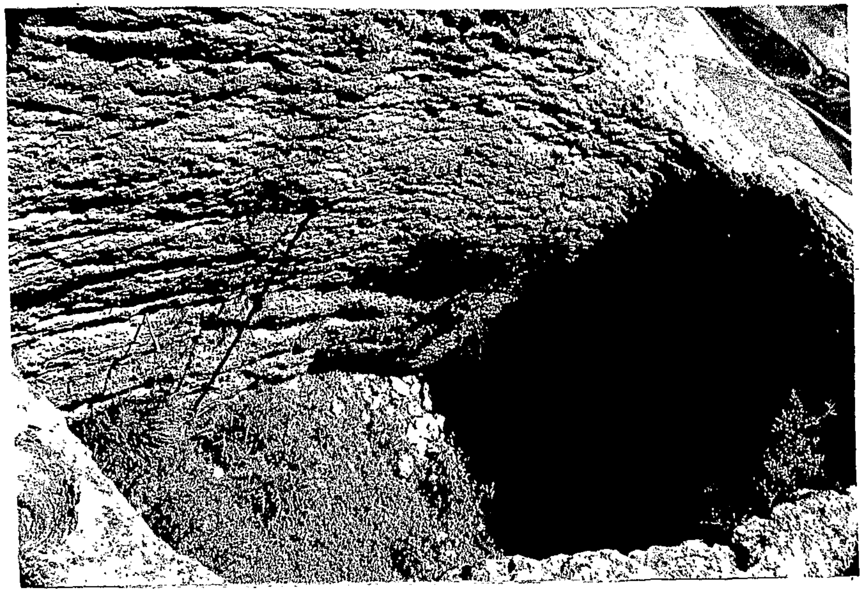

تصویر ۶-۳۲- قلعه بردینه، تصویر یکی از آب انبارهای موجود در سطح محوطه

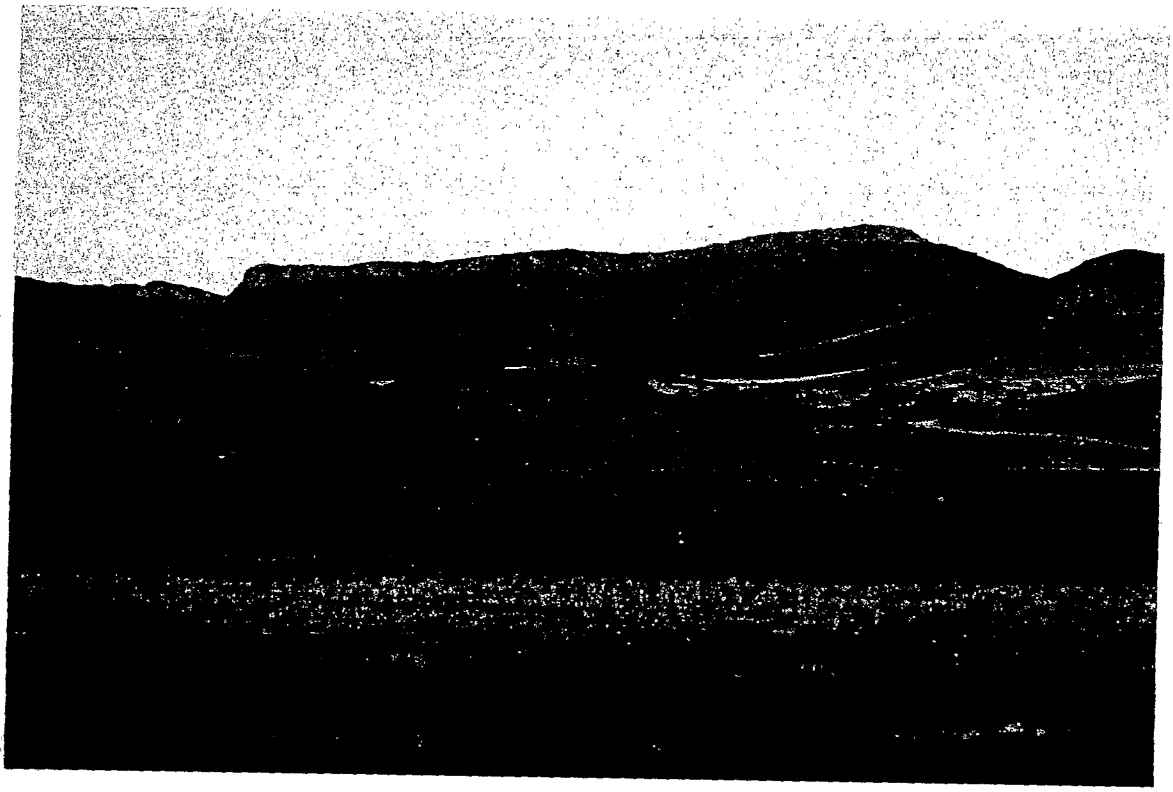

تصویر ۶-۳۳- محوطه باستانی سنگر، نمای عمومی کوه سنگر

تصویر ۶-۳۴- تپه یا قلعه آربنوس، بقایای دیوارهای خشکه‌چین

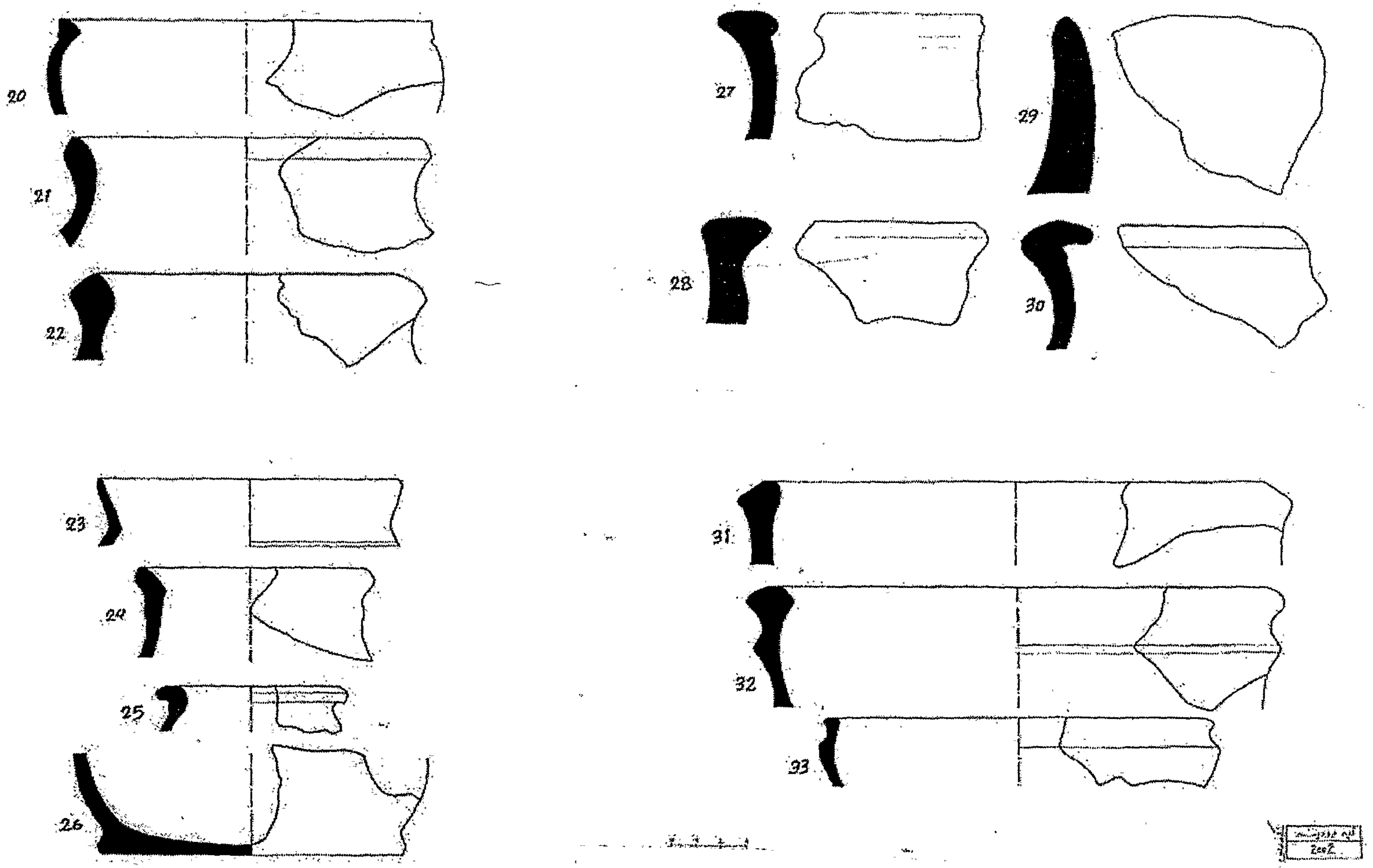

تصویر ۶-۳۵- قلعه بردینه، طرح سفال

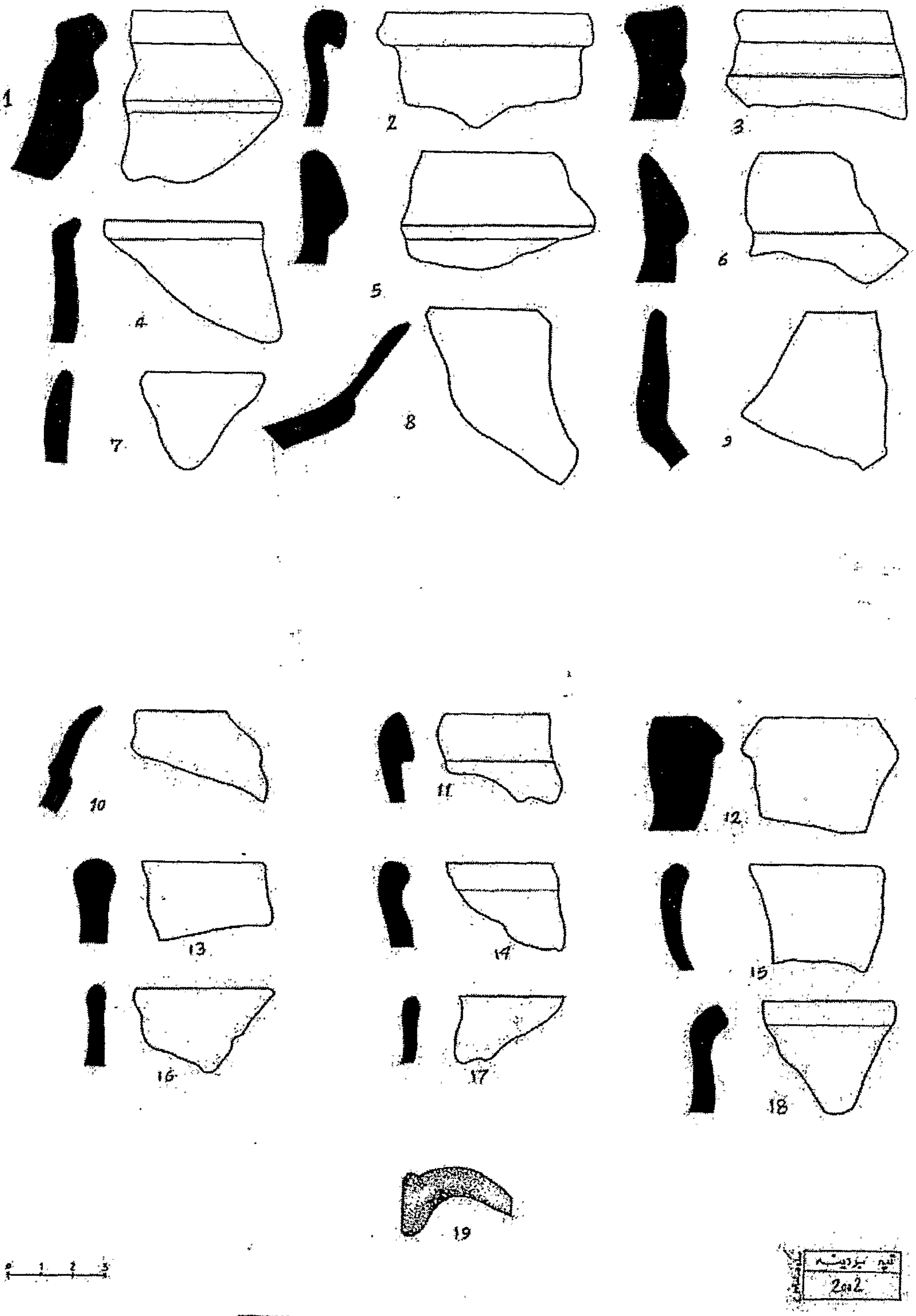

تصویر ۶-۳۶- قلعه بردینه، طرح سفال

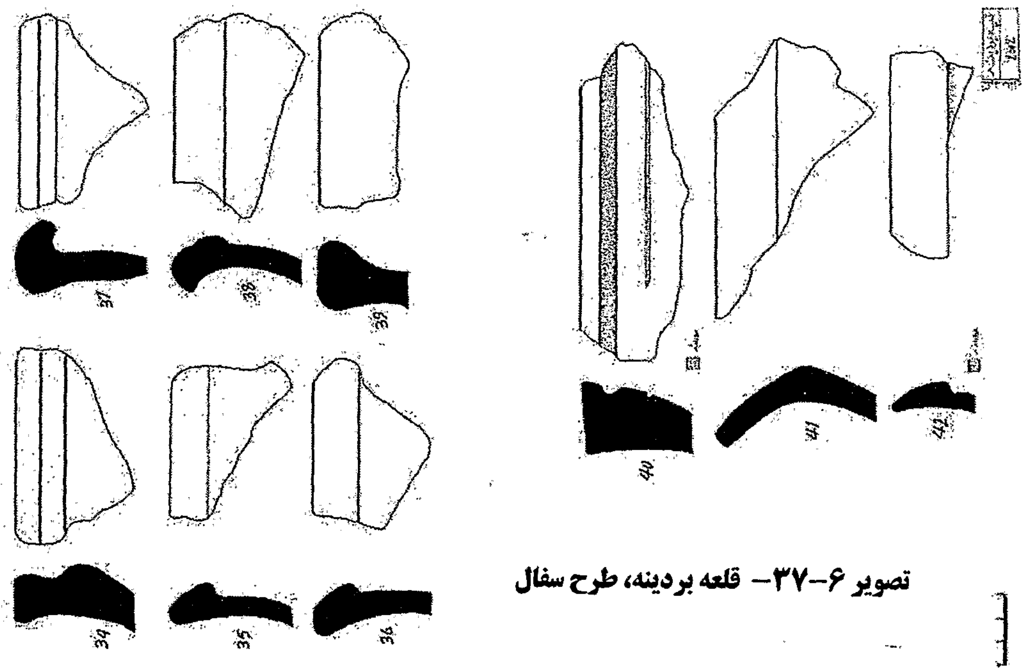

تصویر ۶-۳۷- قلعه بردینه، طرح سفال

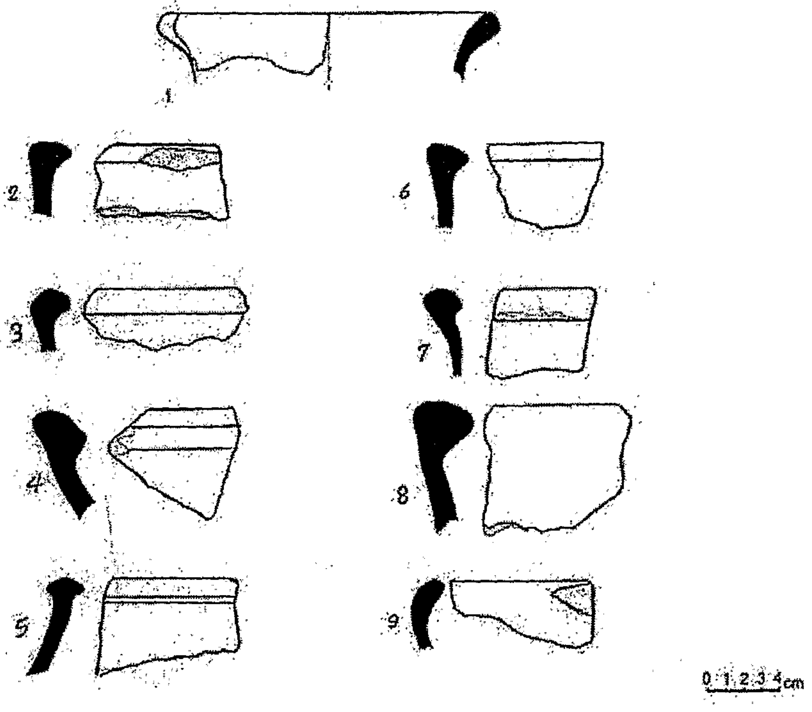

تصویر ۶-۳۸- قلعه تبت، طرح سفال

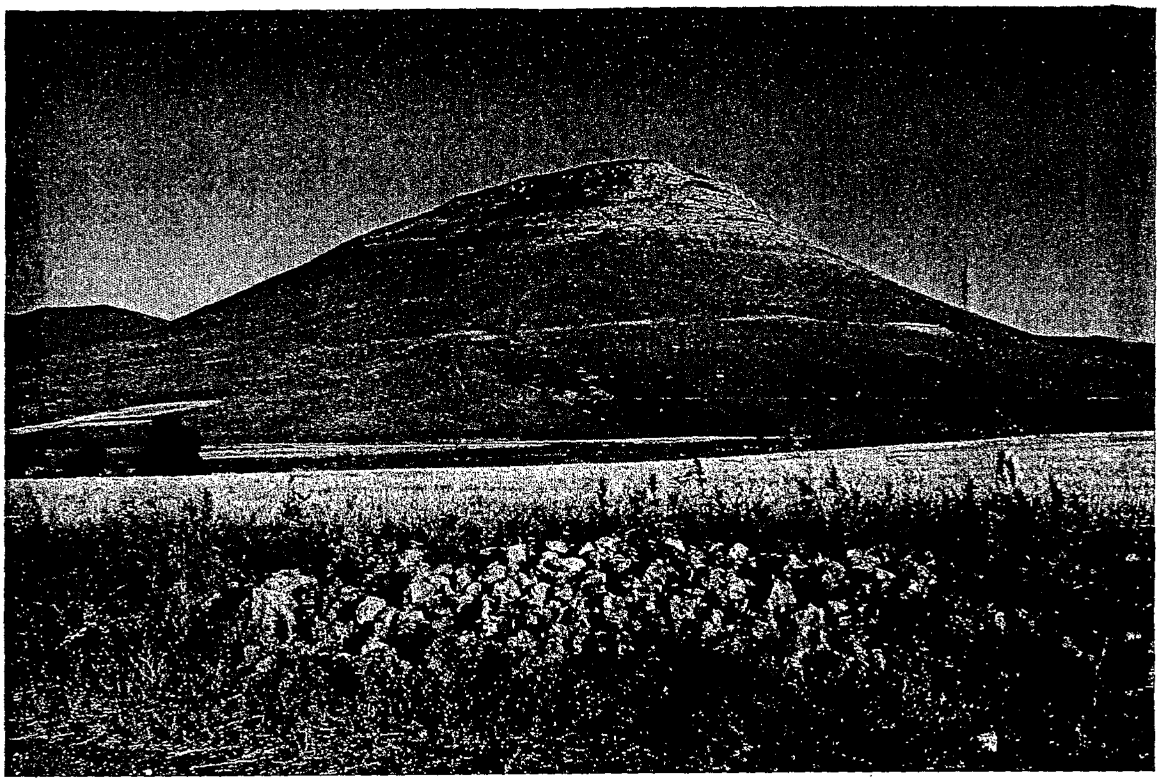

تصویر ۶–۳۹– قلعه تبت، نمای عمومی

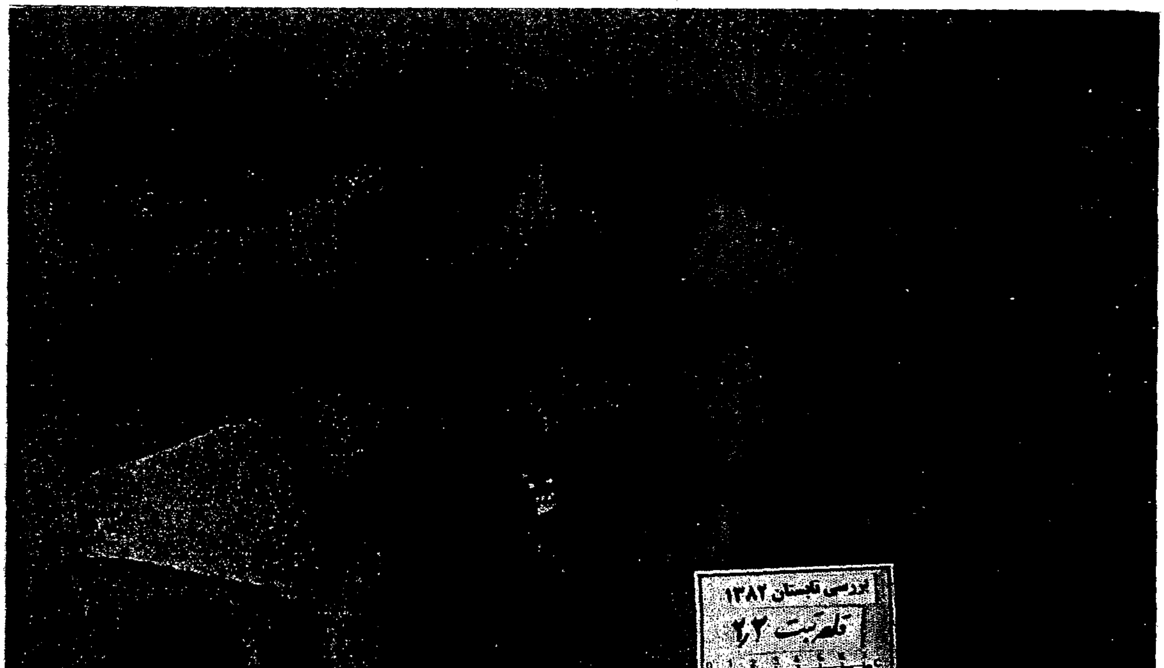

تصویر ۶–۴۰– قلعه تبت، نمونه سفال

۶-۲-۳- محوطه‌های باستانی منطقه سقز و دیواندره

۶-۲-۳-۱- زیویه

تپه زیویه در مجاورت روستایی به همین نام و ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان سقز واقع شده است. آثار باستانی مکشوفه از این محل بر فراز تپه منفرد و بلندی به ارتفاع بیش از ۱۰۰ متر و در زمینی به ابعاد۱۱۸×۴۵۰ متر قرار گرفته است(تصویر ش۵۳). جبهه جنوبی این تپه به صورت دیواره صخره‌ای است که صعود از آن بدون تجهیزات کوهنوردی تقریبا غیر ممکن است. جبهه شمالی تپه نیز شیب نسبتا تندی دارد؛ هر چند صعود از آن کار دشواری نیست. دو جبهه شرقی و غربی از شیب کمتری برخوردارند، بویژه جبهه شرقی که دسترسی اصلی به دژ نیز در همین سمت و از طریق راه‌پله سنگی ایجاد شده است.

بر اساس آثار بدست آمده از این تپه و شباهت اسمی آن با نام مذکور در کتیبه‌های آشوری، احتمال داده می‌شود این قلعه همان «زیبیه» یا «اوزبیا»-ی مانّائی باشد که در قرن ۸و۷ق.م یکی از قلعه‌های مهم و مرکزی این دولت بوده است. اگر محوطه باستانی قلایچی در ۵کیلومتری بوکان را همان ایزیرتو پایتخت مانّا بدانیم، زیویه به خط مستقیم در حدود ۵۰ کیلومتری آن قرار می‌گیرد. قرابت آثار فرهنگی بدست آمده، بویژه مجموعه سفالی مؤید فرضیه فوق است.

تاریخچه مطالعات: در سال۱۳۲۵ شمسی گنجینه ارزشمندی توسط حفاران غیر مجاز از این محل کشف و راهی موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی امریکا و اروپا گردید و بخشی از آن نیز توسط موزه ملی ایران خریداری گردید. اشیا این گنجینه از نظر تنوع، زیبایی و هنر و استادی که در خلق آنها بکار رفته بسیار قابل توجه است. البته با توجه به شهرتی که زیویه بعد از کشف گنجینه مذکور کسب کرد، بنظر می‌رسد تعداد قابل توجهی از اشیا یافت شده از محوطه‌های باستانی دیگر منطقه، به عمد یا به اشتباه به نام زیویه ثبت شده‌اند(Muscarella.1977,pp.197-219). از سال ۱۳۲۵ بمدت ۸ سال امتیاز تجاری حفاری در زیویه به ربنو واگذار شد. در جریان این کند و کاو حدود ۲۸۰۰ متر مربع از سطح تپه کاوش شد و آثار و معماری ارزشمند آن از میان رفت. تپه زیویه و اشیا بدست آمده از آن توسط رمان گیرشمن، آندره گدار و هیات امریکایی پروژه حسنلو مورد مطالعه قرار گرفته است. از سال ۱۳۵۵تا ۱۳۵۸ در این تپه چندین

فصل حفاری به سرپرستی نصرت‌ا... معتمدی انجام گرفت. ادامه این کاوش‌ها در سال ۱۳۷۳ به سرپرستی معتمدی آغاز و بمدت چند فصل ادامه یافت(معتمدی،۱۳۷۴؛۱۳۷۶). در سالهای اخیر نیز کار مرمت و حفاظت تپه به سرپرستی سیمین لکپور در حال پی‌گیری است. نتایج کاوش‌ها و مطالعات صورت گرفته در طی سالهای ۱۳۷۵ به بعد، منتشر نشده است.

در جریان این کاوش‌ها که سطحی در حدود ۴۰۰۰متر مربع را شامل می‌شود، بقایای قلعه‌ای حاکم‌نشین و مشتمل بر بخشهای مختلف بدست آمده که در ادامه به معرفی مختصر آن می‌پردازیم(نقشه ش۱۶).

تپه زیویه سطوح هموار کمی دارد و همانطور که اشاره شد یک جانب آن صخره‌ای و دامنه‌های دیگر آن از شیب تندی برخوردار است. از همین رو سازندگان قلعه مجبور شده‌اند قسمتی از صخره‌های برآمده را هموار کرده و با استفاده از مصالح خشتی در دامنه‌های شیب‌دار، با سکو یا صفه‌سازی سطوح هموار وسیع و مناسبی برای احداث قلعه بوجود آورند. بخش‌های مهم برجای مانده این قلعه عبارتند از؛ راه‌پله سنگی، بخش ورودی، راه‌پله ستوندار، حیاط سنگفرش، اتاقها و انبارهای متعدد و تالار ستوندار. از برج و باروی قلعه به جهت ریزش کامل آن، اثری برجای نمانده است.

راه‌پله سنگی در بیرون از فضای قلعه و دامنه شرقی تپه ایجاد شده و به دروازه ورودی قلعه منتهی می‌شود. مجموعه پله‌های باقی مانده ۲۱ عدد می‌باشند که ارتفاع هر کدام از آنها به ۳۰ سانتیمتر می‌رسد. عرض پله‌های باقیمانده در قسمت پایین ۹۰ سانتیمتر و در بالا حدود۱/۷۰ متر است. پله‌های مزبور از سنگهای نتراشیده و موجود در محل ساخته شده است. بقایای بنای دروازه ظاهرا در جریان کاوش‌های تجاری بطور کامل از میان رفته و از وضعیت معماری آن اطلاعی در دست نیست.

راه‌پله سنگی مزبور در داخل محوطه قلعه به راه‌پله عریض دیگری منتهی می‌شود که در میانه آن سه پایه ستون نتراشیده بر جای مانده است. ساخت راه‌پله ستوندار منحصر به زیویه است. این راه‌پله به حیاط سنگ فرشی به ابعاد ۸/۸۰×۹/۸۰متر راه پیدا می‌کند. در میانه این حیاط چاه کم عمقی بوده که از طریق کانالی در انتها، آب حاصل از بارش را به دامنه جنوبی تپه هدایت می‌کرده است.

در ضلع شمالی حیاط و راه‌پله ستوندار، بقایای ۶ اتاق زیرزمینی و مربع مستطیل خاکبرداری شده که پنج تای آنها از طریق درگاهی به یکدیگر راه دارند اما اتاق ششم فاقد هرگونه درگاهی در دیوارهاست و بنظر

می‌رسد دسترسی به آن از طریق روزنه تعبیه شده در کف اتاق فوقانی، صورت می‌گرفته است. ارتفاع

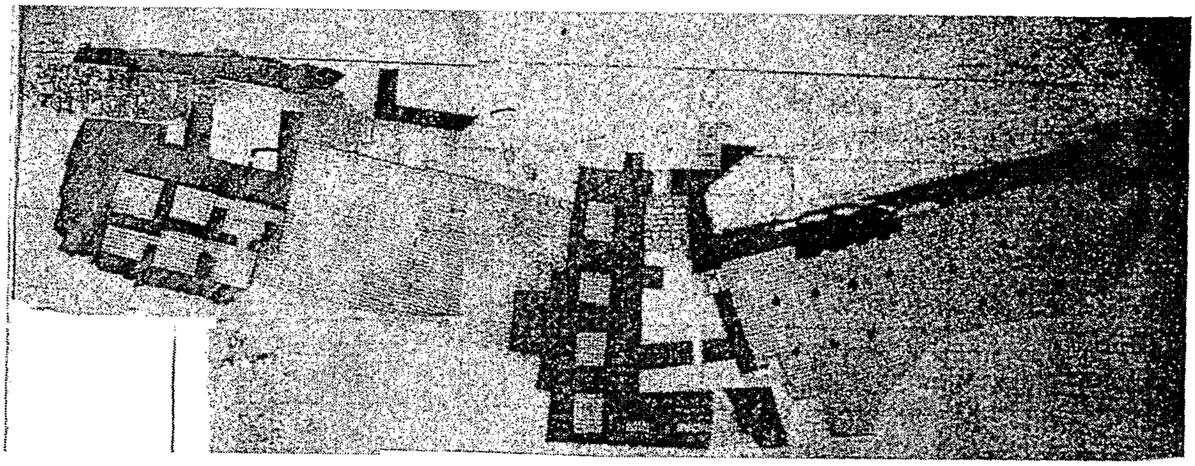

نقشه ۶-۱- زیویه، نقشه بقایای معماری مکشوفه

این اتاقها که پوششی مسطح و تیر پوش داشتند، از کف اتاق طبقه بالا، در حدود ۶/۱۰ متر بوده است. مصالح مورد استفاده در این اتاقها و نیز دیگر بخش‌های قلعه زیویه و نیز دوره‌های تعمیراتی آن خشت‌هایی به ابعاد ۱۴×۴۶×۴۶ سانتیمتر می‌باشد که با انواع قلایچی قابل مقایسه‌اند. اتاقهای مزبور بنظر می‌رسد جهت نگهداری غله و تدارکات دیگر مورد استفاده بوده است. از سنگ در زیویه تنها برای پله‌ها ،پایه ستونها و سنگفرش فضاهای روباز استفاده کرده‌اند.

بخش نخست قلعه از طریق راهرویی سنگفرش به بخش مرتفع و حاکم‌نشین آن راه پیدا می‌کند. بنای مهم این بخش را تالار ستونداری به طول۴۸ و عرض باقیمانده ۲۳ متر تشکیل می‌دهد که در جهت شرقی- غربی و بر روی سکوی خشتی کشیده شده است. پوشش مسطح این تالار ظاهرا بر روی دو ردیف ستون ۸ تائی قرار می‌گرفته که امروزه تنها هشت پایه ستون مدور آنها بر جای مانده است. دیواری به قطر ۹متر جبهه غربی تالار را محدود می‌کند. بر روی دیوار جنوبی تالار طاقنماها یا طاقچه‌های وجود دارد که در دوره بعد با الحاق یک دیوار پشتیبان با نمای پشتبنددار، از نظر پنهان مانده است. دور این طاقچه‌ها با خطوط سیاه و سفید نقاشی شده است. از نقاشی و رنگهای سفید، سیاه، کرم، آبی و آجری در بخشهای دیگر قلعه، برای تزیین دیواره‌های داخلی استفاده شده است. در ضلع جنوبی تالار همچنین بخشی از صخره طبیعی تپه، بطول۵/۵ متر بریده شده و به صورت بخشی از دیوار درآمده است. در خصوص نوع و جنس ستونهای تالار اطلاعی در دست نیست. با توجه به زبره تراش بودن بخش میانی این پایه ستونها و

شباهت آنها با انواع پاسارگاد می‌توان احتمال داد ستونها سنگی بوده‌اند. البته احتمال چوبی بودن آنها نیز وجود دارد. معتمدی احتمال خشتی بودن ستونها را مطرح کرده است. کف تالار و در کل تمامی فضاهای سرپوشیده قلعه با خشت فرش شده و سطوح دیوارها نیز با گل اندود شده است.

برخلاف محوطه قلایچی که در آن تعداد بسیار زیادی آجر در اشکال، نقوش و اندازه‌های مختلف بدست آمده، در زیویه و تنها در یک بررسی سطحی، قطعاتی از آجر مثلثی شکل با ضخامت کم بدست آمده که احتمالا بخشی از نمای بنا را تزیین می‌کرده است. در زیویه حتی پله‌های داخلی با خشت ساخته شده و با گل اندود شده است.

در ضلع شرقی تالار تعدادی اتاق و همچنین ۵ انبار زیرزمینی خاکبرداری شده است. انبارهای مزبور فاقد درگاه بوده و بنظر می‌رسد از طریق روزنه‌های در سقف و پلکان چوبی تعبیه شده، به داخل آنها راه می‌یافتند. ظاهرا از این فضاها بعنوان سیلو یا انبار غله استفاده می‌کردند.

مطالعات صورت گرفته بر روی بقایای معماری مکشوفه گویای چندین دوره تعمیراتی است. ظاهرا ساخته شدن بخشی از بنا در شیب تند دامنه و حجم سنگین آن موجب رانش‌های متعدد شده که متعاقب آن تدابیر ضروری از جمله الحاق دیوارها و جرزهای کمکی، پر کردن تعدادی از فضاها و تعمیرات دیگر صورت گرفته است. یکی از این دوره‌های تعمیراتی بنظر می‌رسد بدنبال آتش‌سوزی گسترده‌ای صورت گرفته است که احتمال می‌رود در اثر هجوم دشمن رخ داده است. در میان بقایای سوخته دیوار، تعدادی ناوک سه پر از نوع منسوب به سکاها بدست آمده و برای حفار این احتمال را بوجود آورده که هجوم مورد اشاره توسط سکائی‌ها و در نیمه دوم سده هفتم ق.م صورت گرفت است.

در محوطه قلعه منبعی برای تامین آب ساکنان شناسایی نشده از این رو احتمال داده شده آب مورد نیاز از طریق تنبوشه و از چشمه‌های واقع در ارتفاعات شرقی تپه تامین می‌شده است.

در دیواره صخره‌ای تپه و ارتفاع ۵۰ متری، غاری وجود دارد که احتمالا قلعه در ارتباط با آن شکل گرفته است. در ابتدای این غار راهروئی به طول ۳۰ متر وجود دارد که در انتها به فضای وسیعی منتهی می‌شود. در زوایای این فضا چهار دهلیز وجود دارد که بشدت تخریب شده‌اند. یکی از دهلیزها به اتاق مربع شکلی ختم می‌شود. کف این اتاق کاملا تخریب شده و در میان خاکهای آن می‌توان بقایای زیاد استخوانهای

انسان و قطعات مختلف سفال نوع زیویه را مشاهده کرد. این احتمال وجود دارد، از این محل برای دفن حاکم یا ساکنان قلعه استفاده شده باشد.

قلعه زیویه بنظر می‌رسد در دوره ماد و بعد از سقوط دولت مانّا در سالهای پایانی سده هفتم ق.م، همچنان مورد استفاده حاکمان محلی قرار داشته است. قرابت بیشتر سفال زیویه با انواع حسنلویIII که مدتی بعد از سقوط دولت مانّا همچنان مورد استفاده بوده، از همین جا ناشی می‌شود (بر خلاف زندان سلیمان و قلایچی که بنظر می‌رسد بعد از سقوط دولت مانّا استقراری در آن شکل نگرفته است).

سفال زیویه

مجموعه سفال زیویه توسط کایلر یانگ و نصرت‌ا... معتمدی مورد مطالعه قرار گرفته است. معتمدی در دو مقاله خود که در آنها به معرفی سفال زیویه پرداخته و حاصل نتایج کاوش سال ۱۳۷۴ می‌باشد، طبقه‌بندی‌های متفاوتی ارائه داده و معیارهای بکار گرفته نیز چندان دقیق بنظر نمی‌رسد و کمتر می‌توان بر پایه آن سفال زیویه را با نقاط همزمان دیگر مقایسه کرد(معتمدی.۱۳۷۶؛۱۳۷۴). اما طبقه‌بندی ارائه شده توسط کایلر یانگ علی‌رغم اینکه مبتنی بر بررسی سطحی است، از ساختار علمی‌تری برخوردار است. در ادامه به هر دوی این طبقه‌بندی‌ها اشاره خواهیم کرد.

کایلر یانگ سفال زیویه را بر اساس ساخت و کیفیت به پنج گروه طبقه‌بندی کرده است (Young.1965,pp.59-69):

۱)سفال بسیار خشن

۲)سفال خشن(تصویر ش۵۶بالا)

۳)سفال معمولی(تصویر ش۵۵)

۴)سفال مرغوب(تصویر ش۵۶)

۵)سفال با لعاب شیشه‌ای

۱)سفال بسیار خشن معمولا دارای سطح پرداخت نشده است اما در مواردی این سطح صیقل شده و رنگ آن از نخودی روشن تا نخودی متمایل به قرمز متغییر است.

۲)سفال خشن را می‌توان بر اساس رویه آن که گاه پرداخت شده و گاه نشده به دو زیر گروه طبقه‌بندی کرد. رنگ نوع پرداخت نشده از قهوای روشن تا نخودی کرم رنگ متغییر است. سفال خشن صیقل یافته را نیز می‌توان به چهار زیر گروه طبقه‌بندی کرد:

الف)نخودی ساده که رنگ آن از قهوه‌ای روشن تا سفید متغییر است

ب)ظروفی که سطح داخلی و خارجی آن با لعاب قرمز روشن تا خرمائی رنگ پوشیده شده است

ج)سفال خشن قهوه‌ای که رنگ آن از قهوه‌ای روشن تا قهوه‌ای تیره متغییر است

د)سفال خشن خاکستری که رنگ آن از خاکستری روشن تا تیره متغییر است

سه زیر گروه آخری خود زیرگونه‌های خیلی صیقل یافته دارند.

۳)سفال معمولی نیز در دو زیر گونه ظاهر می‌شود؛ انواع پرداخت شده و انواع پرداخت نشده. رنگ انواع پرداخت نشده از قهوه‌ای روشن تا تقریبا سفید متغییر است. سفال معمولی صیقل یافته به سه زیر گروه تقسیم می‌شود: الف)نخودی ساده

ب)با لعاب قرمز

ج)معمولی منقوش

سفال نخودی ساده و لعابدار قرمز از جنبه‌های مختلف، به استثناء کیفیت خمیره که در تمامی مشترک است، دارای زیر گونه‌هایی، مشابه انواع شمرده شده برای سفال خشن هستند. نوعی سفال با «صیقل خطی» در زیر گروه نخودی ساده ظاهر می‌شود. انواع معمولی منقوش معمولا با رنگهای قهوه‌ای تیره بر روی زمینه نخودی تا نخودی کرمی رنگ، نقاشی شده‌اند. یک قطعه سفال منقوش چند رنگ، با خطوطی به رنگ قرمز و سیاه در زمینه سفید نیز پیدا شده است.

۴)سفال مرغوب معمولا در سطح بالایی پرداخت شده تا حدی که دیگر علائم صیقل بر روی آن مشهود نیست و سطحی براق پدید آمده است. این گروه را می‌توان بر اساس رنگ رویه به چهار دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف)نخودی ساده که رنگ آنها از نخودی تا نخودی متمایل به قرمز متغییر است

ب)سفال با لعاب قرمز که از جنبه‌های مختلف مشابه دیگر انواع لعابدار قرمز است

ج)سفال با لعاب سفید که رنگ آنها از سفید متمایل به قرمز تا سفید واقعی متغییر است و همیشه در سطح بالایی صیقل یافته و پرداخت شده است

د)سفال منقوش که نقوش آن به رنگ سیاه متمایل به قرمز در زمینه قهوه‌ای روشن تا نخودی است و همانند منقوش معمولی تنها موتیف‌های ساده هندسی مورد استفاده قرار گرفته‌اند

۵) در زیویه قطعات اندکی سفال با لعاب شیشه‌ای بدست آمده که رنگ لعاب آنها آبی-خاکستری تا سفید است؛ به اضافه تکه‌ای با طرحهایی به رنگ آبی و سفید(در حفاری سالهای اخیر تعداد بیشتر و متنوعی از این نوع بدست آمده است).

سفال نخودی ساده و سفال با لعاب سفید مرغوب، سفال نخودی ساده و صیقل یافته نوع معمولی و سفال خشن با سطح پرداخت نشده، اغلب با تکنیک کنده‌کاری تزیین شده‌اند(تصویر ش۵۸). طرحهای بکار رفته اغلب عبارتند از مثلث‌های آویزان یا موتیف‌های لوزی که معمولا در یک نوار افقی بر نیمه بالای ظرف کار شده‌اند. طرحهای کمتر معمول نیز عبارتند از: نقوش شطرنجی، خطوط شکسته، خطوط حلقه زده مضاعف، زیگزاگهای متقاطع و دایره‌های سوراخدار کوچک. همچنین طرحهای خیاره‌ای (شیاردار) و شیار انداختن‌های عمیق از تکنیک‌های تزیینی معمول می‌باشند.

با مطالعه مجموعه سفال زیویه می‌توان به نتایجی دست یافت از جمله:

الف)کاسه شکل مسلط هر سه گونه خشن، معمولی و مرغوب را تشکیل می‌دهد

ب)نوع معمولی تقریبا ۵۰درصد کل سفالهای مطالعه شده را بخود اختصاص می‌دهد

ج)سفال منقوش و سفال با لعاب قرمز خیلی نادر هستند

د)تمام نمونه‌های مطالعه شده معرف یک فرهنگ سفال خاص و همگون بوده و مابین آنها گروههای کاملا مجزا و تفاوت‌های اساسی وجود ندارد و تفاوت‌های موجود به نوع استفاده از آنها برمی‌گردد(سفال برای استفاده در آشپزخانه، سفال برای استفاده تشریفاتی و ...).

نصرتا... معتمدی که چندین سال سرپرستی کاوش در زیویه را برعهده داشته است، طبقه‌بندی دیگری از مجموعه سفال زیویه (ظاهرا مربوط به حفاریهای سال ۱۳۷۴) بهمراه طرحهایی از آن، تهیه کرده که بر اساس آن سفال زیویه را می‌توان به گروههای زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱)سفال خاکستری(طرحهای ش۶۵)

این نوع سفال درصد نسبتا کمی را در زیویه به خود اختصاص می‌دهد. این رنگ در ظروف مختلف با توجه به میزان پخت و نوع گل آنها متغیّر است. در پاره‌ای از ظروف دانه‌های نسبتا درشت شن بکار رفته بگونه‌ای که سفالگر قادر به تسطیح کامل بدنه نبوده و گاه ناهمواریهای را در سطح سفال بوجود آورده است. در پاره‌ای از ظروف از گلی کاملا صاف استفاده شده و در حرارتی نسبتا بالا پخته شده است. اشکال متداول این گروه را کاسه‌های ساده و یا تنگ‌هایی با بدن شلجمی، ظروف گلدان مانند و آبخوریهایی با یک دسته تشکیل می‌دهد. تعداد بسیار کمی از ظروف این گروه با خطوط کنده تزیین شده و یا اینکه با خطوطی تیره‌تر از رنگ زمینه نقاشی شده‌اند. این نوع ظروف با رنگ خاکستری به قرن ۸ و احتمالا اوایل قرن ۷ق.م تعلق دارند و بتدریج ساخت آن منسوخ می‌شود. کلیه این ظروف چرخسازاند.

۲)سفال با نقوش کنده(طرحهای ش۵۸)

یکی از متنوع‌ترین و زیباترین گونه‌های سفال در زیویه سفالهایی با نقوش کنده هستند. نقوش در اینجا عموما بر روی شانه ظروف قرار می‌گرفته و موضوعات آنرا طرحهای هندسی تشکیل می‌دهد. این نقوش بعد از شکل‌گیری سفال با شیئ نوک تیز و بسیار ظریف بر روی سطح سفال ایجاد می‌شد.

از جمله سفالهای منقوش در زیویه می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد که نقوش به رنگ سیاه بر روی سطح پرداخت شده آن ترسیم شده است.

۳)سفال لعابدار(طرحهای ش۶۶)

یکی از زیباترین نوع سفال در زیویه سفالی آجری رنگ نسبتا قطور است که با لعابی مات بر روی آن نقوشی را با رنگهای آبی، زرد، سبز، سفید، و قهوه‌ای روشن و موتیف‌های هندسی، گیاهی و حیوانی، ترسیم کرده‌اند. این لعاب و نقش بیشتر بر روی تنگ‌های نسبتا بزرگ با بدنه تخم مرغی دیده می‌شود. عموما این سفال چرخساز بوده و از پخت خوبی برخوردار است. نمونه چنین سفالی در گورستان ورکبود لرستان و قبرستان چنگبار نزدیک زیویه بدست آمده است.

۴)ظروف آشپزخانه‌ای(طرحهای ش۶۱)

بخش عمده ظروف این گونه دست‌ساز بوده و بدنه‌ای نسبتا قطور دارند. این نوع به واسطه حرارتهای ثانوی و دوده‌ای که هنگام طبخ‌های مکرر بر روی بدنه نشسته، دارای رنگی قهوه‌ای مات با لکه‌های بزرگ سیاه است. در این نوع سفال شن نسبتا زبر به کار رفته و سطح خارجی آن زبر و متخلخل است اما سطح داخلی آن نسبتا تسطیح شده و صاف است.

۵)سفال آجری رنگ(طرحهای ش۵۹)

یکی از رایج‌ترین سفال زیویه ظروفی است با بدنه نسبتا ظریف، سطحی کاملا صاف و گاهی صیقل یافته که به رنگ آجری روشن تا آجری مایل به اخرایی است و شامل انواع کاسه، آبخوری و تنگ است.

۶)سفال اخرایی(طرحهای ش ۶۰)

رنگ اخرایی در سفال مکشوفه از زیویه در حقیقت پوششی است بسیار ظریف و معمولا صیقلی که بر روی سفالی با خمیره کرم یا آجری رنگ کشیده شده است. تعداد این دسته از سفال‌ها بسیار اندک است و احتمال می‌رود اورارتوئی و وارداتی باشند.

۷)ظروف بزرگ-کاسه‌ها(طرحهای ش۶۴-۶۲)

درصد بالایی از سفالهای زیویه به ظروفی با حجم‌های بالا اختصاص می‌یابد که شامل ظروف کاسه مانند و کوزه‌های بزرگ و خمره می‌شود. در خمیره این سفالها دانه‌های ریز و درشت شن به خاطر استحکام بخشی، بکار رفته است. کاسه‌ها معمولا چرخساز بوده و سطح سفال با قشر نازک و دوغ آب مانند تسطیح و یکنواخت شده است. غالب شکلهای ساخته شده دارای دیواره نسبتا کوتاه بوده و فقط تعداد اندکی از آنها دارای بدنه بلند می‌باشند. چنانچه دسته‌ای بر روی این ظروف قرار داده باشند، این دسته بصورت افقی و دقیقا چسبیده به لبه در یک سوی آن قرار گرفته و در حرارتی مناسب پخت انجام پذیرفته است. رنگ کاسه‌ها از کرم مایل به سفید تا آجری روشن است. در ساخت کوزه‌ها و خمره‌های بزرگ روش حلقه‌ای(فتیله‌ای) بکار رفته است. از این نوع سفال رنگ خاکستری آن بدست نیامده است.

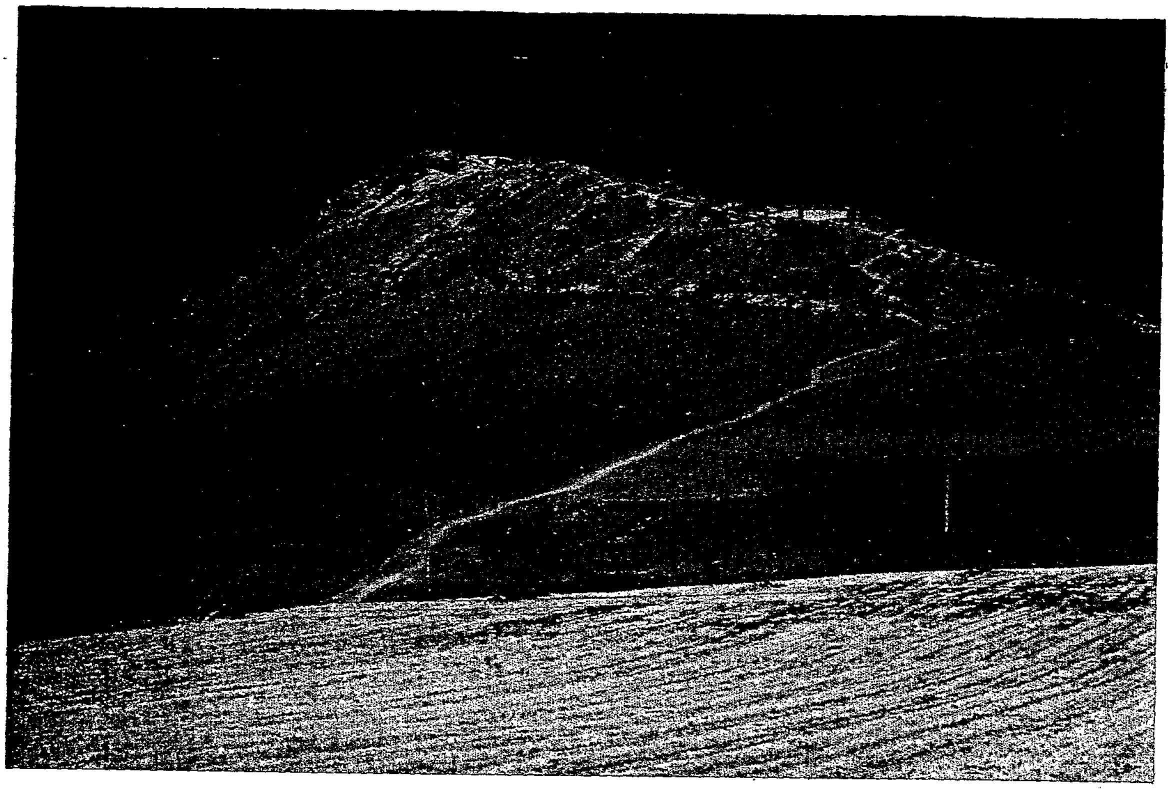

تصویر ۶-۴۱- تپه زیویه، نمای عمومی

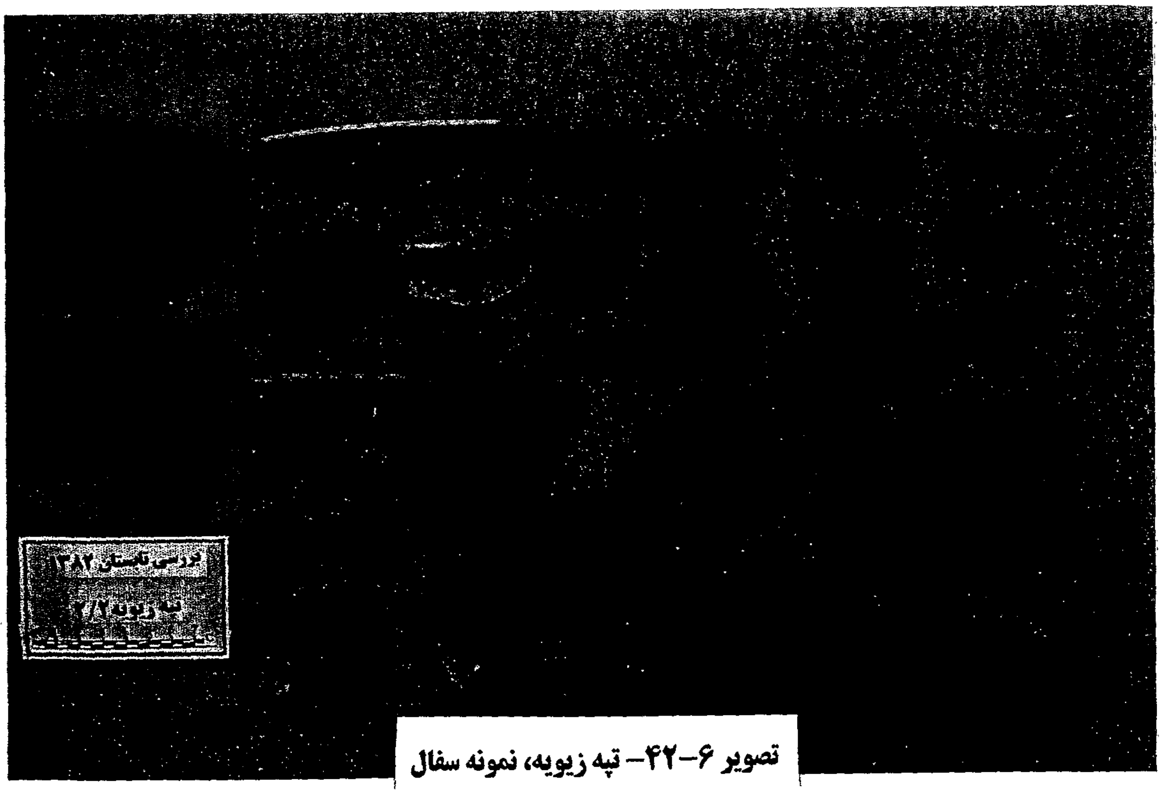

تصویر ۶-۴۲- تپه زیویه، نمونه سفال

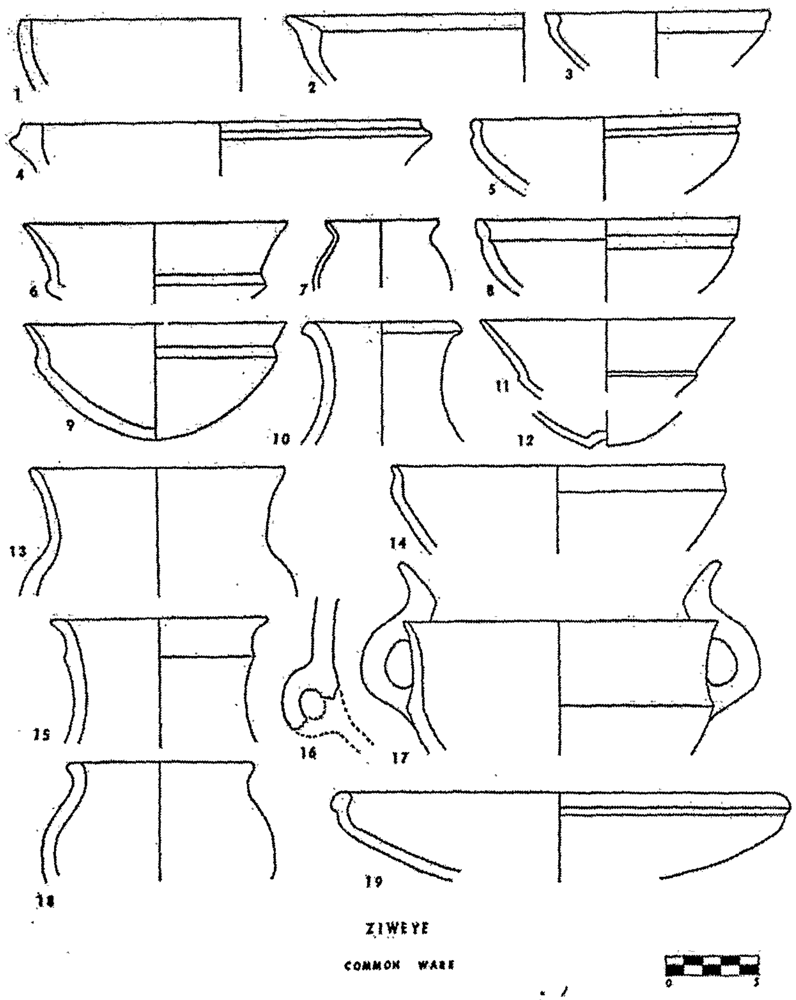

تصویر ۶–۴۳– تپه زیویه، اشکال سفالینه‌های معمولی

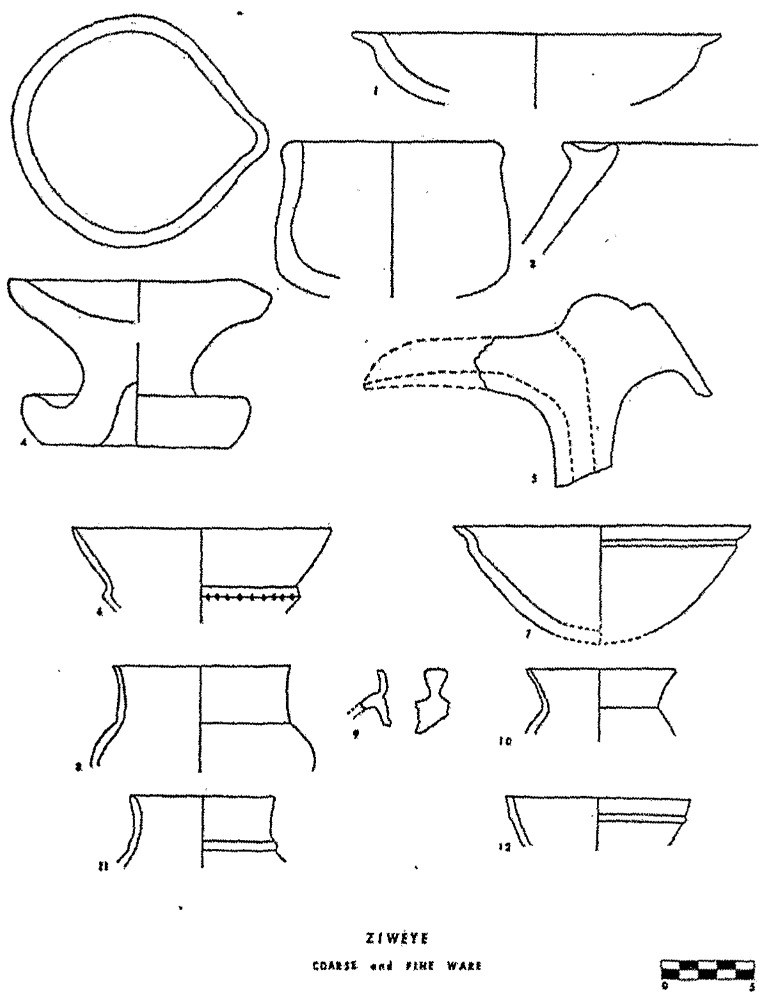

تصویر ۶–۴۴– زیویه، اشکال سفالینه‌های خشن(بالا) و مرغوب(پایین)

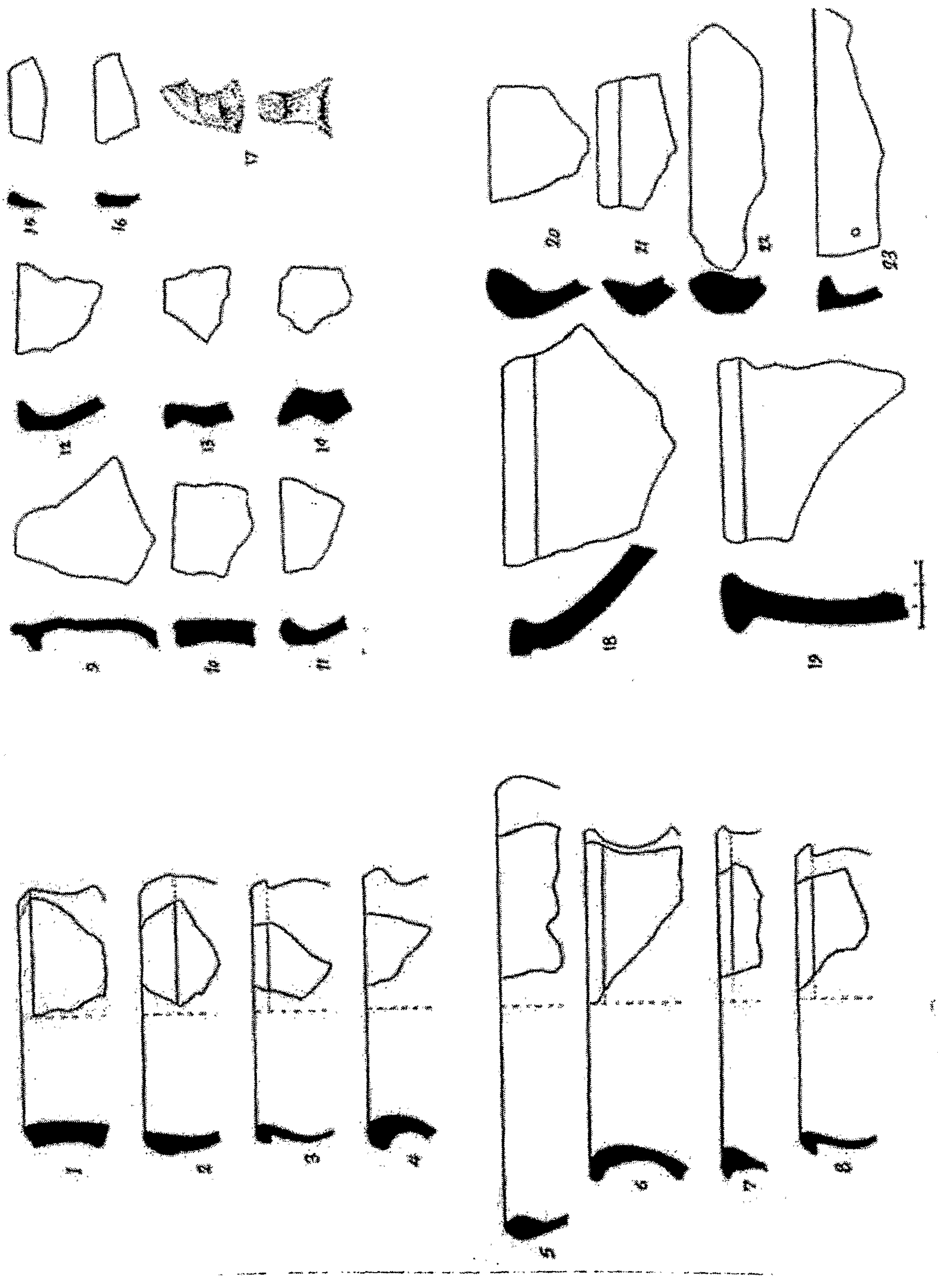

تصویر ۶-۴۵- زیویه، طرح سفالینه‌های جمع‌آوری شده در بررسی

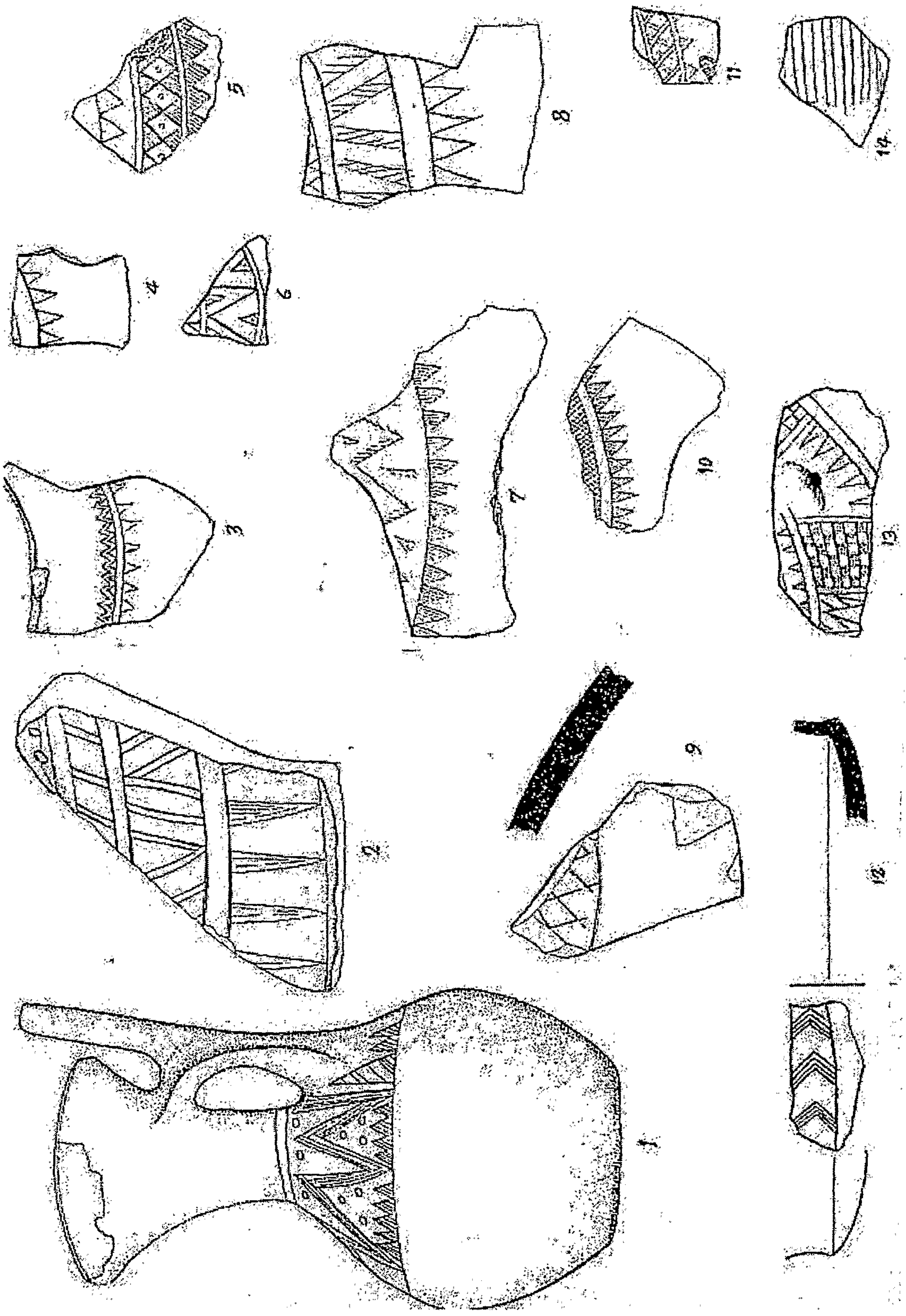

تصویر ۶–۴۶– زیویه، سفال با تزیین کنده

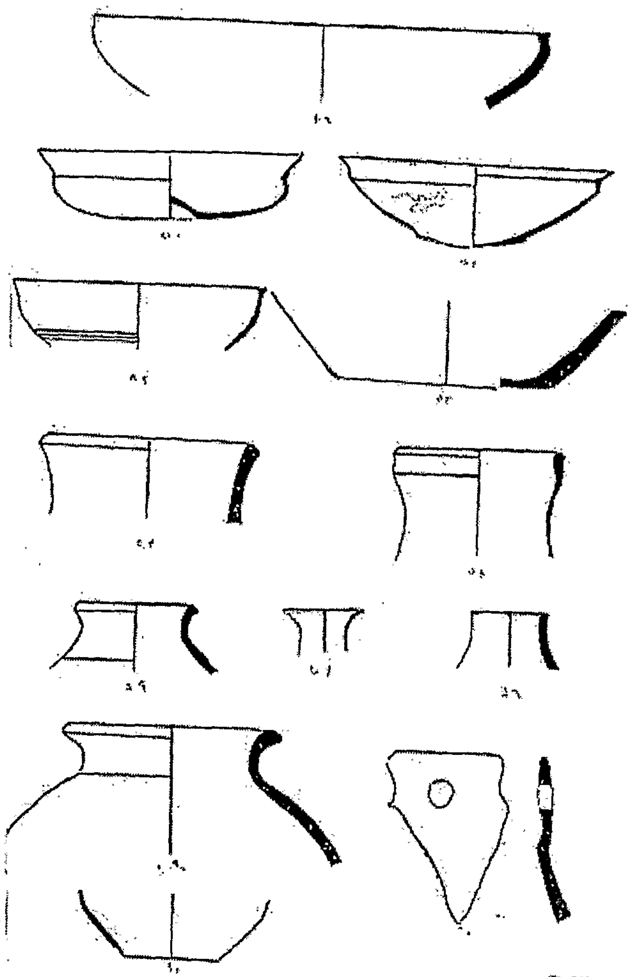

تصویر ۶–۴۷– زیویه، سفال آجری رنگ تا آجری مایل به اخرایی

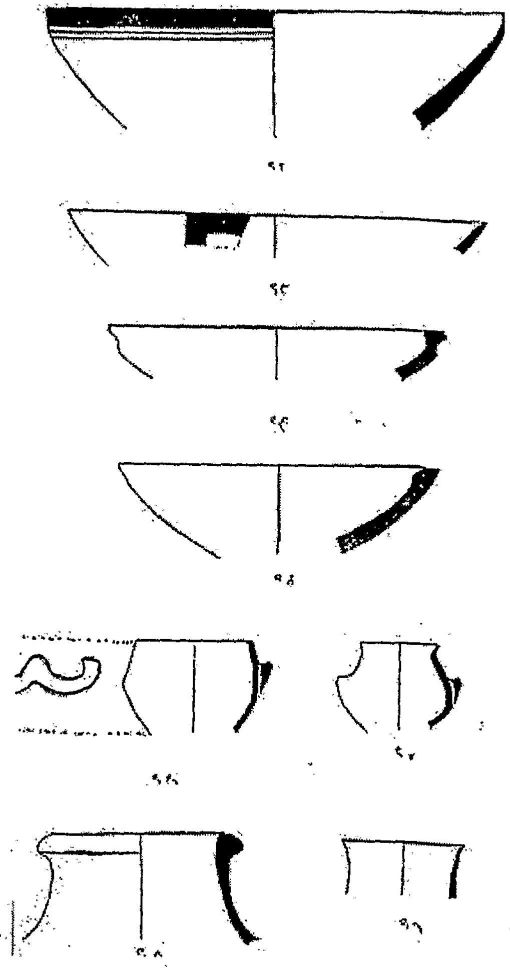

تصویر ۶–۴۸– زیویه، سفال با لعاب گلی اخرایی و مقطع کرم یا آجری رنگ

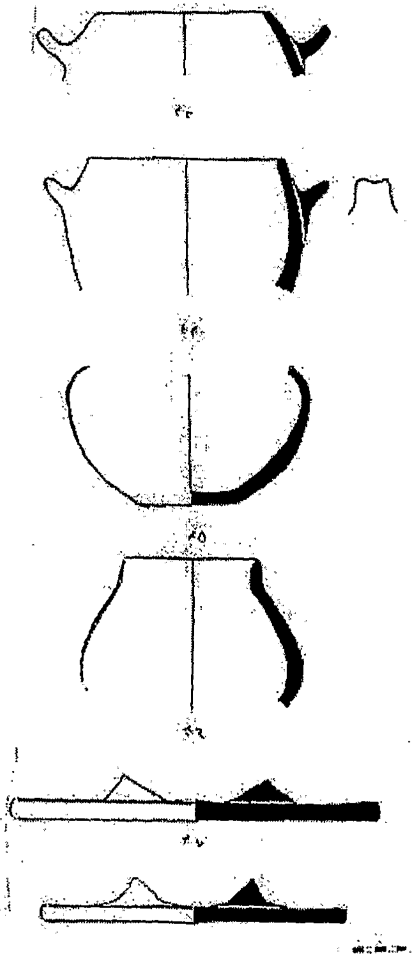

تصویر ۶–۴۹– زیویه، ظروف آشپزخانه‌ای

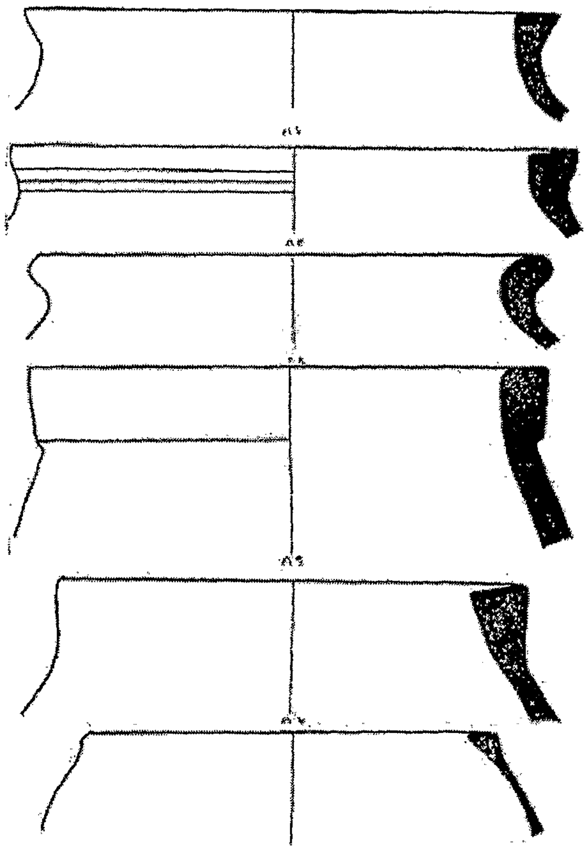

تصویر ۶–۵۰– زیویه، ظروف بزرگ خمره‌ای و کرم رنگ

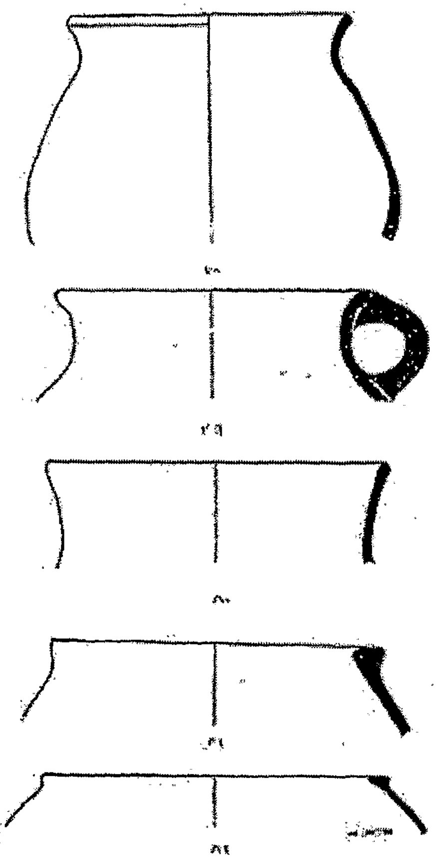

تصویر ۶–۵۱– زیویه، اشکال ظروف بزرگ و کوزه‌ای به رنگ کرم و آجری رنگ

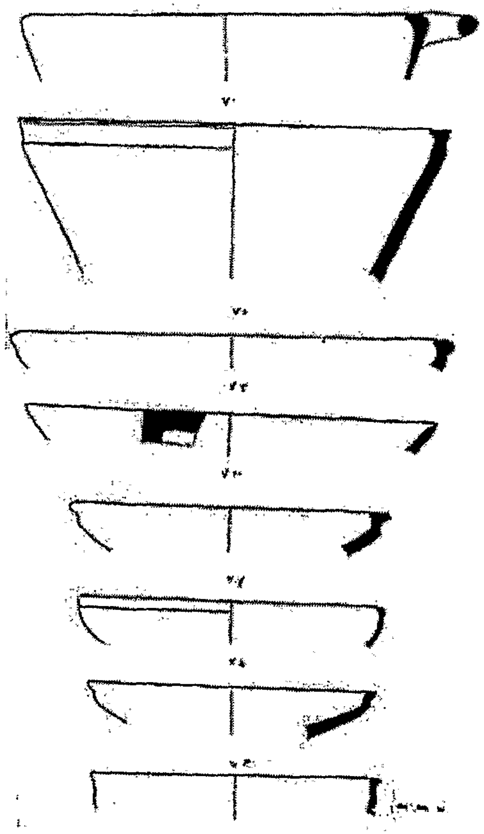

تصویر ۶–۵۲– زیویه، اشکال کاسه‌ای بزرگ و کرم رنگ

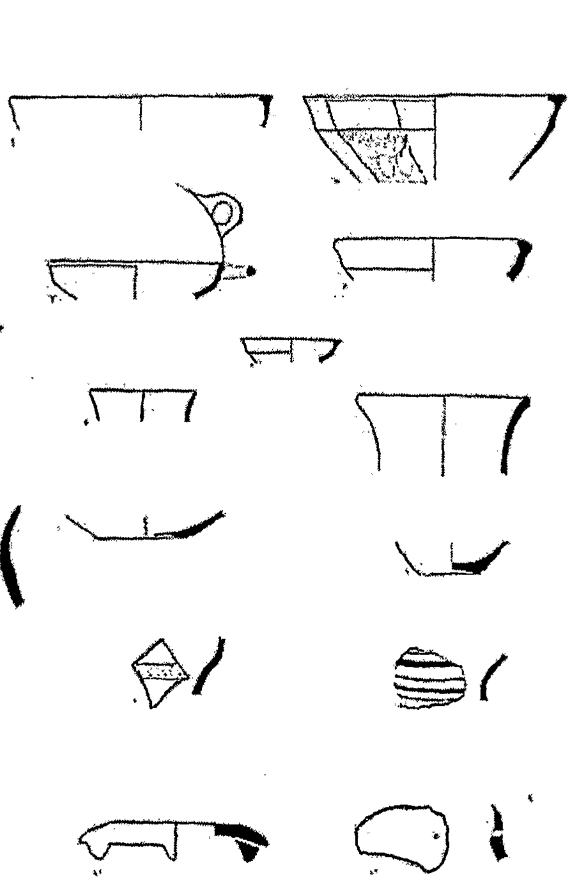

تصویر ۶–۵۳– زیویه، سفال خاکستری

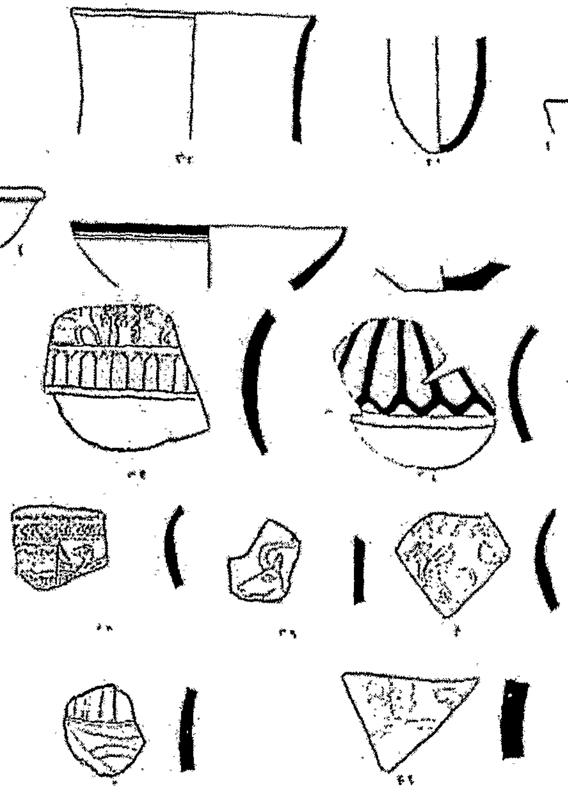

تصویر ۶–۵۴–زیویه، سفال با لعاب شیشه‌ای

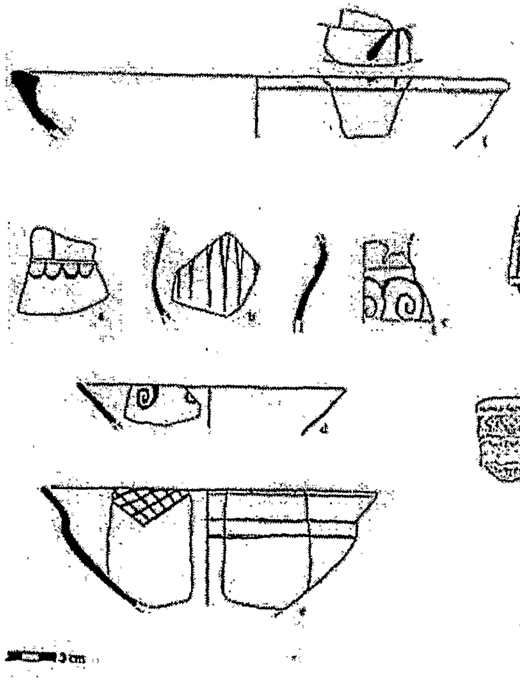

تصویر ۶–۵۵– زیویه، سفال نوع مثلثی مرغوب

جدول ۶-۱- آنالیز سفالینه‌های زیویه، بدست آمده در بررسی سطحی

	PAINTED	WHITE-SLIPPED	RED-SLIPPED	PLAIN BUFF	FINE WARE	PAINTED	RED-SLIPPED	PLAIN BUFF	MATT	COMMON WARE	GREY	BROWN	RED-SLIPPED	PLAIN BUFF	MATT	COARSE WARE	TOTAL
JARS	6	3		8				9	15					10	13		64
BOWLS	2	8	3	34		4	3	65	59		12	7	9	15	8		229
DEEP BOWLS									12					7	15		34
POTS				3											9		12
STRAP HANDLES		1		4				3	8				1	3	4		24
BAR HANDLES									1					1			2
HORIZ. BAR								4	8						1		13
LUGS															7		7
BAR-TOP KNOBS								5									5
TAB HANDLES				1				4									5
SH. SPOUTS				2				1	7					2			12
ATT. SPOUTS														4			4
TREFOIL								1	2					1			4
RIM SPOUTS				1				1									2
FLAT BASES								3	3								6
DISC BASES								1	1				1				3
POINTED BASES															1		1
OMPHALOS				1				3									4
INCISED		9		23				15							4		51
TOTAL	8	21	3	77		4	3	115	117		12	7	11	44	62		

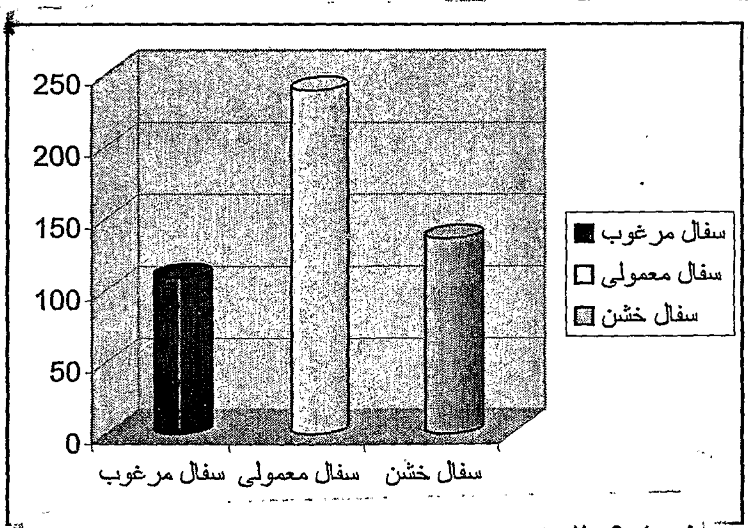

نمودار ۶-۲- تقسیم‌بندی سفالینه‌های زیویه بر اساس کیفیت ساخت

۶-۲-۳-۲-تپه بیگ اوباسی/بورقه بسی

این محوطه باستانی در مجاورت روستای بورقه‌بسی و غرب جاده سقز – بوکان واقع شده و با توجه به سفالینه‌های پراکنده بر سطح محوطه، معرف استقراری از دوره پیش از تاریخ تا دوره اسلامی است(تصویر ش۶۹). تپه بیگ اوباسی از جمله محوطه‌هایی است که سوئینی در جریان بررسی خود سفال شاخص مانّائی با تزیینات مثلثی را از آن بدست آورده است. البته چنین سفالی در جریان بررسی ما بدست نیامدند اما قطعات متعددی که با انواع بدست آمده از قلایچی مشابهت داشتند، دیده شدند(تصویر و طرح ش۶۸، ۷۰). از جمله این قطعات می‌توان به انواع نخودی و نخودی با لعاب کرم و نیز فرم‌های مشترک لبه اشاره کرد.

۶-۲-۳-۳- تپه قاپلانتو

این محوطه باستانی در داخل بافت روستای قاپلانتو(از توابع بخش زیویه شهرستان سقز) واقع شده و از محوطه‌های مهم مانّائی محسوب می‌شود(تصویر ش۷۱). در این محوطه علاوه بر قطعات سفال، در زیر تپه بقایای دیواری خشتی، مشابه انواع زیویه دیده می‌شود(تصویر ش۷۲). مجموعه سفال بدست آمده از این محوطه کاملا با انواع زیویه و تا حدودی قلایچی قابل مقایسه است. از جمله قطعات قابل توجه می‌توان به بدنه ظرفی اشاره کرد که با باندی از نقوش کنده و مثلث شکل تزیین شده است(تصویر ش۷۴). از این محل یک شیء سفالی نیز بدست آمد که بنظر می‌رسد در اصل دسته درپوشی بوده که بعدها با سابیدن بخش مسطح زیرین، آن را به گل میخ مانندی تبدیل کرده‌اند.

درّ مجاورت تپه قاپلانتو، تپه مرتفع و طبیعی قرار دارد که مشرف به روستای قاپلانتو می‌باشد(تصویر ش۷۱ از بالای این تپه گرفته شده است). با توجه به قطعه سفالینه‌های موجود بر بالای این تپه بنظر می‌رسد استقراری ضعیفی، احتمالا نظامی از هزاره اول و بعد از آن بر روی این تپه شکل گرفته است. با توجه به موقعیت دفاعی بهتر این تپه، احتمال دارد ساکنان تپه قاپلانتو بهنگام خطر به قلعه ساخته شده در بالای آن پناه می‌برده‌اند. در جریان بررسی از این تپه یک آجر ساده که از نظر شکل به انواع قلایچی شباهت داشت مشاهده شد.

۶-۲-۳-۴- تپه پولابیگ

این محوطه باستانی در مجاورت روستای کردکندی(از توابع بخش زیویه شهرستان سقز) واقع شده(تصویر ش۷۵) و با توجه به قطعه سفالینه‌های مطالعه شده از محوطه‌های مانّائی در منطقه محسوب می‌شود. از جمله قطعات شاخص که این انتساب را تایید می‌کند، قطعه‌ای مربوط به شانه ظرفی است که با باندی از نقوش مثلثی کنده تزیین شده است(تصویر ش۷۶،۷۷). نمونه‌های مختلف چنین سفالهایی در زیویه، قاپلانتو، زندان سلیمان و قلایچی بدست آمده است.

۶-۲-۳-۵- تپه قبرستان آرداش

این محوطه باستانی که شدیداً توسط حفاران غیر مجاز تخریب و بیشتر قبور آن غارت شده، در میان مزارع روستای سرا و مجاور جاده سقز-بوکان قرار گرفته است. قطعات اندک سفالهای بدست آمده از این محوطه با انواع بدست آمده از قلایچی قابل مقایسه‌اند(تصویر ش۷۹). در ساخت قبور این تپه از تخته سنگهای نسبتا کوچک در دیواره‌ها و یک تخته سنگ بزرگ برای پوشش قبر استفاده کرده‌اند(تصویر ش ۷۸).

۶-۲-۳-۶- محوطه باستانی کول‌تاریکه

محوطه تاریخی کول‌تاریکه در ۱ کیلومتری جنوب روستای یوزباش کندی و ۴ کیلومتری غار کرفتو(واقع در شهرستان دیواندره و با فاصله‌ای نه چندان دور از زیویه) قرار دارد. این محوطه شامل دو قسمت است: محوطه قلعه که بر روی پشته‌ای واقع شده و گورستان که در بخش شرقی و به فاصله ۵۰ متری محوطه قلعه دیده میشود. در محوطه قلعه بقایای دیواری با اندکی خاکبرداری مشخص شد.

محوطه قبرستان در طی سالهای ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ توسط هیاتی از پژوهشکده باستانشناسی، به سرپرستی حسن رضوانی حفاری شد که در نتیجه آن قبور و اشیاء ارزشمندی از دوره مانّائی‌ها کشف گردید. در کل در این قبرستان که ۵۰×۱۰۰ متر وسعت دارد، تعداد ۹ قبر خاکبرداری شده که ساختار تمامی آنها یکسان است. چاله این قبور در دل سنگهای تپه کنده شده و برای پوشش آنها از تخته سنگهای بزرگ

استفاده کرده‌اند. سفالینه های بدست آمده از این قبور کاملاً با انواع بدست آمده از قلایچی و زیویـه قابـل مقایسه هستند(رضوانی.۱۳۸۳).

نمونه های از سفال مانّائی در جریان بررسی در محوطه روبروی غار کرفتو نیز بدست آمد و این نشان مـی دهد که در هزاره اول ق.م این مجموعه مسکونی بوده و بخشی از فضاهای غار توسط معماران مانّائی شکل گرفته است.

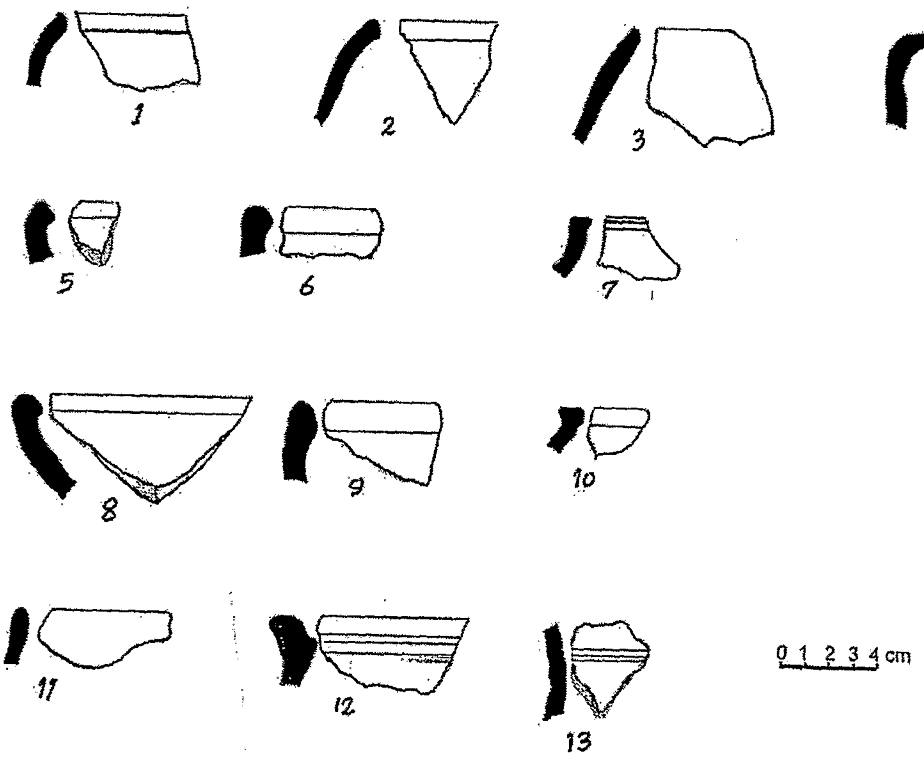

تصویر ۶-۵۶- تپه بیک اوباسی/بورقه‌بسی، طرح سفال

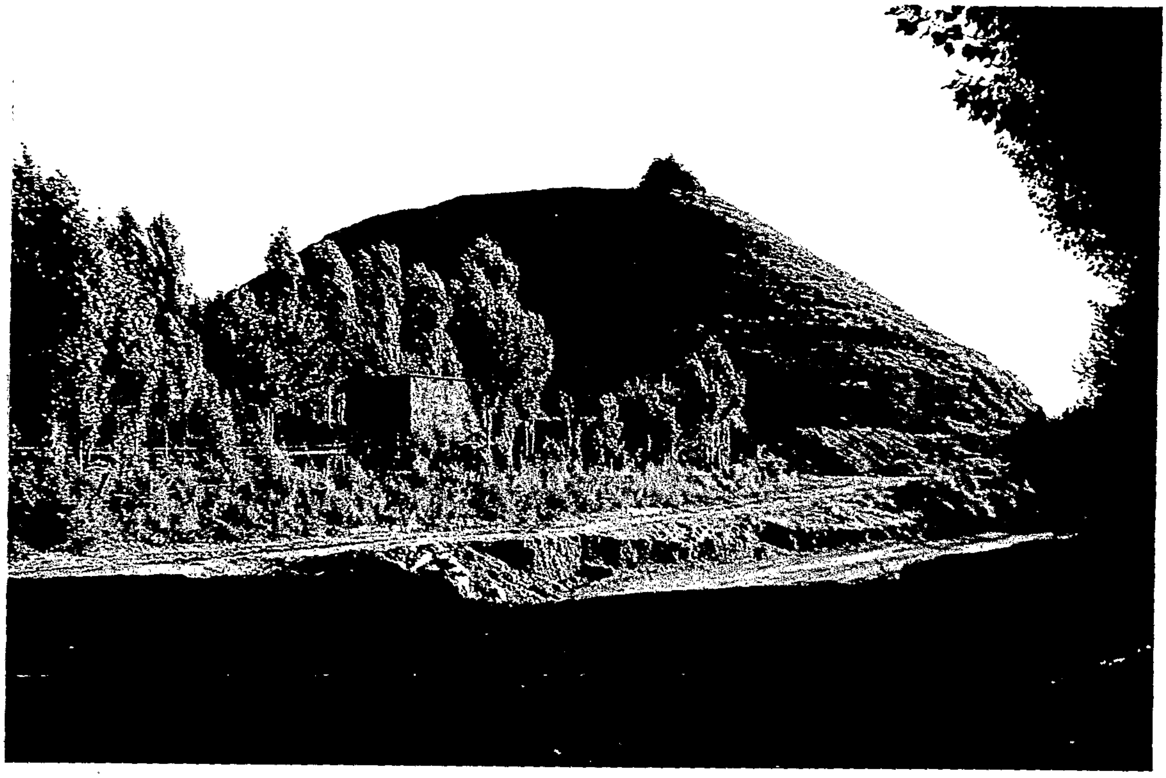

تصویر ۶-۵۷- تپه بیگ اوباسی، نمای عمومی

تصویر ۶-۵۸- تپه بیگ اوباسی، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده

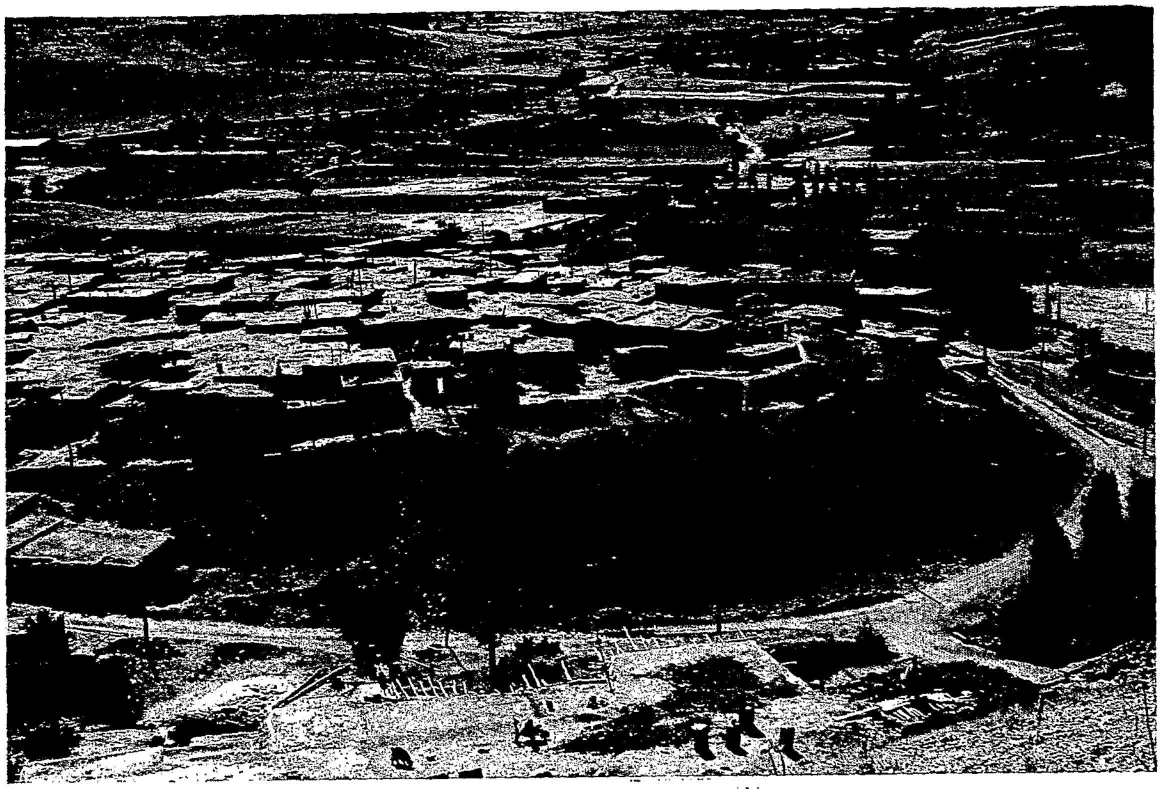

تصویر ۶–۵۹– تپه و روستای قاپلانتو، نمای عمومی

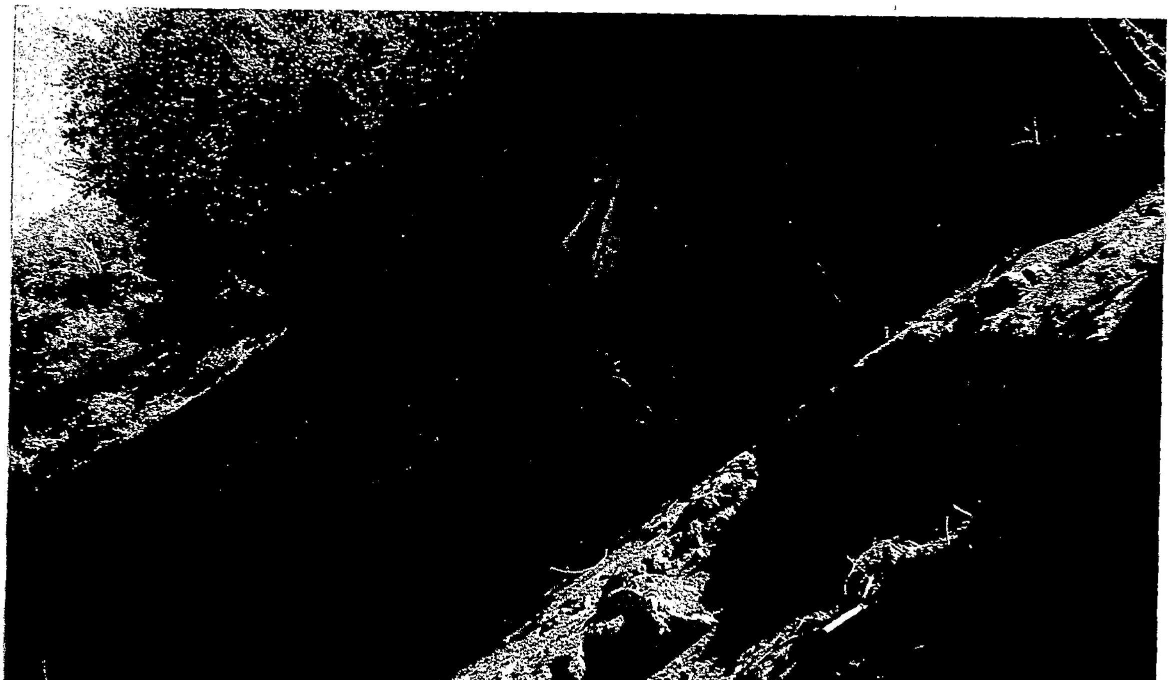

تصویر ۶–۶۰– تپه قاپلانتو، بقایای دیوار خشتی مکشوفه از زیر تپه

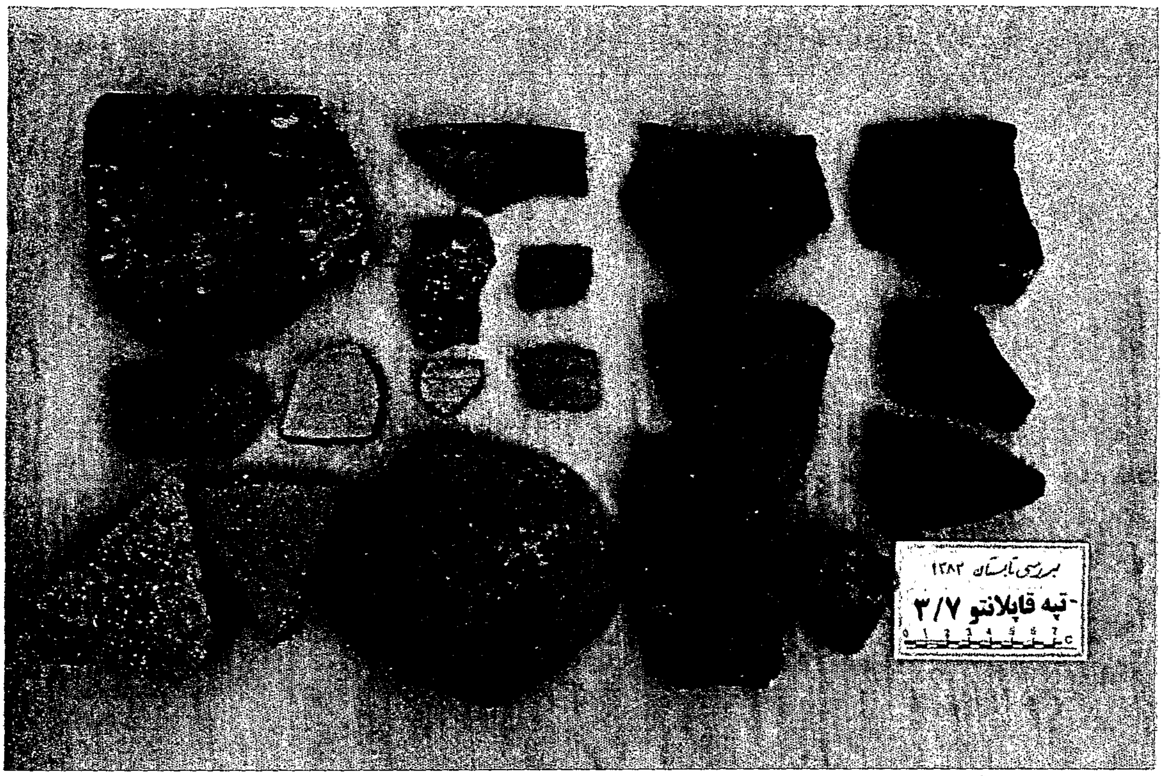

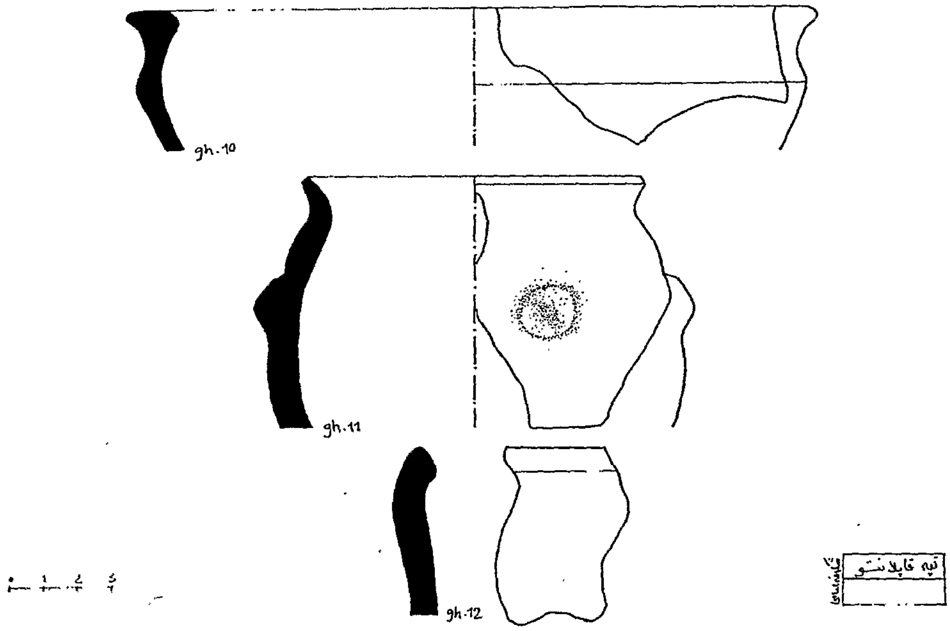

تصویر ۶-۶۰- تپه قاپلانتو، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

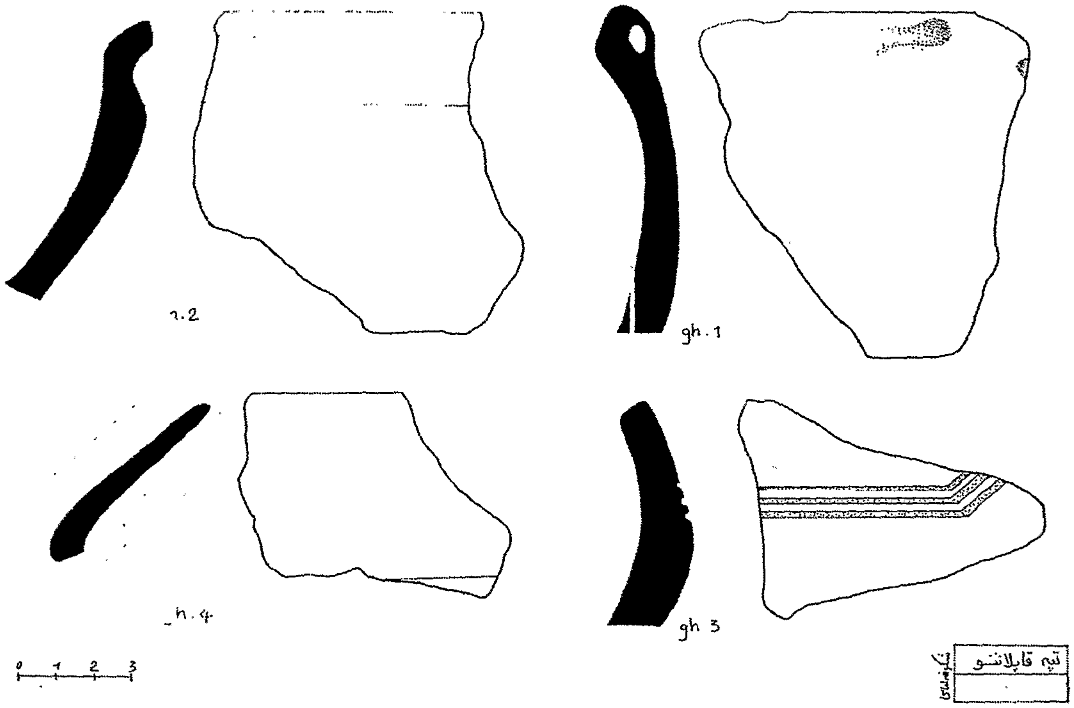

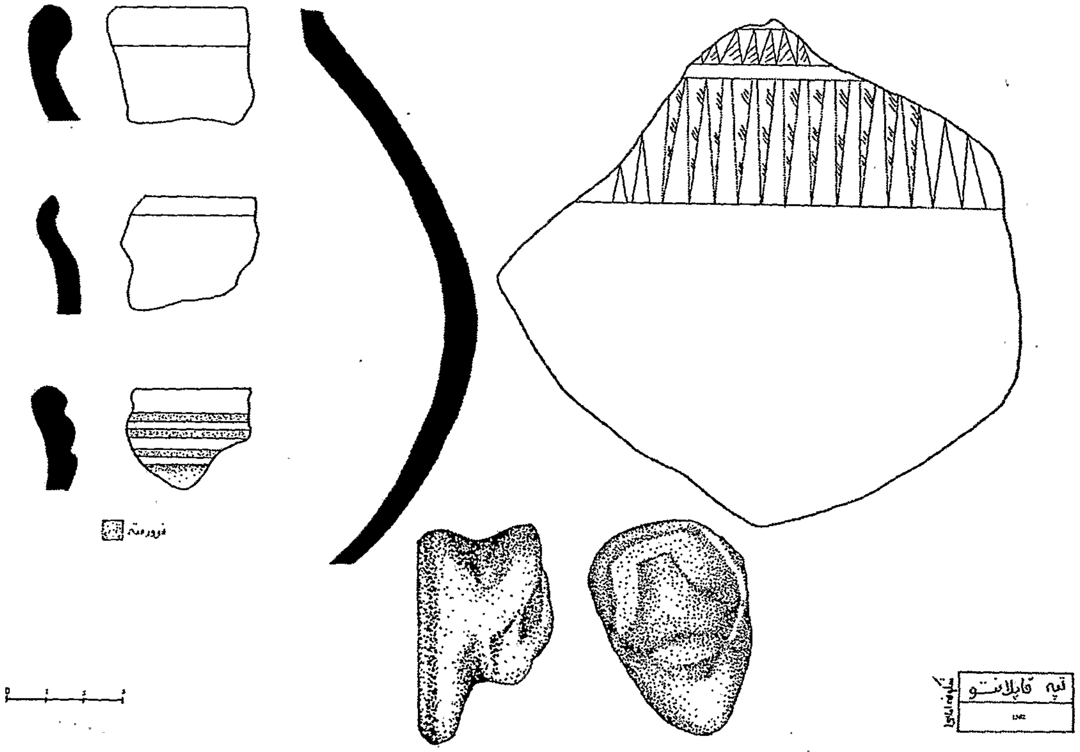

تصویر ۶-۶۲- تپه قاپلانتو، طرح سفال

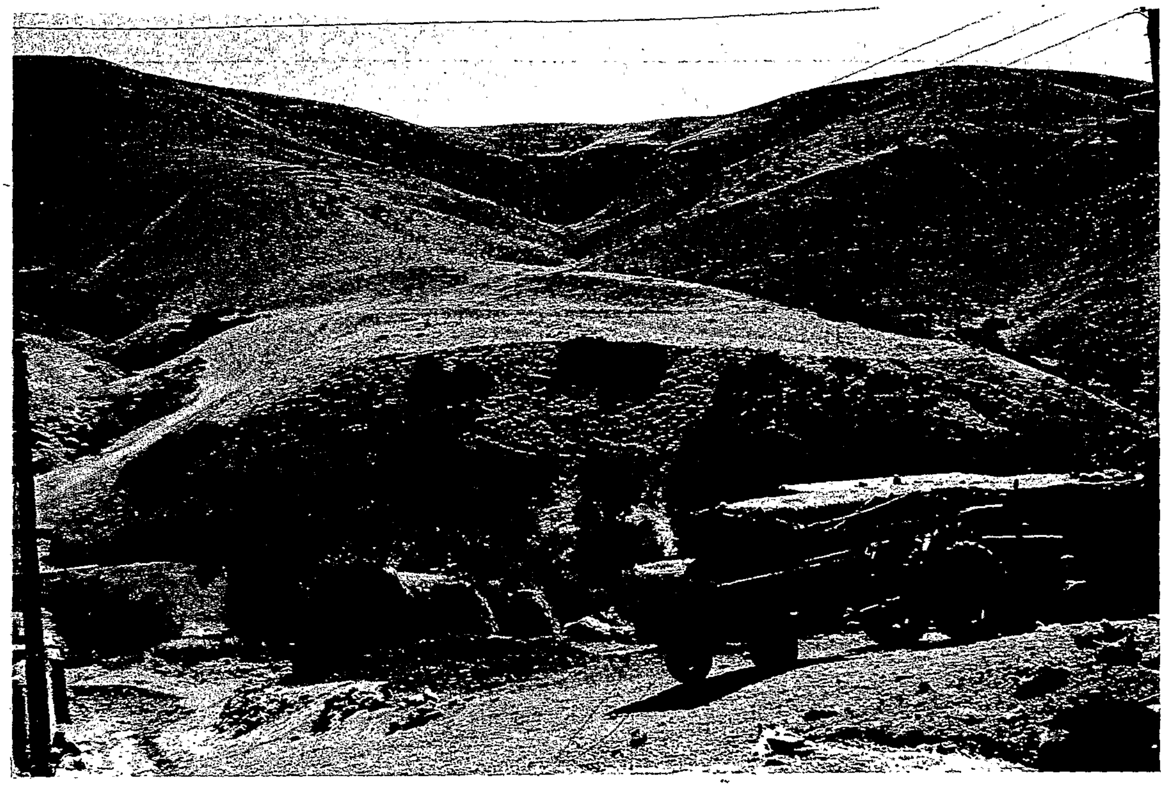

تصویر ۶-۶۱- تپه پولا بیگ، نمای عمومی

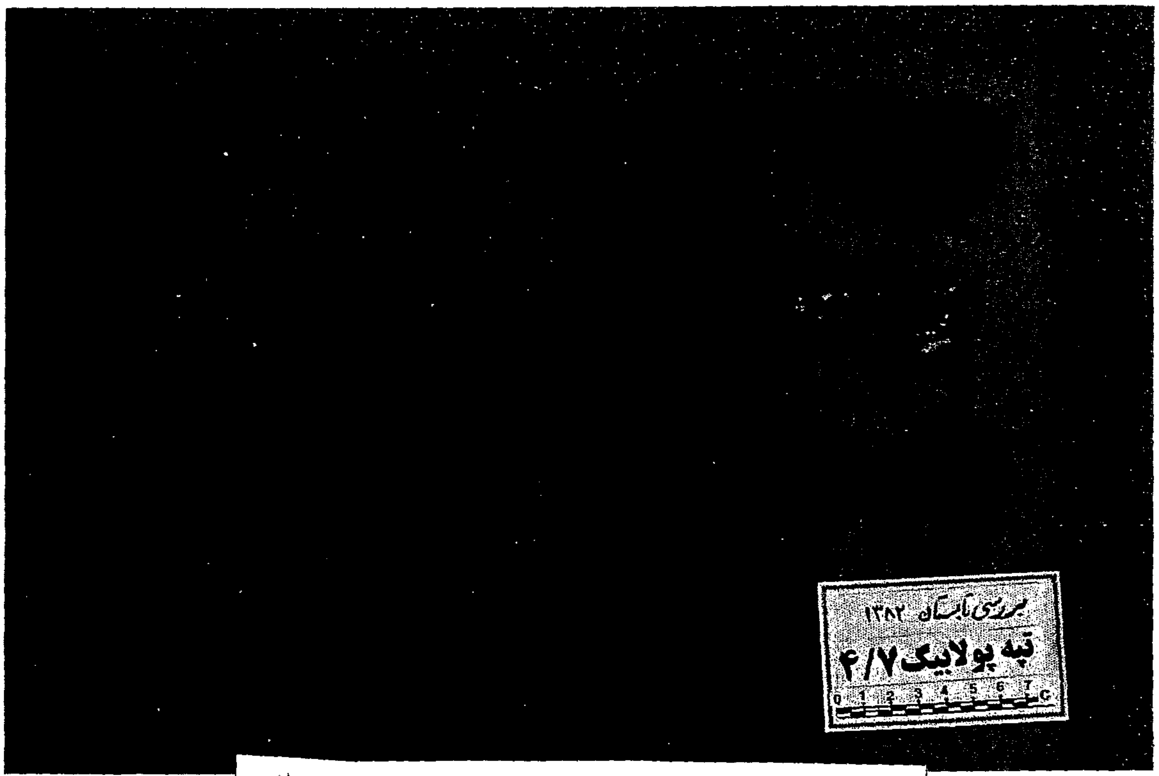

تصویر ۶-۶۳- تپه پولا بیگ، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

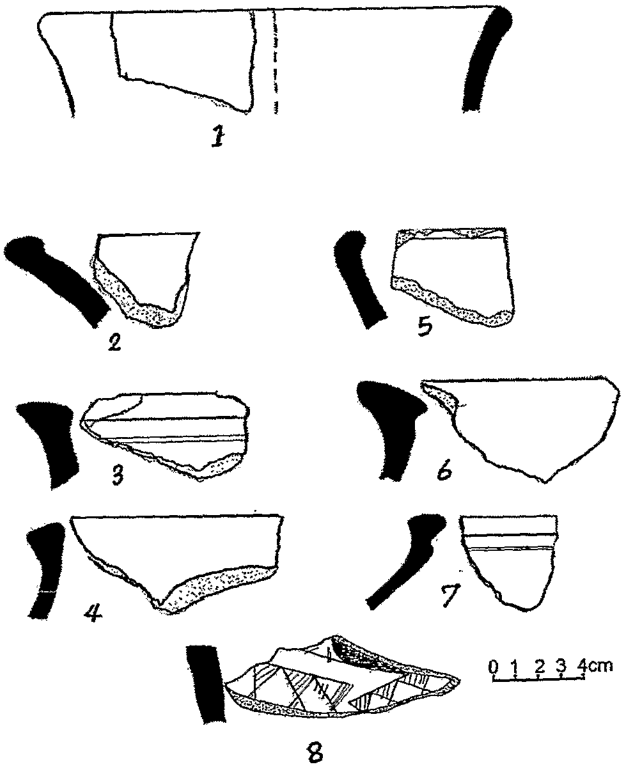

تصویر ۶-۶۴- تپه پولا بیک، طرح سفال

تصویر ۶-۶۵- قبرستان آرداش، تصویر یکی از قبور باز شده توسط حفاران غیر مجاز

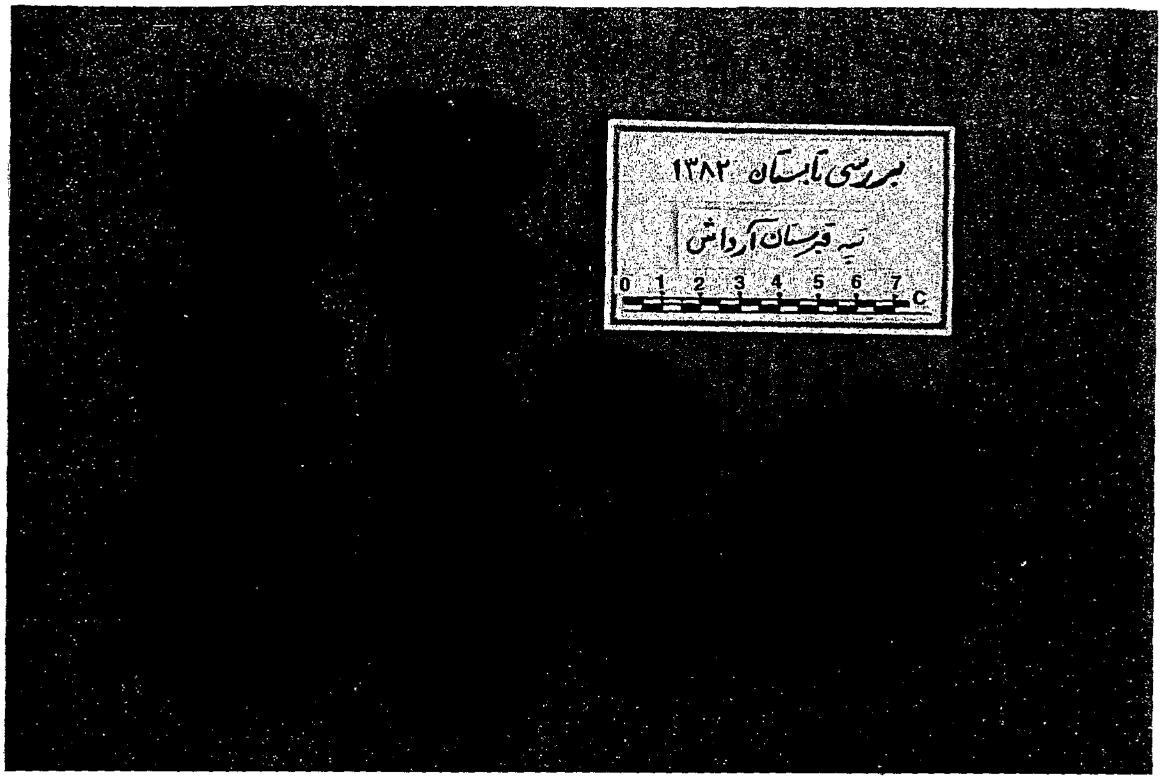

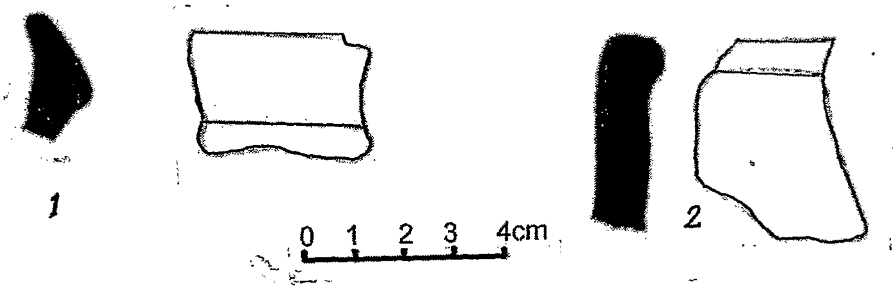

تصویر ۶-۶۶- قبرستان آرداش، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده

۶-۲-۴- محوطه‌های باستانی منطقه شاهین‌دژ و دره زرینه‌رود

۶-۲-۴-۱- قلعه روستای جان آق/ گُوَر قلعه‌سی

بقایای این قلعه بر فراز کوهی در مجاورت روستای جان آقا (از توابع شهرستان شاهین‌دژ) و رودخانه آجرلو و نیز مشرف به یک تنگه ارتباطی واقع شده است. دسترسی با این روستا از طریق جاده شاهین‌دژ – میاندواب و راهی که از حاشیه روستای نجار به طرف شمال کشیده شده، امکانپذیر است. این جاده ظاهرا در گذشته از جمله راههایی بوده که ارتباط منطقه هشترود را با دره زرینه رود برقرار می‌کرده است. قلعه روستای جان‌آقا نیز به نظر می‌رسد برای جلوگیری از نفوذ دشمن به این دره ساخته شده است، بویژه آنکه بنای قلعه با توجه به موقعیت و طرح خاص معماری، صرفا جنبه نظامی داشته و تعمهیدات لازم برای استقرار بلند مدت در آن اندیشیده نشده است. رودخانه آجرلو و جاده ارتباطی مذکور در این محل از میان دو کوه می‌گذرد و با توجه به اشراف کامل کوه جان‌آقا بر این دره و نیز مناطق پیرامون، موقعیت مناسبی برای ساخت قلعه استحفاظی فراهم شده است.

کوهی که قلعه بر بالای آن ساخته شده از چند جهت به پرتگاههای ژرف و خطرناک منتهی می‌شود (تصویر ش۸۱)، از همین رو تنها در جانب جنوب غربی آن دیواری دفاعی، به طول تقریبی ۱۵۰ متر و با معماری منحصر بفرد ساخته‌اند. با ابداعاتی در ساخت این دیواره، خود آن به قلعه استحفاظی مستقلی تبدیل شده است. دیواره دفاعی مذکور متشکل از دو دیوار مجزا و موازی همدیگر است که مابین آنها راهروئی به عرض حدود ۸۰ سانتیمتر شکل گرفته است(نقشه و تصویر ش۸۴، ۸۰-۸۲). عرض حصار جنوبی یا بیرونی بنا ۲/۵۰ و عرض حصار داخلی حدود ۲/۶۵ متر و عرض کل دیواره در حدود ۶ متر است. امروزه حداکثر حدود ۲ متر از ارتفاع این دیواره دفاعی باقی مانده است. حصار بیرونی بنا با ۷ برج مکعب شکل که از ابعاد و نظم هندسی دقیقی برخوردار نمی‌باشند، تقویت شده است. یکی از برجهای اندازه‌گیری شده در نما ۸/۶۰ ، اضلاع جانبی ۶/۳۰ و در ضلع متصل به دیواره ۸/۳۰ متر وسعت داشت. این برج‌ها بر خلاف بیشتر برجهای مشابه به صورت توپُر نبوده بلکه در درون هر یک از آنها اتاقک کوچکی تعبیه شده است. با این ابداع ضمن استحکام بخشی حصار، فضاهای لازم برای استقرار نظامیان و تدارکات نظامی بوجود آمده است. هر کدام از این اتاقکها دارای درگاهی از قسمت راهرو میانی می‌باشند. راهرو مذکور از هر دو سمت

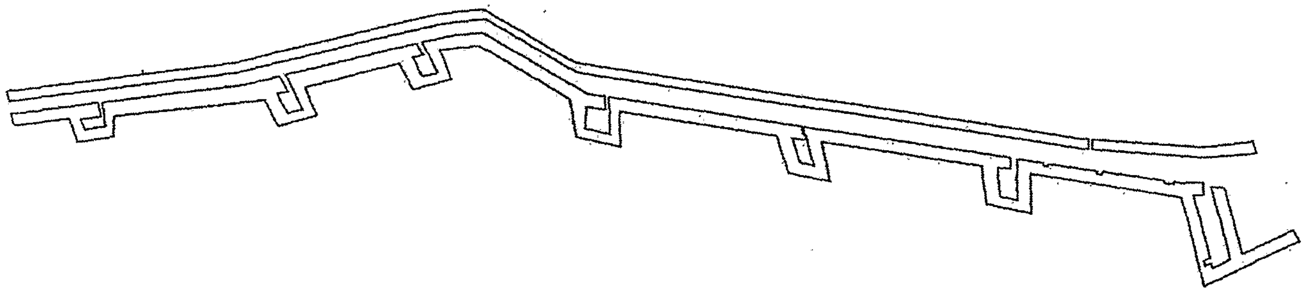

تصویر ۶-۶۷- قلعه جان آقا، نقشه دیواره دفاعی

باز بوده اما جانب شرقی آن از ساخت و تاسیسات متفاوتی برخوردار است. با توجه با اشراف این قسمت به دره و جاده ارتباطی، بنظر می‌رسد در اینجا تراس و جایگاهی برای دیده‌بانی وجود داشته است. در دو انتهای دیواره احتمالا سازه‌هایی برای حراست از ورودیهای راهرو وجود داشته که امروزه از میان رفته است.

مصالح مورد استفاده در دیواره دفاعی جان‌آقا، تخته سنگهای بزرگ و کوچک است که به شیوه خشکه چین اجرا شده‌اند. در هسته داخلی دیواره از سنگهای کوچکتر استفاده کرده‌اند. همچنین برای ایستائی بهتر تخته سنگهای دیواره، از لاشه سنگهای کوچک در بین تخته سنگها سود جسته‌اند.

از نظر طرح کلی معماری، برای این دیواره نمونه قابل مقایسه‌ای، حداقل در منطقه و در دوره مورد بحث، وجود ندارد اما می‌توان شیوه ساخت، مصالح مورد استفاده و برجهای مکعب شکل آنرا با نمونه زندان سلیمان مقایسه کرد. آقای بهمن کارگر پژوهشگر سازمان میراث فرهنگی که اولین بار از این قلعه گزارش و نقشه تهیه کرده است، آنرا مانّائی دانسته است. متاسفانه علی‌رغم تلاش زیاد هیچ قطعه سفالی در سطح محوطه یافت نشد که این خود دلیل دیگری بر کاربرد صرف نظامی بنا می‌باشد. با این حال با توجه به شیوه معماری و مقایسه آن با دیگر محوطه‌های مانّائی در منطقه و موقعیت آن در سر راه ارتباطی که در دوره مانّا و در ارتباط با جلوگیری از نفوذ اورارتوها به دره زرینه رود می‌توانست مهم بوده باشد، تاریخ‌گذاری مذکور را می‌توان تایید کرد. در سطح صخره‌ای این قلعه همچنین چاله مخروطی شکل کوچکی به عمق و قطر دهانه حدود ۲۵ سانتیمتر، که به چاله آتش شهرت دارند، دیده می‌شود.

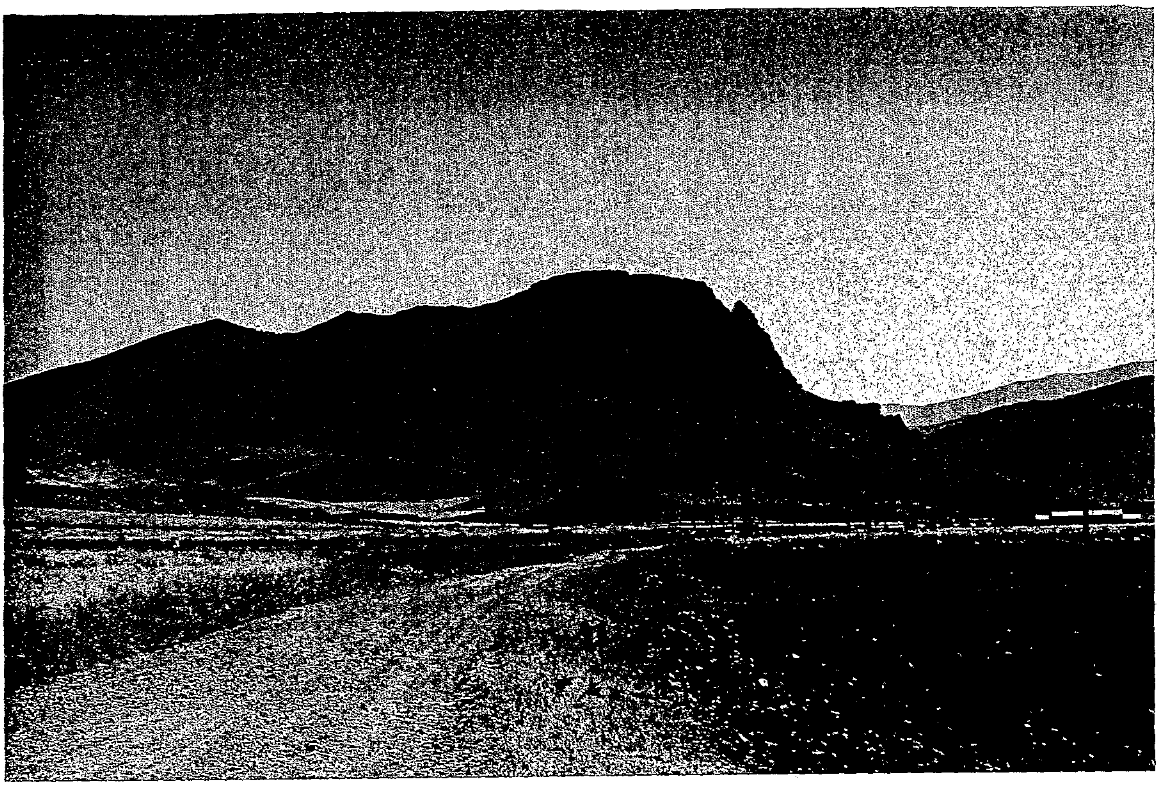

تصویر ۶-۶۸- قلعه روستای جان آقا، نمای عمومی کوهی که قلعه بر روی آن قرار دارد

تصویر ۶-۶۹- قلعه جان آقا، نمای دیواره دفاعی و یکی از برجهای آن

تصویر ۶-۷۰- قلعه جان آقا، فضای میان دو جداره دیوار دفاعی و چشم‌انداز دره رودخانه آجرلو

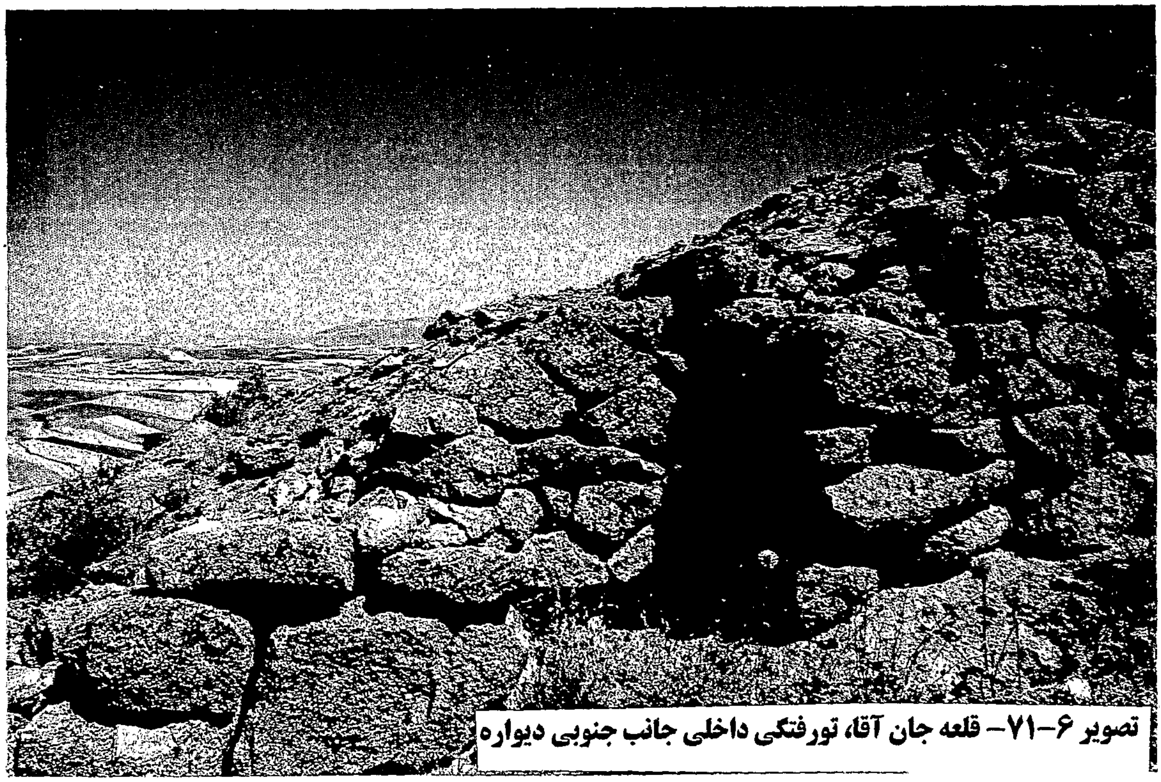

تصویر ۶-۷۱- قلعه جان آقا، تورفتگی داخلی جانب جنوبی دیواره

۶-۲-۴-۲- قلات کهنه زیدکندی

بقایای این محوطه باستانی بر روی یک پشته طبیعی مشرف به رودخانه قوره‌چای و ۱ کیلومتری شرق روستای زیدکندی(از توابع دهستان هولاسو و در ۲۸ کیلومتری جنوب شهرستان شاهین‌دژ) و کنـار جاده منتهی به این روستا واقع شده است(تصویر ش۸۶). دسترسی به این روستا و محوطه باستانی از طریق جاده شاهین‌دژ – تکاب و جاده روستایی صورت می‌گیرد.

بر سطح قلات کهنه(قلعه کهنه) زیدکندی قطعات سفال و آثار استقرار اندکی مشهود است و این احتمـال وجود دارد که آثار موجود مربوط به یک دوره استقراری و یا قبرستانی بوده باشد. قطعـات معـدود سـفال جمع‌آوری شده از انواع نخودی و نخودی متمایل به قرمز و قابل مقایسه با انواع هزاره اول ق.م و مانّائی‌هـا بودند(تصویر و طرح ش۸۸).

۶-۲-۴-۳- تپه خواجلو

این محوطه باستانی بر روی پشـته طبیعـی در ۱۳۰۰ متـری جنـوب روسـتای خواجلـو(از توابـع دهستان هولاسو و ۲۷ کیلومتری شهرستان شاهین‌دژ) و کنار رودخانه و جاده منتهی به این روسـتا واقـع شده است(تصویر ش۸۷).

بر سطح این محوطه آثار ضعیف استقرار و قطعات اندک سفال، از انواع قابل مقایسه با سفالینه‌های هـزاره اول ق.م و اقوام مانّائی و بویژه نوع مکشوفه از قلات کهنه زیدکندی، دیده شد(تصویر و طرح ش۸۸).

۶-۲-۴-۴- محوطه باستانی بی‌بی کندی

این محوطه باستانی در ۱حدود کیلومتری روستای بی‌بی‌کندی(از توابع شهرستان شاهین‌دژ) و در کنار باغات و مزارع این روستا واقع شده و با توجه به آثار فرهنگی موجود معرف استقراری از هزاره اول تـا دوره اسلامی است. در این محل و در دل دیواره صخره‌ای تپه(تصاویر ش۹۰-۸۹) در طی چند دوره فضاهای متعددی در سه طبقه، شامل اتاقها، راهروها، روزنه‌های نورگیر و انبارها ایجاد کرده‌اند که تحتانی‌ترین آنها چند متر با سطح زمین فاصله دارد. در قسمت پایین این مجموعـه یـک پناهگـاه سـنگی بـه طـول ۱۰ و

طرحی نیم دایره قرار گرفته که بنظر می‌رسد مجموعه مذکور در ارتباط با این پناهگاه و به مرور زمان شکل گرفته است؛ چرا که یکی از اتاق‌های طبقه فوقانی از طریق کانالی عمودی به این پناهگاه متصل شده است.

در حال حاضر و با توجه به ریزش بخشی از سطوح خارجی دیواره، دسترسی مناسبی به مجموعه اتاقها وجود ندارد و احتمال می‌رود دسترسی به این فضاها به کمک نردبان و طناب صورت می‌گرفته است. وضعیت معماری و تدابیر اتخاذ شده این احتمال را تقویت می‌کند که این مجموعه بعنوان پناهگاهی مطمئن در دوره‌های مختلف تاریخی مورد استفاده بوده است. قدمت اولیه این معماری صخره‌ای را می‌توان هزاره اول ق.م دانست. سفال‌های جمع‌آوری شده(تصور ش۹۱) نیز این تاریخ‌گذاری را تایید می‌کند. ضمن اینکه می‌توان این مجموعه را با نمونه‌های مشابه دیگر در خود منطقه مقایسه کرد. نزدیکترین این نمونه‌ها در دامنه صخره‌ای کوهی در روستای سماقان(از توابع شهرستان شاهین‌دژ) قرار دارد و از معماری مشابهی برخوردار است؛ با این تفاوت که دسترسی به آن مشکلتر بوده و با سطح دره و منابع آب فاصله نسبتا زیادی دارد و احتمال می‌رود بر خلاف مجموعه بی‌بی‌کندی، در ساخت آن تنها جنبه تدافعی مد نظر بوده است. نمونه دیگر و مهمتر که آنهم فاصله چندانی با این دو مجموعه ندارد، قلعه و مجموعه معماری صخره‌ای کرفتو است که با توجه به کاوش‌ها و کشف قبور مانّائی در نزدیکی آن، می‌توان گفت که بخشی از آن در این دوره ساخته شده و مورد استفاده بوده است. در دامنه صخره‌ای تپه زیویه نیز فضاهای قابل مقایسه‌ای وجود دارد که با توجه به کشفیات صورت گرفته، در دوره مانّا مورد استفاده بوده‌اند.

۶-۲-۴-۵- برده نقشینه

روستای برده نقشینه(به معنای سنگ نقش‌دار) در دهستان صفاخانه و ۴۶ کیلومتری جنوب شهرستان شاهین‌دژ و مجاور دریاچه سد بوکان واقع شده و رودخانه ساروق از یک کیلومتری آن می‌گذرد و به رودخانه زرینه‌رود می‌پیوندد.

در نزدیکی این روستا و حاشیه دریاچه سد، پایه ستونی دیده می‌شود که در سالهای اخیر شکسته و از

جای اصلی خود منتقل شده است(تصویر ش۸۵). آقای بهمن کارگر در سالهای گذشته این منطقه را بررسی کرده، پایه ستون مذکور را که در آن هنگام سالم بوده، از آثار دوره مانّائی ثبت کرده است. پایه ستون مورد بحث از چهار طبقه بصورت مطبق پلکانی تشکیل شده که حداقل سه طبقه تحتانی آن طرحی مربع داشته است. ویژگی جالب توجه این پایه ستون ردیف حفره‌هایی است که بر حاشیه طبقه سوم ایجاد شده است. نمونه قابل مقایسه این پایه ستون در دیگر محوطه‌های مانّائی بدست نیامده است و متاسفانه این پایه نیز در جای اصلی خود قرار ندارد تا با توجه به سفال و آثار فرهنگی دیگر آنرا تاریخ‌گذاری کرد. احتمال می‌رود این پایه از محوطه‌ای که امروزه به زیر آب دریاچه سد رفته، بدست آمده باشد. با توجه با اهمیت منطقه در دوره مانّاها، تاریخ‌گذاری مذکور را در حد فرض می‌توان قبول کرد.

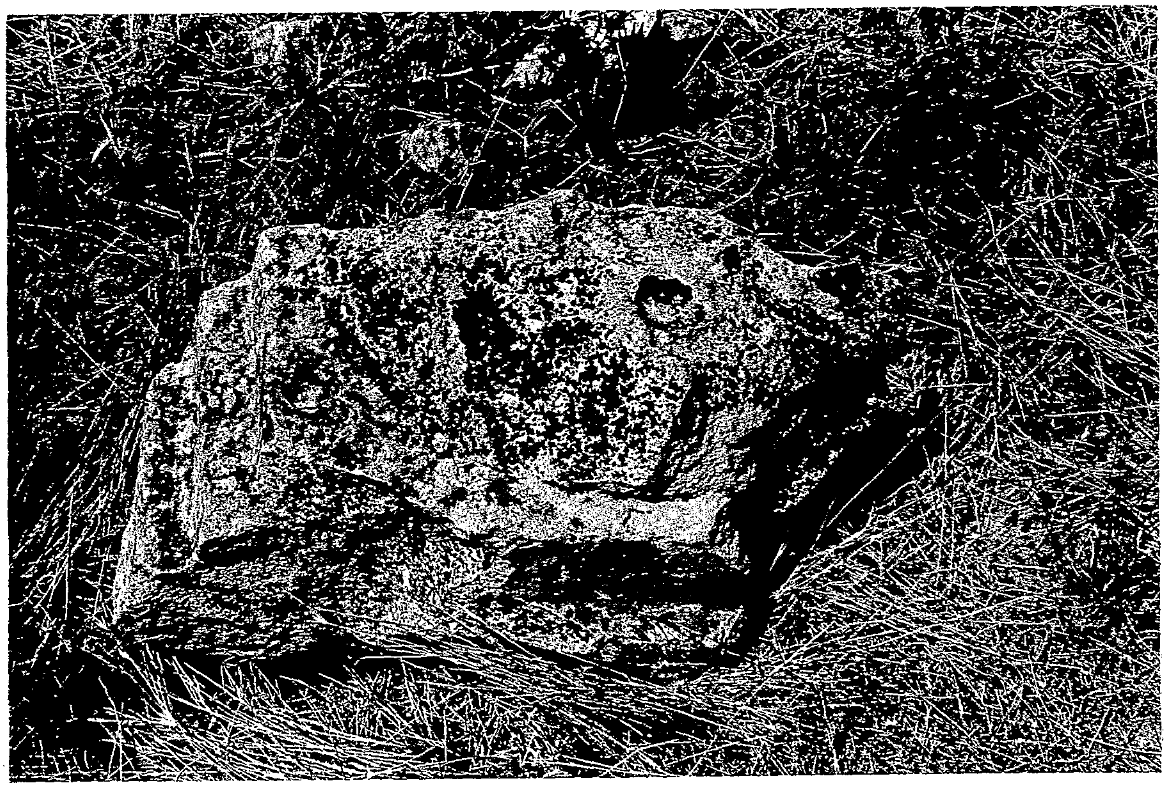

تصویر ۶-۷۲- برده نقشینه، بقایای پایه ستون

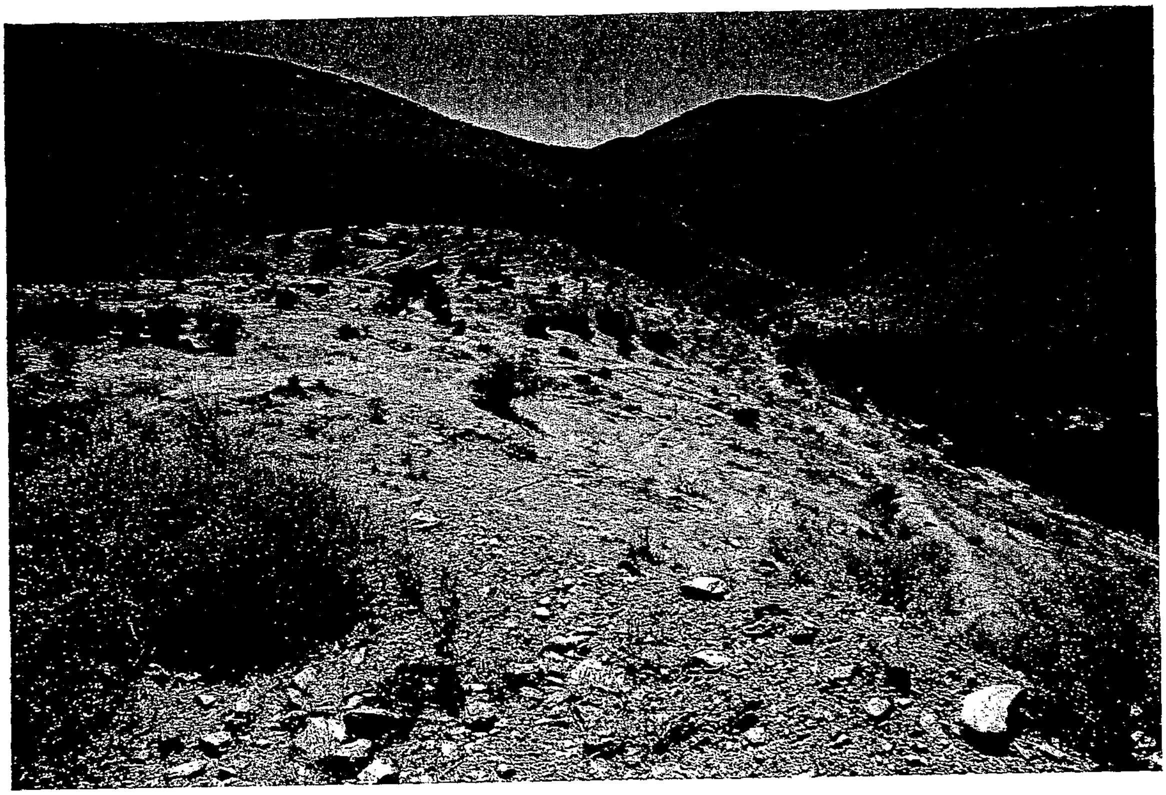

تصویر ۶-۷۳- قلات کهنه زید کندی، نمای عمومی

تصویر ۶-۷۴- تپه خواجلو، نمای عمومی تپه در میانه تصویر

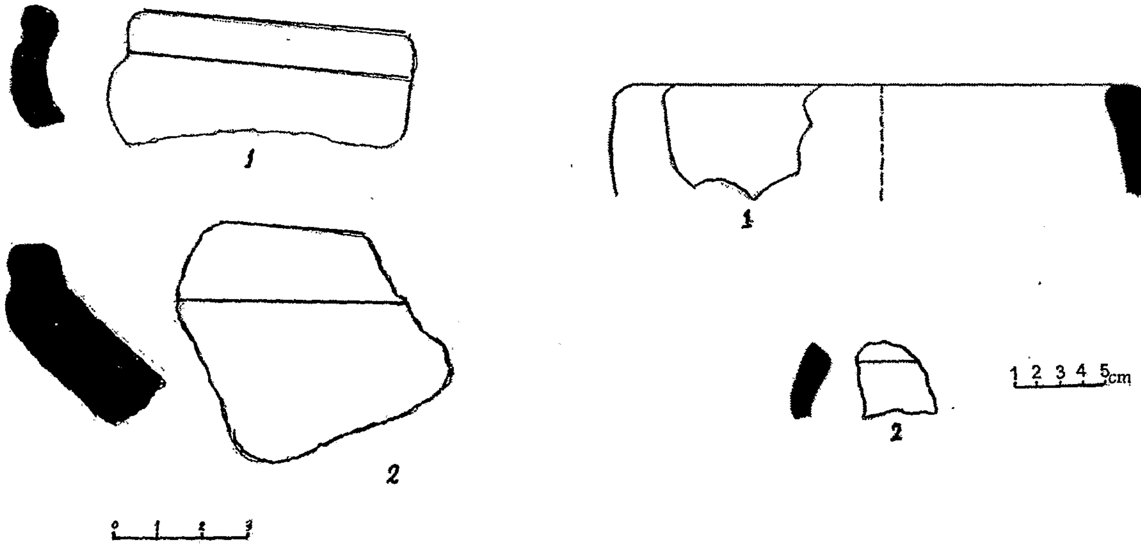

تصویر ۶–۷۵- نمونه سفالهای جمع آوری شده از قلعه کهنه زیدکندی و تپه خواجلو

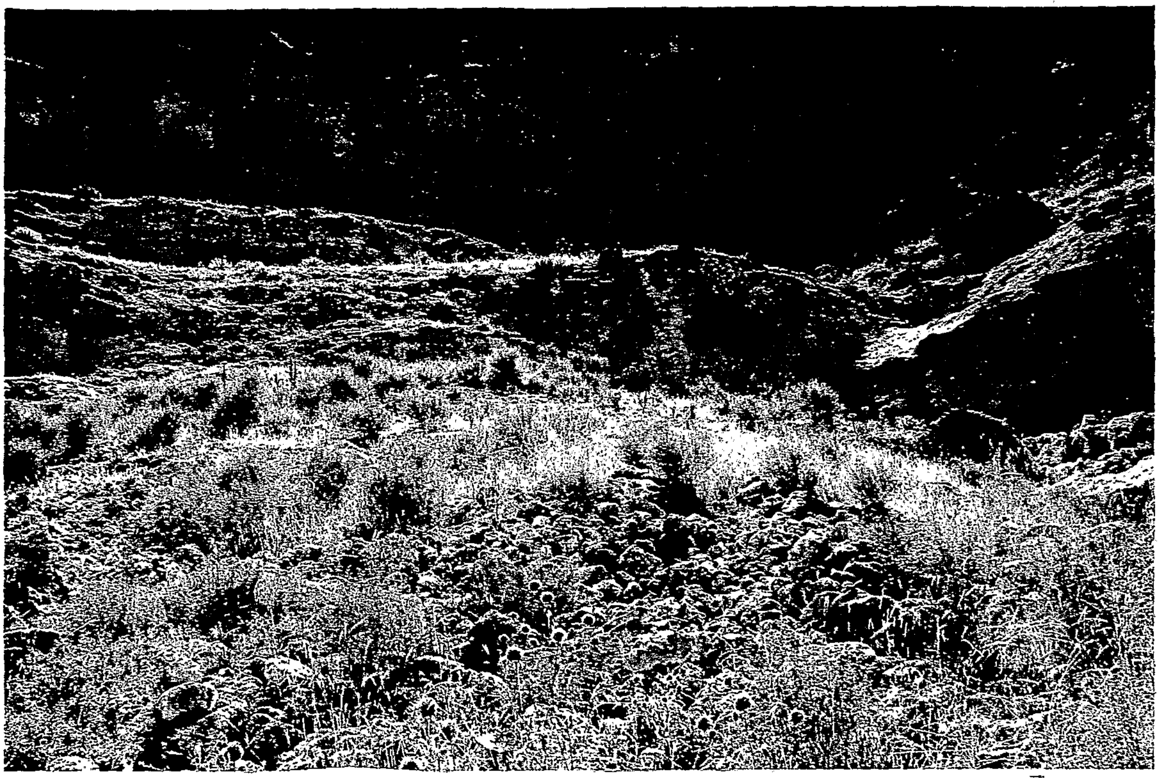

تصویر ۶-۷۶- بی‌بی‌کندی، نمای دیواره صخره‌ای تپه که فضاهای معماری در درون آن ساخته شده‌اند

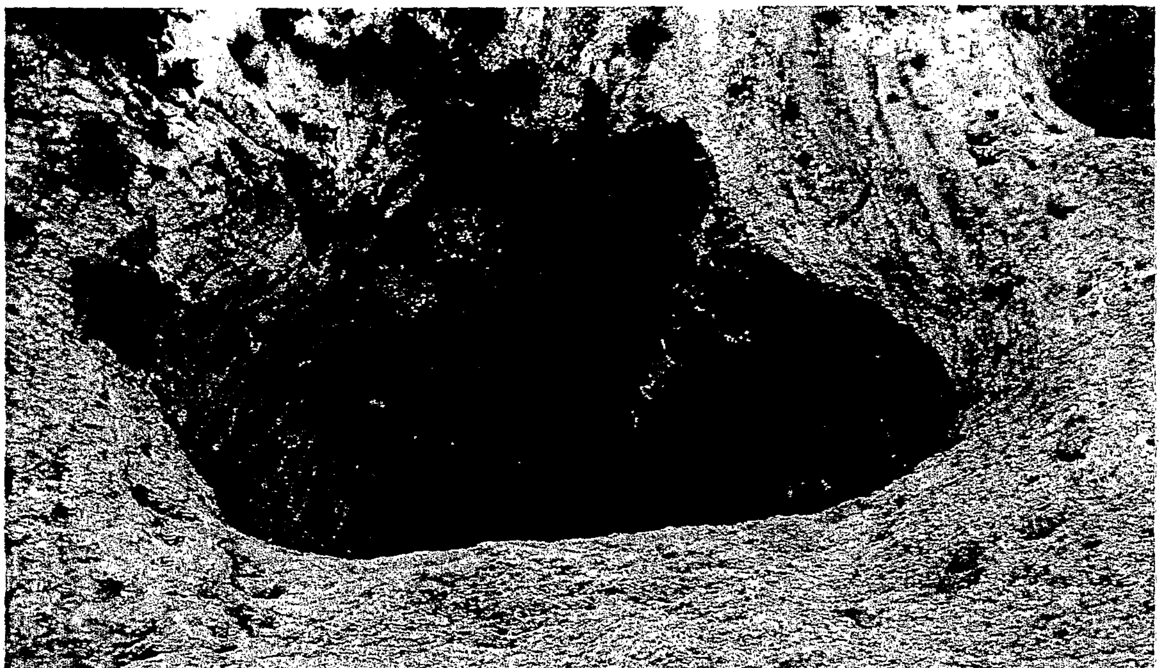

تصویر ۶-۷۷- محوطه بی‌بی کندی، یکی از فضاهای ایجاد شده در دیواره صخره‌ای تپه

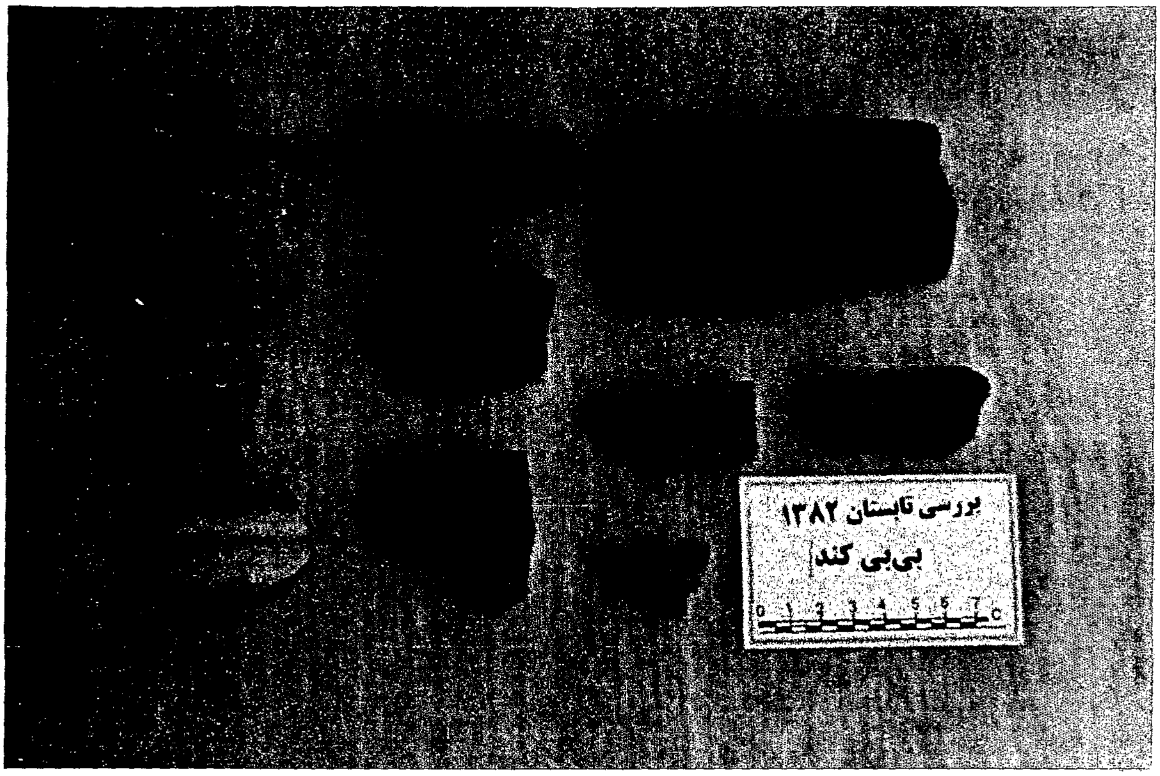

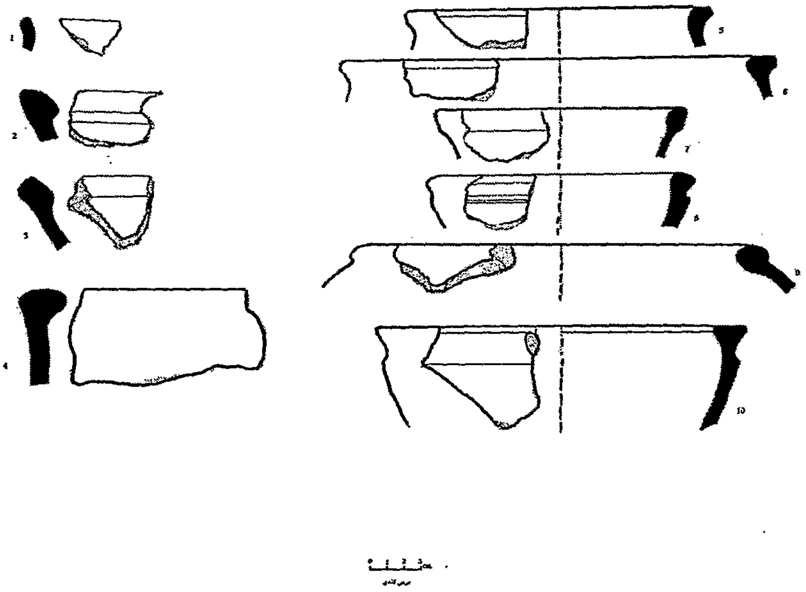

تصویر ۶-۷۸- محوطه بی‌بی‌کندی، نمونه و طرح سفال

۶-۲-۴-۶- گچی قلعه‌سی

محوطه گچی قلعه‌سی(به معنای قلعه بُز) بر فراز و پیرامون صخره‌ای عظیم و سترگ از سنگ گرانیت، در مجاورت روستایی به همین نام، از توابع دهستان صفاخانه شهرستان شاهین‌دژ، قرار گرفته و امروزه از بنای اولیه آن تنها پشته‌های خاک و قطعات سفال بر جای مانده است. روستای گچی قلعه‌سی در منطقه‌ای ییلاقی و مصفا قرار گرفته و صخره نفوذ ناپذیر مزبور از دهها کیلومتر دورتر همانند قلعه عظیمی خودنمائی می‌کند(تصویر ش۹۲). با توجه به سطوح لخت و سنگی این صخره، این محل با تمهیدات اندک می‌توانست تبدیل به قلعه‌ای تسخیرناپذیر شود. با توجه به همین ویژگی است که راس صخره به پناهگاه بزهای کوهی تبدیل شده و وجه تسمیه روستا و محوطه نیز از همین رو است.

مجموعه سفال جمع‌آوری شده از این محل(تصویر ش۹۳) معرف یک دوره استقراری، احتمالا مربوط به هزاره اول ق.م است(هر چند قطعات اندکی از دوره تاریخی و اسلامی نیز مشاهده شده است). مجموعه سفال این محوطه با تفاوت‌هایی در کل از انواع نخودی متمایل به قرمز و مشابه دیگر مجموعه‌هایی است که از منطقه بدست آمده و منسوب به هزاره اول می‌باشند. بر روی تعدادی از این قطعات تزییناتی با فرو بردن ابزاری نوک تیز و یا کشیدن مواج ابزار دیگری دیده می‌شود. تعداد از این سفالها همچنین دارای لعاب گلی نخودی یا قرمز رنگ و نیز صیقل خطی می‌باشند(تصویر و طرحهای ش۹۵-۹۳). مجموعه سفال گچی قلعه‌سی شباهت زیادی با مجموعه بدست آمده از محوطه قره چال روستای ینگجه دارد؛ بویژه از نظر تزییناتی که بر روی لبه ظرف اجرا شده است. در میان این مجموعه انواع مشخص مانّائی که در محوطه‌های قلایچی، زیویه و زندان بدست آمده، دیده نشد از این رو آنرا می‌توان سنتی محلی دانست که با محوطه‌های هزاره اول منطقه(به استثنا قره چال) تفاوت محسوس دارد. آقای بهمن کارگر این محوطه را بررسی کرده و آنرا جزء محوطه‌های مانّائی ثبت کرده است. تعدادی از اشکال لبه‌ها همانندی‌هایی با انواع مانّائی نشان می‌دهند اما تعدادی دیگر تاریخ جدیدتری را پیشنهاد می‌کنند.

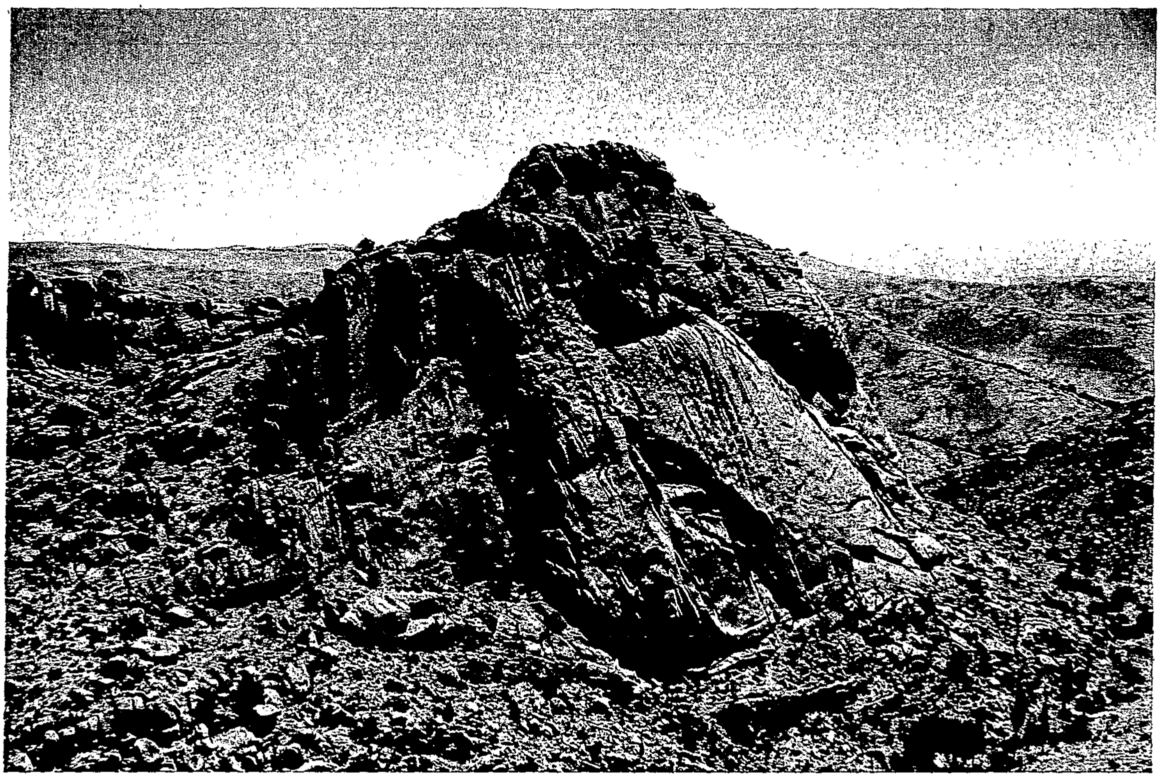

تصویر ۶-۷۹- گچی قلعه‌سی، نمای عمومی صخره عظیمی که قلعه بر بالای آن قرار می‌گرفته

تصویر ۶-۸۰- گچی قلعه‌سی، نمونه سفال

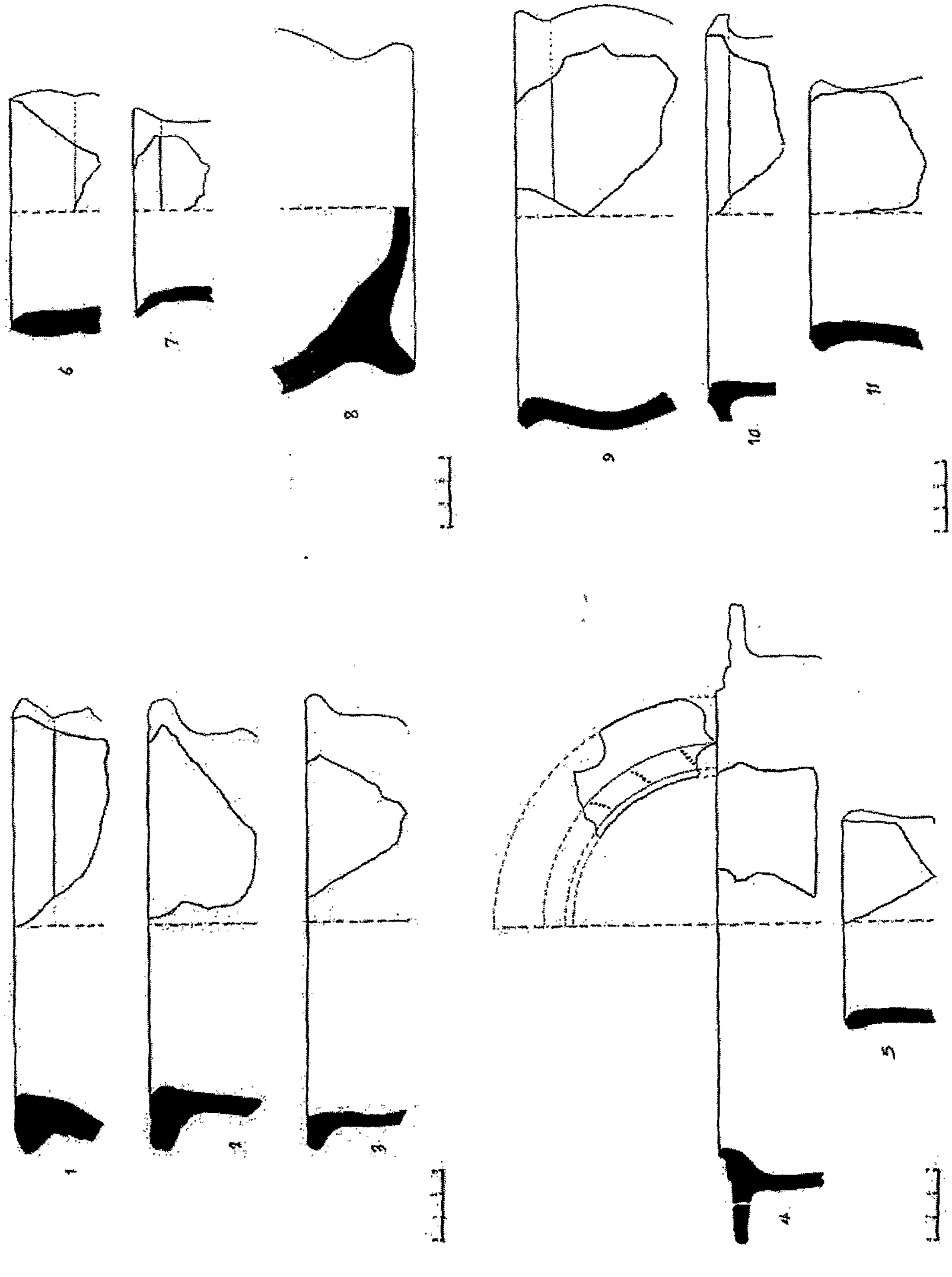

تصویر ۶-۸۱- گچی قلعه‌سی، طرح سفال

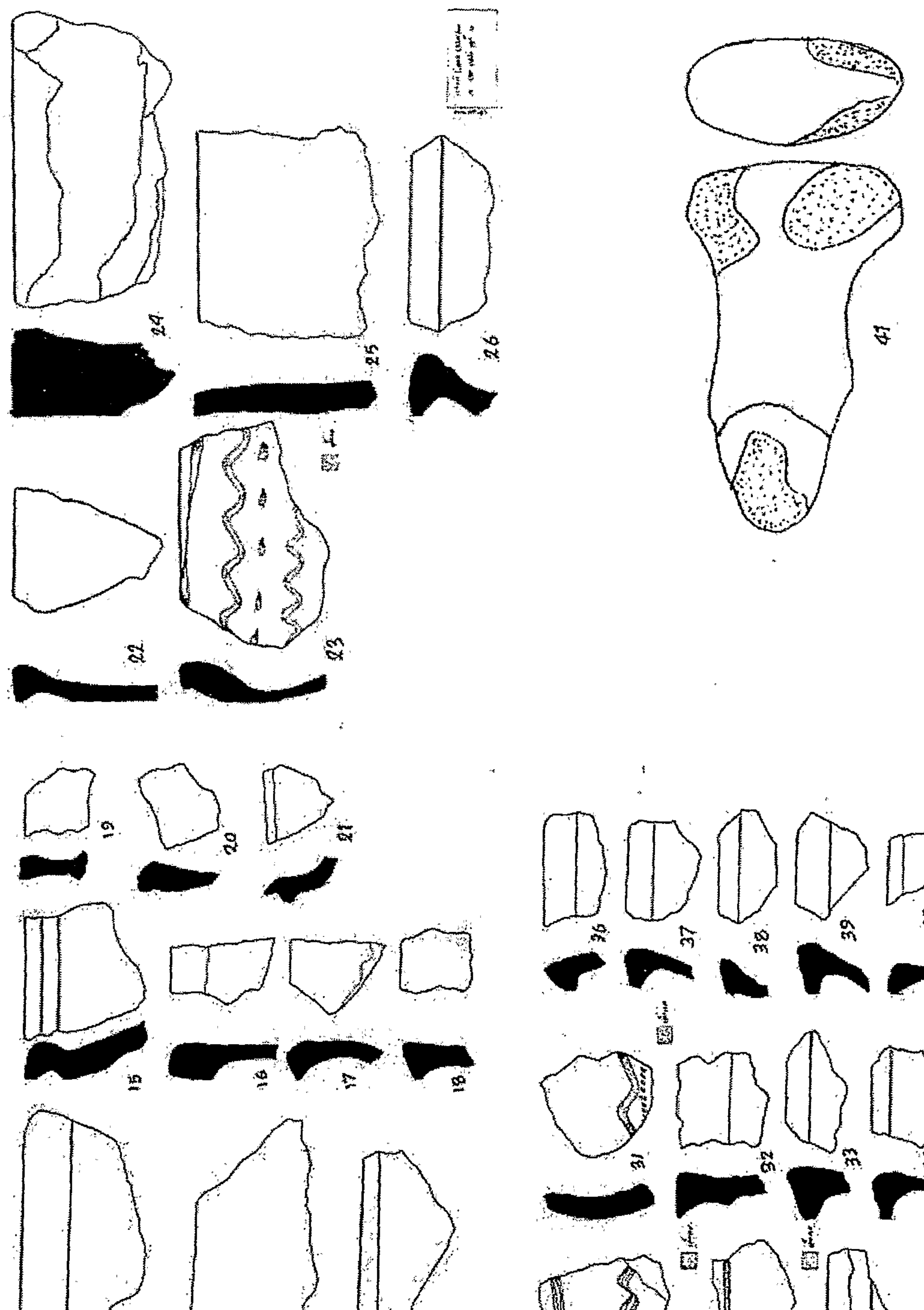

تصویر ۶-۸۲- گچی قلعه‌سی، طرح سفال

۶-۲-۴-۷- محوطه باستانی قره‌چال

این محوطه در ۳/۵ کیلومتری جنوب روستای ینگجه(از توابع دهستان هولاسو شهرستان شاهین‌دژ) و میان مزارع کشاورزی واقع شده است(تصویر ش۹۷). در این محل بقایای بنائی مستطیل شکل دیده می‌شود که با توجه بقایای اندک بر جای بنظر می‌رسد مربوط به قلعه‌ای بوده باشد. دیوارهای این بنا که در اصل از سنگ و گل ساخته شده، امروزه بصورت پشته‌ای در آمده است. مجموعه سفال گردآوری شده از این محل(تصویر و طرح ش۹۶،۹۸) معرف استقراری از هزاره اول ق.م و دوره اسلامی است. بقایای بنای مذکور نیز احتمال داده می‌شود از آثار دوره اخیر باشد. مجموعه سفال این محوطه در ارتباط بسیار نزدیک با انواع «گچی قلعه‌سی» قرار می‌گیرد؛ بویژه آندسته از ظروفی که بر روی لبه‌های آنها تزییناتی بشکل فرو رفته اجرا شده است. اکثر قطعات رنگ نخودی و نخودی متمایل به قرمز دارند.

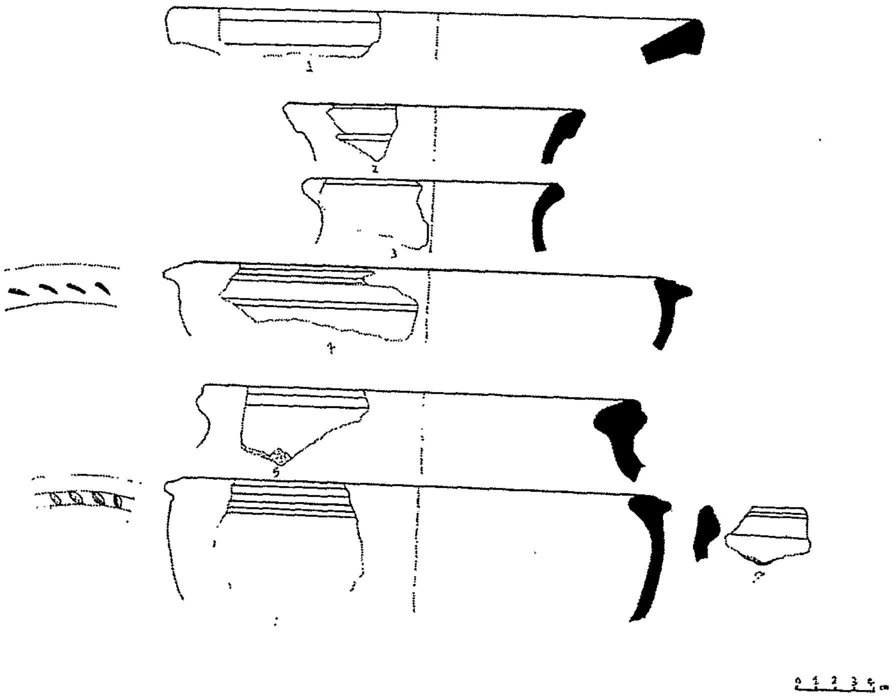

تصویر ۶-۸۳- محوطه باستانی قره چال، طرح سفال

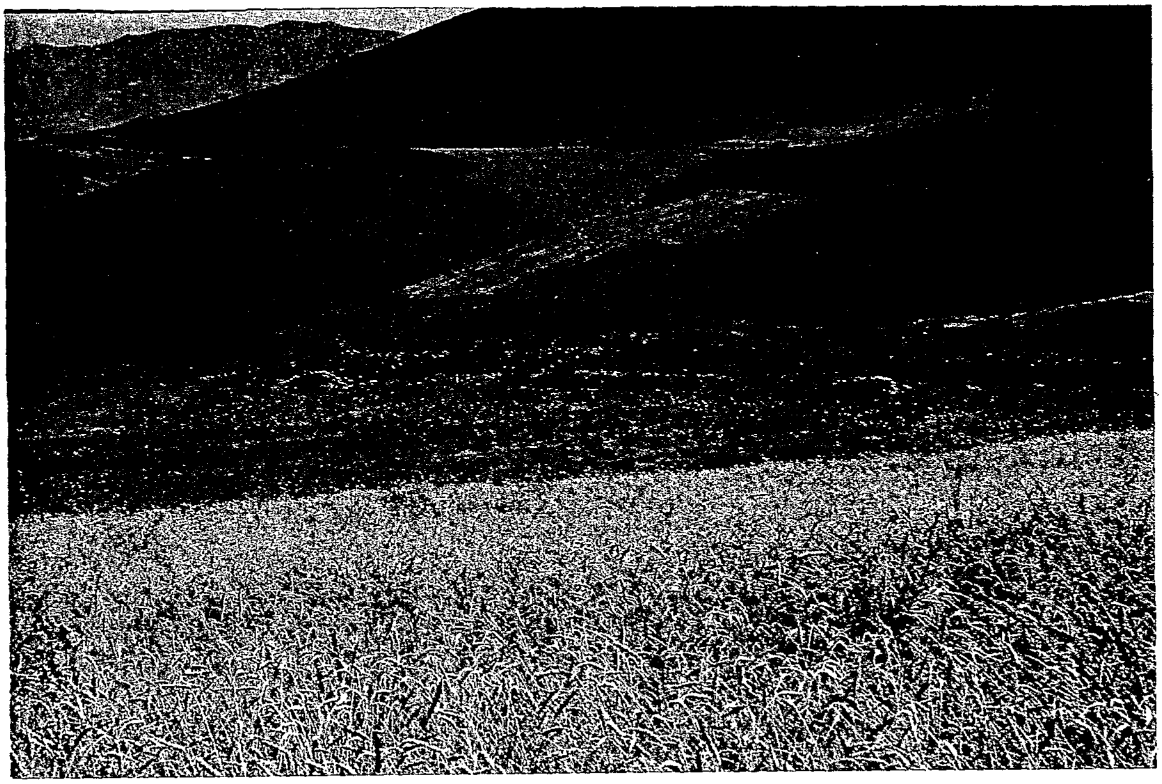

تصویر ۶-۸۴- محوطه باستانی قره چال، نمای عمومی محوطه در میانه تصویر

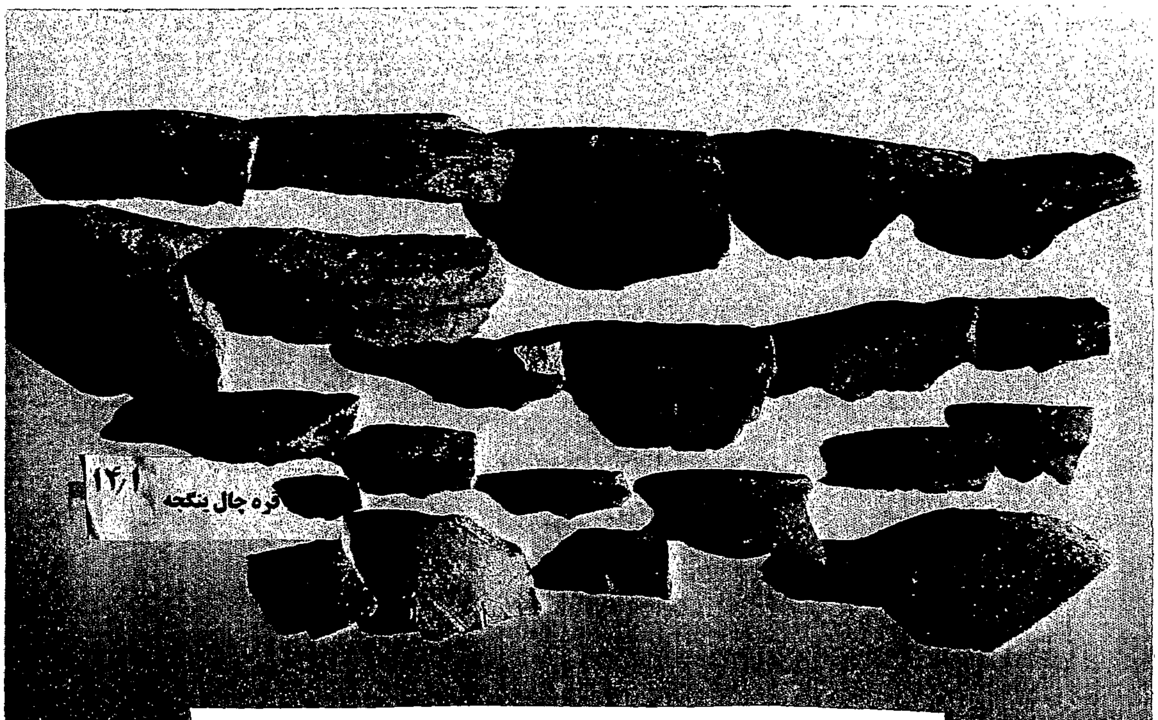

تصویر ۶-۸۵- محوطه باستانی قره چال، نمونه سفالهای جمع آوری شده

۶-۲-۴-۸- تپه عباس بلاغی

این محوطـه در دره رودخانـه زرینـه‌رود و مجـاورت روسـتای عبـاس‌بلاغـی(از توابـع شهرسـتان شاهین‌دژ) واقع شده و تپه بزرگ و مهمی است که قطعات سفال پراکنده بر سطح آن معرف استقراری از

تصویر ۶-۸۶- تپه عباس بلاغی، نمای عمومی

تصویر ۶-۸۷- تپه عباس بلاغی، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

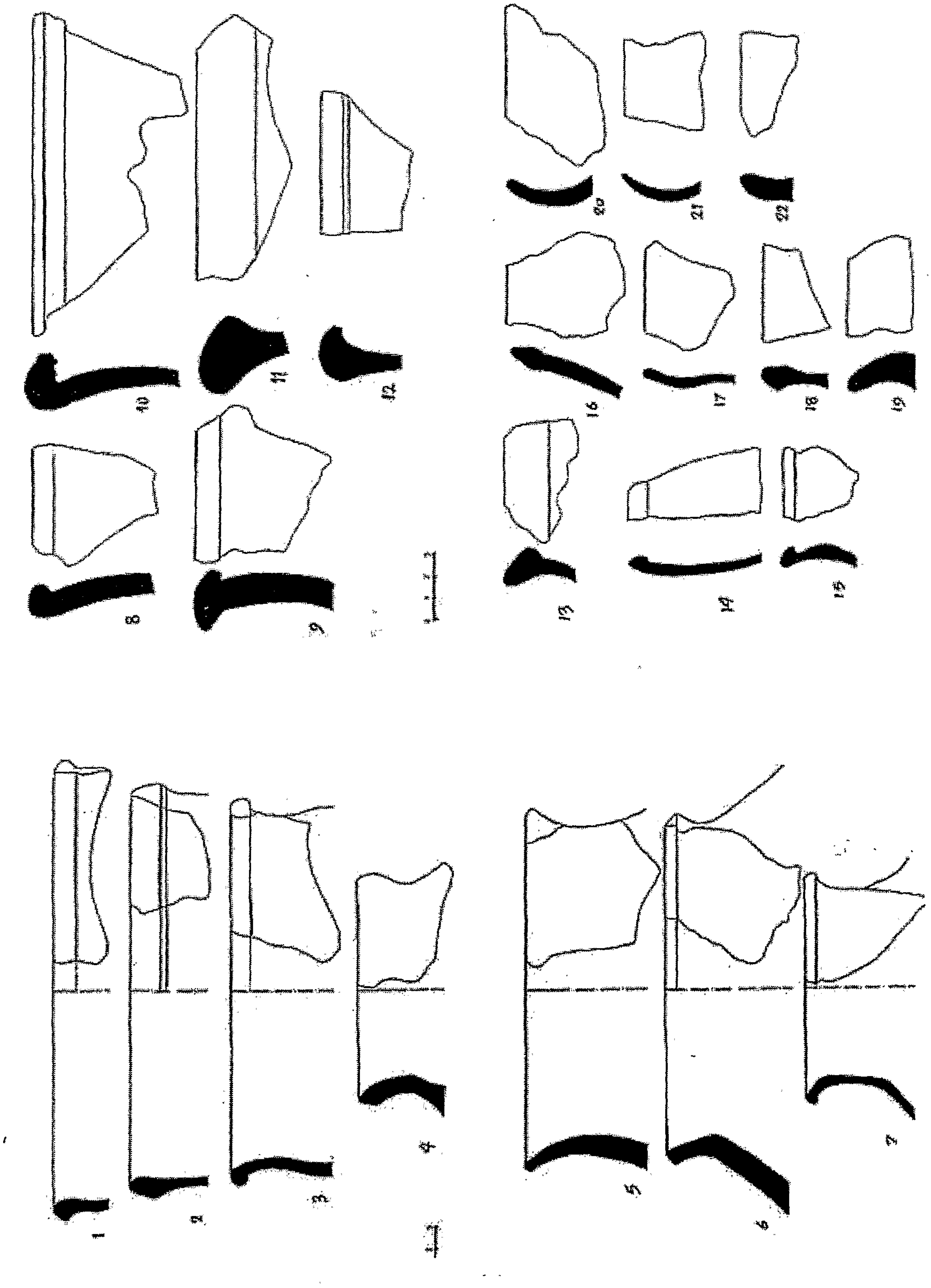

تصویر ۶-۸۸- تپه عباس بلاغی، طرح سفال

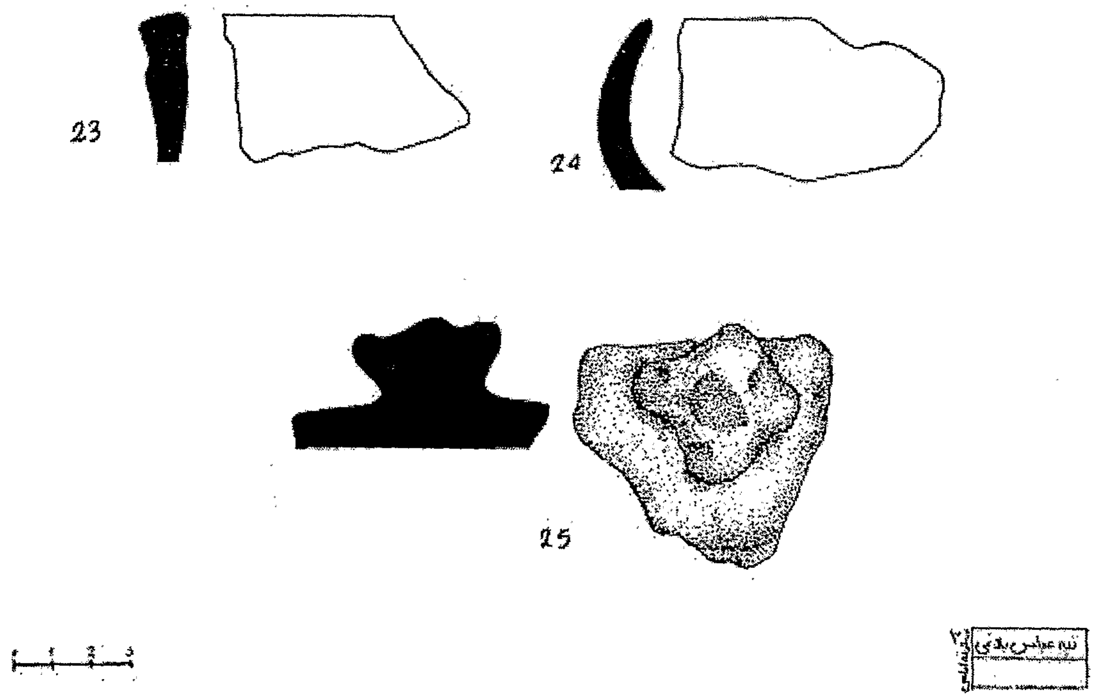

تصویر ۶-۸۹- تپه عباس بلاغی، طرح سفال

هزاره اول تا دوره اسلامی است(تصاویر و طرحهای ش۱۰۲-۹۹). تعدادی از سفالینه‌های مرغوب این محوطه با انواع بدست آمده از قلایچی، زیویه و زندان سلیمان مشابهت دارد. از این رو احتمال داده می‌شود از محوطه‌های مهم مانّائی در دره زرینه‌رود بوده باشد. از جمله این سفالینه‌ها می‌توان با انواع نخودی با لعاب گلی غلیظ کرم رنگ و نیز نخودی متمایل به قرمز اشاره کرد. موقعیت این محوطه در درهٔ بسیار حاصلخیز و در کنار رودخانه پر آب زرینه رود و نیز مجاورت آن با جاده ارتباطی شمال جنوب که در گذشته از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده، از دلایل اهمیت این محوطه در دوره مانّا می‌تواند باشد.

۶-۲-۴-۹- قلعه جوشاطو

بقایای این قلعه بر فراز کوهی در مجاورت دو روستای جوشاطوی علیا و سفلی و ۳ کیلومتری شمال شهرستان شاهین‌دژ واقع است. کوهی که قلعه مزبور بر روی آن ساخته شده در اضلاع غربی، شمالی و جنوبی دارای دیواره‌های صخره‌ای است که با تمهیداتی می‌توانست نفوذناپذیر گردد(تصویر ش۱۰۳). دسترسی آسان به این کوه تنها از جبهه شرقی آن است که آنهم با احداث حصاری مستحکم نفوذ ناپذیر شده است. امروزه تنها قسمتی از این حصار بطول کمتر از ۱۰۰ متر با برجی عظیم و نیمدایره بر جای مانده است(تصاویر ش۸-۱۰۴). حداکثر ارتفاع باقیمانده این دیوار از جبهه بیرونی به ۴ متر می‌رسد. دیواره مزبور به ضخامت۴-۳/۵ متر، با تخته سنگهای بزرگ شکل داده شده، با استادی تمام ساخته شده است(تصاویر ش۷-۱۰۵). در نقاطی که لازم بوده با تراشیدن سنگها آنها را با هم جفت کرده‌اند. در هسته میانی این دیوار نیز از قطعه سنگهای نسبتا بزرگ استفاده کرده‌اند(تصویر ش۱۰۸). در قسمت میانی این دیوار، برجی نیمدایره و به عبارت بهتر، نیم بیضی تعبیه شده که قطر طولی آن در محل اتصال به دیوار به ۱۶/۵متر می‌رسد. ضخامت دیوار در این قسمت با احتساب برج به ۱۳ متر است. با توجه به اینکه دیواره در این قسمت رو به سمت پایین در طول شیب کوه ساخته شده، چنین برجی با طرح نیم بیضوی در مقایسه با انواع دیگر از ایستائی بهتری برخوردار است. ادامه چنین دیوار سترگی در بخشهای دیگر قلعه دیده نمی‌شود. احتمال دارد با توجه به قرار داشتن دروازه احتمالی در این نقطه، استحکام بیشتری به این قسمت بخشیده‌اند. ادامه این دیوار در جبهه شرقی کوه به صورت بقایای دیواری به مراتب ضعیف‌تر دیده می‌شود(تصویر ش۱۰۹). در جبهه‌های صخره‌ای کوه هر جا که شکافی وجود داشته با ایجاد دیواره‌ای آنرا مسدود ساخته‌اند (تصویر ش۱۱۰). در فضای داخلی قلعه که از وسعت نسبتا زیادی برخوردار است، بقایای هیچگونه بنایی بر جای نمانده و تنها آثار فرهنگی مشهود قطعات اندک سفالی است که از حفره‌های کنده شده توسط حفاران غیر مجاز، بیرون آمده‌اند.

با توجه به تعداد اندک سفالینه‌های مکشوفه(تصویر و طرحهای ش۱۲-۱۱۱) تاریخ‌گذاری دقیق آنها مقدور نیست. بیشتر قطعات با انواع هزاره اول قابل مقایسه‌اند اما قطعات معدود مشابه دوره تاریخی و اسلامی نیز در میان آنها دیده می‌شود. شیوه معماری بنا نیز با انواع هزاره اول در منطقه قابل مقایسه است(هر چند

نسبت به آنها پیشرفته‌تر است) اما استفاده از پشتیبان دایره‌ای که بیشتر در دوره‌های تاریخی و بویژه ساسانی کاربرد داشته این تاریخ‌گذاری را (و نیز انتساب آن را به اورارتوها) با مشکل مواجهه می‌کند. البته یک احتمال دوره ماد و هخامنشی نیز برای این قلعه می‌توان پیشنهاد داد. علی‌رغم اهمیت این محوطه متاسفانه تاکنون توسط هیچ یک از پژوهشگران داخلی و خارجی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

در فضای داخلی قلعه دهانه غاری طبیعی وجود دارد که انتهای آن تاکنون کشف و شناسائی نشده است. در این غار بعد از گذشتن از معبرهای تنگ به تالارها و فضاهای بزرگ با گل‌سنگها و ستونهای سنگی طبیعی برخورد می‌کنیم. این غار می‌توانست برای ساکنان قلعه از جهات مختلف دارای اهمیت بوده باشد. در سطوح پایین‌تر کوه نیز پناهگاههای سنگی متعددی دیده می‌شود. در پایین کوه جوشاطو و کنار روستا جو شاطو نیز چشمه گوارا و پر آبی وجود دارد. تمامی این موارد بهمراه قرار گرفتن قلعه در حاشیه دره حاصلخیز زرینه‌رود و کنار یک راه ارتباطی، به این قلعه اهمیت ویژه‌ای داده است.

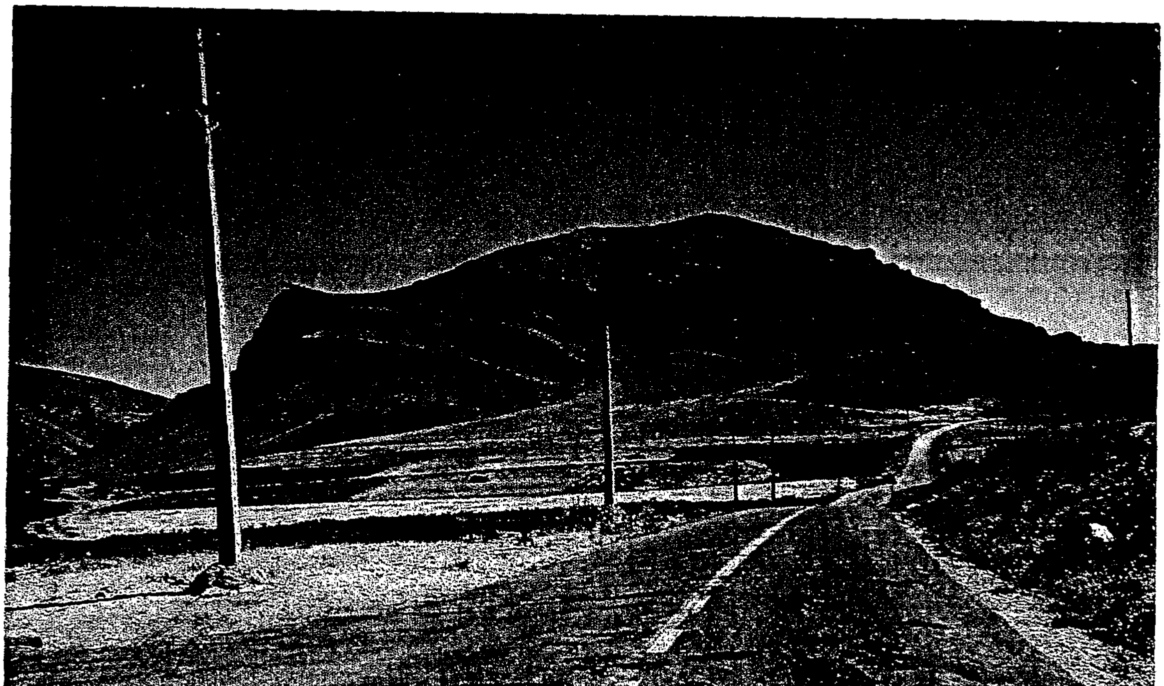

تصویر ۶–۹۰– قلعه جوشاطو، نمای عمومی کوهی که قلعه بر بالای آن قرار گرفته است

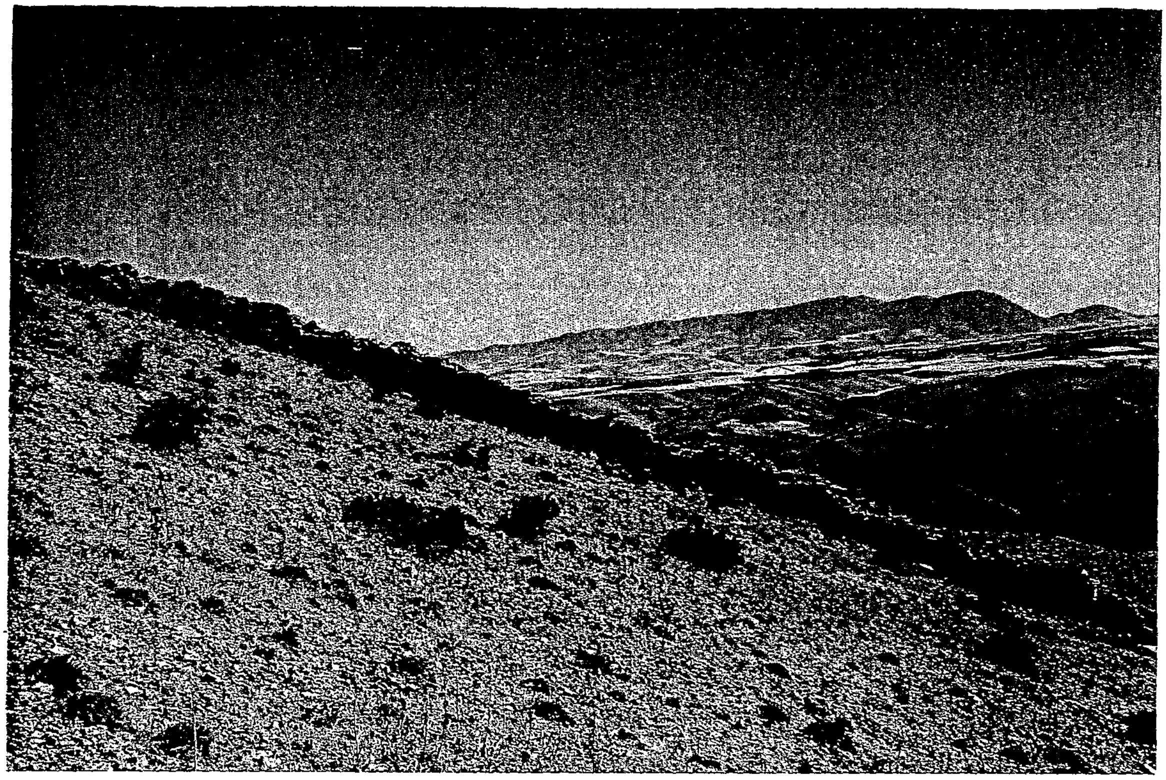

تصویر ۶-۹۱- قلعه جوشاطو، نمای دیواره دفاعی

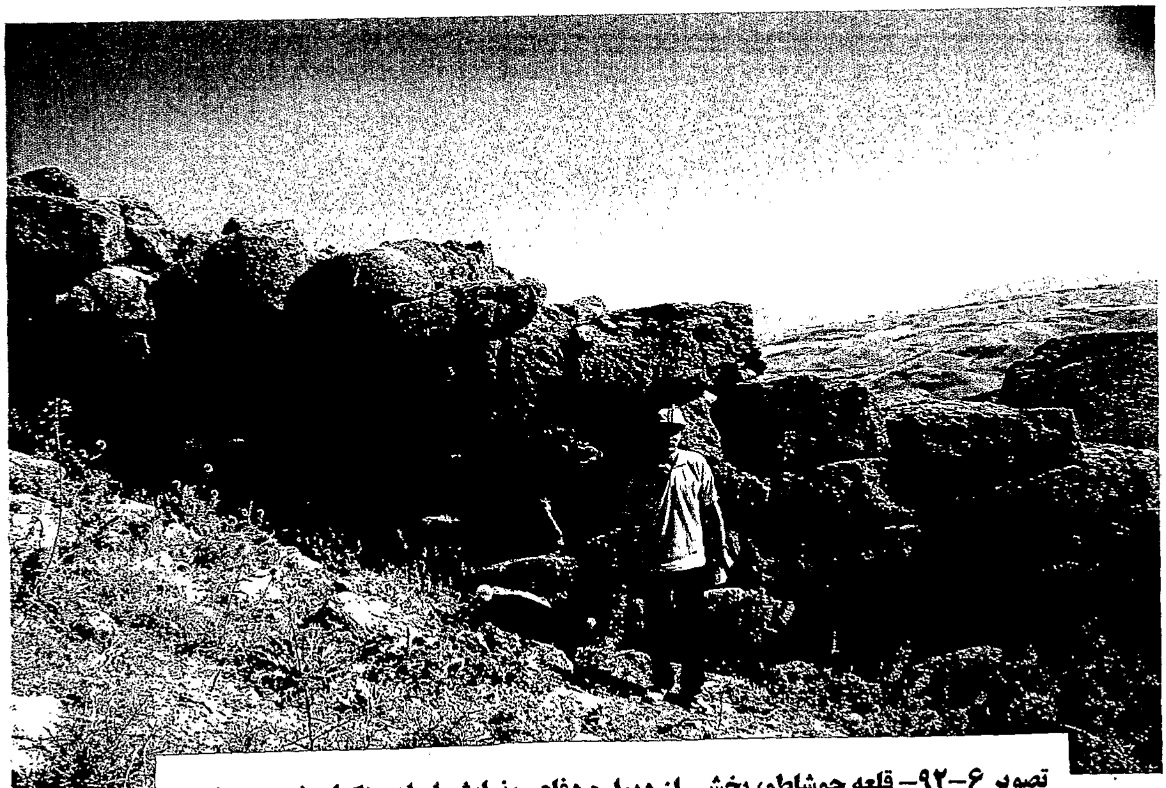

تصویر ۶-۹۲- قلعه جوشاطو، بخشی از دیواره دفاعی،نمایش ابعاد سنگها و شیوه معماری

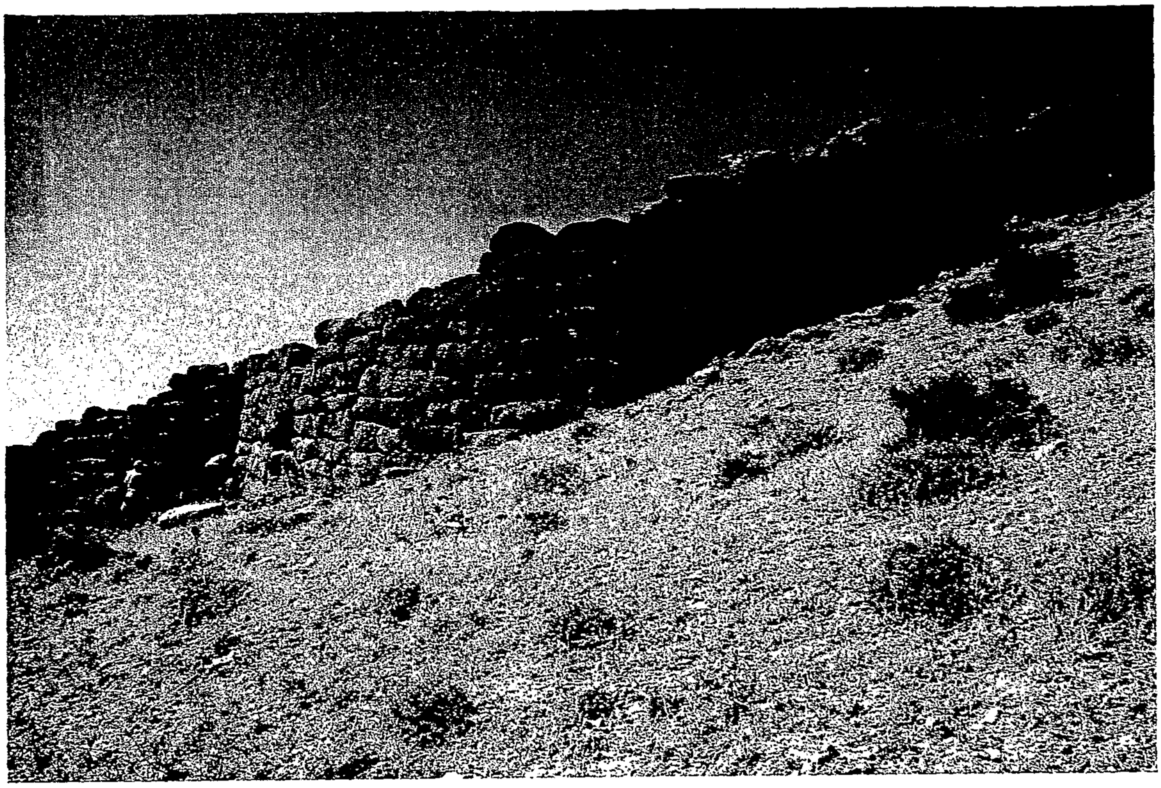

تصویر ۶-۹۳- قلعه جوشاطو، دیواره و برج عظیم دفاعی نیم بیضوی

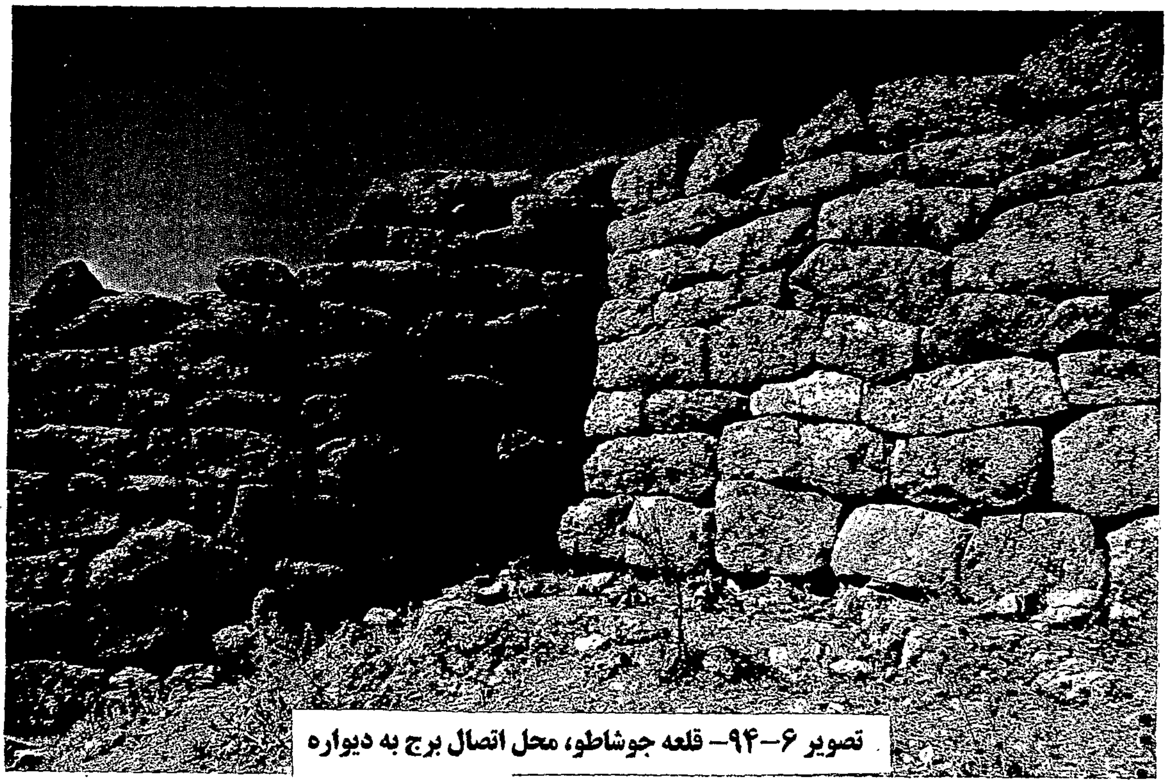

تصویر ۶-۹۴- قلعه جوشاطو، محل اتصال برج به دیواره

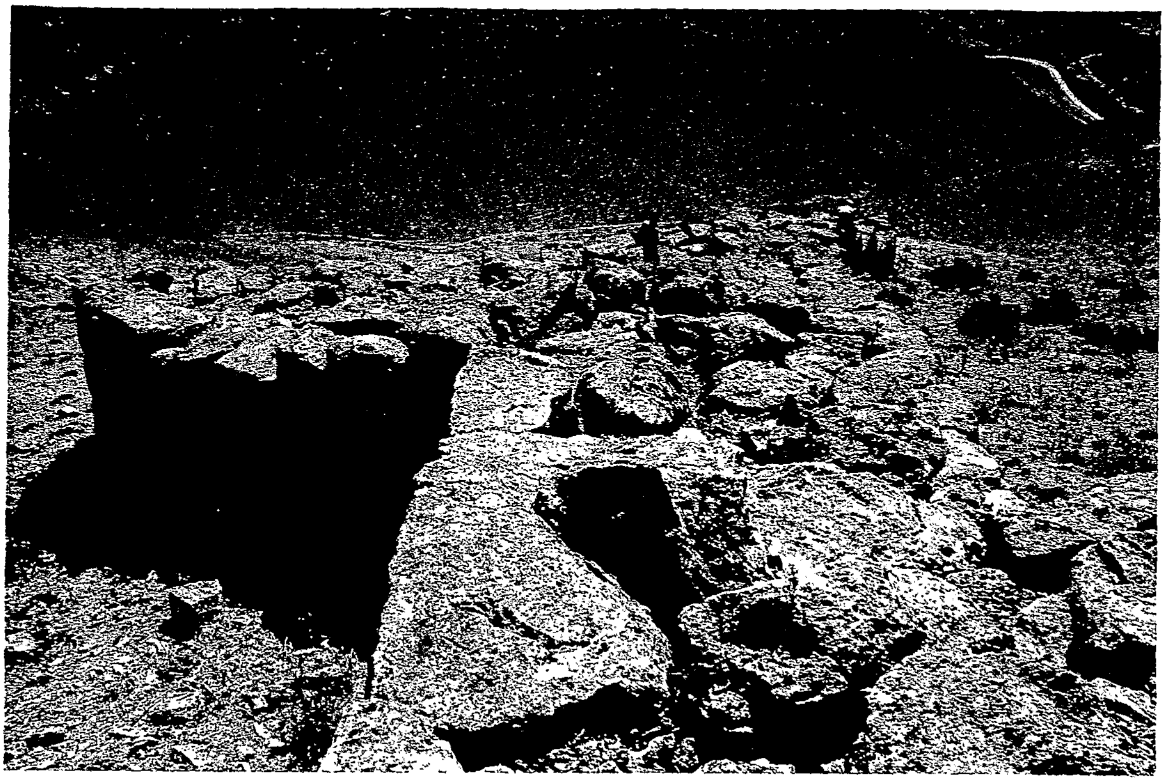

تصویر ۶-۹۵- قلعه جوشاطو، سطح دیواره و برج دفاعی

تصویر ۶-۹۶- قلعه جوشاطو، ادامه دیوار دفاعی در جانب دیگر کوه با معماری ساده‌تر

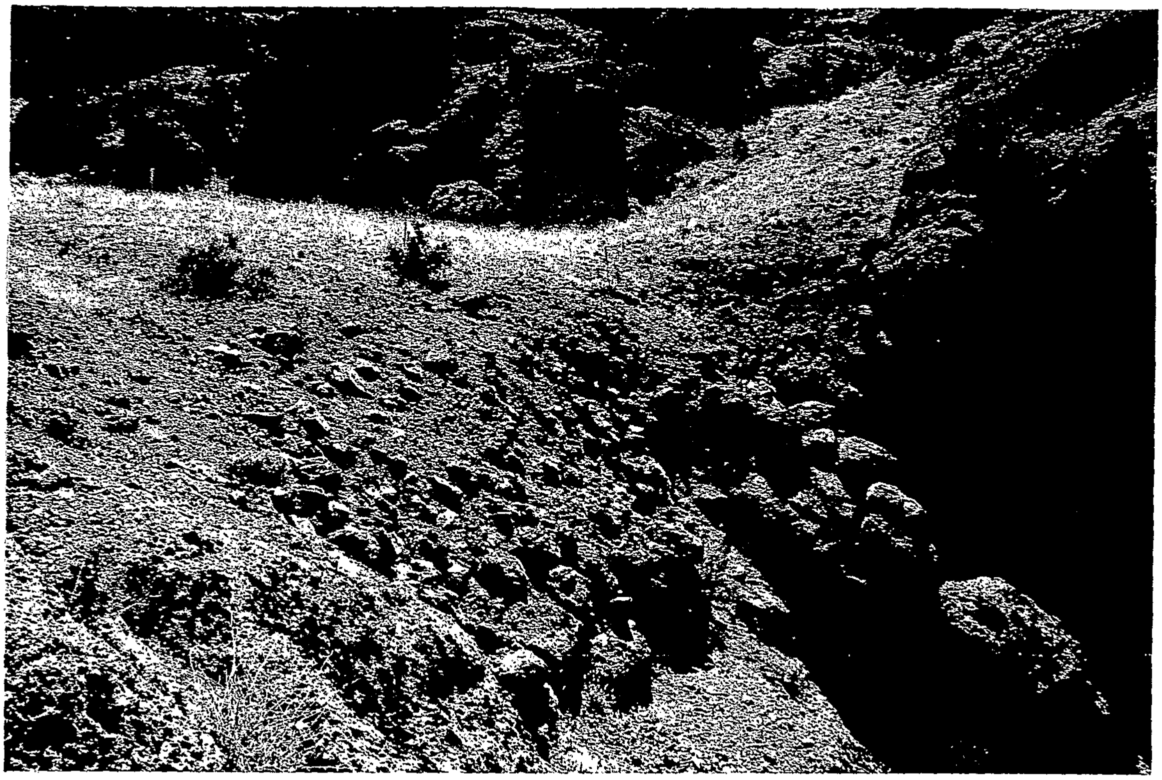

تصویر ۶-۹۷- قلعه جوشاطو، مسدود ساختن شکافهای کوه با کمک دیواره‌های سنگی

تصویر ۶-۹۸- قلعه جوشاطو، نمونه سفالهای جمع آوری شده

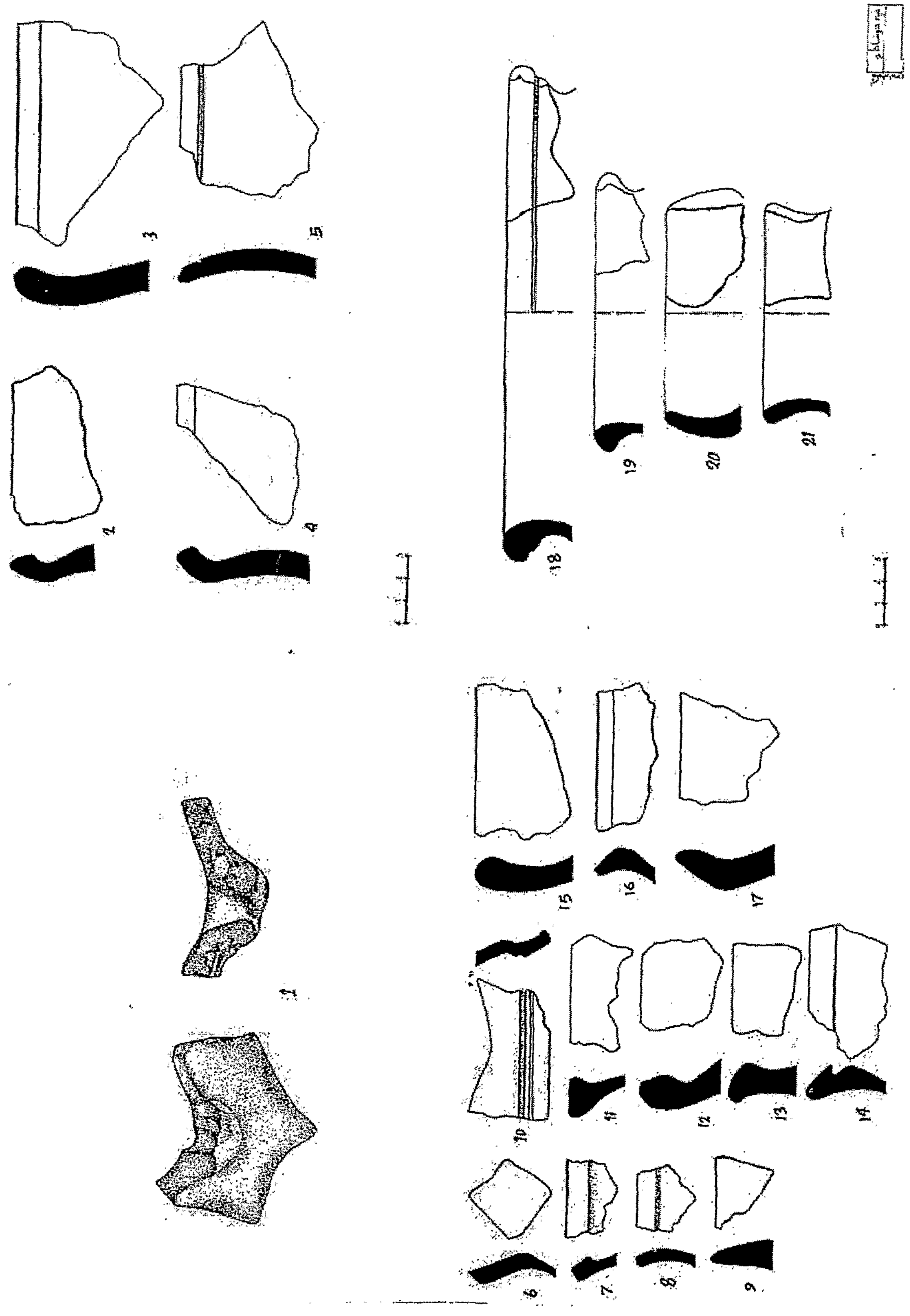

تصویر ۶–۹۹– قلعه جوشاطو، طرح سفال

۶-۲-۴-۱۰۰- تپه خره کوره ژار

این محوطه باستانی در ۱۰۰ متری غرب روستای احمدآباد(از توابع دهستان محمود آباد شهرستان شاهین‌دژ) و کناره غربی رودخانه زرینه‌رود واقع شده(تصویر ش۱۱۳) و با توجه به سفالینه‌های بدست آمده معرف استقراری از عصر آهن تا دوره اسلامی است. در میان سفالینه‌های جمع‌آوری شده قطعاتی وجود دارد که به انواع مانّائی شباهت دارند که از جمله آنها قطعاتی است با لعاب گلی غلیظ کرم رنگ و سطح پرداخت شده(تصویر و طرح ش۱۱۴).

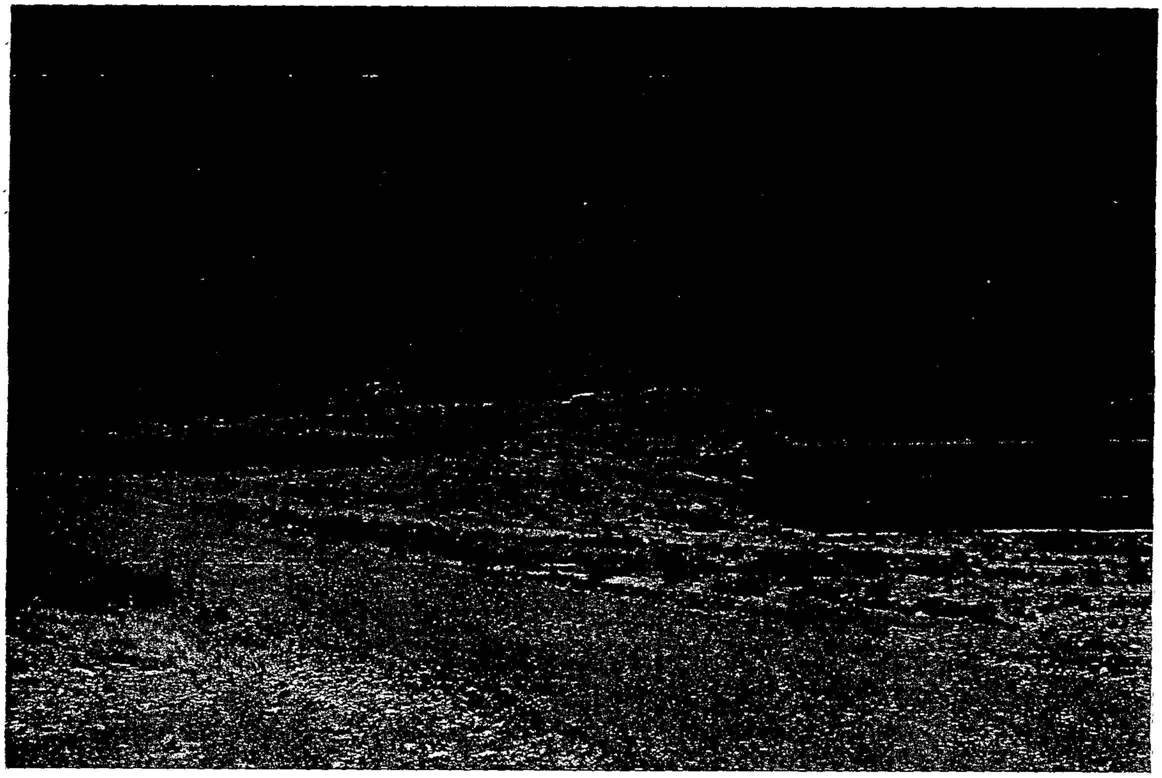

تصویر ۶-۱۰۰- تپه خره کوره‌ژار، نمای عمومی تپه که در پشت ساختمان دبستان قرار گرفته

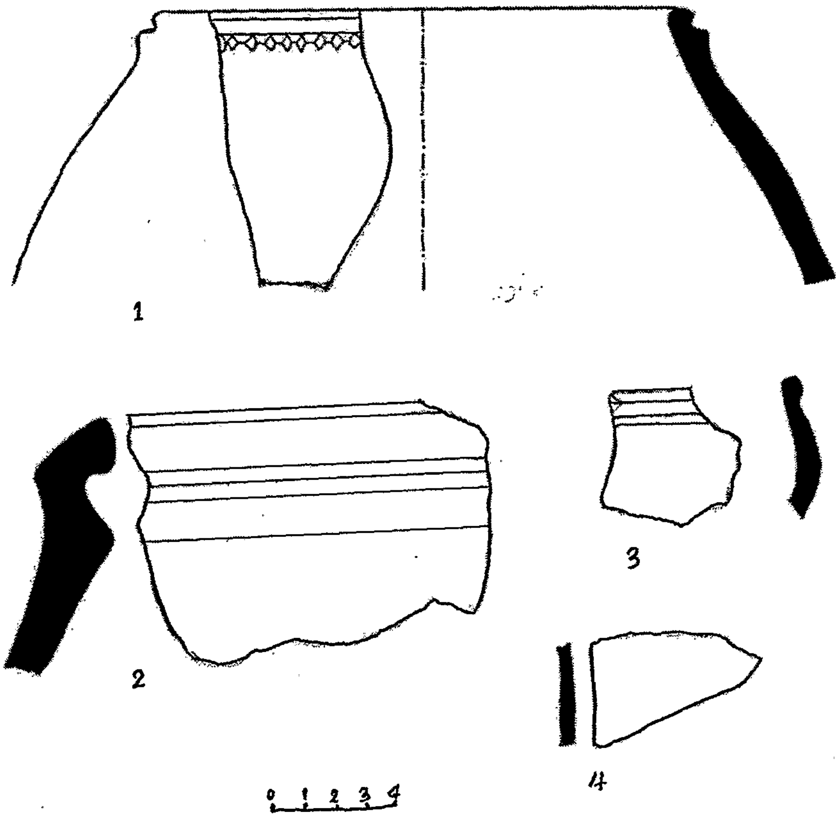

تصویر ۶–۱۰۱– تپه خره کوره زار، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

۶-۲-۵- محوطه‌های دشت میاندواب

دشت حاصلخیز میاندواب در جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار گرفته و با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در عصر آهنII از اهمیت زیادی برخوردار بوده و استقرارهای مهمی در آن وجود داشته است. این استقرارها به نظر می‌رسد در سالهای پایانی قرن ۹ق.م متروک شده‌اند. از دیدگاه تاریخی و با توجه به کشف کتیبه اورارتوئی داش‌تپه که حکایت از تصرف منطقه بدست ایشپوئینی و منوا، پادشاهان اورارتو، در اواخر قرن ۹ق.م دارد، می‌توان متروک شدن محوطه‌های مذکور را در ارتباط با این واقعه تاریخی دانست. همچنانکه در این کتیبه آمده منطقه در آن زمان در دست مانّائی‌ها بوده است و احتمال می‌توان داد با این شکست بیشتر آنها به مناطق جنوبی‌تر، که در دو قرن بعدی قلمرو اصلی پادشاهی مانّا را تشکیل می‌دهد، کوچ کرده باشند. البته مدارک سفالی بدست آمده در تپه صارمی و کوک تپه این احتمال را بوجود می‌آورد که مانّائی‌ها مدتی بعد دوباره منطقه را در اختیار خود گرفته‌اند.

۶-۲-۵-۱- داش‌تپه

بقایای این محوطه باستانی در میان باغات روستای داش تپه و ۲۱ کیلومتری شمالغرب شهرستان میاندواب واقع شده و متشکل از یک تپه اصلی و دو تپه کوچکتر است. در جانب دیگر روستا یک تپه صخره‌ای وجود دارد که گفته شده کتیبه اورارتوئی در کنار آن بدست آمده است. بنابر این آنچه در منابع در خصوص محوطه باستانی داش‌تپه و فقدان آثار فرهنگی و استقراری قابل توجه گفته شده، مربوط به همین تپه سنگی است(وجه تسمیه روستا نیز به جهت همین تپه سنگی است).

در کتیبه اورارتوئی به فتح مانّا، پارسوا و شهر مشتا و نیز برپائی استلی در مانّا اشاره شده است. در خصوص محل پارسوا بحث‌های زیادی صورت گرفته و در کل محل آنرا در مناطق جنوبی‌تر تعیین نموده‌اند که در مبحث جغرافیای تاریخی به آن پرداختیم. اما در خصوص مشتا، با توجه به عدم شناسائی محوطه مهمی در محل کشف کتیبه، تمایل بیشتر بر این است تا آن را با محوطه مهم حسنلو یکی بدانند. در جریان بررسی حداقل چهار مجوطه مهم عصر آهن II در دشت میاندواب شناسائی شد که یکی از آنها در مجاورت خود روستای داش‌تپه قرار دارد بنابر این داش‌تپه می‌تواند گزینه مناسبتری برای مطابقت با «مشتا» باشد.

محوطه داش‌تپه با توجه به قرارگیری در میان باغات و ارتفـاع کـم کـه حـداکثر حـدود ۱ متـر از سـطح زمینهای اطراف بلندی دارد(تصویر ش۱۱۶) کمتر مورد شناسائی، بررسی و مطالعه قـرار گرفتـه و متاسـفانه بطور کامل توسط حفاران غیر مجاز، زیر و رو شده است. قطعات سفالینه‌های پراکنـده بـر سـطح محوطـه نشانگر اهمیت آن است. بخش اصلی سفالهای این محوطه را انواع خاکستری تشـکیل مـی‌دهـد و درصـد کمی نیز به انواع نخودی متمایل به قرمز تعلق دارند(تصویر ش۱۱۷). مجموعه سـفال بدسـت آمـده معـرف استقرار عصر آهنII است که در اواخر این عصر برای همیشه متروک شده است.

۶-۲-۵-۲- تپه نصیرکندی

ایـن محوطـه باسـتانی کـه از وسـعت و اهمیـت زیـادی برخـوردار اسـت، در مجـاورت روسـتای نصیرکندی و ابتدای دره زرینه‌رود از جانب دشت میاندواب و نیز در مجاورت جاده ارتبـاطی میانـدواب – شاهین‌دژ واقع شده است(تصاویر ش۲۰-۱۱۸). قطعات سفال پراکنده بر سطح این محوطـه معـرف اسـتقرار طولانی، حداقل از عصر آهنII تا دوره اسلامی است. استقرار عصر آهنII ایـن محوطـه بـه نظـر مـی‌رسـد مربوط به اقوام مانّائی بوده که در جریان حملات اورارتو متروک شـده و در اواخـر عصـر آهـنIII یـا دوره تاریخی دو باره مورد سکونت قرار گرفته است.

۶-۲-۵-۳- تپه قاریاغدی

این محوطه باستانی با فاصله نچندان زیادی از تپه نصیرکندی و در مجاورت روستای قاریاغدی و ابتدای دره زرینه‌رود قرار گرفته و از محوطه‌های مهم عصر آهنII و همزمان بـا محوطـه داش‌تپـه بشـمار می‌آید(تصاویر ش۲۳-۱۲۲). در اینجا نیز عمده قطعه سفالها از نوع خاکستری بوده و تنهـا قطعـات کمـی از آنها رنگ نخودی یا قرمز دارند. تپه قاریاغدی نیز به نظر می‌رسد از استقرارهای مانّائی عصر آهنII بوده که در جریان حملات اورارتو برای همیشه متروک شده است.

۶-۲-۵-۴- گوگ تپه

محوطه باستانی گوگ تپه در شمالغربی شهرستان میاندواب و نزدیک روستای گوگ تپه و کارخانه

آجرپزی قرار گرفته است. محوطه مزبور در میانه دشت میاندواب واقع و از وسعت زیادی برخوردار است و با توجه به سفالینه‌های پراکنده بر سطح آن(تصویر ش۱۲۱) معرف استقراری از عصر آهنII است که به نظر می‌رسد بعد از متروک شدن در اواخر عصر آهنIII دو باره مسکونی شده است. سفال خاکستری این محوطه قابل مقایسه با انواع داش‌تپه، نصیرکندی و قاریاغدی است و احتمال دارد همزمان با آنها و در جریان حمله اورارتو در اواخر قرن ۹ق.م متروک شده باشد.

۶-۲-۵-۵- تپه یا قلعه صارمی

در میانه دشت مسطح میاندواب و مجاور روستای صارمی تپه منفرد و مرتفعی وجود دارد(تصویر ش) که به تمامی نقاط پیرامون اشراف دارد(تصویر ش ۱۲۵) و از موقعیت دفاعی مناسبی برخوردار می‌باشد. بر سطح این محوطه بقایای استقراری از عصر آهنIII دیده می‌شود. با توجه به موقعیت نظامی بسیار مناسب این تپه احتمال می‌توان داد در جریان تصرف منطقه توسط اورارتو مورد استفاده مهاجمان بوده و بعد از بیرون رانده شدن آنها مورد استفاده و سکونت مانّائی‌ها قرار گرفته است. نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده مشابهت‌هایی با انواع مانائی نشان می‌دهد(تصویر ش۱۲۴).

تصویر ۶-۱۰۲- تپه یا قلعه صارمی، نمای عمومی

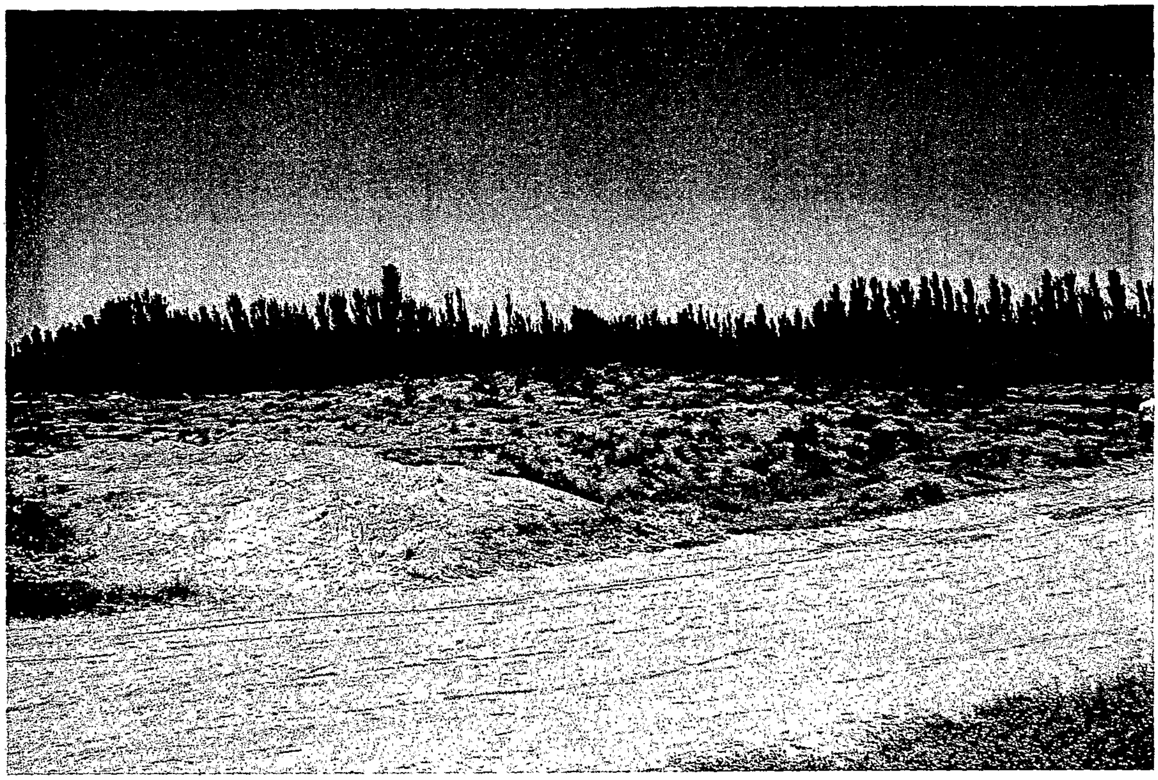

تصویر ۶-۱۰۳- محوطه باستانی داش تپه، نمای عمومی

تصویر ۶-۱۰۴- داش تپه نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

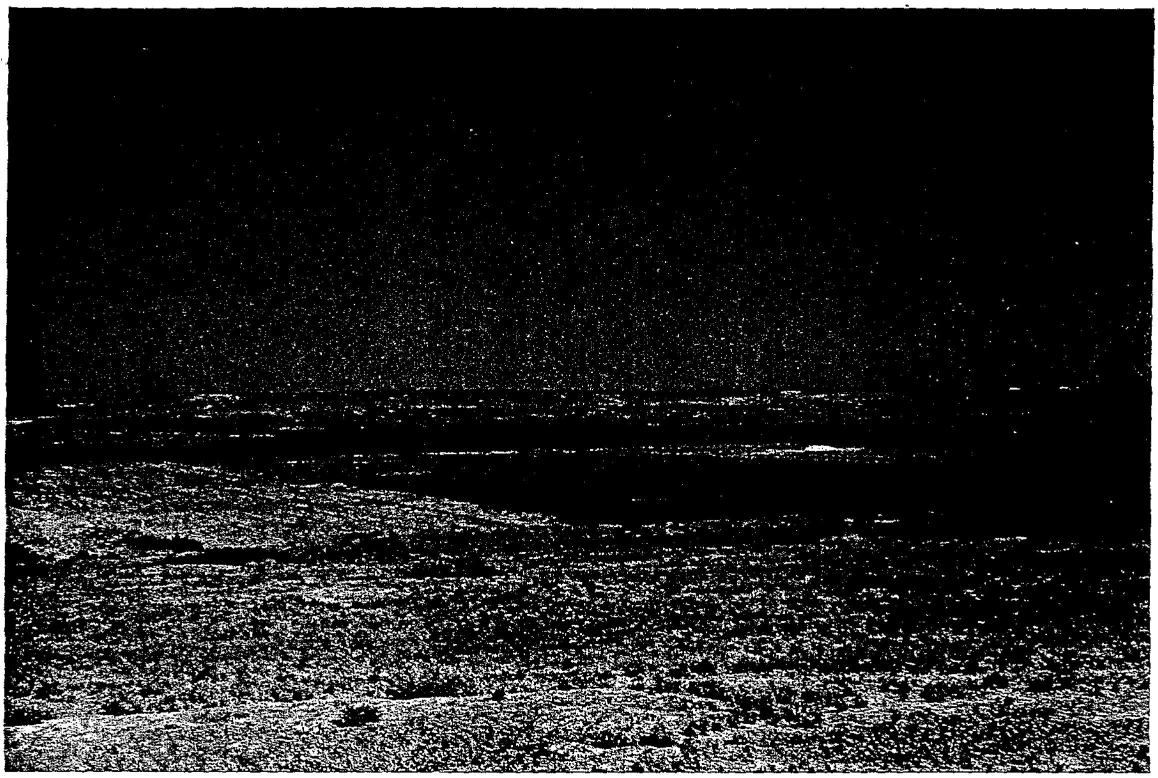

تصویر ۶-۱۰۵- تپه نصیرکندی، نمای عمومی در انتهای تصویر

تصویر ۶-۱۰۶- تپه نصیرکندی، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

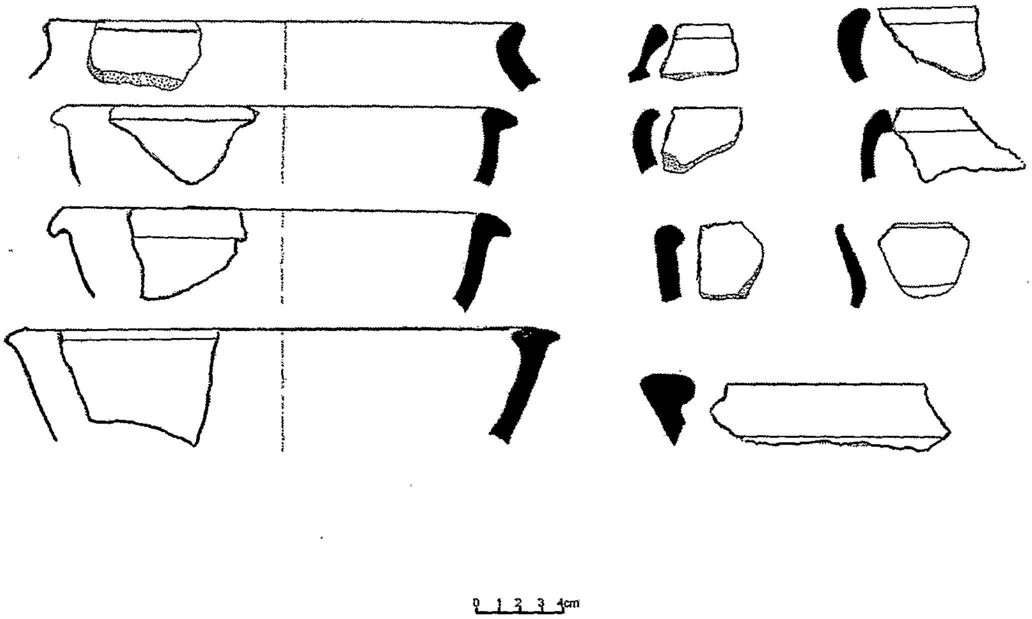

تصویر ۶-۱۰۷- تپه نصیرکندی، طرح سفال

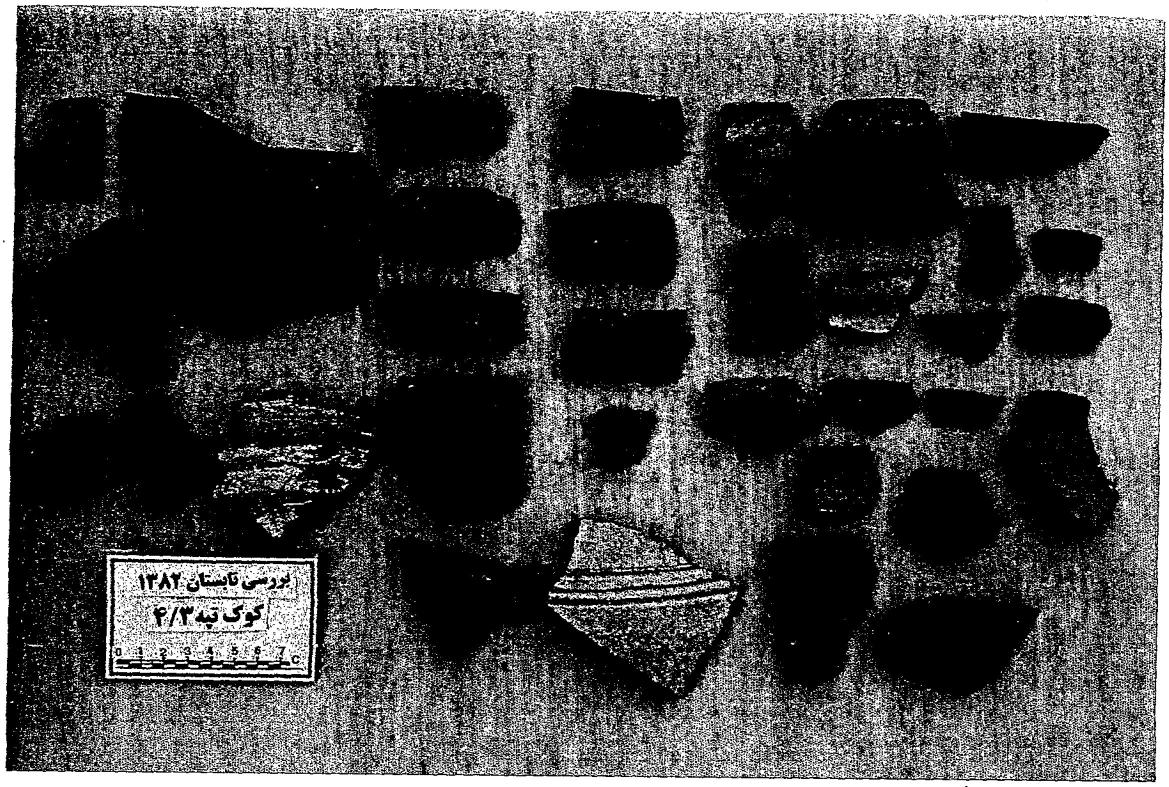

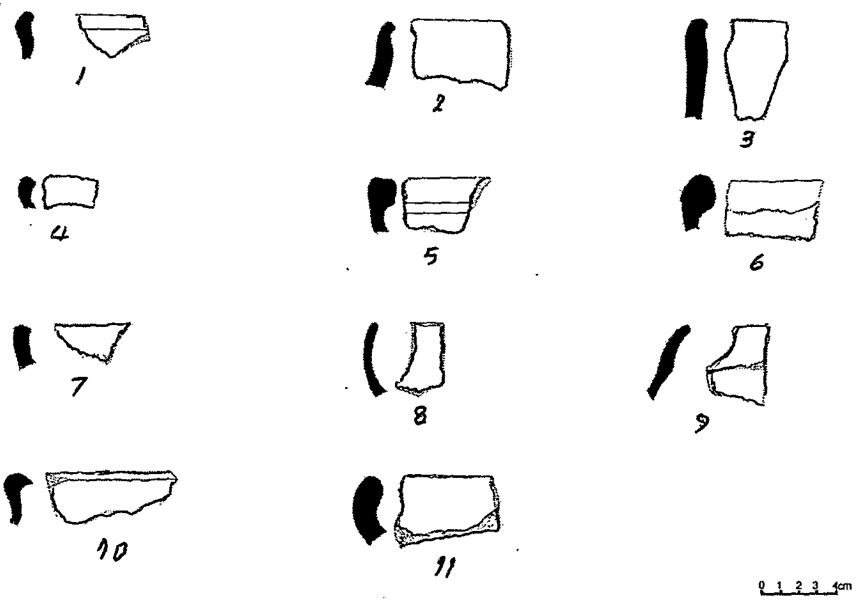

تصویر ۶-۱۰۸- کوک تپه، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده

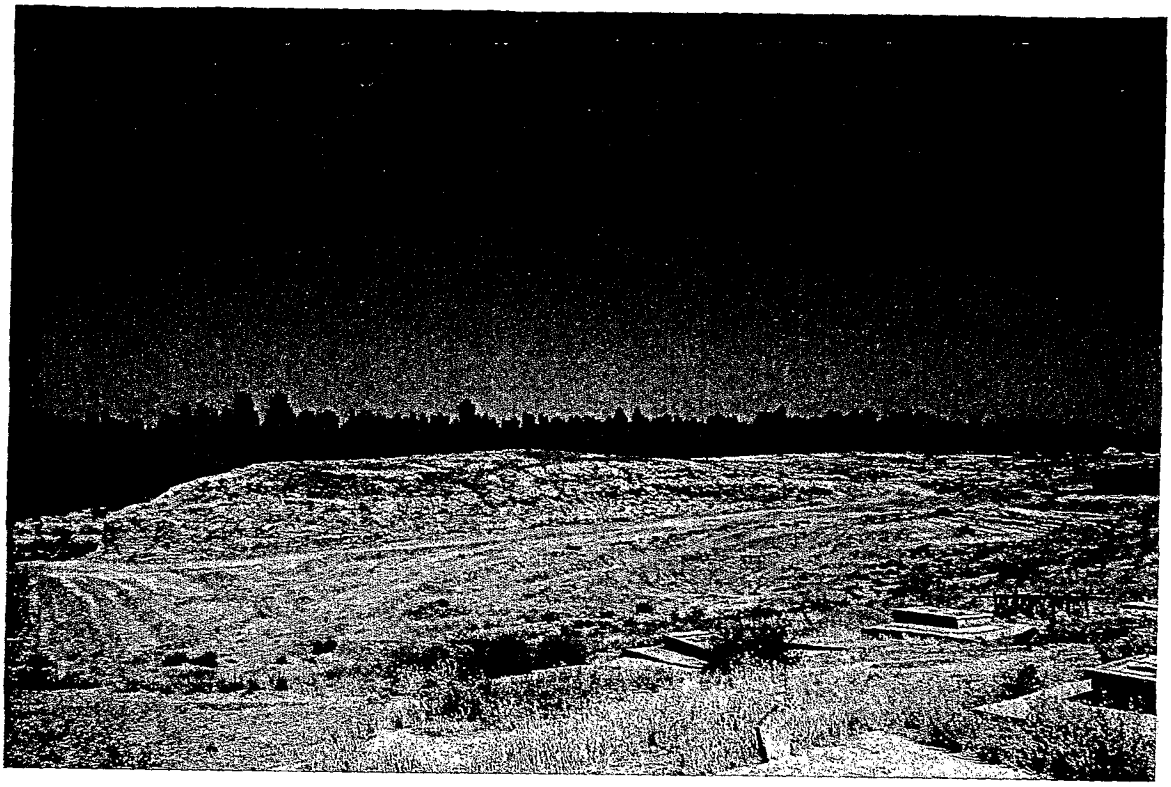

تصویر ۶-۱۰۹- تپه قارياغدی، نمای عمومی

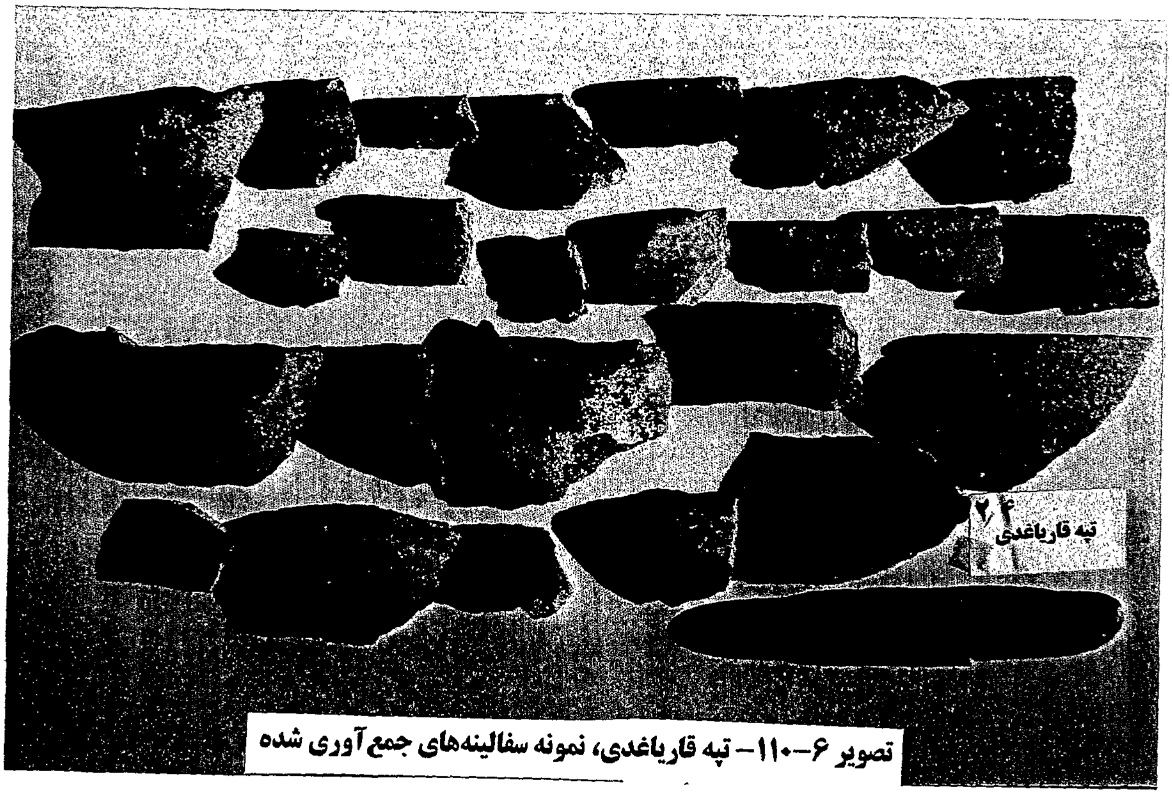

تصویر ۶-۱۱۰- تپه قارياغدی، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

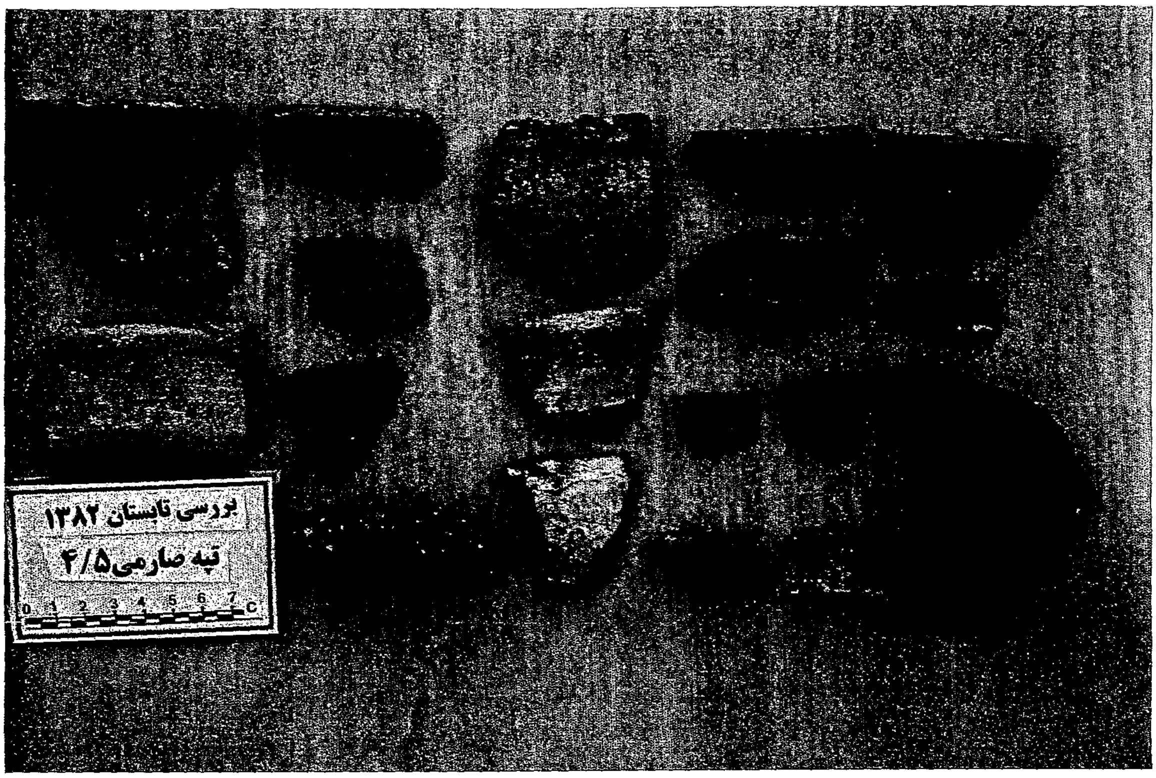

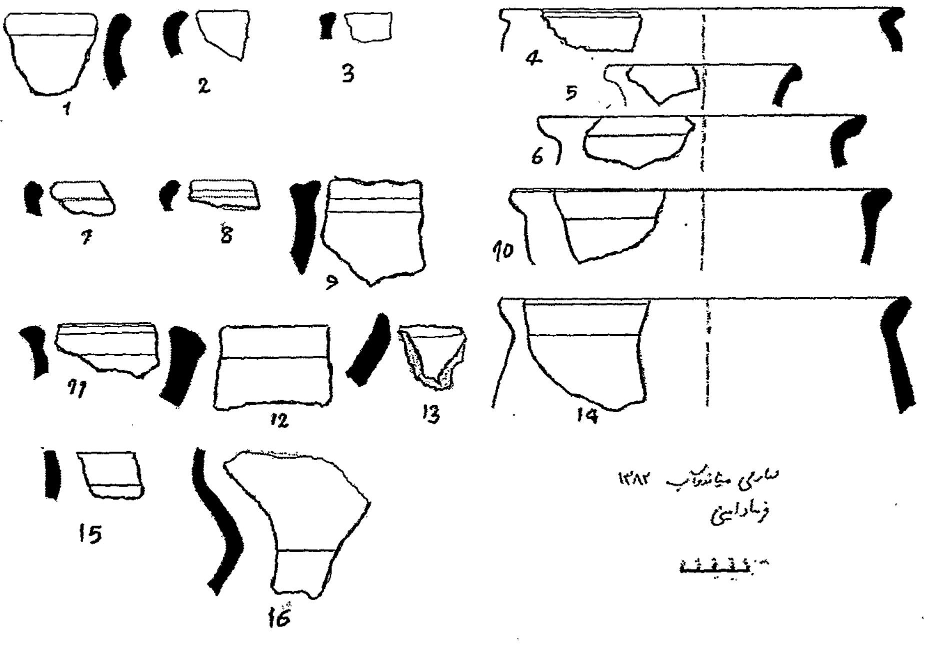

تصویر ۶–۱۱۱– تپه یا قلعه صارمی، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

تصویر ۶-۱۱۲- قلعه صارمی، نمای دشت میاندواب از بالای تپه

۶-۲-۶- محوطه‌های باستانی منطقه تکاب

۶-۲-۶-۱- زندان سلیمان

محوطه باستانی زندان سلیمان در ۲ کیلومتری محوطه باستانی تخت سلیمان و حدود ۴۰ کیلومتری شمال شرقی شهرستان تکاب واقع شده و به جهت وضعیت خاص طبیعی و باستان‌شناسی، در نوع خود بی‌نظیر و بسیار در خور توجه است. کوه زندان سلیمان(تصاویر ش۱۲۹،۱۲۶) مشخص‌ترین و تنها تپه بلندی است که در میان دره‌ای مرتفع(واقع در ارتفاع ۲۰۰۰ متری از سطح دریا) و سطح رسوبی نسبتا هموار قرار گرفته و از فاصله‌های دور جلب توجه می‌کند. زندان سلیمان حجمی مخروطی شکل به ارتفاع حدود ۱۱۰ متر است که از بالای آن می‌توان چشم‌انداز وسیع و بسیار زیبایی داشت. حفره عظیم یا دهانه آتشفشانی شکل این کوه، بر جذابیت، شکوه و اسرارآمیزی آن افزوده است.

در کنار پدیده طبیعی زندان سلیمان، خود منطقه حائز شرایطی است که از روزگاران پیش از تاریخ توجه گروههای انسانی را به خود جلب کرده است؛ آب و خاک مناسب، مراتع غنی، جاذبه‌های طبیعی و چشمه‌های آب گرم شفابخش، معادن مختلف(طلا، نقره، زرنیخ، شنجرف، جیوه، سرب، گوگرد، آرسنیک، ...) که از گذشته‌های بسیار دور مورد استفاده و بهره‌برداری بوده‌اند و در آخر نزدیکی آن به جاده مهم و کاروانرو همدان- تبریز که در گذشته مهمترین کانال ارتباطی بوده که غرب ایران را از طریق بیجار، تکاب، شاهین‌دژ و مراغه به شمالغرب ارتباط می‌داده است. این جاده امروزه اهمیت خود را از دست داده است.

زندان سلیمان همچنانکه اشاره شد کوه مخروطی شکلی است به ارتفاع ۱۱۰متر که در میانه آن حفره‌ای به دهانه ۷۰ و عمق ۱۰۰متر بصورت طبیعی ایجاد شده است. وجه تسمیه محوطه به «زندان سلیمان» به جهت وجود همین حفره عمیق و صعودناپذیر است. ظاهرا اولین بار راولینسون بود که اظهار داشت پیدایش این حفره ناشی از چشمه پر آب و املاحی بوده که زمانی از زیر آن می‌جوشیده است(ناومان.۱۳۷۴،ص۱۲۱). آب این چشمه با رسوب‌گذاری در طی هزاران سال موفق به ایجاد چنین مخروطی شده است. جریان و مراحل مختلف این رسوب‌گذاری در بخش فوقانی کوه، جائیکه خاک رگه‌های رسوبی را نپوشانده، قابل تشخیص است. مشابه این فرایند زمین‌شناسی را صفه تخت سلیمان دارد؛ با این تفاوت که در اینجا از گذشته‌های بسیار دور با ایجاد جوی‌های متعدد و هدایت آب دریاچه به

بیرون از صفه، مانع از بالا آمدن آب دریاچه و رسوب‌گذاری ممتد شده‌اند. در بررسی‌های صورت گرفته در زندان سلیمان هیچ کانال و نهری که آب دریاچه را تخلیه کند، بدست نیامده است. این مسئله و نیز مدارک و داده‌های دیگر نشان می‌دهد که استقرار گروههای انسانی در این محوطه به مراحل پایانی حیات چشمه زندان باز می‌گردد. دهانه زندان شکل کاملا مدوری ندارد و دیوارهایش پس از اینکه در قسمت بالا به طرف داخل کشیده شده و حالت معلق پیدا کرده، بصورت کاملا عمودی پایین رفته و در آنجا برجستگی یافته است. چشمه زندان ظاهرا در اوایل هزاره اول ق.م به مرحله نهائی خود رسیده بود و با توجه به فشار و سنگینی فوق‌العاده حجم بسیار آب دریاچه، قدرت لازم را برای بالا آوردن سطح آب نداشته و از همین رو برای مدت نسبتا طولانی سطح دریاچه تغییرات اندکی پذیرا شده است. این واقعیت را می‌توان از روی رسوب‌گذاریهای نازک ۳ تا ۴متر فوقانی دیواره و همچنین از روی هوازدگی بیشتر این بخش، مشخص ساخت.

مخروط مرتفع زندان ظاهرا در جریان زلزله شکاف برداشته که این شکاف بعدها با رسوب‌گذاری بسته می‌شود. بنظر می‌رسد چشمه نیز در جریان زلزله دیگری فرو ریخته و مسدود شده و یا اینکه مجرای دیگری(احتمالا در صفه تخت سلیمان) برای جوشیدن پیدا کرده است. با خشک شدن چشمه و دریاچه آن، بناهای ساخته شده در پیرامون این دریاچه کارکرد و هدف وجودی خود را از دست داده و در مدت نسبتا کوتاهی متروک می‌شوند.

کوه زندان سلیمان با چشمه‌ای جوشان و دریاچه‌ای ژرف و پر آب در ارتفاع ۱۰۰ متری، در روزگار باستان پدیده کاملا شگفت‌انگیز و پر راز و رمزی بوده است. همین ویژگی باعث شده تا در اوایل هزاره اول ق.م اقوام ساکن در منطقه که به احتمال قریب به یقین مانّائی‌ها بودند، پیرامون لبه دریاچه و در ارتفاع ۶۰ متری از سطح زمین، اقدام به ساخت تاسیسات گسترده‌ای(به احتمال زیاد با ماهیت مذهبی) بنمایند. این تاسیسات بطول حدود هزار متر همچون حلقه‌ای بر گردن کوه زندان خودنمائی می‌کرده است(نقشه و طرح بازسازی شده ش۱۲۷). این تاسیسات علی‌رغم اینکه مربوط به یک دوره فرهنگی و تاریخی است، احتمال داده شده در دو مرحله شکل گرفته باشد(ناومان.۱۳۷۴، صص۳۲-۲۷). در جریان کاوشهای باستان‌شناسی هیات آلمانی بقایای این تاسیسات ساختمانی خاکبرداری شد. یک تراس هسته مرکزی تاسیسات را در

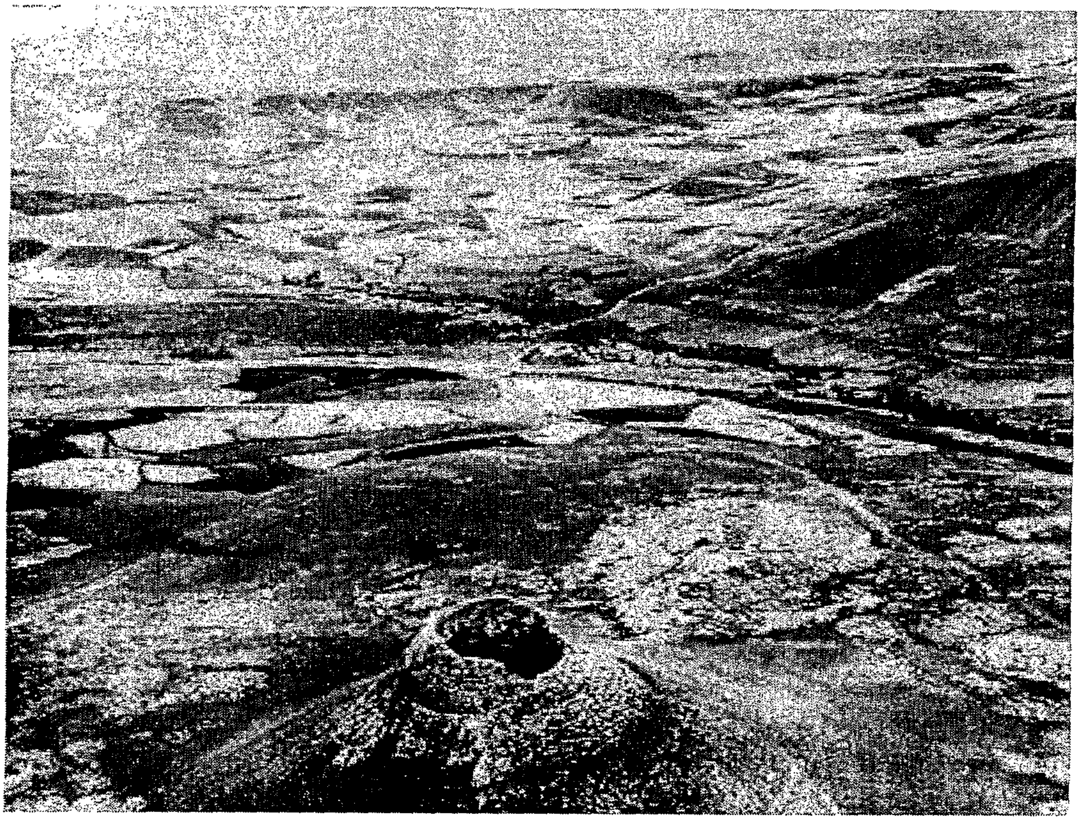

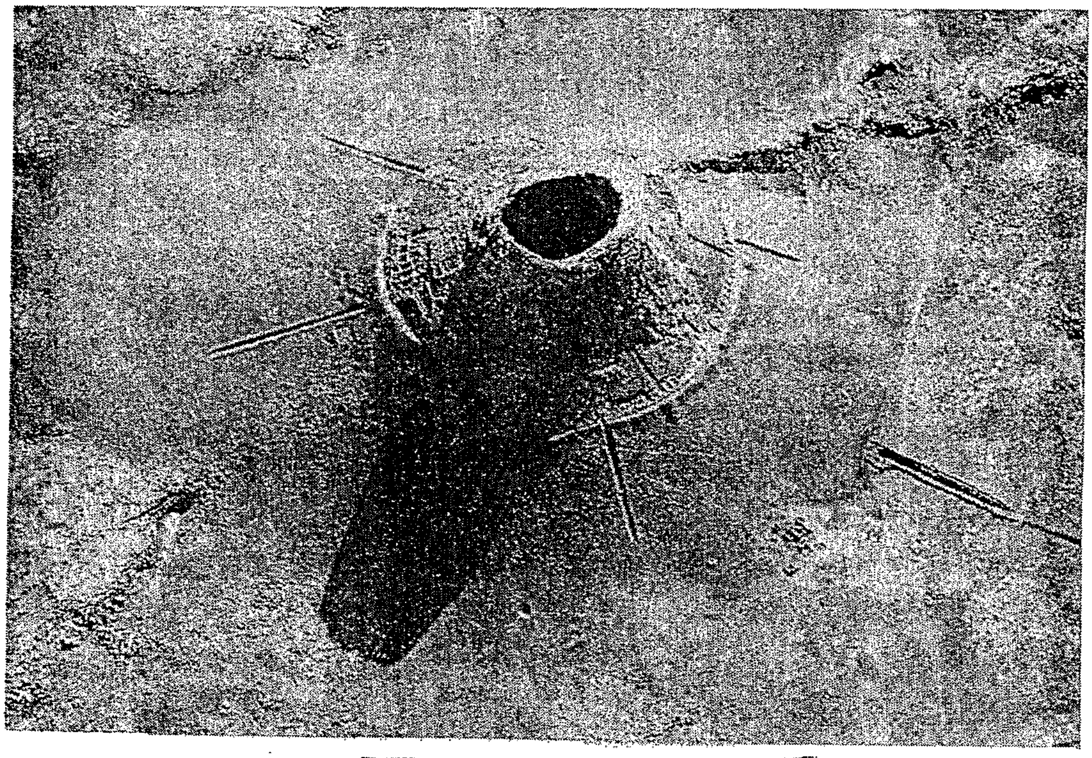

تصویر ۶-۱۱۳- زندان سلیمان تصاویر هوائی

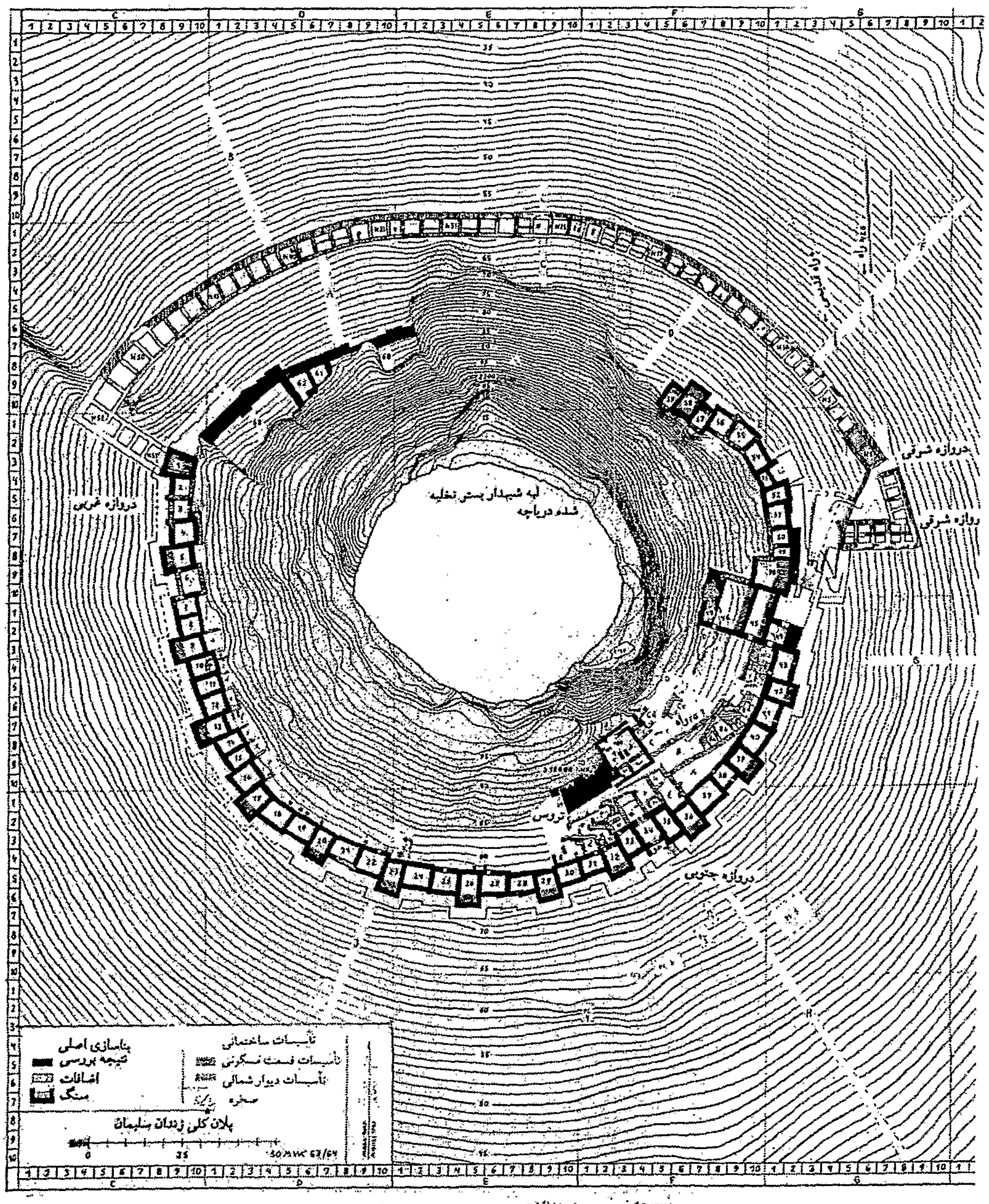

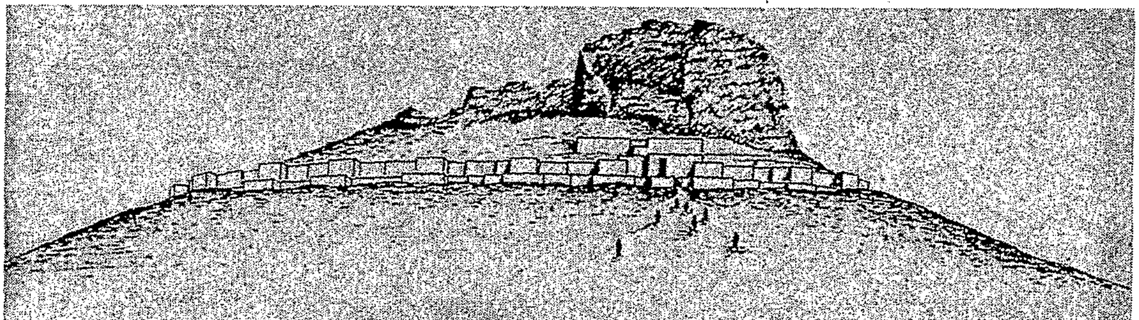

تصویر ۶-۱۱۴- زندان سلیمان، نقشه آثار معماری(بالا) و طرح بازسازی شده

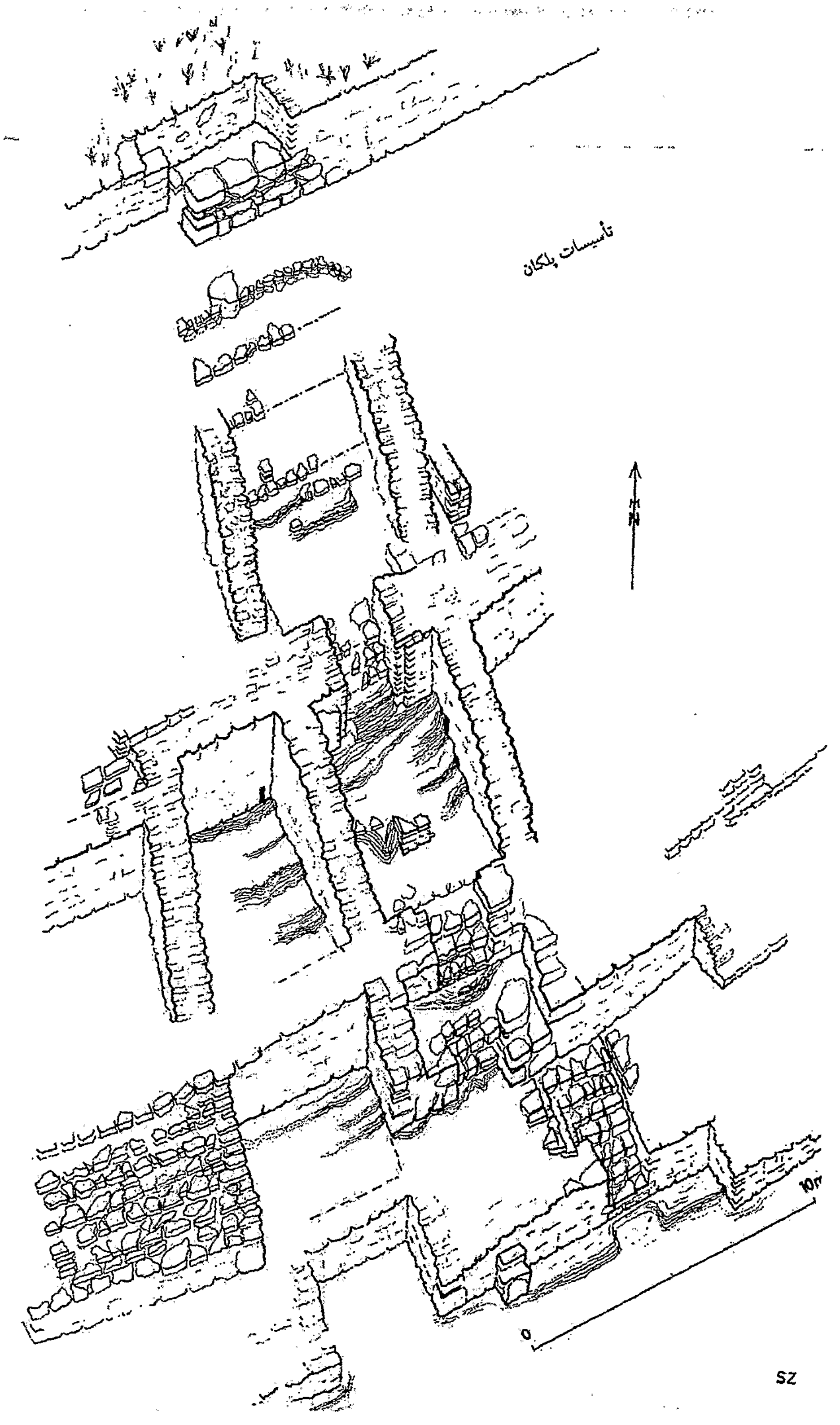

تصویر ۶-۱۱۵- زندان سلیمان، تاسیسات پلکان

سمت جنوب شرقی تشکیل داده است. امروزه از این تراس فقط توده‌ای از زیر بنا باقی مانده است از این رو تشخیص وضعیت ساختمانی آن غیر ممکن شده است. تراس در دامنه بشکل مجزا قرار داشته و از آن یک گذرگاه مستقیم به کوتاهترین نقطه لبه دریاچه که در آن زمان نیز شکسته و فروریخته بود، منتهی می‌شده است. یک آبروی تعبیه شده در صخره بالادست حیاط، تاسیسات را از نفوذ آب دریاچه مصون می‌داشته است. برای رسیدن به این تراس از پایین تاسیسات پلکانی بزرگی(تصویر ش۱۲۸) تعبیه کرده‌اند. این پلکان از طریق سکوی تراس، ابتدا به یک حیاط جانبی محصور شده با دیوار راه می‌یابد. این حیاط ظاهرا نقش مهمی در آیین مذهبی داشته است. از این قسمت تعداد زیادی قطعات شکسته خمره‌های ذخیره بدست آمده است.

زیر این تراس مرکزی و ۶۰ متری بن تپه، حلقه‌ای مشتمل بر ۶۳ اتاق امتداد یافته که به نحوی ماهرانه با شرایط سخت زمینی که روی آن قرار گرفته، تطبیق داده شده و در عین حال از نظم کاملی برخوردار است(نقشه ش۱۲۷). این تاسیسات در کل شباهت زیادی به برج و باروی قلعه‌ها دارد(ناومان.۱۳۷۴، ص۲۷) و قسمت‌هایی از آن همانند برج‌های دفاعی، پیش‌آمدگی دارد. با توجه به اینکه این تاسیسات بصورت حلقه بسته نبوده و از جهت شمالی امکان نفوذ وجود داشته، احتمال داده می‌شود این شیوه بیشتر برای مقاومت سازه در برابر رانشی که شیب تند دامنه مسبب آن بوده، اتخاذ شده است. این برج‌ها یا پیش‌آمدگی‌ها که حدود ۱۴ مورد از آنها در زندان شناسائی شده است، نسبت به دیواره اصلی ۳/۵ تا ۲/۵ متر جلوتر بوده و از نظر ابعاد اختلاف‌هایی با یکدیگر دارند. طول نمای این پیش‌آمدگی‌ها بطور متوسط در حدود ۷ متر است(فون دراوستن.۱۳۷۳،ص۱۱۶). در جلو این دیواره و بر سطح دامنه کوه، تراسی سنگ چین ساخته شده که متناسب با نمای دیواره اصلی، پیش‌آمدگیها و فرو رفتگی‌هایی دارد. این تراس همانند دیواره اصلی بر سطح رسوبی دامنه قرار گرفته و نقش قابل توجهی در ایستائی دیواره ندارد و احتمالا بعنوان راهروئی در پیرامون بنا بوده است. شیوه معماری دیواره اصلی، با پیش‌آمدگی‌ها و فرورفتگی‌ها را شاید بتوان با دیواره دفاعی «قلعه جان‌آقا» که به تازگی در محدوده شهرستان شاهین‌دژ و با فاصله‌ای نچندان دور از زندان، کشف شده و توسط بهمن کارگر، کارشناس ارشد سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی به

مانّائی‌ها نسبت داده شده، مقایسه نمود. این دیواره در نمای جبهه خارجی از نظر طرح، ساخت و مصالح بکار گرفته شده، شباهت کاملی با دیواره زندان دارد(تصاویر و نقشه ش۸۴-۸۰).

تاسیسات زندان حداقل دارای ۳ دروازه ورودی در جهات جنوبی، شرقی و غربی بوده است. در این میان دروازه جنوبی با توجه به تاسیسات پلکانی مهمی که در راستای آن قرار گرفته، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. دروازه اصلی همانند دیگر دروازه‌ها دارای اتاقکی با درهای بیرونی و درونی بوده است که درها برای جلوگیری از دید مستقیم به مکان مقدس، مقابل هم قرار نداشتند(ناومان۱۳۷۴،ص۲۹).

مصالح مورد استفاده در این محوطه را سنگ‌های رسوبی نتراشیده (با نمای هموار شده) و ملات گل تشکیل می‌دهد(تصویر ش۱۳۰). دیواره خارجی از سنگهایی به ابعاد بزرگ و اشکال منظمتر و به شیوه خشکه چین ساخته شده است. با توجه به مطالعات صورت گرفته شواهدی مبنی بر استخراج سنگها از خود کوه زندان بدست نیامده است. بخش‌های فوقانی بناهای زندان احتمال می‌رود ساختار خشتی داشته است.

در جریان حفاری و در میان ویرانه‌های زندان به غیر از قطعات سفال، مدارک مطمئن دیگری برای تاریخ‌گذاری بدست نیامد. از جمله اشیا بدست آمده مهری استوانه‌ای است با نقش هندسی ساده که انواع مشابهی در آشور دارد(فون دراوستن.۱۳۷۳،ص۱۱۵). وضعیت آثار برجای مانده نشان می‌دهد که ساکنان محوطه با برنامه اقدام به ترک محوطه و انتقال اموال خود کرده و بناها نیز بتدریج رو به ویرانی نهاده‌اند. بقایای معماری و سفال بدست آمده نشان می‌دهد که محوطه بعد از متروک شدن بعنوان مکان مذهبی، توسط گروهی از مردم معمولی از همان قوم، برای مدت نسبتا کوتاهی مورد استفاده مجدد قرار گرفته است. در این استفاده با تغییراتی از محوطه بعنوان پناهگاه یا سکونتگاه قلعه مانند استفاده کرده‌اند (ناومان.۱۳۷۴ ،ص۳۱). این سکونت احتمال دارد مربوط به نیمه دوم قرن ۷ق.م باشد که ظاهرا در جریان حمله دشمن از بین رفته است. یک اسکلت درهم ریخته در جلوی حصار و مقدار زیادی پیکان و ویرانی آشکار خانه‌های مسکونی گویای این واقعیت است.

در فاصله قابل دید از زندان سلیمان و بر روی ارتفاعات، دو تومولوس شناسائی شده که بنظر می‌رسد با محوطه زندان همدوره باشند. در یکی از این گور تپه‌ها ترانشه‌ای زده شد و تا مرکز آن ادامه یافت اما به

مقبره‌ای نرسید و از این رو تاریخگذاری دقیق آن مقدور نشد(همانجا،ص۲۳).

مبنای اصلی برای تاریخگذاری زندان، مجموعه سفال آن است که شباهت‌های بسیاری با انواع حسنلوIII، زیویه و قلایچی. این مجموعه‌ها با توجه به مطالعات و آزمایشهای صورت گرفته در محدوده عصر آهنIII(۵۵۰-۸۰۰ق.م) تاریخگذاری شده‌اند. البته استقرار در زندان بنظر می‌رسد اندکی قبل از ۸۰۰ شروع شده و حدود ۶۰۰ق.م به پایان رسیده در حالیکه استقرار در زیویه و حسنلو دیرتر آغاز شده و دیرتر نیز به پایان رسیده است. البته یانگ برای آغاز استقرار در زندان تاریخ جدیدتری در حدود ۷۵۰ق.م و برای پایان لایه استقراری اصلی آن ۶۵۰ق.م را پیشنهاد داده است(Muscarella.1973,p.22). مجموعه سفال بدست آمده از زندان سلیمان توسط راینر بومر (از اعضای هیات باستان‌شناسی آلمان) مورد مطالعه و طبقه‌بندی قرار گرفته و نتایج حاصله در کتاب«تخت سلیمان»(فون دراوستن. ۱۳۷۳،صص۱۳۲-۱۱۸) و نیز در مقاله مجزا(Boehmer.1986,pp.95-115) به چاپ رسیده است. در ادامه طبقه‌بندی و شرح سفال زندان بر اساس دو منبع مذکور و نیز بررسی‌های میدانی انجام گرفته(تصویر ش۱۳۱) و اشاراتی که کایلر یانگ در ارتباط با سفال زندان داشته‌اند(Yuong.1969,pp.74 and 80) ارائه می‌شود.

بومر مجموعه سفال زندان را بر اساس کیفیت ساخت به سه گروه اصلی؛ ظریف و نیمه ظریف، نیمه خشن و خشن طبقه‌بندی کرده است. در این طبقه‌بندی گونه ظریف و نیمه ظریف خود در کل به دو زیر گونه تقسیم شده است.

سفال ظریف و نیمه ظریف(تصاویر ش۳۷-۱۳۵)

سفال ظریف و نیمه ظریف زندان با خاک خوب و شسته شده و بکمک چرخ سفالگری ساخته شده و سطح آن صاف و بسیار صیقلی است. این گروه باستثناء موارد نادر به دو گروه تقسیم می‌شود.

۱)قطعه سفالهایی با خمیره قهوه‌ای مایل به زرد که بندرت رنگ قرمز یا جگری دارد و غالبا برای نازک شدن ظرف خمیره آن با ماسه بسیار نرم مخلوط شده است. ویژگی مشخصی که در این گونه دیده می‌شود تزیینات کنده آنها است که با ابزار نوک تیزی، اغلب بر روی شانه ظرف اجرا شده است. نقشمایه این تزیینات در اغلب موارد باندی از اشکال مثلثی شکل است که به شیوه‌های مختلف اجرا شده است(تصاویر ش۳۸،۱۳۵-۱۳۷). در کنار اشکال مثلثی، طرحهای لوزی، شطرنجی، دوایر کوچک و طرحهای

نقطه نقطه، خطوط متقاطع و هاشورها قرار می‌گیرند. در تعدادی از موارد داخل اشکال با هاشور پـر شـده است. این نوع تزیین در محوطه‌های منسوب به مانّا(زیویه، قلایچی، قاپلانتو، پولابیگ، کـول‌تاریکـه) ثبـت شده است. در کنار این تزیین تعدادی از قطعات با نشانه‌هایی ناشی از فشار سـاده یـا بشـکل چـوب خـط تزیین شده‌اند. اشکال رایج این گروه را کاسه‌های لاله‌ای شکل و کوزه‌های با دهانه گشاد و تنـگ تشـکیل می‌دهند(تصاویر ش۳۷،۱۳۲-۱۳۶).

۲)این نوع سفال دارای خمیره‌ای به رنگ قرمز آجری و لعابی به رنگ سفید مایل به زرد یـا زرد مایـل بـه سفید است. این گونه از نظر لعاب‌دهی و اشکال، نوع مشابه و مرغوبتری در زیویه و قلایچی دارد. سفال بـا لعاب ضخیم متمایل به سفید در محوطه قلایچی به نهایت زیبای و کیفیت خود می‌رسد. این نـوع سـفال سطحی کاملا پرداخت شده و شفاف دارد به گونه‌ای که دیگر علائم صیقل در آنها دیده نمی‌شود. با توجـه به نوشته بومر این نوع سفال در زندان به مقدار کم حضور دارد و از این رو او احتمال داده کالای وارداتـی بوده باشد. در صورت صحت این احتمال، می‌توان منطقه بوکان یا سقز را مبدا آنها دانست.

در کنار دو زیر گونه مذکور قطعات منحصر بفردی نیز یافت شده است؛ از جمله دو قطعـه شکسـته بـدون تزیین از یک کاسه به شکل صدف با بدنه شیاره دار، به رنگ نخودی و لعابی به همان رنگ(تصویر ش۱۳۵) که تاکنون در زندان مشابهی برای آن یافت نشده است. به گفته دکتر اف- فیشر موارد مشـابهی در "بغـاز کوی"، مربوط به هیتی‌ها و فریگی‌ها، بدست آمده است. یک نمونه منحصر بفـرد دیگـر لولـه‌ای اسـت بـا انتهای صافی‌دار(تصویر ش۱۳۵طرح۲۰) که نمونه قابل مقایسه آن از قلایچی بدست آمده است.

در بازدیدی که اینجانب در سال ۱۳۷۴ از محوطه زندان سلیمان داشتم یک قطعه سفال با لعاب شیشه‌ای و طرح تزیینی مشاهده کردم که با توجه به حضور چنین سفالهای در دیگر محوطه‌های مانّائی، وجود این نوع سفال در زندان طبیعی خواهد بود؛ هر چند در مقالات بومر بـه ایـن نـوع سـفال اشـاره نشـده اسـت. همچنین در بررسی سال ۱۳۸۲ دو قطعه سفال ظریف خاکستری رنگ نیز بدست آمد.

سفال نیمه خشن(تصاویر ش۱۳۴، ۳۹-۱۳۸)

سفال‌های این گروه عمدتا به رنگ قرمز و به مقدار کمتری نخودی هستند و ساختاری نیمـه خشـن دارند و قسمت اعظم آنها با دست ساخته شده‌اند. قطعات نخودی رنگ از کیفیت بهتری برخـوردار بـوده و

به ظروف کوچکتری تعلق دارند. سفالهای نیمه خشن بخش اصلی سفالهای مکشوفه از **زندان** را بخود اختصاص داده و تقریبا مربوط به ظروفی می‌شوند که مورد استفاده بودند. غالبا مغز و همچنین تمام ظرف در نتیجه پخت ناقص رنگی سیاه دارد. ماده چسباننده آن را ماسه یا شن و در موارد نادری کاه تشکیل می‌دهد. تعداد قطعه سفالهایی که دارای لعاب گلی رقیق هستند، کم است. تعدادی از آنها یک لایه نازک آبرنگ قرمز تا نخودی دارند. سطح ظروف در مواردی صیقل متوسط تا خوب دارد و در موارد دیگری تنها با دست صاف شده است.

تزیینات این گروه را نیز عمدتا نقوش کنده تشکیل می‌دهد اما در اینجا کیفیت طرح و اجرای نقوش پایین‌تر از انواع ظریف و نیمه ظریف است. موتیف‌های تزیینی در اینجا ،در کنار خط انداختن‌های ساده، نقشهایی چون مثلث، خطوط افقی، نوارهای زیگزاگ و دایره‌های متحدالمرکز هستند. تعدادی از قطعات این گروه دارای تزیین نقش افزوده بودند(تصویر ش۱۳۸).

فرم‌های رایج این گروه را اشکال کاسه‌ای، ظروف گلدانی شکل با دهانه‌های بزرگ و کوچک، ظروفی با شکم برجسته یا با شکم و پایه‌ای مدور و همچنین ظروفی برای ذخیره مواد غذایی تشکیل می‌دهد. لبه ظروف در این گروه همواره به طرف بیرون برگشته است. تعدادی از ظروف در زیر گردن یک شانه برآمده را نشان می‌دهند. یک سری از ظروف دارای دسته‌های سوراخ‌دار کوچکی برای انداختن ریسمان هستند(تصویر ش۱۳۸) و تعدادی دیگر دارای دسته‌ای با طرح تجسمی سر گاو می‌باشند(تصویر ش۱۳۴). دسته‌های دیگری نیز در این محوطه بدست آمده که قابل مقایسه با انواع بدست آمده از زیویه و قلایچی است(تصویر ش۱۳۴، طرحهای ش۱۱-۸).

یک کاسه با دهانه قیفی شکل(از گروه کاسه‌های لاله‌ای شکل) که با چهار خط یا نوار ساده تزیین می‌شود، با چرخ ساخته شده و بدلیل شکل و خمیره قرمز رنگ از سایر سفالهای این گروه متمایز است(تصویر ش۱۳۸، طرح۳۴). از دیگر قطعات جالب توجه لوله ناودانی شکل ظرفی است(تصویر ش۱۳۸، طرح۳۷) که انواع مشابه آن در حسنلو، زیویه و قلایچی بدست آمده است. این نوع لوله که تجسم سر و گردن حیوانی را نشان می‌دهد در محوطه‌های عمدتا جزء سفالهای ظریف قرار می‌گیرند.

سفال خشن

این سفالها دارای خمیره قرمز رنگ و ماده چسباننده شن بوده و اغلب با دست ساخته شده و از پخت نسبتا خوب و لعاب نازک قرمز رنگ برخوردارند و بندرت لعاب نازکی از گل رس دارند. سطح ظروف بدقت صاف نشده و خراشها، علائم فشار و افزوده‌هایی بعنوان تزیین دارند. اشکال رایج این گروه را خمره‌ها و کاسه‌هایی با لبه کوتاه و دهانه باز تشکیل می‌دهند.

جمع‌بندی

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که مجموعه سفال بدست آمده از زندان در افق فرهنگی سفال عصر آهنIII و تقریبا همزمان با حسنلویIII ، زیویه و قلایچی قرار می‌گیرد و در کل کیفیت نازلتری نسبت به مجموعه قلایچی و زیویه دارد. یکی از شاخصه‌هایی که در کنار رنگ، شکل و پرداخت، سفال زندان، زیویه و قلایچی و کول‌تاریکه را در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار می‌دهد، تزیینات نقش کنده آنها با موتیف‌های کاملا مشابه است که نمونه‌های آن در جریان بررسی از تپه‌های قاپلانتو و پولابیگ(تصاویر ش۷۴و۷۷)، واقع در منطقه زیویه، بدست آمده است. با توجه به طرحهای ارائه شده شکل مسلط سفال زندان را(همانند دیگر محوطه‌های این دوره) اشکال کاسه‌ای و در مرحله بعد اشکال کوزه‌ای دهان گشاد یا گلدانی شکل تشکیل می‌دهد.

با توجه به گونه‌شناسی کایلر یانگ(Young.1969,pp.74,80) زندان با ۱۰ گونه سفالی با حسنلویIII ارتباط پیدا می‌کند در حالی که موارد مشابه زیویه و حسنلو بیشتر است. حسنلویIII تا حدود زیادی با زیویه و زندان همزمان است. در زندان سفالینه‌هایی دیده شده که با حسنلویIV ارتباط پیدا می‌کنند و بنظر می‌رسد مربوط به قبل از حسنلویIII و شکاف زمانی مابین این طبقه و طبقهIV بوده باشد؛ دوره‌ای که سنت سفال خاکستری حسنلویIV همچنان به حیات خود ادامه می‌داده است. زندان سلیمان مورد قابل مقایسه‌ای با حسنلویIIIA ندارد و بنظر می‌رسد استقرار در آن قبل از حسنلویIIIA و نیز زیویه به پایان رسیده باشد. می‌توان گفت که سفال نخودی عصر آهنIII در شمالغرب ایران احتمالا نخست در زندان سلیمان و کمی بعد در قلایچی و زیویه و در آخر در حسنلو شروع شده است.

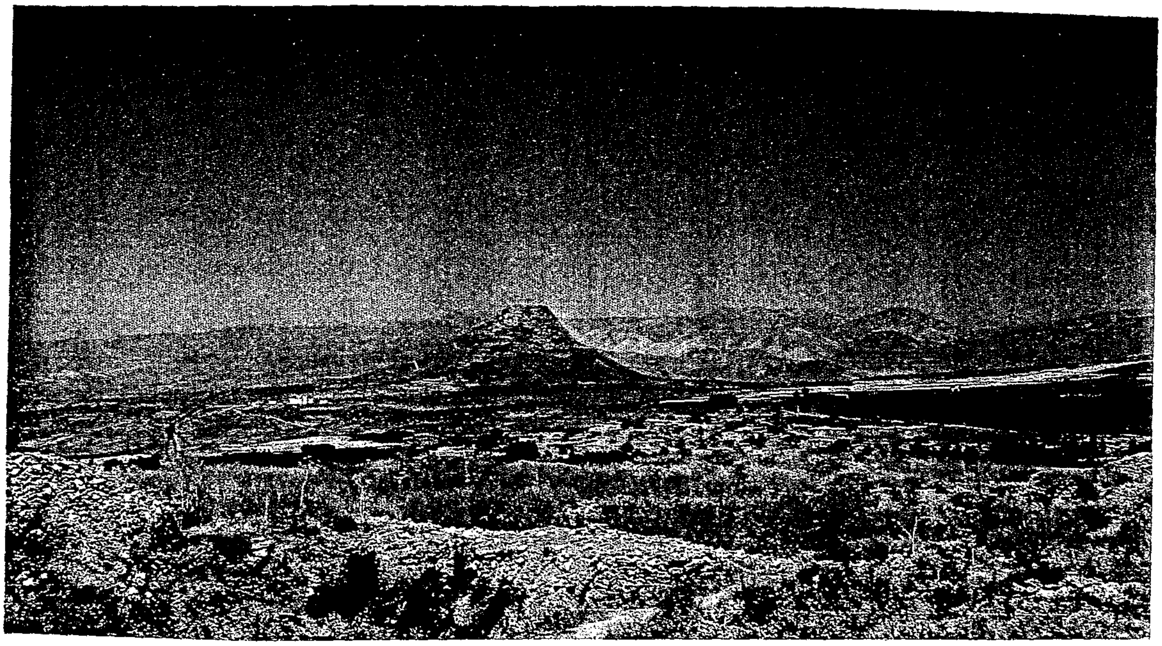

تصویر ۶-۱۱۶- زندان سلیمان، نمای عمومی از روی صفه تخت سلیمان

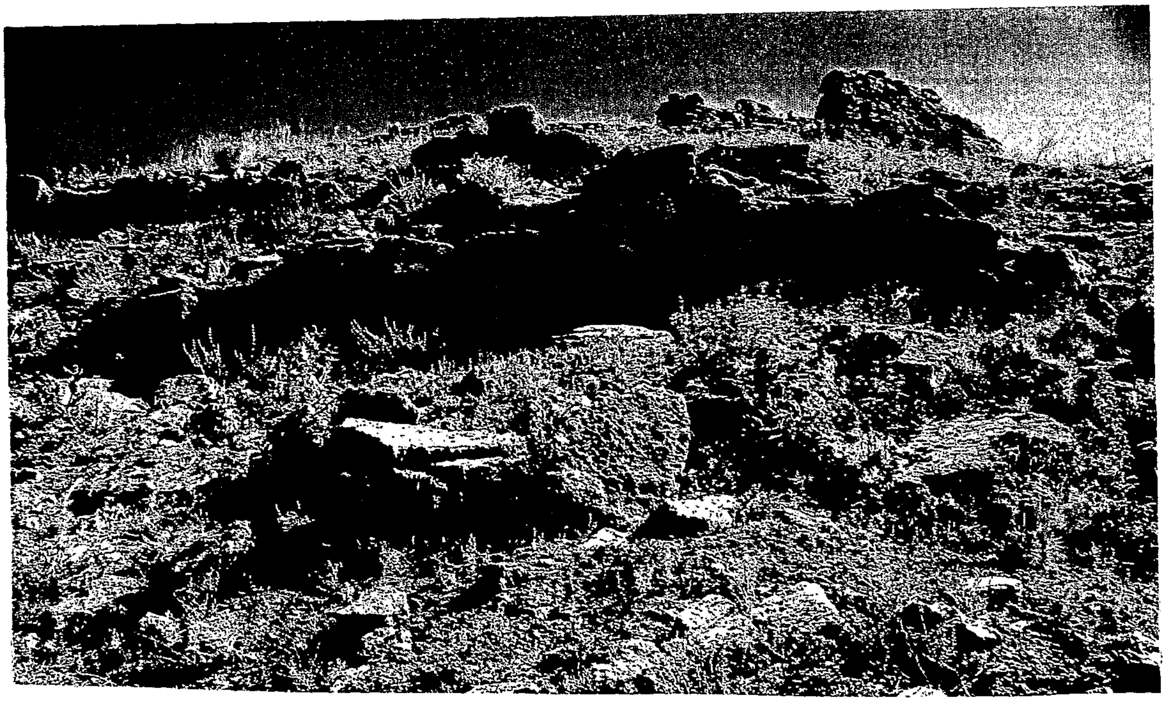

تصویر ۶-۱۱۷- زندان سلیمان، نمای یکی از برج‌ها یا برجستگی دیواره

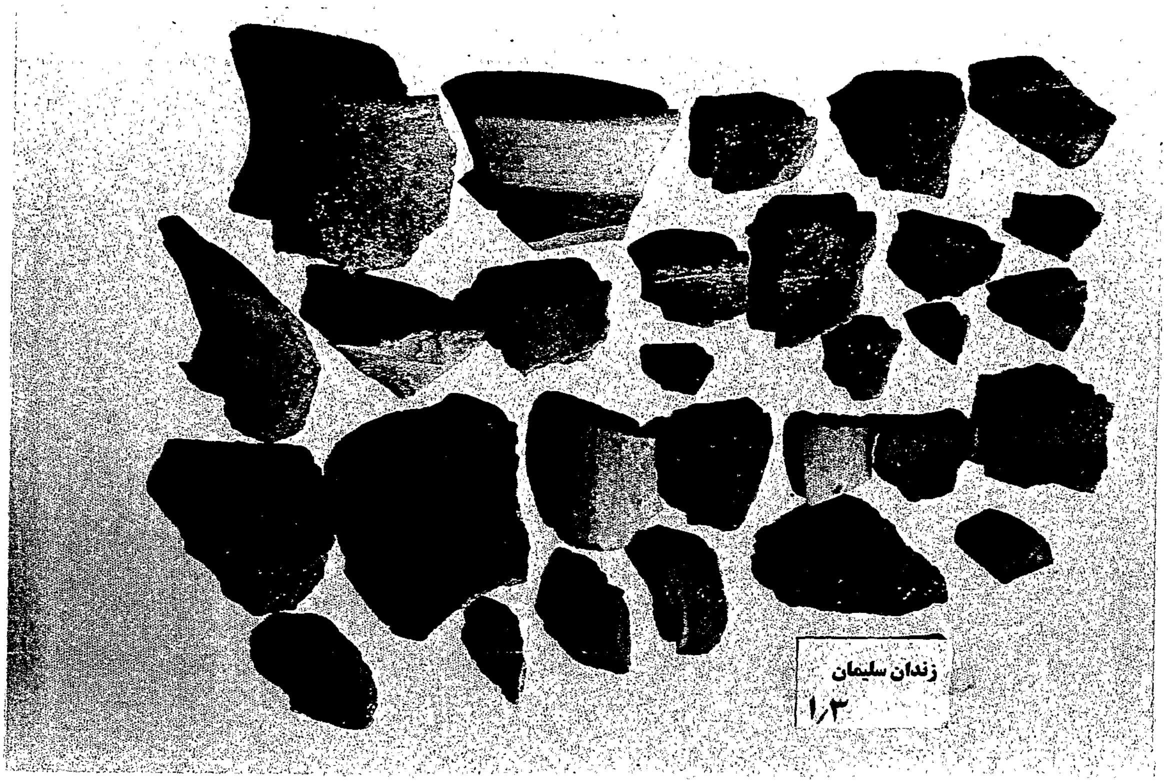

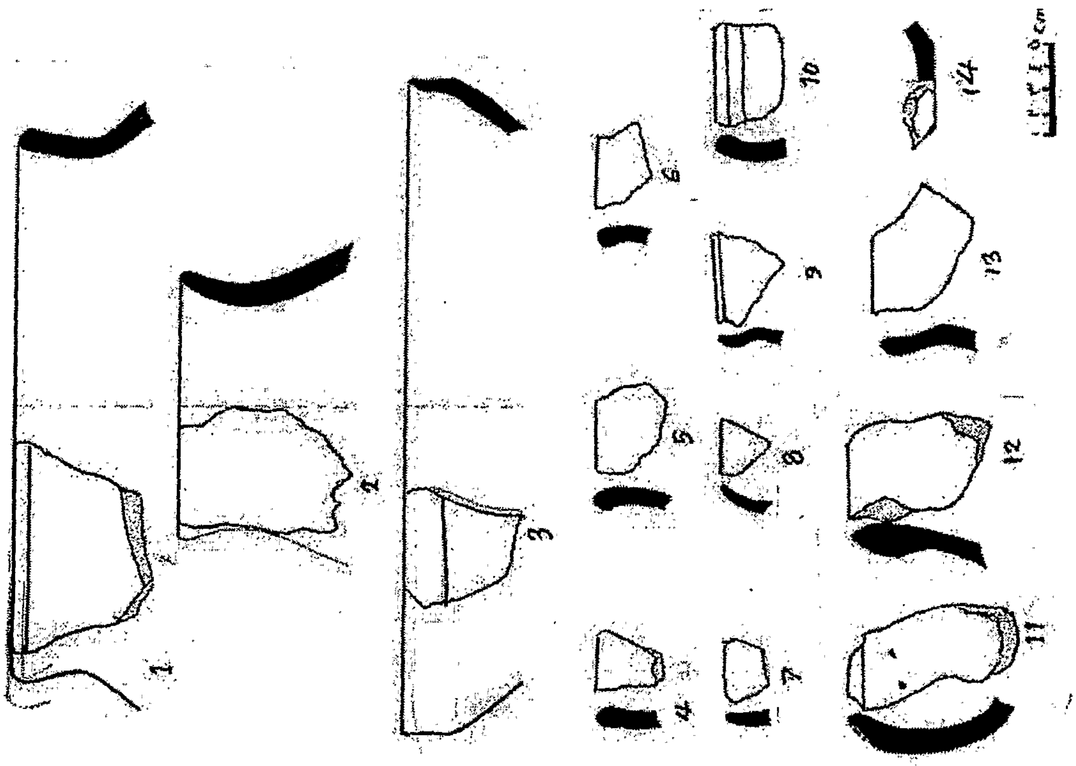

تصویر ۶–۱۱۸– زندان سلیمان، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

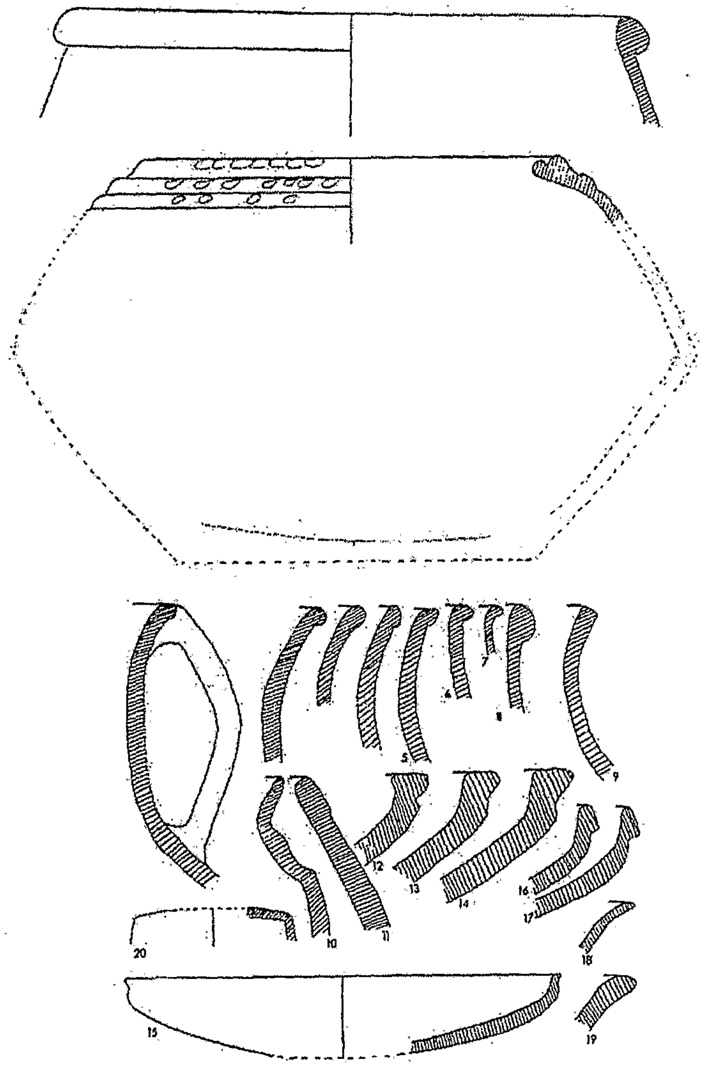

تصویر ۶–۱۲۰– زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف

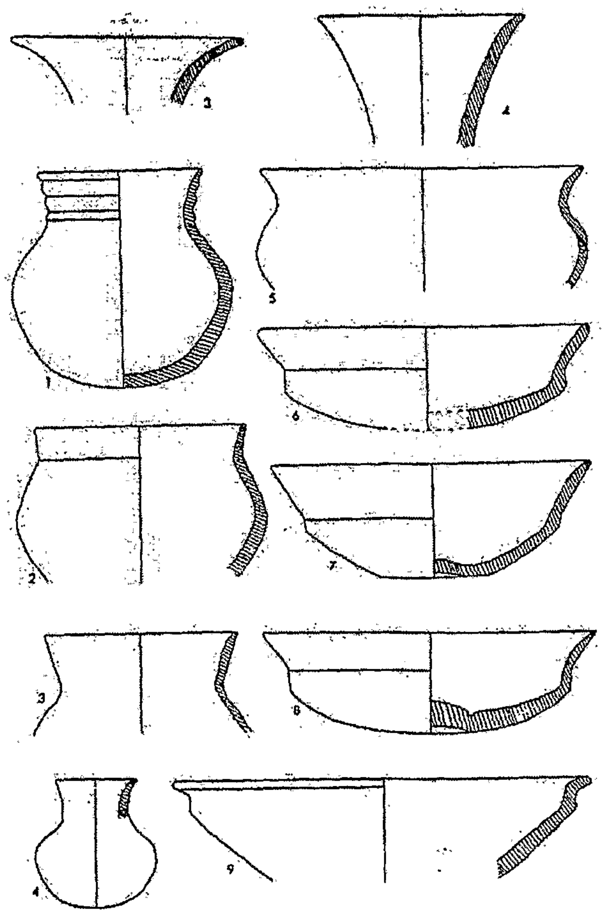

تصویر ۶–۱۱۹– زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف و ظریف

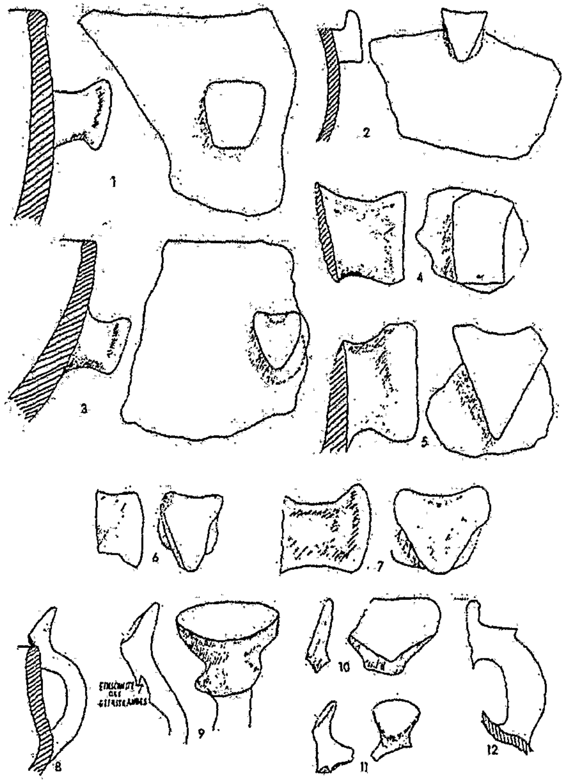

تصویر ۶–۱۲۱–زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه خشن

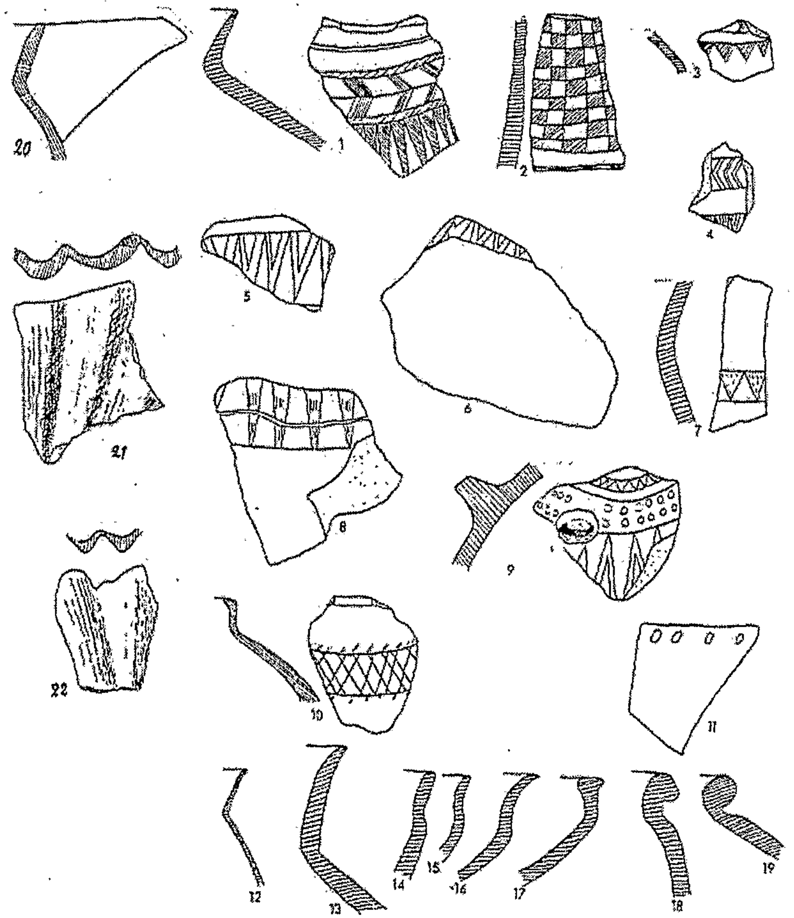

تصویر ۶–۱۲۲- زندان سلیمان، اشکال سفال نیمه ظریف و ظریف

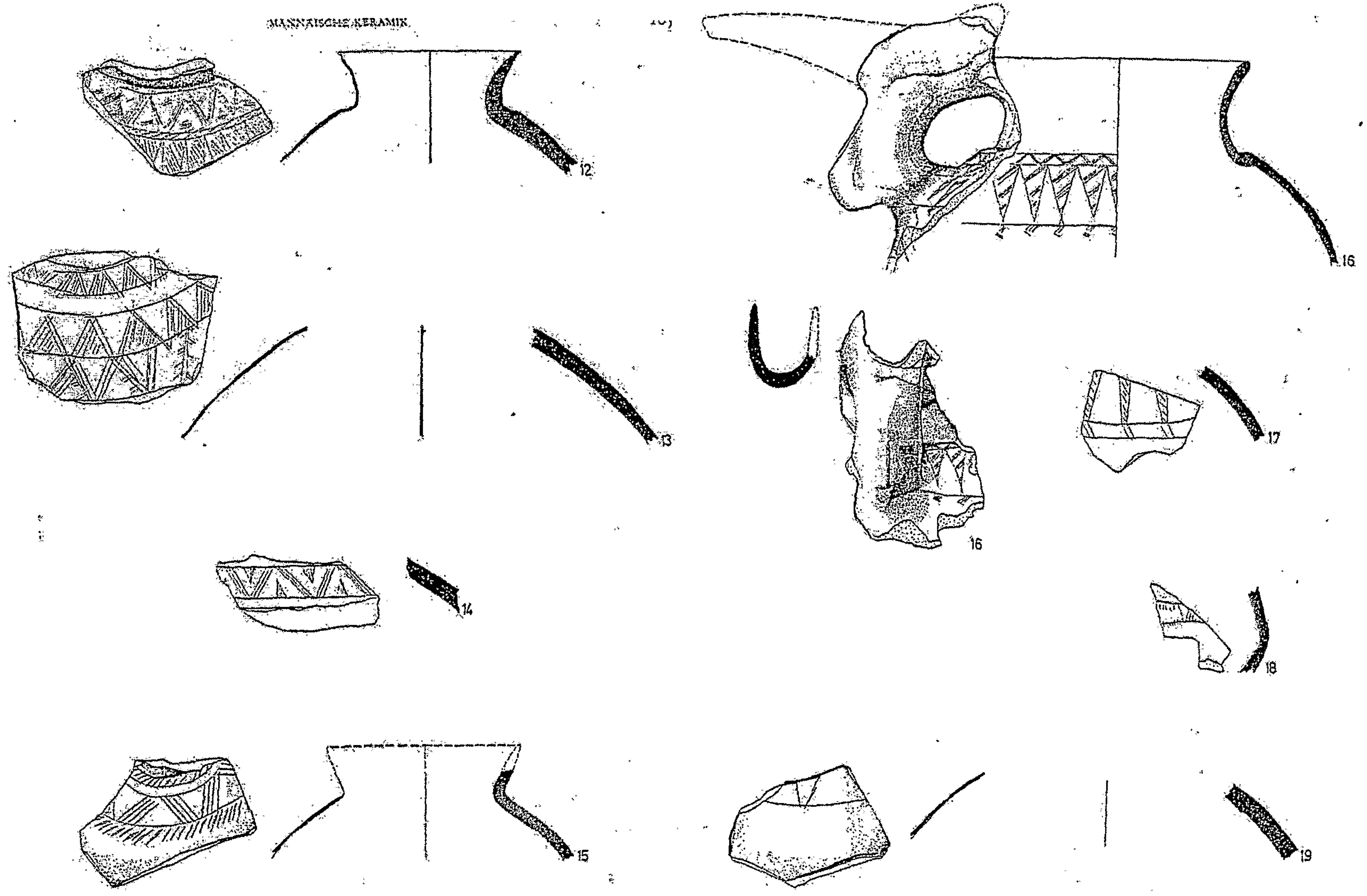

تصویر ۶-۱۲۳- زندان سلیمان، سفال ظریف با تزیینات کنده

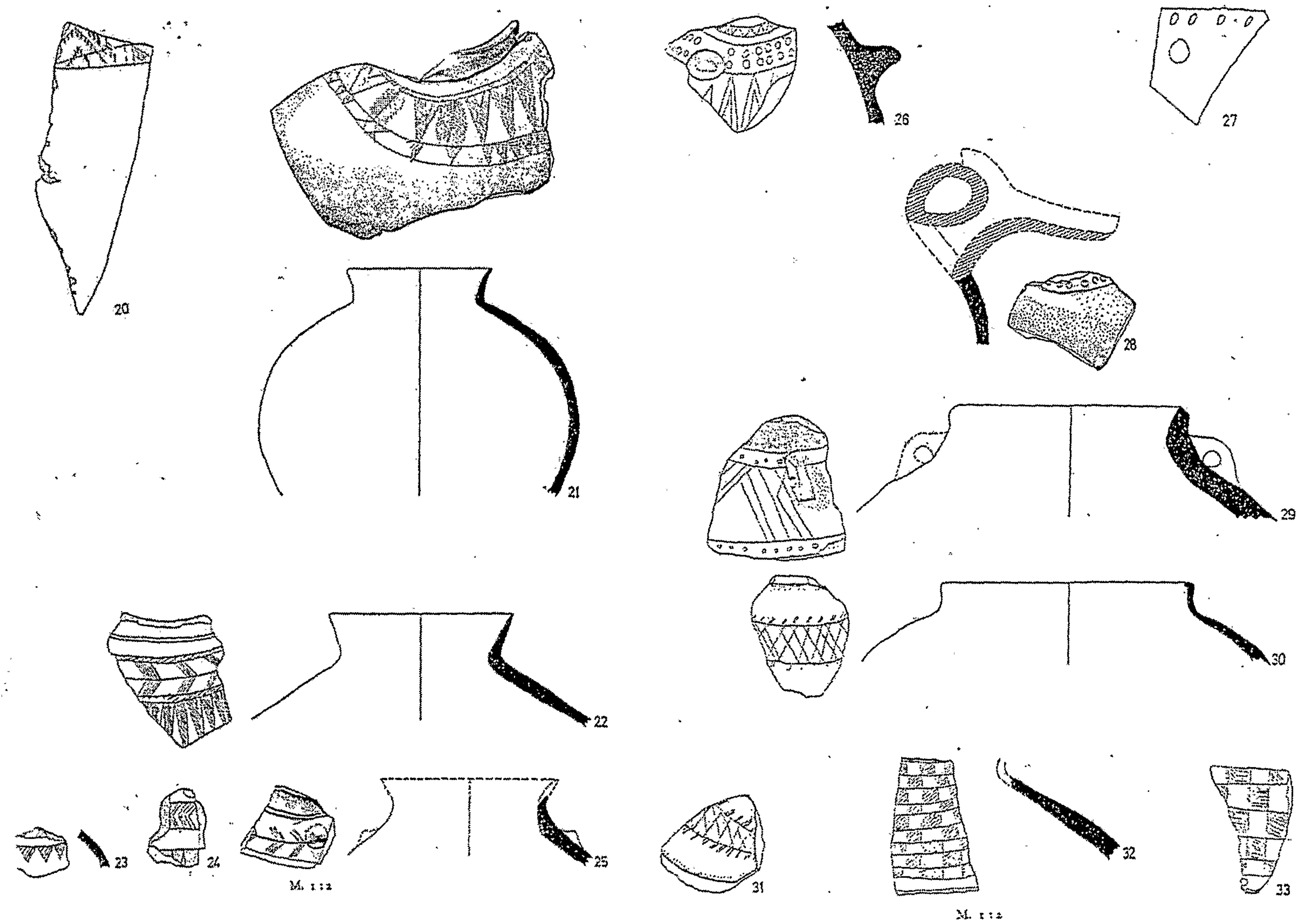

تصویر ۶-۱۲۴- زندان سلیمان، سفال ظریف با تزیینات کنده

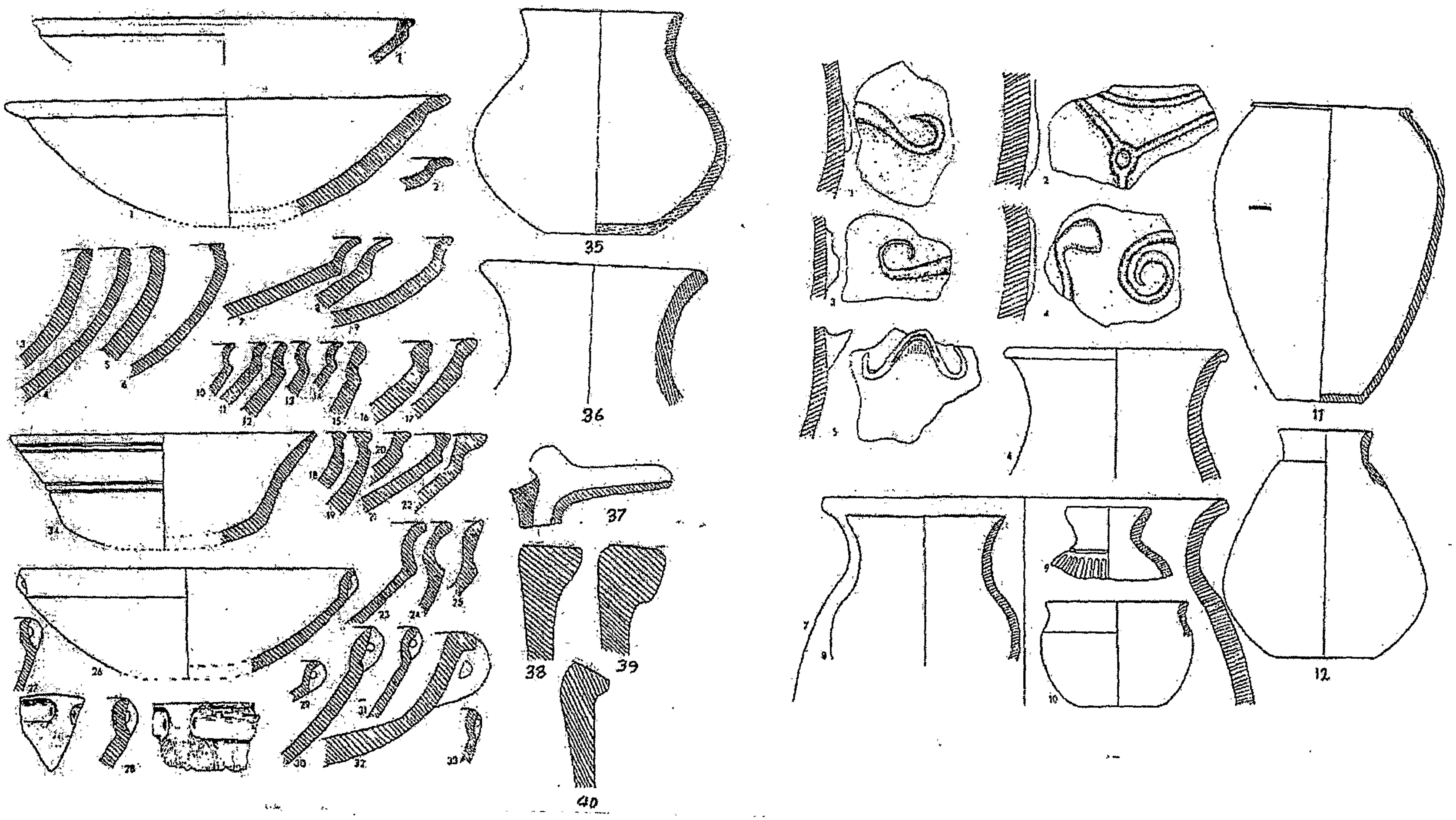

تصویر ۶–۱۲۵– زندان سلیمان، سفال نیمه خشن

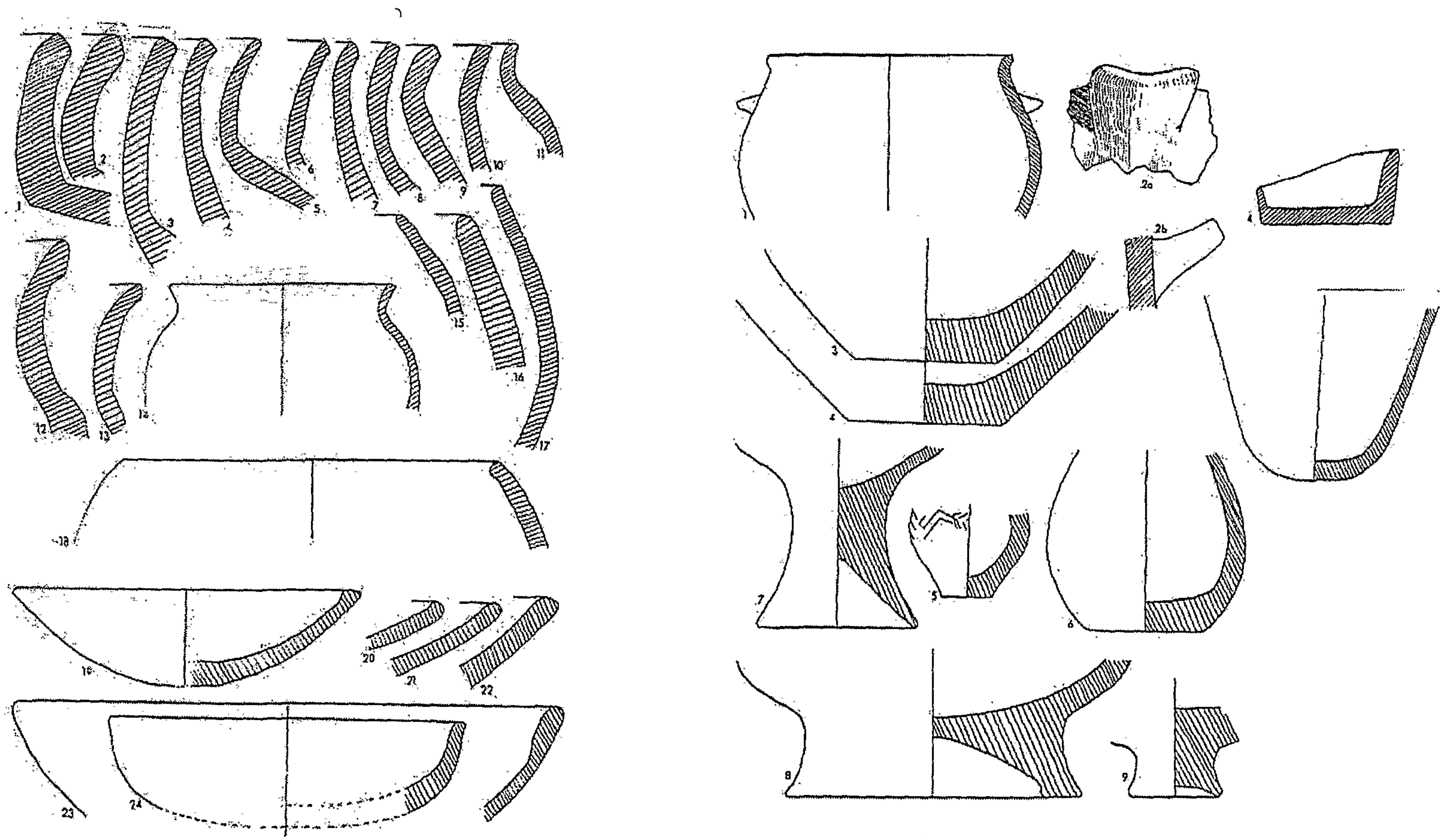

تصویر ۶–۱۲۶– زندان سلیمان، سفال نیمه خشن

۶-۲-۶-۲- قلعه یا تپه ساری‌قورقان

این محوطه در مجاورت روستایی به همین نام و ۴۵ کیلومتری غرب شهرستان تکاب و در فاصله قابل دیدی از غار کرفتو واقع شده است. تپه ساری‌قورقان بصورت منفرد و مرتفع در کنار بستر رودخانه ساروق قرار گرفته و بخش فوقانی آن با دیواره‌ای بلند صخره‌ای و صعب‌الوصول، موقعیت بسیار مناسبی را برای را برای احداث قلعه و استقرار فراهم آورده است(تصویر ش۳۰۹) و با توجه به همین شرایط است که در این محوطه شاهد استقراری از هزاره اول تا دوره صفویه هستیم(قراخانی بهار.۱۳۵۵،صص۷۸-۱۷۰).

دسترسی به بالای این تپه تنها از باریکه راهی و پلکان سنگی ایجاد شده در آن مقدور است. دیگر اضلاع تپه صخره‌ای و پرتگاه بوده و صعود از آنها، حداقل برای افراد عادی ممکن نیست. در داخل بدنه صخره‌ای تپه فضاهایی به صورت طبیعی و دست ساز شکل گرفته که ساکنان قلعه می‌توانستند از آنها برای مصارف مختلف استفاده کنند. سفالینه‌های پراکنده بر سطح این محوطه بیشتر مربوط به دوره اسلامی است(تصویر ش۱۴۲) اما قطعاتی نیز وجود دارند که با انواع هزاره اول و مانّائی قابل مقایسه‌اند(طرح ش۱۴۰). قلعه ساری‌قورقان در دوره اسلامی نیز از اهمیت زیادی برخوردار بوده و در متون تاریخی این دوره به آن اشاره رفته است.

در محدوده شهرستان تکاب در کنار محوطه‌های زندان و ساری قورقان، تاسیسات صخره‌ای و آبی روستای نخود دره (واقع در ۲۲ کیلومتری جنوب غربی شهرستان تکاب و با فاصله نه چندان دور از غار و مجموعه صخره‌ای کرفتو) قرار دارد که بهمن کارگر در جریان بررسی خود آن را جزء آثار مانّائی بشمار آورده است. قرابت مکانی این آثار با منطقه کرفتو و نیز زیویه، تاریخ‌گذاری فوق را تایید می‌کند.

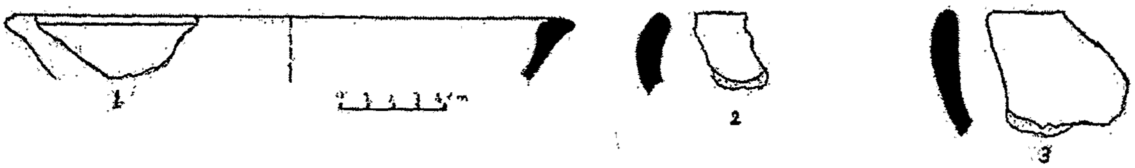

تصویر ۶-۱۲۷- قلعه ساری‌قورقان، طرح سفال

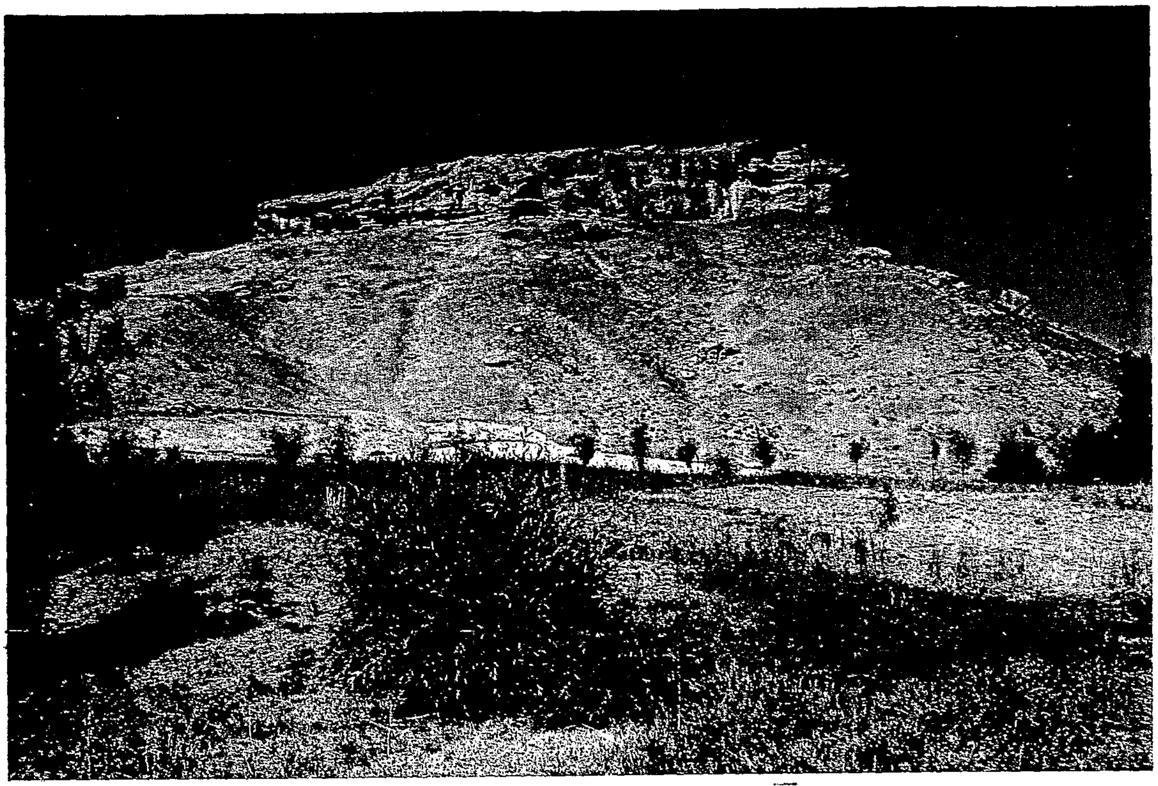

تصویر ۶-۱۲۸- قلعه ساری قورقان، نمای عمومی

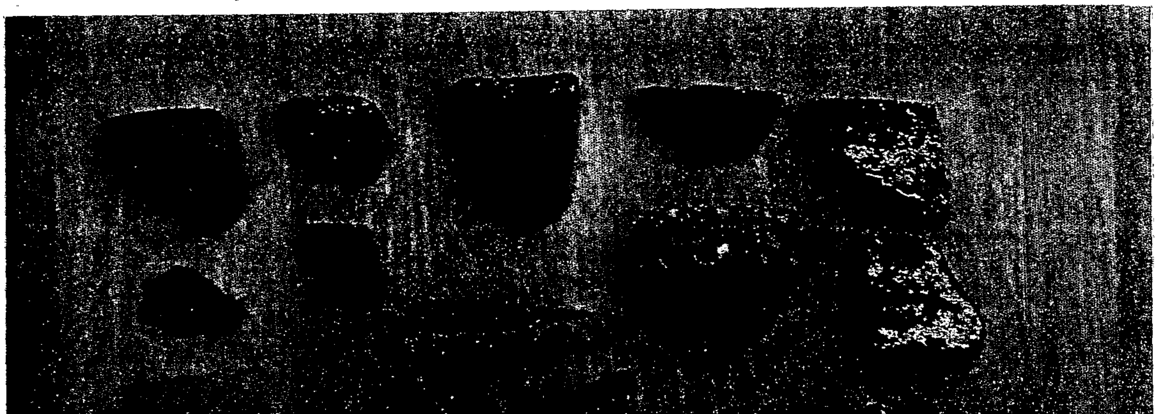

تصویر ۶-۱۲۹- قلعه ساری قورقان، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده

۶-۲-۷- محوطه‌های منطقه مهاباد

۶-۲-۷-۱- برده کنته

تپه صخره‌ای برده کنته(به معنای سنگ تراشیده یا سوراخ‌دار) بـه فاصـله ۱۵ کیلـومتری شـمال مهاباد و در شمالشرقی روستای یوسف کند و کنار رودخانه مهاباد واقع شده است. جاده مهاباد – ارومیه از کنار این تپه می‌گذرد و بهنگام احداث این جاده بخشی از تپه باستانی و آثـار معمـاری آن تخریـب شـده است.

تپه صخره‌ای برده کنته با صفه‌سازی، ایجاد راه پله‌ها، برش‌های عمودی و حفره‌هـا و کانـال‌هـای عمـودی ،برای هدف خاصی که بیشتر می‌توانست مذهبی بوده باشد، شکل داده شـده اسـت(تصـاویر ش۴۶-۱۴۳). در فاصله چند صد متری این محل و بر یک سطح صخره‌ای کم ارتفاع، چنـدین قبـر کنـده شـده اسـت کـه احتمال مذهبی بودن محوطه برده کنته را تایید می‌کند(تصویر ش۱۴۷). شیوه ساخت و حجاری این قبرهـا دقیقا همانند قبوری است که در گور دخمه فخریکا کنده شده است.

متاسفانه از سازه‌های معماری سطح تپه برده کنته آثاری بر جای نمانده و مجموعهٔ سفال جمع‌آوری شـده نیز فاقد نمونه‌های مشخص و قابل تاریخ‌گذاری دقیق می‌باشند(تصویر و طرح ش۱۴۸). با این حال با توجه به همین مدارک و شواهد نیز می‌توان انتساب آنرا به هزاره اول و اقوام مانّائی تایید کرد. محوطه برده کنته با فاصله نه چندان دور از گور دخمه و تپه فخریکا قرار دارد و کلیه شـواهد و مـدارک موجـود، بـویژه شـیوه حجاری و ساخت قبرها حکایت از همزمانی آنها دارد. در تپه بالای گور دخمه فخریکا نیز مجموعه سـفالی بدست آمده که قرابت نزدیکی با انواع مانّائی نشان می‌دهد(تصویر و طرح‌های ش۱۵۱).

۶-۲-۷-۲- گور دخمه و تپه فخریکا

محوطه باستانی فخریکا در نزدیکی روستای «یندرقاش» (از توابع شهرسـتان مهابـاد) و مجـاورت جاده ارتباطی و مهم مهاباد-میاندواب واقع شده و چشم‌انداز زیبایی به دشت سرسـبز و حاصـلخیز مهابـاد دارد(تصاویر ش۵۰-۱۴۹). بنای گور دخمه در منابع مختلـف مـورد مطالعـه و معرفـی قـرار گرفتـه اسـت و تاریخ‌های مختلفی برای آن پیشنهاد کرده‌اند که بیشتر دوره ماد را شامل مـی‌شـود کـه بـه نظـر مـن بـا

مجموعه برده کنته همزمانی کامل دارد و مانّائی بودن آنها محتمل‌تر است؛ چرا که منطقه مهاباد از مناطق مهم و مرکزی مانّا بوده و این دولت حداقل تا سالهای پایانی قرن ۷ق.م حیات مستقل داشته و در این تاریخ مجبور می‌شود تابعیت ماد را بپذیرد. و همچنانکه می‌دانیم در اواسط قرن ۶ق.م خود ماد به تابعیت امپراتوری هخامنشی در می‌آید. بر این اساس در دوره حدود ۵۰ ساله‌ای که مادها بر شمالغرب ایران تسلط داشته‌اند، بعید بنظر می‌رسد یک مجموعه مذهبی مهم(برده کنته) و گور دخمه‌ای که به احتمال بسیار از آن شاهی بوده، توسط مادها در قلمرو دولت تابع ساخته شود. مگر اینکه بگوئیم بناهای مذکور در دوره ماد و هخامنشی و توسط حکام محلی که می‌توانستند مانّائی باشند، ساخته شده است. با توجه به اینکه بنای گور دخمه در منابع دیگر معرفی شده ما در اینجا تنها به معرفی تپه فخریکا که تا کنون مورد مطالعه و معرفی قرار نگرفته، می‌پردازیم.

بر بالا و پشت تپه‌ای که گور دخمه فخریکا در جبهه صخره‌ای آن کنده شده است، محوطه‌ای باستانی وجود دارد که علی‌رغم اهمیت آن(حداقل در ارتباط با تاریخ‌گذاری گور دخمه) تا کنون مورد معرفی و مطالعه قرار نگرفته است. در جریان بررسی منطقه، این تپه که توسط حفاران غیر مجاز کاوش شده بود، مورد مطالعه قرار گرفت و نمونه‌های از سفال آن جمع‌آوری گردید. نمونه‌های مذکور در زیر گروه سفال نخودی عصر آهن III و در ارتباط نزدیک با انواع بدست آمده از قلایچی و زیویه و دیگر محوطه‌های مانّائی قرار داشتند(تصویر و طرحهای ش۵۲-۱۵۱). از جمله گونه‌های شاخص مانّائی در این تپه می‌توان به سفال نخودی مرغوب با سطح پرداخت شده و نیز قطعاتی از کاسه‌های مرغوب زورقی شکل(تصویر ش ۱۵۱،طرح‌های ش ۱۷-۱۶)که در بیشتر محوطه‌های مانّائی حضور دارند، اشاره کرد. در میان سفال‌های بدست آمده یک قطعه منقوش نیز بدست آمد که قابل مقایسه با دیگر نمونه‌های بدست آمده از محوطه‌های مانّائی و از جمله قلایچی است. وجود درصد قابل توجهی از سفال مرغوب در تپه فخریکا گویای اهمیت این محوطه است.

برای تاریخ‌گذاری این محوطه و گور دخمه که همزمانی آنها پذیرفتنی است، محتمل‌ترین فرض دوره مانّائی‌ها است اما این احتمال نیز وجود دارد که مربوط به دوره ماد و هخامنشی و از آن اقوام مانّائی ساکن در منطقه بوده باشد.

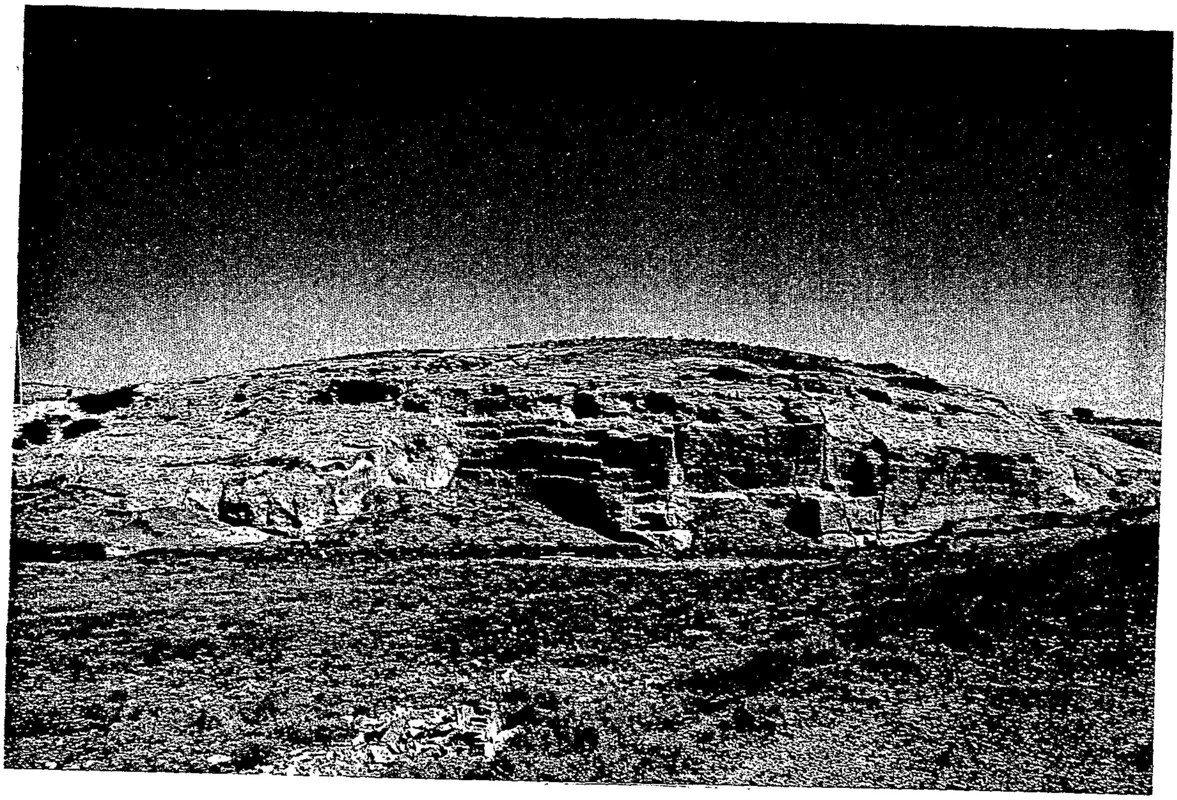

تصویر ۶–۱۳۰– برده کنته، نمای عمومی

تصویر ۶–۱۳۱– برده کنته، راه پله سنگی بریده شده در دامنه صخره‌ای تپه

تصویر ۶-۱۳۲- برده کنته، نمای بریده شده تپه

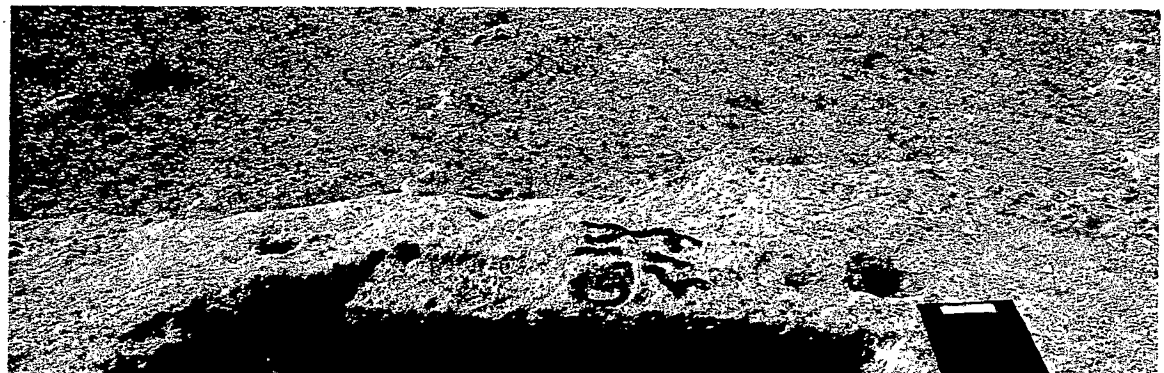

تصویر ۶-۱۳۳- برده کنته، یکی از کانال‌ها یا مخازن بریده شده در سطح تپه

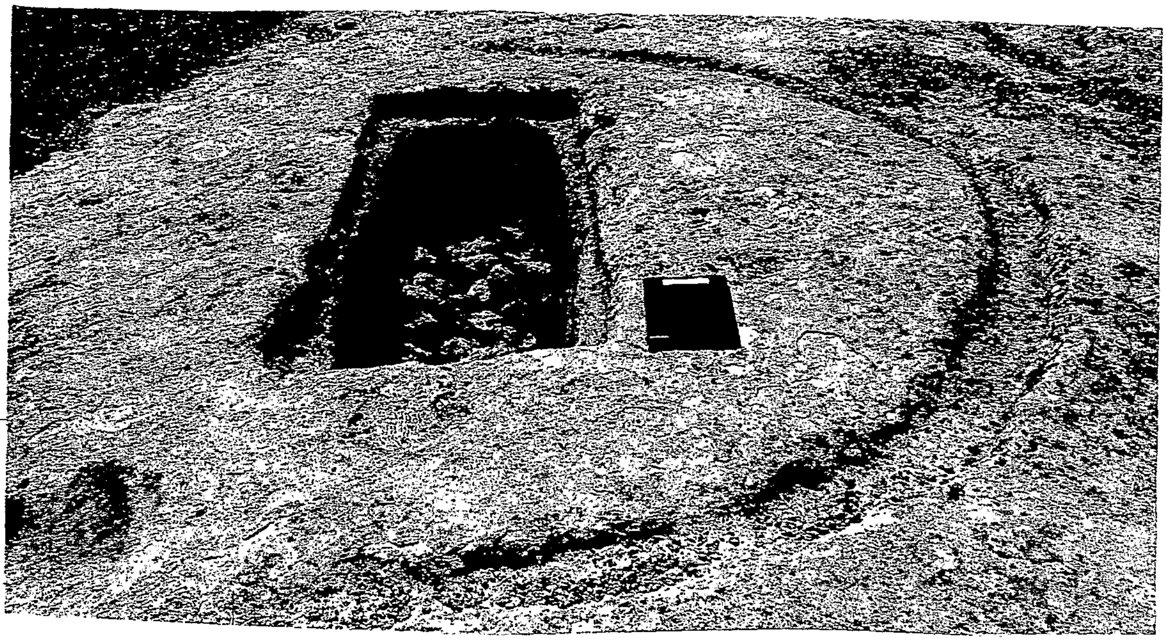

تصویر ۶-۱۳۴- برده کنته، نمای یکی از قبور کنده شده در سطح صخره‌ای

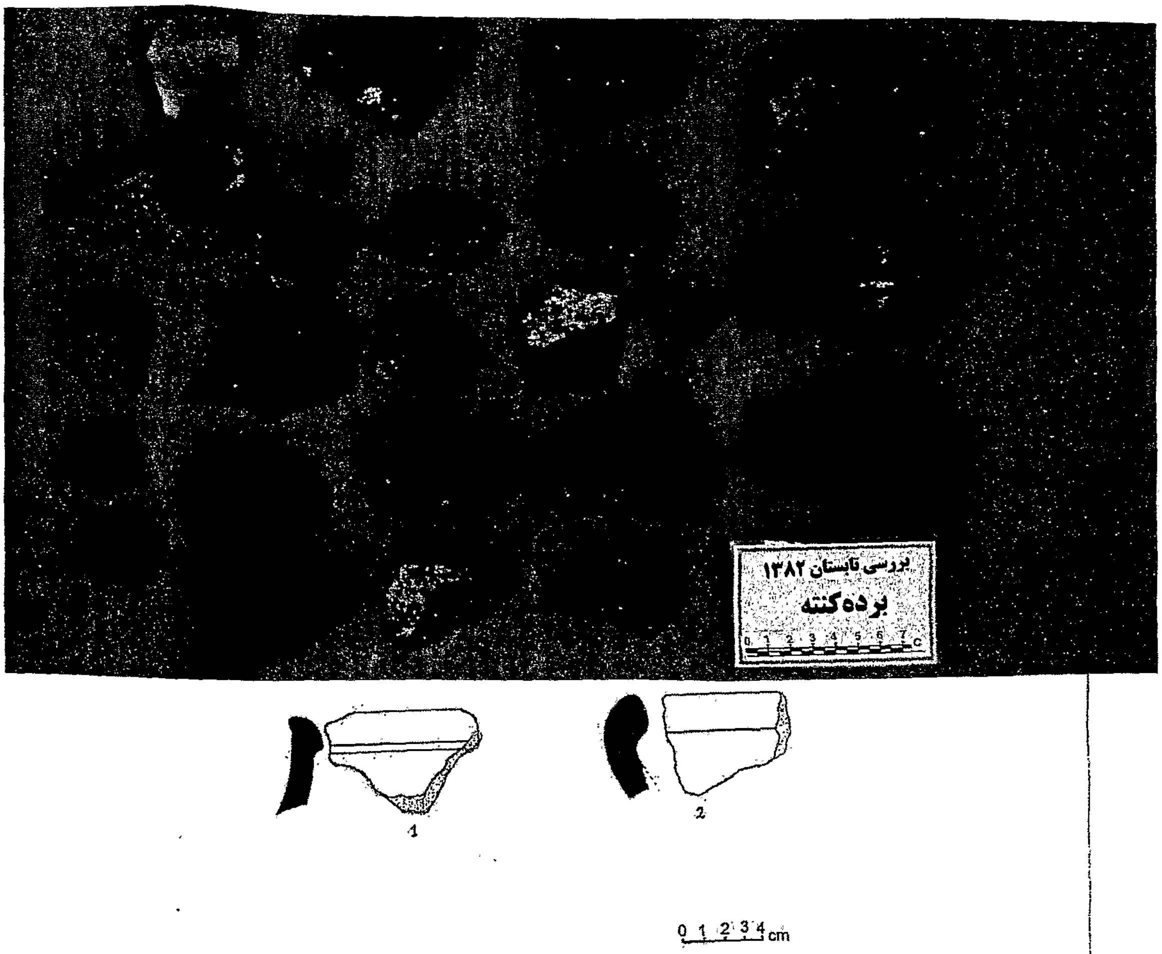

تصویر ۶-۱۳۵- برده کنته، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

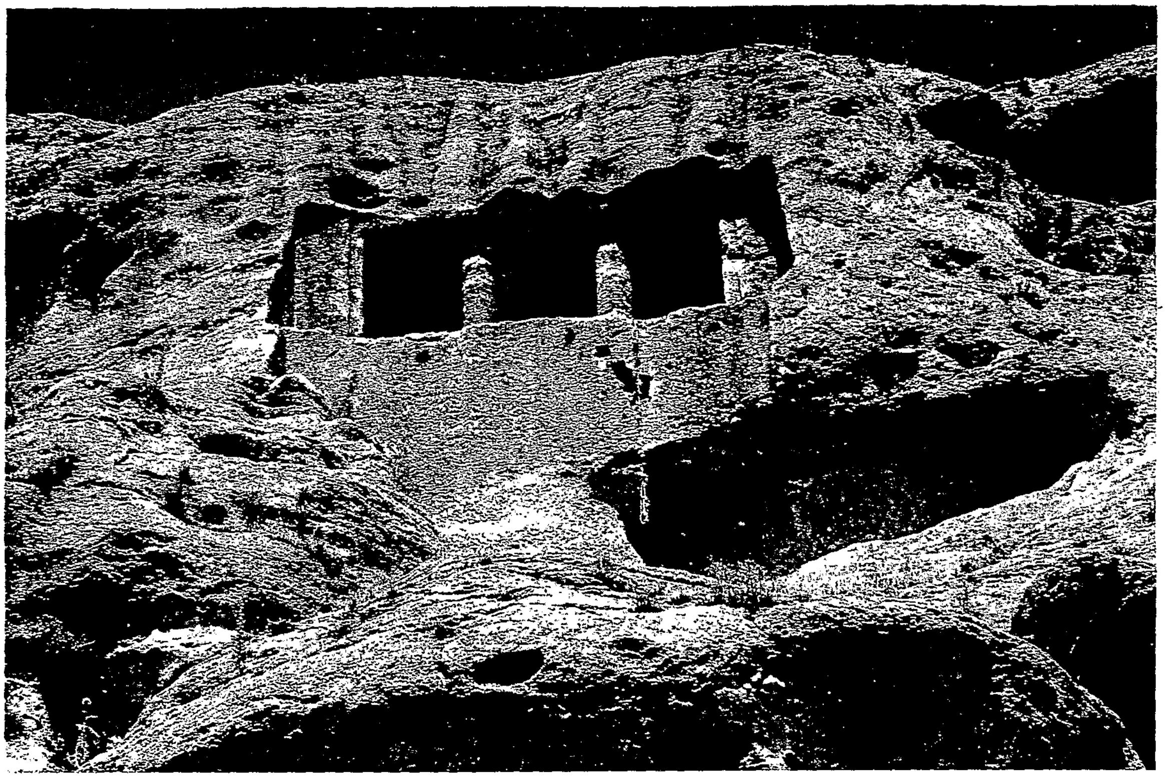

تصویر ۶-۱۳۶- گور دخمه فخریکا، نمای عمومی

تصویر ۶-۱۳۷- گور دخمه فخریکا، چشم‌انداز دشت روبرو

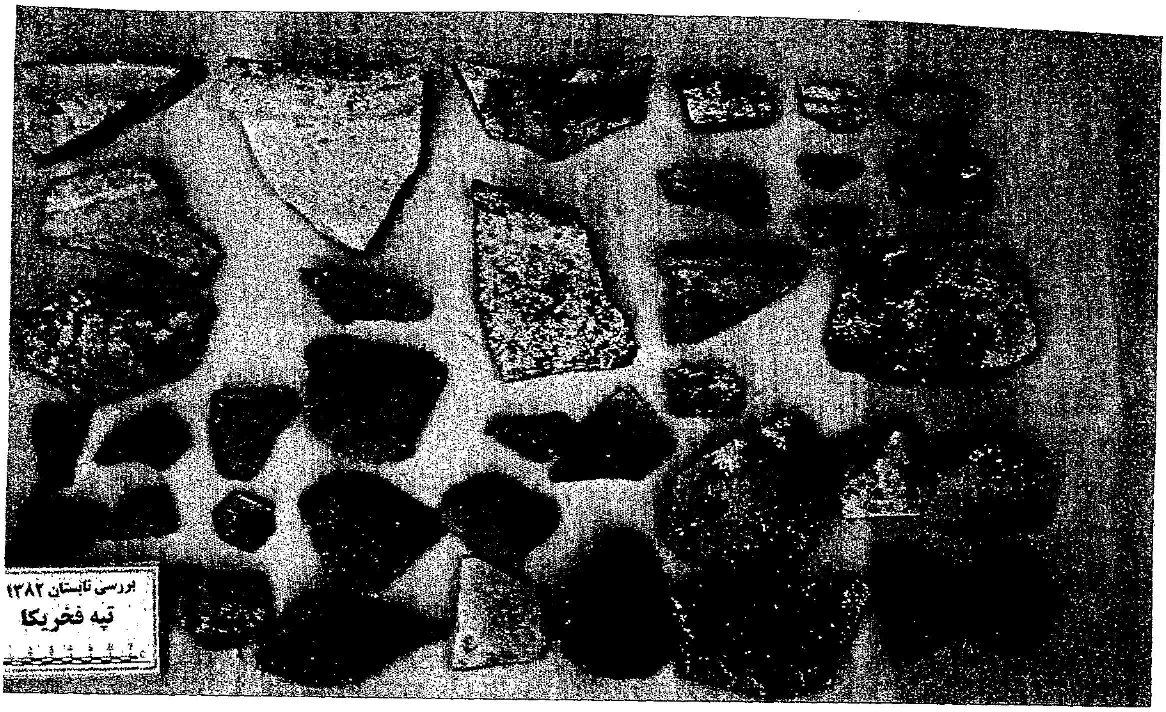

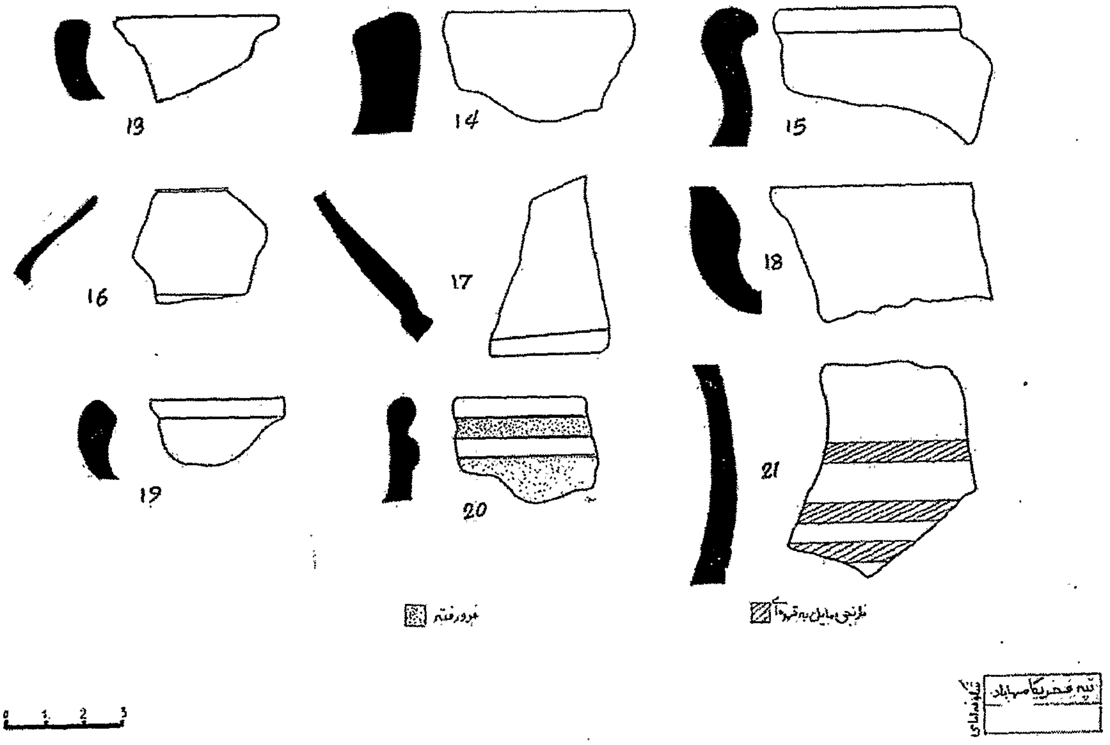

تصویر ۶–۱۳۸– تپه فخریکا، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

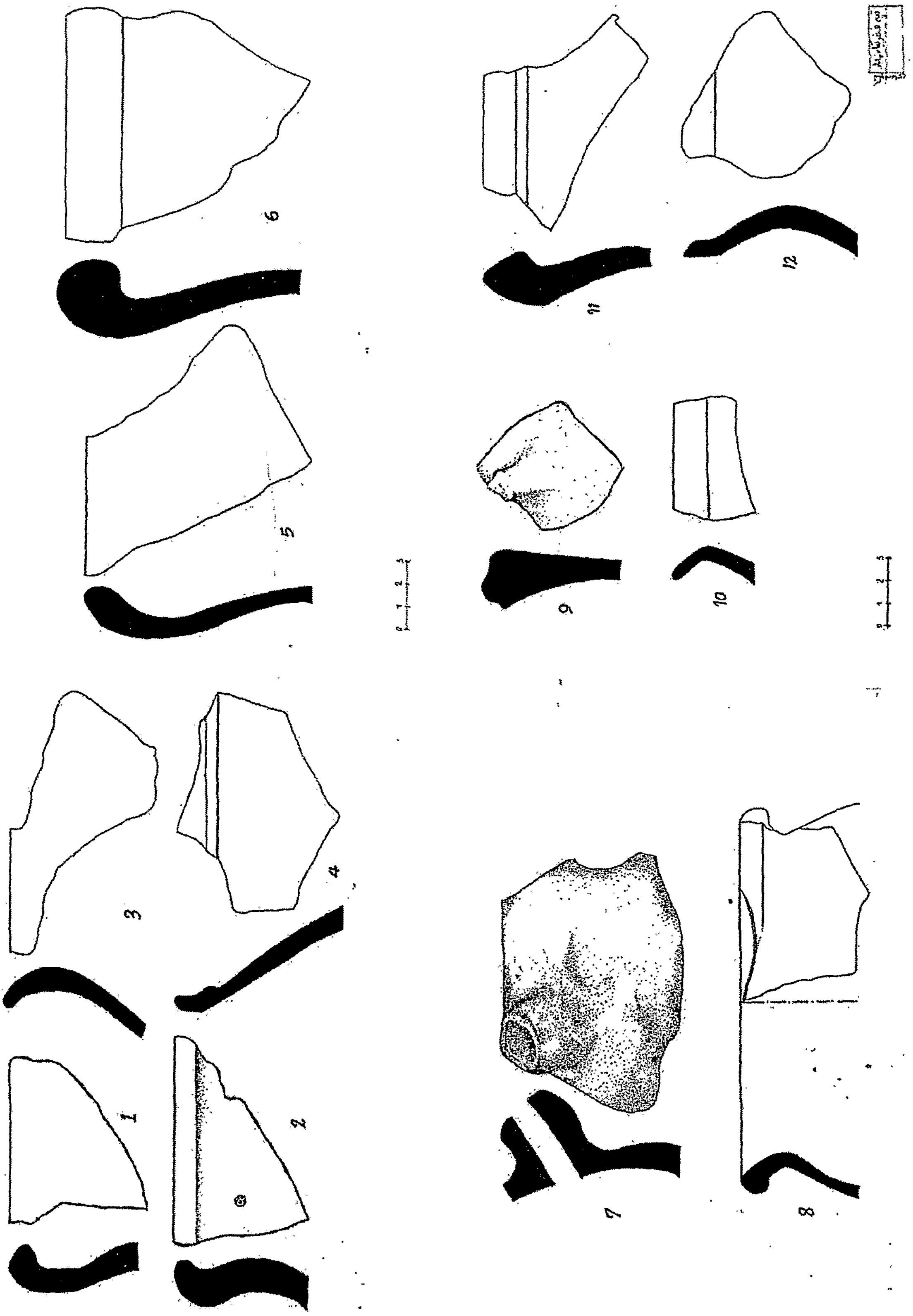

تصویر ۶–۱۳۹– تپه فخریکا، طرح سفال

۶-۲-۷-۳- تپه دارتوان

این محوطه باستانی در مجاورت جاده مهاباد- بوکان و حدود ۳ کیلومتری جنوب شرقی روستای تیکان‌لوجه، واقع شده و با توجه به قطعه سفالینه‌های پراکنده بر سطح آن، معرف استقراری از عصر آهن II تا III می‌باشد. در نزدیکی این تپه تعدادی درخت توت وجود دارد و وجه تسمیه تپه از همین رو است. تعدادی از قطعه سفالهای نخودی این محوطه با مجموعه‌های منسوب به مانّا قابل مقایسه‌اند(تصاویر ش۵۵-۱۵۳).

۶-۲-۷-۴- قلای قلعه جوق

محوطه یا قلعه باستانی قلعه جوق در نزدیکی روستایی به همین نام و بر بالای تپه‌ای بلند و طبیعی قرار گرفته است. برای دسترسی به این روستا می‌توان از کیلومتر ۳۳ جاده بوکان-مهاباد و یک راه روستایی به آن دسترسی پیدا کرد. تپه مذکور به صورت مرتفع و منفرد در پشت روستا قرار گرفته و قسمت فوقانی آن به صورت تاجی صخره‌ای است(تصویر ش۱۵۶). در این قسمت با ایجاد راه پله‌های سنگی و حوضچه‌های ذخیره آب و آذوقه(تصاویر ش۸-۱۵۷)، مکان قلعه مانندی ایجاد کرده‌اند که امروزه بخش وسیعی از تاسیسات آن از بین رفته است. در سطح این صخره همچنین حفره مخروطی شکل کوچکی به قطر و عمق حدود ۲۵ سانتیمتر وجود دارد که مشابه انواع بدست آمده در قلعه بردینه، جان‌آقا و تعداد دیگری از محوطه‌های هزاره اول و تاریخی است که به چاله آتش شهرت دارند. در پایین قسمت صخره‌ای تپه نیز بقایای استقرار مشهود است. مجموعه سفال گردآوری شده از این محوطه معرف استقرار و استفاده‌ای از هزاره اول ق.م تا دوره اسلامی است و در این میان درصد سفالهای اسلامی به مراتب بیشتر است(تصاویر ش۶۰-۱۵۹).

۶-۲-۷-۵- تپه کیک‌آباد

این محوطه باستانی به فاصله ۱۵۰۰ متری جنوب روستای کیک‌آباد و در میان مزارع و دشت حاصلخیز حد فاصل مهاباد و میاندوآب واقع شده و معرف استقراری از هزاره دوم تا دوره تاریخی است. تعدادی از قطعه سفالهای مشاهده شده با نمونه‌های مانّائی قابل مقایسه‌اند(تصاویر ش۶۳-۱۶۱).

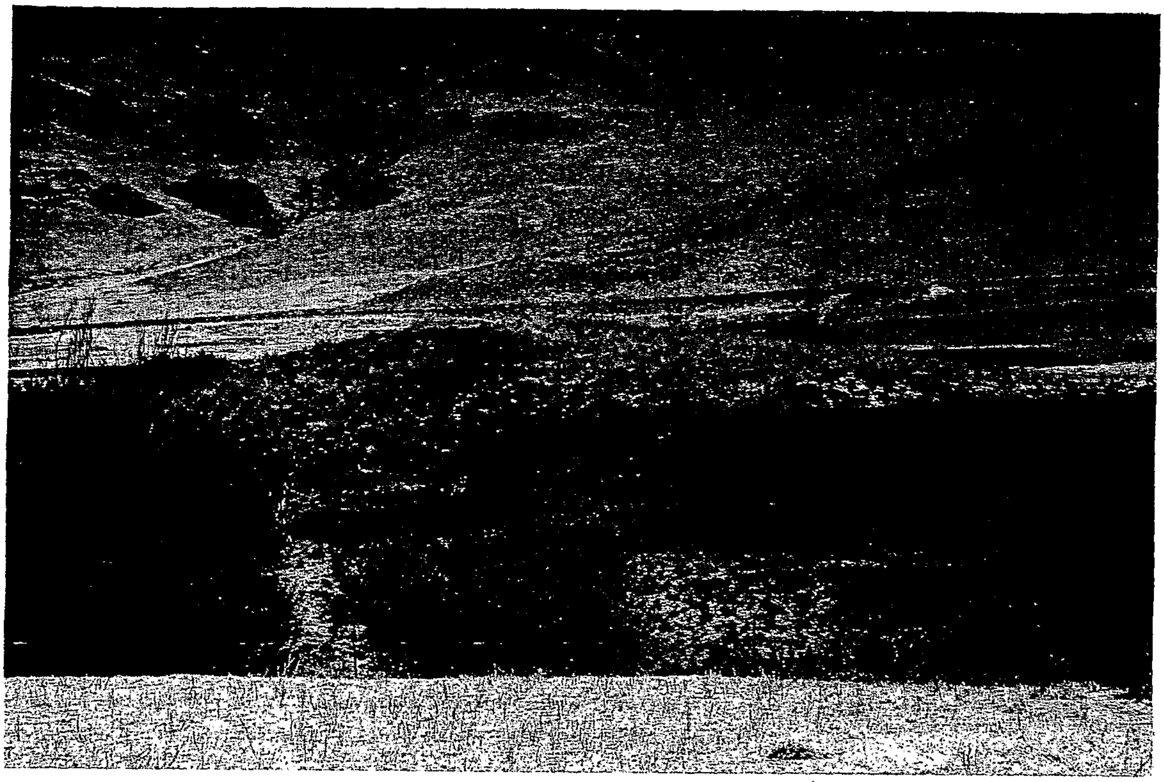

تصویر ۶-۱۴۰- تپه دارتوان، نمای عمومی

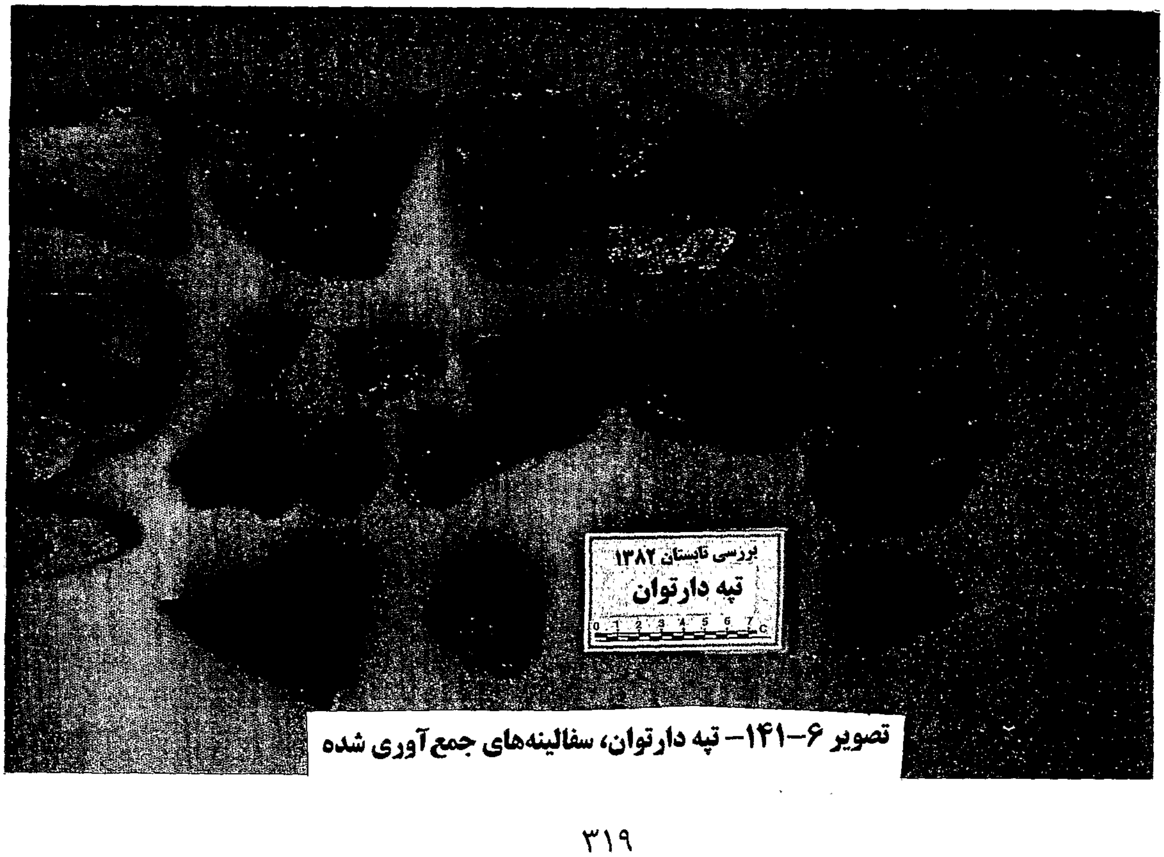

تصویر ۶-۱۴۱- تپه دارتوان، سفالینه‌های جمع آوری شده

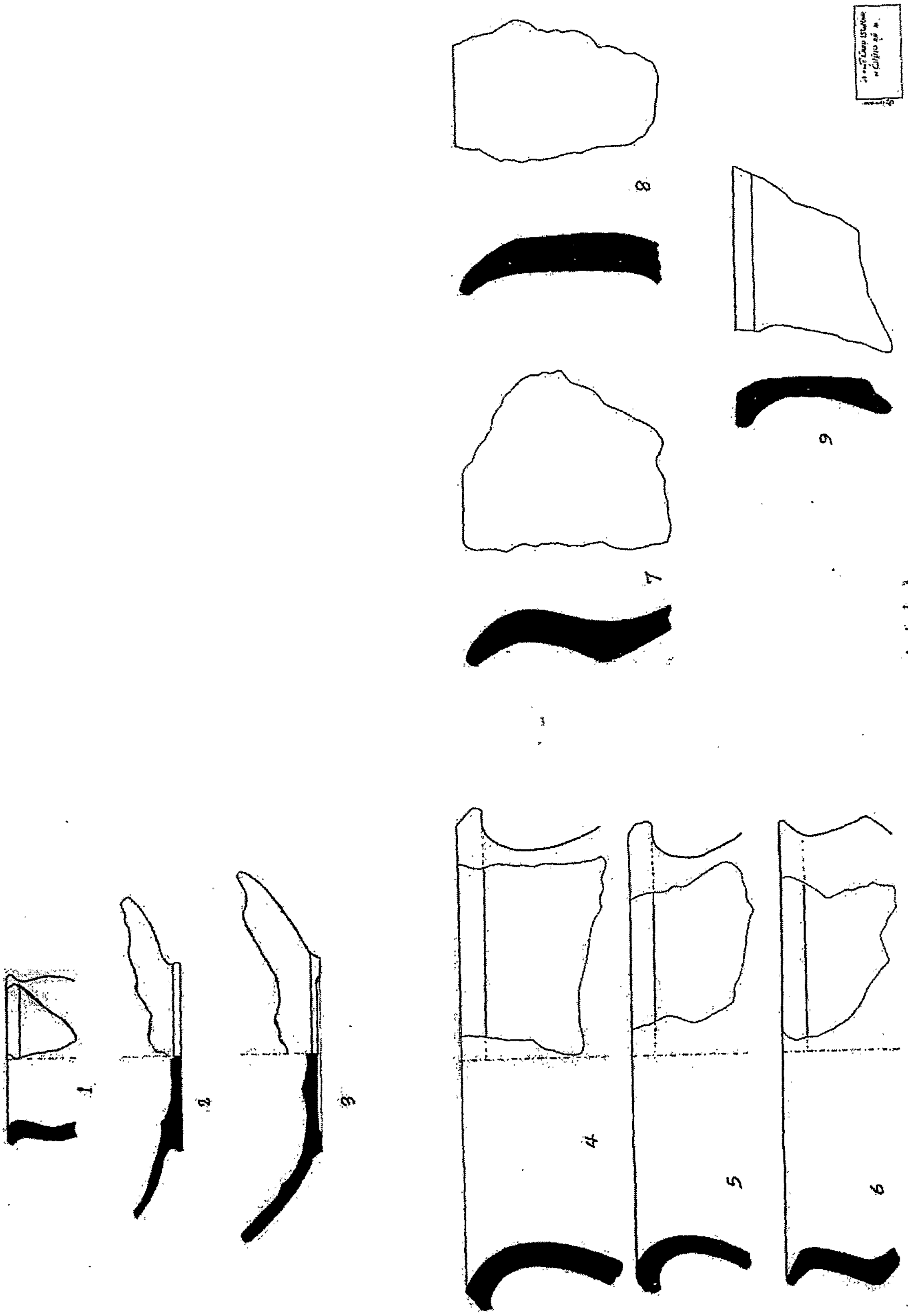

تصویر ۶-۱۴۲- تپه دارتوان، طرح سفال

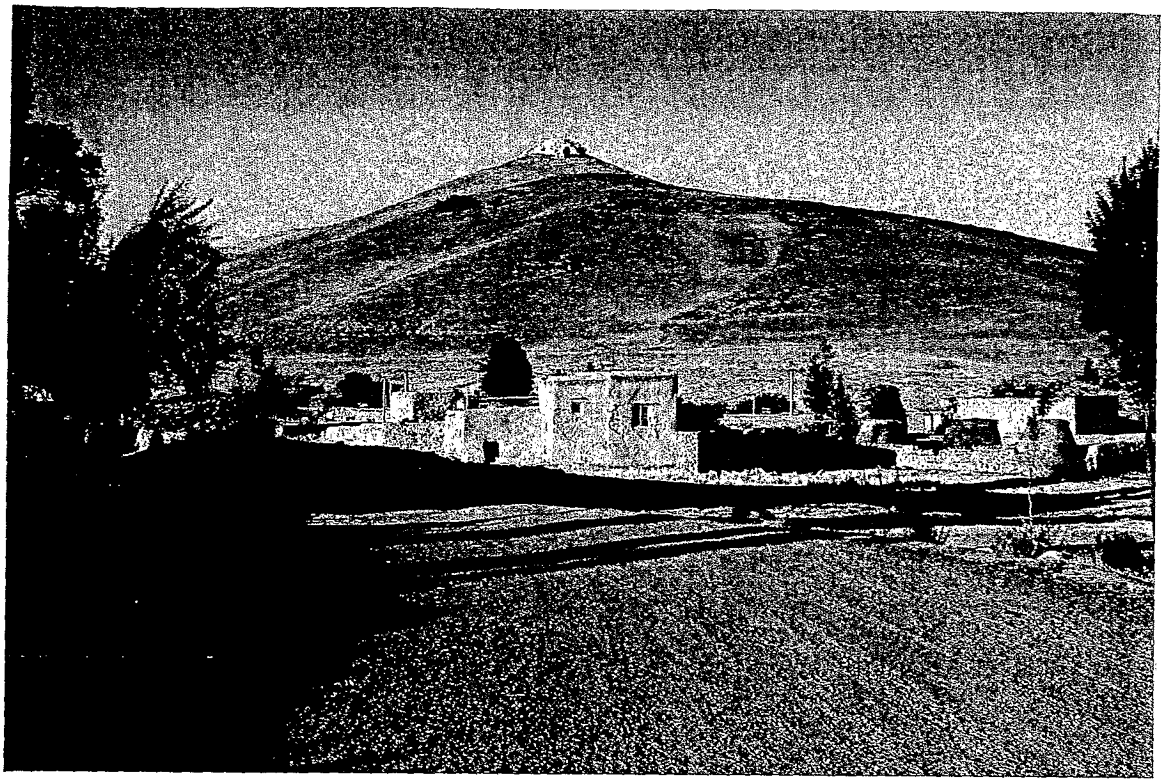

تصویر ۶-۱۴۳- قلای قلعه جوق، نمای عمومی تپه

تصویر ۶-۱۴۴- قلای قلعه جوق، راه پله کنده شده در صخره

تصویر ۶–۱۴۵– قلای قلعه جوق، یکی از مخازن کنده شده در سطح صخره‌ای تپه

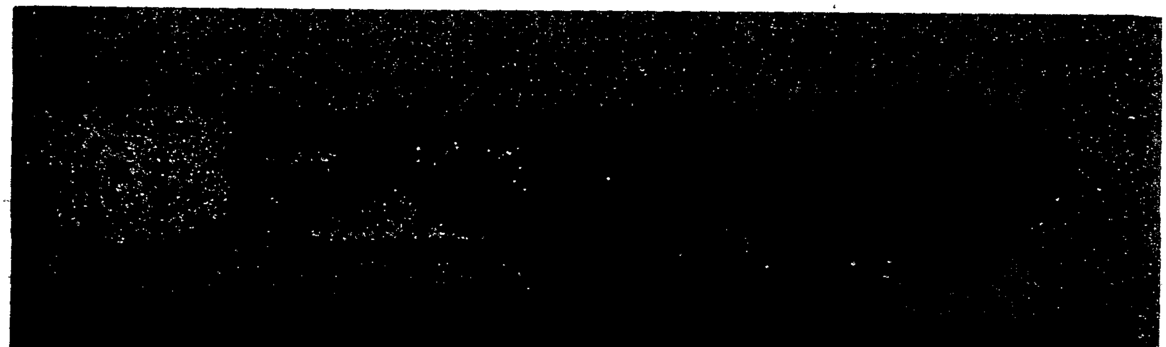

تصویر ۶–۱۴۶– قلای قلعه جوق، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

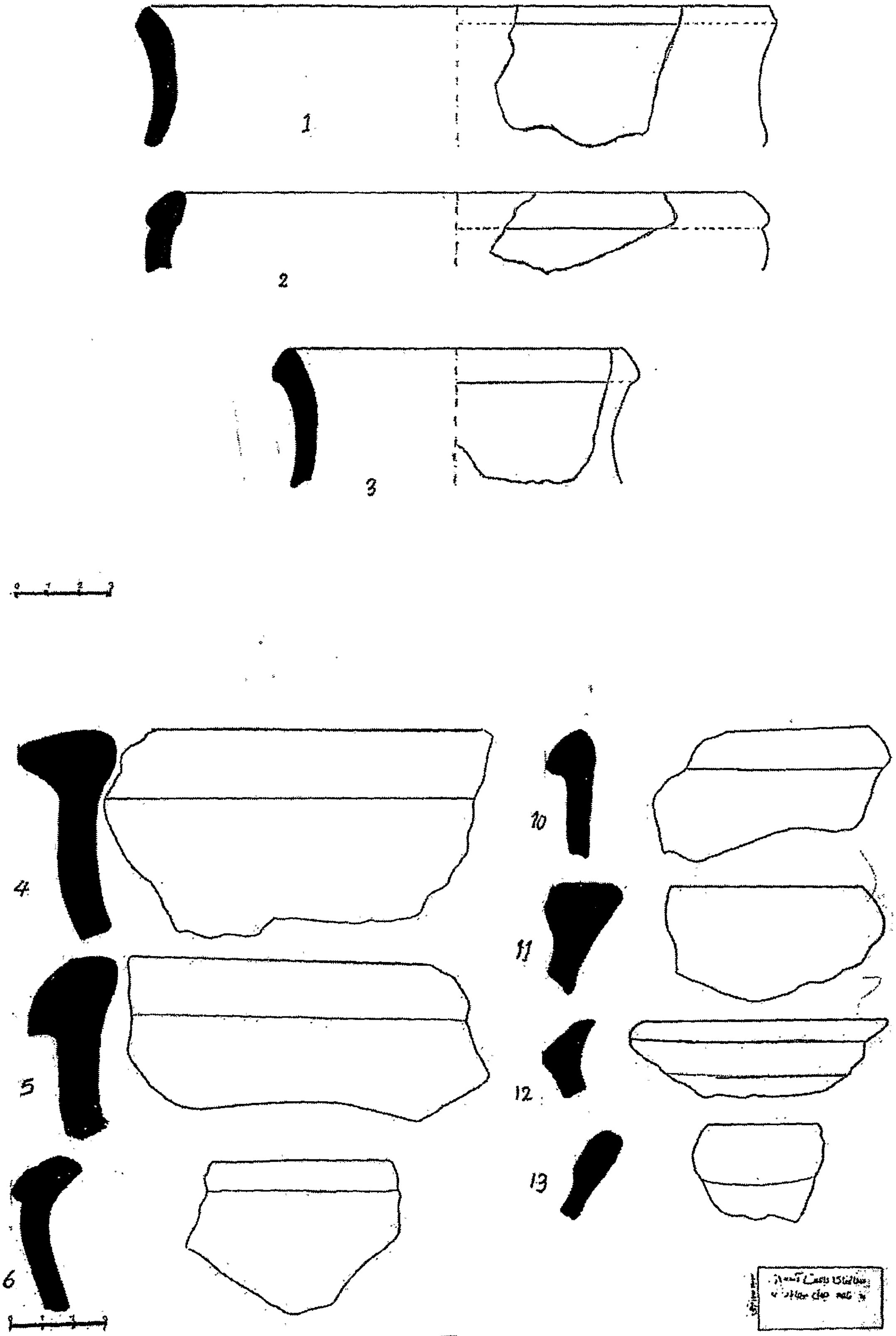

تصویر ۶–۱۴۷– قلای قلعه جوق، طرح سفال

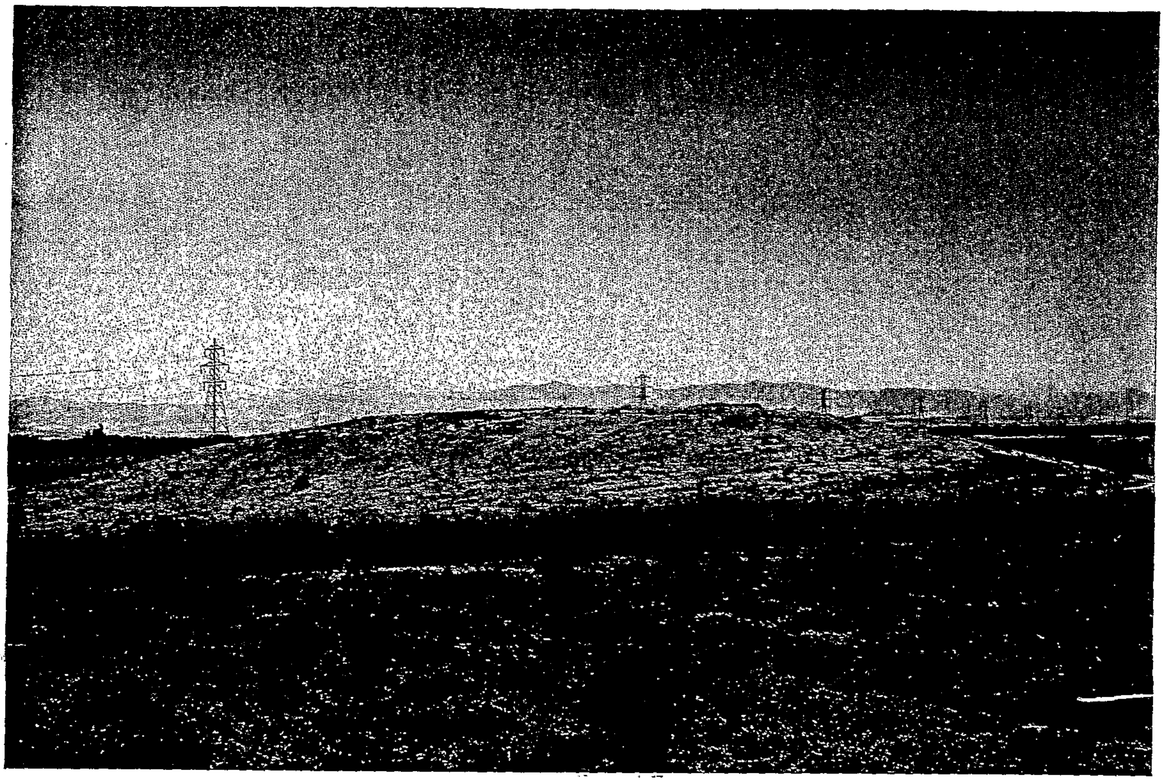

تصویر ۶-۱۴۸- تپه کیک آباد، نمای عمومی

تصویر ۶-۱۴۹- تپه کیک آباد، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

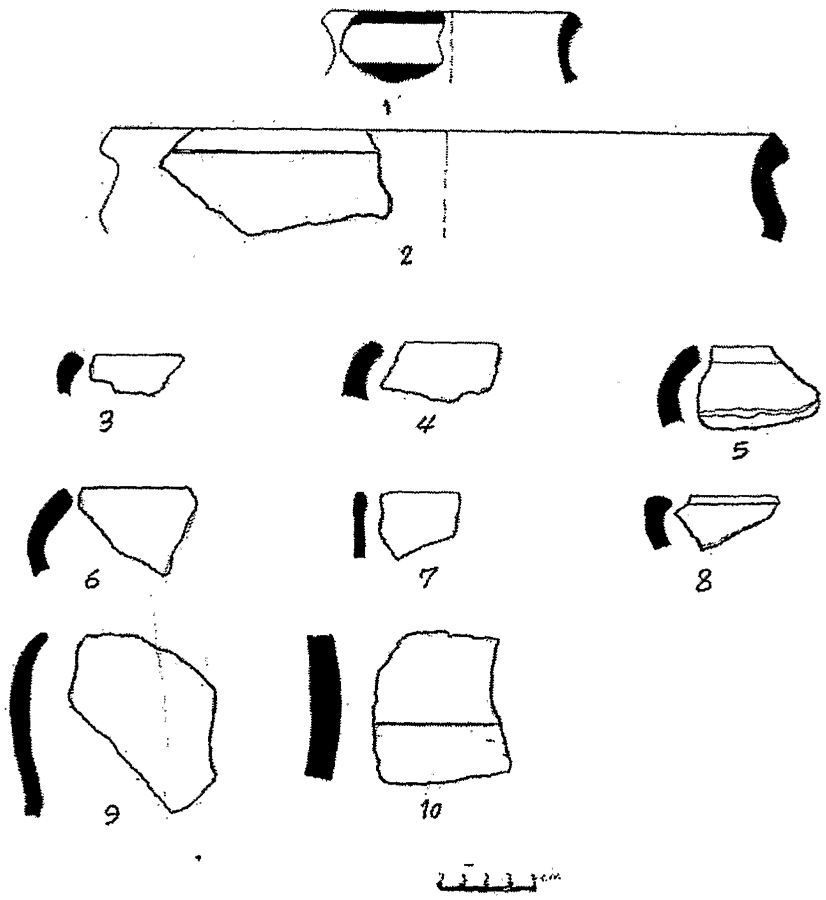

تصویر ۶-۱۵۰- تپه کیک آباد، طرح سفال

۶-۲-۸- محوطه‌های باستانی دره زاب

در جریان بررسی دره زاب کوچک که شهرستانهای پیرانشهر و سردشت را شامل می‌شد، محوطه‌هایی مورد شناسائی و بررسی قرار گرفت که مجموعه سفالینه‌های آن با انواع هزاره اول و مانّائی قابل مقایسه بودند. این محوطه‌ها عبارت‌اند از؛ تپه ربط (واقع در شهرک ربط شهرستان سردشت)، قلات شین آباد(تصاویر و طرح ش۵-۱۶۴، ۱۷۰)، تپه چیانه(تصاویر و طرح ش۷-۱۷۱،۱۶۶) و گرد آشوان(تصاویر و طرح ش۹-۱۷۲،۱۶۸) در پیرامون شهرستان پیرانشهر. مدارک سفالی بدست آمده از این محوطه‌ها معرف گونه‌های مرتبط با انواع مانّائی است و نشان می‌دهد که این منطقه نیز در اختیار اقوام مانّائی و یا اقوام وابسته به آنها قرار داشته است. این احتمال با کشف آجرهایی مشابه انواع قلایچی که توسط کارشناسان سازمان میراث فرهنگی استان گزارش شده، تایید می‌شود. البته قابل ذکر است که در جریان این بررسی گونه‌های شاخص سفال مانّائی (انواع مرغوب آن) بدست نیامد.

همانگونه که در فصل‌های قبلی اشاره شد بنظر می‌رسد در قرن ۹ و ۸ق.م ایالت خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر استقرار داشته که در اوایل قرن ۷ق.م مانّا با گسترش قلمرو آن را به خاک خود الحاق کرده است، از این رو تفاوت در فرهنگ سفال میان این منطقه و قلمرو اصلی مانّا طبیعی است.

تصویر ۶-۱۵۱- قلات شین‌آباد، نمای عمومی در میانه تصویر و زیر خانه اربابی

تصویر ۶-۱۵۲- قلات شین‌آباد، نمونه سفالینه‌های جمع‌آوری شده

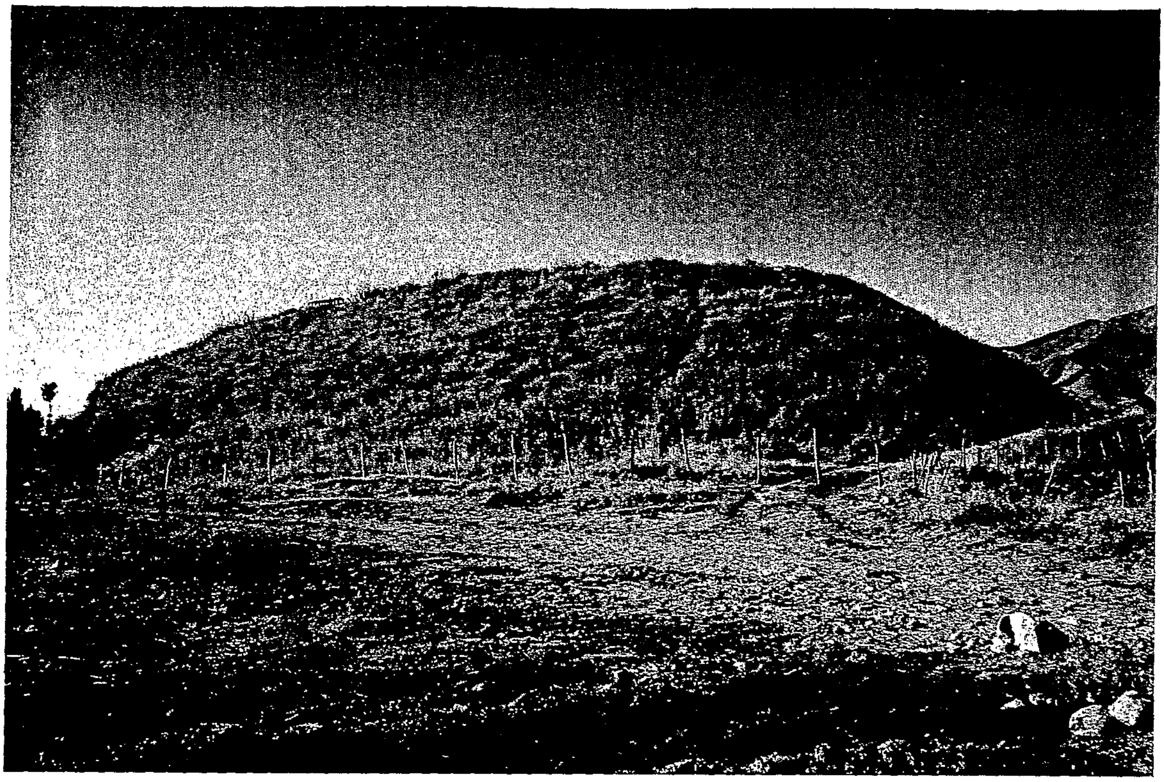

تصویر ۶-۱۵۳- تپه چیانه، نمای عمومی

تصویر ۶-۱۵۴- تپه چیانه، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

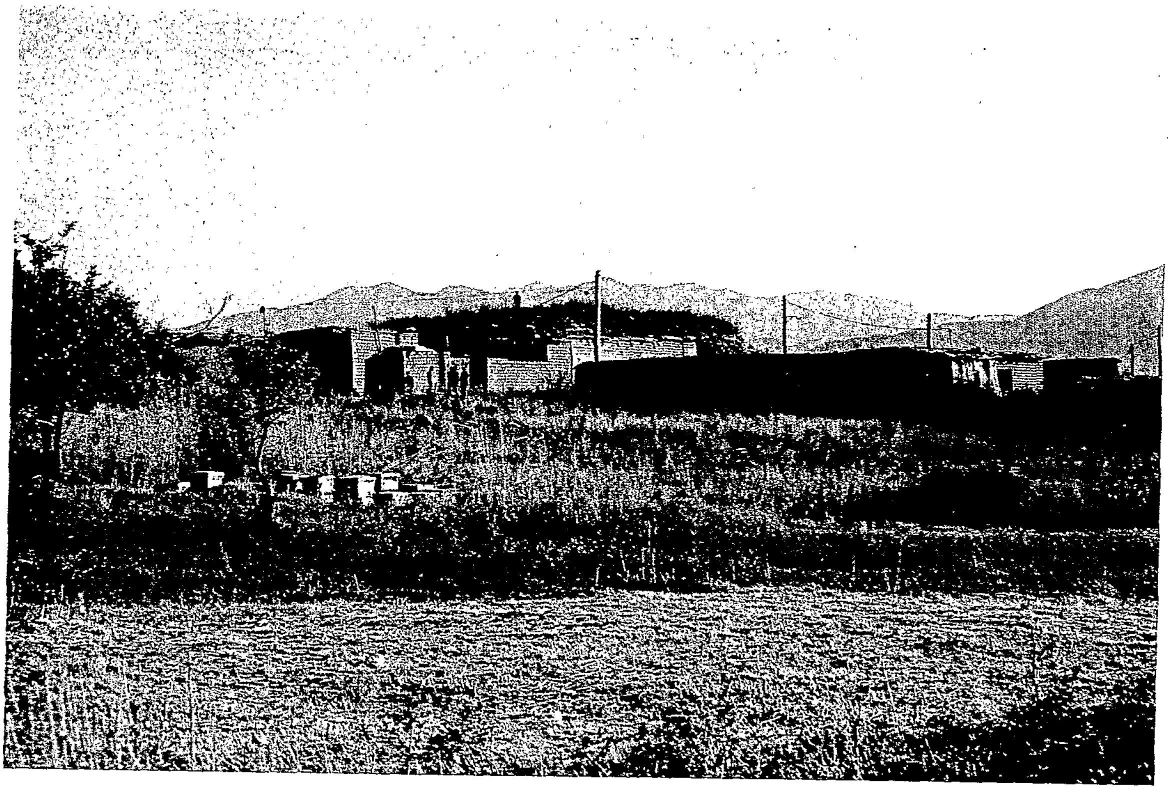

تصویر ۶-۱۵۵- تپه گرد شوان، نمای عمومی در داخل روستا

تصویر ۶-۱۵۶- تپه گرد شوان، نمونه سفالینه‌های جمع آوری شده

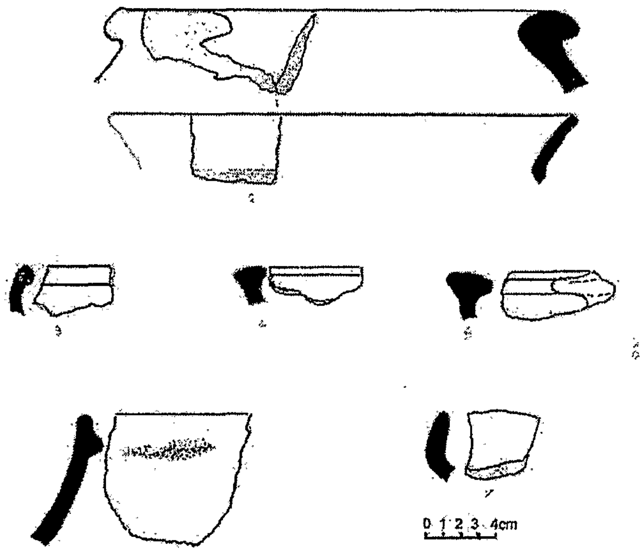

تصویر ۶–۱۵۸– تپه چیانه، طرح سفال

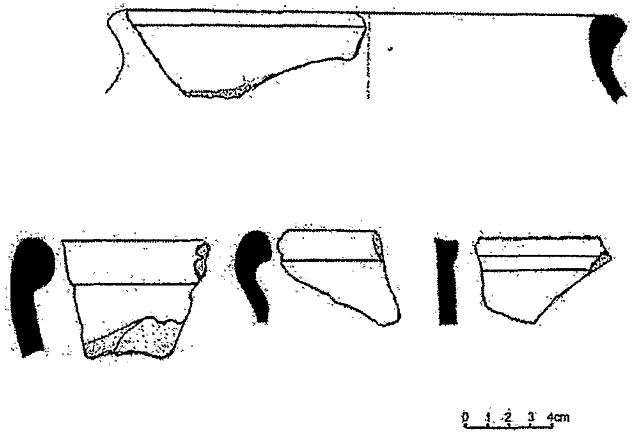

تصویر ۶–۱۵۷– تپه قلات شین‌آباد، طرح سفال

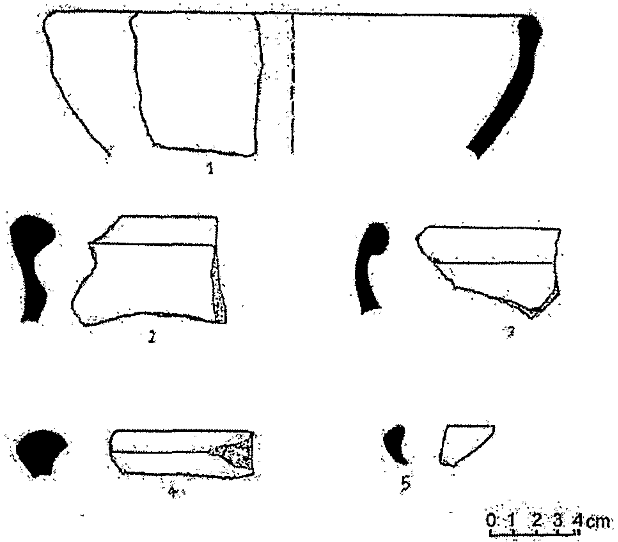

تصویر ۶–۱۵۹– تپه گرد شوان، طرح سفال

۶-۲-۹- دشت سلدوز و محوطه باستانی حسنلو

۶-۲-۹-۱- حسنلوی III

محوطه باستانی حسنلو در دشت سلدوز و ۱۲۰ کیلومتری جنوب غربی دریاچه ارومیه و ۹ کیلومتری شمالغربی شهرستان نقده و مجاور روستای حسنلو و دره رودخانه گدار واقع شده است. تپه باستانی حسنلو از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۴ شمسی مورد بررسی، مطالعه، و کاوش تجاری و علمی قرار گرفته که مهمترین آنها کاوشهای است که توسط هیات مشترک امریکایی و ایرانی، به سرپرستی رابرت دایسون، صورت گرفته و نتایج آن در قالب چندین کتاب و دهها مقاله منتشر شده است.

با توجه به نتایج کاوشهای صورت گرفته، طبقات مختلف استقراری در حسنلو معرف استقراری از هزاره هفتم تا اوایل قرن سوم ق.م و نیز استقراری ضعیفی از دوره ساسانی و اوایل اسلام می‌باشد. از میان طبقات ده گانه استقراری در حسنلو، طبقات V(۱۴۵۰-۱۲۰۰ق.م)، IV(۱۲۰۰-۸۰۰ق.م)و III(۸۰۰-۵۵۰ق.م) که با دوره‌های سه‌گانه عصر آهن همزمان هستند، از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و عمده مطالعات نیز بر روی همین طبقات، بویژه طبقهIV، متمرکز شده است. از طبقهIV حسنلو آثار معماری و فرهنگی بسیار ارزشمندی بدست آمده که در اینجا مجال پرداختن به آنها وجود ندارد. طبقهIII حسنلو تا حدود زیادی با دوره مورد بحث در این پایاننامه همزمان است و از همین رو نتایج بدست آمده از کاوشهای این طبقه در رابطه با موضوع مورد بحث دارای اهمیت ویژه است.

متاسفانه نتایج و لایه‌نگاری طبقه III حسنلو بطور علمی و کافی منتشر نشده و اطلاعات موجود نیز چندان دقیق و روشنگر نیست. دلایل این مسئله را می‌توان در مخدوش بودن لایه‌های استقراری این طبقه، تحت‌الشعاع قرار گرفتن آن توسط طبقه بسیار مهمتر IV و لایه‌های متعدد استقراری و رسوبی آن دانست. این مسئله و نیز عدم انتشار داده‌های سفالی حسنلو، ابهامات زیادی را بوجود آورده است.

رابرت دایسون طبقه IIIحسنلو را از قدیم به جدید به دو لایه استقراری B و A تقسیم‌بندی کرده است که لایه‌ای رسوبی تا حدودی آن دو را از یکدیگر مجزا می‌کند. دایسون لایه قدیمیتر را استقراری از دوره تسلط اورارتوها، و بقایای دژ مستحکم بر جای مانده را با توجه به شیوه معماری و آثار مکشوفه مربوط به آنها دانسته است(Dyson. 1989/3,p.3-4). البته او در گذشته این احتمال را مطرح کرده بود که طبقه

IIIB خود به دو دوره جدید و قدیم تقسیم می‌شود(Levine.1987,p.234). دایسون بر اساس نتایج کربن۱۴، برای این طبقه تاریخی از ۸۰۰ تا ۶۰۰ و یا ۶۵۰ ق.م و برای طبقه IIIA تاریخ حدود ۴۰۰ق.م را تعیین کرده است(Dyson.1989/3,p.7). دایسون بیشتر برای ساخت و استفاده از قلعه اورارتوئی، تاریخ بعد از ۷۱۴ق.م را باور دارد.

دژ اورارتوئی بعد از ویرانی طبقه IV حسنلو و بعد از یک فاصله زمانی و تشکیل لایه رسوبی، بر روی آوار طبقه مزبور بنا گردیده است. علاوه بر شیوه بنای دژ که قابل مقایسه با انواع اورارتوئی است، سفال و اشیا بدست آمده نیز مؤید حضور و استقرار اورارتوئی‌ها در این محوطه است. برای این استقرار تاریخ‌های مختلفی پیشنهاد شده است. کلایس در مقاله جدیدتر خود آن را از آثار قرن ۸ و مربوط به قبل از لشکرکشی سارگون در سال ۷۱۴ق.م دانسته است (Kleiss.1994,p.133). میدوداسکیا نیز احتمال ویرانی قلعه را در این حمله داده است. دایسون، برنی ، لانگ، کرول، پیکورلا و سالوینی قرن ۷ق.م (ظاهراً سالوینی در سالهای اخیر به قرن ۸ بودن قلعه اورارتوئی اعتقاد پیدا کرده است) و ماسکارلا سالهای ۷۰۰-۷۵۰ق.م را پیشنهاد دادند(Dyson.1989,p.21). تاریخ‌های کربن۱۴ برای پایان این استقرار اواسط قرن ۷ق.م را ارائه داده است. البته در انتساب مواد آزمایش شده به استقرار اورارتوئی تردید وجود دارد.

دکتر خطیب شهیدی با مطالعاتی که در سالهای اخیر در محوطه حسنلو داشته است، نظریه تعلق قلعه اورارتوئی به قرن ۸ و پایان حضور اورارتو در منطقه را در سال ۷۱۴ق.م، مورد تایید قرار داده و در ارتباط با لایه‌نگاری حسنلوی III و II بازنگری جدیدی ارائه داده‌اند. وی لشکرکشی هشتم سارگون را نقطه پایانی بر حضور اورارتو در منطقه دانسته و اضافه می‌کند:«در حقیقت تمامی شواهد دال بر این است که با لشکرکشی سال ۷۱۴ سارگون دوم به این منطقه و شکست بسیار سنگین اورارتوئی‌ها ... سلطه تقریباً یکصد ساله اورارتو بر مناطق شرقی، جنوبی و غربی دریاچه ارومیه پایان گرفت و فقط شمال دریاچه در اختیار آنها باقی ماند. تاکنون در مناطقی که ذکرشان گذشت، هیچ کتیبه‌ای از پادشاهان بعد از سال۷۱۴ اورارتو، بدست نیامده و این نمی‌تواند تصادفی باشد»(خطیب شهیدی.۱۳۸۳). خطیب شهیدی در بازنگری لایه نگاری صورت گرفته، لایه IIIB را به قلعه اورارتوئی قرن ۸ و لایهIIIA را به استقرار بعد از سال ۷۱۴ که تا حدود ۶۰۰ق.م ادامه داشته، اختصاص می‌دهد. وی آثار دوره هخامنشی و اشکانی را نیز در قالب

طبقهII قرار می‌دهد(جدول ش۵). بازنگری صورت گرفته با شواهد و مدارک تاریخی و باستانشناسی سازگاری بیشتری دارد اما مشکلی که وجود دارد انطباق لایهIII با دوره گسترش ماد است. با توجه به داده های تاریخی قابل اعتماد، بعد از سال ۷۱۴ق.م این دولت مانّا است که قلمرو خود را در مناطق مختلف، به ضرر اورارتو، ایالتهای جنوبی و حتی آشور گسترش می‌دهد و مادها حداقل تا حدود سال ۶۰۰ق.م در این منطقه حضور پیدا نمی‌کنند.

براساس آنچه که گفته شد به نظر می‌رسد قلعه اورارتوئی مورد بحث چند دهه بعد از ویرانی حسنلوی IV (مدت زمانی که لازم بود یک لایه رسوبی بر روی آثار تشکیل شود) و در اواسط قرن ۸ق.م ساخته شده و در جریان حمله هشتم سارگون و سال ۷۱۴ق.م توسط لشکریان آشور تصرف و در اختیار مانّائی‌ها قرار گرفته است. در صورت صحت این فرضیه می‌توان گفت که مانّائی‌ها در طول قرن ۷ق.م در این محل و منطقه استقرار داشته و بخش قابل توجهی از سفالینه‌هایی که قابل مقایسه با انواع زیویه، زندان و قلایچی بوده و در لایه استقراری IIIB(بر اساس لایه نگاری دایسون و لایه IIIA بر اساس بازنگری خطیب شهیدی) یافت شده‌اند، مربوط به همین استقرار می‌باشد. همانگونه که خود دایسون در گذشته احتمال داده بود، لایه استقراری IIIB خود از دو لایه استقراری تشکیل شده که به جهت مخدوش بودن لایه‌ها تمایز آنها برای حفار ممکن نبوده است، اما داده‌های سفالی و نیز داده‌های تاریخی این تقسیم‌بندی را تایید می‌کند. مخدوش بودن این لایه‌ها تمایز طبقات IIIB و IIIA را نیز از یکدیگر برای حفار مشکل ساخته است. دایسون در نوشته‌های قدیمی‌تر خود(Dyson.1989,p.3-4) به تعدادی از سفالینه‌های مرغوب نوع مثلثی اشاره می‌کند که از طبقه IIIB یافت شده‌اند. او آنها را وارداتی دانسته، اما در مقاله جدید خود(Dyson.1999,PP.134-36) انتساب قبلی را اشتباه خوانده و تمامی این سفالها را مربوط به طبقهIIIA و دوره هخامنشی دانسته است. شاید اگر او به وجود استقرار حد وسطی(از دوره مانّا) در حد فاصل استقرار اورارتوئی و استقرار دوره هخامنشی اعتقاد داشت، بازبینی دیگری در انتساب‌های خود(مشابه بازنگری خطیب شهیدی) بعمل می‌آورد.

بعد از متروک شدن حسنلویIIIB، مدتی طول کشید تا طبقات استقراریIIIA و II(طبقهII در بازنگری خطیب شهیدی)که حدود ۱ تا ۲ متر ضخامت دارد و چندان از هم قابل تفکیک نیستند، بر روی رسوبات

و آوار طبقه پیشین قرار گیرد. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که این استقرار تاریخی از اوایل دوره هخامنشی تا دوره سلوکی و اواسط قرن سوم ق.م را شامل می‌شود. بقایای این طبقه با سفال نخودی و استفاده مجدد از سفال منقوش مشخص می‌شود. سفالینه‌های بدست آمده از نظر گونه‌شناسی با انواع محوطه‌های مادی و هخامنشی و همچنین با نمونه‌هایی از زیویه و عقرب تپه، قابل مقایسه‌اند.

همچنانکه اشاره شد مجموعه سفال حسنلو و نتایج مطالعه آن تا کنون به طور کامل منتشر نشده و تنها می‌توان به خلاصه‌ای در مقاله کایلر یانگ استناد کرد(Young.1965,pp.53-5; 72-3; 80). یانگ در این مقاله مجموعه سفال حسنلویIIIB را بر اساس ساخت، کیفیت و خمیره به چهار دسته و زیر گونه‌هایی تقسیم کرده است:

۱)سفال خشن سیاه شده

۲)سفال معمولی که خود به سه زیر گونه؛ نخودی ساده، قرمز لعابدار و منقوش تقسیم می‌شود

۳)سفال مرغوب که باز به انواع نخودی ساده، قرمز لعابدار و منقوش تقسیم می‌شود

۴)سفال با لعاب شیشه‌ای

رنگ این سفالینه‌ها به استثنا انواع قرمز لعابدار نوع معمولی و مرغوب، از خرمائی روشن تا نخودی متمایل به قرمز متغییر است. ظروف لعابدار از هر دو سمت با لعابی به رنگ خرمائی متمایل به قرمز تیره پوشیده شده‌اند. انواع منقوش معمولی و مرغوب با اشکال ساده هندسی و با رنگ قهوه‌ای ارغوانی نقاشی شده‌اند. سطوح سفال خشن معمولا فاقد پرداخت بوده و یا تنها سطحی صاف شده دارند. صیقل معمولا در ظروف و قطعاتی با لعاب قرمز دیده می‌شود. هر سه گونه نوع مرغوب یک پرداخت بسیار خوب که حالت جلا یافته است، دارند. در این طبقه همچنین چند قطعه سفال با لعاب شیشه‌ای به رنگ آبی و سفید یافت شده است.

این مجموعه سفالی با انواع زیویه، زندان و قلایچی و نیز با انواع محوطه‌های آشوری، شباهت‌های دارد که اگر این طبقه را صرفا استقراری اورارتوئی بدانیم این تشابهات ابهامات و سوالاتی بوجود خواهد آورد. یانگ در ادامه مقاله خود به این تشابهات می‌پردازد:« ۱۷ نمونه سفال موازی حسنلویIII را با زیویه مرتبط می‌کند که شاخص‌ترین آنها شاید نوع منقوش باشد. ۱۳ تا از اینها هم در حسنلویIIIB و هم در حسنلوی

IIIA ظاهر می‌شود و ۳ تا تنها در حسنلویIIIB (از جمله انواع مرغوب حسنلو) دیده شده و یکی تنها در حسنلویIIIA یافت شده است(نوع منقوش دو رنگ). ۱۰ تا از این سفال‌های موازی حسنلویIII را با زندان سلیمان مرتبط می‌کند که همگی آنها در هر دو لایه استقراری حسنلو حضور دارند. ۳ شاخصه سفالی دیگر تنها در زندان و زیویه دیده شده است(کاسه‌هایی با لبه بیرون زده و بدنه نسبتا ضخیم، دسته‌های باریک و تزیینات کنده). این سه محوطه بر این اساس در یک افق مرتبط سفالی قرار می‌گیرند که در آن از نظر گونه‌شناسی حسنلویIII به زیویه، در مقایسه با زندان نزدیکتر است. این افق سفالی در غرب با سفال اواخر دوره آشور، مکشوفه از نیمرود ارتباط پیدا می‌کند. در اصل مجموعه نیمرود به سنت سفال نخودی تعلق دارد و کیفیت تعدادی از انواع مرغوب زیویه و حسنلو با انواع مرغوب محوطه‌های آشوری مطابقت پیدا می‌کند. همچنین مهم است که بدانیم در گزارش کاوش‌های نیمرود به انواع سفال قرمز لعابدار نیز اشاره شده که احتمالا وارداتی بوده‌اند. از نظر گونه‌شناسی چهار گونه موازی بین حسنلو و نیمرود و نیز چهار گونه موازی بین زیویه و نیمرود وجود دارد»(Young.1965,pp.72-3). از طرف دیگر یانگ سفال طبقهIIIA را در کل تداوم سنت‌های سفال طبقهIIIB می‌داند؛ البته با چند استثنا کوچک. «نوع مرغوب در طبقه جدید به نظر می‌رسد ناپدید شده باشد. انواع منقوش سفال معمولی ادامه پیدا می‌کند اما قطعات نادری سفال منقوش دو رنگ نیز یافت می‌شود(نقوش در این قطعات به رنگ سیاه-قهوه‌ای وقرمز بر روی زمینه نخودی-کرم اجرا شده است). در این طبقه اشکال جدیدی نیز ظاهر می‌شود. در کل باید لایه‌هایIIIB و IIIA را مراحل مختلف یک دوره در نظر گرفت. این نتیجه‌گیری که مبتنی بر سفال است با مدارک لایه‌نگاری نقض نمی‌شود»(Ibid.p.55).

تداوم سنت سفالگری در این دو لایه، تشابه مجموعهٔ بدست آمده با انواع نیمرود و محوطه‌های مانّائی، دلیل دیگری است بر اورارتوئی نبودن کل لایهIIIB و یا اشتباهی که در لایه‌نگاری محوطه صورت گرفته است. با توجه به ادعای دایسون و محققان دیگری که در این رابطه اظهار نظر کرده‌اند، اورارتوها در حدود اواسط قرن ۷ق.م و یا به تعبیر دیگر، اواخر قرن ۸ق.م، منطقه و محوطه حسنلو را ترک گفته‌اند و محوطه برای بار دیگر در دوره هخامنشی مورد سکونت قرار گرفته است. در صورت صحت چنین فرضی (و با توجه به این حقیقت که اورارتوها سنت سفال ویژه خود را داشتند)آیا می‌توان تداوم سنت سفال ما بین این دو

طبقه را پذیرفت؟ برای تبیین این تداوم و تشابهات، تنها یک دلیل قابل قبول می‌تواند وجود داشته باشد و آن اینکه بعد از ترک منطقه توسط اورارتوها(احتمالا در اواخر قرن ۸ق.م) مانّائی‌ها که در این دوره روابط نزدیکی با آشور داشتند، در منطقه ساکن شده و بخش قابل توجهی از سفالینه‌های بدست آمده از طبقهIII مربوط به همین استقرار است.

کایلر یانگ در خصوص همزمانی حسنلو با محوطه‌های مانّائی زیویه و زندان سلیمان، با توجه به تشابهات سفالی می‌نویسد:«حسنلویIII تا حدود زیادی با زیویه و به مقدار نسبتا کمتری با زندان همزمان است. زندان چندین ارتباط اساسی با حسنلویIV را نشان می‌دهد و این حاکی از قدمت بیشتر زندان نسبت به حسنلویIII است و احتمال می‌رود استقرار در زندان در فاصله زمانی بین حسنلویIV و III که محوطه متروک بوده آغاز شده باشد... زیویه نیز همانند زندان موارد مشترکی با حسنلویIV دارد که در حسنلویIII دیده نشده است. بنابر این استقرار در آن نیز قبل از حسنلویIII شروع شده است. از طرف دیگر زیویه ارتباط نزدیکتری با حسنلویIII دارد(بسیار بیشتر از زندان) و احتمالا این دو در بخش زیادی از حیات خود با هم همزمان بوده‌اند»(Ibid.p.80).

مجموعه سفال حسنلویIII علی‌رغم وجود یک شکاف زمانی قابل توجه، ارتباط‌هایی را با مجموعه سفال طبقهIV که در حدود ۸۱۴ق.م ویران شده، نشان می‌دهد(این ارتباط میان دیگر محوطه‌های مانّائی و حسنلویIV نیز دیده می‌شود) و این در حالی است که از نظر لایه‌نگاری و معماری هیچ تداومی بین آنها وجود ندارد. کایلر یانگ ارتباط‌های موجود را چنین بیان کرده است(Ibid.p.59):

۱)سفال معمولی با لعاب قرمز طبقهIV در طبقهIII تداوم می‌یابد

۲)معدودی از اشکال کمتر مشخصه طبقهIV در طبقهIII تداوم پیدا می‌کند

۳)گونه مرغوب و ظریف سفال طبقهIV را می‌توان الگو و سر مشق انواع مرغوب و خوب شکل داده شده و مشخصه طبقهIII دانست

البته مورد مشابه دیگری را نیز می‌توان یافت که یانگ به آنها اشاره نکرده است؛ از جمله سفال با لعاب شیشه‌ای که در هر دو طبقه و نیز دیگر محوطه‌های مانّائی دیده می‌شود. یانگ همچنین به تمایزهای این دو طبقه اشاره می‌کند که بخشی از آن حاصل تحولاتی است که بطور طبیعی و به مرور زمان در داخل

سنت‌های سفال پدید می‌آید. از جمله این تمایزها جایگزینی سفال خاکستری با انواع نخودی در طبقهIII حسنلو است و این پدیده‌ای است که در مقیاس بسیار وسیع و در بیشتر محوطه‌های آهنIII شمالغرب و غرب ایران صورت گرفته و منحصر به حسنلو نیست. بنابر این علی‌رغم وجود یک شکاف زمانی و فرهنگی ما بین دو طبقهIV وIII حسنلو، نمی‌توان به یک گسست کامل فرهنگی مابین این دو طبقه معتقد بود، موضوعی که یانگ نیز به آن اذعان کرده است(Ibid.p.59). این تداوم می‌تواند ناشی از استقرار مجدد مانائی‌ها در منطقه باشد.

یکی از جنبه‌های قابل توجه مجموعهٔ سفال طبقهIII حسنلو، قطعات سفال بسیار مرغوب و متمایزی است که با توجه به نوع تزیین از طرف حفار به سفال«نوع مثلثی»مشهور شده است(طرح‌های ش۱۷۳). رابرت دایسون در توصیف این نوع سفال می‌نویسد:« اصطلاح نوع مثلثی به نوع بسیار ویژه‌ای از سفال اطلاق می‌شود که دارای خمیره نرم عالی، رویه صیقل یافته و پرداخت شده، ضخامت لبه‌ای در حدود ۶ میلیمتر، رنگ اصلی خرمائی یا نخودی(که در بعضی نمونه‌ها به صورت نارنجی درآمده است) و تزیینی معمولا به شکل مثلث‌های آویزان به رنگ قهوه‌ای-آلبالوئی یا قهوه‌ای تیره است»(Dyson.1999,p116). نامبرده در ادامه همین مقاله در ارتباط با این نوع سفال می‌نویسد:«سفال مثلثی ویژگی‌های خاصی دارد که شامل تکنیک ساخت، اشکال معین، تزیینات مثلثی آویزان، خمیره بسیار فشرده از خاک خوب شسته شده که در آن مواد افزوده براحتی قابل مشاهده نیست، می‌شود. در این سفالینه‌ها سطح داخلی لبه‌های برگشته کوزه‌های دهان گشاد و در مواردی سطح بیرونی آنها و در موارد نادری لبه‌های بیرون زده کاسه‌ها، با طرحهای مثلثی و هاشور خورده منقوش شده‌اند. عمده قطعات با یک رنگ نقاشی شده‌اند لیکن موارد دو رنگ(قرمز و سیاه) نیز دیده شده است. با وارد ساختن ضربه‌ای به بدنه این سفالها صدای جلینگی به گوش می‌رسد. کوزه‌های دهان گشاد و دهان تنگ (تصاویر ش۱۷۳)و کاسه‌های زورقی(لاله‌ای) شکل(تصاویر ش۱۷۷) از اشکال مشخص این گونه می‌باشند. از این گونه تنها یک پایه یافت شده که احتمالا مربوط به کوزه‌ای می‌باشد. این پایه عبارت از یک گودی کوچک دایره شکل است که در میانه بدنه تحتانی و کروی شکل ظرف ایجاد شده است(تصویر ش۱۷۳، طرح d). ضخامت بدنه بعضی از کوزه‌ها به ۵ تا ۷ میلیمتر

می‌رسد قطر این کوزه‌ها نیز حدود ۱۰ تا ۷ سانتیمتر است. قطر کاسه‌ها نیز از ۱۴ تا ۱۶ سانتیمتر متغییر است»(Ibid.p.120).

دایسون در جریان حفاری و سالهای بعد از آن حداقل بخشی از سفالینه‌های نوع مثلثی را مربوط به طبقهIIIB دانسته بود اما در سالهای اخیر با یک بازنگری در مدارک حفاری، تمامی آنها را مربوط به طبقه بعدی و دوره هخامنشی دانسته است(Dyson.1999,p.135). با این حال با توجه به مخدوش بودن لایه‌های طبقهIII و دلایل دیگر که به آنها اشاره شده و خواهد شد، این نتیجه‌گیری نیز نمی‌تواند چندان صحیح باشد. در طبقهIIIA انواع دیگری از سفال نوع مثلثی که از کیفیت پایین‌تری برخوردار بودند به تعداد زیاد بدست آمده که به نظر می‌رسد به تقلید از انواع مثلثی کلاسیک یا مرغوب ساخته شده‌اند (طرح‌های ش۷-۱۷۶). این دسته اخیر با توجه به لایه‌نگاری موجود و مقایسه آنها با محوطه‌های دیگر، مربوط به دوره هخامنشی می‌باشند.

«از ۲۰۰ قطعه سفال منقوش بدست آمده از حسنلویIIIA تنها تعداد ۲۷ قطعه آنها(به احتساب انواعی که قبلا به طبقهIIIB منسوب شده بودند) از نوع مثلثی کلاسیک بوده و از همین رو احتمال داده شده که وارداتی باشند. آزمایش‌های صورت گرفته بر روی ۵۰۰ قطعه سفال از حسنلوی طبقهVI تا III نشان داد که تمامی قطعات، به استثنا انواع مثلثی کلاسیک، از گل رس موجود در دشت سلدوز ساخته شده‌اند. از ۱۱ نمونه مثلثی آزمایش شده، ۸ مورد با گل رس متفاوتی ساخته شده بودند و احتمال می‌رود از جای دیگری وارد حسنلو شده باشند و بدون تردید در یک کارگاه و با روش متفاوتی تولید شده‌اند. ۳مورد دیگر از نظر سبک کار کلاسیک بوده اما مشخصات شیمیایی ۸ مورد مذکور را نداشتند و احتمال می‌رود به تقلید از انواع کلاسیک در خود منطقه ساخته شده‌اند(تصویر ش۱۷۶). کیفیت نسبتا پایین‌تر این ۳ نمونه این فرضیه را تایید می‌نماید»(Iibd.pp.120-22).

با تایید فرض وارداتی بودن این قطعات این سوال مطرح می‌شود که منشاء این قطعات کدام منطقه بوده است. بررسی‌ها و کشفیات صورت گرفته در منطقه بوکان و سقز(واقع در مناطق جنوبی دشت سلدوز) این احتمال را تقویت می‌کند که نمونه‌های حسنلو از این منطقه صادر شده‌اند. در جریان حفاری‌ها و بررسی‌های منطقه سقز و بویژه بوکان، نمونه‌های قابل مقایسه زیادی بدست آمده است، اما نمونه‌های

بدست آمده به احتمال قریب به یقین مربوط به دوره مانّا و حداقل قرن۷ق.م مـی‌باشـند و ایـن در حـالی است که رابرت دایسون تلاش می‌کند نمونه‌های حسنلو را در دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری کند. اصـولا در دوره هخامنشی منطقه بوکان به جهت از دست دادن اهمیت و موقعیت سـابق خـود نمـی‌توانسـت دیگـر سازنده و صادر کننده چنان محصولات تجملی و بسیار مرغوبی بوده باشد. سنت سفالگری بسیار پیشـرفته قلایچی در دوره مانّا(حدود۶۰۰-۸۰۰ق.م) را می‌توان منشاء و مبدأ چنین سفالهایی دانست. البته در میان سفالینه‌های قلایچی انواع منقوش مثلثی دیده نشده(انواع مشابهی از نظـر سـاخت، شـکل و رنـگ وجـود دارند) اما در منطقه بوکان و در جریان بررسی شناسائی شده است(تصویر ش۱۷۴ پایین). سـفال مرغـوب بـا طرح‌های مثلثی کنده هم در قلایچی و هم در دیگر موحوطه‌های مانّائی منطقه(زیویه، قاپلانتو، زنـدان،...) بدست آمده است. نمونه مشابه چنـین تزیینـات کنـده‌ای در حسـنلوی IV نیـز دیـده شـده اسـت(تصـویر ش۱۸۰)؛حقیقتی که قبلاً انکار می‌شد.

در پایان و در یک نتیجه‌گیری کلی، که مبتنی بر داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی است، می‌تـوان گفـت که استقرار اورارتوئی حسنلو در اواخر قرن۸ق.م به جهت شکست روسا از سـارگون دوم در سـال ۷۱۴ق.م متروک شده و منطقه و محوطه حسنلو در اختیار مانّائی‌ها قرار می‌گیرد. استقرار اقوام مانّائی در منطقه در طول قرن ۷ و نیز در دوره ماد و هخامنشی ادامه می‌یابد و تداوم سنت‌های سفالی با تغییراتی که منتج از تحولات سیاسی و اجتماعی بوده، با توجه به این حقیقت قابل توجیه است.

جدول ۶-۲- جدول گاهنگاری طبقات فوقانی حسنلو با تغییرات اعمال شده توسط خطیب شهیدی

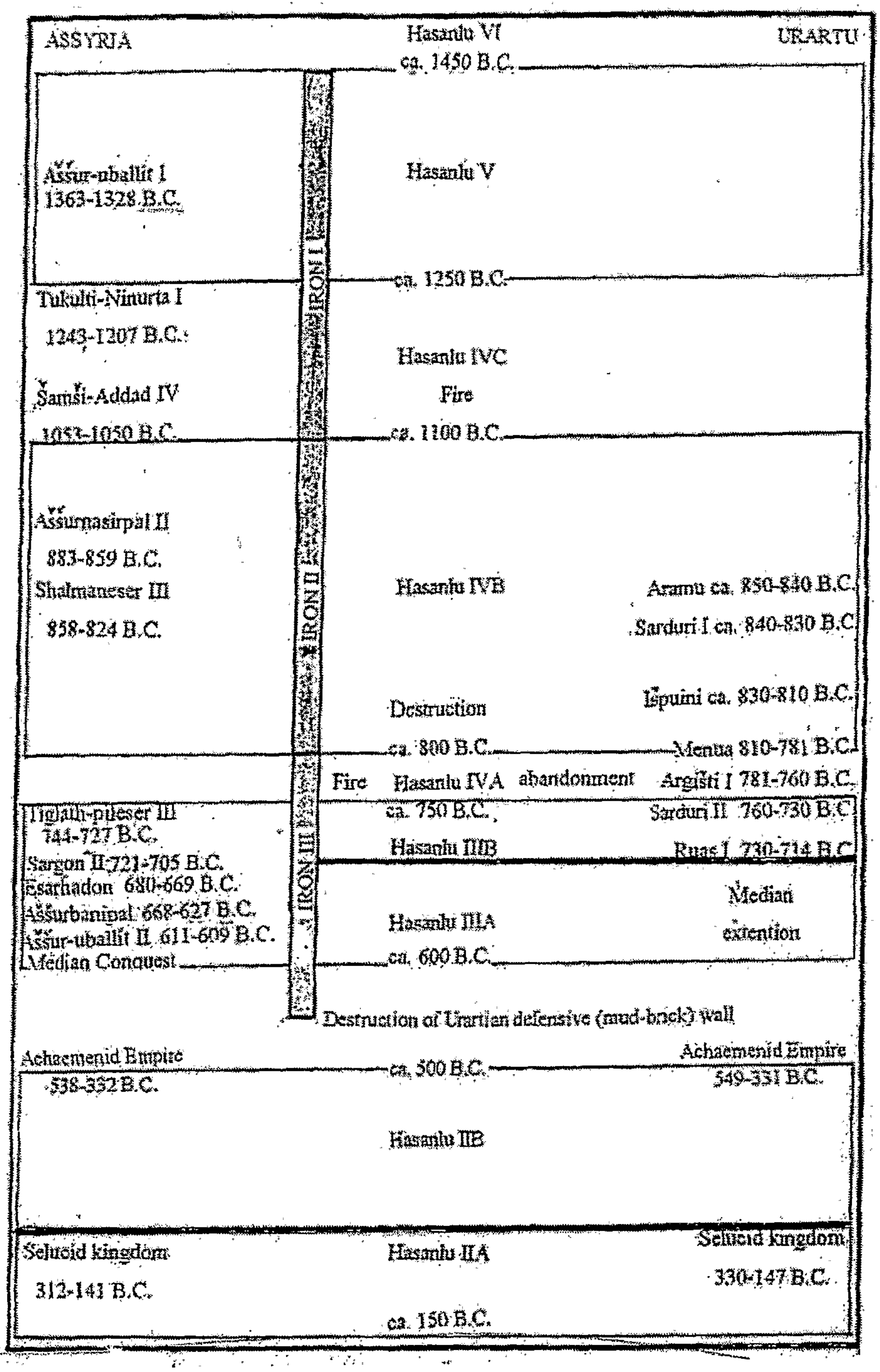

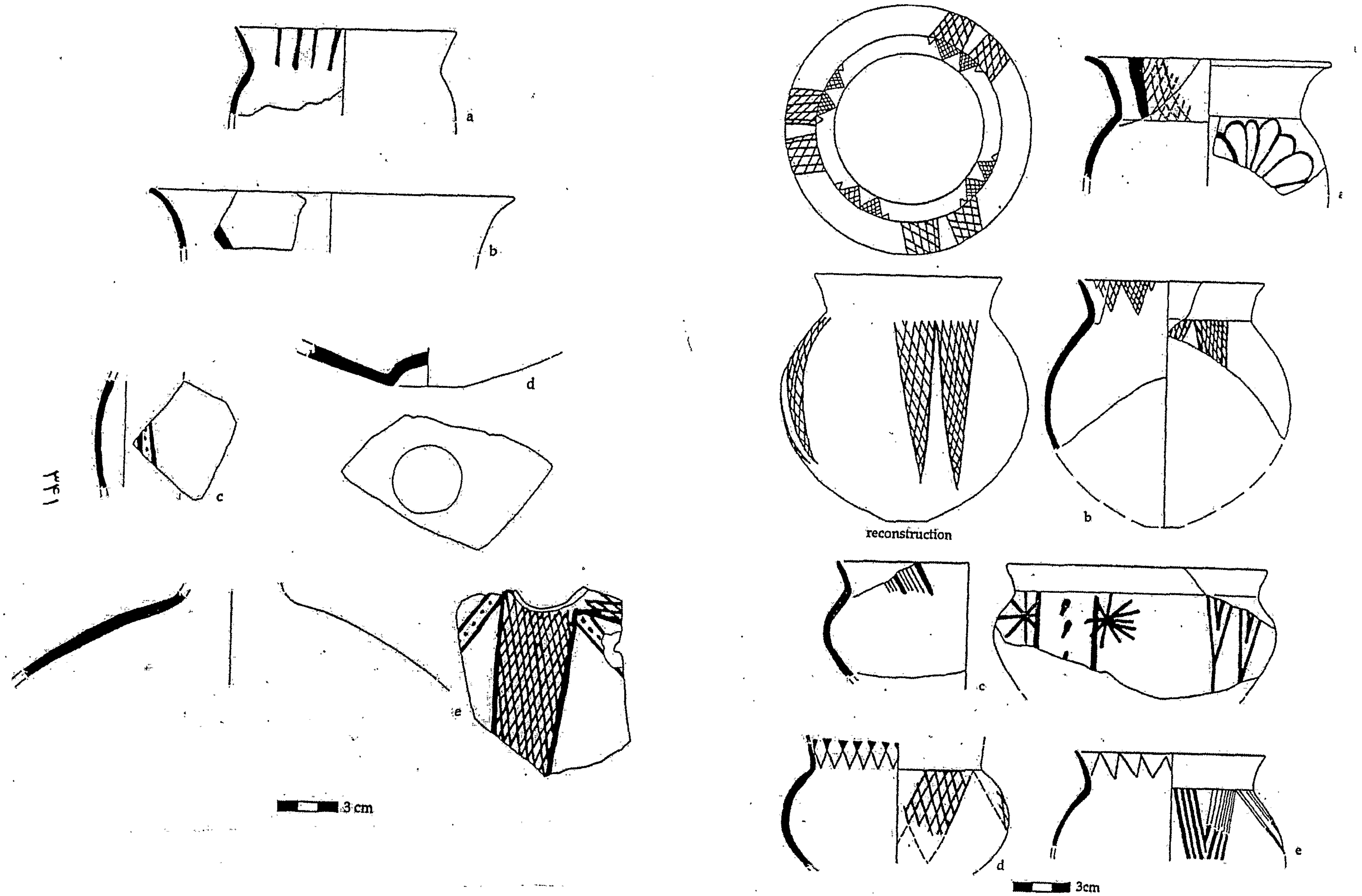

تصویر ۶–۱۶۰ - اشکال و نقوش سفالینه‌های نوع مثلثی کلاسیک وارداتی به حسنلو

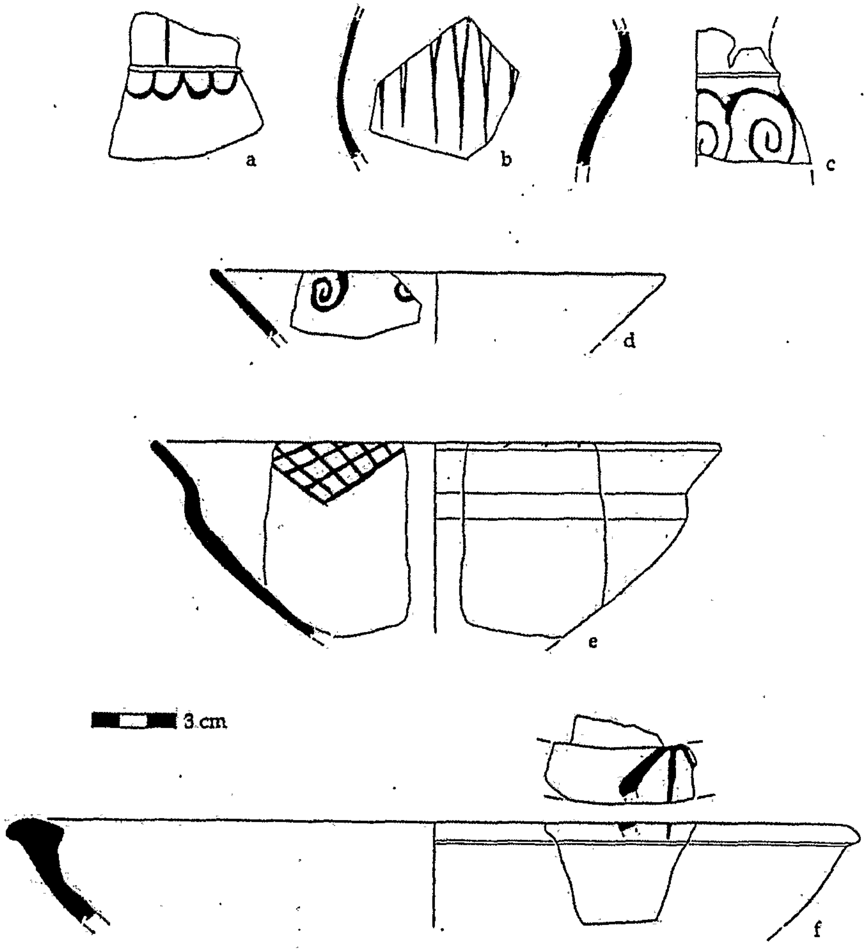

تصویر ۶–۱۶۲– انواع سفالینه‌های نوع مثلثی مکشوفه از زیویه(a-d با کیفیت کلاسیک e-f از نوع غیر کلاسیک)

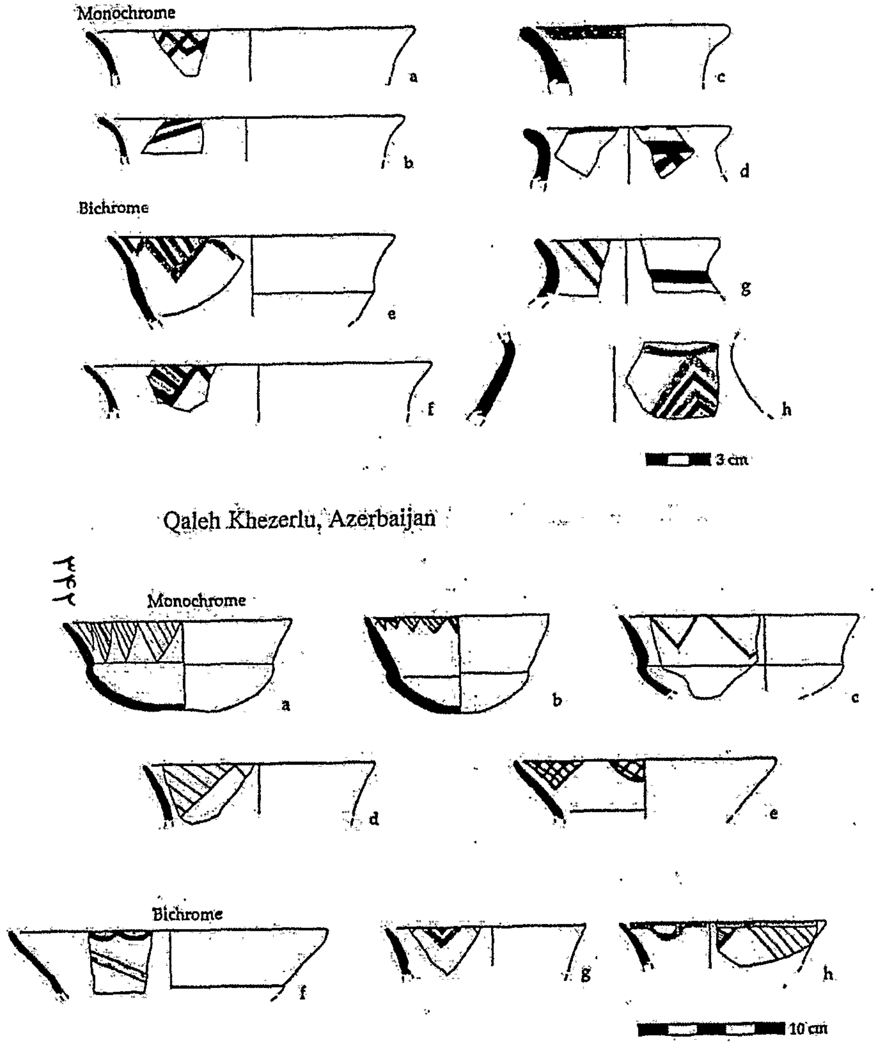

تصویر ۶–۱۶۱– انواع سفالینه‌های نوع مثلثی منطقه بوکان و قلعه خزرلو

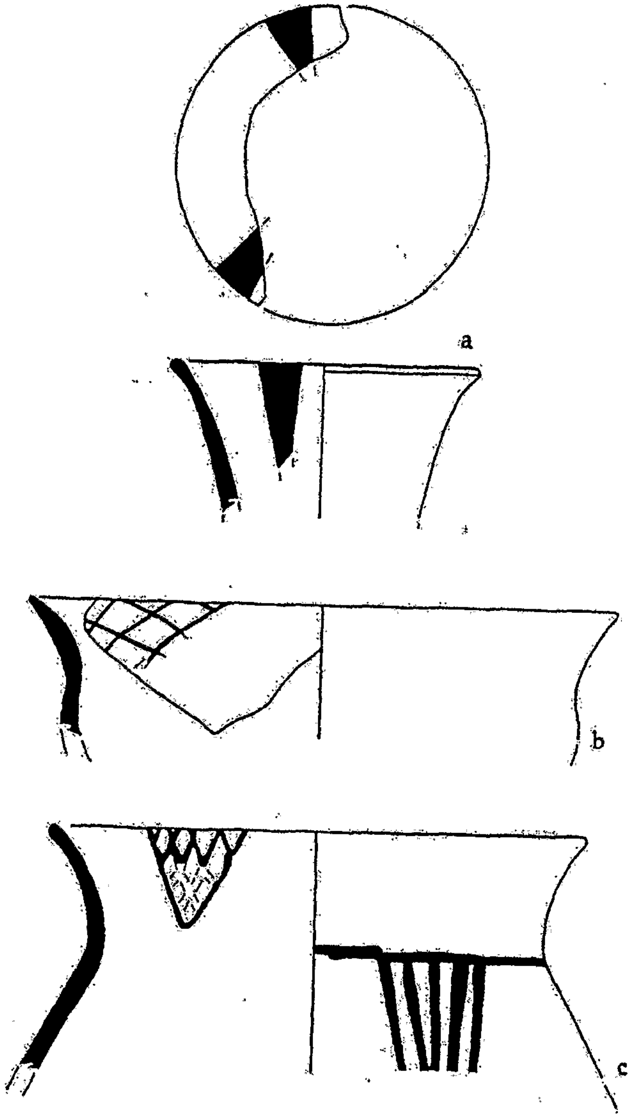

تصویر ۶-۱۶۳- سفال نوع مثلثی کلاسیک که در حسنلو به تقلید از انواع وارداتی ساخته شده است

3 cm

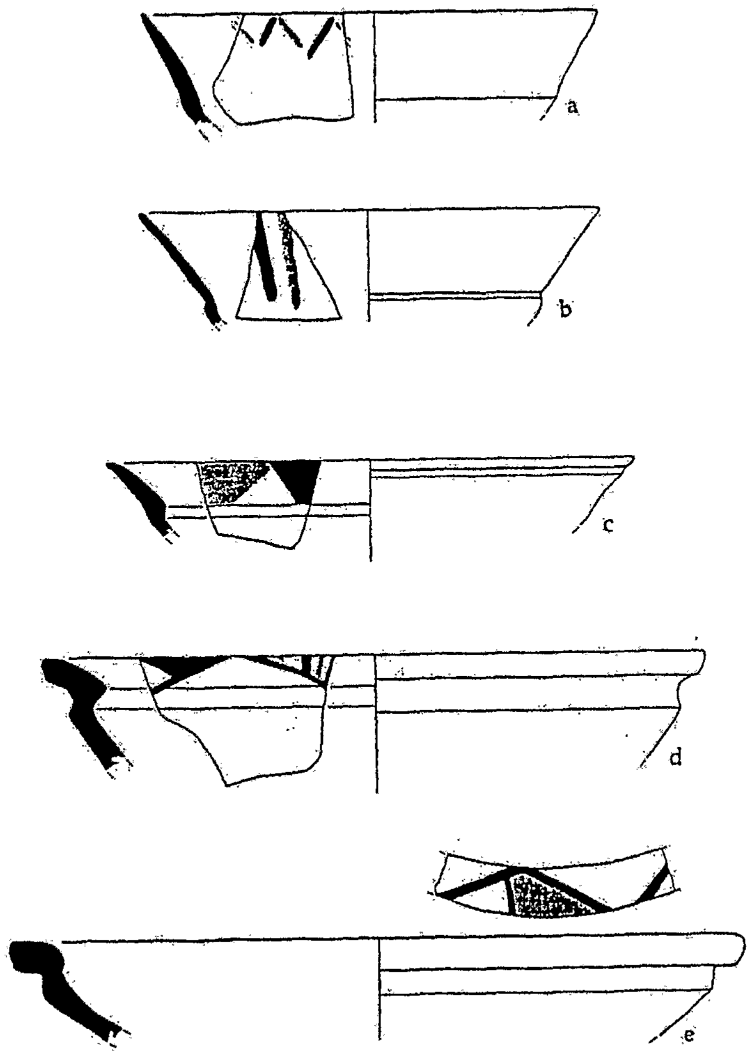

تصویر ۶-۱۶۴- سفال منقوش دو رنگ مثلثی کلاسیک و غیر کلاسیک

3 cm

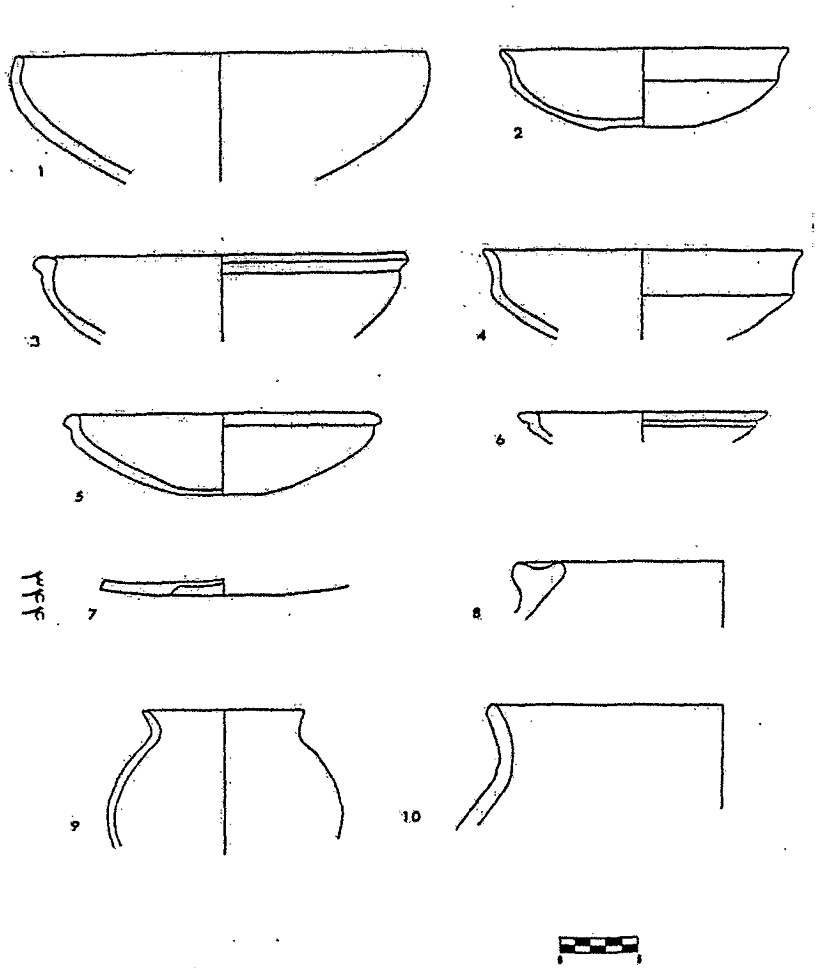

تصویر ۶–۱۶۵– اشکال سفالینه‌های معمولی حسنلوی III

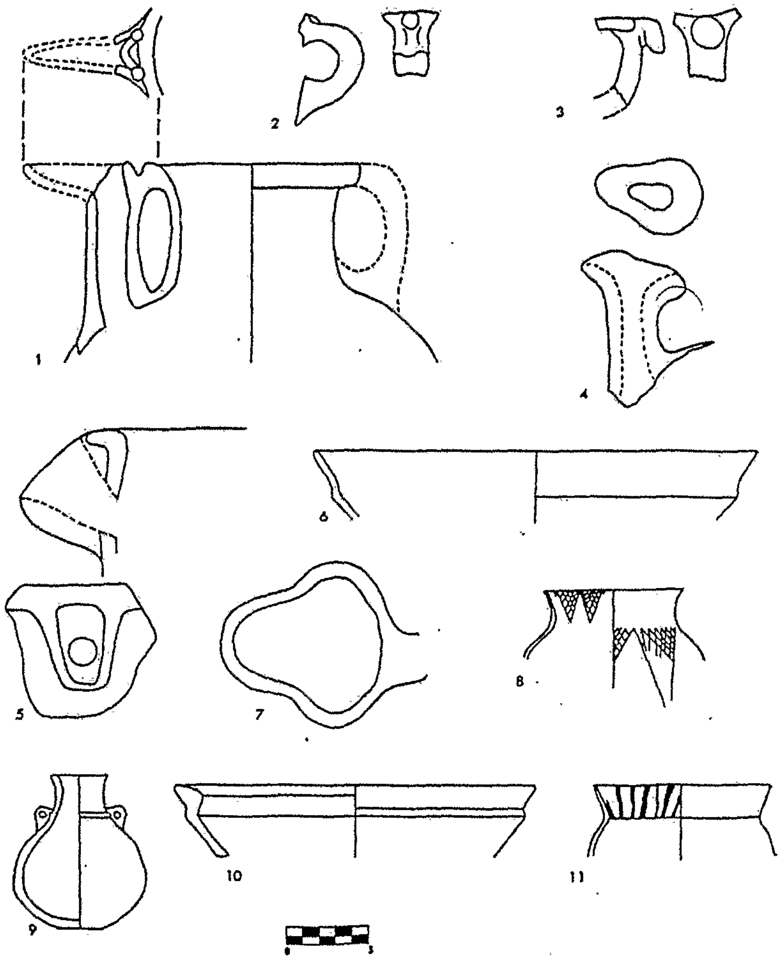

تصویر ۶–۱۶۶– اشکال سفالینه‌های معمولی و مرغوب حسنلوی III

۶-۲-۹-۲- حسنلوی IVB و ارتباط آن با پادشاهی مانّا

با توجه به اهمیت فوق‌العاده طبقه استقراری حسنلوی IV و اشیاء و آثار مکشوفه از آن و با توجه به انتساب اولیه آن به پادشاهی مانّا و تردیدهای ایجاد شده در این ارتباط، ضروری است ارتباط و یا فقدان ارتباط میان حسنلوی قرن ۹ با دولت و اقوام مانّائی در اینجا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

محوطه باستانی حسنلو به جهت داده‌های باستانشناسی یکی از مهمترین محوطه‌های است که تا کنون در ایران حفاری شده است. بر اساس مدارک و شواهد موجود، حسنلو در قرن ۹ق.م و قبل از ویرانی آن در حدود سال ۸۲۰ ق.م، یک مرکز مهم سیاسی و اقتصادی بوده است. متاسفانه به جهت فقدان مدارک مکتوب و مکشوفه و فقر مطالعات جغرافیای تاریخی، هویت و تعلق این محوطه مهم به یکی از دولتهای مذکور در متون آشوری بصورت قطعی دانسته نیست. رابرت دایسون و همکاران او که سالها به کاوش در این محوطه پرداخته‌اند، در سالهای نخستین حفاری با قاطعیت آثار مذکور را مربوط به پادشاهی مانّا دانستند(Dyson.1960 and 1964) اما بعدها با تردیدهای صورت گرفته توسط محققانی چون بومر (Boehmer.1964) و شناخت بیشتر محوطه‌های مانّائی(زیویه و زندان سلیمان) تاکیدهای اولیه بر مانّائی بودن آثار مکشوفه چندان دنبال نشد و مسئله ایجاد شده نیز هرگز مورد بحث و تجزیه و تحلیل علمی قرار نگرفت. در ادامه بحث تلاش خواهیم کرد جنبه‌های مختلف این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم.

بر اساس متون آشوری و اورارتوئی، در نیمه دوم قرن ۹ق.م کرانه شرقی، جنوبی و غربی دریاچه ارومیه در اختیار دولتهای مانّا، گیلزانو و خوبوشکیه قرار داشت. بر اساس مطالعات صورت گرفته، کرانه شرقی و حداقل بخشی از کرانه جنوبی دریاچه ارومیه در قلمرو مانّا قرار می‌گرفت و بر اساس جدیدترین نظریات(نگاه کنید به صص ۴۵-۱۴۱) خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر و گیلزانو در کناره جنوب‌غربی دریاچه و دشتهای اشنویه و سلدوز قرار داشته است. بر اساس جایابی صورت گرفته محوطه حسنلو در قلمرو ایالت گیلزانو قرار می‌گیرد. همزمانی تاریخ ویرانی حسنلوی IVB با خارج شدن ایالت گیلزانو از صحنه تاریخ سیاسی منطقه و متون آشوری، این جایابی را تایید می‌کند. این جایابی از طرف دیگر با تصویری که متون آشوری از گیلزانو ارائه می‌دهند نیز مطابقت دارد. بر اساس این متون گیلزانو ایالتی ثروتمند بوده و ارتباط دوستانه‌ای با آشور داشته است. بر اساس گزارشهای آشوری، خراج و هدایائی که پادشاه گیلزانو به پادشاه

آشور پرداخت می‌کرده عبارت بوده است از: طلا، نقره، سرب، ظروف مسی، شراب، گاو و گوسفند، اسب، شتر دو کوهانه و عصا برای دست پادشاه(Luckenbill.1926,p.211). در میان گزارشهای مربوط به دریافت خراج از ایالتها و دولتهای غرب و شمالغرب ایران مورد مشابه این را کمتر می‌توان پیدا کرد. از این رو می‌توان گفت گیلزانو از ثروت و ارتباطات تجاری خوبی با مناطق شرقی و غربی برخوردار بوده است. کتیبه‌های متعدد آشوری از دوره توکولتی نینورتای دوم(۸۸۴-۸۹۰ق.م) تا شالمنصر سوم(۸۲۴-۸۵۸ق.م)، همگی بر روابط غیرخصمانه آشور با گیلزانو تاکید دارند؛ روابطی که حتی با خوبوشکیه که از نظر جغرافیائی به آشور نزدیکتر بود، برقرار نبوده است. آثار بدست آمده از حسنلو که ارتباط نزدیک با آشور را نشان می‌دهد و نیز ساختار غیر دفاعی حسنلویIVB، می‌تواند متاثر از این رابطه باشد. بر اساس آنچه که گفته شد حسنلو خارج از قلمرو اصلی مانّا قرار داشته و مهمتر اینکه حیات سیاسی و اصلی مانّا(آنچه که از طریق متون آشوری می‌دانیم) مربوط به بعد از ویرانی حسنلویIVB می‌باشد و یا به عبارت دیگر آنچه که ما از تاریخ سیاسی مانّا می‌دانیم تماماً مربوط به بعد از سال ۸۴۳ و قرنهای ۸ و ۷ ق.م است. این در حالی است که حسنلویIVB در حدود ۸۲۰ق.م ویران می‌شود. بنابر این تردیدهای مطرح در خصوص مانّائی بودن حسنلویIVB قابل درک است. از طرف دیگر تفاوت اساسی سنت سفال حسنلویIVB با گونه موجود در محوطه‌های منسوب به مانّا (زیویه، زندان و جدیداً قلایچی) بر دامنه این تردید افزوده و آن را به مرحله انکار رسانده است(خطیب شهیدی.۱۳۸۳). علیرغم تمامی این مطالب میان اقوام مانّائی و مواد فرهنگی آنها با حسنلویIVB، قرابت نزدیکی برقرار است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

با توجه به متون آشوری قرن ۹ق.م، در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه اقوام و واحدهای سیاسی متعددی وجود داشتند که بیشتر آنها احتمالاً هر کدام در یک واحد جغرافیایی(دشت یا دره) مستقر بودند. مدارک زبانشناسی و نیز متون سالهای بعدی آشور، نشان می‌دهد که علیرغم تنوع در اسامی قبایل و ایالتها، گروه زبانی و نژادی خاصی(هوری‌ها) اکثریت جمعیت حوضه جنوبی دریاچه ارومیه را به خود اختصاص می‌داده است. از جمله این قبایل و ایالتها می‌توان به گیلزانوئی‌ها، خوبوشکیه‌ای‌ها، آندیه‌ای‌ها (Andites)، -بوریسی‌ها(Burisites-)، هارانیها(Harranites)، ششگانئیها(Shashgananites)، مالخی‌ها

(Malhisite)، و ماننّائی‌ها، مسی‌یائیها و چند ایالت دیگر در جانب جنوبی مانّا، اشاره کرد که در سالهای بعد و بر اساس متون آشوری تقریباً تمامی آنها(به غیر از گیلزانو که با گسترش قلمرو اورارتو از بین رفته و خوبوشکیه که با اظهار تابعیت در برابر آشور و در دوره‌هایی در برابر اورارتو، تا اوایل قرن۷ق.م به حیات مستقل سیاسی خود ادامه می‌دهد) در قالب دولت مانّا گرد هم می‌آیند. البته این احتمال وجود دارد که بیشتر آنها از اول نیز ایالتی وابسته به مانّا بودند که در متون اندک این دوره به این نسبت اشاره نشده است. در متون آشوری مواردی دیگری نیز دیده می‌شود که در آنها ایالتها و یا حاکم شهرهای وابسته به یک دولت در برابر لشکریان آشور شیوه‌ای مستقل در پیش گرفته‌اند. از این رو پرداخت خراج از سوی یک حاکم شهر یا حاکم ایالتی، بمعنای استقلال کامل سیاسی آن شهر یا ایالت نمی‌تواند باشد(بعنوان مثال نگاه کنید به برخورد متفاوت حاکم شهرهای پارسوا با لشکریان شالمنصر و حاکم شهرهای گیزیل‌بوندا با لشکریان سارگون که در فصول گذشته به آن اشاره کردیم). محوری که ایالتهای متعدد را علیرغم نامهای مختلفی که داشتند، گرد هم می‌آورد، در این دوره به احتمال زیاد وابستگی‌های نژادی و زبانی بود. با توجه به داده‌های تاریخی و باستانشناسی در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م اقوام هوری زبان در گستره‌ای از شمال سوریه تا منطقه زاگرس و حوضه جنوبی و غربی دریاچه ارومیه استقرار داشتند و بعید بنظر می‌رسد دشتهای اشنویه و سلدوز که در این گستره قرار گرفته‌اند، بافت جمعیتی متفاوتی داشته باشند. مواد فرهنگی مکشوفه از حسنلو، بویژه جام طلای آن که تولیدی محلی و برخاسته از اعتقادات مذهبی ساکنان حسنلو بوده، دلیل معتبری بر قرابت نژادی-زبانی ساکنان حسنلو با دیگر اقوام هوری زبان، بویژه ماننّائی‌هاست.

با مشخص شدن رابطه نژادی حال ببینیم آیا رابطه سیاسی نیز میان آنها وجود داشته است یا نه؟ متون آشوری متاسفانه هیچگونه اطلاعاتی در این رابطه ارائه نمی‌کنند. در این متون ما با تصویر گیلزانوی مستقل روبرو می‌شویم. بر اساس مدارک موجود کرانه شرقی و حداقل بخشی از کرانه جنوبی دریاچه ارومیه شامل قلمرو مانّا می‌شده است. کتیبه اورارتوئی داش‌تپه، واقع در دشت میاندواب، گواه این مدعاست. همچنانکه در نقشه جغرافیائی منطقه دیده می‌شود، دشتهای کرانه جنوبی دریاچه ارومیه یک واحد جغرافیایی را تشکیل داده و هیچ مانع طبیعی آنها را از همدیگر جدا نمی‌کند. این مسئله در کنار

ساختار غیر دفاعی حسنلویIVB، وضعیت خاصی را پیشنهاد می‌کند. بنابر این به احتمال زیاد گروه قومی خاصی(مانّائی‌ها و قبایل وابسته به آنها) با منافع مشترک در این منطقه استقرار داشتند.

با توجه به کلیه مدارک و شواهد مانّا بزرگترین دولتی بود(حتی در قرن ۹ق.م) که در این منطقه حضور داشته و قلمرو آن حداقل از کناره جنوبی دریاچه ارومیه در شمال تا مرزهای شمالی پارسوا در جنوب(منطقه سنندج) کشیده می‌شد. وجود دولتی کوچک، ثروتمند و بدون استحکامات دفاعی خاص، در محدوده جغرافیایی و حیطه عمل دولت مانّا بعید بنظر می‌رسد مگر اینکه قبول کنیم میان آنها نوعی رابطه فرهنگی و سیاسی وجود داشته است و این رابطه مانع تهاجم مانّا به حسنلو می‌شده است.

ایالت گیلزانو که ما حسنلو را مرکز آن می‌دانیم، در حدود سال ۸۲۰ق.م از متون آشوری و صحنه تاریخی منطقه حذف شده و این درست همزمان است با تصرف منطقه توسط اورارتو. داده‌های باستانشناسی نشان می‌دهد که در این تاریخ محوطه‌های مهم منطقه از جمله حسنلو و دینخواه و نیز محوطه‌های دشت میاندواب متروک شده و ساکنان آنها به مناطق دیگری کوچ کرده‌اند. فرضیه قتل‌عام و اسارت تمامی ساکنان منطقه نمی‌تواند صحت داشته باشد، از این رو احتمال می‌توان داد آنها به قلمرو اصلی مانّا کوچ کرده و در شکل‌دهی فرهنگ و تمدن مانّا که امروزه ما با آن آشنا هستیم و تقریباً تمامی آنها مربوط به بعد از این واقعه است، نقش بازی کردند. وجود ارتباطهای گسترده میان مواد فرهنگی حسنلویIVB و آثار فرهنگی منسوب به مانّا، در کنار وابستگیهای سیاسی و فرهنگی پیش گفته، ناشی از همین کوچ اجباری است.

در کنار قرابتهای بسیار در مواد فرهنگی، مجموعه سفال بدست آمده از حسنلویIVB تفاوت اساسی با انواع مانّائی دارد و این از مهمترین دلایلی است که سبب شده در مانّائی بودن حسنلو و یا ارتباط نزدیک آن با مانّا شک و تردید بوجود آید. در طبقه استقراری حسنلویIVB سفال خاکستری گونه مسلط است (هر چند نباید این نکته را فراموش کرد که در همین دوره سفال نخودی درصد قابل توجهی را بخود اختصاص می‌دهد)؛ به همراه اشکال خاص خود اما در محوطه‌های مانّائی(زیویه، زندان و قلایچی) سفال نخودی، بهمراه نوع خاصی از اشکال و تزیین،گونه مسلط را تشکیل می‌دهد. برای این تفاوت یک توجیه کاملا علمی و منطقی وجود دارد و آن غیر همزمانی محوطه‌های مقایسه شده است. میان پایان استقرار در

حسنلویIVB و شروع استقرار در محوطه‌های چون زیویه حداقل ۵۰-۴۰ سال فاصله زمانی وجود دارد. در ارتباط با زندان سلیمان چون این فاصله کمتر است بنابر این نمونه‌های قابل مقایسه آن با حسنلوی IVBنیز بیشتر است(Young.1965,p. 80). به عبارت روشنتر فرهنگ سفال حسنلوی قرن ۹ق.م در حوزه عصر آهن II قرار می‌گیرد در حالیکه فرهنگ سفال محوطه‌های مانّائی در حوزه عصر آهن III قرار دارد. همانگونه که مشخص شده در فاصله زمانی این دو دوره تحول گسترده و مهمی در فرهنگ سفال مناطق وسیعی از شمالغرب، غرب و فلات مرکزی ایران صورت گرفته که شاخصترین آن جایگزینی سفال نخودی به جای سفال خاکستری است. این تحول به گروه نژادی و قومی خاصی وابسته نبوده بلکه متاثر از یک موج فرهنگی است که در طی چند دهه رخ داده است. محوطه‌های زیویه، زندان و قلایچی تماما در محدوده عصر آهن III قرار دارند اما محوطه‌های نیز در این منطقه وجود دارد که استقرارهای جدیدتر با سفال نخودی بر روی استقراری با سفال خاکستری قرارگرفته است(تپه‌های بورقه‌بسی، دارتوان، گوگ تپه...).

ظهور اشکال جدید سفال و از میان رفتن اشکال قدیمیتر نیز با گذشت زمان و تحول بزرگ صورت گرفته، امری طبیعی است. علیرغم تفاوتهای برشمرده، مشابهت‌های قابل توجهی نیز وجود دارد که در صفحه ش۳۳۶ به تعدادی از آنها اشاره شده است. از موارد دیگری که تداوم سنت سفالگری را نشان می‌دهد، پیدایش سفال با لعاب شیشه‌ای در حسنلویIV و تداوم آن در محوطه‌های مانّائی زیویه، قلایچی و کول‌تاریکه است. یکی از ویژگیهای اساسی سفال مانّا تزیین کنده و مثلثی شکل آن است که بر روی شانه ظروف اجرا می‌شده است. نمونه کاملا قابل مقایسه چنین تزیینی بر روی یک سفال سیاه رنگ از حسنلوIV بدست آمده که می‌توان گونه‌های مانّائی را تداوم آن دانست(تصویر ش۱۸۰).

هنر کنده‌کاری بر روی عاج، هنر تصویرگری، هنر پیشرفته فلزگری، استفاده از لعاب شیشه‌ای در سفالگری و نیز تزیینات دیواری از موارد دیگری هستند که قرابت نزدیک ساکنان حسنلویIV را با مانّائی‌ها به اثبات می‌رساند. عاجهای تولید شده در این محوطه‌های شباهت بسیاری به یکدیگر دارند بگونه‌ای که می‌توان گفت کارگاههای مرتبط و خاستگاه هنری مشترک داشته‌اند. از آنجا که ساخته‌های حسنلو مربوط به قرن ۹ و ساخته‌های زیویه مربوط به قرن ۸و ۷ می‌باشند، می‌توان احتمال داد هنرمندان مشغول بکار در

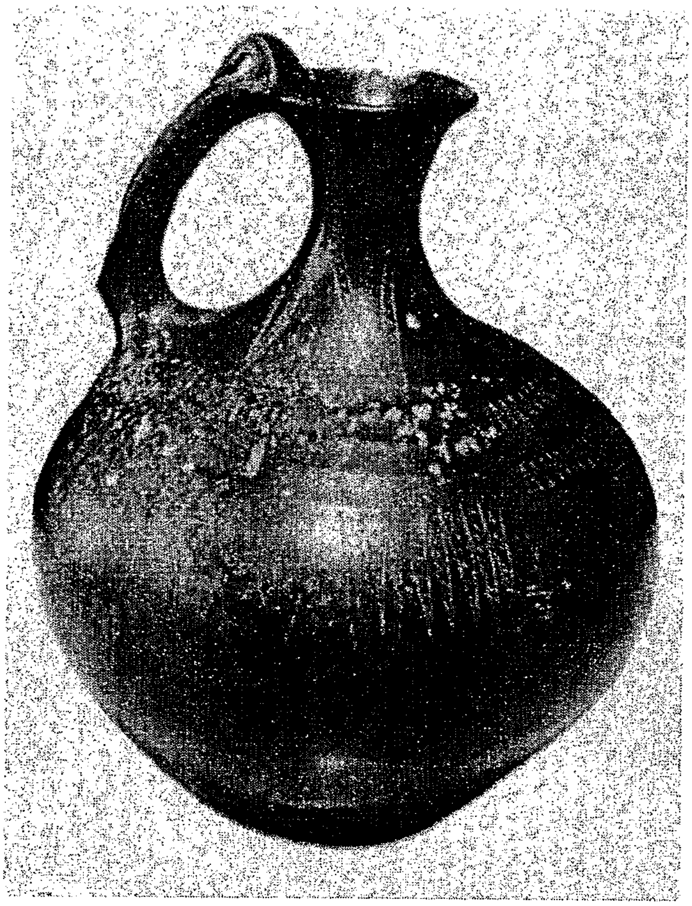

تصویر ۶-۱۶۷- کوزه سفالی سیاه رنگ مکشوفه از حسنلوی IV، قسمت گردن و شانه این ظرف با نقوش کنده مثلثی مزین شده و با انواع مانائی کاملا قابل مقایسه است

حسنلو (همانند دیگر هنرمندان و صنعتگران) بعد از تصرف منطقه توسط اورارتو به قلمرو اصلی مانّا مهاجرت کرده و هنر خود را در آنجا تداوم بخشیده‌اند.

در یک جمعبندی می‌توان گفت که ساکنان حسنلو قرابت نزدیکی با مانّائی‌ها داشته و حداقل دارای خاستگاه مشترک نژادی-زبانی و فرهنگی بودند. اگر بازسازی و جایابی ما در خصوص گیلزانو و تعلق حسنلو به این ایالت درست باشد، می‌توان به استقلال نسبی آن از مانّا(بر اساس مدارک اندک موجود) اعتقاد داشت. اما بعد از تصرف منطقه توسط اورارتو ساکنان کناره جنوبی دریاچه ارومیه به مناطق جنوبیتر کوچ کرده و در شکل‌گیری هنر و فرهنگ مانّائی نقش ویژه بازی کردند. بنابر این می‌توان ادعا کرد که هنر مانّائی تداوم و مکمل هنر حسنلوی IV است. اما اگر گیلزانو در کرانه غربی دریاچه قرار داشته

باشد که احتمال آن ضعیف است، به اعتقاد من حسنلو مرکز یکی از ایالتهای وابسته به مانّا بوده است.

۶-۲-۱۰- معرفی دو محوطه در مرزهای شمالی و جنوبی مانّا

۶-۲-۱۰-۱- قلعه ضحاک هشترود

بقایای این بنا در ۲ کیلومتری روستای عربلو و ۳ کیلومتری غرب ایستگاه راه آهن خراسانک و ۱۶ کیلومتری شرق شهر سراسکند و در میانه دو رودخانه قرانقو و شورچای قرار گرفته است. قلعه ضحاک هشترود به جهت قدمت، استقرار طولانی مدت، وسعت زیاد و آثار معماری از محوطه‌های بسیار مهم منطقه بشمار می‌آید که عمده آثار بر جای مانده آن مربوط به دوره اشکانی است. در پیرامون آثار مزبور بقایای دیوارها و قطعات سفالینه‌هایی شناسائی شده که قدمت آنها به هزاره اول ق.م و دوره مانّائی‌ها می‌رسد(کلایس.۱۳۵۴، ص۲۳۰)(نقشه ش۱۷).

با توجه به موقعیت استراتژیک این محوطه که عامل اصلی استقرار طولانی مدت(حداقل از هزاره اول ق.م تا دوره های اسلامی) در این محوطه بوده و قرارگیری آن در میان مناطقی که بعنوان قلمرو دو ایالت زیکیرتو و اوئیشدیش تعیین شده است، شاید بتوان آن را با قلعه پانزیش گزارش لشکرکشی هشتم سارگون مطابقت داد. بهر صورت قلعه مورد بحث در هزاره اول ق.م از مراکز مهم مانّائی بوده است.

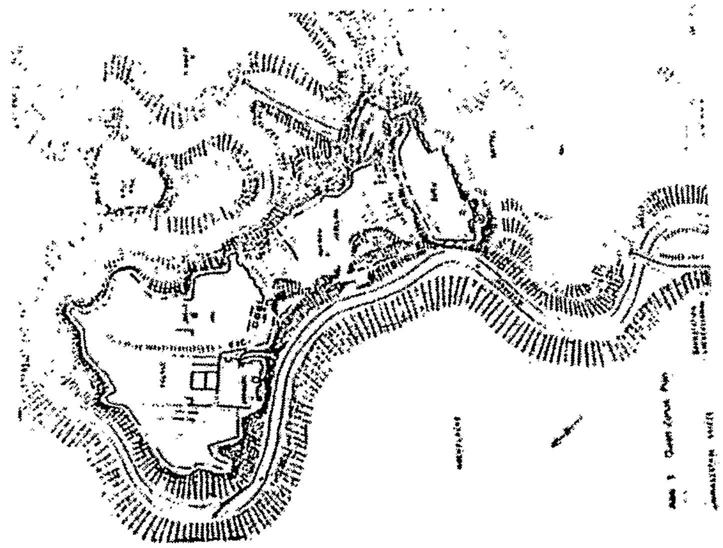

نقشه ۶-۲- قلعه ضحاک هشترود

۲-۲-۱۰-۲- قلعه قمچی‌خای/ قم‌چقای

بقایای این بنا بر فراز صخره‌ای در نزدیکی روستای قمچی‌خای و ۴۵ کیلومتری شمال بیجار و در سر راه قدیمی همدان به تبریز واقع شده و با توجه به آثار و سفالینه‌های بدست آمده بنظر می‌رسد بنای اولیه آن مربوط به دوره مانّائی‌ها بوده باشد که با بازسازیهایی تا دوره ایلخانی مورد استفاده قرار گرفته است و این نشانه اهمیت و موقعیت استراتژیک این محوطه است(نقشه ش۱۸).

صخره‌ای که قلعه بر روی آن ساخته شده از سه طرف به دره ژرفی منتهی می‌شود و تنها از جانب شمال و شمالغربی امکان نفوذ به بالای آن وجود دارد که آنهم با ساخت دیوار مستحکمی به طول چند صد متر غیر قابل نفوذ شده است. بخش اصلی این دیواره بصورت خشکه چین اجرا شده اما در قسمت دروازه از ملات استفاده شده که به نظر می‌رسد مربوط به دوره‌های تعمیراتی بنا بوده باشد. دیواره مزبور در فواصل معین با برجهای نیم دایره تقویت شده است(بابک.۱۳۴۸،صص ۷۱-۶۴).

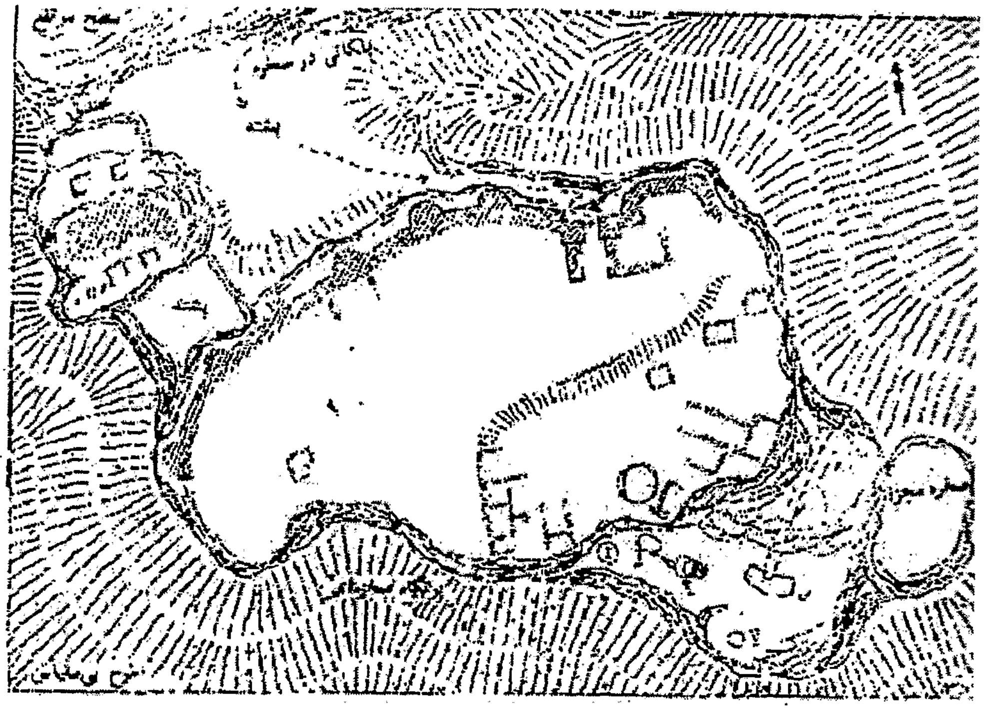

نقشه ۶-۲- قلعه قم‌چقای

در سطح قلعه بقایای تونلها و فضاهای کنده شده در صخره دیده می‌شود که بیشتر آنها احتمالاً مربوط به دوره اول ساختمانی قلعه و مانّائی‌ها می‌باشد. در حاشیه شمالی قلعه حفره‌ای به ابعاد ۲×۳×۵ متر وجود

دارد که به طرز زیبایی تراشیده شده و در حد شمالغربی این حفره درگاه کوچکی به ابعاد ۸۰×۱۱۰ سانتیمتر وجود دارد که به پلکان زیرزمینی طویلی منتهی می‌شود. این پلکان صفه دژ را به بدنه شمالی مرتبط می‌کند. شیوه حجاری بکار گرفته شده در این قلعه به گونه‌ای نیست که بر اساس آن تاریخ دقیقی برای ساخت آثار پیشنهاد داد امّا به احتمال زیاد آنها را می‌توان به دوره اول ساختمانی و مانّائی‌ها مربوط دانست(کلایس.۱۳۵۴،صص ۳۸-۲۳۵).

قلعه قمچی‌خای مهمترین و بزرگترین قلعه‌ای است که در این منطقه شناسائی شده و به احتمال زیاد بنای اصلی آن به دوره مانّائی‌ها برمی‌گردد. این قلعه بر سر یک راه ارتباطی مهم و در منطقه جنوبی قلمرو منسوب به مانّا قرار گرفته و از این رو بعنوان یک فرض شاید بتوان آنرا با قلعه زیرداکو/ سیرداکو در ایلت مسی مانّا و محل ملاقات سارگون دوم با اولوسونوی مانّائی مطابقت داد. استفاده طولانی مدتی که از این قلعه در دوره‌های مختلف تاریخی و اسلامی شده و شهرت دره مجاور آن به «دره شاهان»، گواه اهمیت و موقعیت استراتژیک این محوطه تاریخی است.

۶-۳- گونه شناسی سفال مانّا

با توجه به بررسیها و مطالعات صورت گرفته سفال مسلط در محوطه‌های مانّائی را انواع نخودی ساده تشکیل می‌دهد که در کنار آن درصدهای بسیار کمی سفال خاکستری و قرمز و نیز انواع نخودی منقوش قرار می‌گیرند. سفال نخودی مانّا از تنوع رنگ زیادی برخوردار است و رنگ آن از کرم متمایل به سفید و صورتی تا نخودی متمایل به قرمز و گاه قهوه‌ای متغییر است. سفال نخودی مانّا دارای ویژگیهایی است که آن را از انواع نخودی غرب ایران و مادی متمایز می‌کند. ویژگیهای اساسی سفال مانّا را می‌توان اینگونه دسته‌بندی کرد:

۱) استفاده از لعاب گلی و سطح کاملا پرداخت شده در بیشتر سفالها

۲) استفاده از لعاب گلی غلیظ به رنگ کرم و کرم متمایل به سفید یا صورتی. این لعاب بصورت لایه‌ای سطوح ظرف را پوشانده و دارای رویه کاملاً پرداخت شده است، بگونه‌ای که علائم صیقل بر روی آنها دیده نمی‌شود(تصویر ش۲۶)

۳) درصد سفالینه‌های مرغوب در مقایسه با مجموعه‌های همزمان بیشتر بوده و عمده سفالینه‌ها چرخساز هستند است(طرحها و تصاویر ش۲۹-۲۶)

۴) اشکال کاسه‌ای شکل و از جمله کاسه‌هایی با بدنه زاویه‌دار(لاله‌ای یا زورقی‌شکل) اکثریت قطعات را بخود اختصاص می‌دهند و بعد از آنها اشکال کوزه‌ای‌شکل با دهانه گشاد و تنگ قرار می‌گیرد (طرحهای ش۸-۱۳، ۵۵، ۶۰-۵۹، ۶۷-۶۴، ۶-۱۷۳)

۵) وجود تعداد محدودی سفال با لعاب شیشه‌ای و منقوش(طرح و تصاویر ش۳۱-۳۰، ۶۷-۶۶)

۶) تزیین کنده ظریف با نقوش مثلثی شکل که اغلب بصورت نواری تزیینی شانه ظروف کوزه‌ای شکل را مزین می‌کند(طرح و تصاویر ش۳۱، ۵۸، ۷۴، ۷۷، ۷-۱۳۵)

۷) استفاده محدود از کف‌های کروی شکل با گودی کوچک دایره شکلی در میانه آن(طرح و تصاویر ش۱۴، ۱۶، ۷-۲۶، ۹-۲۸، ۵۵،۱۷۳) و نیز کف‌های تخم مرغی شکل

از میان موارد فوق لعاب گلی غلیظ به رنگ کرم و کرم متمایل به سفید و صورتی و نیز شیوه و اجرای خاص تزیینات کنده شاخصتر از موارد دیگر می باشد.

گونه سفال تعریف شده، بر اساس بررسی‌ها و مطالعات صورت گرفته بطور مساوی در تمام قلمرو مانّا توزیع نشده بلکه شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این گونه عمدتا در مناطق مرکزی مانّا و آنهم در محوطه‌های مهم حضور دارند. بر همین اساس شناخت گونه سفال مانّا نتوانست کمک چندانی در تعیین قلمرو مانّا داشته باشد. این گونه عمدتا در منطقه بوکان، سقز و تکاب شناسائی شده است. بعنوان مثال ما در بررسی خود در دره زرینه‌رود(منطقه شاهین‌دژ و میاندواب) که در مجاورت این دو منطقه قرار دارد و در مانّائی بودن آن تردیدی نیست، حتی یک مورد سفال با تزیین کنده بدست نیاوردیم. شواهد موجود نشان می‌دهد همانگونه که دولت مانّا از ایالتهای مختلفی شکل می‌گرفت، سنت‌های سفال محلی در آن حضور پر رنگی داشتند. البته در مناطق مذکور ما انواع دیگر سفال مانّائی را؛ از جمله سفال با لعاب گلی غلیظ کرم رنگ را پیدا کردیم.

در کنار وجود سبکهای محلی سفال، تداوم سنت سفال مانّائی در دوره ماد و هخامنشی و نیز فقدان محوطه‌های حفاری شده و لایه‌نگاری شده در بیشتر مناطق مورد مطالعه، شناخت بیشتر سفال استفاده

شده در دوره مانّا را با مشکل مواجه می‌سازد.

سنت سفال مانّا با توجه به کیفیت فوق‌العاده خود، در دوره ماد و هخامنشی و حتی بعد از آن تداوم پیدا می‌کند. با اطمینان می‌توان گفت که سفالینه‌های مرغوب و مشهور«نوع مثلثی کلاسیک» که از حسنلو بدست آمده‌اند و توسط دایسون به دوره هخامنشی تاریخگذاری شده‌اند(.Dyson.1999,pp.115-44) متعلق به سنت سفالگری مانّا می‌باشند. تجزیه شیمیایی این دسته از سفالها وارداتی بودن آنها را به حسنلو تایید کرده است. نمونه‌های مشابه این سفالینه‌ها(از نظر شکل، کیفیت، نوع کف و رنگ سفال) از قلایچی بدست آمده است. یکی از اشکال ویژه سفال مانّائی که در دوره ماد و هخامنشی و نیز اشکانی در سطح بسیار گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد، کاسه‌هایی با بدنه زاویه‌دار یا قدحهای لاله‌ای‌شکل هستند که نمونه‌های مرغوبتر آنها در میان سفالینه‌های مانّا حضور چشمگیر دارند. علیرغم این اغلب گفته می‌شود این نوع اشکال ریشه در ظروف فلزی و سفالی آشوری دارد(هرینک.۱۳۷۶،ص۱۱۳) که چندان درست نیست.

تداوم سفال مانّائی بنوعی در سفال دوره اشکانی و نوع مرغوب«جلینگی» متجلی شده است. این نوع سفال به رنگ نخودی متمایل به قرمز یا قهوه‌ای و مغز خاکستری یا خاکستری تیره است که خمیره و ساخت آن از کیفیت بالایی برخوردار است. تزیین روی این سفالها محدود به نقوش کنده است و اشکال کاسه‌ای و پیاله‌ای بویژه قدحهای لاله‌ای شکل در میان آنها اکثریت دارند. هرینگ منشاء این نوع سفال را دوره آشور جدید، آهنIII و هخامنشی دانسته است(همان،ص۱۱۷). اما به عبارت دقیقتر و با توجه به شناسائی نمونه‌های قابل مقایسه‌ای در محوطه قلایچی، امروزه می‌توان منشاء این گونه مرغوب سفال را مانّائی دانست. نمونه‌های بدست آمده در قلایچی به رنگ نخودی، مغزی به رنگ خاکستری روشن داشتند و از کیفیت بالا و فرم مشابه انواع اشکانی برخوردار بودند. گستره سفال جلینگی در ایران که از شمال به منطقه میانه و مراغه و از شرق به زنجان و از غرب به قصر شیرین و از جنوب به منطقه لرستان محدود می‌شود، با قلمرو مانّا(بغیر از قسمت جنوبی آن) تا حدود زیادی مطابقت دارد و این گواه دیگری است بر منشاء مانّائی این نوع سفال.

فصل هفتم

نتیجه‌گیری

۷- نتیجه‌گیری

سوالات، فرضیه‌ها و هدف اصلی این تحقیق عبارت بودند از:

۱) آیا ماننا دارای موجودیت مستقل سیاسی و فرهنگی بوده است؟

۲) این دولت چه قلمروای را شامل می‌شد؟

۳) کدام یک از محوطه‌های باستانی منطقه معرف استقراری از دوره ماننائی است؟

۴) چه نوع سفال یا سفالینه‌هایی مواد شاخص فرهنگی استقرارهای ماننائی را شکل می‌دهد؟

و فرضیه‌های ارائه شده:

۱)دولت و اقوام ماننائی به مدت چند سده از حیات مستقل سیاسی و فرهنگی، با درجه بالائی از پیشرفت‌های فرهنگی، تکنولوژیکی و اقتصادی، برخوردار بودند

۲)قلمرو اصلی ماننا را حوضه جنوبی و جنوب شرقی دریاچه ارومیه و نیز دره‌های زاب کوچک در غرب و قزل‌اوزن در شرق شکل می‌داده است

۳)بقایای استقراری مکشوفه از حسنلوی IV ، بخشی از حسنلوی III ، زیویه، قلایچی، زندان سلیمان، جان آقا، .... معرف استقرار و فرهنگ ماننائی‌ها است

۴)سفال نخودی مرغوب جلادار، بویژه نوع معروف به«مثلثی کلاسیک» که از محوطه‌های مزبور بدست آمده‌اند، سفال و مواد شاخص فرهنگی ماننا را شکل می‌دهد

هدف اصلی این تحقیق نیز ضمن پاسخ گفتن به سوالات مطرح شده، این بود که بتوان موجودیت مستقل تاریخی و فرهنگی ماننا را بعنوان یک دوره شکوفا از تاریخ و تمدن شمالغرب ایران(با تکیه بر داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی)، تثبیت کرد.

در ادامه بر اساس تحقیقات و مطالعات صورت گرفته، به پاسخگوئی سوالات مطرح شده و بیان درستی یا نادرستی فرضیه‌های ارائه شده خواهیم پرداخت.

۱)دولت مانّا بر اساس مدارک و شواهد موجود از اوایل هزاره اول تا حدود ۶۰۰ق.م از حیات مستقل سیاسی و فرهنگی برخوردار بوده و حضور و عملیات نظامی دولت‌های آشور و اورارتو نتوانسته این استقلال را از بین ببرد. سال ۸۴۳ق.م که اولین بار نام مانّا در صحنه تاریخ و متون آشوری ظاهر می‌شود، مربوط به اولین برخورد ثبت شده آشور با مانّائی‌هاست و نه تاریخ شروع حیات این دولت. مطمئناً مراحل مختلف شکل‌گیری این دولت ده‌ها سال بطول انجامیده بود. از سال ۸۴۳ تا حدود ۸۰۰ ق.م آشور لشکرکشیهای متعددی به منطقه داشته که گاه در حد دریافت خراج بوده و گاه برخورد نظامی. در متون آشوری این دوره هیچگاه(علیرغم اغراق‌هایی که در این متون وجود دارد) به تصرف قلمرو مانّا و انقیاد این دولت اشاره نشده است.

در دهه‌های پایانی قرن ۹ و تا اواسط قرن ۸، آشور درگیر بحرانهای داخلی شده و تا حدود زیادی قدرت تاثیرگذاری منطقه‌ای خود را از دست می‌دهد. این دوره مصادف است با گسترش قدرت و قلمرو اورارتو. این دولت در حدود ۸۲۰ق.م کرانه جنوبی و غربی دریاچه ارومیه را تصرف کرده و آن را به قلمرو اصلی خود الحاق می‌کند. حداقل بخشی از این مناطق، به گواهی کتیبه اورارتوئی داش‌تپه، در قلمرو مانّا قرار داشته است. اورارتو در این دوره دامنه عملیات خود را به قلمرو اصلی مانّا و فراتر از آن می‌کشاند اما هرگز تسلط کامل و بلند مدت بر آن پیدا نمی‌کند؛ چرا که تا اواسط قرن ۸ بارها مجبور به لشکرکشی مجدد می‌شود و پادشاهان اورارتو نیز در کتیبه‌های خود هرگز به انقیاد و تصرف کامل مانّا اشاره نکرده‌اند. مواد فرهنگی و داده‌های باستان‌شناسی بدست آمده از محوطه‌های مانّائی نیز تسلط اورارتو و تجلی این تسلط در مواد فرهنگی را نشان نمی‌دهد. فقدان آثار و استقرارهای اورارتوئی در قلمرو اصلی مانّا، دلیل دیگری است بر عدم تسلط بلند مدت اورارتو بر قلمرو مانّا.

بعد از به قدرت رسیدن تیگلات پیله‌سر سوم در سال۷۴۴ق.م و قدرت‌یابی مجدد آشور و شکست سنگین اورارتو از این پادشاه، تا حدود زیادی از دامنه تحرکات اورارتو در منطقه کاسته شد و آشور برای مقابله و رقابت با اورارتو، مانّا را مورد حمایت خود قرار داد. در دوره این پادشاه روابط دوستانه‌ای میان مانّا و آشور برقرار بوده و در کتیبه‌های این پادشاه هیچ اشاره‌ای به اقدام علیه مانّا و حتی دریافت خراج نشده(مگر در یک مورد و آنهم به هنگام حضور تیگلات پیله‌سر سوم در غرب ایران و آمدن ایرانزو، به

همراه هدایا به پیش پادشاه آشور)است. این اتحاد در دوره سارگون نیز ادامه یافته است. در این دوره لشکرکشی‌های سارگون به منطقه تنها برای کمک به مانّا جهت مقابله با تحرکات نظامی اورارتو بوده است که مهمترین آنها لشکرکشی هشتم سارگون است که منافع بسیاری را برای مانّا بدنبال داشت. از این سال به بعد اورارتو دیگر نتوانست مشکل قابل توجهی برای مانّا بوجود آورد. بر اساس آنچه که گفته شد در دوره این دو پادشاه آشوری که امپراتوری آشور در اوج قدرت خود قرار داشت، مانّا کشوری مستقل بشمار می‌آمده و حتی بر اساس بایگانی دولتی آشور، مانّا بعنوان خراجگذار آشور نیز مطرح نبوده است. نقش مانّا در مقابله با نفوذ اورارتو برای آشور بسیار مهمتر از دریافت خراج بوده است.

حمایت‌های نظامی آشور موقعیتی را فراهم آورد تا در سایه آن مانّا قدرت و قلمرو خود را افزایش دهد از همین رو با مرگ سارگون در حدود سال۷۰۵ق.م و ضعف نسبی آشور در دوره شاهان بعدی، مانّا از فرصت استفاده کرد و قدرت و قلمرو خود را در مناطق مختلف از جمله در قلمرو آشور گسترش داد. دهه پایانی قرن ۸ و ۴ دهه آغازین قرن۷ق.م را شاید بتوان دوره شکوفائی قدرت مانّا دانست که در آن هیچ قدرت تاثیرگذاری در حیات این پادشاهی وجود نداشت. علیرغم اینکه گفته شده سکائی‌ها در این تاریخ مانّا را تحت سلطه خود داشتند، مدارک و شواهد نشان می‌دهد که این مانّائی‌ها بودند که از سکائی‌ها و اتحاد آنها در مبارزه با آشور استفاده می‌کردند.

تحرکات مانّائی‌ها بر علیه آشور سبب شد با قدرت‌یابی آشور در دوره آشوربانیپال، این پادشاه در پنجمین سال حکومت خود(حدود۶۶۲ق.م) بر علیه مانّا لشکرکشی کرده و بخش‌های از دست رفته آشور را باز پس گیرد. اما همچنان که از متن گزارش بر می‌آید(علیرغم اغراق‌های موجود) وی موفق به شکست کامل مانّا و تصرف پایتخت و قلعه‌های مرکزی آن و دستگیری پادشاه مانّا نمی‌شود. آشوربانیپال پادشاهی مقتدری بود که لشکرکشیهای موفقی به بابل، ایلام و مناطق دیگر داشته و عدم موفقیت کامل وی در حمله به مانّا می‌تواند از قدرت قابل توجه مانّا حکایت کند. بهر حال با توجه به گزارش آشوربانیپال، بعد از این تهاجم مانّائی‌ها بر علیه پادشاه خود قیام کرده و او را می‌کشند. اوآلی پسر پادشاه مقتول، با کسب حمایت آشور و تعهد پرداخت خراج و اعزام ولیعهد خود به دربار آشور، به قدرت می‌رسد. تعدادی از نویسندگان اشاره کرده‌اند که از این تاریخ تا پایان حیات آشور، مانّا متحد و خراجگذار آشور باقی می‌ماند. دلیل این ادعا تنها همراهی تعدادی از مانّائی‌ها با لشکریان آشور، در جنگ کابلین(۶۱۶ق.م) با بابل است. اما واقعیت باید غیر از این باشد، چرا که آشور در سالهای پایانی

حکومت آشوربانیپال(۶۴۰-۶۳۰ق.م) وارد یک دوره بحرانی و ضعف شدید و درگیریهای داخلی شد که امکان تاثیرگذاری منطقه‌ای و حفظ تسلط بر دولت‌هایی چون مانّا را از آن سلب کرد. این دوره بحرانی به سقوط آشور در حدود سال۶۱۲ق.م منتهی می‌شود. از طرف دیگر اتحاد مانّا با آشور ضعیف شده، در حالیکه یکی از دشمنان اصلی این امپراتوری(یعنی پادشاهی ماد) در مجاورت قلمرو مانّا قرار داشت، امر بعیدی بنظر می‌رسد. با توجه به روشن نبودن نوع همراهی مانّائی‌ها با لشکریان آشور، در جنگ کابلین، من همراهی مانّا با ماد را در مبارزه علیه آشور محتمل‌تر میدانم.

بر اساس آنچه که گفته شد مانّا در تمام طول حیات خود و با توجه به مدارک و شواهد موجود، دولتی مستقل بشمار می‌آمده، مگر دوره‌های کوتاه مدتی در نیمه اول قرن ۸ق.م که شکست‌های متعدد از اورارتو، بطور موقت در این استقلال وقفه ایجاد کرد. محوطه‌های حفاری شده، آثار و اشیاء و مواد فرهنگی مکشوفه نیز نشان می‌دهد که اقوام مانّائی از استقلال فرهنگی و هنری کامل برخوردار بوده و هیچگاه مقلد هنر و تکنولوژی آشور و اورارتو نبوده و برای خود سبکهای مستقل هنری و فنی در سطح پیشرفته، داشتند. خود این می‌تواند دلیل خوبی بر استقلال سیاسی مانّا باشد.

۲)بر اساس مدارک و شواهد موجود و مطالعات صورت گرفته، دولت مانّا در شمال با اورارتو، در شمالشرق با خوبوشکیه، در غرب با استان آشوری زآموا، در جنوب غرب با ایالت‌های آلابریا و کارلا، در جنوب با پارسوا، در جنوب شرق با گیزیل‌بوندا و ماد، مرز مشترک داشته است. همسایگان شرقی و شمالشرقی این دولت در حال حاضر مشخص نیست(نقشه ش۱۱،۱۰). مرزهای مشترک مانّا و اورارتو در حدود سال ۷۱۴ق.م و در قسمت غربی، درحاشیه جنوبی دشتهای اشنویه و سلدوز قرار داشته است. در این تاریخ بنظر می‌رسد حداقل بخش شرقی دشت میاندواب در کنترل مانّا قرار داشته است. بعد از شکست اورارتو در سال ۷۱۴ق.م دشتهای جنوبی و به احتمال کمتر کرانه غربی دریاچه ارومیه به قلمرو مانّا افزوده شد و این مرزها در جهات شمالی و غربی گسترش پیدا کرد. کوه سهند و ارتفاعات بزغوش داغ مرزهای مانّا و اورارتو را در قسمت شرقی دریاچه شکل می‌داده است. البته شواهد موجود از جمله جایابی ناحیه مانّائی سوبی در منطقه تبریز نشان می‌دهد که قبل از حضور اورارتو در منطقه، مرزهای مانّا در این بخش نیز در جهات شمالی‌تر کشیده می‌شد.

مرزهای شمالغربی مانّا با توجه به جایابی ایالت خوبوشکیه در منطقه پیرانشهر، در ارتفاعات غربی دره مهاباد رود قرار می‌گیرد. احتمال داده می‌شود در قرن ۷ قلمرو خوبوشکیه به خاک مانّا الحاق شده، که

در این صورت مرز مانّا و قلمرو اصلی آشور در این بخش و نیز در بخشهای جنوبیتر با ارتفاعات مرزی ایران و عراق(از منطقه اشنویه تا مریوان) منطبق می‌شود. مرز جنوبی مانّا با توجه به جایابی ایالتهای آلابریا، کارلا و پارسوا، در خطی از منطقه مریوان به طرف جنوب بیجار کشیده می‌شد. در این منطقه احتمال دارد کوههای چهل چشمه کردستان مرز طبیعی و جنوب غربی مانّا را شکل می‌داده است. ارتفاعات جنوبی و شرقی دره قزل‌اوزن از منطقه بیجار تا منطقه میانه را می‌توان با مرز شرقی مانّا مطابقت داد. البته این احتمال نیز وجود دارد که این مرز در کریدور ارتباطی زنجان- میانه قرار داشته باشد. مرزهای شمالشرقی مانّا که در منطقه شرقی میانه قرار داشته، در حال حاضر مشخص نیست. بر اساس مطالعات صورت گرفته، در قسمت شمالی قلمرو برشمرده و در مناطق امروزی مراغه، هشترود، میانه و مناطق شرقی و جنوبشرقی میانه به ترتیب ایالتهای اوئیشدیش، زیکیرتو و آندیه قرار داشتند. ایالت سوریکاش در گوشه جنوب غربی قلمرو مانّا و مناطق سردشت، بانه و تا حدود مریوان واقع بوده و ایالت بزرگ مسی در منطقه بیجار، دیواندره و شاید تکاب قرار می‌گرفته است. ایالت مرکزی که در اصل هم نام خود پادشاهی بوده، بنظر می‌رسد از دشت میاندواب و در طول دره رودخانه‌های زرینه رود، سیمینه رود و مهاباد رود، بطرف جنوب کشیده می‌شده است. پایتخت مانّا در این ایالت و به احتمال زیاد در منطقه بوکان و محوطه قلایچی قرار داشته اما در این انتساب تردیدهایی وجود دارد که کاوش‌های بیشتر می‌تواند جوابگوی آنها باشد(نقشه ش۱۱).

با توجه به گزارش لشکرکشی هشتم سارگون یکی دیگر از ایالتهای مانّا سوبی بود که ظاهراً در نیمه نخست قرن ۸ (و شاید در دو دهه پایانی قرن ۹) از این دولت جدا و به قلمرو اصلی اورارتو الحاق شده بود. با توجه به بازسازی مسیر لشکرکشی سارگون(نقشه ش۱۴)، این ایالت احتمالا در منطقه تبریز قرار داشته است. کشف کتیبه جدید آرگیشتی اول در منطقه عجب‌شیر این جایابی را تایید می‌کند.

۳) با توجه به مطالعاتی که سابق بر این در محوطه‌هایی چون زیویه، زندان سلیمان و قلایچی انجام شده و با توجه به مطالعات و بررسی‌های باستان‌شناسی این تحقیق، جدای از سه محوطه مذکور محوطه‌ها و تپه‌های قلعه بردینه، تسیسات نظامی سنگر، دژ آربنوس(همگی در شهرستان بوکان)، قاپلانتو، پولابیگ، قبرستان آرداش، بورقه بسی(در شهرستان سقز)، قبرستان کول‌تاریکه و بخشهایی از غار کرفتو(در منطقه دیواندره)، تپه عباس بلاغی، قلعه جان آقا، و احتمالا قلعه جوشاطو و گچی قلعه‌سی(در منطقه شاهین‌دژ)، تپه داش‌تپه، نصیرکندی، قاریاغدی، کوک‌تپه و ارسلان‌قلعه(در دشت

میاندواب و مربوط به استقرارهای مانّائی قرن ۹ و قبل از تصرف منطقه توسط اورارتو)، تپه فخریکا و احتمالا خود گوردخمه، مجموعه برده کنته، تپه دارتوان(در منطقه مهاباد)، تپه سلامت‌آباد و دژ قم‌چقای(در منطقه بیجار)، تپه‌های گردشوان و چیانه (در منطقه پیرانشهر و احتمالا مربوط به بعد از تصرف آن توسط مانّا در قرن ۷)، و بنای اولیه قلعه ضحاک هشترود، معرف استقراری از دوره مانّا می‌باشند. البته در جریان بررسی محوطه‌های بسیار دیگری شناسائی شدند(که در فصل ششم به آنها اشاره شده است) که انتساب آنها به مانّا نیاز به مطالعات بیشتری دارد.

به احتمال بسیار لایه استقراری قرن ۷ حسنلوی III مربوط به مانّائی‌هاست اما استقرار طبقه IV را می‌توان بر اساس مطالعات صورت گرفته به گیلزانوئی‌ها که قرابت نزدیکی با مانّا دارند، نسبت داد. در خصوص ارتباط این قوم و مانّائی ها در فصل ششم بطور کامل بحث شده است.

۴) با توجه به بررسی‌ها و مطالعات صورت گرفته، سفال مسلط در محوطه‌های مانّائی را انواع نخودی ساده تشکیل می‌داده که در کنار آن درصدهای بسیار کمی سفال خاکستری و قرمز و نیز انواع نخودی منقوش قرار می‌گیرند. سفال نخودی مانّا از تنوع رنگ زیادی برخوردار است و رنگ آن از کرم متمایل به سفید و صورتی تا نخودی متمایل به قرمز و گاه قهوه‌ای متغییر است. سفال نخودی مانّا دارای ویژگی‌هایی است که آن را از انواع نخودی غرب ایران و مادی متمایز می‌کند. ویژگیهای اساسی سفال مانّا را می‌توان اینگونه دسته‌بندی کرد:

۱)استفاده از لعاب گلی و سطح کاملا پرداخت شده در بیشتر سفالها دیده می شود

۲)گروه ویژه‌ای از سفالها دارای لعاب گلی غلیظ به رنگ کرم و کرم متمایل به سفید یا صورتی می‌باشند. این لعاب بصورت لایه‌ای سطوح ظرف را پوشانده و دارای رویه کاملاً پرداخت شده و شفاف است، بگونه‌ای که علائم صیقل بر روی آنها دیده نمی شود

۳)درصد سفالینه‌های مرغوب در مقایسه با مجموعه‌های همزمان بیشتر و عمده سفالینه‌ها چرخساز هستند

۴)اشکال کاسه‌ای شکل و از جمله کاسه‌هایی با بدنه زاویه دار(لاله‌ای یا زورقی شکل) اکثریت قطعات را بخود اختصاص می‌دهند و بعد از آنها اشکال کوزه‌ای شکل با دهانه گشاد و تنگ، قرار می‌گیرد

۵)وجود تعداد محدودی سفال با لعاب شیشه‌ای و منقوش در داخل مجموعه‌های مانّائی

۶)تزیین کننده ظریف با نقوش مثلثی شکل که اغلب بصورت نواری تزیینی شانه ظرف کوزه‌ای شکل را مزین می‌کند و از شاخصه‌های اصلی سفال ماننّا محسوب می‌شود

۷)استفاده محدود از کف‌های کروی شکل به گودی کوچک دایره شکلی در میانه آن و نیز کف‌های تخم مرغی شکل

از میان موارد فوق لعاب گلی غلیظ به رنگ کرم و کرم متمایل به سفید و صورتی، و نیز شیوه و اجرای خاص تزیینات کننده، شاخصتر از موارد دیگر می‌باشد. نمونه‌های قابل مقایسه سفال نوع«مثلثی کلاسیک» (از نظر کیفیت، شکل، نوع کف و رنگ) که در فرضیه به آن اشاره شده، در مجموعه سفال قلایچی دیده می‌شود اما این نمونه‌ها فاقد تزیینات نقاشی مثلثی شکل می‌باشند و این احتمال وجود دارد که نوع منقوش در سالهای پایانی حیات ماننّا و یا حتی در دوره ماد و هخامنشی(همانگونه که دایسون احتمال داده است) و در تداوم سفال ماننّا بوجود آمده باشد. با توجه به وارداتی بودن این نوع سفالینه در حسنلو، منطقه بوکان منشاء قابل قبولی برای این سفالها می‌تواند باشد. البته در جریان بررسی سوئینی در منطقه بوکان قطعات متعددی از این نوع سفال بدست آمده است و این احتمال وجود دارد که به دلایل مختلف ما هنوز موفق به شناسائی نوع منقوش مثلثی در قلایچی نشده باشیم.

فهرست منابع و ماخذ

ش۲، بهار ۱۳۴۸،صص ۹۹-۹۱

۱۸-رزم‌آرا، علی. *جغرافیای نظامی آذربایجان باختری*. تهران، سازمان جغرافیای ارتش، ۱۳۲۰

۱۹- --------. *جغرافیای نظامی کردستان*. تهران، سازمان جغرافیای ارتش، ۱۳۲۰

۲۰-رضوانی، حسن. «داده‌های باستانشناختی کاوش گورستان کول تاریکه»، *همایش بین‌المللی باستانشناسی ایران: حوزه شمالغرب*، ارومیه، خرداد ۱۳۸۳

۲۱-زارعی، محمد ابراهیم. *سیمای میراث فرهنگی کردستان*. تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۱

۲۲-زارعی، محمد ابراهیم.« نقش برجسته و کتیبه تنگی‌ور» **فرهنگ کردستان**،ش۱۶و۱۷، ۱۳۸۲، صص ۶۵-۲۴

۲۳-سرفراز،علی اکبر و محمد یوسف کیانی. *تخت سلیمان*. تبریز، دانشگاه آذرآبادگان، ۱۳۴۷

۲۴-سیاه‌پوش،تقی. *پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران*. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۲

۲۵-طلائی. حسن. *باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول ق.م.* تهران، سمت، ۱۳۷۴

۲۶- *فرهنگ جغرافیایی شهرستان ارومیه*. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹

۲۷- *فرهنگ جغرافیایی شهرستان تبریز*. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۰

۲۸-*فرهنگ جغرافیایی شهرستان سنندج*. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح ،۱۳۸۰

۲۹-فون دراوستن، هانس‌هینگ. *تخت سلیمان*. ترجمه فرامرز نجد سمیعی، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۳

۳۰-قراخانی بهار،حسن. «بررسی‌های باستانشناسی در حاشیه رودخانه ساروق آذربایجان»، **بررسی‌های تاریخی**، ش۲ ،۱۳۵۵، صص ۱۷۸-۱۷۰

۳۱-کارگر، بهمن. «گور قلعه جان آقا مهمترین دژ نظامی ماناها» ،نسخه چاپ نشده

۳۲-*گزارش‌های باستان‌شناسی در ایران*. ترجمه سروش حبیبی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴

۳۳-لومر،آندره.«کشف یک کتیبه به زبان آرامی مربوط به قرن ۸ق.م از بوکان» ترجمه رسول بشاش، **اثر**، ش۳۰-۲۹ ، ۱۳۷۷، صص۱۲۰-۱۰۹

۳۴- لوین، لوئیس.«عصر آهن»، در *باستان‌شناسی غرب ایران*، گردآورنده: فرانک هول، تهران، سمت ،۱۳۸۱، صص۴۴۸-۸۹

فهرست منابع و ماخذ

۱- *آمارنامه استان آذربایجان غربی*، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۵

۲-ابریشمی،محمدحسن.«خاستگاه نام سقز و نقش‌های سینی زیویه»، **باستان‌شناسی و تاریخ**، ش۲، ۱۳۶۸، صص۲۸-۱۵

۳-بابک، جواد. «دژ قمچقای(بیجار)»، **باستان شناسی و هنر ایران**، ش۳، تابستان۱۳۴۸، صص ۷۱-۶۴

۴-بدیعی،ربیع. *جغرافیای مفصل ایران*. ۲ج، تهران، نشر اقبال، ۱۳۶۲

۵-بهنام،عیسی. «نگاهی به گذشته‌ها به کمک باستان‌شناسی؛ آشنائی با قوم مانائی»، **هنر و مردم**، ش۲۹، اسفند ۱۳۴۳،صص۶-۲

۶-پتروف،م.پ. *مشخصات جغرافیای طبیعی ایران*. ترجمه گل‌گلاب، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶

۷-پدرام، محمود. *تمدن مهاباد*. تهران، هور، ۱۳۷۳

۸-پرادا، ایدت. *هنر ایران باستان*. ترجمه یوسف مجیدزاده، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷

۹- خاماچی، بهروز . *فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی*. تهران،۱۳۷۰

۱۰-خطیب شهیدی، حمید.« پژوهش جدید در حسنلو و بازنگری در لایه های فوقانی آن»، *همایش بین المللی باستان شناسی ایران*: حوزه شمالغرب ایران، ارومیه ۱۳۸۳

۱۱-خلعتبری، محمدرضا. *کاوشهای باستانشناسی در محوطه های باستانی تالش: تول گیلان*. تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۳/۱

۱۲- ------------*کاوشهای باستانشناسی در محوطه های باستانی تالش: وسکه-میانرود*. تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۳/۲

۱۳-دیاکونوف. ام. *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز ،چ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱

۱۴-دیبا، پوران. «جام حسنلو»، **بررسی‌های تاریخی**، ش۴ ،۱۳۵۷، صص۲۳۲-۱۸۷

۱۵-راد، محمود و علی حاکمی.«کاوش‌های علمی در حسنلو»، **گزارش‌های باستان‌شناسی**، مجلد اول، اداره کل باستان‌شناسی، ۱۳۲۹، صص۱۰۰-۱۵

۱۶-رئیس‌نیا، رحیم. *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*. ۲ج، تبریز، نیما، ۱۳۶۸

۱۷-رحمتیان، ذبیح... .«کاوش باستان‌شناسی در دین‌خواه و حاجی فیروز»، **باستان‌شناسی و هنر ایران**،

۳۵-محمدی‌فر، یعقوب و عباس مترجم. *گزارش فصل اول بررسی باستان‌شناسی شهرستان مریوان ۱۳۸۱*. کتابخانه و مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی کردستان

۳۶-معتمدی،نصرت... .«زیویه قلعه‌ای از دوره مان‌نائی و ماد» در *مجموعه مقالات کنگره معماری و شهرسازی*، ج ۱،سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴، صص۲۵۷-۲۲۰

۳۷- معتمدی،نصرت... .«زیویه کاوش‌های سال ۱۳۷۴»، ***گزارش‌های باستان‌شناسی(۱)***، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶

۳۸- -------------.«زیویه(۲) کاوش‌های سال ۱۳۷۴» ،**میراث فرهنگی**، ش ۱۶، صص۷-۳۲

۳۹- -------------. «زیویه»، در *مجموعه مقالات دومین گردهمائی باستان‌شناسی ایران*، ص ۱۱۰-۱۰۸

۴۰- ملک شهمیرزادی،صادق. *ایران در پیش از تاریخ*. تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۸

۴۱- ملکزاده، مهرداد. « آندیه شاهک نشینی در سرزمین ماد بزرگ»، **باستان‌شناسی و تاریخ**، ش۱۶، ۱۳۷۳، صص۱۸-۱۲

۴۲- ناومان،رودلف. *ویرانه‌های تخت سلیمان و زندان سلیمان*. ترجمه فرامز نجد سمیعی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴

۴۳-نگهبان، عزت ا... . *گزارش مقدماتی حفریات مارلیک*. دانشگاه تهران، ۱۳۵۶

۴۴- هول، فرانک. *باستان‌شناسی غرب ایران*. ترجمه زهرا باستی، تهران، سمت، ۱۳۸۱

۴۵-هویدا،رحیم. *جغرافیای طبیعی آذربایجان*. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۲

۴۶- -------. *جغرافیای چیچست یا دریاچه رضائیه*. دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵

۴۷-یغمایی،اسماعیل. «کشف معبد هزار ساله در بوکان»، **روزنامه کیهان**، ۶۴/۱۲/۲۱، ص۹

48-Barnett,R.D."The Treasure of Ziwiye."**Iraq**(18),1956,pp.

49-Belck,w."Das Reich der Mannaer." **Ethnologie**(26),:Verhand Lungeder Berliner Gesells Fur Anthropogie und urgeschichte, 1894,pp.479-487

50-Biscione,R."*Pre-Urartian and Urartian Settlement Patterns in the Caucasus:Two Case Studies, the Urmia Plain,Iran and the Southern Sevan Basin Armenia.*" pp.1-12

51-Boehmer,R.M."Volkstum und Stadteder Mannaer."**Baghdader Mitteilungen**III,1964, p.11-24

52- --------------."Zurlage von Musasir". 6, **Baghdader Mitteilungen** 6,1973,pp.31-40

53- --------------."Ritzverzierte keramik aus dem Mannarschen(?)Bereich",**AMI**,n19(1986) ,1988, pp. 95-115

54-Burney,C and D.Lang."*People of the Hills: Ancient Ararat and Caucasus.*" London, 1971

55- ---------."The Economic Basis of Settled Communities in Northwestern Iran." *In Mountains and Lowlands*, Malibu, 1977,pp.1-8

56- ----------."Contact and Conflict in North-Western Iran."**Iranica Antiqua**(29).1994a, pp.47-62

57- -----------."Urartu and Iran:Some Problems and Answers." In *Anatolian Iron Ages 3*, ed by Cilingioglu and French, Ankara,1994b,pp.31-35

58- ---------."Hurrians and Indo-Europeans in Their Historical and Archaeological Context." **Al-Rafidan**(18),1997,pp.175-193

59- Caldwell, Joseph R.. "Pottery and Cultural History on the Iranian Plateau", **JNES** 27: 1968 ,pp.178-183.

60-Curtis, John (ed.)"*Later Mesopotamia and Iran, Tribes and Empires 1600-539 B.C*" , London. 1995

61- Dangin,F.T. "Une Relation de Lahuitieme Campagne de Sargon," **Textes Cuneiforms du Louvre,**vol 3, Paris, 1912

62-De schauensee,M." Northwestern Iran as a Bronzeworking Centre:The wiew from Hasanlu." In *Bronzeworking Centres of Western Asia c.1000-539B.C*,ed by J,Curtis, london,1988

63- --------------. "Horse Gear from Hasanlu." **Expedition** 31(2-3),1989,pp.37-52

64-Diakonoff,I.M and M.S.Kashkai."*Geographical Names According to the Urartian Text.*" Wiesbaden,1981

65-Dyson, Robert and O.W.Muscarella."Soldus Valley; Pisdeli Tepe."**Antiquity**(34) ,1960a , pp.19-28

66- -------------.Hasanlu and Early Iran."**Archaeology**13(2),1960b,pp.118-29

67- -------------." Ninth Century Man in Western Iran."**Archaeology**17(1),1964,pp.3-1

68- -------------- "Problems of Protohistoric Iran as Seen From Hasanlu", **JNES** (24),1965 pp.193-217.

69- --------------."Hasanlu and the Solduz and Ushnu Valleys: Twelve Years of Exploration." **Archaeologia Viva**14(1/1),paris,1968,pp.83-101

70- --------------."A Decade in Iran."**Expedition**11(2),1969,pp.39-47

71- --------------."Rediscovering Hasanlu." **Expedition**31(2-3),1989a,pp.37-52

72- -------------."The Iron Age Architecture at Hasanlu: An Essay."**Expedition**31(2-3), 1989b , pp.107-27

73- -------------- and O,W, Muscarella."Constructing the Chronology and Historical

Implication of HasanluIV." **Iran**(27),1989c,pp.1-27
74- --------------and Mary Voigt, ed."East of Assyria: The Highland Settlement of Hasanlu." **Expedition**31(2-3),1989d,

75- --------------."Dalma Tepe." **Encyclopaedia Iranica** VI, Fasicle 6:1993,p.611
76- --------------."Triangle-Festoon Ware Reconsidered", **Iranica Antiqua**(34), 1999a, pp.115-144
77- -------------."The Achaemenid Painted Pottery of Hasanlu IIIA."**Anatolian Studies** (49), 1999b,pp.101-110
78-Edwards, Michael."Urmia Ware and its Distribution in Northwestern Iran in the Second Millennium B.C..."**Iran**(24),1986,pp.57-77
79-Ephal. "The Bukan Aramaic Inscription Historical Considerations", **Israel Exploration Journal** 39, 1999,pp.116-121
80-Fales,F.M."Evidence for West-East Contacts In The 8th BC: The Bukan Stele", in Lanfranchi,G.B and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003,pp.131-148
81- ----------"*Assyrian Epigraphs on Clay Tablets of the Neo-Assyrian Period.*"Rome, 1986
82-Frame,G."The Inscription of SargonII at Tang-i-var",**Orientalia NS68**,1999, pp.31-57
83-Fuchs,A."*Die Inschriften SargonII aus Khorsabad.*" Gottingen,1994
84- --------."*Die Annalen des Jahres 711v.chr.*" Helsiki,1998
85- -------- and S.Parpola." *The Correspondence of SargonII,partII: Letters from Babylonia and the Eastern Provinces.*" Helsinki University Press,2001
86- -----------."Assyrian Geography and Neo-Assyrian Letters The Location of Hubuskia Again." In *Neo-Assyrian Geography* ,ed by Mario Liverani,Roma,1995,pp.127-137
87-Goetze, Albrecht, 1946. Rez. Gelb, "Hurrians and Subarians", **JNES**(5)165a-168b
88-Grantovskii,E.A."Mannai."*Great Soviet Encyclopedia*(15),1977,p.429
89-Grayson,A.K."*Assyrian and Babylonian Chronicles(Text from Cuneiform sources,5).*", Locust Valley, New York,1991
90- --------------."*Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC II(858-745BC) (The Royal Inscriptions of Mesopotamia, Assyrian Period 3).* Toronto-London, 1996
91-Greco,Alessandro."Zagros Pastoralism and Assyrian Imperial Expansion", in Lanfranchi,G.B and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003,pp.65-78
92-Gunter,A."Representations of Urartian and Western Iranian Fortress Architecture in

Assyrian Reliefs."**Iran**(20),1982,pp.103-112

93-Haerinck,E."Painted Pottery of the Ardabil Style in Azarbaidjan", **Iranica Antiqua**, 13,1978,pp.75-93

94-Hamlin,C." The Early Second Millennium Ceramic Assembage of Dinkha Tepe", **Iran** (12),1974,pp.125-153

95-Hamlin,C." Dalma Tepe", **Iran**(13),1975,pp.111-128

96-Harper,R.F."*Assyrian and Babylonian Letters.*"London,1892-1914

97-Harris,Mary Virginia."Glimpses of an Iron Age Landscape: Plants at Hasanlu." **Expedition** 31(2-3),1989,pp.12-23

98-Ikeda,Yutaka."Royal Cities and Fortified Cities."**Iraq**(41),1979,pp.75-87

99-Kleiss,W."Notes on the Chronology of Urartian Defensive Architecture."*Anatolian Iron Age3*, Ankara,1994,pp.131-7

100-Kroll,S."Ein Schussel Der Triangle Ware Azarbaidschan",**AMI**,n.8,1975,pp.71-4

101- ------."Keramik Urartaischer Festungen in Iran." **AMI**(2),1976

102- ------."Nordwest-Iran In Achaimenidischer Zeit: Zur verbritung Der Classic Triangle ware."**AMI**(32),2000,pp.131-137

103- ------."Medes and Persians in Transcaucasia: Archaeology Horizons in Northwestern Iran and Transcaucasia.", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003,pp.281-288

104-Kurochkin,G."Hasanlu und die Skythien",**Iranica Antiqua**, 17,1982,pp.43-47

105-Lachemen, E. R. "Nuzi Geographical Names I, Nemes of Countries", **BASOR** 78: 1940, pp.18-23.

106- ---------------- . "Nuzi Geographical Names II", **BASOR** 81: 1941,pp. 10-15.

107- Lanfranchi ,G.B- and S.Parpola."*The Correspondence of SargonII,part II: Letters from the Northern and Northeastern Provinces.*" Helsinki University Press,1990

108- -----------------."Assyrian Geograpy and Assyrian Letters. The Location of Hubuskia again",in Liverani(ed.) ."*Neo-Assyrian Geography*",1995,pp.127-37

109- ------------------ and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003

110- ----------------."The Assyrian Expansion In the Zagros and the Local Ruling Elites", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003,pp.79-118

111-Levine, Louis D."The Iron Age Revealed." **Expedition**13(3-4),1971,pp.39-43

112- -------------."*Two Neo-Assyrian Stele from Iran.*"Toronto,1972

113- -------------."The Second Compaign of Sennacherib."**JNES**(32),1973a,pp.312-17

114- -------------. "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros - I", **Iran** (11),

1973b,pp. 1-27.
115- ------------." Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros -II", **Iran**(12), 1974, pp. 99-124
116- ------------."East-West Trade in the Late Iron Age: A View from the Zagros." In *Le Plateau Iranien et L'Asia Central des Origines a la Conquete Islamique.* Paris.1976, pp.171-86
117- ------------."Sargon's Eighth Campaign", in *Mountans and Lowlands:...* ed by Levine and Young, Malibu, 1977/1,pp.135-152
118- ------------."Izirtu."*Reallexikon der Assrriologie und Vorderrasiatischen ArchaeologieV*(3-4),1977/2,p.226
119- Liverani,M."*Neo-Assyrian Geography.*"Rome, 1995
120- -----------."The Rise and Fall of Media", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.) ."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003, pp.1-12
121-Luckenbill,D.D."*Ancient Records of Assyian and Babylonia.*"vol(1),1926;vol(2) ,1927, the university of Chicago prss
122-Mayar, W."Sargon's Feldzug gegen Urartu-714 v.chr. Text und Ubersetzung", **Mitteilungen der Deutschen Orient-Geselleschaft 115**,1983,pp.65-132
123-Mazzoni,S."*Studi Sugli Avori di Ziwiye.*"Roma,1977
124-Medvedskaya,I,N. " *Iran: Iron Age I* ",Oxford,1982
125- ----------------."Who Destroyed Hasanlu IV?."**Iran**(26),1988,pp.1-15
126- ----------------."The End of Urartian Presence in the Region of Lake Urmia." In *Archaeologia Iranica et Orientalis I*, ed by Meyer and Haerinck,Gent 1989,pp.439-54
127- --------------."Once More on the Destruction of Hasanlu IV: Problems of Dating." **Iranica Antiqua**(26),1991,pp.149-61
128-Melikshevili,G.A."*Urartskic Klinoobarznye Nodpisi(Uraitia cuneiform inscriptions).*" Moscou,1960
129-Mellink,M.J."The Hasanlu Bowl in Anato;ian Perspective."**Iranica Antiqua**(6), 1966, pp.27-86
130-Melyukova, A. I.1990 "The Scythiana and Sarmatians", *The Cambridge History of Inner Asia*, ed. Denis Sinor, Cambridge:pp.97-117.
131-Moorey,P.R.S."Review of ... East Assyria: The Highland settement of Hasanlu" JNES,n.52(4),1993,pp.319-320
132-Muscarella,O,W. "Excavation at Dinkha Tepe 1966", **Bulletin of Metropolitan Museum of Art**27(3) ,1968,pp.187-96
133- --------------."Hasanlu in the Ninth Century B.C and its Relations with Other Cultural Centers of the Near East."**American Journal of Archaeology**75(3),1971/1,pp.263-65
134- --------------."Qalatgah:An Urartian Site in Northwestern Iran." **Expedition**13(3-4)

,1971/2,pp.44-49

135- ---------------."Se Girdan."**Iran**(9),1971/3,pp.169-70

136- ---------------."The Tumuli at Se Girdan:Second Report."**MMJ**(4),1971/4,pp.5-28

137- ---------------."The Date of the Tumuli at Se Girdan."**Iran**(11).1973/1,pp.178-80

138- ---------------."Excavations at Agrab Tepe,Iran."**MMJ**(6),1973/2,pp.47-76

139- ---------------. "The Iron Age at Dinkha Tepe,Iran",**MMJ**(9).1974,pp.35-90

140- ---------------."Ziwiye and Ziwiye:The Forgrey of Provenience." **Journal of Field Archaeology**(4),1977,pp.197-219

141- ---------------."The Catalogue of Ivories from Hasanlu.Iran."*Philadelphia University Museum Monograph* 40,1980

142- ---------------."The Location of Ulhu and Uise in SargonII's Eighth Campaign,714B.C." **Journal of Field Archaeology**(13),1986,pp.465-475

143- ----------------."North-Western Iran: Bronze Age to Iron Age."In *Anatolian Iron Age3,* ed by A.Cilingiroglu and D.H.French, Ankara, 1994,pp.139-53

144-Nützel, Werner "The Climate Change of Mesopotamia and Bordering Areas 14000-2000 B.C.",**Sumer** (32), 1976, 11-25.

145-Oates,J."Late Assyrian pottery from fort Shalmaneser",**Iraq**(21),1959,pp.130-146

146-Oppenheim, A.L. "The City of Assur in 714 B.C." **JNES**, vol 19, 1960,pp.133-47

147-Parpola,S."*Neo-Assyrian Toponyms.*"Neukirchen-vluyn,1970

148- ----------and M, Poeter."*The Helsinki Atlas of the Near East in the Neo-Assyrian Period*" ,Helsinki,2001

149- --------."Sacas, India, Gobryas and the Median Royal court: Xenophn's Cyropaedia", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.)."*Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*", Padova,2003,pp.339-50

150-Pecorella,Paolo E and Mirgo Salvini."Researches in the Region Between the Zagros Mountains and Urmia Lake." **Persica**(10),1982,pp.1-29

151- --------------------------."Tra *Lo zagros ELurmia Ricerche Storicheed Archeologiche Nell Azerbaigian Iraniano.*"Roma,1984

152-Phillips,E.D."The people of Highlands. The Vanished Cultures of Luristan,Mannai, and Urartu."in Bacon, Edward, ed. *Vanished Civilizations,* New York,1963 ,pp.221-50

153-Pigott,Vincent C."The Iron Age in Western Iran." In *The Coming of the Age of Iron,* ed by Wertime and Muhly, New Haven and London, 1980,pp.417-61

154-Porada,E."Problems of Iranian Iconography."? , ?

155-Postgate,J.N."Sargons Letter Referring to Midas."**Iraq**(35),1973,p.?

156- -------------."Mannaer." *Reallexikon der Assrriologie und Vorderrasiatischen. Archaeologie*VII,1987-90,pp.340-42

157- -----------."The Assyriam Army in Zamua."**Iraq**(62),2000,pp.89-108
158-Purves, Pierre M. "The Early Scribes of Nuzi",**AJSL** 57: 1940,pp.162-187.
159- ------------------. "Hurrian Consonantal Pattern",**AJSL** 58: 1941,pp.378-404.
160-Radner,K."An Assyrian View on The Medes", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.). *"Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia"*, Padova,2003/1,pp. 37-64
161 - ----------."A Median Sanctuary at Bit-Istar", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.). *"Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia"*, Padova,2003/2,pp.119-130
162-Rathbun,Ted A."*A Study of the Physical Characteristis of Ancient Inhabitants of Hasanlu. Iran.*" Ph.D. Dissertation, University of Kansas.1971
163- -------- and W.M.Bass."Physical and Demographic Features of Two Groups in Northwestern Iran."**Anthropologie** V/I,1977,pp.55-63
164- Reade,J."Kassites and Assyrian in Iran."**Iran**(16),1978,pp.140-41
165- --------. "Hasanlu, Gilzanu and Related Considerations",**AMI**,n.8and12,1979,p.175-182
166- --------."Sargons Compaigns of 726,716 and 715 B.C: Evidence from the Sculptures." **JNES**(35),1976,pp.95-104
167- --------."Iran in Neo-Assyrian Geography." In *Neo-Assyrian Geography* ,ed by Mario Liverani,Roma,1995,pp.31-44
168- --------."Why did the Medes Invade Assyrian", in Lanfranchi ,G.B and others(eds.). *"Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia"*, Padova,2003,pp.149-56
169-Rollig,W."Historical Geography:Past and Persent."In *Neo-Assrian Geography*,ed by Mario Liverani,Roma,1995,pp.117-125
170-Rubinson,K.S. "The Hasanlu Gold Bowl: A View from Transcaucasia." In *Yeki bud, yeki nabud.* eds by N.F. Miller and K. Abdi, California-LosAngeles,2003
171-Russell.H.F. "Shalmanser's Campaign to Urartu in 856 B.C and The Historical Geography of Eastern Anatolia According to the Assyrian Sources." **Anatolian Studies** 34, 1984,pp.195-98
172-Sadek-kooros,H."Early Hominid Traces In East Azarbaijan."in *Proceeding of the 4 Annual Symposium on Archaeological Reserch in Iran*, Tehran,1976,pp.1-10
173- Salvini,M."Some Historic-Geographical Problems Concerning Assyria and Urartu." In *Neo-Assyrian Geography* ,ed by Mario Liverani,Roma,1995,pp.43-53
174-Sayce,A.H."The Cuneiform Inscription of Van, Deciphered and Translated", **Journal of the Royal Asiatic Society**, NS14,1882,PP.377-732
175- Schneider,Tammi J."Assyain Texts:The Inscriptions of Assurnasirpal II and His Sons." **Expedition** 31(2-3),1989,pp.64-6
176-Speiser,E.A."Sourthern Kurdistan in Annals of Ashurnasirpal and Today."**BASOR,**

1928, pp.1-41
177- ------------. "A Letter of Sauschshatar and the Date of the Kirkuk Tablets", **JAOS** (49), 1929,pp.269-75.
178- ----------- ."*Mesopotamian Origins. The Basic Population of the Near East.*" 1930 Philadelphia/ London.
179- -----------."Ethnic Movements in the Near East in the Socond Millennium B.C.", **BASOR**13 (1931-1932): 1933pp.13-54.
180- -----------."One Hundred New Selected Nuzi Texts",**AASOR** 16: 1936,128-135.
181- -----------."Progress in the Study of the Hurrian Language",**BASOR** 74:1939,4-7
182- ----------- ." Introduction to Hurrian", **AASOR** 20, 1941,New Haven.
183- -----------."Hurrians ans Subarians", **JAOS**: 1948,pp.1-13.
184- ----------. "Rez. von Ernst R. Lacheman 1955, Excavations at Nuzi Vi, HSS xv (1955)", **ZA** 52: 1957,pp.334-337.
185-Sulimirski,T."The Background of the Ziwiye Find and its Significance in the Development of Scythian Art." **Bulletan of the Institute of Archaeology**(15) ,London 1978,pp.7-33
186- ----------."The scyths."in *Cambridge History of Iran II*, 1985,pp.149-99
187-Swiny,Stuart. "Survey in North-West Iran 1971", **East and West**(1-2),1973,pp.77-96
188-Tadmor,H."*The Inscriptions of Tiglath-PileserIII,...*"Jerusalem,1994
189-Tosi,Maurizio."Hasanlu Project 1974:Paleobtanical Survey." **Iran**(13),1975,pp.185-6
190-Van loon.Maurits. "The Inscription of Ishpuini and Menua at Qalatgah",**JNES**,34 ,1975 ,p.201-207
191- ----------."The Palace of Urartu in First Millennium B.C Trade."**Iraq**(39), 1977,p.229-31
192- ----------."Mitanni: a Link Between East and West."**Persica**(10),1982,pp.47-64
193-Waterman,L."*Royal Correspondence of the Asstrian Empire.*" 4vols, Ann Arbor, University of Michigan Press,1930-36
194-Wilhelm,G."*The Hurrians.*"Aris&Philips Ltd,Warminster,England,1994
195-Wilkinson,C.K."More Details on Ziwiye."**Iraq**(22),1960,p.214
196- --------------."Treasure from Mannean Land."**Bulltan of Metropolitan Museum of Art**, 1963,p.277
197-Winter,Irene J."Perspective on the Local Style of Hasanlu IVB: A Study in Receptivity." In *Mountains and Lowlands*, malibu,1977,pp.371-86
198- -------------."The Hasanlu Gold Bowl: Thirty Years Later." **Expedition**31(2-3).1989, pp.87-106
199-Wiseman, ."The Vassal-Treaties of Esarhaddon."**Iraq**(20),1958,pp.1-99
200-Wright,E.M."The Eight Campaign of SargonII,of Assyria(714B.C),**JNES**(2),

1943,pp.173-186

201-Young, T. C."Dalma Painted Ware." **Expedition**5(2),1963,pp.38-39

202- ------------. "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran,1500-500 B.C.", **Iran**(3), 1965,pp.53-85.

203- ------------. "The Iranian Migration into the Zagros", **Iran**(5),1967,pp.11-4.

204- ------------."The Innovation Iron:Cultural Dynamics in Tecnological Chang." **Expedition** (25),1982,p.205

205- ------------."Early Iron Age Iran Revisted: Perliminary Saggesttion for the Reanalysis of Old Constructs",in *DelIndus aux Balkans, Recueil Jeon Deshayes,* Edition Researchs surles Civilisations, Paris,1985,pp.361-78

206- ------------."Parsua, Parsa and Pot sherds", in N.F.Miller and K. Abdi(eds.) *Yeki bud, Yeki nabud,* Essays on the Archaeology of Iran in Honor of Willamm Sumner, Los Angeles, 2003,pp.243-48

207-Yusifov,Y.B." On the Ancinet Population of the Urmia Lake Region",**AMI**(19) ,1986, p.87-93

208-Zadok, Ran."Iranian and Babzlonian Notes", **AfO**(28), 1981/82,pp.135-139.

209- -----------."On the Geography, Toponymy and Anthroponymy of Media", **Nouvelles Assyrialogiques Breves et Utilitaires**, 2001,pp.33-37

210- -----------." The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period." **Iran**(40),2002/1,pp.89-151

211- -----------."*The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period.*"Jerusalem,2002/2

212- Zawadzki,Stefan."*The fall of Assyria and Median, Babylonian Relations in Light of the Nobopolassar Chronicle.*"Puznan,1988

213-Zimansky,P.E."*Ecology and Empire; The Structure of the Urartian State.*"University of Chicago,1985

214- ----------."Urartian Geography and Sargon Eghth Campign."**JNES**(46),1990, pp.1-21

215- ------------."The Urartian Frontier as an Archaeological Problem." *In Neo-Assyrian Geography* ,ed by Mario Liverani,Roma,1995,pp.171-80

216- ------------. "Urartian Material Culture as State Assemblage: An Anomaly in the Archaelogy of Empire." **BASOR**, 299/300, 1995/2, PP.103-116

Abstract

Mannea is the widest and the most important goverment wich has established before Media Kingdom. They ruled on vast part of northwesten Iran for several centuries. In spite of this historical fact and avaible archaeological data, up to the present time There is no any noteable study about Mannea and therefore different aspect of Manneaen exist has been unknown. Present dissertation with this background has to be exeaited

Mannea in his political life although suffered many invasin from Assyria and Urartu, keep his political and cultural independence and expand his power and realm in next period. Mannea in the end of seven century B.C by increasing of Media power and realm, annexed to this kingdom, as semi-independent states and gradually has been dissolved in Media-Achaemenian society.

Mennean realm about 714 B.C has been extended from Mount Sahand in north to Bijar region in south, and from Iran-Iraq border mountains in west to Qezel-uzan valley in east. This realm in next years spread to different direction. Izirtu in Bukan or Saghaz region was Mannean royal city.

Mannean were from Hurrian race and language and probably entered to the region about 1500 B.C. They were skillfull craftsmans, artisans, in architecture and its ornament, metalwork and glyptic were very advanced and in view of artistical method were connected to north Mesopotamia and north Syria.

Keys words: Northwest Iran, Archaeology, Historical Geography .History, Mannea, Izirtu, Qalaychi, Ziwiye, Hasanlu, Zendane-Sliman

T.M.U

Mannea: Archaeology and Historical Geograpy

Thesis
Submitted in Partial Fulfilment of the
Requirements for the Degree of PH.D in Archaeology

Department of Archaeology, School of Humanities
Tarbiat Modrres University

By:
Kazem Mollazade

Supervisor:
Dr. Alireza Hojabri Nobari

Advisor: Dr. Hamid Khatib Shahidi
Dr. Kamal Aldin Niknami

Autumn 2004

۶۸۹۶۰